مرمت شد

میکرو فیلم تهیه شد

باز بین شد
۱۳۵۴ ج ۱

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: تحفة المؤمنین — فارسی

مصنف / مؤلف: محمد مؤمن حسینی تنکابنی

خطی: نستعلیق مختلف السطر

چاپ: —

سال چاپ یا تحریر: .... عدد اوراق: ۴۳۲

جزء کتب: طب .... نمره: ....

شماره عمومی: ۶۴۳۰ شماره قبض: ....

واقف: خریداری آستان قدس — تاریخ وقف: اسفند ۱۳۱۸

طول: ۲۱/۴ سانتیم — عرض: ۱۵ سانتیم — گنجه: ....

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

شناسنامه آسیب شناسی

عنوان	تحفة المؤمنین
درجه نفاست	[illegible]
تعداد اوراق	۴۳۲
قطع	وزیری
خطی / چاپ سنگی	خطی
اندازه	
شماره اموالی	۱۵۹۲۱
شماره قبض	۶۴۳۰
درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰
از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به جعبه	دارد / ندارد: ندارد
نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به گردگیری	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد: ندارد
نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد: ندارد

بررسی کنندگان: ۱. ۲. ۳.

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی:

تاریخ اقدام: ۱۱/۱۱/ ...

تحفه المؤمنین فارسی مکرر ۳۲ طب

مؤلف محمد مؤمن حسینی تنکابنی

این نسخه از اول دیباچه دارد از اواخر حرف (واو) اتمام دارد

[illegible]

4922-b

تحفة المؤمنين فارسی مکرر ۲۲ طب
مؤلف محمد مؤمن حسینی تنکابنی

این نسخه از اول دیباچه و از اواخر حرف (واو) افتادگی دارد

آغاز (نموده و هرچه از جامع ابن بیطار و غیره)

انجام (درخت او بی خار و لعقه ...)

خرداد ۱۳۱۸

۶۳۴۰

۴۳۲

اسفند ۱۳۱۸

MECHED

بسم الله تعالی

کتابخانهٔ ... قدس

نموده وهرچه از جامع ابن بیطار وغیره کتب نقل آن ضرور وباعث
الابرده ودقیقه نامرعی نگذاشته وهرچه از کتاب تذکره
مشهور بجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف
نموده ودر بعضی امور زیادتی داشته الحاق آنرا واجب دیده وبدستور هرچه
... ومؤلف شامل ومصنف کامل الادویه وجامع الادویه امین
الدوله وغیره هم ایراد نموده ودر جامع بغدادی بنظر نرسیده بیان آن لازم
دانسته وهرچه از کتب معتبره مثل قانون ومعالجات بقراطی واختیارات ابن ...
... وصحیح شفاء الاسقام ومعالجات ایلاقی وکناش ...
وبحشبوع ومنقح العموم جالینوس ... ومصنفات محمد ابن زکریا
وسایر ... منقولات حنین ابن اسحق ومصنفات حکماء هند مثل ...
چرک وسست ... وبهوجدیو وفیروزشاهی وسسرت اقتباس آن
لازم بود وبجهة اختصار اسامی قایلین هر اثر را دوای مجهول المنهیه
که در لغت ... شده بقید ... دونیاورده ودر ذکر درجات کیفیات
آنچه بتجربه وقیاس نسبت دانسته بهمان اکتفا نموده مگر بعضی که ... آن لازم

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بثبت شد ...
۲۳۵۳

۲

بوده ذکر کرده و در یافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب
بر صاحبان انصاف و دانش و استقرا پوشیده نخواهد بود و چون والد
و جد این لجی بضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالی تبار
خاندان مرتضویه و دودمان مقدسه علیه صفویه بوده اند این بیمقدار
نیز بمیامن اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خاقان
ناصر جاکه ائمه اثنا عشر حافظ ملت بیضای خاتم الانبیا مروج مذهب حق
ائمه هدی شاهنشاه پادشاهان خاقان ابن الخاقان ابن الخاقان سلطان [illegible]
جهان سکندر حشمت صاحبقران سلیمان شان بالقدر و الاستقلال لا زال مؤید
بالتاییدات السبحانیه و سرمدا بابدیه الجلال الربانیه مفتخر و سرافراز گردیده
لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را باسم سامی و نام گرامی آن مالك الرقاب
موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده از انست که خدمتی لایق تر ازین
بدرگاه همایون لایق نمیداند پای ملخی نزد سلیمان بردن عیبست و لیکن
هنرست از موری این نسخه نسقیمه انکه اگر خطائی مشاهده نمایند بلباس
اصلاح بپوشند و بمجرد کتابت افرین بدون مقابله و تصحیح صاحب دردان

پیرامون

[illegible]

پیرامون کتب طبی نگردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات
مبنی است بر پنج تشخیص **تشخیص اول** در بیان و قدر شربت ادویه
و شرط اخذ هر دو و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسام **تشخیص ثانی** افعال
ادویه و بیان افعال کلیه و مشابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی
انشاء همه مذکور میشود و در کتب ادویه مدار علیها است **تشخیص ثالث** در بیان
ماهیت و خواص طبیعت ادویه مفرده و اغذیه مفرده مرکبه و ذکر مصلح و بدل
و قدر شربت و آنچه بان مناسبت **تشخیص رابع** در مداوای سموم **تشخیص خامس**
در بیان اوزان و آنچه بان متعلق است و دستورات منقسم است بسه قسم **قسم اول**
در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تحمیص
و تشویه و امثال آن و طریق بیان عنب و چوب چینی و ماء الجبن و مانند آن از اعمال
غریبه **قسم ثانی** در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مرکبه و معاجین و حب
و سایر مرکبات **قسم ثالث** در معالجات با رعایت اختصار اللهم لاتمامه فلک علی
و تیسیر کل عسیر **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در تهیه
و خواص و قدر شربت و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب

برا رباب فطانت پوشیده نماند که بحسب اماکن و فصول اربعه و بحسب
خشکی و تری و تازگی و امثال ان مختلف الصورة والمهیة میشناسد هرگاه شخصی
انرا در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی ان
یا در وقتی که نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان شکل
و رنگ و طعم و غیر ان نموده و در ثانی که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده
بنیان ماهیت انرا موافق اول ننموده احاطه بر جمیع احوال هر چیز بسبب تشخیص و اخذ نبت
و بجهت اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغییرات بسیار واقع شده لهذا باعث
اشتباه در ماهیت و قوة و خاصیت ادویه گردیده و ظاهر است که قدرت شناسند را
نسبت با مزجه سابقه جمعی قیاس بمعتدل المزاج بعضی منظور داشته اند که الحق
از انواد انسته اند و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از ان نتوان استعمال
نمود و جمعی بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج تدریجا تعیین ساخته اند و اولی مراعات
حد وسط است اما شرط اخذ ادویه انست که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم
جوان در حین حیات یا بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و انچه معدنی باشد در اوایل
که مغشوش بخاک نباید یکتا فات نبوده و در رنگ و جوهر معین شناخته باشد و از ان بلده

بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر انچه نارس و مطلوب
باشد در انصورت قبل از تمامی نمو و سیراب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی
نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و
شکوفها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن
بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام
ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه اخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه
باید گرفت و میباید وقت اخذ اخر روز و قبل از طلوع افتاب و بعد از غروب بوده
هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در افتاب
نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از افتاب قوتش زایل شود در سایه باید
خشک کرد و بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا بالذات تاثیرش بکمیت و
تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه هر چه بقدر اعتدال
بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن
ثانیا تغییر محسوس از اثر او ننماید و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر
سهل محسوس شود انرا معتدل گویند و انکه تغییر خفی دهد و از تکرار استعمال
و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغییر ظاهری غیر خفی

دهد درجهٔ ثانی و اگر بنهایت تغییر دهد و بمرتبهٔ فساد طبیعت نرسد درجهٔ
ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رساند درجهٔ رابع نامند
و هر یک از درجات را عرضی می باشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند
و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر
آن لایق تر دانسته چنانست که به برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است
و مادامیکه کیفیت بحد غلبه محسوسه نرسد در عرض معتدل مجازی
خواهد بود و غلبه آن بحدی که یکچند زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبهٔ
احساس است درجهٔ اول نامیده اند و غلبه دو چند آنرا درجهٔ دوم و علی هذا
القیاس تا درجهٔ چهارم که مرتبهٔ افراط تاثیر است پس در چهار درجهٔ دوم
مثلا دو جزو چار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان و در چهارم
چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه
در فلفل و کندر مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزای
حار هر یک است بر سایر اجزا و قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعل جزو
غالب در مزاج معتدل که بتجربه و قیاس مقتفی انست پس اگر بحسب زیادتی
و کمی مقدار هر یک از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبهه با جناس

کیفیت

کیفیت ذمی مزاج مافوق و ماتحت آن شود سبب اشتباه مذکور
قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا
اشتباه کیفیت محسوسه و سبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه را
بر خواص مزاجی مرکبات میتوانند شد و بجهة تلبین مراتب اربعه
تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیگر غیر انچه اولا مذکور شده بیان نموده اند
که چون بدن مشتمل است بر افضیه مثل معده و مجاری مانند
عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبهٔ ثانیه محصوره
در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و روح و در جمیع
اجزای مذکورات ساری است پس هر چه بقدری که خالی از افراط
و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از ان نخواهد بود که بعد از
متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه
کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از وست یا اثر
ان باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از ان در
شان او نیست درجهٔ اول اند و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجهٔ دوم و اگر در

کتابخانه آستان قدس

واخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سیم واکر تاثیر او در روح و خلط و رطوبت ثانیه
واعضا را شامل کردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم واکثر آنچه تاثیر او بمرتبه
چهارم باشد سم و قاتلست مکر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه باشد او با
و مراتب قوی ادویه منحصر است به سه مرتبه و قوة عبارتست از سبب موجب انفعال
ان دی فی الحقیقه انفعال محسوس اوست در موضوع ثلاثی مرتبه اول فعل محسوس ادویه
است بسبب کیفیة متشابهه که در مبدأ ایجاد او از عناصر حاصل شده مزاج
اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن
از لوازم مرتبه اولی است چه آن ذی مزاج ثانوی مرکبست از اجزای که هر یک را
کیفیة مزاجی اولی مختلفة الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع
و تفاعل کیفیات اولی کیفیة ثانوی حاصل شده و اثر او غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود
چون ردع و قبض مثلا و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند
و آنچه صناعی باشد اکر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزاء مفرده او است آن مرکب را
موافقة القوة کویند و اکر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة
القوة نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوة متضاده را در مکان خود
استعمال مینماید در صورتیکه عاجز نشده باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانی است
بواسطه انفعال صورة نوعیه او است که تقطیع اخلاط لازم دارد مانند

اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط
خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی او است
که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید بدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس
سره و محققین که بر بقاء صور عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد
چه تصحیح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیة اجزاء متفاعله متماسه میباشد
و تاثیر او مرتبه اولیست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی را هم اثریست غیر ان اثر اول
شیر که مرکبست از مائیة و دهنیة و جبنیة و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دوم است
از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیر
متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی است که قوتها بقدر
فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر نوعیه صور
بر کسی ظاهر نیست مخفی نماند که بعضی از مرکبات صور نوعیه ندارند مثل خاک مخلوط به آب
و کلی که مرکبست از آب و هوا و بخار یکه مؤلفست از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است
یا محکم الترکیب شدید یا بحدی که تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثلا طلا یا تحلیل
بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و از معادن سبعه است و کویند بسائط منطرقات

زیبق وگوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد در قوت ناریت
سابقه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد واگر زیبق غالب باشد با قوة بارده
صورت فضی گیرد وچون اجزاء ردی الجوهر بوده کبریت کم باشد با قوة مائیة
صورت قلعی یابد وهرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب متکون گردد واگر زیبق
جید الجوهر باشد با اسباب صبغ ونفود داشته باشد بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت
نحاسی پذیرد وچون باین حال پیوسته بدی غالب باشد صورت روی توتیا گرفته خار صینی
مانند نایفر شود واگر کبریت جید الجوهر وزیبق ردی الجوهر باشد با عدم
اسباب صبغ صورت حدید عارض گردد وانقلاب بعضی ببعضی باعمال
مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است وغیر محکم
الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق اجزاء بسیار
سهلست مانند گوگرد ونمک وبعضی را بسیار دشوار
نیست وقدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوائی را ندانند از تحلیل
اجزا واستنباط میتوان نمود چه هرگاه تدبیر معین در انبیق وانبیق تقطیر
کنند سایل اجزاء مائی وزبده ان اجزاء هوائی را وصاعد شد اجزای ناری وثقلش

اجزاء

اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط
نمایند واز انچه تشخیص مزه توان نمود لطعوم است اچه حادث طعم از انها کیفیت حاره
وبارده ومعتدله است در ماده لطیفه وغلیظه ومتوسطه بینهما واز فعل حار در لطیف
حراقت ظاهر میشود ودر غلیظ مرارت ودر متوسطه ملوحه واز فعل بارد در لطیف
حموضت ودر غلیظه عفوصت ودر متوسطه قبوضت واز فعل معتدل الحرارة و
البرودة در لطیف دسومت ودر غلیظ حلاوت ودر متوسطه از لطیف وغلیظ
تفاهت وتعریف هر یک وبیان افعال ان بعد از این مذکور خواهد شد
ودر ذکر صفات ادویه مفرده واغذیه مفرده ومرکبه وبیان افعال کلیه ومشابه ملی
وتفسیر اسامی ولغاتی که در این تالیف مذکور میشود ودر سایر کتب ادویه مذکور
علیها است پوشیده نماند که ادویه واغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین
وتفریق حار وتبرید وتکثیف بارد ونرم کردن وسیلان نمودن طبیعت وخشک کردن
وامساک نمودن یابس وهر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلیت
مانند تفتیح وتسدید ورد وتحلیل وامثال ان وادویه مفرده را صفات منحصر است
ودر تبرید [illegible] لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت [illegible] شراب و
[illegible] لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مثل [illegible] لطیف

صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار وسیب و ما هو ... لطیف ردی الکیموس
قلیل الغذا مثل ترب وپیاز وهرچه تند وتلخ وشور باشد ... غلیظ صالح الکیموس
کثیر الغذا مثل گوشت گوسفند وزرده تخم که زیاده پخته نشده باشد ...
غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو وبز وکبش ... غلیظ صالح
الکیموس قلیل الغذا مانند امرود وبه ... غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا
مثل گوشت قاق که قدید گویند ومانند گومه ... متوسط اللطافة والکثافة
که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یا بسیاله که تقلی نامند ... متوسط
ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که تنبیط عبارت از انست
متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انگور ... متوسط ردی الکیموس
قلیل الغذا مانند زردک ... متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند
جوجه که خوب پخته باشد ... متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه
که خوب نپخته باشد ... لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم بسیار
خوب پخته ... غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله
لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته ... غلیظ ردی الکیموس
متوسط الغذا مانند کلم بوته دار که کرنب عبارت از انست و تفسیر اسامی بیان فعل

هریک وصفات ان بترتیب حروف بدین نهج است ... یعنی خورنده عضو هرچه
بسبب افراط تحلیل وجلا وتفریق ونفوذ نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند
... بمعنی بیخ است اعم از انکه از شجر یا از گیاه باشد ... بمعنی شاخهاست
ومخصوص شجر وگیاه ساق دار است ... بمعنی تاج وابتار یک وغیر
ان امده ودر ادویه مراد از و چیزی بودن شکوفه وبار نباتات است
واکله واکالیل جمع ان ... بمعنی نیزارهاست ... جمع وادی وبمعنی
کنار رود وخانه هاست ... مراد از نگاه داشتن عضو به بخار ادویه
که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند ... بمعنی بچشم کشیدن چیزی
بچشم کشیدن چیزی مایع که بسیار سائل باشد ... بمعنی بدمزه است
وهرچه طعم مرکب از مرارت وقبض باشد باین اسم خوانند ... نورانی
ودرخشنده ... زمینها که اب در ان جمع شده باشد وبفارسی
مرداب نامند ... هرچه دود او را استعمال نمایند ... کرمهای
که در شاخ اشجار متکون شود ... اسم فارسی تریاق است وگویند
هرچه رفع سم کنند مصنوع نباشد مخصوص باین اسم است ...

بفارسی بلغور نامند انچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل
خشخاش جمع بقولست نخستین میوه که برسد بریدن
اب دهن بفتح اول و سکون شتر جوان و بکسر اول
دوشیده بیمزه است و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه
و تاثیر او ترطیب و تلیین و از خای بسیار و تولید بلغمست
بفارسی تریاک نامند هرچه در نشان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج
و روح بجای کند که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص
ضاعیست و آنکه افیون را تریاق نامند بجهة حفظ قوتست که در این
امر با تریاق اشتراک دارد امیختن شراب با آب او بیختن
چیزی یکی دان و سایر اعضا بفارسی بی هوا نگویند و آن متغیر
شدن طعمست یا بو یا هر دو بمعنی صاروج کردن و بی اب شدن
و بهر برداشتن امده و مراد از او مهیا ساختن بعضی از ادویه است
بجهة نفوذ و سرعت تاثیر گردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد
یا بعمل دیگر انچه بآتش اجزای او را صعود فرمایند و لطیف
او را اخذ کنند لغه یونانی است و مراد از او هرچه از

ما بین گیاه

حرف الجیم

ما بین گیاه و درخت باشد بار نباتیست مثل خوشه میوه و دنبال ان بمعنی
کلان امدن برطبخ و دیر نعل بودن سریع التحلل نبات باشد نیم کوفته که بلغور نامند
براء مهملة زمین سنگلاخ کسر عضو شکسته را بستن بمعنی پاک
کننده است و فعل او دفع کردن رطوبات لزجه و جامده است از سطح عضو مانند
انزروت و هر جا ملین طبیع است اگر چه بی قوت مسهل باشد بمعنی کشنده است
بطرف خود و فعل او تحریک فضلاتست بسبب حرارت از مکان ان بجانب خود
مثل اقیا و انچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بیرون کشد مثل کو
حلزون بمعنی بسته شده است که در نشان او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد
مثل موم بفتح اول و ثانی اب گرد امده و جمع شده و جز و چیزی

حرف الحا

خشکی بمعنی تنه نهر است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری
و تبرید و تخفیف و تسکین صفرا و اطفا تندی خون و تولید ریاح و ضرر
اعصابست و هرچه زبان را اندکی بگزد و با قلیل جلا و غدینه و تقطیع
باشد حامض نامند انچه از سائیدن دو چیز جدا شود
هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در و احداث کند و لذیذ باشد
شیرین نامند و فعل او نضج و تلیین و جلا است و کثیر الغذا و محبوب

قوتها و معطش میباشد حریف بمعنی گزنده است که اجزاء او در زبان
فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزای او نماید و فعل آن تحلیل
و تحقیق و احراق و تلطیف است بجهت شدت حرارت حار بمعنی
تند است و آن مرکب است از تلخی و حرارت و فعل او مثل افعال اجزاء او
است حب بمعنی دانه ها از فلفل و فرنجه است انچه در ثمر باشد
و بی غلاف مثل گندم و جو حل بار بنات اعم از ثمر و مثابه ثمر است حشیش
شیره بخشم و غیر آن و شیره تازه دو شبیه است حشیش گیاه خشک و شبیه
بخشك شده و گویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده باساق
باشد و بعد بمنش نرسد خاثر انچه اجزاء خلط را بهم آورد بمعنی
سبك و انچه بطبع احتمال واسا بوده سریع التحلل باشد حمل بمعنی برهاست
و در اد دیه هرچه شبیه به پیه بر سطح ظاهر او باشد مثل انچه بر روی بعضی شد
خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از ادویه است که بسبب تجفیف در سطح جراحت
تفرقی نگذاشته پوست بر رویاند خراج بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود
خرابی سست اسم صمغ است ابو سرکین طیور حرف الدال دوا هرچه زبان را
نرم سازد و اجزاء او را منبسط نماید بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند

دفع او ترتیب تلیین و ارخاء بی احداث سخونت است دوا المطلق انکه تاثیر
بکیفیت کند و جزو بدن نشود دوا غذائی انکه تاثیر کیفیت و زیاده بر
تاثیر کمیت باشد دواء انکه بکیفیت تاثیر سوافق مزاج بوده و بالخاصیه کشنده باشد
مثل افیون دابق انکه بجهت لزوجت کثیفه بدن چسبد مثل دبق دهنی انچه در
جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها ذرور
بمعنی پاشیدنست و مراد از او انچه از سنونات با انگشت بر دندان پالند ذرور
انچه سائیده بیمایی بر عضو پاشند ذوالخاصیه انکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از انکه زهر

حرف ذال

باشد یا دفع زهر کند رض کوفتن رخو نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی بنلاز بریده
و در ادویه هرچیز نازک و زود شکن باشد رزین آرامیده و مردبرد بار و در ادویه
انچه درشتانه و خوش جوهر یا تمام باشد رادع انکه مواد را مانع ریختن بعضو شده
اعضا را قابل و رد دادن نسازد و ردع مقابل جذب است رمص رطوبت غلیظی که
در اطراف پلك چشم جمع شده چسبنده باشد ردی الکیموس انچه از او اخلاط
غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رجیع نضره هضم اول النار رسوب ته نشین
مایعات و انچه در مایعات ته نشیند و بر روی آن نه ایستد را اسب نامند روث
سرگین حیوانات رقیق طعم بیار که به مرکبات زراره سلوحه زهر سم شود نه
زغب دل موی که در حیوانات بر آید و اسم کیمنت است که سائره باشد زاده

حرف را

حرف زا

انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه تا مرتب شد مانند سابل انچه اجزاء او در جهات حرکه کند
اعم از انکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل اب و روغنها سباخ شوره زار
سبخه پاکره ساحل کنار دریا سم انچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیه کیفیت و خاصیته
مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون انچه بدندان بپاشند و بمالند و متوی جوهر او باشد
سحیق انچه بسیار نرم سابیده باشد سهک بد بو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن اید سهل زمین نرم

حرف الشین

شط بضم اول و ثانی از قانون الادب جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة
مع الطاء المهملة
جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چه باین صفات باشد شطب گویند
شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل او انکه با اجزاء نباتی باشد و ان ثمر و ورق و لیف و صمغ
و بزر و قشر و اصل و عصاره و حبست مثل درخت خرما شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوچک و در
ادویه انچه در اطراف زوایا او بر امده کیها داشته باشد مشرف نامند شمه انچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی
دریدن پلک زیرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شدخ بفتح
اول و سکون ثانی شکستن و فراخی بلندی بر روی اب شدخ عضل بمعنی از هم باز شدن صفیق

حرف الصاد

پوست درشت [illegible] زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی ابی که برادیم باشد مانند نور ریزند پس
زرد گردد و بمعنی طرف و کنار رود در نباتات انچه چنین دارد و باز ردی و میل بطرفی داشته مستقیم
نباشد مصفق نامند صالح الکیف انچه از او خونی متولد گردد بهمه جهات اعتدال داشته باشد

حرف الضاد

اخلاط مخلوط با دیقدر طبیعی باشد و خلط بد از او بهم نرسد ضماد انچه از غلیظ القوام که مایع و نرم

باشد

حرف الطاء

باشد بر عضو بمالند و به بندند اعم از انکه موم و روغن داشته باشد یا نداشته باشد طلا انچه از رقیق
القوام بعضو بمالند طبیخ انچه جوشانیده اب در را استعمال کنند طیب بسکون ثانی خوشبو
و به تشدید ثانی پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن و طاحونه که اسیا باشد مسمی باسم لازم
اوست طافی انچه بر روی آب ایستد عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد

حرف العین

و اجزاء او را بسبب برودت بهم اورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت در دیع است
عاصر انچه با وجود بهم اوردن اجزاء عضو بفشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دل و
بفارسی فشارنده گویند عشب بضم اول و سکون ثانی گیاه است عصیر اب افشرده از
نباتات که منجمد نشده باشد عصاره بمعنی عصیرست اما در انچه باتش و افتاب منعقد کرده باشند

حرف الغین

استعمال نمایند عشور خونه نباتات و عناق جمع نیست عطر بوی خوش غرغره بمعنی اداء مختلفست
که از حلق اید و مراد از حرکت دادن مایعاتست در حلق و فرو نبردن ان غسال شسته شود اهنده و انچه
جلای سطح عضو به اعانه رطوبة مایعه دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه

حرف الفاء

بیشتر متداولست و استعمال کثیف در ادویه فتیله بمعنی شافه که مخصوص بر باشد فرزجه شافه
که قبل و رحم را مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن

حرف القاف

قابض طعم گیرنده را نامند که اجزاء زبان را بهم اورد و درشت سازد و فعل او تبرید و تخفیف
و تغلیظ و تقویه اشتهاست و در غیر طعم مراد از او حابسست که بسبب بهم اوردن اجزاء

عضو حبس و امساک نماید قطور انچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هرچه کندی جالی با
که چرک را از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشیر نمود قاتل انچه از ضدیه
هلاک سازد و مرادف سمیت است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم سم و غیر
حیوانی مختص بقاتل است قضبان شاخهای گیاه بی ساق و تقضیب واحد اوست

حرف الكاف

قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه گشت کیلوس کشکابی است که از
هضم معده بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبد است کثیر
الغذا انچه اکثر مقدار او جزو بدن باشد کماد انچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل تکمید بسبوس
بکسر کاف و ملا... اسم ما یکمد به او مصدر بمعنی التکمید
کثیف بخلاف لطیف لحجریت که اجزاء او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی
کند و نفوذ در اجزاء بدن بسرعت نماید کاسر ریاح انچه قوام ریاح غلیظ بحرارت رقیق
رفع نماید مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده و مراد از ان انچه جلد را بجهة احراق
تحلیل بهم اورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در رفع نزف الدم جراحت

حرف اللام

لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لصوق و لزاق
انچه بر عضو بچسبانند لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لعاب انچه از [illegible]
او در اب اجزاء ان مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون تر شته کنند ازاق او
رفع میشود لطیف انچه در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن باجزاء بسیار صغیر
و نفوذ در جمیع اجزاء بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج انچه در شان او بوده باشد بالفعل

یا بالقوه درچین تاثیر حرارت مزاجی در او که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خبازی
لحا ریشهای باریک نباتات لخلخه انچه با مایعات در ظرفی کرده برهم زده بو کنند لیف
انچه از اصول و لحاء نباتات روید و باریکتر از لحا باشد لاذع هرچه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در
اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو ان [illegible]
محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه مالح شور و انچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا
دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل با اعتدال است مر تلخ هرچه بسطح
زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند فعل او تسخین و جلا و منع
تعفن است ملطف انچه بحرارت معتدل رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل اذخر
مغلظ انچه بخلاف او باشد مخلخل هرچه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارت متحجره اخراج اجزاء الجزو
البعد جزو از موضع اشتباک خلط کند مانند جند [illegible] انچه ضد مخلل باشد و گویند مخصوص بارد
قابض است مخشن هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزاء او را از بلندی و پستی مختلف سازد احم
از اکثر بسبب تکثیف و باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اعضا مانند خردل مملس انچه سطح عضو را نرم
و یکسان سازد و او ضد مخشن است مفتح انچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا اسان
شود اخراج خلط مجتمع از مسالک ان مانند فطراساليون و هرچه حریف مر لطیف و سیال لطیف
مایل بحرارت مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است مرخی هرچه عضو را سست کند بحرارت
و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مقوی انچه ضد مرخی باشد منضج انچه خلط را

قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا لعاب آن مانند طبیخ خشخاش یا منجمد را
نرم سازد چون حلبه مُقَطِّع آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق
آن و رفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین مُفَتِّح هرچه ریاح مجتمعه را متفرق
قابل دفع کند اکثر هرچه بسبب قوة نافذه حاره تحریک اجزاء لذاعه بمسامات کند مثل الجره مُقَرِّح
آنچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط را بسبب حدت فاسد و واجب الدفع
ساخته طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلادر جاذب آنچه بسبب حرارت جذابه جذب خون بظاهر
جلد کند مثل ضماد انجیر با خردل مُعَرِّق هرچه بقوت نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث
راویه نماید مثل فرفیون مُفَتِّت آنچه بتفریق اجزاء خلط متحجر کند مثل زجاج محرق مُعَفِّن هرچه
رطوبت عضو را فاسد سازد بنوعی که بدل ما یتحلل او نتواند شد بدون حدت احراق و تآکل
مانند زرنیخ مُقَوّی هرچه تعدیل مزاج و قوام اعضا بحدی کند که قبول ریختن فضول ننموده ممانعت
تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ
مُرخی آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ مُنضِج هرچه در همه جهت بخلاف منضج و هاضم باشد مُفَرِّح هرچه
روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مثل شراب
مُشهی آنچه تحریک طبع بخوردن غذا کند مُبَهّی آنچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب
و عضلات اعضاء تناسل گردیده و محرک او شود و باعث تکون ماده منی گردد مثل لبوب مُدِرّ آنچه
اخراج مائیه اغذیه و فضول سائله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مُسهِل هرچه اخراج فضول اعضا

از طرق

از طرق امعا نماید مُعَرِّق آنچه بسبب تلطیف رطوبات مجتمعه تحت جلد را از مسامات او بظاهر
اخراج کند مُقَیّئ هرچه اخراج فضول از طریق مری کند مُلَیِّن اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده
و امعا مُسَکِّن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مُطفی آنچه اخلاط حاره را
کسر حدت نماید مُخَدِّر آنچه تکثیف روح حاس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است
بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک می باشد مُزلِق هرچه
ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندگی کند تا آنچه در آن محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید مثل آلوی
بخارا مُجَفِّف آنچه افناء رطوبات را یا تقلیل آن کند مانند سندروس مُسَدِّد آنچه بسبب کثافت
و یبوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجه باعث
تسدید گردد مانند لعابها مُنَوِّی آنچه بالفعل یابس بوده در او رطوبة لزجه باشد که بسبب حبس
سیلان مواد گردد مثل آهک شسته مُعَطِّش آنچه طبیعت را باشتیاق ترویح سازد اعم از آنکه
ترویح او بآب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه مُعَطِّس هرچه بقوة نافذه تحریک مواد دماغی
بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه حادث گردد مُصلِح آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید
اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه
بجهت وصول او باعضا گردد مُوَسِّخ هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبات او را زیاد سازد
مثل موم روغن مُدَمِّل هرچه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسبنده کرده دهن زخم را
بهم آورد مانند دم الاخوین مُلْحِم آنچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج خونی که وارد موضع

مُعَطِّس

مراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و اورا منبت اللحم نیز گویند مُسَیِّخ بهمزه دانسته
مرادفست مایع انچه منجمد جامد باشد سیلان کند و رقیق القوام باشد مُرَزِّق ان برا کنده مُفرِّق
بفتح اول و کسر ثالث مثلثه تا رکسر و در اثنا رد کلها هر چه سرا و هموار نموده باشد و نرد اید دانسته
باشد مفرّق گویند مُعَقِّف خمیده و کج شده مُقشِّع خاییدن چیزی مُمَوِّع هر چه زخا یید
باشند مُنَبِّت انچه خواب اورد با منوم مرادفست مُسکر هر چه مستی اورد اعم از انکه با تفریح
باشد یا نباشد مُضمضه هر مایعی که در دهن حرکت دهند مُروِّخ مالیدن چیزی بر اعضا مُسوِّغ انچه
در مالیدن الیان بیدن بسیار رد لک عضو کنند مُبرِد انچه لسوهان خورد کرده باشند مُنخول
انچه بیخته باشند مُنتن بد بو مُفَرِّل؟ انچه در شستن او مبالغه کرده باشند مُحرَق انچه در سوختن زیادتیه
نرسد مُنشِّف انکه جذب رطوبت ساید کند اعم از انکه منافذ ان مرئی نباشد مثل آهک آب
ندیده یا مرئی باشد چون اسفنج و نانخواه و کحل نیز مانند نبات بی ساق است
در لغات مراد از لغة قوی است و در ادویه مراد خود رویی که نکشته باشند انزرع؟ هر چه در او
رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا
میوه ها خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را نفعل تقویت باه است
انچه از ادویه یا بر سا ساییده بی مایع در بینی دمند خیسانیده که بخورانند
صاف نموده استعمال کنند نشاره انچه لسوهان و دم اره ریزه شده باشد ذرور هر چه را خشک سانیده
و انرا بر اعضا ریزند و با نوع تقسیم از است نشوق انچه به بینی کشند بقیه معجمه زمن

حرف النون

حرف الواو

حرف الهاء

سخت و هن سستی و هی بکون ها قبل از یا استخوان که بدون تفرق باشد شب جستن از جایی
دالی کرنده برافروختن آتش هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذرانیدن غذا و خلط
کند و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی نقش انچه جرم او سست و ریزنده باشد و بانک
افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون هشّ پاره شدن فصل ثالث در بیان ماهیت
و کیفیت خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب
حروف و ذکر اسامی ادویه بلغة یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال ان
مخفی نماند که هر چه مجرب دیگرانست بلفظ گویند مجربست یا مجرب دانسته اند اذا میشود و انچه حقیر تجربه
نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد و در هر دوا افعال کلیه او اولاً بیان میشود مثل انکه مفتح است
یا رادع است و امثال ان تا اثارا در منحصر با فعال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل میکند و در
فلان مرض فلان اثر دارد و نداشته با چیزهای موافق خیر مذکور و در امراض غیر مسطور نتوانند
استعمال نمود و تجارب دیگر حاصل گردد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ
و غیره را در ضمن اصل ان دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراد
باشد و بدستور تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر ننماید مرکب بیان ماهیت جزو دیگر انجز نشود
بخلاف سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی
از برگ بار و بار از مرکب ذکر سایر اثار بیخ او شده اند و علی هذا القیاس و چون مدار دوای
چندی از سموم بیک نسق است و هر یک را با نفراده دوای منحصر نسبت بنا بر مراعات

اختصار علاج هر یک را در طی ذکر ماهیت آن بیان نموده در تشخیص رابع که مخصوص الف است ان شاء الله تعالی
مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی که تالیف در ادویه مفرده نموده
دیسقوریدوس یونانی است و نزد بعضی لقمان عبارت از اوست و تالیف مزبور مسمی بمقالات الستة
فی الحشایش است و ثانی بولس که ادویه عین را جمع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق
کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض
بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسی که از یونانی بسریانی نقل نموده ویدروس [illegible]
و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق ابن حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی
کرده با مزید افادات و تالیف مزبور مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین و اولاد او اغذیه را از ادویه جدا
گردانیده پس [illegible] در آن باب تالیفات نموده اند و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن
احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر فرموده اند پس شیخ الرئیس و ابن [illegible]
و ابوحنیفه دینوری و شریف یحیی بن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن یوحنا و صایغ [illegible] امین الدوله
و ابن تلمیذ مؤلف مغنی و ابن بیطار و مؤلف ما لا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود
مصری تذکره را تالیف نموده و مؤلف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی
گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدان تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است
بنظر نرسیده که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد [illegible] آخر لال را بهندی
کاکنجه و مرکو بینه لغة بربری و بمعنی رجل الطائر است بترکی غاز ایاغی نامند بجهة مشابهت شاخ

کیاه

کیاه او بمیقال مرغ و مراد از او تخمی است بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ
و با حراقت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در اواخر بهار میرسد و [illegible]
سبز و تیره شبیه برازیانه است قسمی زرد قوا است و تخم خلال دان گویند در اواخر سیم گرم
خشک و محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج
بوزانند و با عسل بیاشامند منقی حصاة و یکدرهم او را با عسل جهة رفع ریاح و [illegible]
بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و
بدستور شراب او مسقط جنین و مضر بجگر حار و مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش در
اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب و چون در فصل گرمی هوا
یکدرهم او را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه و مسهلات بیاشامند
و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و [illegible] بنوشند و عرق کنند در روز
اول بغایت تا روز سیم موضع برص آبله کرده بعد از دفع زرداب بالکلیه برطرف میشود و مجرب است
و گفته اند که هرگاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا یازده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور
مذکور در مدة مزبور استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود اطریلال لغة یونانی و بمعنی مبری الکلب
بجهة رفع کردن او زهر سگ دیوانه را و آن نباتی است ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق رازیانه
و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و ما بین سرخی و سیاهی و تخم او مایل بپهنی
و سبز و تیره و در غلاف و طبقه دار از ترمس کوچکتر و در طعم کمتر تندی و تلخی ناخواه

للبرص مجرب

وگلش سرخ مایل بتیرگی واز زیر برگها روید و در اول سیم گرم و در اخر اول خشک و ملطف
وجالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و دردکهن
و مخفف باعتدال و طبیخ او جهة جمود و برودت منوط و سعوط ان جهة زکام و ضیق النفس
و بلغم مجتمع در قصبهٔ ریه نافع و تخم او در اطعمهٔ شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد با زهر ان
و ضماد ش جهة کلف و با عسل جهة خوشتنهای سرکه زرد از او آید مفید و قدر شربتش
تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کثیرا و بدلش نصف وزنش حب الغار یا دو وزن ان انخواه است
و جالینوس فرموده که چون ورا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارند و با آبی
سه مثقال عسل بدانها یا بدو دفعه یکروز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشند بغایت مفید است و
دو درهم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که
از آب بترسد و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزا بپارچه سرخی بسته بر اعضاء دردناک
مواشی ببندند رفع الم میکند و صاحب جامع الانطاکی مخصوص درد سر انسان میداند و گویند
تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل ان خانه است و مؤلف جامع الادویه از محمد بن احمد
نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و در تحفة السلطان نامند خوردن او بغایت مقوی باه
و نگاه داشتن او بغایت مورث تعشق زنانست بحدی که امتلاء جماع نمیتوان کامل او کنند
اثرنبیل حنین ابن اسحق در الف مع الراذ گرکرده و ان پوست درخت زرشک است در اول
گرم و در دوم خشک و با قوه بارده و قابضه و مانع نفوذ اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد

دمنع

و مفتح و با قوه رادعه و جرم او با شراب جهة درد جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب
بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه که در ان جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او در
دفع کرم جگر و شیر دندان مجرب است و حقنه بطبیخ او منقی چرک و قرحهٔ امعا و مضمضه او جهة
قلاع خبیثه و درد دندان و تقویة لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل
مامیران و قطور خیسانیدهٔ او در گلاب جهة تخفیف رطوبة و حفظ صحت چشم و رفع بقایای
رمد مزمن بغایت مفید و عصارهٔ مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت
از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است اثرلبیس
بلغة بربری و مغربی نباتیست شجری و در بلاد مغرب بهم میرسد و طول او بقدر قامتی و زیاده
از ان و برگش مانند مورد نرم و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود
و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از او ریشهای باریک او
مرکب القوی و برودت و یبوست در او غالب و بسیار قابض و آب خیسانیدهٔ او که رنگ آب
بگیرد جهة استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و
گوشت او را بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سدهٔ ان
و قدر شربت از جرم او دو درهم است اثاباد لغة عربی و ان سرنوخته است و طریق
احراق او در دستورات مذکور است و در درد سر بارد خشک و مغسول جهة قرحهٔ چشم و جوشش
ان و جراحت خصیه و عصابه مو آسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات

بدلا عن المامیران

و با روغن گل سرخ جهة قروح مقعد و باسور که جهة تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش
سرنج و خوردنش کشنده است آثرون بلغة یونانی اسم سماق است آسولن
یونانی و اسم نشاسته است که نشا نامند آقلیس یعنی طاهر یونانی اسم قنبیط است
آابیقس بیونانی اسم ایرسا است آابن بلغة یونانی لوف الکبیر است [illegible] بیونانی
لوف الصغیر است آأکا بیونانی ردس است آالیرن بیونانی اسراش است آابی
بیونانی نانخواه است آابنوس معرب ابانس یونانی درختی است شبیه بدرخت عناب
و ثمرش مثل انگور و زرد با حلاوت و برگش شبیه ببرگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان
نمیکند و تخمش مانند تخم حنا قسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و
بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة
و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سده و سبز و اکتحال محکوک او باب و ذرور نش جهة بیاض
رقیق و قرحه و بثور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و ورد
یابیدن مژگان و نشاره او جهة حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغسول نشاره او
لطیف تر و در افعال مذکوره اثران سریع تر و طلای مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است
و گویند مالیدن سینه اطفای خون جاری میکند و با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با نغز آن
جهة تخفیف درد گوشت آوردن قروح خبیثه و منع خونشهای بزرگ و ازاله کردن اعضا مجرب است
و قدر شربتش تا دو درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است آآزادرخت

الجندبیه للقروح

لغة فارسی

لغة فارسی و آن سلق جبلی است آآهنگ ارا اسم فارسی اذرکون اجاص است آاوبه اسم فارسی
اذرکست آاب [illegible] مومیائی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آاب معقد [illegible]
اسم فارسی جندبیدستر است آآردج بلغة ترکی درخت اهل است آاغو اسم ترکی زرملی است
[illegible] بترکی اسم لبان است آاغاج [illegible] بترکی اسم سود دنبات است آاغذیه از اغذیه است
و از مفرده مذکور است آآش اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایعه است و بعضی از آن در مفرده است
و سایر مواضع مذکور شود آاهن اسم فارسی حدید است آآهن ربا اسم فارسی مغناطیس است آاذره
بفارسی اسم سمید است آاکره اسم فارسی خشکار است آآرد بریان اسم سویق الشعیر است
آآرد [illegible] سویق النبق است آاغو [illegible] اسم شاهلوج است آآلوبالو اسم فارسی قراصیا است آاسو اسم
فارسی غزالست آاسم اسم فارسی آملج است آآرد جو دقیق الشعیر است آآرد بر اسم فارسی
عسل القصب است آآب [illegible] ماء المطر است آآب [illegible] از کوزه و غیره ماء القطر است آآب جو [illegible] اسم
ماء الشعیر است آاب [illegible] اسم کشک الشعیر است آآب [illegible] اسم فارسی ماء الجبن است آآب [illegible] اسم
فارسی ماء الحدید است آاب [illegible] اسم فارسی ماء التوت است آآب کافور اسم ماء الکافور است
آاب [illegible] اسم فارسی مری است آاب [illegible] اسم فارسی نوره است آآب [illegible] اسم فارسی غرجل است آاب تنک [illegible]
اسم جربا است آاب [illegible] بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است آاب [illegible] بنون رصاص سوده است
آابجه [illegible] آنچه از مس و نقره و برنج سازند آبلوج بفارسی قند مکرر است آاب [illegible] بفارسی گل آنشان نامند
آب [illegible] باصطلاح اکسیریان زیبق است آب [illegible] اسم فارسی بهل است و آبرس هم گویند آب [illegible] و [illegible]

الفصل الباء

آبقه را بهندی ... گویند لحبس البول مجرب

اسم فارسی سنبل الطیب است آهری بهندی خردل است آک بلغت هندی اسم آتش است
آنه بهندی اسم سویقست آبقه بفارسی شوره گویند وان از نجا رمائی بر روی زمین شوره زار
بهم میرسد و بعد از تصفیه ان با آتش شبیه بنمک میشود در اخر سیم گرم و خشک و منضج سده و منقی
بلغم و اوساخ بدن مسهل و در نهایت حدت و قوی تر از نمک بوره در افعال و جهة علل سپرز
و درد کمر نافع و مجربست و مضر مری و گرده است و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش
ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهة احتباس بول که بهیچ چیز رفع نشود مجربست
و از خواص او سرد کردن آبست بعمل مخصوص که آب در ظرف روی یا توتیا کرده در آب شوره
حرکت دهند و جزو اعظم باروت است ابل بهندی اسم هال است ابهل بفارسی اسم شنبج است
ابو خلسا بفارسی هوجوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه بمرزنگوش و باریکتر و با
خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش مرغب و گلش اسمانجونی و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی
و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند و در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط مراری
و ماله و قابض اسهال و مدر حیض و رادع معده و مخفف و طبیخ او جهة درد سپرز و جگر و نقرس
و درد گرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلای او جهة بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل
خنازیر و با آرد جو جهة حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر
شربتش دو درهم و بدلش چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهة سوختگی
آتش و حمول آن و به ستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قوی تر ا

للمسح الانفی

قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن تر و ساقش دراز و خشن و پر شعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه تر و قابض تر
از قسم اول و ضمادش جهة حمره و منع عرق انفع و بسیار حابس طبع است و قسم سیم را برگ ریزه تر
از اول و خشونة کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز تر و سرخ و تند طعم تر از هم
و جهة گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین ادویه است و تعلیق او مانع گزیدن هوام
قسم چهارم شبیه بثالث و از ان گلش ریزه تر و بغایت سرخ در اخر دوم گرم و خشک
و یک مثقال و نیم او با شل از زوفا و قردمانا جهة حب القرع و سایر کرم معا بغایت نافع و ضمادش
با پیه بز یا پیه خوک جهة خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره او با عسل جهة قلاع و حمول او و جلوس
در طبیخ او جهة ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهة تنقیه دماغ و رفع آثار
و غلظه طبقات چشم و با سرکه شراب و ضماد آجهة سپرز مفید و قطور روغن که در ان جوشانیده
باشند جهة درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ورمهاست و گلش در
جمیع افعال قوی تر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم ان بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض
و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است
و گویند مراد از او فیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده و برون نیامده باشد چه سوراخ کرده
او را قز نامند و آنچه در آب پخته نخ از او کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت
از اوست در اول گرم و خشک و با تلطیف و تنشیف و بغایت مقوی دل و روح طبیعی و حیوانی و باه و مسمن
بدن و جهة خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهة تنقیه سدها و نیکو کردن

سنگ خیار نافع و محرق او ضعیف تر و جهة قرحه و دمعه و سلاق در جرب چشم و پوشیدن حجر جهة
منع بهم رسیدن قمل از بوده است و محرق او مفر کرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یک درهم
تا سه درهم و بدلش مرداسنگ سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض
کردن و با جواهر دیگر سائیده بر روی سنگ سائیدن است ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم
ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهی است و مراد از او بار او است
شبیه به نبق تازه و سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و تلخی و حدة و عطریة و بزرگتر
از بار عرعر که قسم دیگر از سرو کوهی است و برگش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت
لطیف و با قوت مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کنندهٔ
عفونت خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل جهة ربو و بواسیر و مطبوخ او جهة استسقا و چون ده درهم
او را دانه بر دن کرده با روغن گاوی تازه بقدر آنکه او را فرا گیرد و بر آتش بگذارند تا روغن او را
جذب کند پس سائیده با ده درهم قند مخلوط نموده هر صبح دو درهم را با آب گرم بار د المزاج
بنوشد جهة دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و رفع اقسام کرم امعا بغایت نافع و
چون با عسل سرشته هر روز دو مثقال تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری
سازد و جهة ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود
قطور او جهة کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او و بدستور ضماد برگش جهة اورام حاره و سیاهی
جلد و حمره و ناری که از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و جهة

الطمث لا دراره

للصمم

لداء الثعلب

للربو

قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلاء او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب و با
انجیر جهة جمود اعضا و با عسل جهة جراحت بن دندان و تعفن آن و گوشت آکله و لعوق یک وقیه او
با نصف اوقیه روغن تازه گاوی و مثل هر دو عسل که تا هفته مداومت کنند جهة ربو مجرب
دانسته اند مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزن او حب الصنوبر و
مثل او سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است ابوقانس بلغة
یونانی اسم غاسول رومی است و ابوقاوس و اوقاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و
انطاکیه بسیار است نباتی است ما بین درخت و گیاه و برگش از برگ زیتون باریکتر و ما بین برگها
خارهای سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراگنده و بیخش قوی و پر از
رطوبت و تلخ و مستعمل از نبات او بیخ و عصاره و رطوبة اوست که با آرد کرسنه آمیخته خشک
کرده نگاه دارند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست با آن میشویند و باین سبب غاسول نامند و
مؤلف تذکرهٔ اولو الالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی را غالط حمل
نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان است چه اشنان را برگ نمی باشد و عطریة ندارد و
مسمی بغاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و
مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص و بدستور دوازده قیراط از مخلوط
مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زردآب گویند جهة استسقای حاره
مجربست و همچنین سه قیراط از بیخ و یک مثقال از عصاره اشنان با ماء العسل همین عمل کند

و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال است ابرتیطس
نباتی است شبیه با بوقانس و بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و بیخش بسطبر ابریشم
گرم و خشک و جهة ضیق النفس و صرع و درد عصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است در
ضرر معده و قدر شربتش تا یک مثقال است ابیل نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برکش
مثل اسپست و شاخهای وی بسیار و تخمش شبیه بتخم زردک و در کنار دریا روید و مولف
اختیارات گوید برک آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است و در دوم گرم و خشک و مدر
بول و جهة سپرز آزموده و قدر شربتش تا دو درهم است ابرکاناب دایم غلبوست و در حرف للسپرز
عین انشاء الله مذکور میشود ابرودان لغة یونانی بمعنی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم و
بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه سبز است کبیر او بیشتر منبت کوهها است قدّش
بقدر زرعی و زیاده بسطبری انگشت مهین و با رطوبت که بدست بچسبد و برکش شبیه بزبان
و باریکی با رطوبت و گلش مابین زردی و سفیدی و بستانی او بهتر از کوهی است و صغیر او در منبت
سنگلاخ و محوطها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بر آمده و برکش
ریزه و پراو بقدر شبری و گلش کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خبازی و در باغهای
اصفهان و غیره بلاد بسیار است در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوة قابضه و رادع
و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدة خون و مقوی معده
حار و مانع نزف الدم و جهة سحج و اسهال یک دقیقه از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو

جهة قروح

جهة قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره و چشم و نقرس
مجرب و نطول عصاره او جهة گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهة درد سر و اکتحال
او جهة رمد و حمول او جهة قطع رطوبات سائله رحم مفید و طلاء او جهة باد سرخ کمتر تیغ زده
خون آن موضع با آب و مخلوط کرده مجرب است و با حنا جهة خارش بدن بدستور آزموده و
برک خشک سابیده او را جهة رفع اسهال ابن ماسویه مجرب دانسته اند و فرزجه برک او جهة سیلان رحم
و قطور روغن زیتون که برک با عصاره او را در آن جوشانیده باشند جهة درد گوش حار بسیار
نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربت از عصاره او سه مثقال و نیم تا هشت مثقال
و از برکش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است داود دیسقوریدوس منقول است که نوعی از حی العالم پیدا شد
در قدر برک شبیه بخرفه و مزغب و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد ضماد او با کهنه
محلل خنازیر است ابنزبر گیاهیست ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگها بهم پیچیده مانند
گل در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی که نمناک باشد و موضعی که مدتی آب در او ایستاده
باشد میروید و در بغداد و موصل در اوراق شیر تخته میخورند با اندک تلخی و تندی است و در صورت شبیه
بهلیون است در دوم گرم و منتهی و در بر ضم و عصاره دادن جهة اورام رخوه و ترکیبه و مرکبه نافع و چون
در آن نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش بخته رفع ثقل و نعناع للباه
و شونیز و سرکه و کردیات ابست بلغة مغربی گوشت پالنگ است و در انبرج مذکور میشود ابرق
حیوانیست بری و معروف و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پاهای دراز تر

از موش است و از او بزرگتر و موی دُش افشان و در مصر بجا نها بسیار الفت میگیرد و درازی انامرسه مانند

در سیم گرم و خشک و گوشت او محلّل ریاح غلیظه و مبهّی و مقوّی جگر و موافق صاحب استسقا و

باردالمزاج و یا ذ زهر سموم چون باشبت و روغن کنند یا روغن زیتون با رس با آب بجوشانند

بانند و چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن بنمک انداده و در سایه خشک

کنند دو مثقال او با شراب جهة سموم هوام و رفع زهر طفشیقون و چون بجای نمک کثیر

پر کرده خشک نموده با جهة صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در

ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهة نقرس بسیار نافع است و خوردن دو مثقال از خون او با

اب و عسل جهة صرع و طلای خون او جهة خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهة درد کمر و مفاصل

وجند سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا مبلاج

ان در روغن لنخد و زیتون بجوشانند است میگویند چون کعب او را در زندگی بیرون اورده زنان

تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام زهردار مشاهده کند بلرزد و مو بر تن او راست شود

اباذیه انچه در طعامها کنند اعم از انکه بقول باشد یا ادویه یا به بکاجی بهتر کی اسم خبازیست

اتیل بهندی فرنجمشکست ابهل بهندی طلق است ابهاد مؤلف تذکره گوید بلغة شام اپاه

سورنجانست ابو فریه اسم شاه بلوطاست ابن درسی کلب بریست و بفارسی شغال نامند اتکیه

نبنیه است و بهندی کاج گویند انجاص شفرشی نانست ابوقمرودان بلغة رومی نعنع است انعا الفقه

بلغة مغربی آبرون صغیر است ابو الاکار کبریتست ابو الادرع زیبق است ابیدا بلغة عبری انوا

مدار انچه بالبصره فلفل منثور لودادانگی کنند و باه و جماع زند منعوظ و بر باد است بیرون اورند تنده یا شد بو قیتکه

ابرنست ابرنهیر براء مهمله مکسوره و زای معجمه ذهب خالص ابرودیون بلغة یونانی اسم اشنه است

ابویثون بیونانی راتینج است اباذرن بیونانی وج است ابکون نست اب سنبل الطیب ا

ابوقلون حجر التیف است ابلیز طین مصریست ابرته شنقتین بحریست ابوعماره صعترست ابرهیدون

بردی اسم ابریست ابرقلیا بردی اسم سفاناج است ابرلوس بردی گل خیریست ابرنیا بردی

اسم لوف الصغیر است ابرلیون بیونانی اسم تغرالیهود است ابهنج برنج کابلی است ابیقار جمله

اغذیه دار آشی است که با آب غوره و تند عود و ادویه حارّه و بادام و کلاس تر تیب دهند مقوی

معده و دل و جگر و مفرح است اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش

در اوّل سیم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه او در اخر دوم گرم و مجفف و محلّل و ملطف اند و ترشی

او مقوی دل و در اخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی و مقطع مرّة الصفرا و باقوة تریاقیه

و ملطف مشهّی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و معا و جهة خفقان حارّه

و تقویة معده و جگر و تسکین حرارت احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و ضماد او بگزیدن عقرب

پرنده و مار شاخ دار نافع و طلاء او جهة کلف و تو با و جهة قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و قطور او

جهة یرقان که در چشم باقی مانده و غرغره بمطبوخ او در سرکه جهة اخراج زلوکه در حلق مانده باشد مفید و مضر

سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین و بدلش اب نارنج و اب لیمو و چون جواهر

مروارید را در ان بخیسانند مضمحل سازد و رُبّ او در انفعال قوی تر از رب غوره است و جهة غلبه صفرا

و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال او جهة بیاض و طلاء او جهة تو با نافع و گوشت او که

حرف التاء

که شیمم نامند درادل سرد و در بهضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده

بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و خشا و مفرح و مشهی

و مقوی باقوة تریاقیه و معطش و مفتح و محلل نفخ معده خصوصا چون باعسل پرورده باشند و طبیخ خشک او

مسکن قی غیر صفراوی و مضغ او جهة خوشبو کردن دهان و عصارهٔ پوست و گوشت او که با هم کوبیده

باشند جهة گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد ان همین اثر دارد و طلاء پوست محرق او با شراب

جهة برص بسیار مفید و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن ان و چون پوست

یکعدد انرا بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ

حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنج درهم و از تر تا هشت مثقال و تخمش در

افعال مانند پوست او و با قوة مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر

از تریاق کبیر است و باب گرم با شراب جهة گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او دو شامیدن

یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشندهٔ جنین و مخرج ان و طلاء او جهة تحلیل ورم بلغمی

و سنون او جهة تقویت لثه و روغن تخم او جهة بواسیر طلاء و شربا بغایت مؤثر و مفتح سده کوکل

و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی با ان تدهین کند گویند عقرب نزدیکی

با و نکند و مجربست و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با شراب جهة مفاصل و نقرس وادرام و

دبیلات نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهة ضیق النفس بلغمی

مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او دوازان لطیف تر و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهة

فما تبعد منه … (marginal note, partly illegible)

دفع ضرر هواء و بائی از موده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مؤلف جامع نظامی

مروارید محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهة رفع

جمیع سموم و امراض اعضاء رئیسه و جهة زحیر مجرب میداند چون با اشربهٔ مناسبه بنوشند

در روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل

یا در دو رطل روغن کنجد انداخته و بهر سه شبانه روز بردن او و رده پوست تازه ریخته باشند

تا سه دفعه و بیشتر گرم و خشک و محلل و تدهین ان جهة امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل

و رفع لرزیدن تب رنج و بر اسفل قدم جهة رفع برودت هوا در اسفار و بریدن استرخا

و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهة

رویانیدن مو و سعوط او جهة درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهة درد دندان

نافع است اتنکن بهندی انجره است اتموک بهندی در ونج است اتمیر یونانی و سیم ابابونج است

اتان عربی و اسم حمار شیر ده است اتری بهندی اسم املج است اثباتو نیز اسمیست که از آب

انگور عمل داد و دیه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبان

اتادن یونانی اسم غار است اتاقترن بیونانی اسم اشق است اترد بیونانی اسم بنفسج است

اتامیقیون بلغة رومی مو است اثمد بفارسی سرمه نامند سنگی است سیاه و براق صیقلی

و اهل اکسیر را اعتقاد انست که چون چند روز با صابون سبک نمایند قلعی خوبی میشود و بهترین او

للتبع

الفصل الثاني

اصفهانی است که از نواحی اصفهان قهپایه خیزد و در دوم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم خشک است و بمراتب درجات در او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی با قوه سمیه قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک زخمها و گوشت زیاد و جهة تقویة باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال ان و التیام سایر قروح اعضا و با اندک مشک مقوی باصره پیران و حمول او جهة قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و لفف سر جهة قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و با بیه تازه جهة سوختگی اتش و با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهة کشتن و رفع قمل و ذرور او جهة جراحت تازه و قطع خون ان و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه سرشته بر اتش گذاشته باشند تا شعله ور گشته بسوزد لطیف تر و مغسول او الطف است و با مروارید و سرگین جردون و شکر جهة غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهة دمعه و جرب بستور مجرب است و مضرش مفاصل و خوردن او قاتل است و بدلش آبار و مصلحش شکر و کثیرا اثوار بلغة اهل بادیه اسم انبر باریس است اثل بلغة عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر درخت سرو عظیم و برگش خشن و باز غنب اندکی و ثمرش بی شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از ان و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانهای ریزه و بهم چسبیده و گویند اب او سرخ است و عذبه و ثمرة الاثل نامند و مؤلف اختیارات و جامع انطاکی

ومغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را مشتبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که اهل دعرعر اقسام سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الاثل غیر ثمر العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد و در دوم خشک با قبوضة و اندک ملوحة و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهة جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی موی او در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم ان و طبیخ او با اب و عفص و پوست انار قایم مقام حب زیبق است در ازاله قروح خبیثه و اتشک و اکله و نمله و مضمضه او جهة درد دندان و خمادش جهة تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهة سقوط دانهای بله و بواسیر و خوشهای ریزه که آب از او تراود و خاکستر و اب طبیخ او جهة خروج مقعد و تقویت او نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که چون گز بیت را با اب اثل ده وزن ان تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صبغ لا اول را رابعا و ثمرش در دوم سرد و در سیم خشک و بعضی گرم در دوم میدانند و میلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون و ساوح مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب و نشامیدن او جهة نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بو داده او با کل خوردنی که طین المأکول است و بدستور دو درهم و نیم او با یک درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه در هر دفعه

آتشک
جهة ربع

جهة اله ربو اسهال

لقطع الاسهال

همین مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ بکوفته او
و خیسانیده آتش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و
رطوبات جسم و در مزاج اطفال جهت دفع رطوبات متعفن نافع و چون تنقیح او را سه روز
تا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ دنان مییده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی
رنگ رخساره و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسدهٔ آن میشود و چون با صندل و افسنتین جوشانیده

للتسمین

آب او را با شکر بقوام آورند جهت تقویت اعضا غذا و اعصاب و سدهٔ و سپرز بی عدیل و جهت مغص
نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت نظر
مفید و ذرور او جهت خون جراحت و بردن گوشت زائد و غول او جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ
رخساره و رفع قمل و حمول او جهت رفع رطوبت رحم و فرج و مضمضه به طبیخ او و بدستور خاییدن
آن جهت تقویت لثه و تآکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و مضر
سرد و مصلحش رب و قند و قدر شربت از خاییدهٔ او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزنش عفص ما
بیه انارست اثانس بعربی اسم نیکنانست و بیونانی اغیس نامند بمعنی طاهر و پاک نباتست او

او را لفاریس فلفل بر گویند … در شام … اصارت … ندهم

تا بیشتر نیک و گیاه و در مواضع صلب قریب بها بهار می روید شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ
زیتون ریزه تر و کم رنگ تر و بر سر هر شاخی پنج عدد شبیه به پنج انگشت بدست چون بمالند بوی او
در عطریه شبیه به لبابه و گلش سفید مایل بسرخی و ازرق و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی
سیاه و شاخ او را نفعی نیست و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم

دخنک

و خشک و گویند در سیم خشک و بعضی در دوم سرد و تر دانسته‌اند و بعضی در دوم سرد و در اول
خشک میدانند با قوت قابضه و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیف‌تر و پادزهر
سموم و مجفف منی و شکنندهٔ بادها و زیادکنندهٔ شیر و جهت گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه
و سدهٔ جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت گشودن حیض بغایت مفید و ضماد او
جهت ادرار و تحلیل صلابت و احشا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد باد و درد سر
رطوبی و ورمی مثل قرانیطس و لیثرغس نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن
زیتون و طلاء او با آب جهت درد سر و شقاق مقعد و حمول و بخور تخم و برگ او با مثل آن
پودنهٔ صحرایی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره
تازه و برگ رز جهت صلابت انثیین و فرش کردن برگ او جهت کسر قوت باه و گریزانیدن
هوام مؤثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش دو وزن آن شاهدانه است و منع بلغ از برگ او
مسهل قوی و مجرب است و گویند تکیه کردن بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و
قاطع نعوظ است اثاناسیا بیونانی اسم معجونیست بمعنی منقذ الامراض و گویند اسم
جگر گرسته و چون معجون مزبور را یکجزوش جگر گرست بنابراین باین اسم موسوم شده اثاناسیا

الفسامح الجبا

بلغت هندی درختی است برگش از برگ حنا پهن‌تر و شکوفه او چون ریسمانهای سرخ گره زده
آویخته و بارش شبیه بهلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون دو درسم سنج او را نیم کوب

۴۶

لحبس البول مجرب

بجوشانند و باد ورم نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار آزموده است آجر لغة

یونانی و در عربی بالف ممدوده و هم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم

خشک و جالی و مقطع و به آب کرفس آشامیدن او و منقی حصاة و ضماد او با آب غوره

جهت رفع شری و منع ظهور ان و با نمک و سرکه جهت خراز و با سرگین گاو جهت اورام و ثبور

بلغمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس

بر روی آجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارده و ریحی مجرب خصوصا وقتی که روغن گل بر ان

للزحیر مجرب

ریخته باشند و چون آجر نیم پخته را بسیار تافته در آب یا شراب اندازند که آب بجوشش آید درد

للزکام و درد سر مجرب

و سر را ببخار ان بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه و درد سر

کهنه بی عدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یک درهم در روغن او که آجر را بقدر یک مثقال ریزه کرده

در آتش سرخ نموده و بر روغن زیتون انداخته بعد از ان کوبیده و با قرع معکوس تقطیر کرده باشند

بغایت گرم و سریع النفوذ و لطف و محلل و آشامیدن او را جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب

دانسته اند و مدر بول و جهت سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهت مغص بارد

و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق

النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا جهت ضیق النفس و رفع فضلات سینه مفید و

اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده بی عدیل و حمول او جهت گشودن خون بواسیر و ساقط کردن

دانه بواسیر و رفع کرمهای متعدد و فرزجه او جهت گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده

و منتهی

۴۷

جهت زنگ

و شیمه سریع الاثر و سعوط او جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم

ان و طلاء او جهت زخم اتشک بی عدیل و قطور او جهت ثقل سامعه و نشوق او جهت امراض

بارده بینی و دماغ و ضماد او با انشق جهت ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یک مثقال

تا دو مثقال است و مضر معده و مصلحش سرکه و مفرد او مصلح ان کثیرا اجمود ملغته هندی آم

کرفس است اجلاس بهندی آم نانخواه است اجوا بهندی کرنش است اجاص بفارسی

الکبیر شیرودانه

آلوی بخارا نامند اگر چه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و الوچه و الوی ترش جنگلی و شاه

آلوچ و الوی خشک است و مراد از وی الوی سیاه بزرگ است ابتدا اول سرد و در دوم تر و ملین و

مزلق و مسهل صفراء رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهت تبهای حاره و صداع

مجرب للاسهال

حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل

خوبی و بی اذیت است و موافق سینه و مثل شربتهای دیگر مضر بعال نیست و نقوع او مجرب

معده و جهت قی و غثیان حار مفید و غرغره بطبیخ برگ او و بیخ او جهت ورام لهات و منع نزلات

دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن او جهت رفع کرم معده و ضماد

برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گل قند

و در مبرد مین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و الوی صحرائی و

جنگلی مجفف و مطبوخ او در کلات قابض و طبیخ و صمغ او گرم تر از صمغ عربی و بهترین انواع گم

از ان و منقی حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت حدت بصر و ضماد او با سرکه جهت قوبا

حرف الحا

و جوشش بدن اطفال مفید و رب و سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر انا رشل اب رو بت اجوان بهندی نانخواه است اجا اجنده بهندی صندل ابیض است اجولا بهندی فودنج تریست اجی کهندی بکاکنج بهندی عصاره قثاء الحمار است اجاصوليل زرست اخیون بکاء مهمله لغت یونانی و بمعنی راس الافعی است و ان گیاهی است شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ لبوخسا و از کاهو ریزه تر و باریک تر که بدست چسبد و خار دار و در مزغب و شاخهای او بسیار و مایل بسفیدی در ریزه و از دو جانب او برگ میروید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و تخمش شبیه بسر افعی و بی ساق و بیخش بقدر انگشتی و مایل بسیاهی و باریک و دراز در دوم گرم و در اول تر و منبت او جعیداء و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون بکرات بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است و مورث خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دو انه تربخت احریض بفارسی گل کافشه و برنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجیره نامند بستانی او در دوم گرم و در اول در دوم گرم و خشک و بری در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی میماند منضج و با قوت قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و کبد از زنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلاء او با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و درم جگر مفید و مفرد بیرز و مصدع و مبخر و مغثی معده و مصلحش عسل

احریض بکسر اول و را و بی نقطه و سکون ثانی و کسر ثانیه و ضاد نقطه دار دارو نیست که کلفرا زایل کند و از ان بصفاهانی کلا کافشه و بعربی عصفر خوانند

کلف اللجین تقی م البرهان و فی باب الضاد المعجمة من القاموس الاحریض بالکسر العصفر و فی صحاح الجوهری الاحریض العصفر قال الراجز ملتهب و قال فی العصفر بالضم نبت یهدی اللحم الغلیظ و بزره القرطم و عصفر ثوبه صبغه به انتهی و الغرض انه نکون علی بصیره العصفر صبغ ... و نکور الصاد المهملة بینهما و راء مهملة فی الاخر قال الجوهری [illegible]

الفیح الحا

و قدر شربتش یک مثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن ان و لذاذت طعمه میشود احداوا المرضی بهار است و ان نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد احدا ق البقر عنب السود است احنبیریا ببربانی اسم شبرم است احدیا داحادیا بیونانی نسیت اختاء البقر بخاء معجمه سرگین گاو است در افراد ال گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و اشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم از سوخته او جهت استسقا و رفع سموم بسیار از موده و ضماد تازه او که سرد شده باشد جهت ورم جراحات عارضه از کارد و امثال ان و قطع سیلان خون و تنور رحم و اندمال جراحت و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و دوتی و با ارد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت اورام بارد و با بوره و گوگرد و امثال ان جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با باقلی جهت ورم پستان و با اب البقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب است و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و توثول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضماد پخته او در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا خشک شود جهت بیرون اوردن خار و پیکان و امثال ان از بدن و بر زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و هرگاه مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده میشود و بر پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج ورمی و ریحی سریع الاثر است و فی بر مقعد جهت درد و ورم ان و طلاء سوخته او با سرکه بر پیشانی جهت قطع رعاف و نفوخ او در بد ستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و خرابان گوش بسیار مفید است اخبال

بیونانی امار یطون است اخواس بیونانی کمثری بری است خیلوس بیونانی نانخواه است
اخلو بابغه مصری پتاج است حسینه خردل بری است اخریط کراث بری است اخرطوس
کرنب بری است اخرذس نباتیست غیر گندم صحرائی منبت او کنار آبهاست شبیه بگیاه ارزن و ثمرش
سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل و با قوت مجففه و محلله و قابضه است

الفصل مع الدال

اخلیفوس اخیرودس است ادرد عربیست بفارسی الوجه سلطانی نامند در اول سرد و رسیده او در
دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و رب او دافع و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او
مسهل بعسر و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش گلقند و آب الوجه رسیده جهت سرفه حار و
و صاحب دق بغایت نافع است ادرارا بلغت بربری اخنیص است که اسد الارض عبارت از او باشد
ادوموبیلیس بیونانی عرعر است ادرافس ازدریونست ادویه حاره عبارت از انزابازیر است ادویانجوس

الفصل مع الذال

عبارت از افادیه است اذرکون بفارسی اسم آذربویه است اذراقی بذال معجمه لغت سریانی و
بفارسی کچوله و در شکابن و مازندران کلاج دارو نامند تخمی است مدور پهن و بسیار تلخ و خشک او
بغایت صلب بعد از انکه در آب خیسانیده پوست او در اگرفته باشند تا بتوان ریزه باید کرد برگش از برگ
بنفشه سبز تر و سطبر تر و گلش مثل گل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبر تر و سرخ و در
آخر سوم گرم و خشک و سم حیوانات هم دارد و بالخاصیه مبدل امزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدن
احتراق خلط و جهت درد فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب و ضماد او جهت کلف و جرب
و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مکرب و مصلحش شکر و ادویه خوشبو

و قدر

و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک مثقال او کشنده است و در کتب هنود خواص او بسیار است که
ذکر کرده اند و چون بصحت نه پیوسته بود ذکر ننمود و حقیر معجونی از ان ترکیب نموده و در دستور ثانی
مذکور است و در رفع فالج و استرخا و دردهای بارده مجرب و بی عدیل است اذراد بیونانی بنجی است
سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی او چیزهای مثل گره رسته و گیاه او خار دارد و بقدر شبری و بسیار
شاخ و برگش شبیه ببرگ نب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در ان دو عدد یا سه عدد دانه مایل بزردی
و منبت او کشت زارها است و بسریانی عرطیثا نامند و بفارسی حوده صباغان گویند و او
غیر حوده گازر است و قسمی از او بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است و در
وسط سیم گرم و خشک و جالی و معطش و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة
و محلل و جاذب فضول دماغی و با قوت تریاقیه و جهت گزیدن هوام و تسکین درد دندان و دفع مواد مفاصل
بقوه مسهله و جهت احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول
او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهت جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده
مصفات و بغایت معطش و طلاء و خاکستر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضر حلق و مصلحش رب مورد
و کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و در سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم بوزنش اترنج و زراوند
طویل و نودنج است اذرالیب غیر از ازقی است و در ترجمه با هر دو مذکور گردیده مذکور است که این شبیه
بزبد البحر و در نهایت حده و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن آن بقدر
دانگی کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسم پنجم زبد البحر باشد اذفر بفارسی کاه مکه و کربه

[illegible]

دشتی مانند نباتیست شبیه ببولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش
ریزه‌تر از بولان و از ان رجحم و تند کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار
وانبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از او را نمری
میباشد سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط
و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهت ورم جگر و سده
ان و ورم فم معده و رفع نفث الدم و بادها و جهت استسقا و سل کرده و ریه و شدخ اعضل
و با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهت سبزرد یک مثقال او را با فلفل بالسویه جهت
رفع غشیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خون نافع و ضماد او جهت ورم بارد جگر و مثانه
و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه
بطبیخ او جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و در رفع رطوبات و مداومت آشامیدن
طبیخ او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اواخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفه
او لطیف‌تر و در افعال ضعیف‌تر است و مضر گرده لینت ادرار و مضر محرورین و مصدع و
مصلحش کلاء و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش اسارون و قسط و بدل نقاح
او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوت تریاقیه و در افعال شبیه باوست
و روغن او که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را در القوام بپوشاند گذاشته بار دو ماه
تا یک سال در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند در سیم گرم و خشک

دباوة

و با قوة قابضه و آشامیدن او جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلاء او جهت دردهای بارد و برص
و رویانیدن مو و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی و دلوک او جهت درد دندان و ورم لثه
و جوشیدن دهان نافع **اذا الفیرون** باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحر است بر سوراخ و
بسیار سبک از فرنگ آرند شبیه بزهره اسپوس در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر
دو دانگ او کشنده و طلاء او با آب جهت عرق النسا و ورم لبان و جرب و کلف و بثور اکتحال او
جهت رفع ناخنه و بیاض قوی چشم ها و دوات بسیار موثر است **اذریون** بفارسی گل آفتاب پرست
نامند نباتیست مابین شجره و گیاه بقدر زرعی برگش بی زواید و نرم بقدر برگ جرجیر و باید
زغبیه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل
بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب بسیار دور و بحرکت او دور میکند و برگی دقیق‌تر از
بستانی است و تشویش اقوال مولف اختیارات برار بالعبر و نیده نخواهد بود در دوم گرم
و خشک و محلل و جالی و با قوت تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و مفتح و منقی و مفتت
حصاة و بجهت جراحت ریه و تقویت معده و جگر و وجع فواد و بو کردن و گزیدن هوام و گزیدن اینها
ان و تنقیه دماغ و احشا و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان اشتها و استسقا و یرقان و ام الصبیان
و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ او با آب گرم منقی قوی و یک درهم او مقوی دل و باه بارد المزاج
و مورث صداع محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده او جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد
او جهت درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و دبر کمر جهت نقوط و حمول او مسقط جنین و معین الستر عاقر

مصلحش کشنیز

داب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر سرز و مصلحش فانید عسل و مضر محرورین و مصلحش
و قدر شربت از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او یکمثقال و بدلش مثل و نصف او
سلیخه و ربع آن زعفرانست و از خواص او است که مگس بر گل او نمی نشیند و از دود او موش
و جلپاسه میگریزد و چون جامه قدری از آن در جیب گرفته دست راست بر روی او گذارد
و طفل ضرر عظیم میرسد و اگر مدتها بدستور نگاه دارد باعث سقط طفل میشود اذان الفار
آنچه در کنار آبها و در سایه ها روید بستانی نامند برگ او مایل بتدویر و شبیه بگوش موش
و لیاه او بی ساق و بی گل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلو است و چون بدست بمالند
بوی خیار از او ظاهر میشود و این قسم را مزاج در سیم سرد و تر و با قوه قابضه و با اندک قوه محلله
و ضماد تن بارد و جهت ورم چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم
حار آن و سعوط او جهت صداع حار نافع است و مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است و بری
آن سه قسم است قسمی را شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای او مایل بسرخ و مجوف
و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و در سطح پشت برگها محدب و اطراف
برگها تند و زوج زوج بر شاخها رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه و گلش لاجوردی و
بعضی را گلش زرد و تخمش بقدر نخودی و بر شعبه و فرق در میان این قسم و سعولوقندریون آنست که
این را برگ نرم و دراز و ریزه است و سعولوقندریون بخلاف او است در حرارت و برودت
معتدل در دوم خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و محلل

و مفتح

و مفتح و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلاء بیخ او جهت نواصیر حار بارد
مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنگوش و قدر
شربتش تا دو مثقالست و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیگر را منابت در ریگزار است و
شاخهای آن بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بتدویر و بی گل و بسیار شبیه بنوع بستانی
و از آن ریزه تر و با حرافت است و گویند بی گل نیست بجهت نهایت ریزگی و سبیدی آن و شباهتش بجهت آن
مرئی نمیشود در سیم گرم و خشک و جهت سموم و اورام بارده و رفع آثار و جذب پیکان و خار از بدن
نافع و ضماد عصاره او بر کمر و قضیب و مراق باعث تحریک عظیم باه است حتی پیران و جوانان را للباه مجرب
بکار آید و درد و مطبوخ خشک او را چون ضماد کنند در این اثر ضعیف تر است و قسم دیگر را
برگ مایل بتدویر و خارناک و مزغب و شاخش شیردار و مفروش بر روی زمین در آخر سیم گرم و
خشک و با قوه سمیه و زبون ترین اقسام و مقی و قوی مسهل و زیاد کننده و التصاق برگ او
بر زخم باعث سرخی بشره و شیار و مقرح جلد و مؤلف مالایسع گوید که چون سه مثقال و نیم
او را جوشانیده آب آنرا با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع
میکند و دیگر متکون نمیشود و مؤلف تذکره این خاصیت را بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این بمعنید
در معنی نیز باید که اقسام اذان الفار غیر مرزنگوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود
چه مرزنگوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین است و با عطریه و برگش شبیه بگوش موش و مایل
بتدویر نیست و گل او سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و نتفاف میباشند و لیکن قول صاحب

اختیارات نهایت ظهور دارد اذان الفار بلغة بربری لصیقی است اذان الجدی عصی الراعی است
اذان الجدی رستانست اذان الدب بلغة عبرانی ناف یا است اذان العبد بلغة بربری مرمار الراعیست
اذان الفیل لوف الکبیر است اذان الخنزیر نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الغزال لصیقی است
دگوسیند و گویند لسان الحمل است و بعضی را اذان الغزال نامند اذان الدب فلومس است اذان الناس
نوعی از ابردست اذناب الخیل الحیة لطیس است ارمالی اذنا دارملک لبریانی ارمانی نامند دوا
خشبی است شبیه بقرفه با عطریه مناسبات و هند و یمن و نبات و بقدر ذرعی و برگش تیره
رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست است و مایل بزردی میباشد در اخر دوم گرم و خشک
و نایبت مناسب قرنفل و دارچینی مقوی دل و دماغ و معین هضم و جمیع قوتها و حابس طبع و مانع
انتشار زخمها دآکله و مدر فضلات و ضماد او جهة ثبور و اورام و اندمال قروح و منع
تعفن اعضا و بوییدن او جهة تقویة دماغ و مضمضه او جهة استحکام لثه و امراض دندان و طلای
او جهة اصلاح ناخن و نشامیدن او جهة قطع بخارات کریهه و بوی دهان و رفع رمد بارد
نافع و مصدع محرور و مصلحش گزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه در بوی دهان
کبابه اذن فیران معرب از ارقشرن یونانی و آن نباتیست مزغب و ساقش مربع و دست و قریب
بزرعی و برگش مایل باستداره و کلیل و مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و از ان کوچکتر و سیاه
و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان
و دندان و درد سینه و نفث الدم و تلیین درد مفاصل بعد یا نیم رطل از طبیخ او جهة عسر البول

دعرق النسا

الفصل الرا

دعرق النسا و ضماد او جهة سوختگی آتش و مفاصل و شقاقی و قرحه و زنگ تا آن که از برودت باشد
نافع و مضر گلیه و مصلحش روغنها و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بیخ است و مؤلف مالا یسع
گوید که صنف دیگر از او میباشد برگش شبیه ببرگ کدو و از ان بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی و مزغب
و بیخش بزرگ و سفید مجفف با قبض و محلل و ذرور برگ او جهة قروح خبیثه نافع بدستور و ضماد تازه
او و طلاء مدقوق ان جهة درد مفاصل که با حکه باشد و چون دو درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر
بنوشند جهة تنقیه حرکتش نافع است اذخرین بیونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد
و بری او غیر مستعمل و بستانی انرا برگش شبیه ببرگ اهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف
ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری مستدیر و غبر و گویند
از منبین درخت قلقلانست در سیم گرم و محلل و جذاب و یکدرهم او با شراب بغایت محرک باه و ضماد
مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین و قطور او بایل جهة قرحه
چشم نافع است اردقیاقی بلغة یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار تند رایحه و لاذع و در
غایت حرارت و جتناب از ان اولی است مگر در اطبیه که با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف
اختیارات گوید قثاء الحمار است و سندان ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را غلاف میباشد
ارازکی درخت مسواکست شجر او قریب بدرخت انار و برگش عریض و در خزان نمیکند و خار دارد و گلش
مایل بسرخی و ثمرش بقدر حمص و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک حلاوتست در اول گرم و در
اخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهة رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و ضماد

مطبوخ او در روغن زیتون جهت اورام رحم و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه (تحلیل)
مثانه و تخم او جهت تقویه معده و رفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات
و ماشرا و نمله و مسواک کردن بچوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکال او و مورث خشونت لهاة
و سحج و مصلحش کثیرا و قدر شربت از طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش مبند است
ارزان بلغت فارسی شکرزنا بسیاست زرد رنگ کوچک حب محرق ذا لطیف و طلاء او با آب
کشنیز و مانند او جهت اورام حاره و با محللات جهت بردن کونت زیاد و با قیراطی جهت ردیان شدن
کونت و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع است ارز و اجتناب از خوردن او اولی است
ارز معرب ارا از یونانیست و بفارسی برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت
معتدل و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهرا جهت
این تاثیر قدما و اکثر متاخرین مریض را مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص اصحاء دانسته اند
چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و حکماء هند متفق اند
بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدنست و در حدیث نیز این معنی ورود یافته و برنج هندی را
لزوجت کمتر و او را چنپا نامند و برنج سرخ فارسی را قبوضت بیشتر و سفید در تغذیه قوی تر و اقسام
او متعدد و قابض و تنهای قلیل الغذا و جهت زحیر و اسهال دموی و ختناق رحم و امراض گرده
و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق ممسک
مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر نیز جهت زحیر و بابیه کرده بر

للباه

اردطل

در روغن جهت مقعد و اکال او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای
خوب و مولد قولنج و سده و ثقل ... و مصلحش خیسانیدن او در آب خاله و خوردن او با شیرینی
و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده او میکند و نشانیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع
اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه بالمنصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب است و حقنه
به آب مغسول او جهت سحج و قرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر بی عدیل و انخاله او در این مقوی تر
و طلای او با ترمس جهت کلف و آثار و ضماد او با بیه جهت گشودن دمل و ذرور او جهت جراحات تازه
و نشانیدن آرد برنج که بسیار رخته باشند با بیه کرده بر جهت افراط اسهال مرضی و اسهال دوائی و سحج
بغایت مجرب و آب مطبوخ تلتوک مسقط جنین و پوست تلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از جمله
سموم است و گویند بکمثقال او کشنده است و مولف تذکره منکر این اثر است و مکرر او مصدع میداند و
سعوط کرد برنج که در حین سفید کردن او بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بدل برنج ارد جو است
ارزن بضم اول و سکون را درخت صنوبری بار است و زفت رطب از آن حاصل میشود ... بجنبت
شبیه به پیاز نشکافته و در زمستان آرند و مولف تذکره گوید که آن بیخ سوسن سفید است که بفارسی او را
سوسن آزاد نامند و زنبق عبارت از اوست بغایت گرم و جذاب و جالی و طلاء او جهت قطع
خون بواسیر مفید و نشانیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش تا یک درهم است و مولف ما لا یسع گوید
که او بیخ سوسن احمر بری است که دلبوث نامند اسمدون شراب غلیظ ... که از خرما و دانه جاره

الآرزة بالتحريك شجر الأرزن ... وقال أبو عبيدة الآرزة بالسكون شجر الصنوبر ... وفي القاموس ... الصنوبر ... الأرزن ... والعرعر ... الأرزن ... فلك التدبر

ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی حشاء بارده است اقحوان معرب زارغوان فارسیست
گرم مایل باعتدال و مخرج اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقوی
منقی الات تنفس و معده و سوخته او حابس نزف [illegible] الدم و خضاب نیکویست و زنان از دود
خطاطیا زنند و ریشه بیخ او را چون دو درم بکوشانند مقی تویست و مصلحش برگ عناب
و نمام و بدلش صندل سرخ اقوا ابیونانی اسم تخمیست سیاه و مدور و تلخ و در میان
گندم و عدس میباشد و بفارسی سیهک نامند ملین و محلل و ضماد او با سرکه جهت اورام صلبه
حاره و تسکین درد ان نافع و ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه ممزوج
بشیرینی است اذن الفار بفارسی خرگوش نامند و عربی نموزگویند و از ضمیمه معرب اذن الفار نیز گویند
سریانیست و آن چوبیست معروف گویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میگردد و نر ماده میگردد و ماده نر و
بالعکس و بهترین او سفید است در اول سیم گرم و در دوم رطب گویند خشک است بوئیدن و نوشیدن او
اسخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر است و مانع برودت ریه و دهن مومی محرق و غیر محرق
او حابس خون همه اعضاء و خون برشته او جهت اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلاء خون
گرم تازه او جهت کلف و بهق و نبوری که آب سفید از ان ترشح کند و خوش خشکی که در سر
بهم رسد و مسکن دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهت رعشه مرضی و دلوک او جهت اصلاح امراض
لثه و درد ان و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او که با بیه خرس و ماء العسل
و با آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب و بیر باشد او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال

بابرکه

للربع

باسرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و سه قیراط او را
با شراب جهت تب ربع مجرب دانسته اند و طلاء او جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را
چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و ارشامیدن و حمول آن بعد از طهر
سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره او را تاثیر بعکس اینست و جلوس در طبیخ
ان جهت تعرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خوکیست که از گوشت گاو و بز و
میش بهم رسد و جهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع و اصلاح
گوشت او دست بکار بردن با روغن و نبیذ و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و زنان مهزول
و چون مجموع او را پخته تناول نمایند جهت خدر نافع باشد و هرگاه مجموع او را بوزنند و سه مثقال
از آن بنوشند جهت سنگ گرده مفید و چون جوف او را پاک کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل
سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی سر بسیار مؤثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و بیاد
جهت شقاق و منع ریختن مو و بول او جهت حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یک درهم با شراب جهت
سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم مورث هیبت در نظرها و مؤلف تذکره گوید که چون
هفت روز هر روز حبه از مغز سر او با دو اوقیه شیر تازه بنوشند منع تندی خو میکند و مجربست
و مؤلف جامع الادویه گوید حب خصیه او را بنمک تلخ و درس نمک سود کنند و دود او را
سعوط نمایند جهت لقوه مجربست و خوردن او با روغن سداب جهت اخراج مشیمه از موده است و
بابیناس گوید که چون زهره او را بنوشند خواب مرتبه مرا دغلبه کند که تا سرکه با او ندهند

دشتنشاق نفع نمایند بهوش نیاید و بنزمایه اورا باشد که پادزهر جمیع سموم میدانند و گویند که
چون این فرج او را پخته تناول نماید در حال التیام گردد و همچنین حمول سرگین او را در رحم
با بسیار موثر در زهرست و نگاه داشتن لعاب او در اجنه رفع چشم بد گوید موثر است
ابنبکری حیوانیست صدفی شکل مایل بسرخی و ما بین اجزاء او چیزی سبز مانند برگ اشنان
و سر او در صلابت مثل سنگ و آن سم قتال و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او
به تنهائی و با تخم الجزر سترنده موی و همچنین طلاء روغن طبیخ او و سوخته او جائی با خره و دندان
و طلاء خون او جهت کلف و بهق نافع است و خاکستر سر او با پیه خرس و به تنهائی جهت داء الثعلب
بغایت مفیدست و این تلمیذ طلای او در اجنه گزیدن زنبور را پادزهر سریع الاثر میدانند
اجنبیبن عربیست زاد حقیقت یونانی و آن زریرست ابرغاموت بیونانی قسمی از ماهمیناست
وابراث مصطکیست [illegible] بیونانی برنجاسفست [illegible] بیونانی زراوند طویل است
[illegible] بیونانی لاجوردست [illegible] بیونانی نبات بزرالبنج است [illegible] درختیست کادی است
[illegible] بیونانی رودبره است [illegible] بلغة شام بهارست و آن غیر ریوانست که ماهی رودبیان
کوهندابیه بیونانی فلفلست [illegible] بیونانی نوشادرست ارقون حناست [illegible]
بیونانی بزرالبنج است [illegible] بیونانی زرنیخ زردست [illegible] بیونانی
تودریست [illegible] بیونانی [illegible] بعبری حمص است [illegible] بیونانی طین قیمولیاست
[illegible] بعبری مین جبلیست [illegible] بیونانی معنی پنج ثنا تالست [illegible] ببربری لوزدست [illegible]

یونانی نوعی

یونانی نوعی از مرودست آرجین بعبرانی عنکبوتست ارقاطن بیونانی نماسمانست
[illegible] ستولوقندریاست [illegible] بفارسی رصاص ابیض است ارآن اسم جهارست
در روغن جلبوز را نیز نامند ارجان اسم نور البریه و روغن بلوط است [illegible] بیونانی زهر
غزالست [illegible] هرماهوس است [illegible] بیونانی عنقودست [illegible]
بیونانی منمس است بیونانی علیق است بیونانی کرسنه است خشخاش
زیدیست [illegible] بترکی عنکبوتست [illegible] بترکی مشمش است [illegible] بترکی شعیرست [illegible]
اسم عبرانی بقلة الحمقاست [illegible] کافور موتی است [illegible] بیونانی شقایق النعمانست [illegible]
مرقشیشاست [illegible] آذریونست [illegible] بیونانی اهلست [illegible] بیونانی اقاقیاست [illegible]
بسریانی املج است [illegible] بسریانی آذریست [illegible] بیونانی خطمی کیاست [illegible] بیونانی عرعرست
انلق است [illegible] ابوخلساست [illegible] کافورست [illegible] بیونانی سپنج است [illegible] بفارسی
زفت رومیست [illegible] بفارسی خیری صحرائیست [illegible] بهندی خردلست [illegible] بفارسی رخبین است
[illegible] بفارسی زرنیخ است [illegible] ابوخلساست [illegible] کافورست [illegible] بیونانی خلنج است
[illegible] بفارسی زفت رومیست [illegible] بفارسی بطست [illegible] بفارسی اسم درختیست عظیم
ثمرش شبیه بزعرور و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور در اواخر بهار میرسد و مدتها در درخت میماند و برگش
نیز املس مایل بسیاهی و شبیه برگ ترنج و غزان نمیکند و در شکاف جبلی دارنامند و در ترکستان

طاخک نامند و نوع دیگر انم شبیه بفندق و این نوع از سمی ماتست و بعربی سب تانی و بهندی
بکابن نامند و گلش سرخ و شبیه بنجری و در غایت خوشبوئی گلش در نسیم گرم و در آخر دل
خشک و مفتح سدد دماغی و برگ او کشنده قمل و جهة دراز کردن موی موثر و ثمرش از
سموم و عصاره برگ او با عسل جهة قولنج نافع و مفتح و مدر و جهة سموم بارده و عرق النساء
و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درهم و عصاره
نخهای او با عسل و با مقتحنج مقاوم جمیع سموم و در کشش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن
موی شهدانج است و چون پوست او را با شاه تره و هلیله سیاه کوبند و طبیخ او را بنوشند
جهة تنهای بلغمی آزموده و بعد از تخم او کشنده است و مؤلف تذکره گوید که عصاره او
حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است مؤلف
جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پاییز است و در دو فصل دیگر ممنوع و ثمر
و ورق او منقی قروح منقیه سر و چون عصاره برگ و ثمر او را با قدری مرداسنگ سائیده با
روغن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز زیاد تجدید کنند و بعد سه روز
یکروز بحمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را با لباسی خفیف بپوشند موی را برویاند
و قروح او را زایل کند ... موتی است ... بلغت بربری جند قوقا است ... دارد
شبشعانت ... بترکی صبر ... گرمیت که در سبزه زار و ریگزار رستنی و ضماد او
عصب منقطوع را در ساعت التیام دهد اسفیداج بفارسی سفیداب است آنچه از قلع ترتیب

لانبات الشعر و دفع القروح

الفسخ السبل

دهند سفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است چون قلع را صفایح کرده با انگور
کوبیده و با تخم ان اغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه با ظرفی که سرکه تند داشته باشد
گذاشته سر ظرف را محکم نمایند که بخار سرکه قلعی ببرد و از هم بریزد پس از سرکه برون آورده
خشک کنند پس سائیده بیزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و عمل اسفیداج را
علتی یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی بهمین دستور است
و یکی احراق و دست و ان بارست نه سفیداج و در احراق اگر مبالغه شود برنج حاصل میشود
و در دوم سرد و در سیم خشک و غسل او شرط است با لطیف و مجفف بی لذع شود و مبرد و مسدد
و مری و قاطع گوشت زیاد و مدمل قروح جهة سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ جهة
درد سر و با شیر جهة ورمهای حار مفاصل حار مجرب و جهة زخمها و شقاق و درد چشم و بثور
و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی تخم جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب
و راد خات جهة باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب برنج جهة منع زرد
شدن و مجرب ... ند و جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و حمول او جهة منع حمل و قطع سیلان
حیض نافع و شامیدن او مورث خناق و زیاده از یک درهم او کشنده است و بدلش ابار زد
اسفیداج الحصاصین بفارسی سفیداب یزدی نامند و انرا از سنگ گج براق صاف کنند
کج و مثال آن در یزد و نواحی صفهان بعمل می آورند جالی و مبری و رافع آثار جرب و صاف کننده

سبزه و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای او با آب جفته با دیرخ داورام حاره
مجربست و خوردن او کشنده اسل بفتح اول و ثانی بلغت عربست و اسم نباتیست که از آن حصیر
میبافند در کنار آبها و زمین آبدار میروید و نر و ماده میباشد نر او کولان نامند و دانه او
سیاه مایل به استداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و سطبرتر از ماده و هر دو در مزاج
مرکبست از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دردها ضماد او جهت استسقا و سهر و مالیخولیا و فاتر
بیخ او قاطع نزف الدم جمیع اجزا او محلل خنازیر و جهت حکه نافع و تخم ریزه او بقدر سه درهم با شراب
جهت اسهال و نزف الدم و با قوه مدره و ضماد برگهای متصل ببیخ او جهت گزیدن هوام و زنبیل ان نافع
و قسم نوع غلیظ او بغایت منوم و تا پنج درهم او موثر است و مصلحش گل انگبین عسلی و فلافلی فرش
رقیق او که ماده است جهت ابدان قویه و مستقی و غلیظ او جهت ابدان مایل بسمن اشنان گیاهیست
منبت او ریگزارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش شبیه به ترتیزک متصل بشاخها
مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریک و اغبر در سیم گرم و در دوم خشک و محلل
و منضج اخلاط غلیظه و در رفع اورام و سموم و مغص و ریاح و بیعادیل و ضماد مطبوخ و ارق او را
در رفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و گویند طلاء مطبوخ او با آرد جو جهت حمره نافع و قسمی
از او را برگ سبزه تر و ساقش پر شعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای
غلافهای بسیار و متراکم مانند غلافهای بنج و از آن کوتاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه
و سیاه و ریشه او سطبری انگشت و رنگش ما بین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و از قسم اول

گرم تر

گرم تر و تند تر و در ریگزارها و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و تخمش جهت درد احشاء و ریاح غلیظه
و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم او را جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند
ضماد او آکله و انثیین را که حکه کند و جهت مفاصل مفید و چون او را با شیح بالسویه و چند
دکند شوی از هر یک مثل نصف و حبه بازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند
و هر گاه مداومت نمایند و بیضتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از
نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او فرزومانا و در مساحی
بدلش عصفر است و متصل از بیخش و تخم اوست اسفنج بفارسی برمرده گویند و آن چیزیست که بر روی
سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از او که متخلخل و سفید است اشنف و نرم و شبیه به نمد و پر سوراخ
ماده گویند و قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیر است نر نامند در اول گرم و در دوم خشک و مجفف
و محلل و با قوه جاذبه و چون و چون تازه او را با سرکه ممزوج با شراب تر کرده بر جراحات تازه
بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ و مطبوخ به آب جهت التیام
زخمهای کهنه و خشک و مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم قوی تر و جهت زمد یابس
و جلاء بصر و فتیله تازه او بتنهایی و با پنبه و کتان مفتح افواه عروق مضمومه و جراحات حابسه
و محرق مغسول او در ادویه عین نافع تر است و چون قطعه او را بقدری که توان فرو برد بخیاطه
بسته بلع نمایند و یکسر خیاطه را بدست نگاه دارند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده
گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو او را بیرون آورد در اخراج زلو و خار که در حلق مانده

باشد بدل عذیل است سنگهائی که در جوف دوبهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند که بجهة
زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم ماده او را آب ترکرده در آفتاب بگذارند یا مهتاب کذا
اشراس بکسر اول بلغت مغربی اسم نبات شجریست منبت او در آبهای ایستاده سواحل دریا
خصوص دریای قلزم و ساحل جده است و در ابتداء روییدن بیاق و بعد زرزرعی و شبیه بلحیة العالم
و چون محاذی روی آب شود از دو برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میشود و ثمرش بمقدار فندقی مستطیل
و مزغب و با اندک لذاعه و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیرش سبات عارض میگردد و آن
ثمر مرکب القوی و مسخن و دلوک و بخور او جهة درد دندان و پاشیدن او با شیر تازه در مجرور و
با شراب در سرد و بغایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سده و منعش حرارت غریزی و حواس
بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرم است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه بلبند در
قوه و با رطوبت فضلی و جهة امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل لبیا زنندیست [illegible]
بفارسی شیرنامند گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و
قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم الجزره در احلیل جهة نعوظ بی عدیل و طلای
او جهة کلف و زهرهٔ او مقوی باصره و پاشیدن یکدانگ آن که از زهر با زرده تخم نیم برشت جهة
کسی که از زنان بسته باشند گویند مجربست و وقت استعمال او را در حین هلال ماه شرط دانسته اند و
گویند جلوس بر جلد او جهة رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او با مو بر گردن اطفال آنها را
از بلوغ جهة ازاله صرع و کوریدی او جهة گریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع و طلای پیه

للباه

دزهره

و زهرهٔ او بر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه ما بین دو چشم او بر روی مورث مهابت
در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعه از جلد او در میان جامها مانع کرم زدن او و اگر کرم در جامها
موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب
رفع خواهش شراب ایشان گردد و گویند شیر از او از خروس سفید تاج دار میگریزد و مؤلف جامع
الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون بشکافند و با
بورهٔ سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بر دغن زنبق چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جمیع
دردهای درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است [illegible]
خودوس بیونانی بمعنی حفظ الارواح و آن گیاهیست برگش شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر
و باریکتر و گلش مایل بسفیدی یا دو قسم و احد و باریک بی شاخ و در تند کمتر از شبری و قبه او مثل الکم
از اجزاء شبیه بجوی پتخم و مایل بسرخی و تند طعم و با اندک تلخی در اول درجه دوم گرم و خشک و گویند
مرکب القوی است و اجزاء بارده او کمتر و این قول اقربست محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی
و با قوه قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویه ارواح دماغی بی عدیل و مانع عفونت
اخلاط و منضج و منقی مره سودایی دماغی و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از
زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوه تریاقیه و سعوط یکدرهم او با عسل
منقی قوای دماغی و پاشیدن یکدرهم او با ماء العسل جهة جنبیدن مغز سر که از ضربه و سقطه
حادث شده باشد و به تنهایی جهة رعشه دماغی و دو جزو او با یکجزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند

جهة برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پخته او جهة درد مفاصل و نقرس و نقوع و مطبوخ او
جهة استسقا و ورم بارد جگر و تنقیه کرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی
مسهل قوی و جهة صداع مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین جهة صرع و با شراب جهة نفخ و درد اعصاب
و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند
مضر شش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم و بدلش در آلات تنفس ربا
فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون و مداومت مربای گل با شکر و عسل که هر روز یک مثقال از گل
او خورده شود جهة رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید که چون او را با ثلث
او کشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و نصف ان هریک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون
کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب بدارومت نمایند جهة رفع نزلات و رمد و ترمل
در ربو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست آسیوس با الف ممدوده بلغت یونانی اسم
نمک چینیست و ان نمکیست که بر روی سنگ سفید سبک و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی
از نم دریا بهم میرسد و انرا آسیوس و نمک از زهرهٔ آسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قوی تر
از سنگ اوست و بهترین او و سبک سریع التفتت است که رگهای زرد قلیل غبار داشته باشد
در سیم گرم و بالذع و معفن و جهة قروح کهنه یابسه عسر الاندمال و بردن گوشت زیاد و تاکل
منقی زخمهای بد و با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلی جهة نقرس و طلاء ان
با سرکه جهة سپرز کرده و با صمغ البطم و زفت جهة تحلیل خنازیر و مغسول هر دو بدستور تغسیل

اذا انتهاء السکنجبین لم یحتج الی اصلاح بندار

لانه ازالة السودا مجرب

اقلیمیا

اقلیمیا ملطف و جالی بصر و جهة بردن بیاض و رفع آثار نافع و بالخاصیه زهرهٔ آسیوس
قاطع خون لهاتست و خوردن او با عسل جهة قرحهٔ شش نافع است و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم است اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه
و آن مرقی است که از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیران و بقول و امثال ان که طعم غالب نداشته
باشند ترتیب دهند لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق امزجهٔ سوداوی و صاحب سعال و قرحه
ریه و امثال انست اسقیل بلغت یونانی پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برگش شبیه
ببرگ نرگس و ساقش بی تجویف و سبز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز و بزرگ و بهوای سرد سبز نمیباشد
و محتاج بغرس نیست و هرچه در زمین تنها بروید سم قاتلست و در اخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و محرق و مقرح و ملطف اخلاط
غلیظه و تریاق زهر هوام و جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل
و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و نسیان و شقاق و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول
و جمیع امراض سوداوی و قروح باطنی و محرور المزاج و سهال دموی نافع و مشوی او که بخمیر گرفته
در اتش پخته باشند بحدیکه خمیر منفسخ گردد در شربت و باب مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه
مقوی معده و چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معتدل
ان و چون کوبیدهٔ او را با قطرون بقدر ربع ان در پارچه بسته بموضع داء الثعلب و داء ان
چندان بمالند که بخون و درد موی بر دیاند اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار

عمل نماید و هرگاه نصف وقیه از او را دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را
صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یکهفته عمل کنند — للباه
اعاده شهوة باه مایوسین کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن نه قیراط او که
در عسل پخته باشند جهة احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویة معده و یرقان و سرفه
کهنه و ربو و نفث الدم و ریه متقیح نافع و آب برگ او را که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند
جهة ربو و ضیق النفس و آشامیدن آب طبیخ او در خانه بدستور تعلیق آن جهة طرد حشرات
و هوام مؤثر و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا بپایه خشک شود طلاء روغن مزبور
جهة جمود اطراف سرما زده گی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن با موم و تیلی کرده
جهة قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خرازه و کله با زفت و حنا جهة شوریا به سر اطفال
مفید و قیراطی از عنصل و ریشه های او که با هم کوبیده باشند مقوی قوی و ضماد پختهٔ او جهة ثالیل و شقاق
که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهة گزیدن افعی و بوی او کشنده
گزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و داشتن آن با خود موجب حرب باع و هوام و مار
و قمل و مگس و چون او را کوبیده با آرد او ارزن و گرسنه را خمیر نموده بپوشند جهة استسقا مفید و چون
جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهق را که هیچ دوا بر طرف نکند زایل — للبهق مجرب
سازد و مجربست و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورد و غرس او در پای
درخت انار دبه مانع ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبع و جهة نهش و درد مقعد و زخم

نافع و چون کوبیده با سرکه جبه تاب زند و بعد از آن در میان الخمیر گذاشته بر روز در عسل رقیق
بجوشانند و بیرون آورند و الخمیر را بیفکنند و بعد از آن آب گرم را بر آن ترش بنوشند یا بالی که
در او بوره جوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب نماید و مجربست و عنصل مضر محرورین
و مکرب و مضر عصب صحیح و مصدع و مورث غثیان و مفرح و مقطع و مصلحش شیر یا لنک تفته
داغ کرده باشند و ربوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند سیر و اشقوز و بون
که سیر صحرایی است و قرونا و دج و مؤلف تذکره قایل به بدل او نیست و گویند خاکستر او با روغن
گل جهة شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافعست و سرکه عنصل که او را با چوبی مثل کارد
ریزه کرده بر ریسمان کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را در هشت رطل و نیم سرکه
کهنه اندازند و سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون
آورند و یا عنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی
معده و حلق و قوة هاضمه و جهة صاف کردن آواز و بد بوی دهان و مولد سوداد ماغ و لباد و جنون
و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویة اعضاء ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ
رخسار و حات بصر و مضمضه او جهة سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او
جهة گرانی سامعه و آشامیدن او جهة تنقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش
از مقدار قلیل تا دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب
عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و مضر اعصاب هم نیست بخلاف سرکه و جهة تب ربع

وفالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرورین و مصلحش آن قرص است اد د ستور
ساختن شراب او مثل عمل سرکه است که بجای سرکه اب انگور تازه و سه ماه در افتاب بگذارند
اس معرب از اسا، سریانی و بفارسی مورد نامند درخت بستانی او بلندتر از درخت انار
و برگش ریزه تر از برگ انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و خزان نمیکند و با عطریت است
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوه تریاقیه
اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم او را نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی هست
و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم مقوی دل و معده و حشا و باحره و مدر بول و قابض
و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة و قطع حیض و ضعیف کردن بوی آباط و رفع
جمیع سموم خصوصا جهت رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهت ورم حار و قروح نافع و در نت
او که اب تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و رفع ضماد و منع صعود بخارات بدماغ
و سرفه و خفقان و اسهال و نشا میدن تخم و عصاره او جهت نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول
و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و عرق تن و نکله و سرفه حاده و ذرب مفید و ضماد پخته او
جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح با کعب و با آرد جو جهت ورم حار چشم و ضماد برگش
جهت نمله و حمره و شری و ورم خصیه و جرب و سقطه و بواسیر و درحس و با روغن زیتون جهت سوختگی
اتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلا و ناخن و اثار و در رعاف و در سر و با عفص و عدس
و گل سرخ و اقاقیا جهت تقویت اعضاء ناقهین مجرب و بخور او جهت رفع وبا و دفع هوام

در سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال مراری و چون ربع رطل از آب
برگ او را که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح دبر و مقعد و
رحم و سیلان آن و رسم و سستی اعضا و شستن مو به آب او جهت ریختن مو بسیار موثر و چون با آمله هندیه
خیسانیده در روغن کنجد با توتیا بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قطور آب او
جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و دمعه قوی تر از توتیا و جهت کلف نافع است و ذرور برگ
او جهت رفع جراحات و بسیج جلد و بدبویی زیر بغل و در آس مفید و در ساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه
بکف دست و او را بنک آس نامند و مولف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و اسکه نامیده اند و
این دلیل غایت جهل او میتواند بود و بنک آس در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر او است بعد از آنکه او را
کوبیده و بوزانیده با شراب نارسیده زمخت قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند بوییدن مورد
مانع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او مهیج جذام و منبت قدر
شرب تخمش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس اقاقیا و در ادرار [illegible]
و گویند بدلش مطلقا برگ توت مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه
و روغن مورد که آب تازه یا مطبوخ او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک در دوم
قابض و مقوی اعضا و مانع مواد و جهت التحام زخمها و قروح سر و شبوره و شقاق و بسیج و سستی ارخاء
مفاصل و سوختگی آتش و تقویت مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم بواسیر نافع است
و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران و خنازیر موافق کند بالخاصیه تسکین یابد

اسبرک مورد بری را برگ زردتر و عریض‌تر از بستانی و طرف او تیزتر و بیخ آن چوب او صلب‌تر
و در قد کمتر از ذرعی و ثمرش بغایت سرخ و متبدد و از وسط برگ ثمر روید و شاخهای بسیار از
یک اصل برمی‌آید و او را مورد سعتر نامند و بلغت تنکابن خرکو بنده و در زمستان برگ کمتر ریزد بسیار
تا بعض دشتها بینند ثمر و برگ او با شراب امغث [illegible] حصات مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول رطوبی
و سبیلی و رفع ادرار شیر و تقویت معده و جگر و دماغ شربا و جهت اخراج کرم معده حمولا و جهت جرع
و رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع و این ها سرخوبیه توة او را به مثل با داورد آمیدانند و بعضی
قوه افسنتین دانسته‌اند و این ثابت نیست جهت ضربه و سقطه که بر حشا واقع شود بالخاصیه مفید دانسته‌اند
اسقولوقندریون یونانی بمعنی مزیل الصفات است گویند بمعنی کاو به سبز است چه گاوی که او را
خورده سبز او زایل شده بود و آن نباتیست با ساق و بیگونه دبی ثمر و منبت او سنگلاخها که
سایه باشد و برگش شبیه ببرگ لبلاب و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و منسوب در
دوم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و تواق در جمیع
و امراض سوداوی نافع و جهت سپرز شربا و ضمادا و اگر بعد از چهل روز با سکنجبین تناول نمایند
در رفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش
صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر گویند دو وزن و کمادریوس است و گویند
مرجان سوخته بدل اوست و جمعی از حکما را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ کبر است
و شیخ الرئیس با نیمعنی اشارت نموده‌اند اسقولوقندریون سرخی ابیست و هرچه بو بهی اند
باشند

بانند جبلی نامند و آنچه مرکب زرد و دانه بزرگ باشد شامی گویند و هرچه پایه دندانه و بسیار
کوچک و پوست از او جدا شود مصری نامند و شقرنون یونانی عبارت از اوست و گرانست
بری نیز نامند تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه و اخیر و کلم عرفی تر از بستانی و گلش مایل
بسرخی و ساقش دراز و قسمی اکلیل و ساقش سفید در آخر سیم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر
بول و حیض و محلل جالی و در جمیع افعال قوی تر از بستانی است و در ثوم جون خواص آنست
تکرار باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اصل و تخمش بغایت مسهی مبرود
المزاج است اسارون بلغت سریانی بیخ گیاهیست بر گره و باریک و دراز و کج و از زرد چوبه
باریکتر و با اندک عطریه و تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او جنگلها
و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ تنبل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره
و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاجره که قرطم عبارت از اوست و قسمی
از آنرا ساق بقدر ذرعی و ماده و برگش مثل برگ قنطوریون دقیق و بالای ساق بر شعبه
بعضی بر بالای بعضی و در اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف آن چیزی زغبی و بیخش لطیف
خند صغیر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قثاء اول و اخیر و صلب و شاخهای دراز گنده
و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بر آنجا رقمی بجد
و بیخش باری و در تحت الارض و بر گره و قوی الرایحه و تلخ لذاع و این قسم مخصوص است
در دفع سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از همه اقسام ریزه‌تر و شاخهای او منبسط بر زمین
[illegible]

[illegible]

وکمتر منفعت وبیخش نرم ودیگره وزرد وتلخ وباعطریه ونبات او در کوههای سارد وارمن

ضعیف ترین اقسام اربعه است ومجموع ان دراخر دوم گرم ودر خشکی وبهترین او رومی است

که از فرنگ وافرلقیه ونواحی شام خیزد ولطیف ومحلل ومدر ومفتح ومنقی معده وجگر وسپرز وگرده

از اخلاط بارده وباماء العسل مسهل قوی بلغم وجهة حصاة وعسر البول واحتباس حیض ودرد

ورک ومفاصل وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا که دو ماه در اب انگور خیسانیده باشند وباید داد

هر سه مثقال او واب انگور چهار رطل ونصف باشد وبا شیر شتر دکوبنده مسهلی قوی سودا ومرطوبات

وجهة تسکین دردهای باطنی واستسقا ویرقان سددی وورم رخو جگر وتنقیه الات بول از رطوبات

لزجه وامراض بارده دماغی وسده جگر وصلابت سپرز واکتحال او جهة امراض طبقه قرنیه ودود

جهة گریزانیدن عقرب وضماد او با شیر تازه بر کنج ران وبر نبت زهار جهة نعوظ بسیار مجرب ومؤثر

ومضر ریه ومصلحش مویزج وقدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال وبدلش وج مثل او وباز نجبیل است

با نصف او خولنجان ونصف او وج وحکماء هند را اعتقاد انست که چون قبل از بروز ابله نیم

مثقال او را با نبید زبیب بنوشند ابله بسیار کم می اید ومجرب میدانند اذان العدس گیاهیست

شبیه بگیاه عدس ونوعی از طرثوث دانسته اند برگش مزغب وبالای او جهة گلش سفید وزرد شبیه

بگل باقلا بسیار از ان کوچکتر وساقش مثل ریسمان باریک اغبر مایل بسرخی بیخش مثل گزر بسیار کوچک

ودر گیاهی که حوالی او بهم میرسد می پیچد وفاسد میسازد ولهذا اطبا او را کشنده گیاه نامیده اند در سیم خشک

وباقوه بارده ودر دوم گرم ومسهل بلغم وسوداء محترق ومدر بول ومفتت حصاة وباسکنجبین

جهة یرقان وباآب کرفس جهة حصاة وطلای او با سرکه جهة نمله ومنع زیاده شدن

او مؤثر وچون با سرکه مداومت خوردن ان کنند پخته وخام او باعث لاغری بدن فربه شود

واصلا مغرقی نمیرساند وچون با گوشت طبیخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد وگویند

مکرب ومغثی است ومصلحش بنفشه وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش افتیمون ودر خرال مثل او

صعتر ودیج او سنادروش اسفاناج بفارسی اسفناج نامند وبیونانی سورماخنوس گویند

وبری او در افعال مانند بستانی وبستانی او معروف ودر اخر اول سرد وتر وگویند معتدل است ملین طبع

وباقوه جالیه ورادعه وسریع الهضم وکم نفخ تر از سایر بقول وجهة جمیع امراض سینه والتهاب

وتشنگی وتبهای حاره ودرد شش وسل وعصاره او با شکر جهة یرقان وحصاة وعسر البول وپخته او

درد سر ودرد کمر ولذع اخلاط مراری وخام او جهة درد گلو والتهاب وپخته او با باقلا جهة نزلات حاره

مجرب وضماد پخته او جهة درد مفاصل حاره واورام واحتباس بول که از حرارت باشد وضماد خام او جهة

ورم فلغمونی وگزیدن زنبور وانفجار دمل ومطبوخ او با سنعلیب جهة شوره مفید ومضر بارد المزاج و

مصدع ایشان ومصلحش نخود او با روغن بادام ودارچینی واب کامه وقدر شربتش از عصاره او تا ده

مثقال وبدلش خرفه وقطف وتخمش جهة وجع الفواد ودر رفع تبهای حاره وشیره او جهة تب دق

وسل مجرب وضماد پخته او جهة وجع اورام حاره وتلیین اورام صلبه بسیار مجرب ومؤثر ومضر سرد وشش ومصلحش

گل مختوم وقدر شربتش ده درهم است استلبوب بلغت فارسی آن ثمر درختی است بوندی

نارنج وترنج ولیموست که با یکدیگر پیوند کنند وبعربی زنبوع نامند در افعال ضعیف تر از ترنج
وقوی تر از لیمو ومقاوم سموم ومفرح سینه است استراطیوس اطراطیقوس است اسرنج سرنج است
اسرب رصاص اسود است اسفیذ معرب از اسبت وان چند نوع قلعی برتیب اسفیوس لغة فارسی
وان بزرقطونا است اسفند بفارسی اسم خردل ابیض است اسد لا اسفیوص است وحربا به اسم
بایین اسم نامند اسقوریوا انجرانش است اسقال اقیل است واسقیل اسقولوقندریون است
اسماادن بیونانی سوسن بری است اسقمخص است اسفیرا قثاء الحمار است اسفراج هندی است
اسلیمو حجر انتیف است اسفیصیو حابنار است آسا بربانی آس است اسهر نعم بفارسی اسم ...
اسلیموس بیونانی بلنجه است اسطرقیون بیونانی سنگ مر مر است اسفلورمیس ... قفر الیهود است
زرنیخ سرخ است اسرب سیاه است اسفوردون بیونانی خبث الحدید است اسقلفاس
بیونانی جزر است وبلغة رومی اطفلیم وبلغة شام اسطون نامند ... وبترکی اسم فلفل است
اسقوفلسیس بیونانی بروانی است اسپلن بلغة تنگاپینی اسم خیری است استاس بلغة تنکاین
حماقی است اسطام نوعی از حدید است که دللوبا اسبته البتیانیه نبیه است اسمیا بلغة اهل
بیت المقدس تودریت است ... زنجفر سوخته است اسفاردیا آس بری است اسقیل
بفارسی اسناطون است اسقیدیا بیونانی فناریکا است اسطافیوس بیونانی زبیب است اسطاخوس
اندریا زبیب الجبل است ... بهندی اسم بهمن ابیض است اسرنگ بهندی اسم اکل الملک است
داسعفوسیر نشاه بفارسی بزرقطونا است اسفید بفارسی حرمل است اسفاناخ قطف است
دوقی

اسپرک

اسپرک بفارسی زریر است استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است استکو بلغة
تنکابن سعد است وگرهای ریشه گیاهی را نیز باین اسم می نامند وبعربی حب الزلم گویند وان
مدور بسیار لذیذ وشیرین وبقدر نخودی میباشد ودرکش باریکتر از برگ گراث وزیاده بر
سه عدد نمیباشد وبی ثمر وبی گل ودر ریگزارهای حرم آبها میروید اشتر بفارسی بغل است
اشق معرب از اوشه فارسی است وان صمغی است مایل بزردی ونبات او شجری وکوچک
وساقش باریک ومغز مایل بسفیدی وگلش ما بین سرخی وازرقی ومنابت او بلاد سرد سیر گویند
صمغ نبات انجدانست ودر دوم گرم ودر اخر اول خشک ومحلل وملطف وجاذب از عمق
بدن وجالی ومفتح سده جگر وسپرز وافواه عروق ومسهل بلغم غلیظ وزردات ومفتت حصاة
ومخرج جنین وکشنده کرم روده وباقوه مجففه ومدر فضلات حتی خون وباسرکه انشامیدن جهة
سپرز وباماء الشعیر جهة ربو وعسر نفس انتصابی وباعسل جهة جرب وتنقیه رطوبات سینه وعسر بول ودفع
فرزاد وبه مسهل ودرد تهیگاه ودورلین وودرد کمر وعرق النساء وتحلیل ریاح وفالج وخدر وضماد
جهة تلیین صلابات ومفاصل وباسرکه جهة ورم جگر وسپرز وریاح تحت الشراسیف وکلف وخنازیر
وجرب ریاح ونشین او رام باغمی وبانطرون وروغن حنا جهة اعیاء امتلائی وهوا وبارده و
اکتحال او جهة بیاض ورمد وجرب وشعیره ورطوبت چشم ومرهم او جهة بردن گوشت زاید وورد
گوشت تازه وغرغره او باآب جهة تحلیل رطوبات وبلغم دماغی وخناق سوداوی وبلغمی نافع ومضر معده
وکرده ومصلح او انیسون وثانی زوفا وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال وبدلش سکبینج است

ابن جمیع الفضة

باجاورشیر و بارزهم **اشترغاز** معرب اشترخار فارسی است نبات او شبیه ببادآورد
وگلش زرد و سفید و خارهای او دراز و دانه او کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ او
شبیه به بیخ انجدان و بدبو و بدطعم و شدید التلخی و مستعمل بیخ اوست و گیاه تازه او را
مثل کاهو در موصل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است در سیم گرم و خشک و بهترین او
آنست که بر درد سبز مفتح سده و مدر بول و با قوه تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم و بمثقال
از جرم او جهت تب بلغمی کهنه از ماده بلغمی نافع و طلای او با سرکه جهت اورام بارده و تلیین
دردها و سرکه او در قوه مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربتش از سرکه او تا پنج
مثقال و از جرم او تا دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت غوره و ریباس و بدلش انجدان
و عرق او جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربتش تا سه اوقیه است **اشنه** لغت عربیست فارسی
دوالها مندوان چیزیست شبیه بریسمانهای باریک بهم پیچیده و بر شاخهای درخت
صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید خوشبو و تازه و زبون ترین سیاه
اوست در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد و مجموع آن با قوه قابضه و محلله
و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و منوم قوی خصوصا با شراب و مقوی باه و مفرح و مقوی
معده و دل و جگر و جهت دفع غشیان و خفقان نافع و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیا و سنگ مثانه
و نشستن در طبیخ او جهت تلیین دردها و ضماد سحوق او با آب جهت تقویت اعضاء ضعیفه مثل ناگوش

وکنج

وکنج ران و زیر بغل و ما بین کتفین و رفع الم آنها و جهت تلیین صلابات و ردع اورام و تقویت
جگر و رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت
تقویت چشم و تنقیح آنچه از درخت بلوط باشد جهت حرارت و حمره چشم مفید و مضر امعاء و مصلحش
انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا بوزنش و بخور او جهت اختناق رحم موثر است
اشخیص لغت عربیست سفید و سیاه میباشد برگ نوع سفید او سفید و بجانب آن کاهی کی سرخ و ازرق
نیز باشد و بدستور صحرائی و کوهی میباشد مجموع آن برگ شبیه به برگ کنگر و بی ساق و در میانش سفید و در میان
برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش بنفش و تخمش شبیه بقرطم صمغ او را مثل مصطکی زنان استعمال
مینمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرمتر و ریزه تر و تازه اش سرخ
و سیاه و ساقش بقدر شبری و اندرون سرخ و لاذع زبان و مستعمل از او بیخ اوست و هر
گیاهی که در حوالی او روید فاسد میسازد و جزاف صاحب اختیارات در کمال ظهور است که تصریح
نموده که نوعی از مازریون است و مازریون از یتوعات است بخلاف اشخیص و اختلاف مهیته مستنک
از متون کتب ظاهر است سفید او در دوم گرم و خشک و با قوه تریاقیه و سفیده قیراط او با شراب
قابض طبع و با طبیخ زنجبیل جهت اخراج حب القرع و بمثقال او جهت دفع جنون و صرع و
طبیخ او جهت عسر البول و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشاء و محلل ورم
باطنی و طلاء او با سرکه جهت اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنج درهم و مصدع و مصلحش کثیرا و شربت
و سیاه او در آخر سیم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق و شدید در منتشر و با شیر مستعمل

وطلای او جهت جرب و تو با وبهق و بار وغنها جهت تحلیل مواد بارده وضماد ان بر دندان منبت قوی
و بر جراحات متأکله منقی ان و لطوخ مطبوخ او با سرکه د کوکرد و قفر الیهود جهت قطع ثالیل موثر
و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهت قلاع مجرب دانسته اند **اندنانکن** گیاهیست بی برگ و شاخهای ان
ریزه و شبیه بکرمهای خشک شده و گازران بان جامه شویند و شید او را جزو للعصا فیر و سبزا را
نماسول ها منه دان غیر ابو قانست مولف تذکره اشتباه دران کرده است در سیم گرم و در آخر دوم
خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و شربتش درهم سبزا و مسهل زرداب یکدرهم او و مدر حیض و نیم
درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنج درهم ان مسقط جنین زنده و مرده و طلاء او جهت بردن گوشت
زیاده زخمها و بثور و جهت جلاء دندان نافع و مداومت با و مفسد دندان و مصلحش مصلح مغز تخم
لدو در روغن بنفشه و مفر مثانه و مصلحش عسل است **اشراش** بفارسی سریش با مندوان پنجیست
غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفیدست و بیخش را ساق بلندتر و عریض تر
و برگ قوی تر و گلش سفید مایل بسرخی و ثمرش مثل مدور و تند طعم و بتازه با عضو چسبد درا ول
گرم و خشک و محرق او در دوم گرم و در سیم خشک و ضماد او جهت جبر کسر و باد فتق و قیله
و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه
و تلیین صلابات و با آرد جو جهت سعفه و شاه میدان و جهت درد پهلو و سر نه و یرقان و صفرا و خنثی
و بیخ و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق
و سفینه و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرمتر از اصل ان و جهت نفث الدم و با ماء العسل

جهة تعفنه

جهت شقیقه و جگر نافع و مورث سده و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش کل قند و قدر شربتش تا
پنج درهم و از محرق او تا یکمثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلش در اکثر افعال غاریقون است
مغاث و یا گرسنه است **انشیون** اسم یونانی خصی الکلب است مولف تذکره گوید ظاهرا غافل شده که
ذکر نموده است **انشقاقل** شقاقل است **انشنادر** اسم فارسی نوشادر است **انشنابوس** دارد
شیشعان است **انشقون** اسم ترکی ریباس است **اشیا ذمامینا** در ماینا انشاء الله تعالی
مذکور میشود **اشتیوان** بلغت مصری بسفایج است **اشترلیا** اسم فارسی سلیخه است **انشمانی**
بلغت تنکابن و طبرستان بقله ایست **اشبیل** بلغت گیلانی نوعی از بطارخ است **اصابع فرعون**
سنگی است بقدر انگشت شبیه بنی و گره دارد و مجوف و با اندک بهنی و از زمین خیزد و قسمی از ان زرد و بار طوبت
و سیاه لون و ان در افعال قایم مقام مومیاییست و بهترین او مخطط و سبک زود شکن است در سیم گرم
و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهت التیام
عدیل ندارد **اصابع الصفر** پنجیست بقدر کف دست اطفال و بشکل پنج انگشت و پر از رطوبت و چون
خشک شود در باشد ابلق از زردی و سفیدی میگردد و با اندک حلاوت و منبت او در کنار ها ریزد
ابهاو برگش شبیه ببرگ گندنا و ساقش باریک و از تا سر بر گل و گلش بنفش و قسمی دیگر پنجیست شبیه
بناخن پلنگ و زرد و این گرم تر و تندتر است و مولف تذکره گوید که ان غیر کف مریم و کف عایشه است
و بنهج دیگر وصف نموده در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظه و منقی اعضاء عصبانیه

و تریاق سموم هوام و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت مثانه و عصاره آب و ضماد او جهت
تحلیل صلابات و بخور او جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم آخر مسقط جنین و مضر آلات
بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن و نیم هزار چشان و در دو ثلث سعد است
اصابع هرمس شکوفه سورنجان است و در سورنجان موصوف است اصل الفلفل فلفلمویه است اصل الفلفلت
بفارسی بیخ فلفلی نامند و آن بیخ ماش هندی است گرم و خشک منکر و مخدر و جهت معده بارده
و درد مفاصل و امثال آن شربا و ضمادا نافع و محرق خون و مورث سدر و منوش حواس و مصلحش
در شیر خیسانیدن و قدر شربتش یک دانگ است اصابع اللصوص مؤلف مغنی گوید که ابوریحان
و صنعتات ورا انکار کرده است و گفته که آن را دیده است هندی و تخمش متصل به لادم ماش شبیه است
تلکتوک و چون دزدان ساعتی نگاه دارند پوست را شق کنند و منتزی از او ظاهر میگردد و مثل
پنبه در تحریک باه بسیار مؤثر است اصول الاربعه عبارت است از بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ
کرفس و بیخ کاسنی اصابع العذاری نوعی از انگور طویل القدر است اصابع الفتیات
زنجبیل است اصابع الملک اکلیل الملک است اصل الانجدان الخراسانی انگژد است
اصل السوس در سوس موصوف است اصل السوس الابیض در سوس مذکور میشود اصل السو...
آسمانجونی ایرسا است اصل التراس نوعی از فیل جوش است و ترکی اندر کو نیند اصفر بیخ
کبر است اصل ... میعه یابسه است اصل المرجان بسد است اصل ... خنثی

و هو منسف من الثبت ... ریح و معروف بیند نابا صابع زینب

اصل السوس بفارسی بیخ مهک گویند

ساسم البری

بیخ او سبید است اصل الفاسیه میعه سائله است اصل العرطنیثا آذربو است اصل اللفاح بیروج
الصنم است اصمه رته است اضراس الکلب بفابج است اضراس العجوز خنک است ...
یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی جانی نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از زرعی و صلب
و خشن و بر اطراف شاخهای شبیه بابونج و بعضی از او مایل به بنفشی و در درون آن برگها و
مجموع گل و برگها شبیه بکواکب و برگهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ و سیم
در دوم گرم و خشک و با قوة مبرده و قابضه و محلل و مجفف ضماد برگ او جهت ورم حار چشم و
برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلای گل او جهت تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم او بغایت مؤثر
و نشانیدن او جهت خناق و وجع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است اطریه بفارسی رشته آرد
و رشته نامند از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته قطایف و بعربی اطریه شامل است آنچه از آرد گندم
در روغن بادام و اسفناج و خرفه و امثال آن ترتیب دهند بفارسی اوماج نامند جهت سرفه و نفث
الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعا و مثانه نافع و مرخی معده بارده است و آنچه با آب انگور و
دماست و سرکه پخته استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ
و مصلحش سیر و ادویه حاره است و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهای حاره و با
ترشی جهت اخلاط مراری و تسکین حدت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن
و با شیرینی کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون طبخ
به اب یا شیر بنیها مستعملست آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم

الف مع الصاد
الف مع الطاء

دن ستة بازند و قابض تر و کمتر است و از گندم کثیر الغذا و از نشاسته بار دائیه اقرب است
املبا الکلیه بستان است اطالو داطوطی داحیوط اسم بربری زوته است و نوفل انیز نامند
اطروفا اسم سریانی اتبرج است اطرخیبا اسم سریانی بادرنج بویه است اطریون
عصاره قصاء الحمار است اصیعون الصقیل است اطرنیون حسک است احمسا فیصوم است
الف مع الطاء
اطاء یونانی درخت غز است اظفار الطیب بفارسی ناخن بریان گویند و ناخن خرس و ناخن بویا
نامند و آن جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل بسرخی و از سواحل
بحر هند خیزد و از اقسام خارست و بعضی از او سرخ و با تقعیر و بعضی سفید و بزرگ و با بوی تند
و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین اقسام اول
هندی است و اقسام او را چون بسوزانند بوی جند از او ظاهر میشود و در دوم گرم و خشک
و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهة اختناق رحم و بخور او جهة صرع و سکته و نزلات
و غشی و اختناق رحم و خفقان رطوبی و معدی و درد بار د جگر و رحم و اخراج خون منعقد در
رحم و حیض کرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهة صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و خناق
نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم
و بدلش قصب الذریره است اظفار الجن نباتیست بی برگ و بی گل شبیه بناخن جیده و اغبر مایل بسیاهی
در اول گرم و خشک و جهة یرقان سیاه و سرفه یابس و بالخاصیة جهة رفع بیخوابی نافع و طلاء او که
با سرکه پخته باشند جهة تحلیل اورام مفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و شربتش تا سه مثقال است

اعلی الصفحه

الف مع العین
اعین السرطان گویند اثلق است و گویند سنگ بویه است اعیون حلیه است علوبوس بعبرانی
طاق است اغریطیا قثاء الحمار است اغلیس یونانی بمعنی طاهر است و اسم اثلق اغالوس
اسم یونانی عود البخور است اغراینون یونانی حنظل است اغراطون یونانی حلفا است
الف مع الغین
آغش بلغة حجاز و یمن اسم نوشادر است اغرسطین یونانی سنبل است اغلیفس یونانیه
دو سر است اغیرسیا یونانی جوز رومی است اغریا یونانی بمعنی ارض است اغلیقی اسم یونانی
میفخج است اغبر عبارتست از شیخ و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر ساییده باشند
الف مع الفاء
افلان آنحرا اسم ترکی جند است افنیقطس اسم یونانی و بمعنی محلل است و آن نباتیست کمتر از
ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و بر شاخ و منزعب و تخمش بزرگتر از تخم
شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بیخش بیریشه و نرم و با عطریة و بوی گیاهش شبیه ببوی
ترنج و منبت او ساحل کنار دمرابها و جاها که جو و عدس کشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام نباتیست
و در صعید مصر او را انبلجم نامند و در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و برگش و سایر اجزای او
جهة سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و عیا و صلابات و دردها و نفخ سپرز و حشاء و ضماد پخته او
بجهة جمیع سموم قتاله نافع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو
مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره بیخش در منافع قوی تر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی
نمیماند که عصاره توان گرفت و روغن او در اثار مثل اوست و زیت الثلجم نامند افنیفون
هو باطل نباتیست شبیه به افنیقطس مکرر بود در زراعات میروید بغایت سرد و خنده در

اطلیه را دعه متحمل و شرب و جایز نیست انیمیدو بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و منحصر
در ساقی و برگش زیاده بر دوازده عدد نمیشود و بی گل و بی ثمر و ریشه‌های او باریک و سیاه
و ثقیل الرایحه و بی طعم سرد و تر و ضمادش مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون
نارس و نشامیدن او مانع توالد زن و مرد و قدر شربتش از نیم درم جهت قطع توالد سه مثقال است
که با شراب بنوشند افعی اسم عبرانی مار است و بعربی حیه است و اقسام او در سامی بسیار و بزرگ
و کوچک و سیاه مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیرگی و ابلق و غیر آن یافت میشود و بهترین او
ماده اشقر مایل بسرخیست و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد
و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش
عریض و جلدش صلب و مایل بباریکی بوده از آب و عمارات و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر
فصل بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان قطع کنند و طریق آنست که سر را
و دنباله با هم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیکضرب قطع کنند و هرچه کم خون و
بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع باید پوست او را
و جوف او را انداخت و بعد از آن استعمال شود و بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است
چون با آب شبت و روغن زیتون طبخ نمایند و کنند تا تناول نمایند مواد غلیظه الطرف
جلد دفع کرده بتحلیل میبرد و در مجذوم این معنی بتجربه رسیده است و از خوردن بسیار از بدن
منقرح شده مثل فلس ماهی پوست میریزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل به قمل

وکثیفه را

و کثیفه را به تقشر جلد دفع میکند و خوردن او جهت سمومات مشروبه و بلادت و ضعف بصر و درد عصب
و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر مجرب است
و هرگاه هرسال یکبار تناول نمایند و ضماد گوشت خام او جهت دفع سمیت افعی گزنده و اقسام
مارها بغایت نافع و بجهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده
نافع و اکثار آن محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیره رب میوه‌هاست و چون هفت عدد افعی را بریسمان
پشم ارغوانی خفه کرده به ازای هر یک گرهی بزنند پس آن ریسمان را برگردن صاحب
خناق جهت رفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف او را پر کرده تا شش‌تند در افعال
ضعیفتر از گوشت او است و قرص افعی در افعال قریب باو و ساختن او آنکه بعد از اخراج
جلد و جوف چند بار به آب بشویند و خنک کرده در دیگ سفال یا مس قلعی دار با آب
بقدری که او را بپوشاند و اندکی شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا گردد
پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل آن نان
خشک سبوده پاکیزه اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن یک مثقال
بسازند و با اندک روغن بادام تدهین کنند تا منکسر نشود و قدر نان گر ربع او باشد بهتر است
و نخودی که در حین جوشانیدن گوشت او با او جوشند در افعال قریب بقرص است [illegible]
بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و ساقش مزغب و شاخهای او باریک و از بیست عدد
زیاده نمیشود و برگش شبیه ببرگ سداب و بسیار ریزه و ثمرش مثل خیار کوچک صنوبری شکل

و سیاه و گلش زرد و صدفی و بیخش بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او
سفید و ظاهرش سیاه میباشد در دوم گرم و خشک و لذاع و شامیدن اعالی او مقیٔ و اسافل آن
مسهل و مجموع او مقیٔ و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مؤلف
تذکره گوید که رطوبت در ثمر اوست و جهت تحلیل صلابات و جلاء و بیاض چشم نافع است
افتیمون یونانی بمعنی دواء الجنون است و آن نباتیست لیف بسیار سرخ و فروع او مثل خیاطه
و برگهای او بسیار ریزه و گلش سرخ و تیره و تخمش از خردل ریزه‌تر و سرخ مایل بزردی
و بر نباتات و گیاهائی که نزدیک او باشند می‌تند و بیخش شبیه بزردک و لفافی گویند
که در حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش نرخچه دانه می‌بندد در سیم
گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و کرم معده
و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا است و عدل او چون
یک هفته هر روز ده درهم او را با نصف رطل شیر خیسانیده و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند
جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجربست و چون از ده درهم تخم او را با بلته بسته در
ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر افشرده صاف کرده با یک اوقیه شربت بنفشه و
شربت گل سرخ و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مرهٔ سودا در نهایت قوت کند بدون
مغرفتی و باعث ضعف نشود و مؤلف تذکره ثانی رطل را ثلثین رطل دانسته و قدح بر مؤلف
مالا یلیق نموده و او را اعتقاد آنست که یکرطل را در سی رطل تا چهل روز باید خیسانید

و مطبوخ

و مطبوخ او با موثر جهة مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه
و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف الترکیب است زیاده از
یکجوش دو جوش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و
موافق پیران گویند مضر ریه است و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات
تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است با یکوزن و نیم او حاشا یا مثل او حاشا و دود از
او ترید و تخم او را نباید نرم کوبید **افسنتین** بلغت یونانی اسم نباتیست با بیخ سحر و گیاه
شبیه به بابونه گاو چشم برگش مثل صعتر و غبارناک سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه
و ساقش بلند و گل او مثل گل بابونه و از آن ریزه‌تر و تخمش شبیه با بنید با تلخی و قبض و
بوی او با عطریه ثقالتی و قسمی را برگ مثل برگ زردک سفید و گلش زرد بی اوراق
سفید و در مصر درسه نامند و زبون ترین اقسام او است و بهترین او رومی طرسوسی و صوریست
که با سراقت و تلخی و قبض باشد در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و منضج و ملطف و مشهی و
و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و
معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروب
و ملازعه و محلل ریاح و جهت یرقان و عرق سکته و تبهای عفنی مزمن با ماء الصغر و طحال و با
ناردین جهت درد معده و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ
او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد مجرب و در درهم

او جهة گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه جهة قطر نافع و جهة بواسیر
و شقاق مقعده و استفراغ اخلاط حاره که بسبب ذوات السموم منتشر و به در معده بهم رسیده باشد بسیار موثر
و قطور او با زهرهٔ بز و روغن بادام تلخ جهة امراض گوش و کری قدیم مجربست و فرزجهٔ او با عسل
مدر حیض و حمول او با موم جهة حب القرع و ضماد او با آب جهة شری و بخار مطبوخ او در شراب
جهة درد گوش و طلاء مطبوخ آن در سکنجبین جهة درد چشم و با عسل جهة رفع اثر نفثی تحت [illegible]
و درد سر که جهة مفاصل حار دیده او با موم و روغن گل جهة درد [illegible] و درد جگر و درد معده کهنه
مجربست و محلل صلابات و جهة داء الثعلب و داء الحیة و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماد آن نافع
و اکتحال او جهة دمعه و غشاوه و استرخاء جفن و گذاشتن او در میان متاع مانع کرم زدن آن و آمیختن
او با مرکب باعث منع ارضه از کتابی که به آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون بر
بدن مانع مضرت پشه و دود او جهة گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ او کشنده کیک و مصدع
و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ
از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهة معده بوزنش اسارون و نصف آن هلیله زرد و جهة جگر عصاره
غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که آب او را در آفتاب خشک کنند
در افعال قوی تر و مفتح سده جگر و جهة تبهای کهنه و مرکبه و تقویه معده و تنقیه آن از اخلاط مزمنه
و استسقا و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش ربوب (?)
و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش سه وزن او افسنتین است یا غافث یا سنا مکی و شراب الاصول (?)

معده و مدر بول و حیض و جهة امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویه هضم
و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافع است و مانع وبا و حدوث
امراض و طریق آنست که نود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا
به ثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی
و پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیم کوب کرده در ده هزار و ششصد مثقال شراب
مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین
که در هر چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل گل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذارند
جهة برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او جهة دفع یرقان و سده جگر و سپرز خصوصاً
با سکنجبین عسلی و بجهة تقویه معده و رفع احتباس حیض و سلس قطر و اخراج کرم معده و خوردن او
قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور او جهة کرم گوش و ریاح آن و طلای او
جهة درد چشم و با تیرگی جهة تقویه معده و درد آن نافع است افیون اسم یونانی و بمعنی مسبت است
و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از شیر منجمد خشخاش سیاه
بریست نه سفید و سیاه بوستانی و بهترین او مایل بسفیدی و صافست که در آب زود حل شود
و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک و در
خشخاش بوستانی سفید در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط
و تحلیل روح حیوانی و جهة اسهال و سحج و قرحهٔ امعا و سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات

[illegible]

و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد او
جهة درد سر و تخفیف قروح و ورمهای حار و با زردهٔ تخم پخته و زعفران جهة حمره و با شیر
دختران و زعفران جهة نقرس حار و رمد و فتیلهٔ او با مر و صاف و زعفران با لسوتیه جهة زحیر
مجرب و قطور شیر او با روغن بادام و مر و زعفران جهة درد گوش و با موم روغن جهة جرب و حکه
نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوة ان و مسقط شهوتها و قوة باه بشرط مداومت و
مضر فهم و مصلحش جنده و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یک عدس تا چهار قیراط و زیاده
از یک دانگ ممنوع و در دو درم سم او کننده و بدلش سه مثقال او بزر البنج و یکوزن بنج لفاح و در احتباس
طمث شیر و کافور کهربا افلنجه تخمیست شبیه بخردل تا و تند بو شبیه ببوی سیب و با عطریه و لعابیت
سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخمش مانند غلاف
بزر البنج است و از هند خیزد و زرد دیاه او زبون و گویند او قسم کوچک کبابه است در دوم
گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و تریاق زهر عقرب
و رتیلا و محلل ریاح و مشهی و با قوة قابضه و مفتح سدد احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم
سایر سموم و آروغ ارنده و طلای او با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب
میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند
افلنجه برگ جوز بوست و اصلی ندارد انتج معرب از افشرده فارسی و بعربی عصیر نامند
وان مخصوص آب نواکه است افیلون و بحذف واو اسم شیح جبلی است افقراسیفون

المرحیر مجرب

اولجانس

یونجه است که خندقوقی باشد افنوبیون فرفیون است افنتین بنونین و با اسم رومی فرفیون است
افراسیون نعنع است افافالیقون دبق است و گویند مازریون است افنیس بیونانی تخم
اسم فرنجمشکست و افرنجمشک نیز نامند افردیجان قسم اول ویفروجس است
افاسیوس اسم روغن ترب است افلاطون مقل ارزق است افرسالین حجر القمر است
افاویه ادویه خوشبوست که در طعامها کنند انیقرون اخینوس است افربیدس اسم یونانی
جراد است انتیقس اسم یونانی عصفر است انیود بیونانی اسم بزر است انیوسفاس
بیونانی تخم خبازیست انثینون بیونانی باداورد است افیمونا بیونانی دارچینی است
افیعاریون بیونانی سداب است اقحوان اسم عربیست و بیونانی اوبیانس و بفارسی بابونه
گاوچشم نامند و نوع صغیر را تفار گویند بری و بستانی میباشد شاخهای او باریک و برگش شبیه
ببرگ گشنیز و درازنامه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر
و ثقیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الحقیقه صنفی از بابونج است و فرق انست که بابونج تخم میدارد
و او ندارد و مستعمل گل اوست در سیم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه
عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوة تریاقیه و مفتت حصاة و محلل خون
منجمد در مثانه و ورم مقعده و جهة درد مثانه و صلابه سپرز و استسقا و قراقر معده و با سکنجبین و با
نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفس الدم و جلوس در طبیخ او جهة صلابه رحم
و طلاء آشامیدنی او بر انثیین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التواء عصب

الف مع القاف

للباه

و با موم روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع
و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش
انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او در دوم
گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول و با شراب جهت نیکوئی رنگ رخساره
و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلاء آثار و قروح
و دفع نزول آب نافع است و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن
کنجد کرده تا چهل روز در آفتاب گذاشته جهت تشنج اعضاء عصبانی و التواء عصب و ورم سایر
بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار نمودن عرق مؤثر و نامیدن
پنجدرهم او مدر عرق و جهت رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است
و او را از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن آن فشرده میگیرند و قبل از جفاف
یاقوتی رنگ است و بعد از آن سیاه میشود در دوم سرد و در سیم خشک مغسول او در دوم
و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او با لذع و خاص
نزلات و اسهال اکلاً و ضماداً و مقوی بدن و اعصاب مسترخیه از اعیا و بسبب امراض و ضمادش
جهت ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعد و رخسار و براید که حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ
و برگ مورد جهت قطع ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهت قطع اسهال مفرط اطفال مجرب است
و مورث سده و مصلحش روغن بادام و شربتش تا یکدرهم و بدلش بوزنش عدس و صندل است

و گویند

و گویند حفض و اخیر است اقطی بیونانی نباتیست شبیه بباداورد و اول مغرب
راس الشیخ نامند برگش مثل باداورد و ساقش کوتاه تر و غلیظ تر از او و گلش مثل آذرخار
و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده میخورند و تخمش از
قرطم ریزه تر در دوم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با
تندی میباشد گویند جهت کزاز و تشنج غریبی با شراب مجرب است و جهت ورم مزمن و تشنج
عضل ضمادش مفید و تخمش با شراب جهت رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش خشخاش
و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش شکاعیست و نزد متاملان فرقی میان
اقسون و نبات شترغاز نخواهد بود و ظاهراً اسم یونانی گیاه شترغاز [illegible]
لنگ نامند و آن نوعیست که از طبخ منجمد گردد پس حکانیده بعد از رفع مائیته
کنند سرد و خشک در دوم هاضم و قابض و مبرد و بریان کرده او جهت اسهال مفرط بغایت
نافع و ضماد سوخته او جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و با پشم سوخته و جو سوخته
بالتسویه جهت جرب مجرب است که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند
و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام او مسدد و مصلحش جوارشات و گلقند است اقلیمیا یونانی
اسم الخزفیت که از گداختن جواهر منطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل دردی بر روی آن گرد آید
ان و در تخت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد یا از جمله کف است که بعد از گداختن
و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تخت جمع میشود و بهترین او طلائی و آنچه

در رنگ شبیه به ان فلز باشد و طلایی مایل بسبزی و فضی سفید و سیاه طلایی از غلبه بوره است
که بر طلا میزنند و گویند کانی هم میباشد و مرقشیثائی نیز هست هریک در طبیخ مثل معدن
ان و یبوست زیاده بران غالب و مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن
گوشت زیاد و روییدن گوشت تازه و رفع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق و جرب
و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول اب نافع و طلاء او در ادویه اورام و جای کلف و اثار
سیاه و رافع سپرز و با زعفران و افیون رافع مفاصل و نقرس است و خوردن طلای او
یکقیراط جهت خفقان و تقویه دل نافع و مستعمل از او محرق و مغسول و بدلش مردارسنگ محرق
مغسول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی و مرقشیثا را در کد(؟) [illegible] و بعد از
گداز در سل بریزند تا سرد شود دیگر جز او با نزده جزو مشتری بر انثمس کنند و مجربست و حقیر این
معنی را موقوف بشروط مخفیه میداند اقتاع الزمان العدی نارنج مشاست اقریدی(؟)
معیا قرتومعا است اقبوید بیونانی کثری است اقسیا مازریون سفید است اقاقالس
بیونانی تشمیزج است اقروس و اقوسی ورق است اقارید نا اسم رومی وج است اقریطن(؟)
کل علیق القدس است اقونیمیتین زعی البون ابل است قاد[illegible] اکرویا است اذملی بیونانی
خمان کبیر است اقسنا امیقی بیونانی کشاعیبت اقتالوقی بیونانی باداورد است ادونیسمون
دهن بلسان است اقیادن بیونانی سورنجان است اقونیطون بیونانی خانق النمر است اقطن(؟)
بیونانی ماش است اقوبارطن رازیانه بریست اقرقو اهندی عاقرقرحا است اقرابیا [illegible] جوز

الکوئل است

الف مع الکاف

الکوئل است اقلادونس بیونانی طرفا است اقلاینی بیونانی انجره است اکلیل الملک
نباتیست برکشنیز و بقدر ذرعی و شاخهای او باریک و در نبات صلب و بعضی منبسط
بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی را منفش و بعضی را
سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب هلالی الشکل و در غلاف تخم ماروری ریزه تر
از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست در اول
غالب و محلل و مفتح و منضج و کابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صداع
و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعد و رحم شربا و ضمادا
نافع و بجهت تحلیل فضول باطنی و طلای نخته او با مسفخنتج جهت اورام مرکبه و حاره و حشیه(؟)
و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او با آب و شراب جهت قروح شهدیه منتشره با افتین جهت ورم
جگر و سپرز و معده و قطور عصاره او جهت درد گوش و شامیدن سه درهم او یا تخم او با مسفخنتج
جهت ورم حشا نافع و عصاره او با زعفران در سکنجبین گل خربان مجرب و طبیخ او جهت ریزه و تلفت(؟)
حصاة و حقنه او جهت تقویه امعا و تنقیه سکنجبین در رد امعا مفید و شراب و مضر انثیین و مصلحش کتیرا(؟)
دارچینی و شربش قدر نیم مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج است اکلیل الجبل
نباتیست بقدر ذرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها
و مایل بسفیدی و ازرقی و ثمرش صلب و مایل به استداره و تخمش ریزه و برگ و شکوفه او با اندک تلخی و تندی
و خوشبو و او غیر قرومانا است در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز

ومنقی ریه وجهة درد جگر و یرقان سوداوی و سرفهٔ مزمن و استسقا و سنگ گرده و مثانه و ضماد او جهة
تحلیل اورام مزمنه نافع و مغز مجرد رین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
انستین است و خون شکم صید را از احشا خالی کرده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او
میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است القلت بلغة هندی سنکلیت بقدر ما زود
متدیر و سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صدا از جوف او مسموع
میشود و در جوف او سنگی کوچک موجود است و قسمی الطاکی است بر رو کو جگر و قسمی شبیه به او
و بزرگتر و سفید و در جوف او رد و چیزی سفید مثل ریگ در سیم سرد و خشک و محلل اورام و حابس
نزف الدم و چون در پوستی بسته بر پای حبلی زنان به بندند جهة عسر ولادت بغایت
آزموده و تعلیق او با ریسمان سرخ حفظ جنین و منع اسقاط و نگاه داشتن او در درد است را
جهة غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت جهة منع ریختن ثمر آن و حمول او که با شیر دختران
سائیده باشند جهة حامله شدن زنان عقیم لیلا موثر است و مراد از القلت در نسخه سیاه است
و در قسم سفید در احجار مذکور میشود الکاریج جمع کراعست و آن اکارعست به فارسی پاچه نامند و بهترین
او پاچه گوسفند و بزیکساله است لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح
رقیق معتدل الغذا و جهة ناقهین و صاحبان بواسیر و سوداوی محترقه و سحج و خشونت حلق و
سینه و شقاق لب و زبان و کرتکسه اواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول
و هزال مفرط و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهة بلغمی

داسهال

دا اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و رفع مضرت دواء حاره و شرب و آب او جهة
سرفه حاره و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه او جهة مغص و زحیر سددی مجرب و نطول
او جهة یبوست دماغ و ضعف آن و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن جوف
پاچه با فرفیون و زعفران و روغن گل جهة تسکین درد سر و ضربان مفاصل مجرب و
مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و دارچینی و مانند آن و سموان
سوخته او رافع نزف الدم جراحات و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر موثر است
الکثوث کشوثاست الکرود انزروت است الکرویس جوزرومی است الکبابج البحر لیف البحر است اکلیل
الملک فرفیون است و گویند کافور است الکه نوع کبیر صامریوبات است السیانوس بیونانی جبد است
الکسوفیلیا بیونانی حوما نه است الکسوالس بوخا است الکرفس کرفس است الکیه اسم
ترکی وج است الکه بفتح الف و سکون کاف اسم هندی عود است الکرهد بهندی جوز است
الیه بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و چون بکعید دنبه
گوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یک حصه او را با عاقرقرحا و زنجبیل و تر بد بنوشند جهة رفع
عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق ورق کرده بر عضو به بندند تا متعفن شود
جهة تشنج بیبی و کزاز و مواد متحجره مجرب و دیر هضم و مکرب و ردی الغذا و مضعف قوه
هاضمه و مولف تذکره گوید با شد در مرود موجب قیاه شود و مصلحش اکامه و سرکه و ادویه
حاره است البین بیونانی اسم نباتیست کمتر از زرع مایل بسرخی و شاخهای او باریک

الف مع اللام

وصلب و پوستش سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و تخمش بیه
بجیقند رودبار رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه بتخم افتیمون منبت او ریگزارها و کنار
آبها در سیم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم او تا دو مثقال با یکدرهم نمک
و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت دفع جنون متحکم و مرفوع العلاج
لغایت مؤثر و پوست بیخ او درین فعل قوی‌تر و جهت یرقان اسود نافع و مورث مغص و مصلحش سکنجبین و
کثیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوستش تا دو درهم الب بعربی سم
درخت خاردار است شبیه بدرخت اترج و برگش ریزه‌تر و شبیه ببرگ زیتون و خارش بلندتر و
نضارت و سبزی او زیادتر و سم کل حیوان و از دفلی قوی‌تر چون اهل غذا کنند هر حیوانیکه
بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کر شود منبت نیکوترین این نبات بلد
تهامه و جبل شراه است الوسن بیونانی بمعنی ینبت بالکلب و آن گیاهیست شبیه بگیاه
پنبه و باخشونت و برگهای اسفل او مستدیر و مابین برگها تخمش شبیه بترمس و آن در
دو برده است رنگش مابین سیاهی و سرخی و گویند نوعی از اکبرش زنجبیل است در دوم گرم و خشک
و جالی آثار و محلل اورام و بانوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع است و بالخاصه جهت گزیدن
سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است انج بلام ساکنه و نون
مفتوحه لغت یونانی و بمعنی لا اصل است و آن بیخ نباتیست شبیه بزردک و ساقش سطبر و بقدر ذرعی
و گلش سفید مانند گل زردک و تخمش سفید و طولانی و خالدار و طول او کمتر از برنج و در سر

نافذی

شاخهای او قبه مثل جوز و بهترین او هندی در آخر دوم گرم و خشک و با اندک تلخی و مؤلف تذکره برد
و تر در سیم میداند و بالخاصیه تخم او را جهت نشری از هر خلطی که باشد مجرب میدانند و باید روز
اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز دوم نیم مثقال و روز سیم یکدرهم و یکمثقال
برگ و ثمر و ساق از هر یک که باشد با شراب و عسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر
بول رطوبتی نافع است الومالی یونانی و بمعنی عسل شیخین است و آن رطوبتی است شبیه بصمغ
سایله که از ساق درختی حاصل میشود و بهترین او براق صاف شیرین غلیظ است در سیم گرم
و در دوم تر و سه اوقیه او با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مرة الصفرا و اخلاط ردیه و جهت
جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخهای درخت او جوشانیدن او با روغنها میگیرند
طلای او جهت درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شاربان او مالی را کسالت و
ثبات بهم میرسد و باید نخوابد و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و میبه است اللفافی لسان الابل است
الیاء بیونانی خطمی است الج زعرور است الیون بیونانی اسد است الط سوسن است الاد
بیونانی زیت است الرب بیونانی سنا مکی است المرحه بیونانی ملح است قمرد بیونانی
کهربا است الساء نانخواه است السنبه لسان العصافیر است الاطبنی لبلاب است الوج مؤلف
جامع الادویه گوید که او شبیه بسنبل است در شکل و در بلاد عجم کا زر گنا مند و مؤلف اختیارات
نوعی از خلصه شمرده است الاذن بیونانی رأس است الد نام است البهو کنب برگ است
الدفلی اسم ترکی برازیج است الوه اسم فارسی عقاب است الماه اسم ترکی تفاح است

الف مع الميم

الاماده بلغت دیلمی فانیدست الیك اسم ترکی مخ است السنی اسم هندی بزرگتان است
الأنج اسم هندی تاقه است الماقی یونانی لبلاب است آمله ثمر درخت هندی و مهرد فست
و متعمل مقشر و بی دانه و چون در شیر بخیسانند شیر املج نامند و گویند شرط است که تازه او را
چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار
عفص و در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از
تعفن و فساد و اخلاط سودا بروح و غلبه سودا و محرک باه و مقوی دل و چشم و قاطع قی و تشنگی و آب
دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و مشهی
و مسهل سودا و بلغم رقیق لعصر و با اردکی رواست قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و
آشامیدن سفوف او با قند با سوته هر روز پنج درم با آب گرم جهت بیج و جرب بواسیر و نواصیر
و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند
جهت ازاله بیاض عین آزموده است خصوصا هرگاه بعد از دو ساعت آمله را فشرده تا سه بار آمله را
تازه کنند و شربت معمول از آمله و فستقین در تقویت معده بعدیل و روغن او که با برگ سوزد با پوست
بیخ صنوبر با سوته پخته و آب طبیخ آنرا با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت
مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج مقعد و سرعت انزال اطفال مجرب
دانسته اند و چون حنا را با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درم
تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درم و مضر سرز و مبرودین و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج

خضاب مجرب

و مصلحش

و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است و آمله پرورده بطین طبع
و مقوی اعضاء باطنی و هاضمه و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ
سیاهی موست امغیلان درخت خار دار است منبت او بادیه و عوام طلح نامند و اهل
بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را قرظ و عصاره ثمر او را
اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهنه شود
مثل آبنوس سیاه شود و قسمی پرخارتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برگش ریزه و
ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانه های او پهن و بقدر ترمس
و سرخ باران پوست حیوانات را دباغی میکنند و جمیع اجزاء او در دوم سرد و در دوم خشک و حابس فضلات
در ادرح و نطول طبیخ خار و برگ او جهت تقویه اعضاء مسترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال و مفتح
سدد و ضماد برگ تازه او جهت التیام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ او جهت بروز مقعد و رطوبات
رحم و ثمرش در برکنی و باغت قایم مقام مازو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث الدم
و پوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمده اجزاء او روغن شیخ صمغ است
و بیخ او جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک او مقوی دندان است و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه
مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ و مغیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد
امدریان یونانی اسم شجریست برگش شبیه برگ کبر و در الحیر برگ با تندی و ثمرش بقدر نخودی
کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کم و او را تسبیح میکنند منبت او اکثر مقابر بیت المقدس و آن

خضاب جید

نواحی است و در موضع ایوب و شجرة التسبیح نامند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده و لطیف
و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن بخش که مغص گویند و تخمش در غلافی و بقدر دانه
کنار و مایل بسردی و خشک و آب تازه و مطبوخ برگ و شاخ او جهة رفع سموم هوام و سگ دیوانه
خصوصا گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهة اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای
او جهة کلف و قطور عصارهٔ او جهة بیاض چشم و ذرور برگش جهة جراحات تازه نافع و قدر
شربت از عصارهٔ تازه او هفت مثقال و از مطبوخ ان چهارده مثقال است **اسوف** لغة بربریست
بمعنی ایبسی و آن نباتیست مابین شجر و گیاه و مثل نی بنددار و مجوف و منبت او سنگلاخ
کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و از
ساق او شاخهای بسیار مجتمع روییده و بنددار و چون کشی بدهند بندها از هم جدا شود
و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش
خشبی و صلب و مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضای باطنی
و مانع نزلات و با شراب قابض جهة اسهال و طبیخ او جهة فتق و قیله و منع علل مثانه و گرده
و مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد
و صاف او را تا نیم رطل بنوشند جهة ضعف جگر و حشا و دل مفید هرگاه با آب انگور بجوشانند
و هر روز تا یک رطل بنوشند جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکوی رخساره و تنقیه رحم و ذرور پوستش
جهة نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پنج درهم است و مؤلف

تذکره

تذکره منبت اسوف را منحصر در اندلس میداند **اساریلن** یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش
کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه‌ها مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگرد قبه‌ها
دایرهٔ زردی و بیخش باریک و منبت او کوههای بی جنگل و در شکار بن یارو نامند و در بلاد
روم و فرنگ جهة تب هوایی از آن تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط
غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبت آن و با ماء العسل و محلل انجم
در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج برای جهة قطع نزله مجرب دانسته اند و متحمل از او
قبه آن و گذاشتن در میان جامه مانع کرم زدن آن و مضر فم معده و مصلحش آب به و قدر شربتش
نه قیراط است **ام وجع الکبد** افنیقطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته است
ام الطب شجریست ربعی بقدر ذرعی مایل بزردی برگش شبیه ببرگ لاغیه و با اندک خشونت
و گلش زرد و شبیه بگل لاغیه و بدبو و منبت آن مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصارهٔ تازه
او را دو مثقال و برگ خشک او را دو درهم جهة گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب
دانسته اند و باید با روغن زیتون بنوشند **امعا** جمع معا و آن روده حیوانات است از جمله اعضای
عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب
و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهة معده که صفرای رقیق مائی متولد شود
نافع است **امبرباریس** بفارسی زرشک نامند و معروفست و از مطلق او مراد دانه بیرون کرده

است در دوم سرد و خشک و با قوة قابضه مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع
صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال
آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهة اسهالی که از سردی و ضعف جگر و حشا باشد
و جهة استسقاء با ادویه حاره جهة مبرودین و با افسنتین جهة تقویت هاضمه و ادرار مانع قی و غثیان
و با زعفران جهة صلابة جگر نافع و ذرانه او بتنهایی و با ادویه مناسبه جهة قرحه امعاء و اسهالی که
از ضعف حشا باشد نافع و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب زرشک و آب سیب
مساوی بوده آب لیمو نصف یکی باشد با شکر بقوام آورند جهة رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و
خفقان و غثیان و ضعف اشتها مؤلف تذکره مجرب دانسته و گویند چون آب ترنج در مرداریدهای اضافه
کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض
طبع و مصلحش شکر و شیرینیها و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و جرم او تا یازده مثقال و از
دانه او تا سه مثقال و بدلش مثل آن گل سرخ و در ثلث آن صندل سفید است و عصاره زرشک
در افعال قوی تر و الطف است و بدلش دو وزن آن زرشک دانه برون کرده است و گویند
بیخ زرشک ارغیس است و مذکور شد و مؤلف نایلوس زوفال را غیر قرانیا دانسته و در خواص
مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر آنست که قراقاط قریب الطبع با زرشک باشد و زوفال
قرانیا است و مذکور خواهد شد اموسیاقون بیونانی اشق است امبرس نانخواه است

امامون بیونانی حماما است امعاء الافعی خراطین است امرود غنقود است و معجون نیز امیر باشد و ام
الخلود نوعی از حلزون است بلغت مصریان دلنیس است اماغیدون بعبرانی خرنوب نبطی است
امامیطس بیونانی شادنج است امولیقون بیونانی ابار است امعاء الیا بیونانی لوز است
امرودی برومی عکرالزیت است امعایمن برومی آب غوره است امردد اسم فارسی کمثری است
آمله سان بهندی گورکه فارسی است انیلیس بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و در شوره زار
و مواضع آفتابی روید برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر یک شبری و بیخش باریک و کوچک و گلش
سرخ مایل به بنفشی و بدبو و تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از او کوچکتر برگ و ساقش مرتفع نمیشود و از اول
گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوة قابضه و تخم و بیخ و گلش جهة عسر بول و درد گرده
بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع و فرزجه او با روغن گل و شیر برنج جهة صلابت رحم و ورم پستان
نافع و ذرور برگش جهة زخمهای و در دایدن گوشت مؤثر و قدر شربتش از یک مثقال و نیم تا دو مثقال
انقرا بیونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش مثل برگ بادام و عریض تر از آن و گلش
شبیه بگلنار و از آن بزرگتر و بیخش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از او آید و منبت
او کوهها است و مخصوص بزمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیه جهة رفع
توحش و جنون و تقویه حواس و ذهن بغایت مفید حتی آنکه چون حیوان از بیخ و برگ و شاخ او
بخورد باعث انس او میشود و ضماد برگ او جهة منع زیادتی قروح خبیثه نافع و مؤثر است انف
العجل بلغت مغربی اسم ثمریست شبیه به بینی گاو و نباتیست ما بین شجر و گیاه و در بیخ و برگش شبیه

ببرگ کاسنی و از آن ریزه‌تر و گلش بنفش و شبیه بلبلی بنفش و از او ریزه‌تر معتدل و باقوه
محلله و مدر حیض و انشامیدن طبیخ برگ او بالخاصیه جهت رفع سموم نافع و نطول او محلل صلابات
و مسکن درد گزیدن هوام است اندروطالس یونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه
باشنان و بسیار سرخ و بی برگ و تخمش در غلافی مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلخ و فلاح
نامند و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد در اول سیم گرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهت
استسقا مجرب اطبا و جهت تقطیر سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شربا و طلاء او جلوسا نافع و مدر
شربتش از تخم او تا یک مثقال است با شراب امثال او و از طبیخش با شکر و با شراب و یا سرکه تا ربع رطل
انانیا مؤلف جامع الادویه ابن الدوله گوید که آن گیاهیست منبتش حرم جبال گیلان چون
بر روی او نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر است با زر است مشاهده کنند وانچه
ماده است بهمان هیئات میماند و بلغت صغالیه خاو انجی نامند گرم و خشک و ضماد برگ خشک او با آب
گوکرد در یکروز بهق را زایل میکند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب
نده شبق زنان و اندکی از او با شراب موجب یکدیگر تا سه شبانه روز رشادت او بیدار نشود
و خوردن او با روغن زیتون با آب گرم دفع خواب او میکند و قدر شربتش تا دو درهم است ناغالس یونانی
اسم گیاهیست برگش شبیه بمرزنجوش و مایل به استداره و شاخهای او منبسط بر روی زمین
و مربع و ثمرش مثل غلافی و دانه‌های او بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و کل قسم او لا جوزدی
و قسم نر بغایت سرخ میباشد در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سده

و انشامیدن او باسلاو و تخم او جهت گزیدن افعی و ضمادش جهت برون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع
زیاده شدن قروح خبیثه و جلاء آثار رد و غرغره آب برگ قسم ماده او جهت شقیقه و دماغ از بلغم
و سعوط در طرف مخالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت قروح چشم و جلاء باصره و جرب
و کمنه و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش
عرطنیثا است انس النقرن نباتیست ربیعی شبیه به جرجیر و برگش بی تشریف و گلش مثل ترتیزک زرد
نمیباشد و برگهای سفید حافظه برگل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل مشاهده نه با عدم حرکت هوا
حرکت مینماید و ساقش مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آب
میروید و چون حیوان شیردار از او بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن این شیر باعث نشاط و سرور
میگردد و در دوم گرم و در یبوست معتدل و در فعل نایب مناب شراب و حرف و مدر فضلات کبد و غیبات
از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ او در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون
مستی و خمار و داند کی از گلش بدستور همین اثر می‌بخشد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه و فطور
للباه عصاره او جهت قمع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با سیستنج یا شیر گوسفند مهیج باه شخص
صد ساله و مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و بر تر قان بزرا
زایل گرداند و مصدع گرد و مصلحش عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل و شربتش تا پنج درهم و از
عصاره و طبیخش تا هفده درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده
آب او را با شکر شربت سازند جهت مالیخولیا و هوا و سوداوی بغایت نافع است انسانی

جرک گوش آدمی مولد ریاح کننده وضماد او جهت درد شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض
مهلکه و مداومت ان مورث کوری و ذرور استخوان پوسیده در منع زیادتی اکله مجرب
و آشامیدن استخوان سوخته سه روز هر روز یک مثقال با مثل ان شکر جهت صرع و عرق النسا
و مفاصل بغایت ازموده است و ادهن ناشتا کشنده کرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشد
و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوام است و جهت قوة باه و اثار قروح و ظفره و بیاض
چشم و با سرگین عصفور جهت قطع ثالیل و قوبا و به تنهایی جهت قطع نزف الدم و اندمال
جراحات و با عسل جهت کلف و جلاء اثار قرحه نافع و ضماد گندم ممضوغ انسان خصوصا که
ناشتا باشد جهت تفتیح و تحلیل اورام و لبن دندان او بر بازوی صبی مسکن درد دندان
و جهت دشوار زاییدن و رفع خوف مؤثر و زهره او مسمن بدن و خون حجامت و فصد مسکن
نقرس و مفاصل و عرق النساء و آشامیدن ان مورث بلادت است و خون حیض سم قتال است
و مورث جذام و طلاء ان مسکن دردهای صعب و حمول ان نافع حمل و لکور لته حیض را جهت دفع ... ز
مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و
عسر النفس و با آب نخود و با ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول جهت رفع
بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شبرزق و در صناعت بدل اوست و فضله طفل را که غذای لطیف
داده باشند خشک کنند نفوخ او در حلق جهت خناق و ورم گلو و بدستور ضماد او با عسل محلل قوی است و طلاء
او جهت حمره و جراحات و التیام ان جهت رفع عفونت اعضا و آشامیدن یک مثقال ان جهت یرقان

درفع

اسهال و سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه به عدیل و با عسل و شراب جهت رفع سم هوام
و ادویه قتاله و تنهای دایره و بمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل دارسکنه
و زیبق مصعد مجربست و نمون محرق ان جهت قطع تعفن بن دندان و اکله و نقصان لثه و
ردیابیدن گوشت بن دندان مجربست و چون ده عدد ناخن دست را بسوزانیده با عسل
بشخصی بیاشامانند النفض از محبت صاحب ناخن کبد تعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن با هیچ
خاصیت دارد و موی سوخته انسان شربا ~~...~~ جهت منع سفیدی موی و استسقاء و رفع سموم
قتاله و در نیز اشیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و بهر و اکتحال او جهت بیاض چشم مفید و
قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان و درد گوش و ذرور او جهت اکله و نزف الدم
و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجربست و چون بول انسان را در ظرف
مس با عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و ظفره نافع و عرق موی انسان که با کبریت مدبر
که آتش در نگیرد و روغن مفتاح تقطیر کنند و در صناعت نظیر ندارد و در دستور الالهیه
مذکور میشود و ارسطو گوید آشامیدن آبی که خصیه انسان در ان شسته باشند جهت صاحب تب ربع و ورم جگر و
وجع فواد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سموم بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و افعال
او قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان جالب بهق و برص و کلف و
خوردن مشیمه او محدث جذام است و مجرب دانسته اند نوع ایشان نباتیت به ثمر در شستن نبات
کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام دهد عنوان

تکمیه مجرب

شبیه است ببرگ بید خشک شده و از ان لطیف تر گرم و خشک و مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل
نافعست **بنج** بهندی اَنبَه نامند ثمر درختیست هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل
بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن شیرین است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی را
ثمر مثل سیب نارس او با عفوصت و اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و در
انتها زرد و شیرین شود و هر دو قسم ان خوشبو میباشد در دوم گرم و در سیم خشک و گویند تخم
رسیدهٔ او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت خوشبو کردن
رایحه دهان و منع خفقان و درد دربارد و رفع بواسیر و تقویت مری و ترشی او جهت
قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و دانه او جهت سفید کردن
دندان خاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلاء شاخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه داشتن
مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز **انجبار** نباتیست برگش شبیه ببرگ رطبه و
با اندک زغبی مثل غبار و ساقهای او قوی تر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی
و در اکثر بر غلیق ماننده میشود و انچه در نزدیکی او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای
کوچک از او بهم میرسد و در ان تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از او عصارهٔ
بیخ تازهٔ ان و ریشهای باریک او است و انزالی و الخیار گویند در سیم خشک و در دوم سرد
و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن سستی
و مقوی احشا و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه

و مزمن

و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق متحد و سل تازه و کهنه حتی ربول را نافعست
و ضماد او و انشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ
و هتک ان و ذرور تش جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر
شربتش یک مثقال و از عصارهٔ او یک درهم و از برگش پنج درهم و مضر مبرودین و مصلحش
زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و ربع ان گل ارمنی است **انجدان** بفارسی انگدان و بلغت
دار المرز کوله برنامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلند تر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه
ببرگ کلم و از ان بزرگتر و گلش چیزی مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور
و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او را بترکی بالده رغان و بیخش را بالعربی محروث
و صمغ او را حلتیت طیب نامند و قسمی از ان انجدان ثمرش سیاه و بد بو و برگش مثل صفحهٔ سوخته
بر سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغ او بد بو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه
و گیاه او را کما نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم مدر بول
و حیض و شیر و مسخن گرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح
و جهت عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیهٔ غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط
غلیظه و سدهٔ سپرز و سکنجبین او با سکنجبین جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت تب بلغمی و تبهای مرکبه نافعست
مؤثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوییدن ان مجربست
و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و مثال ان

للربع مجرب

[illegible]

وبا روغن زیتون جهت کمنه تحت العین وطلای مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور او و برگ او
جهت اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خرفه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مورد
بوزن او و دو دانگ ان حبتیت و گویند بوزنش زرد فراو این انسب است مضر محرورین و مصلحش
شربت انار و سکنجبین ترشی او که از ساق و بیخ ان با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده
و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برص و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم
اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث زنگی دالتهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اترغاز
و بیخ او در افعال قوی تر از سایر اجزاء او و طلاء او محلل اورام و مانع زیاد شدن خنازیر
و ملحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و صاحب جامع انطاکی
گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم از الجذان بنوشند تا یک هفته هرگز ابستن نشود
و تخصیص نداده که از نوع سفید است یا سیاه انجدان بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست
بلندتر از زرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف
طویلی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی در اخر دوم گرم و خشک و مدر بول
و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصا برشته کرده او
و مقوی گرده و مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه
و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله
فضول نافع و با قوة تریاقیه و بخور ش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و شلوان او

جهت

جهت جلاء دندان خصوصا محرق او و رفع بدبویی دهان و اکتحال او را جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند
و قطور روغن گل که انیسون در ان جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاییدن او جهت خفقان
و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت رفع زردی رخسار
زن زاینده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم
تا پنج درهم و بدلش تخم شبت و ربع او رازیانه و در تقویت باه مثل انجره است انجره لغة فارسی است
و بعربی قریص و بلغة دار المرز گزنه نامند و بترکی گچیت کن نباتیست برگش بزرگتر لیف دار انبوه و با
خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمرة جلد و سوزش و
خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر
و مراد از انجره مطلقا تخم او است در اول سیم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مقرح
اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و
سپرز و محلل و کذا پختن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او و مرضاف
بالمنا صفه بغایة مدر حیض و ضماد برگ تازه او جهت بر امدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قاطع
ثالیل خصوصا با عسل و جهت التواء عصب و با نمک جهت جراحت سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهت
ورم سپرز و پخته او با روغن زیتون جهت ورم جراحت و ورم لثت گوشش و طبیخش با ماء الشعیر جهت
تنقیه شش و سینه و تخمش جهت ربو و الات تنفس و استسقا و عسل کرده و سپرز و اخراج ماء صفرا و بلغم
لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و مسکن ان در حال و طبیخ او با اصل السوس

جهة تنقیه مثانه از جرک و اشامیدن او و با تخم کرفس و کنکر بوشند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل
باعتدال بلغم و فتیله او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور بر کشتن محلل ورمها و با مرهم
جهة اکله و قروح و سرطان و با عسل جهة بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلای او با عسل
بر قضیب و کنج ران محرک باه و مفرکرده و امعاد و ملحش صمغ عربی و کثیرا مضر معده و مصلحش عناب
و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا احرف مضمضه عصاره او محلل ورم لهاة و ذرور تخم
و برکشتن مجفف زخمهای متاکله و سرطان متقرح است و بی لذع و حدتی انزروت در اصفهان کنجده
و در شکابن کنجیه نامند صمغ درخت خاردار است بقدر دو ذرع و برکش شبیه برگ مورد
و درخت کندر و منبتش بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین اقسام
اخیر است که در ماليدن مثل کندر صغار و زود شکن و در طعمش تلخی باشد و در اخر درجه گرم و در
اول دوم خشک و مجفف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه
و مفتح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهة مفاصل و ورک و عرق النسا و با الیه صینه نافع
و جاذب بلغم غلیظ از عمق نیست خصوصا با هلیله و ترید و سکبینج و امثال ان و در تسمین
مهزولین بغایت مؤثر چون بنج درهم او با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند ده
درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
عدد زرده تخم نیم برشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید که زنان مصر از زرد
در استعمال دانه تا نصف روز خیسانیده بجهة تسمین تا ده درهم او در آب ... اشامند گوید

بگذارسم

بنجدرسم سائیده او لبلبه تریدمام و جسپیدن او باحتاک کنند بست خصوصا با لعاب محلول
و از اسرار مکتومه شمرده و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند
باید روغن ده چندان او باشد و قدر شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر
مسهلات یک مثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در فالج جهة التحام و زایل
کردن گوشت زیاده و پاک کردن جرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع اثار جدری و با
نطرون جهة ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و بفتیله الوده و در گوش
گذاشتن جهة پاک کردن جرک گوش بسیار مؤثر است و اکتحال او خصوصا بعد از انکه در شیر الاغ
یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهة رمد و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است
و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر و بالتوتیه ذرور سازند جهة ازاله بیاض چشم مؤلف تذکره
مجرب دانسته است انفحه بکسر همزه و فتح فا بفارسی پنیرمایه نامند و از هر حیوانی در حین کر ان حیوان
مذکور میشود و مجموع ان تا درجه سیم گرم و خشک و ملطف و محلل و با قوه تریاقیه و منجمد کننده کل ذایب و ذایب
کننده کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و سحج
و نزف الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم و روده و با سرکه محلل خون منجمد در
معده مجرب دانسته اند و پنیرمایه خرگور و بزکوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بحابست مبرهی اند
انقلاء جددار اندلسی است بلغة النحاسم بیخی است صلب و قسم از او سیاه و کثیر الفروع و بزرگ
بقدر بیخ کولان و فروع او شبیه برنیه نبطا فلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه زعفران لو

و برگش مایل بسرخی و شبیه ببرگ عنب الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل بسرخی و شبیه
بزردی و خشونت و طعمش شیرین و رایحه برگ او اندک تند و با عطریه و منبت آنشه بلاد اندلس و جبال
سفید او در آخر دوم گرم و خشک و در رفع سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از او برگ او است
و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و بنجش کننده حیوانست انجر
انسان مجرب سیاه او در آخر سیم گرم و خشک و مثل جدوار تریاق سموم و از آن ضعیف تر و مبهی
و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و نخته او در شراب قاطع بواسیر و حمول او مقوی رحم و محلل ورم آن
و ورم سایر اعضا و تدهین بروغن او موجب دراز مو بغایت و مورث خناق و کرب و مخنف رطوبات
و مصلحش روغن کنجد و شیرینی و قدر شربتش تا یک قیراط است و بغدادی گوید که در حوالی و گیاهی میروید
که چون گوسفند بخورد بمیرد و مثل گیاه پیش از خوردن گیاه آنکه رفع سمیت او میشود و بلغه انجالگاه
مزبور را الخواره گویند و مؤلف تذکره گوید که گیاه آنکه کشنده حیوانات است انب بادنجانست انزودیا
اسم رومی بلادرست انغدالن و مما سیالیوس است و گویند کاشم است اندرابیدیون بخور الاکراد
اندرنیدنا رودیون بیونانی اسم قاسنی است و مؤلف جامع تمیمی اندردمیا رون را
بلغه یونانی اسم لسان العصافیر میداند اناغورسیا بلغه رومی اناغالس است اناغلیس بیونانی
اذان الفار است انداغوریون مرکیه است انمیا اسم قسم مرآ است مثل زنجبیل پرورده و آمله
و غیرها انغانیون برومی حصرم است انجبل خطمی است انرودیا عصاره قثاء الحمار است انهونیو
خشخاش است ارونیا شقایق النعمان است انفا بیونانی انمونا برومی کاسنی است انقلیمن

بیونانی اناردن

از مادهٔ فوق
روائی است
که آنرا خمد فوقی
خوانند کلفت
نافع است
من البرهان

بیونانی بهاردان نوعی از اقحوانست انجبار الجزره است انجبه با السود اختشیه الزجاج است
انبوب القتا و انبوب الراعی نوعی از ابرد است انجوج عود است اندروسا هیوماریقون است و بلغه
شامی اندرونیا گویند آتش بعربیه الطوخودوس است اناکیا اسم سیلطی ناغالس است
انداسو بیونانی اسم ماش است انخیطیا جلنار است انفاق روغن زیتون نارسیده است
انجبرک مرزنجوش است انجیلا فرابیون است انبوسن نانخواه است انسنا مویزج است انقون درد
منتین بیونانی دیاس است انبارنقین خشی است انابالیوقا بیونانی قاتر است انابالس مالیا قاتر بسنین است
انجبار انجبوسا و انقلیا ابو خلسا است انقاقیوس اب غوره است انالیطس بیونانی الکنکمات است انرفیون
ونج است انجیر بفارسی تین است انگوما بفارسی عنب است انار بفارسی رمان است انیب بلغه مازندرانی
قسمی از زادخرست انوق رخمه است انجیر بغدادی بار رقع یمانیست و مراد از انجیر فرنگی بند انقوما اسم
فارسی و ترکی کمام است انامیران بفارسی حب الرمانست اناردانه دشتی بفارسی حب قلقل است انجاملسی بفارسی
اسم دانج ابروج است انذرنیا اسم فارسی حجر البقر است انکبین بفارسی عسل است انبلیس بهندی اسم
تمر هندی است انکوله بفارسی حتیت منتن است انبه اسم هندی نرمض است انداری بهندی اسم
الف مع الواو
حنظل است انولا بهندی اسم آملج است انبه جوه بهندی اسم لسان العصافیر است اذن اسم جنس
مرغابیست و گویند مراد از آن نوع کبیر اوست و مجموع آنها در دوم گرم و تا آخر دوم تر و مسمن و غلیظ الغذا
و دیر هضم و دیر برد و محرک باه اند و هرگاه با ادویه حاره بپزند بهتر است و اکامه واب آن با مصلح
او است و طلاء مغز سرا و جهت ورم مقعد آزموده است و پیه او جهت صلابات و شقاق مقعد و جلد و تقشیر

جلد و داء الثعلب و داء الحیة و جهة رفع اذیت ابی که در گوش رفته باشد و با ارد باقلا جهة
ورم لثبان بالخاصیة مفید و زردهٔ تخم او جهة افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم
کرده در رحم جهة رفع احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا لجته باشند جهة التیام فتوق و زیاده کردن
پیه کرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه مؤثر و مؤلف تذکره جامع الادویه گوید که خون او را چون
با آب نمک بنوشند جهة درد مثانه و حصاة بسیار نافع و پوست تخم او مسحوقا جهة اسهال و موی
بهترین ادویه بیضه و زبل او جهة سرفهٔ خشک مفید است ادفوما بیونانی بمعنی منوط الاخبه است
و ان نوعی از ازانوخنساست که هوچوبه نامند برگش دراز و باریکتر و نرم تر از برگ هوچوبه
و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مایل بسیاهی بغایت گرم و تند و تلخ و باسمیت و خوردن او خطرناک
و طلاء او محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم او جهة عسر الولادة نافع است ادلقینوس
بلغة یونانی بمعنی حدقی است چه گل او شبیه بنرگس و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرونش
زرد و برگش شبیه ببرگ کندنا و ساقش بقدر شبری و بسطبری انگشت و نورانی مثل شمع
و بیخش شبیه به پیاز نرگس و گویند در شام و مصر بسیار است و در نیشابور نیز میشود در اول
سرد و در یبوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیم خشک و جهة اسهال مزمن
گویند مجربست و جهة یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درم و بیخ او در آخر دوم
سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهة سموم و گزیدن رتیلا و ضماد او با شراب
جهة منع رویدن موی که قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر گرده

و مصلحش کثیرا

و مصلحش کثیرا گویند عسل ادسنبید اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم
و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم و بیخش سرد و خشک و در فعل و
طبیخ مثل لفاح و جهة بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم
و بدلش بیخ لفاح است ادقیموندادس بیونانی اسم نباتیست شبیه به بادروج جبلی
او بقدر شبری و مزغب و مایل به تیرگی و تخمش شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف
بزرالبنج و مشتمل بیخ او است در دوم گرم و خشک و ملطف و مجفف بی لذع و یکدرهم تا
دو درهم او جهة نفث الدم و هوام با شراب نافع و یکدرهم او را با مرصاف و فلفل جهة
عرق النسا مجرب دانسته اند ادنومالی بیونانی شراب و عسل است که شراب و چندان عسل باشد
و بجوشانند تا بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قوی تر است
و هر چند کهنه تر شود تلیین او کمتر گردد و جهة ... منفتح و محلل و ملین طبع و مدر است و بعد از طعمه نباید
استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث نفخ معده میگردد ادیانیا بیونانی اسم عصارهٔ نباتیست
منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برگش شبیه ببرگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد
و گل آن ریزنده و گلش زرد و بزرگ و شبیه بعصارهٔ مامیثا گرم و تند و جهة ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق
و دمعه بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصارهٔ خشخاش و غیر آن دانسته اند و مؤلف
تذکره تصریح بعصارهٔ مذکوره کرده است ادرابیول بو جنست ادقیمن بیونانی بادروج است
ادراسالیون بیونانی کرفس جبلی است چه ادرا بمعنی جبل و سالیون کرفس است ادرونس

یونانی اسم آبست ادرومیلی یونانی ماء العسل است ادساوایا یونانی عصارهٔ قثاء الحمار است
ادرومیلی یونانی سکنجبین عسلی است ادماج بترکی اطریه یه بشتر شیست ادرمالی یونانی
دهن عسل است وعسل را دود کویند وان روغنی است غلیظ وباندک شیرینی واز ساق درختی
حاصل میشود وهرچند کهنه کردد بهتر است وادرمالی ظاهرا ادرمالی باشد وبندکور رشد ادیانس
یونانی اقحوانست ادنوساليوس یونانی قرة العین است ادریز یونانی ارز است ادنو یونانی
خمر است ادرامیقیا یونانی دار دی ریه است ادقطامیون غافث است ادرن لوف الصغرا است
ادبخارس صعتر است ادریابا یونانی فلفل الماء است ادارن یونانی بیض الطیور است ادپیلی
یونانی فرنج منک است ادقلس یونانی لسان الحمل است ادماسیانا یونانی شمس است ادریس
جوریابا یونانی زیبق است ادبوزدوس یونانی کرم العنب است ادحیا بلغة شکابرن درخت عرست
ادمیش بهندی آس است ادب بهندی امل است ادبقیس یونانی سم الطفار الطیب است ادحیا
بلغة مازندران حشیشة العلق است ادهالیث بترکی آساوج است ادمرمک بترکی حرمل است ادتالکو
بترکی اسم زمج است ادکهر بترکی اسم ریه است بهندی اسم تاج است اهلیلج اصفر هلیله
زرد است وبهترین او بالیدهٔ زرد مایل بسبزی است با ملاست در آخر اول سرد و در دوم خشک
ومسهل صفرا وبلغم رقیق ومقوی معده ودماغ ومفتح سدد ومطبوخ ومنقوع او بهتر از جرم اوست
وجرم او در بواسیر وهلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق اخلاط وباقی ماندن غلیظ ومجموع آن
مقوی حواس وذهن وجهة خفقان وصداع وغثیان وجذام وحمیات مرکبه ودرد سر واستسقا ورنج

الفصح الها

بواسیر ونواصیر ومنع صعود بخار بدماغ وتصفیهٔ رنگ رخسار واطفاء نایرهٔ سودا که از احتراق
صفرا باشد نافع اند وبعضی در حمیات منع کرده اند واین قول حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صفرا
وبلغم رقیق نباشد وبدستور در حقنها منع نموده اند ودر شرح اسباب در قواعد کلیه علاج برسام
صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه آن باید کرد واین قول پسندیده است وحقیر در حقنه اسهال
کرانی که باسده ونهایت وجع معا بوده مکرر کرده وباعث رفع علت شده واستدلال نافع
بسبب عصاران صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افتیمون است نه سام که باعث انفحام وتقاضی مواد
غلیظه کردد خصوصا که بشراب وتریه ملینه ومفتحه وجاذبه اضعاف او باشد وعصارهٔ خشک هلیله قوی الفعل
وقلیل المقدار است ودر دستورات مذکور میشود وزرد هلیله زرد جهة دمعه وتکثیف رطوبات وحدت
بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند وبدستور قطورات بسایند واو همین انار دارد وسنون
او ودانه او جهة تقویة لثه وخون بن دندان ودرد دندان کوشت لثه مفید ومضر معل ومصلحش
عناب وسپستان ومصلح قبض لازم عسل وروغن بادام وقند وترنجبین وقدر شربتش تا بنجدرهم
ودر مطبوخات ومنقوع از هفت درهم تا ده درهم وبدلش در غیر اسهال پوست انار گویند عفص
بدل اوست واز خواص مجربه او آنکه اخفن معادن خصوصا حدید را اهلیلج هندی
واسود نیز نامند وفارسی هلیله سیاه است واو بیدانه وبقدر مویز سیاه وصلب است در دوم خشک
ودر وسط اول سرد ومسهل سودا ومنقی خون وروح از خلط سوداوی وجهة بواسیر وتقویة احشا
ودرد سر زرد ورطوبت معده وجذام وبو داء الفیل وجهة اسهال مفید ونگاه داشتن و همیشه در دهان

باعث سیاهی مو و تقویت آن و تقویت لثه و بغایت مؤثر و گویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر
شربتش از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در تبغیر لطف فندق
عفص و خمس آن تخم مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردیست در دوم برودت
معتدل و در اول خشک و بعضی در او هلیله سیاه را گرم از اعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و
صفرای مخلوط با اخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در افعال قوی تر از هلیله زرد و سیاه
و مجموع خواص هلیله زرد دارد و گویند چون یکسال هر روز یکعدد در اغذا ول نمایند موی سفید نشود
و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصه جهت
رفع ضرر ابها و بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و دود زر تخم محرق او جهت قطع خون
بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب است و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ
تا هفت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای او که زیاده از یکسال بر او گذشته باشد مقوی معده
و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است اهلیلج چینی از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی
و سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتندی و بیرون ضعیف الفعل بحدیکه با وجود سایر اهلیلجات
استعمال نباید نمود اهال از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده
بیاشامند و بعضی را ترشی در حین طبیخ داخل کنند و خواص و تابع نوع بقول و مثال آنست اهلیه هندی
مردست اهوبغون یونانی اسفیداج است ایمانوطالی یونانی بمعنی غنبه و مکرم متعدد است

الفصل الیا

و در مصر بتونه یا مند نباتیست زیاده بر زرعی و شاخهایش بر گره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از
برگ بوطا باریکتر و کوچکتر و اطراف آن بزوائد و بیخش باریک و دراز و گلش زرد و چون برجنه سک
این گیاه را طرح کنند برنگ نقره گردد و بلاعوض در آخر دوم گرم و خشک و گویند معتدل است مجفف
و مفتح و جهته تحلیل ریاح و درد دندان و ثبوران و لهات و استسقا و با شراب جهته یرقان و سپرز و بخورش
مسقط جنین و ضماد و شربتک و بیخ او جهته نهش هوام و طلای برگش جهته اورام حاره و قروح و شاهد
گره اسفل جهته تب یومی و گره ثانی جهته تب بلغم و ثالث جهته غب و رابع جهته ربع گویند مجربست و تعلیق
این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند و قدر شربتش تا یک مثقال و در دو مثقال
و مضر سفل و مصلح او کتیراست ایدا امریدا یونانی نباتیست برگش شبیه برگ آس بری و اصل برگ
چیزی طولانی مخروطی تا که آنکور رسته و شکوفه او بر سر آن خیوط سیاه و طعمش بسیار قابض و در دوم سرد و در
سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و بیخش سردتر و قابض تر و قاطع نزف
الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقالست ایدیقون یونانی و بمعنی هندبست و آن جیزبیست
شبیه بصمغ که بر چند قدر جمع شده باشد خشک میگردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغان است
مبرد و با تحلیل و جهته ورم حار و قروح عین نافعست ایرقامون یونانی بمعنی النیج فی الربیع است
و آن نباتیست ساقش قریب بزرعی مایل بسرخی و برگش شبیه ببرگ ترتیزک و بسیار کوچکتر از آن
و گلش مایل به بنفشی و انبوه و در روی شبیه بسبوس و وسط گلش چیزی بباریکی موی رسته است غیر منحنی
و در بهار رشید میشود و منبتش نهرهای خراب و زمین شوره است و در بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و بالذات

تحلیل و خوردن تازهٔ او در حال بورث خناق و در فعل مثل فطر و ضماد نس جهة ورم خصیه و معده
دباکند جهة جراحت عصب و با بر اعضا نافع است ایرسا یونانی بمعنی قوس و قزح است و مراد
ازاو بیخ سوسن کبود بریست چه سوسن کبود را رنگش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ
سوسن کبود بری و جبلی بهتر و دراز و بقدر انگشتی و برگره است و در دوم گرم و خشک او کمتر و ملطف و مسخن
و مسهل ماء الصفراء و بلغم غلیظ و مرة صفرا و جهة تنقیه سینه و تشنج و مغص و درد جگر و سپرز و لرزه که از برودت باشد
و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه
جهة گزیدن هوام و ورم سده سپرز و با شراب جهة پاره شدن عضل و با شراب جهة بوی خمر چون مضمضه
کنند و ضماد نس که پخته باشند جهة درد رحم و صلابت و انضمام فم رحم و ادرار حیض و مرمنه و خنازیر و با
سرکه جهة درد سر کهنه و باد و جنبدان و خریق سینه جهة کلف و فرزم اتش با عسل جهة اخراج جنین و ذرورش
جهة رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدبوی ناصور و با عسل جهة پاک کردن چرک
زخمها و جلوس در طبیخش جهة صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبیخ او با سرکه جهة نزلات
و دوی گوش و مضمضه او جهة درد دندان امتلائی و روغن او جهة گشودن افواه عروق بواسیر و نشانیدن
او جهة رفع سمیت فطر و بیخ او دیه کننر دیک و قیه او مسهل قوی و غرغرهٔ با ماء العسل جهة خشونة قصبهٔ
ریه مفید و بدلش دهن الغار و بدل ایرسا در اسهال ماء اصفر ثلث وزنش مازریون یا بیست مثقال اشترنز
و قدر شربتش تا دو مثقال و گویند مضر ششش و مصلح او عسل است بیدمادیر یونانی جبرلیست شبیه به سم
و مایل بسبزی و بر ساق و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میشود و در شکل بترنج مانند و سرد و خشک

و جهة اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق او جهة نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرق آن جهة قروح
بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال ایل بفارسی گاو کوهیست و انواع میباشد نوعی
زرد رنگ و قوی هیکل و در پشتهای گرمسیر میباشد و بقر الوحش مانند و بفارسی گوزن گویند و بهترین
انواع است و نوعی در دامن کوههایی که درختان باشند میباشد و در جثه از آهو بزرگتر و مستان بوی او
مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود و دم دنباله است و گل مانند و در شکاهن نوکها و بتری جویره
گویند و نوعی که در کوههای گرمسیر میباشد از وعل بزرگتر و دنباله دار است یحمور گویند و نوعی که در
کوههای سردسیر میباشد بقر جبلی مانند و همه آن هر سال در بهار شاخ می اندازند و قوی تر از اول و
پر فروع تر بر می آورند و بغایت طویل العمر میباشد و گویند که بعد از هر چند سال نشانه دیگر از او بهم میرسد
و بعدد نشانه عمر او معلوم میشود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت نشانه را دیده و از
خواص ایل است که مار را بنفس از سوراخ بیرون می آورد و بخور دود در خواص تفاوتی ندارند گوشت
اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه و مبرودین و دنباله همه انواع او
جهة سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند با سمیت است و مصلح
گوشت او نهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب ماء العسل بعد از آن و شاخ سوخته او
یکمثقال یا بمثقال کثیرا که مصلح ضرر اوست بمثانه جهة نفث الدم و قرحه امعاء و قطع خون و اسهال
مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزهٔ سفالی
گذاشته در تون حمام تموز اندازند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در افتاب نشینند بهق را

الاسهال مجرب

للبهق

زایل کند و با روغن جهة نفاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا معمول کنند جهة تقویة باصره و منع

سیلان مواد و تنقیهٔ قرحهٔ چشم مفید و سنون او جهة تقویة و جلاء دندان و قلاع بغایت موثر

و طلای ان بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست او قضیب و خصیه او هر یک جهة منع

گزیدن هوام مجرب و یک مثقال از خون برشته او جهة اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و طلاء دنبالهٔ

سوخته او با شراب کهنه ران و ذکر و عانه باعث نعوظ و النوار حیوانی بغایت موثر و بخور شاخ

او جهة گریزانیدن هوام مجرب و حجری که در جوف تحت چشم او جمع میشود و هوام تریاک گاو کوهی

نامند در رفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل

از آنکه شیر دهند قدر یک حبه از آن حجر در شیر حل کرده در کام او کنند مادام الحیات آن طفل از

گزیدن هوام ایمن باشد و از ردیهٔ آن طفل هار رسیده حرکت نتواند کرد و مجرب و قضیب مجفف مسحوق

او را با شراب و امثال آن جهة تقویة باه بهاست و ... سقنقور و یک مثقال و تریاق گزیدن افعی و

منفعت حصاة المثانه ... او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان و ...

جهة تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است ابابیرنک فارسی است ابطاماس درخت

غرب است ابیاقالسوع فص شراست ابیرقان خضاست ابرنیا عنبة الثعلب است ابیوح دم الا

خوین است ابیفعالن یونانی نحاس است ابرهیس حجر جیرریتینا ابیذون اسقولوقندریون است

ابوبیس یونانی برنجاسف است ابیابیس یونانی بلبلج است ابکیلاپن بر رومی انوس است ابکید بترکی

عنبر است ابیاب بترکی ابریشم است ابوک بترکی فاقم است ابیک بترکی تیر است اینات

للباه

الباء مع الالف

بترکی حرارت است اباد اسم ترکی امنا است ابلوا بهندی صبر زرد است ابرسا بهندی بابونج است

حرف الباء بابونج بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزا مثل اقحوان است مگر در گل که گلش کوچکتر

از اقحوان است در دوم گرم و در اخر اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول و

حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با تریاقیه و جهة تب بلغمی و سوداوی مرکبه

و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای رمد و ریاح گوش و درد جگر

و احشا و تعقد در رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و گلیه و ردعا

و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیا و عفونت گوارد بلغم و قولنج ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و

طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او بدستور و نطول آن در اکثر علل مفید و مضر حلق

و مصلح او عسل و شربت او تا درجا یبدل و جهة قلاع و ذرور او جهة غرب منفجر بغایت نافع

و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان و بیخ او گرم و خشک در

افعال قویتر از گل او و یک مثقال او با شراب العسل لیلا و محرک باه است و روغن بابونه که

بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلای او جهة رفع

تب لرز بلغمی و سوداوی و ادرار التعرق و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل

ریاح اعضا و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث

گریزانیدن هوام میشود باذنجان معرب از فارسی است و بعربی مغد و وغد گویند بستانی

او در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است و مقوی معده و منفخ سده که

از غیر او بهم رسد و خود منفعت سدد و ملین صلابات و با روغن بلبن طبیخ و با سرکه قابض و مدر
بول و بالخاصیه مسکن صداع حاره و خوشبو کننده عرق و دافع ضنان که بدبویی زیر
بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و غاثیه و بواسیر و مواد سودا
و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبیخ اوست با روغن در گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او
با آب انار شیرین و ترش و ناردان و کوله برد کرد با و امثال ان و ضماد دنباله او که
اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعده ذرور دنباله و شکوفه او بعد از جرب
للبواسیر
کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم ان و بواسیر مجربست و چون بادنجان را مهرا
پخته مضمحل شود و صاف نموده آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود برص را
للبرص و برص الثالیل
تا یکسال برنگ بدن میدارد و در رفع ثالیل مجربست خصوصا ثالیل نقل او به بندند و روز
بادان روغن چرب کنند و اگر آب را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم صلب و رفع
فسادیکه از سرما و برف بر دست و پا رسیده باشد بغایت موثر و چون رسیده را که تخمش زرد
شده باشد مهرا کنند و تخم او را با موم روغن بمالند شقاق میان انگشتان را در حال زایل کند
و هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده جوفش را بروغن تخم کدو پر کرده قریب یک روز
لوجع الاذن
در قرن و تنور گرم بگذارند و روغن را از ان استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجربست
و چون اقماع و کلش را اضافه نمایند جهت تواریخ بی عدیلست و از خواص اوست که سبب کار از
معادن میگردد و چون نوشادر را در ادگد انبته در ندا حل کنند و شتر بر اگد خته در ان

محلول ریزند بغایت شقیه نماید و مجربست دانسته اند و بد تنور سایدن کبریت را در شت محلول اباد باعث
سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادنجان بر تر اساق بقدر زرعی و برگش شبیه
ببرگ اسفناج و تند بود و ثمرش بقدر زیتون و گردکان و بر خار است و زبر است بلطف و جالی
و گرم و خشکتر از بستانی و ضماد ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و اکتحال برگ خشک او
جهت بیاض چشم و جلاء باصره و دمعه نافع است باقلای تازه آتش در اول سرد و تر و خشکش در اول سرد
و در دوم خشک و کلش گرم با اعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض است و باقلای تری
بادست و سریع الانحدار از معده و غیر مسدد و با قوه محلله و منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعا و
اسهال دقی و تنقیه سینه و شش و تقویه ان و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب
طبیخش جهت خشونت حلق و جلاء رطوبات و منع تولد حصاة و منقی سده نافع و از مجربات تسلیت
که چون باقلا و دانه تمر هندی مقشر و شکر را کوبیده مهرا پخته با روغن بادام آبنوش نند رافع سعال مزمن است
و ضمادش با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با نعناع و سرکه
پخته باشد و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی
حدقه و با گل خطمی و امثال ان جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته او با شراب جهت ورم حالبین
و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و نبات کافی در روغن زیتون کهنه با پیه خوک جهت نقرس مجرب
دانسته اند و چون باقلاء تازه را دو حصه کنند و طرف اندرونرا بر زخم زلو و امثال ان گذارند قطع سیلان
خون نماید و بستن او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت ان و ذرور پوستش جهت منع

رخنین موا از چشم و طلاء او با ربیع او و فاد زهر کاری جهت سرخی و طراوت رخسار بلک چشم لبیار نافع و ضماد برگ
و پوست بردن او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ چون در ماء دن قلعی سائیده در
آفتاب گذارند خضاب نیکو است و خوردن با قلعی مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن
و مبحر با فراط است و مصلح او جوشانیده در روغن بادام و ادویه حاره اضافه نمودن و قدر فاکتر
کاه باقلی جهت رفع آثار جرب بسیار نافع است باقلی قبطی باقلی مصری نوع ریزه باقلی معروف است
بقدر ترمس سیاه لون و منبت او در ابهای ایستاده و تخم بقدر مثل بیخ نی و برگش بزرگتر از برگ
باقلی بستانی و گلش سرخ و بقدر گل سرخ بسیار رقابض و موافق معده و بهترین ادویه قرحه امعا
و اسهال مزمن است و در افعال بلیغ تر از باقلاء معروف است باقلی مصری شامی ترمس است بادرنجبویه
معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست در بو شبیه به بادرنگ و خود رو
و بستانی میباشد نوعی از برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل اره و ساقش مربع و شبیه بریحان
و گلش بنفش مایل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و ربیعی و خریفی میباشد هر سال تخم او سبز
میشود در ریشه و تخمش شبیه بتخم کتان و اغبر و بقله الترجیه نامند و ترنجان گویند و نوعی دیگر در بوی
با وشبیه و از آن تندتر و برگش مایل بتندیر و صحرایی و بستانی میباشد ساق و شاخهای بسیار از
یک بیخ میروید و برگش خوشبوی و عریض تر از برگ نعناع و بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دار المرز آن را
بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و کریه این نوع را در دست میدارد و جمعی آن را
یکی میدانند آنچنان نیست و آنچه مؤلف اختیارات بدیعی گفته که آن بالنکو است غلط است

جهت تخم بادرنجبویه بار یکتر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر تخم بالنکو را گفته لیکن او را از جمله ریحان
مشاهده نموده و آن ریحان سبز رنگ بزرگ برگ در بوی مثل نانخواه است و بادرنجبویه در دوم
گرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث نکاح
و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس مقعد و امراض ورکین
و کرده و رفع سموم مطلقا و جهت سوداوی و سده دماغی نافع و برگ مسحوق او از بنجدرهم تا ده درهم
با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً مفید و خاییدن او جهت ازاله بوی شراب و
بدبوی دهان بسیار مؤثر و مضمضه بطبیخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش
جهت درد مفاصل و طلاء آن جهت جرب سوداوی و نمله و ناز فارسی و آکله و رفع لرز و قشعریره و با نمک
جهت خنازیر و سه درهم او با نیم درهم قطرون جهت قرحه امعا و با یک مثقال قطرون جهت رفع خرخر و
سماروغ و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر ورکش و مصلح او صمغ عربی و کثیرا و بدلش
در وزن آن ابریشم و در ثلث آن پوست ترنج قدر شربت از خشک او تا ده درهم و از تازه او تا بیست
درهم است و گویند چون سیاق او را با ریشه و تخم خشک کرده در پارچه با ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه
دارند باعث محبت دلها میگردد و تخمش در افعال ضعیف تر از برگش یک مثقال او جهت دفع لرز و قشعریره
و مغص نافعست و قدر شربتش تا دو مثقال است بالنکو نوعی از ریحان و در بو شبیه به او و سبز مایل بسفید است
و برگش بی کنگره و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال قریب بتخم نانخواه و جهت اسهال
معدی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقال است

وبدلش تخم ریحان است **بادروج** لغة نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی
از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوی تر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر
ریحان احمر نامند و بری و بستانی میباشد و خریفی است نه ربیعی و ظاهر تخمش تخم شربتی است که از شیراز
می آرند و با شربت قند میخورند در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل
و فم معده و مشهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و دستنشاق کوبیده معطش و قوی
و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارده و سده و سبز و تقویه قوة شامه و ریزاندن
سنگ مثانه و سعوطات با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره او جهت جلاء بصر و دمعه و طلاء او
جهت ورم چشم و منع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و نشستن بجربه با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت
اورام حاره نافع و تضمید برگش بر لبتان رادع اورام او و مولد شیر است و خاییدن او جهت رفع کندی
دندان و زائل کردن رطوبات عارضی سینه و شش و در گوش انداختن او جهت درد آن مؤثر و اکثار او مولد
خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سدر و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلحش خرفه و خیار و سرکه و قدر شربت
از آبش تا ده مثقال و بدلش بوزن او سوسنبر است و از خواص اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم
از او متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند یکسال درد دندان نکنند و تخمش مانع تولد سودا
و جهت عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر لبتان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او که اول او را
با مثل آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و تند و جالی و نفعا دقیه او با آب گرم
جهت اخراج کرم معده و طلاء او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویه اعصاب نافع است **بادزهر** اسم

فارسی تریاقست و بعربی حجر السم نامند و مراد اطباء از او حجریست کانی و هرگاه بادزهر حیوانی
استعمال نمایند مراد از او حجر التیس است و مؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن
نشده و این معنی دلیلست بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمید در مغنی گوید که معدن او در رای ارسطو
و غیره اقاصی هند است و اول چینی و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و غبر و منقط و رازی در طب
ملوکی بیان فرموده که مابین زردی و سفیدی و رنگ دیگر مشاهده نموده و در رفع ضرر بیش تجربه کرده
و ابن مندویه گوید که زرد مایل بسبزی و سفیدی است و در نسخه مسطور است که معدن او در کرمان در کوه
زرند است و سه قسم میباشد سبز نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی و چیزی با اوست که در آتش نسوزد
و آنرا مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی رنگ آن مشاهده نموده است
و گویند امتحان او آنست که زردچوبه را بر روی سنگ بسایند و بعد از آن بادزهر را هرگاه رنگ زردچوبه
سرخ شود خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سابیده بر
موضع گزیدهٔ افعی و مانند آن بپاشند سم را بالطریق ترشح دفع نماید و چون قدر دو جو را با آب سابیده
در گلوی افعی و مار کنند باشد و یا بحیوانی بنوشد و مثال آن داده باشند زهر را بدهند هرگاه از آن سم
خلاص یابد خوبست و حقیر این امتحان را بهتر میداند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا دوازده
جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر
هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی
اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجرب است و قدر

شربتش در دفع سموم از سه نخود تا دو دانگ است و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ است و گویند شاهدان
نیم دانگ زعفران که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان است و ذی الغور مجرب است **پادزهر**
حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس است و آن سنگی است در شیردان بز کوهی متکون میشود و اکثر او طولانی مثل
بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز در جوفش چوب مخلصه میباشد و آنچه در
مشاهده شود در جوفش تخم مخلصه یافت میشود و چون او را بسرکه بسایند مایل بسرخی باشد و نوع هندی او را سیاهی
بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر خاشاک یافت میشود و در خواص بسیار ضعیف تر از نوع شمالی و نگاه
شیراز لیست و فرق میان جعلی و غیر جعلی آنست که چون سوزنی را بسیار گرم کرده در اصلی فرو برند سوزن
زرد شود و دودی زرد مشاهده گردد و در جعلی دود سیاه در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقوی
جمیع اعضا و مبهی و تریاق سموم است و در خواص مثل مفید نیست بلکه در محرور المزاج بغایت مضر است
و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب کشنیز جهت حاره نافع
و طلاء او با گلاب جهت طاعون و فتوق و بواسیر و با شراب به نهایت جهت گزیدن هوام مفید و بالات ریحان
جهت گزیدن عقرب مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا ده قیراط است و نوعی از پادزهر حیوانی
حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمیع گوید که بهترین پادزهرها است و موافق جمیع امزجه است
بالخاصیه و چون سه روز هر روز نیم دانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر
افعال مثل پادزهر معدنی است و نوع دیگر حجر الحیه است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** بلغة فارسی است
بعربی قنه و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست برگش شبیه ببرگ خار و مشابه بنبات سکبینج و ساقش

باریکتر از او و سفید آن که مایل بزردی باشد و در بالیدن شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است و در اول سیم
گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست مفتح و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین با عسل
منشف خصیات و مفتح سده و گرده و تریاق سموم و جاذب و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و خناق رحم
و صرع و بواسیر و قطع عفص و امراض عصب و سعال بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهت
سموم و طفیقون نافع و ضمادش جهت دبل و خنازیر و عیاد کزاز و کلف و قلع آثار و با مرهم ها
جهت رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن و بخورش جهت
صرع و خناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفید گونه
صحیح است و قدر شربتش یک درهم و بجهت سموم یک مثقال و بدلش نیم وزن او سکبینج و ربع آن
جاوشیر است و قطور او با روغن سوسن جهت درد گوش و درد سر بلغمی مفید است **بادآورد**
لغة فارسی است و کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکة البیضا نامند و مؤلف جامع تمیمی او را
عصفر بری میدانند و آن نباتیست خاردار بلندیش بقدر دو ذرع و ساقش بقدر انگشت ابهام
و بزرگتر از آن و مثلث و مربع و سفید و مغز دار و خار دار و ثمرش مثل قبه و بر فارس گلش بنفش
و در جوف قبه چیزی سفید مثل پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی
و اغیر باداورد و سفید دانند و بعضی گویند که شکاعی اسم عربیست و باداورد اسم فارسی او و
تحقیق که جنس اند و شکاعی اکاشن مایل بزردی و برگش عریض و سفید تر و قد او بزرگتر و ساق
او کوتاه تر از آنست و تخمش بادنگ بهنی در آخر اول گرم و خشک و گویند که در اول سرد است و اظهر

لطیف و مفتح و قوی تر
حرارت او بیشتر و بیخش قوی تر و با قوة مبرّده و مجفّفه و محلّله است و تخمش گرم تر و لطیف و مفتح و قوی تر
از برگ او ست مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة و مفتح سدّه و محلل و با قوّة
قابضه و مقاوم سموم دیگر و هم از بیخ او جهة نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول
و گزیدن هوام و تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهة
کزاز و تحلیل بلغم و درد ورک و کمر و سرفه و مالیدن ساق تازهٔ او را بر داء الثعلب جهة ازاله آن
مجرب دانسته اند و مضمضه بطبیخ او جهة درد دندان و ضمادش جهة ورم بلغمی و اب و جهة رفع
تشنگی و التهاب نافع و مضر ششش و مصلح او انیسون و بدلش شاه تره و قدر شربت از تخمش
تا دو مثقال و از اصلش سه مثقال و از خواص بیخ او ست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند
بادربادقادرن بلغت اندلسی عتینه گویند و ان نباتیست شبیه ببرگ لبلاب و کوچک
و در شعب برگش ثمری شبیه بدبق و با رطوبتی بسیار چسبنده و مزغیت و تند بوی و بر جامه و بر سایر
اشیا میچسپد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برگش مدر بول و الثنار او مدر خون و
یکمثقال ان با شراب جهة سپرز و ضیق النفس و ضماد تخم کوبیدهٔ او بر اعضا مانع قشعریره تبها
و کبدی و مجفف منی است که چون سی درم ازو زنان تناول نمایند قطع نسل کنند و طلای او محلل مواد
بلغمی و سوداوی است **بارود** باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسوس هندور
نند و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابقر مذکور شد کلان بخاریست که در قوره

زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزاء کثیفه شبیه بنمک سفیدی میشود تحریک اشیاء ثقیله و تعمیر
معادن سالیوس صیقلی استخراج نموده بالفعل مرکب او را باگوگرد و زغال چوب بید باروت
نامند از سموم و در طب غیر مستعمل است و ذرور او حابس خون جراحات تازه است با
کمال سوزش و از خواص بعیر است که چون آهن را بزرنیخ بیالایند و با مثل آن مس بگدازند
و بعد از ان شوره بپاشند مس از آهن صعود کرده آهن در کمال نرمی گردد **بازی** بفارسی باز
نامند و از جمله سباع طیور است و معروف گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و بطی الهضم و
ردی الغذاء و محلل اورام و جاذب سموم و دود پر سوخته او جهة اندمال جراحات و قطور
خون او جهة بیاض عین و طرفه و بجنین زهرهٔ او بغایت مفید و طلای سرگین او جهة رفع آثار
و کلف و حمول او جهة اخراج مشیمه و جنین و اعانه بر حمل گویند مجربست **باشق** معرب از باشه است
بعصاره مهلیبج القافن
و بعربی صقر نامند در دوم گرم و خشک و لطیف تر از باز و زهرهٔ او جهة نزول اب و بیاض عین
و طرفه قوی تر از زهرهٔ باز و سرگین او جهة ازالۀ کلف مجرب و گوشت او را چون نمک سود کرده
بایند سه روز با آب سرد بنوشند جهة سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال جگر نمک سود او ایمن از
دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند جهة عرق النسا و مفاصل و عیا دستت نافع است و از خواص او ست که چون چشم او را بپارچه
کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند و مهرباریس گوید که نیم درهم از زهره او

بدستور دماغ او جهة خفقان سوداوی مجرّبست **بان** در حب البان مذکور میشود **بان** اسم هندی تنبولست **باهج** بمعنی الثعابیست **باهج** نارجیلست **بارتفاریس** زنجار سفید نبست **باری ملا** لبریانی بذر کتانست **باریقون** شوکرانست **باطس** نوعی از علیق است **باردق** ببر ای سفید اسبت ا
بارجا بیونانی فلفل است **بارطاریطا** بیونانی بمعنی حمامی و آن رعی الحمام است **بابلس** بیونانی خنخاش زبدیست **بالیمون** ابلیوا است **بان** بهندی اسم مرانست **بانیون** ... **بالیقید** ... **ابو** خلست **بابک** بفارسی نوعی از خلافست **بارکس** بهندی لونست **بانی** بهندی ماء است **باینه** بهندی برنگ کابلی است **بابت** بهندی برگ بنا تا تست **باتلی هندی** قسم اخیر فستق است **باپری** بهندی ریحانست **بار** بهندی زیتونست **باک** بهندی سدرست **بان** بهندی زمردست
باتر بهندی اسم حجر است **باپره** بهندی خبازیست **بال** بهندی تمرست **باول** بهندی لوز است **باپ** بموحده والف و کسر جیم شوره است **بالک** بهندی سفناج است **باجن** بهندی منضج است **باذرکهری** بفارسی حجر البقر است **باربرگوری** بفارسی اهل است **بالنک** بفارسی اترج است **بادیان** بفارسی رازیانج است **بادرنگ** بفارسی اتیوتست **باکلاهرا** بفارسی لیلکست **بارمو** بهندی دو قوا است
بادرنگ بفارسی اخوانست **بادام** بفارسی لوزست **باردخت** بفارسی ثمرة الطرفاست **بارخبرکرد** بفارسی جوز السرو است و در سرو گفته میشود **بادرنجبویه** بعضی گویند بفارسی عیون الدیک است **باجه** بفارسی کراع است **بارنگ** بفارسی لسان الحمل است و بترکی باغ بربانی نامند **بادرنگبویه** بفارسی

بنی تبت

نبق است **بادرخت عود** بفارسی اسم ارنوه است **بارکس** اسم ترکی یورزست **بادام کوهی** بفارسی حب اللوزست **بالدرغان** بترکی ساق الحدید است **بادباد** اسم ترکی بزر البنج است **بال** بترکی عسل است **بالق** بترکی سمک است **بانزهار** بترکی امعاست **باغر** بترکی کبد است **باز** بفارسی اسم بازیست **باشه** بفارسی باشق است **بازیره** اسم ترکی قطاه است **ببغاء** بفارسی طوطی نامند از خوردن البته لاجورد در تکلم زود و تعلیم سخن گوئی میگیرد در دوم گرم و در اول خشک و بسیار رطب الهضم و گوشت او جهة التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة رفع ثالیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال در رفع لکنت زبان و سرگین او جهة رفع کلف و آثار رنگ کردن رخسار دخول او جهة ازاله بیاض عین نافع است **ببر** شیر ولایة هندیست و در جمیع خواص قوی تر از اسد است **ببرام** زرا وند طویل است **ببری** بهندی شاه اسفرم است **بتج** نبید التمر است و نزد بعضی نبید دخن گویند نبید عسلی است **بتگه** بترکی فانعه است و بفارسی سنگدان طیور است **بتنک** بهندی اقحم است **بتکری** بهندی ثنت ...بانیست **بتی** بهندی مراره است **بتهر** بهندی حجر است **بتانه** بهندی حلزا است **بثادنا** ثاء مثلثه بیونانی سرخس است **بجم** ثمرة الطرفاست **بج** بهندی وج است **بجانس** بهندی بینس است **بجوره** بهندی اترج است **بجهو** بهندی عقرب است **بجنیحاشت** بجا مهمله اذان الغزال است **بح** بلغة اندلس قطابست **بخور مریم** قسمی از عرطنیثا و غیر اوست و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر برنگ سبز دیگر دی اوایل بغیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل

باء مع التاء

ببغاء

باء مع الثاء

باء مع الجیم

باء مع الحاء

ایست مشهور و معروف انتهی والفرق ان الباء الثانیة فی کلامه ساکنة وفی مادة المخزن مفتوحة

سرخ و در بعضی هم کبود میشود و بیخش مثل بیخ شلغم و عریض و سیاه و گیاه او را الشجره نامند و منبت او
جایهای سایه و مستعمل از ان بیخ و عصارهٔ او و عصاره اش قوی تر از بیخست و گیاه غیر طبیخ او فاتر دار
و ساقش دراز تر و برگش شبیه ببرگ کلم و بر شاخ و بیخش شبیه بخور مریم و سیاه و در اول مثل کره خرزیا
برامده میباشد بخلاف بخور مریم و در اول سیم خشک و در اخر ان و مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط
جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تنقیه افواه عروق و ماساریقا و دفع فضول از
اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهة رفع ضرر ادویه قتاله و زیاد کردن مستی شراب و با ماء العسل
مسهل بلغم و اخلاط غلیظه و ضمادش با زهره داهای کشنده بقوة جاذبه است و با سرکه جهة نتوء
متعدد و کلف و داء الثعلب و بجهة نقرس و التواء عصب و با روغن زیتون کهنه جهة تشقاق که از سرما
بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع و مضر معده و محرورین و مصلحش کتیرا و اب
انار و قدر شربت از عصارهٔ او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص او است که چون بر شکم
ضماد نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلاء گیاه تازه او که کوبیده باشند جهة ورم
سپرز و عرق مدنی و سعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد او جهة کلف و نمش و خنازیر و ورم
صلب و داء الثعلب و اکتحالش جهة نزول اب مفید و عصارهٔ بیخ او در این افعال قوی تر است و قسمی از
بخور مریم را نباتش شبیه به سنبل و برگش باریک و سیاه بیخ او بقدر ذرعی و باریک و در اطراف ان
مثل شعبه از شعبها گل نبات و تخمش شبیه بتخم نبات میباشد تعلیق او را در منع حمل مجرب دانسته اند

بخور الاکراد

بخور الاکراد نباتیست غیر حما ما ساقش شبیه بساق رازیانه و برگش در حوالی بیخ و انبوه و گلش زرد
و بیخش بالیده و صلب و بی رطوبت و منبت او کوههای درخت دار و صمغش که از ساق بهم رسد
سرخ و بدبو و با تندی در اخر سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و بیخش در اخر دوم
و مدر فضلات و منقی حصاة و مسقط جنین و مفتح و صمغش جهة سینه و نفث و سرفه و امراض بارده
مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهة سرسام بلغمی و عرق النساء و کزاز و مانند ان و بخورش جهة
اختناق رحم و سبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تجفیف رطوبات
دماغی و نزلات و هوای وبائی و قطور او جهة ثقل سامعه و درد گوش با روغن گل سرخ و سنون
او جهة دندان کرم خورده و ریزانیدن ان موثر و بیخش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال ان
جهة عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و دیابیطس نافع
و در باب افعال ضعیف تر از صمغ او و گیاه او ضعیف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلحش نیلوفر و قدر
شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره یکمثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش حب الغار است و گویند حمول
یک قیراط او در ساعت اسقاط جنین میکند **بخور السودان** بهندی رسنت نامند نباتیست شبیه بنگ بقدر
ذرعی و شاخهای شبیه به بنگ و مایل بلاجوردی و گلش سفید و با او رطوبتی است که بدست می چسبد در دوم
گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظ و مفتح و جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن
زیتون محلل اورام صلبه بلغمی و سوداوی و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یکمثقال است

باء مع الدال

بجنج مطبوخ است بجنیب بول اشتر اعرابی است بدرنغان معرب بدرنگان فارسی و آن گیاهیست شبیه
به بردی و زرد رنگ و ذهبی و باریکتر از بردی و از آن نرم‌تر و منبت او نیزارها و در آبهای ایستاده
و اهل زنج رسنها از آن بسیار زنند و گویند که درد پیچان لیبا را نافع است گرم و خشک باد ملطف
و محلل و مدر و مبهل گشت برکت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم
و بدلش یک وزن و نیم او درونج و بوزنش زیره کرمانیست بدرانکم اندریانست بدلیون
مقل است بده اسم فارسی غریست بدرنکان بدرنگان و بدرنغان بدرنغان برنجاسف
بفارسی بوی مادران نامند نباتیست ساق دارد و قریب بذرعی و شاخهای او باریک و برگش
ریزه و گلش مثل گل بابونه چتردار و زرد و سفید و مایل بکبودی نیز میباشد و ثقیل الرایحه و با عطریه
و با نبات اندک چسبندگی در کوه و صحرای سایه دار میروید و او غیر قیصوم است چه قیصوم
شبیه است با افسنتین و اکثر یک ساق از یک ریشه میروید بی شاخ و زیاده بر شبریست و برگش
شبیه ببرگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه‌تر و با چسبندگی قلیلی و گلش زرد و سفید میباشد
و با عطریه قوی با ثقل رایحه و منبت او مخصوص کوههائیست که باران در آنجا بیشتر باشد و اکثر
اطبا و عشابین بنوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی دو چیز دانسته بعضی از صفات
قیصوم در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف
و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و درد و دم کل او با عسل مخرج اسام (?) گرم معده و مجرب است

و آشامیدن

و آشامیدن طبیخ او و جلوس در آن جهت احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام رحم و اخراج
سنگ مثانه و ضمادش جهت درد سینه و اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویه دماغ و برسام بلغمی
و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین دردها بدستور نطول و جهت امراض مذکوره
و سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و حمول او با مرصاف (?) جهت رفع فضلات رحم و ذرور
سوخته او جهت تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهت زکام و امراض دماغی نافع و گویند بعد از
کرده مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و در
همه افعال و خواص مثل افسنتین است برسیاوشان لغت یونانی بمعنی دواء الصدر است و بفارسی
پرسیاوشان و بعوام سنبل نامند و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الغول و زیر جیده (?)
و الغناء و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و ضیف نامند و آن نباتیست برگش شبیه بگشنیز و
بی ساق و ثمر و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش
تا شش ماه باقیست و معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و حیض
و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و ریزاندن حصاة
و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که پخته باشند با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و
دبیلات و خاییده او جهت خرخر و حرقت (?) جهت منع ریختن مو و رویانیدن آن و خراز و شوف (?)
خشک و جهت اسهال و طلای تازه او جهت قروح خبیثه نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه شربا و ضمادا مفید
و طلاء کوبیده او با مغز بادام و جهت درد سر بسیار نافع و ذرور سوخته او جهت اندمال

قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از جرم او تا نیم مثقال و از طبیخش
تا بیست درهم و بدلش جهت الام ششش بوزنش بنفشه و نصف آن اصل السوس است **بردی** در
اصفهان بنبر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر زرعی و مدور و نرم و در در
ارزه ریسمان ترتیب میدهند و گلش مدور و ضخیم و سفید و دهنی و خوش منظر و برگش مثل
خرما دراز و تخمش ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری از آن و از تنین
که بجثه با ثخند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است در دوم سرد
و در اوایل اول خشک و ابرعجالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و
بدبو ریخ او خاییدن او جهت رفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهت تحلیل اورام و محرق
او جهت زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و اکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم و جراحات
تازه و نشامیدن او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشا است و مصلحش عسل **برطانیقی** بلغت
یونانی نباتیست غیر لبنانی افروز رسیمی و برگش شبیه ببرگ حماض بری و از آن ریزه
ریزه تر و سیاه تر از آن و مزغب و ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بحریه است
مرکب القوی و با قوه قابضه و گویند در اوایل دوم گرم و خشک و محلل اورام و منقی انار و برگ عصاره
او جهت التیام جراحات و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و
آشامیدن او جهت تپها نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش ابهل جند است **برنگ کابلی**
دانه ایست مدور و سیاه و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در آخر دوم

گرم و خشک

گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه و منقی مفاصل و مجفف رطوبات
و قروح و مضر امعا و مصلحش کثیرا مستعمل او مقشران و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش تربد و نیم
وزنش تنبیل است **بربامصری** بربا بلغت مصر بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر باین اسم مسمی است
و آن شبیه است بکرفس و خوشبو و شبیه ببوی رازیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و با رنگ در دوم گرم
و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن
و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر لیبار نافع و مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و قدر شربتش تا دو
مثقال و بدلش لب باره و مداومت خوردن نبات او جهت رفع زردی رخسار آزموده و در سایر خواص
و رفع خمار ضعیف تر از تخم اوست **برسیدان** اسم فارسی نباتیست منبت او بلاد بابل که حوالی
کوفه باشد و شکوفه و گل و تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی
دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلاء آب او با گل سرخ جهت رفع سیاهی جلد
که از جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته اند و استعطار او که عرق او باشد ببوی قرنفل میدهد و در خواص مثل باد
رنجبویه است **برم** مؤلف مغنی شکوفه ام غیلان میداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خار
داری میداند شبیه بام غیلان بقدر زعرور و زرد با سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و تازه او
مسهل و خشک او قابض و جهت سرفه کهن و نفث الدم نافع و عرق او جهت تفریح در عطریات مستعمل و گویند در
خواص مثل عرق بیدمشک است **برنوف** بفارسی نشا بانک و معرب او نشا بانج است درختیست

برسیانا در الجامع

قریب انار و برشاخ و برکش شبیه ببرگ زعرور و از ان تیره‌تر و فرغنت(؟) و رایحهٔ
او تند و بدبوی و شکوفهٔ او مثل خوشه و با زردی و وسط شکوفهٔ او [illegible] در دوم گرم
و خشک و مسهل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکنندهٔ بادها و برگ و عصارهٔ او جهت قروح اطفال
و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد حشا و انسان بشرب آن و ضماد آن
نافع و شربت درم از ان با [illegible] جاورشیر مسهل و شربت یک مثقال او با یکجا شیر مسکن [illegible] حیوان
که از سردی آب و سعوط باد و عصاره سداب و چند روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و جمود
و تنقیهٔ دماغ و بوییدن برگ او جهت سدهٔ منخرین و غشیهٔ دماغ و زکام و ذرور برگ خشک او جهت
قروح و ضماد او با زفت جهت خراز نافع و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت
از عصارهٔ او تا سه مثقال و از برگ خشک او تا دو درم **برداق** بلغت اهل مغرب اسم خشبی است
و بعجمی سنگ سبک و زرد و چون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مثل کهربا [illegible]
کاه را می‌رباید در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون مطلقا و جهت خفقان و سم زهر شرباً و ضماداً
نافع و ذرور او جهت التیام جراحت مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و سحیدن او [illegible] پارچه
با سنگ چخماق و در زیر سر گذاشتن او باعث خواب دیدن هرچه در آرزو باشد گردد و گویند مجربست
برک شیرازیا برگ قسمی از عنب الدب و بیخ او عود بری است لبلاب گرم و خشک و مسکن قوی و
زیادهٔ او مورث جنون و کشنده است **بردانی** لغت عجمی سریانی [illegible] و بیونانی [illegible] نامند نباتست
برشاخ و شاخها مثل کمان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او [illegible] سفید و بو

بیخ او با زردی در اول گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و منقی [illegible] حصاه
و جهت استسقا و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و ورم و سوختن آتش و با عسل جهت تقویت
جگر و عصارهٔ او جهت سفیدی و دمعهٔ چشم‌ها نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش
تا سه درم و بدلش بقول مؤلف تذکره ریباس است **برسین** بلغت مصر اسم رطبه است
برسلیون از جملهٔ [illegible] و گویند قسمی از [illegible] است **بربرون** ثمر درختی شبیه به امرود و منبت او
اسکندریه و در مصر [illegible] و در سایر بلاد بعیده اسم است **لباتی** **بربیج** کابلی **برنک** است
بها بعربی حنطه است **برغوثی** بیونانی بزر قطونا است **براشن** بیونانی بمعنی منتن است و کراث
را نیز به این اسم نامند **برنقش** اشق است **برتوق** بلغت مغربی [illegible] و بلغت شامی [illegible] است
بربر بعربی ثمر اراک است **برهاج** اسم مرد است **برطوره** بلغت اندلس بخور الاکراد است **براده الحدید**
[illegible] موصوف است **برده سلام** بلغت مغربی لسان الحمل است **بردنا** بسریانی **برباتون** بردی
دبرانی بیونانی اهل است **بردهنیا** بیونانی [illegible] است **برسیا** الوسیون است **برس** قطن است
برشوم بعربی [illegible] است **برذون** اسب یابو است **برطیقرون** طین مغره است **برنی** بیونانی اسم
ابریشم است **برکینه** قصب الذریره است **بردیولس** قنبره است **برمس** صبر است **برازان** [illegible]
[illegible] **برجا** کرفس است **برشیان دار** عصی الراعیست **برسا** [illegible] تخم رازیانه است
بریون بیونانی اشنه است **بردوش** بیونانی جبن است **برسقامیه** بیونانی [illegible] است **برغل** [illegible]
برنیش بیونانی بهمن است **بربوقالون** بردی از لوبیه است **برنجاسف** بهندی سارج است

[illegible]

برنج بفارسی اسم ارزست برف بفارسی ثلج است برغست بلغه خراسانی قنابریست برموم بفارسی
کهربا است برکنیل بفارسی دسمه است برتوک بفارسی خطاف است بری بهندی نخش است که بعربی
زنه نامند برمون بهندی الوسن است بریوخ بترکی زبرجد است برهی بهندی قسمی از ریش است
برغو و بغو براء اول و بلام اسم فارسی حشیش است بریا بفارسی هدبه است برام حجر البرام است
برقیطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنگو نامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن
سفید و زبون‌ترین سیاه است و گویند هر یک برنگ اصل اوست در سیم سرد و در دوم تر و سیاه او
با یبوست و خشناب زخورد آن داد او لا است و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و با قوه محلله و ملین
طبع و بو دادهٔ او قابض و جهة تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سل صفراوی
و ذات الجنب و امراض موی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحه امعا و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ
و سرکه جهة درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و حمره و با آب آن
جهة سل مجرب و با روغن بنفشه جهة درد سر حار و تر طیب دماغ و اعضا و نشو نمودن موی و دراز کردن آن
و ضماد کوبیدهٔ او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهة اورام حاره و تسکین درد آن
مجرب و مضعف عصب و معده و مشتهاء او مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در
تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و مثال آن بهدانه و ده درهم کوبیدهٔ او کنند است
برغنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که پسته نبسته باشد و گویند درخت پسته یکسال بار می‌بندد و یکسال
ثمرش دانه نمی‌بندد و او را برغنج نامند در خواص مثل پوست بیرون پسته است بلکه سرد و خشک تر دلبار

فاعلی نیست

قابض است و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است برزلیتان از کتان موصوفست و بفارسی برزک نامند
از بزر مطلق او است بزور تخم نباتات است هر تخمی در ضمن اصل آن موصوفست بزر اکثر فی الجبلی قطراسالیون
بزر البحر بری دو قوست بزر الارجوان در ارجوان موصوف و غیر تشمیزج است بزر البند الاسود جبلا
تنک است بزر العصفر قرطم است بزر القنب شاهدانج است بزر کتاتیس حرف بابلی است بزر الازیا
نج زرد انیسون است بزر اللبخ کشت در انلق مذکور است بزر الورد تخم گل سرخ است آدر ورد مذکور است
بزر قارعاد است بزر الخمخم تودری است بزر الزنان البری و بزر الرشاد حب القاقلا است بزر الجوی قلب است بزر الفجر
حجر القمر است بزر المهر تودری است بزاق بصاق است و بفارسی آب دهن برباز بفارسی لسان اسد است
بز بفارسی معز و تیس را شامل است بزرچه بفارسی اسم ورل بری است بزغاله بفارسی جدیست بسفایج
بسفایج نبات مایل بسیاهی و باریک و گره دار و از هر گرهی ریشه‌ها بر آمده و اندرونش سبز و نبات او بی ساق
و یک شاخ برگ دار شبیه به بال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار
میروید و در تنکابن دار حجاز نامند در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم است و در یبوست
معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و نیز منجمد در معده و قولنج و
منجمد کننده و نیز غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهة دفع سودا و جهة جذام و سل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهة
التواء عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصا با چغندر در مسهل بماء اصل العنب
اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهة سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ

باء مع السين

ترنجبین

او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون سه مثقال او را جوشانیده با فلوس خیار شنبر و ترنجبین
تناول نمایند جهت ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجربست و مغثی و مضر سینه و گرده و مصلح آن
بر سیاوشان و جوشانیده او با ماء الشعیر و فواکه یابسه و با خروس سالاارو قدر شربتش از جرم او تا سه
درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون و ربع آن نمک
هندیست **ببه** بفارسی بزباز گویند و آن پوستیست اندرون جوز بوا بر جوز پیچیده بهترین او
تند بوی است مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل
ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو
کننده دهان و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحهٔ امعا و رطوبت سینه و نفس و اسهال کهن و درد
سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضماد او با برگ مورد و جهت رفع بد بوئی
زیر بغل آزموده و با سرکین بز و عسل جهت اورام صلبه و فرزجهٔ او بعد از طهر معین حمل و با زعفران
منقی و مصلح رحم و سقوط او و جهت صرع و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهت رستن زن زاینده و دفع
ریاح نفاس مجربست و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش تا سه
درهم و بدلش جوز بوا است **بُسَّد** بتخفیف سین اسم چیزی احمر است و بلغت هندی اسم مرجانست
و بفارسی بیخ مرجان و مرجان را بعربی قروالینز گویند و آن معرب قروالیون یونانی است و بیخ مرجان را
بعربی بر شنف نامند و آن سنگی است نباتیه که از قعر دریا میروید و در ریشهٔ او سنگیست و هر چند بلندتر
میشود و شاخهای او مرجانست و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه تو تیز و سفید ضعیف است

و بهترین

و بهترین سرخ او است که صاف و کم سوراخ و صلب و بی رمل باشد در اول گرم و در دوم خشک و مفرح و قابض
و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و جهت وسواس و جنون و خفقان
و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و به نیم مثقال
او که با نصف آن صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند به آب سرد بنوشند جهت نزف الدم باطنی
مجربست خصوصا سوختهٔ آن و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و ذرور سوده جهت پر کردن گوشت
زیاد زخمها و رفع آثار آن و محرق او جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن
دندان و تنویر چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و قطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه
دیگری نافع و امین الدوله گوید که سه روز هر روز چهار دانگ او را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم
و سده سپرز میکند و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کثیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین
و قدر شربتش تا یک مثقال و اول استعمال محرق او است در جمیع مذکورات و محلول او را در رفع جذام
مجرب دانسته اند و از خواص او است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر سه درهم گداخته انگشتری
از آن ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و قمر و شمس در حد اتحاد خود بمقارنه زهره داشته باشند با خود نگاه
دارند در حال صرع قطع شود و دارندهٔ او را هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن باشد **بستان افروز**
لغت فارسیست و بعربی صبق لتا گویند و بفارسی تاج خروس و گل جلوا نیز نامند و او غیر جماحم است
که صبق بنطی باشد چه جماحم را برگش عریض و الوان و نبات او قوی تر و بزرگتر و کم گل تر و بستان افروز را

[illegible]

برگش سبز و ریزه و برگ گل و گلش سرخ مایل به بنفشی و بی رایحه و تخمش ریزه و براق و سیاه است در دوم
سرد و خشک و قابض و رادع و ادرار او با حلاوت سکنجبین جهة حرارت معده و جگر و سده جگر و رفع بحمیت
خانق النمر نافع و جرم او ثقیل و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب او تا یک رطل و قیه و نیم و بدلش تا
حاماً و تخمش جهة اسهال از آب مثانه بلغم بار شکست و چون کوبیده در یک رطل شیر خیسانیده شب
در مهتاب که گذاشته بنوشند و سه روز بدستور زیاده بر آن مداومت کنند جهة رفع حرقة البول
و بول الدم مجرب است و قدر شربتش دو مثقال **بسر** غوره خرما است که زرد مایل بشیرینی شده باشد
و مراتب پختگی خرما در تمر مذکور است و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت و هر چند
شیرین تر شود گرم تر گردد در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی
و جهة بواسیر و نفث الدم و خاییدن او جهة تقویت لثه نافع و مسدد و دیر هضم و مولد خلط خام
و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضر سینه و شش و مصلحش خشخاش است و رب بسر
در مزاج مثل او و جهة قی و اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ او مسکر و قابض و مقوی معده و معا است
بستیناج بفارسی خلال مکه و بعربی سدی نامند نباتیست خاردار و برگش با خرنوبه و ریزه
و گلش سفید و از زرق و شاخها بقدر شبری از یک بیخ میروید و باریک و در اخلال میکنند و بر سر
هر شاخی چیزی مثل قبه و جنس و تخمش شبیه بنانخواه و طعمش تند و او را خشک تا مانند گیاه او در اول
دوم گرم و خشک و با اندک عطریه و خلال کردن آن جهة تقویت دندان نافع و طلای او محلل

للحرقة البول و بول الدم مجرب

[illegible]

ادرار

ادرار و جلوس در طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و صدع غذا کننده
اقسام کرم معده و معا مجرب و او را بفارسی درمنه ترکی نامند و مفتح سده جگر و مدر بول
و جهة سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج
و استرخاء و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش کشنیز است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان
و مضر سر و مصلحش ترمس و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیح ارمنی   کندر است
بلغة مصر نوعی از جلبانست و آن حقیرتر است در غایت تلخی   حرمل عربیست
وصل است   بیونانی بقس است   شاهسفرج است   بیونانی نوعی
فقیل توتیای مصنوع است   بفارسی اسم خرع است   بفارسی فستق است و بهندی
بستی گویند   درختیست حجازی و در عراق و مصر نیز میباشد و در اینجا دانه تخم او را الجای حب
بلسان استعمال مینمایند و ثمر دار او بقدر درخت توت سفید و ثمر او از آن کوچکتر است برگش مثل جعفر
و با رطوبت چسبنده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه به کبابه و سبزه و ثمرش مثل خرشه و در اوایل
مایل بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جزوی از او قطع نمایند از آن
اسفیدی تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزاء او دمعه او است و مسواک
چوب او مقوی لثه و دافع بدبوی دهانست مجموع اجزاء او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت
فضلیه و دمعه او جهة بیاض چشم و نقیه زخمها و تجفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار
قی و بول و حیض و حمول او با زعفران جهة اعانة حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او

با دمع البلسان

مقوی معده و اعضاء باطنی و جهت گزیدن عقرب یا ضماد آ منید و دانه او مسهل بلغم و مره السودا
و مورث مغص و برگش به تنهایی و با رغنها خضاب نیکواست و چون اورا با خود داشتن موجب
قضای حوایج است و با بن سیب و را اخت الیبرنا منند و چون حب او موجب مغص و کرب و مورث
امراض بدست اجتناب از خوردن او اولی است **بشنین** نوعی از نیلوفر مصریست و در جمعی زیادتی
آب نیل میروید ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر ترنج خشخاش و در طلوع آفتاب از آب برون
می آید و در غروب پنهان میشود و تخمش شبیه بجاورس و بیخش مثل شلغم و از ان کوچکتر و در رنگ و طعم
مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر از ان پخته و خام میخورند در دوم سرد و در اول سیم تر و در
جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و باسیر جهت سرفه
نافع و گلش با قوه مختلفه و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و تنقیه سوطاگاو
طلاء آ منید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او مجلل ورمها و جهت بواسیر نافع گویند مفسد
مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا هیده مثقال و بدلش نیلوفر است **بشیش** بعربی اسم حنظل است **بشمه**
تشمیزج است **بنلک** حنطیانا است **بنولیون** ببربانی برزقطونا است **بثانان** بلغت بربری
بقلة الحیة است **بنجم** بلغت فارسی اسم صوفست **بنیک** اسم ترکی سنورست **بیشه** اسم فارسی
بق است **بنه زرق** بفارسی لحلحلست **بثباش** بهندی اسطوخودوس **بهیل** بفارسی پیاز است
و بری او بی بوته در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی برگش مانند پیاز و بترکی گوموران منند
و قوی تر از کسنانیت و مجموع ان در اخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم است و با رطوبت

باء مع الصاد

فصلیه مع

و ضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوائی و بائی
و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و منقت حصاة و مطبوخ مهرا او کثیر الغذاء
ملین طبع و پخته او با جزر جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته در سرکه پرورده لبرکه
جهت یرقان و سبرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنها مانع
غثیان ادویه کریهه و رافع سموم و آب او جهت رنج ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یک
چهار یک بوزن شاه ازان در عرض سه روز خورده شود بغایت مجربست و قطور آن جهت دمعه و حکه
و جرب چشم و ابتداء نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوییدن او جهت رفع
ضرر هوای و بائی و سده دماغی و خائیدن او و در کذاشتن پخته او در گوش جهت ثقل سامعه
و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضماد ش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوی رنگ رخسار
و با بارود و عسل و نمک جهت برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجربست و باموی آدمی
جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهت تفتیح اورام
بارده و با زرده تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکه و با روغن گوهان شتر جهت
شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجربست و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرمودن خون
مؤثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او باموی سوخته و کافور جهت آکله مجربست
و قروحی که از پای برهنه و یا بیضه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث
قی و نسیان و تنگی نفس و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی

محه سگ دیوانه گزنده مجربست

و صداع محرورین و مصلحش نشستن او با انیسا و با سرکه خوردن و بعد از آن اب انار ترش مضمضه
نمودن و رافع بوی او باقلی و نان سوخته و کردکان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و
با رطوبت فضلی و مسهل و ضمادش جهة داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است بصل الغنی
پیاز دشت ریزه و پوستش سیاه و برگش از برگ بلبوس درازتر و بغایت گرم و اب او ملین
او بغایت مقئ و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را باقی دفع کند و بسقوط قوة و خناق
کشنده و اولی استعمال نکردن او است بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر اسقیل است بصل المأکول
بلبوس است بصل الزیز و بصل الذیب بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است بصل الزرنب
پیاز نرجس و در حرف نون مذکور و بدستور سایر پیازها در حین ذکر نبات آن مذکور است بصاق
ابن اهن است و در الف مذکور شد بصاق القمر حجر القمر است بصل الحیه و بصل الحنا اسقیل است
و گویند بلبوس است بطم بفارسی و ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و در پائیز خزان میکند و
برگش و بارش با عطریه و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و
پوست او ترش و بفارسی بن نامند و در حبة الخضرا موصوفست و صمغ او را بفارسی و ترکی
سقز نامند و در علک البطم مذکور است اما درخت و برگ و شاخ او در اول سیم گرم و خشک و
محلل و قابض و تطویل پوست او محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهة داء الثعلب
و برگ خشک او با روغن یا سرکه جهة رویانیدن موی و دراز کردن موی است بطیخ لغة زرد مینت
بفارسی خربزه نامند و بیونانی فانسی نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بعد رسیدگی

مایل بحرارت

مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بیجرم است و بهترین نا شیرین او ملیون است که
خربزه گرمک نامند و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معده و سریع التعفن نیست
و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و جلای او زیاده
از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و
مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل آنچه بمعده رسد و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جالی آن و مرخی
احشا و سریع الاستحاله بخلطیکه در معده باشد و مصلحش سرکه و اب انار ترش و نا شتا خوردن او
مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث بیدرد
بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده و ضماد گوشت
خربزه جهة تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و بوره جهة کلف و اثار و ضماد مجموع اجزای جلد
و جهة کلف و بهق و ضماد پوست او جهة منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهة اطفال و آشامیدن
دو درهم پوست خشک او جهة اخراج حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت بیانات
از موده و یک مثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه مقئ قوی و ضماد او با عسل جهة قروح شهد نافعست
و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مسهل و مفتح سدهٔ جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و معا
و جهة سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره مرکبه و تشنگی و حرقة البول و جهة بدرقه
شدن قوة ادویه بجگر و مجاری بول و تسکین حرقة و خشونت قضیب که از جهة حصاة بهم رسیده باشد

وضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهة کلف مجرب است و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر
شربتش از ده درم تا پنجدرم **بطیخ هندی** بفارسی هندوانه و بعربی دلاع و دالوعه نامند
در اول دوم سرد و در اواخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او
با عسل و زنجبیل جهة قطع بلغم و با شیر جهة امراض سوداوی و با تمر هندی جهة مواد صفراوی و جرب
و حکه و با سکنجبین جهة تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت
و امثال آن جهة تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق
و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش کاکنج و عسل و قند و امثال
آن و در مزاجی که صفرا البته غالب باشد هندوانه از جهة لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو
و در سرد دین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه را سوراخ
کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را محکم کنند و یک هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند آب او مثل شراب
مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و قدر
شربتش تا پنجدرم است و در اخراج حصاة و الحذاء ریزه از معده گویند مجرب است و مربای پوست
هندوانه بعسل دیگر جهة برسام و وسواس و بدخوابی و درد سینه و ضعف معده که از خلط حار باشد
و تقویة هاضمه نافع است **بط** بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف دارد اهلی و وحشی
میباشد در دوم گرم و در اول خشک و مرطب برطوبة فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و باهی

مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل
و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد کوبیده او با نمک جهة ثالیل و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر
و زبل آن جهة کلف و نمش و خنازیر نافع است و بیضه او بهترین بیضه ها و گرم و لطیف و ملین و محلل و با
قوة نافذه و جهة خناق و ورم پستان با آرد باقلی مجرب و جهة سرفه شرباً نافع و جگر او ادرک
پرواری مولد خون صالح و جهة خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیف تر از تخم
مرغ و جهة دفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهة قطع سیلان خون و زحیر و برشته او با سداب
و روغن زیتون جهة زرد و سحج امعاء اطفال نافع و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهة رفع بیاض
چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشا است
بطارخ اسم مادهٔ تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد و بعد از آنکه تخم شد سایل او نیز میباشد مثل دریت
و بهترین او تازه مایل بزردی سایل است و نمکسود او در دوم گرم و خشک و قاطع و جالی قصبه ریه و جهة
گرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیه قطع تشنگی
آن میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل مینامند قریب الفعل است به او
بطارخیون بطارخ است **بطبیخ رقی** برادر زاده معجمه **بطیخ سندی نامی ذفرا** بطیخ هند است **بطرا** بیونانی آم
سنگلاخ است **بطرایا بایون** بیونانی بمعنی کرفس جبلی است و آن فطراسالیون است **بطرخوا** بیونانی آم
ضفدع است **بطریون** بیونانی خرنوب النبطی است **بطیطس** بیونانی بیروج است **بطسفا** بیونانی بومهار است
بطارسا بیونانی نرخس است **بعرادان** بیونانی نفط است **بطیسه** بل است **بطیباها** حصی الراعی است

باء مع العین
باء مع الغین

بعبر آم جمل است بعوض بق صغیر است که بفارسی خاکرشه نامند بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک
و از هم منفرد باشند مثل سرگین گوسفند و شتر بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارت مزاج توالد نمی نماید و بندرت
واقع میشود که مشاهده شده و بهترین او آنست که ماده نسل او دیان باشد و زبون ترین آنکه پدر او
باشد و ماده الاغ در سیم گرم و خشک و گوشت او درد مفاصل و پیه او مسکن نقرس و عرق النسا و چون با
روغن زیتون و ریال او را طبخ نموده سه روز با ادویه مصلی آرائی بنوشند باعث قطع از جانب مرد میشود و
چون زن سه مثقال از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و پیه شور بول او
همین اثر دارد و بد بوی شور موی دو فرزجه جگر گوشش او بخور سم او مسقط مشیمه و گریزانیدن هوام و همچنین بخور
زبل او جهت گریزانیدن هوام و خوردن او جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر او را با عفص کوبیده
در روغن زیتون جوشانیده در موی بمالند در آن گردن سیاه نمودن مجرب است و ذکر الاغ نیز
همین اثر دارد و ضعیفتر از آنست بغرا غذای خراسانست که از آرد گندم خمیر کرده بتقدر دری ترتیب میدهند
و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم مایل باعتدال
و مشهی و مسکن تشنگی منفر ادی و التهابات تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و اصحاب ریاضت
و مولد خون صالح و بطیء الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور
شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و آش کرا که در اصفهان آش برگ نامند بقلة الحمقا
بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ازغلیم و بترکی برغال سالی گویند نباتش کمتر از ذرعی و اکثر او مفروش
بر زمین باشد و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه و مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش

سیاه

سیاه و ریزه و طولانی در سیم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع
نزف الدم و نفث الدم و جراحتی که در سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة و ادرار و فرمودن
بول و حرقت آن و نواصیر و بواسیر و حرارت جگر و تهابی حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قروح
امعا و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سرخی و آتش
و اورام حاره و با شراب جهت شوری سر و بادرد و جهت مقدمه شقاق لوس و ورم چشم و ورم
دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و نشامیدن او با ریوند جهت قطع تب مجرب و خفقان
او جهت درد دندان حار و سیلان فضول با معاد و ضماد تخمش جهت ثالیل قویتر از نبات او
و نبات آن در مزوره صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع و مفرحا و مبرودین و ضعیف
المعده و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع
و قدر شربتش از آب او تا ده مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و روغن او که
از آب برگ آن و روغن بادام ترتیب میدهند خوردن و تدهین او بر جمیع بدن رافع جنون و مالیخولیا است
و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیفتر و ذرور او جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع
تشنگی قویتر از نبات او است و گویند مضر سپرز و معده باروده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا یک درهم
و بدلش در اکثر امور بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده ملین طبع است بقلة الوحش نوعی از
از آن است و مذکور شد بق بفارسی پشه است در دوم گرم و خشک و با اندک سمیه و پوسیدن او جهت

صداع مزمن وختناق رحم ولعوق سوخته او با عسل جهة سعال مزمن و بلع نمودن زنده ان جهة
رفع عسر البول ونفوخ او در مجرای بول جهة حتباس بول و تفتیت حصاة نافع است و گویند
چون هفت عدد او را از نقیع باقلی منقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهة تب ربع مجرب است
وطلای روغن با ب لیمو رفع اذیت گزیدن ان میکند وچون زرنیخ و نوشادر را با بیه
کاو چیندر و زد در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب دانسته اند **بقم** درختیست عظیم منبت
او هند و زنگبار و برگش مثل برگ بادام و گلش لبابی زرد و ثمرش مدور و مایل بسبزی و در اخر
سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون در سه شاخ الحیا ننند مدادی در
غایت خوشرنگی میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم
و در چهارم خشک و پنج درهم او کشنده و گویند علاج بزر بزیست و ذرور او جهة التیام
قروح کهن و جراحت تازه و قطع نزف الدم و غسول با او جهة نیکویی رنگ رخسار و تقویت
مفاصل نافع است **بقم** بضم با و تشدید قاف و فتح ان بلغت یمن اسم جوز ماثل است **بقس**
بفارسی درخت شمشاد مانند برگش مثل برگ انار و از ان کوچکتر و سبزتر و ساق دکنید و شاخهای
او بر ساق ان و خزان نمیکند و گلش سفید و در غایت عطریه و تخمش سیاه و مانند فلفل است در اول دوم
گرم و خشک و برگش سم حیوان خصوصا شتر و ضماد نشاره او با حنا جهة تقویت موی و دردسر
و تفرق متنون که در زر استخوان سرست و با سفیده تخم مرغ و آرد گندم جهة استحکام مفاصل و دفع

و دهن و نطول طبیخ او جهة خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع
سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب که بقوام رسد جهة باد سرخ و نمله و ساعیه و بعضی
و با عسل و حنا جهة رفع اثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه او که دانه را بر و کنند
تا یکی و قیه و از خشک سه مثقال و گویند او مقوی دل و دماغ و عرق او قوی تر است و گویند ناریج است
بقبقو درش بیونانی نباتیست برگش شبیه به تره تیزک و از ان سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و گلش
شبیه بگل بادروج و تخمش مانند تخم کندنا و بیخش مدور و سیاه مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه
ببوی شراب و منبتش سنگلاخها است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برگش جهة جراحات
عظیم و ثالیل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با اهل العیل مسهل بلغم و مره السودا
و قدر شربتش تا دو مثقالست **بقلة یمانیه** نباتیست شبیه بکاسنی و از ان ریزه تر در کنار آبها میروید
مایل بسرخی و بی طعم است و در بستانها و طرستان ابیکنی مانند و این یلمند گویند شبیه شلغم بستانی است
و قسم ما ده سرخ مرکب است در اول دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و اطفی حرارت معده
و مولد خون و خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ادرار شیر آورد و ضماد او جهة جرب و حکه و اورام حاره
و درد سر و خراج و قروح و ورم و حشم و قروح باطنی و غلیان خون نافع و رطی الطعم و مضر بردرن و
قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهة امراض حاره و اورام و شرابا و ضماد او منتند
و مفر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقالست **بقلة حماضیه** تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ درخت
بی ساق و از برگ کرنت کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید در افعال مثل حماض و مضر

[illegible] قطف بقیع قاف اسم عربی شنبلید است بفارسی سکاموح به اسبو … کلاه و کلاه … غ التی مع … الوان قدور

عصب و مقوی خصّش معمل است بقلة البرارى نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بخش بر روی زمین پهن میشود
و گلش زرد بخلاف قنابری که بخش بر زمین فرو رفته است و طعم این به اندک شوری و تلخی و در
آخر زمستان می روید در اواخر نیسان میخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه در اول سرد و در رطوبت معتدل
و گویند گرم و خشک است و مقوی احشا و معده و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و اکثر
و تب ربع بلغمی نافع و در حمامه خوردن آشتن موجب دیدن خوابهای خوب است بقلة الملك نباتیست
برگش شبیه به برگ بادرنگ و از آن ریزه تر و بیخش باریک و پرشعبه و بیرونش سیاه و اندرون سفید
و اکثر منابت او ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند
پوست بیخ او را میبرند تا مثل زفت میشود و چون به پیکان و حربها مالند هر حیوانیکه بخورد و بخون او
مخلوط شود در ساعت او را بکشد و در اندلس بیخ مقشر از پوست در انجای کندش استعمال مینمایند
در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم او کشنده است بقلة خراسانیه بقلة حامضه است بقلة الرمل بقلة الرازیست
بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه بقلة الحمقا است بقلة اترجیه ترنجانست و قسمی از بادرنجبویه است
و مذکور شد بقلة شامیه و بقلة رومیه بادرنجبویه است بقلة عربیه بقلة یمانیه است بقلة یهودیه هندبای بریست
و گویند قرصعنه است بقلة الغزال ننک طراتیج است بقلة باردة لبلاب است بقلة الانصار کرنب است
بقلة الخطاطیف دواء الخطاطیف است و گویند عروق صفر است بقلة الورس فودنج بریست بقلة حبشیه بقلة المرة
قطف است بقلة القبابر ابلیوا است بقلة الملك شاهتره است بقلة عائشه جرجیر البستانیست بقلة [illegible] سطارخس است

بقیس

بقیس یونانی نقس است بقیس الصدا خبز الکعک است بقلة الاحشاء یونانی او را قاقلیا مانند نباتیست مغربی
و بوادی افریقیه و طعمش شبیه بانیسون با اندک تلخی در دوم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی که در هر
زمانی مفید است بقلة الغضب بادرنجبویه صحرائیست بقلة دشتیه تفاق است بقر گاو است و بهترین اجزای او
گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوشت سه چهار پنج ساله میدانند و زرد او بهترین
الوان او است گوشت گاو زیاده از یکساله در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث
امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار رقیق و جهت اصحاب ریاضت و نتوق
نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار او موجب قوبا و مصلح
او مهرا پختن او با عسل و سرکه و ادویه حاره ملطفه مثل دارچینی خوردن و همچنین سکنجبین و شیرینیها و لوای
خرما موافق است و مرقی که چربی نداشته باشد با سرکه جهت هیجان معده مراری و جگر حار نافع و مانع
انصباب مواد بمعده و امعا و نشار صفر است و مدر بول و جهت یرقان نافع و خون او [illegible] بسیار او
جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سیم خشک و [illegible] میدن بیک مثقال از سوخته
او با آب سرد مانع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور ان و سوهان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم
و جلای دندان و التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب
القرع و تقویت باه و مداومت هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهت رفع سرز و موثر دیدیه و در افعال بهتر از پیه خوک
و زهره او تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهت صاف کردن منی و نشا میدن او با عسل جهت حکه و مرض الثعلب
و طلای او جهت قروح خبیثه و گزیدن جانوران و لکمه در زخمها و در قضیب و قروح و غلاف حشفه

تحلیل ورم ان و با بوره وطین قیمولیا جهة جرب متقرح وبرص وبثور سر وقروح ان بالادویه مناسبه
جهة احتباس حیض وتنقیه رحم واکتحال با عسل جهة بیاض چشم وقطور او با شیر زنان وشیر بز
جهة چرک گوش وگرانی سامعه وجراحت گوش وبا مراهم جهة منع چرک زخمها وغرغره او با عسل
ومالیدن در خارج جهة خناق وطلاء او جهة قروح متعفنه مفید وبا نطرون وسنگ رخام جهة خراز
مفید وقضیب مجفف او را سوهان کرده وبا تخم برنجاسف خوردن بغایت مسهل وبخور شاخ او جهة
گریزانیدن هوام واسقاط جنین ومغز ساق او جهة تلیین اورام صلبه وشقاق وبواسیر وشقاق و
استخوان سوخته او مانع زیاده شدن لحم وخشکانیدن خون او وبقدر یک اوقیه که گرم آشامیده گنند و
ضماد نش با آرد جو ملین اورام صلبه و ذرور خشک او جهة حبس کردن خون جراحت ومنع ورم
ان بغایت مفید وضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهة نقرس ودرد مفاصل گویند
مجرب است ودر دست کردن انگشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند ودر دست چپ کنند جهة دفع صرع بالخاصیه
مؤثر است وچون گوشت او را با مهر الجنبه وبا خون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند و بگذارند
تا کرمها یکدیگر خورده یکی بماند نیم درهم از ان سم قاتل است وچون با بزرالبنج قدری از ان بخور
کنند بیهوشی بهم رساند و گویند از بوده است و خواص بول او در بول مطلق و سرگین او در اخثاء
درالبین مذکور است **بکا** درختیست معروف در مکه معظمه شبیه به بشام و برگش از ان ریزه تر و ثمرش　　باء مع الکاف
از ان کوچکتر و سفید که از بن میکند از ماندن سرخ نمیشود بخلاف بشام در دوم گرم و خشک

ومنضج صلابات و مرکب جوارشات و دهن ان جهة تقویة لثه ومنع افتادن دندان و خاکستر او جهة التیام
قروح و برگش محلل رمد و تخمش مقوی معده و جهة سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع **بکلبون** است
لغة فارسی و بعربی عرقج نامند از جمله تیوعات در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخش
زیاده بر پنج عدد نمیشود ومایل بسرخی و شیردار و خمه اغصان او از این جهة گویند برگش شبیه ببرگ
کاج و پیچیده و گلش سفید و درهم و تخمش شبیه بدانه و او را حب العقد نامند در سیم گرم و خشک
و مفتح سدد و جهة استسقا و جهة سیر زبغانیه نافع و چون زن در سال یکعدد از ان تخم تناول نماید در ان سال حامله
نشود واگر هفت سال مداومت کند هیچوقت حامله نگردد **بکام** حب الآس است **بکاین** بهندی زالزالک درخت
بکرنیم [illegible] است **بکبیر** بهندی خیار شنبر است **بکری** بهندی [illegible] است **بلوزتکن** ببرکی علیق است
بلاتن بهندی خلسک **بکایت** بهندی [illegible] **بلسان** درختیست بقدر درخت [illegible] و برگش شبیه　　باء مع اللام
ببرگ سداب و از ان سفیدتر و در بوی شبیه بان و منبت او عین الشمس است توابع مصر و در طلوع
شعرای یمانی ساق درختهای او را شکافته آبهای او که مثل صمغ منجمد میشود در دهن بسانت و مولف
تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدوم است و از چوب بشام و سایر اخراج میسازند و بدستور بجای
حب بلسان ثمر بشام را عطاران مصر فروشند ضماد برگش جهة گزیدن عقرب و طبیخ ان جهة تحلیل نفخ
و ریاح غلیظ و قطور مطبوخ او جهة درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه
جهة ثالیل و مربای پوست تازه او با عسل جهة تقویت معده و رفع رطوبة ان نافع و چون

شاخ و برگ او را پخته در آب آن را با روغن بجوشانند قایم مقام روغن اوست و خواص حب و عود و دهن
او در مقام خود ذکر کرده میشود. بندق: لغت یونانی است بفارسی زیتر و تلخه بیاز نامند و بعربی بصل الذئب
و آن مثل پیاز نوبر تو نیست بلکه مثل بلبوس است و در پوست او سیاه و منتج و برگش مثل برگ
پیاز و عریضتر از آن و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بترکی داغ سوغانی و در طبرستان کرم
نامند و سنبل زبان بزرگ میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمیذ گوید مثل
پیاز است و کوچک مقادل و برگش ارغوانی و زنان از او گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را
با او بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه
و طعمش با حلاوت است در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشکست و مهیج باه و جاذب
و جاذب خون بظاهر جلد و سمین و ضماد برگ او بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه و بدستور جهت
التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن که سست شده است و گزیدن سگ
دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کهنه تحت [illegible] و با ادویه مناسبه
جهت ثالیل مسماریه و جهت [illegible] جهت ثور لبنیه و با آرد جو جهت شگاف عضل و ناخن و با خل [illegible]
جهت کلف و بهق و [illegible] قروح و با سرکه جهت غرب و طلای پخته او در زیر خاکستر با بوره ارمنی
جهت تحلیل سرو زخمهای تازه و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و مضر
عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و تر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند

محرک

محرک باه مرطوب بدن و مشهی طعام است. بلیلج: ثمر درختی هندی است مایل به استداره و بزرگتر از
عفص و شبیه بهلیله چینی و پوست او رقیق تر از پوست هلیله و مشتمل از او پوست او است
در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و مشتهی و بالخاصیه مسهل
سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع بخارات و جهت بواسیر و بول دادن او
جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهت دمعه مفید و مضر مقل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا
سه درهم و بدلش آمله مقشر است بقدر ثلث و گویند [illegible] مثل او و ثلث او مورد و
سدس او هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم او را با نیم درهم شکر و آب گرم بنوشند [illegible] مدت
نمایند جهت قطع سیلان آب دهان و تقویت باصره بسیار مفید است. بلوط: بلغت طبرستانی دار
مازی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مدور میباشد و مدور را [illegible] نامند و [illegible]
از قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن
تلمیذ شاه بالوط را قسمی از بلوط را از اقسام شمرده و مولف ما لا یسع قسم ذکر کرده و این [illegible] است
و در بصورت شاه بالوط نیز از اقسام او است و مستطیل او دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگری با مرارت
و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و ابن الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس
ذکر کرده که در بعض بلاد درخت بلوط بجای بلوط بار میدهد و بشکل عفص و شیرین ماکول او در اول سرد
و در دوم خشک و تلخ او در اول سیم خشک و [illegible] عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن
و نفث الدم و نزف الدم و جهت سحج و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و غثیان که از گرم

معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک مکسور جهة ورم حالب و اورام بلغمی و سوختهٔ آتش و قلاع و قروح ساعیه
و حمول او جهة قطع سیلان رحم نافع و ثانی او ثقیل مصدع و مولد سده و مصلحش سکنجبین و قند
و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد
و یابس است و رشته‌های باریک و یابس‌تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ او جهة التیام
جراحات تازه و خاکستر چوب او جلای دندان و جهة آکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او کلند زار و روغن
زیتون سرشته مداومت شرب او کنند قاطع سلس البول و بول فراش و اورار منی و تندی و مخفف نار
فارسی است و مجرب دانسته‌اند و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهة خضاب برود بهتر از جمیع خضابها است
و جفت البلوط که پوست رقیق او است و بر مغز او ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهة جراحات و حبس
سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و جهة فتق ضماداً نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و
مورد بالسویه بدل او است و قدر شربتش یک مثقال و در طبوخات تا سه مثقال و ثنا . بلوط با اندک حرارت و قبض و کس بدل او
کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب و با قوت جالیه و سمن بدن و مولد بلغم کرده و مقوی لب و با شرب مهی و
مهیج باه و مقوی بدن و جهة رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیف‌تر از بلوط و نفاخ و قیام
بلوط و مضر حلق و مثانه است و مصلح آن برشته نمودن و با شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او را مهرا
بجته و بیتر بهری ضماد نموده و قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جفت شاه بلوط
در سمیت مثل پوست [illegible] است **بلوط الارض** اسم جمیت مشترک بر کماذریوس و بر بنج نباتی که برگش مثل برگ
کاسنی عریض و منبت او در مزارع و دیگر کلان که نوع براسیل است و او جدوار شنیده‌اند سمی است

وطعم او

و طعم او شیرین و با اندک تلخی و در دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و منضج سده اعضای باطنی و مدر
بول و حیض و رافع علل سپرز و ضمادش جهة پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیاد و منع زیادتی قروح
نافع و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است **بلوطی** نباتیست برگش شبیه برگ سیر و سیاه لون و بدبو
شاخهای آن مربع و سیاه و بر شاخ و برگش چیزی شبیه به پشم و گلش مدور و زرد و اغبر است گرم و
خشک و ضماد برگش با نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و نجته او در زیر خاکستر جهة نواصیر مجرب دانسته‌اند و با عسل جهة پاک
کردن زخمها نافع و در انفعال قائم مقام فراسیون و در دو وزن او بدل فراسیون است **بلح** بحای مهمله ثمر درخت
خرما است که سبز بوده زرد مایل بشیرینی گشته باشد و غوره خرما باشد و اهل اکثر طیوب میکنند در اول دوم سرد
و در آخر آن خشک و با عطریه و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول
و سیلان رحم و خون [illegible] و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب مسترخی و خوشبو کننده
عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش
و بنفشه مربا و قدر شربتش ده درهم و جرم اعظم سنگ در آنکلست و چون رب او را با غوره بجوشانند تا غلیظ
گردد و در چشم کشند جهة قطع دمعه و جرب [illegible] مجرب است **بلجته** بحای مهمله بلغت مغربی گیاهیست که
بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای باریک و سرخ و با هم پیچیده و به پیچیدن گرهها پیدا کرده و در روی زمین مثل
دایره ممتد بر بیتا و گلش سرخ و شنیده است گرم و خشک و قاطع و محلل و غرغرهٔ عصارهٔ او و طبیخ او جهة
خراجات زلول که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب مستعمل نیست و ضماد او محلل قوی است
بلح بلغت هندی اسم خیار هندیست بزرگتر از خیار و تخم او تلخ و مغزش چرب و پوستش سیاه و اندرون

او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم اوست در اخر دوم گرم و خشک و با قوهٔ قابضه و مقوی احشا و محلل صلابت عصب
و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح
بواسیر و غیر آن نافع و قابض لسان و مبهی و بخور او جهت باد بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و
مصدع محرورین و مصلحش کثیرا است و مولف اختیارات بدیعی بلادر و قل [?] را اجزاء یک ثمر دانسته
و نه الجبانست بلادر بلغت هندیست و بعربی حب الفهم و تمر الفهم نامند و آن بار درختی است شبیه
بشاه بلوط و بهمن و مستدیر سیاه و در جرمش منفعش و در درون او شبیه بمغز بادام و شیرین و ما بین پوست و مغز
او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که او را عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش
عریض و اغبر و تند بو و خوابیدن در سایه او باعث سکر و بابات [?] عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و
پوست او در سیم و مغز او در سیم گرم و در اول خشک و مضرت [?] و مبهی و مهیج باه و باید عسل او را
مخلوط بروغن گاو و بادام استعمال نمود و محلل ورم و ملطف و مقرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و
عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس البول
و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وشم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین
و محرق خون و مورث بثور پوست و دماغ و خورش‌ها در بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن
گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه و در مثقال او کشنده و قدر شربتش از
ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن او شقاقل و ربع او روغن بلسان و ثلث آن نفط است
و اکتحال او در چشم جا با بیان مورث بیاض و رافع آن خرابی و ضماد او با ادویه مناسبه غیر متقرح

جهت امراض

جهت امراض بارده نافع و بخور او زایل کنندهٔ بواسیر و مسقط و دانهٔ او و پوست بلادر مبهی و جهت حفظ
سیاهی مو بغایت مؤثر است خصوصاً هرگاه با روغن دلم [?] تدبیر او کرده باشند بلبکی نباتیست شاخ
و خشن و مربع و ساق و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه ببرگ رواس [?] و مایل به استداره
و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و بیان او مایل بکجی و چوپانان شیر را با او صاف میکنند و لهذا مصفی
الرعاة نیز نامند و مرکب القوی و حرارت و یبوست او غالب و ملطف و بخور هم از جرم او
و بدبتور [?] نیم او قیه از عصارهٔ او جهت گزیدن عقرب و افعی و رتیلا نافع و قطور عصارهٔ او با طبیخ
او با روغن گل جهت درد گوش و ضمادش با پیه خوک جهت ابتداء خنازیر مفید است بلبل مرغیست معروف
بقدر عصفوری و خوش الحان در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و خصوصاً بیضه و مغز او و سرگین
او بلیاژ حالی [?] و با قیض و ضمادش جهت رنگ خسیار و ازاله کلف و نشر زاید جفان و حمول او جهت
اسقاط جنین مؤثر و خاکستر او جهت التیام جراحت و خوردن خون گرم او جهت تصفیهٔ صوت
و نفس مفید است بلور بلام مشدد مفتوح سنگیست سفید و شفاف و بفارسی بلور نامند
اکتحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن موثر است
بوک الملک شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد بلس عدس است بلس بعربی تین [illegible] است
بلوسیفون کلنار است بلنجنک بجیم و کاف فرنجمشک است بلنفس بلغت اندلس بقله
یمانیه است بلسامن بیونانی اسم بلسان است بلتی بیونانی حرف ابلی است بلاشون [?]
بلغت بربری حرف برّیت بلاله عرطنیثا است بلون و بکمون بفارسی اسم [illegible] است بلد [?]

یونانی بقله یمانیه است **بلیوسا** بوری ست **بلواسه** تنغرا است **بلادج** لعاق است
بلابس بسریانی بلبوس است **بلخیته** بخای معجمه بهرامج است **بلنجاسف** برانجاسف است
بلمجر بلغت هندی باقلی است **پلیل مونه** بلغت هندی فلفلمویه است **بلاده** بهندی
بلادر است **بلی** بهندی سنور است **بلدی** بهندی بقر است **بل** بهندی ثمر انجار است
بلوت بترکی اسفنج است **بلان دی** بترکی حرف لما است **بلانیرین** بشیرازی طراثیث است
بلیذ اسم فارسی تمر است **بلافزار** بلغت شکا بن جوز سیعات است **بلهیهیم** بلغت دیلمی عالیس است
بنفسج معرب از بنفشه است بفارسی وبعربی فرفر نامند ویونانی ابرو و در اول سرد و در دوم تر است
و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و تسکین عطش و حدت
خون و حمیات حاره و خفقان و غشی منوم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت
سینه و حلق و حرقه مثانه و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع الاطفال
و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم او تا چهار درهم به ابیسه و جهت
رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و دو مثقال سائیده او با شیر خشت و شکر و امثال آن مسهل سریع
العمل و سوخته او با سیر و گلقند جهت تبهای مرکبه بسیار مجرب است و گویند گل تازه او فاد زهر سموم است و
نطول طبیخ او جهت رفع یبوست دماغ و اغما و ضماد او جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و ورم مقعد
مفید و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب در تبهای حاره و مصلحش

بادالیقین

اندیکا انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان است و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال
و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن برگ او با نبات آن مسکن جهت خروج مقعد اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن
جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نقرس متعدد و جرب صفراوی و حکه بسیار مفید است و روغن بنفشه سرد
و تر و منوم و جهت جرب و حرارت و خشکی دماغ و سینه و سرفه و ریختن موی و نرم کردن اعصاب و مفاصل
و حفظ صحت ناخن و مکررات میدان و دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد او با موم
بر سینه اطفال جهت سعال بغایت مؤثر و قطور او در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهت
درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین ناف با آن جهت رفع سعال مجرب است و چون
اسفنج یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن
او یکی آنکه با کنجد مقشر و یا بادام مقشر در کیسه کرباسی طبقه طبقه کرده بگذارند و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد رنگین
گردد پس او را کوبیده روغن بگیرند دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و
بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد **بنطافلن** اسم
یونانی بمعنی ذو خمسه اوراق دارد و غیر آن لق است که بفارسی پنج انگشت و یونانی بنطا و قطران نامند و بمعنی
ذو خمسه اصابع است و بنطافلون نباتیست شبیه به پنجنگشت و بیخ و شاخهای او باریکتر و بقدر شبری و برگش شبیه
به برگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و اطراف برگ او مثل اره و گلش مابین سفیدی و زردی بخلاف آن لق
کاشش مایل بسرخی و ازرقیست و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست مالند بوی او
با عطریه شبیه به بباسه و نبات او قریب بدرخت انار و نبات بنطافلون بقدر او نمیشود و شاخهای او

بصلابت شاخهای انفو نیست و ثمر ندارد و اثر تش را بزرکی بقدر فلفل میباشد و منبت بر رود و نزدیک
آبهاست و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعه است و جمیع اجزاء او در حرارت
قریب للاعتدال است و در سیم خشک و بعضی در دوم کرم دانسته اند مجفف قوی و بی لذع و حدت
و مسهل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهة اسهال و درد جگر و نفث و قرحه امعا و مفاصل و عرق
النسا و صرع و غرغره او را جهة خشونة حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضماد نش جهة منع زیادتی
قروح خبیثه و طلاء مطبوخ او با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و حمره و داء الحس و بو اسیر که دانه او
ظاهر باشد و جرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهة سموم ادویه و تا دو مثقال از برک او با ماء العسل
جهة تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره برک او جهة یرقان مجرب
و نشاسیدن و ضماد نمودن او جهة قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهة قیله امعا و با نمک و
عسل جهة جراحات و نو اسیر و داء الحس و ذرور او جهة التیام جراحات بغایت مفید و افتراش او باعث
تقلیل احتلام و سعوط او جهة خدر سر و جاریابان که بعد از سقوط المقدار حرکت دهند که عرق کند
مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون
و در صرع زمرد و چون برک چهار عدد شاخ او را جهة تب ربع و برک سه شاخ او جهة تب غب و دو
جهة تب بلغمی و یک شاخ جهة تب یومی بنوشند با لخاصیه رفع مینماید و چون نگاه هر روز برکی از یک شاخ او را
بخورند صرع مزمن را رفع میکند بنج بلغة دیلمی کسی که بیند چه غلاف او شبیه است بتغیر کوچکی و ان

نباتیست برکش شبیه ببرک در تجبوبه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ و مانند ستون حبری براو
ظاهر و ثمرش غلافهای مترا کم در تحت او و راق شبیه بکل انار و مملو از تخم غیر مدور شبیه بکلیه و ببار از ران
کوچکتر و قسمی سیاه را کلش بنفش میباشد و قسمی سرخ را کلش مایل بزردی و قسمی سفید را کلش سفید مستعمل در شرب
سفید او است و بعد از سیاه او و تخمش کم میشود و قسم اول او سرد و خشک اند سیاه او در چهارم و سرخ او
در آخر سیم و سفید در اول سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا و مانع نزلات
و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره او با ارد جو جهة
حاره و در در کوش و چشم و با شراب جهة نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای او بعد از کندن موی مانع
رو ییدن ان بشرط تکرار و مطبوخ او با سرکه و با ثلث ان فیون مجفف قروح و طلای رماد او با دار چینی
و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده و شرب کورا و قاطع نزف الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بو اسیر
و امراض مقعد است و چون برک و شاخ تازه سبز او را در عصاید طبخ دهند بغایت سمن اما باعث اختلال
عقل تا در سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برک او با شراب رافع تبی است که با حرارت و برودت
هر دو باشد و کور او جهة جرب است نافع و شربتش قیراط و جهة نفث الدم و سرفه و ضماد برکش جهة اکلال استخوان
و طلاء پخته او با زرده تخم مرغ با بیه جهة درد مقعد و کنج ران و خصیه نافع و با ارد باقلی جهة منع زر
شدن پستان و خصیه و با عسل جهة درد خصیه و فرزجه او جهة قروح رحم و رطوبات ان مفید و بزر البنج جهة
سرفه و نزله و نفث الدم و تسهیل بدرقه با ماء العسل و هم وزن او خشخاش جهة منع ادرار حیض و نزف الدم
سایر اعضا و با افیون جهة رفع بیخوابی و نشوق او با قطران جهة درد دندان و نا کل ان و تبخورش جهة

کرم دندان و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ او جهت درد دندان و ضماد تخمش جهت درد جگر مزمن نافع و قدر شربتش

از سفیداو از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار

درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل و سکنجبین و شیر است

و روغن او که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب اندازند خشک نموده افشرده

باشند تدهین او جهت قروح منفرجه و جرب و حکه و سعوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و

قطور او جهت درد گوش و حمول او جهت صلابت رحم نافع است و چون بزر البنج را با نصف او تخم کاهو

و ثلث او خشخاش کوبیده و روغن بگیرند در تدهین نافع تریاق سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس از نعت

شربا و تدهینا و سعوطا **بندق** معرب فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند و در آخر اول گرم

در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصا امعاء صایم و زیاده کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا و بریان کرده

او با ماء العسل جهت سرفه مزمن و بو داده او با اندک فلفل منضج نزله بارد و موافق سینه و شش و با

انیسون جهت خفقان و هزال کلیه و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد

سوخته او با پیه خرس و با پیه خوک جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت

رفع ازرقی چشم اطفال شیرخواره و سرخی موی بغایت موثر و نشا میدان او با انجیر و سداب بعد از

طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه مفید و لذا تناول چهار عدد او در چهار رکن خانه همچنین

نگاه داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و غلیظ مغز او مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء

تریاق السموم سام و غیره

العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درم است و چکانیدن

و مضمضه و در چشم جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دود کنجد او جالب اسهال کهنه و حفت او و بدستور

و روغن او گرم و خشک و جهت سرفه بارد و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهت گزیدن عقرب و رتیلا

نافع و مضر معده و مصلحش مصطکی است **بندق هندی** رته است و آن دانه‌ایست بقدر فندق و پوستش صیقلی

و صلب و با رقت و شفاف و تیره رنگ مایل با اندک سبزی و مغز او سفید مایل به زردی در آخر دوم گرم و خشک

و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضای مسترخیه جگر شربا و ضمادا و قاطع رطوبات و نزلات و جهت فالج

و لقوه و هیضه و صرع و ریاح غلیظه نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و مایوسین و عصاره او مسهل سودا

و بلغم و زرداب و صفرا و جمیع بدن بی اکراه حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و غش و یرقان میگردد و

سحیده قیراط او با شراب و سکنجبین رافع قولنج و یک مثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شربا و ضمادا جهت

تب ربع و اسهال و هیضه شربا و جهت صداع و شقیقه و ریح شبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و

ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور پوست او ملاصق مغز او جهت جنون

و ام صبیان و ضماد او با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ او با سرکه

جهت رفع احولی و نزول آب و دود در چشم از بیخ درخت او جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه

و نفث الدم و قرحه مغز او جهت اخراج جنین و احتباس حیض و بکدرانیدن او جهت درد رحم نافع و قدر

شربتش از نیم مثقال است تا یک درهم و چون در هر یک مثقال او نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال

بغایت سریع الاثر و دو هر کاه دو درم از او را کوبیده در سکنجبین با جلاب مدتی بخایانند پس آن
سکنجبین را با عدس یا جو مقشر و کوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث
اخراج اخلاط مختلفه میکردد و در انتفاع بی عدیل است **بنک** پوست درختیست خوشبو شبیه بپوست
درخت توت و کویند پوست درخت مقلان مینی است و اکثر را اعتقاد آنکه آس بمعنی آس
هندی و در آس مشروح کشته در اول کرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع
اسهال صفراوی و غثیان و مسهی و مدر بول و جهت طحال و تخفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق
و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه کوزه و منقی جلد و رطوبات تحت آن و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
آس است **بندقه** دانه الیست شبیه بعدس و از آن بالیده تر و لنیراری هشو کویند قسمی از خلر
و لبلبیدی و تندو براد نیست و سرد و خشک و اعتدال قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهت نقرس و
اسهال و ذرور او جهت قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است **بنات وردان**
حیوانیست سرخ لون دیره و رتیق در حمام و قریب بآب و جاهای متعفن بهم رسند و بیضه او شبیه بلوبیا است
در اول کرم و خشک و مسهل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهت احتباس بول و رفع
سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ او در روغن
زیتون جهت درد کوش و با ضماد مرهم و زرده تخم مرغ جهت درد رحم و کرده و احتباس بول ضماد او
بغایت مفید و چون او را با قروحانا و اندکی از فسفس که بفارسی ساس کویند با روغن زیتون

بکوبند

بجوشانند تا مهرا کردد جهت بواسیر و امراض مقعد کویند مجربست و با انجیر جهت قروح ساقین نافع
و بیضه او در رفع قروح مذکوره بی عدیل و مجربست و خوردن خون او با ماکولات مورث برص
و دود زرنیخ و نوشادر باعث کریزانیدن اوست **بُنْ** بکون نون مری است **بُنّ** به تشدید
نون بلغت یمن اسم قهوه است **بَنْ** بفتح با و سکون ثانی بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است **بنتومه**
بلغت اندلس اسم خرفطانست **بلبن** سیستانست **بنج جبلی و ردی** شوکرانست **بنفسج الکلاب** نوبانج است
نبات الرعد فطر است **نبات النار** انجره است **بنجنکشت دالی** بلغت فارسی اسم لسان العصافیر است
بنطردن بیونانی بورق است **نبات الشیخ** هدبه است **بنابست** بلغت فارسی علک البطم است **بنجنکشت**
بفارسی اسم اثلق است **بنطاقطران** اسم یونانی است و بمعنی ذو خمسة الاصابع و بنطافلون را
نیز این اسم نامند **بندورش** بلغت تنکابن تنبل است **بنطاطوبابن** بیونانی بنطافلن است و بمعنی ذو
خمسه اقسام **بنطاطانیس** یونانی و بمعنی ذو خمسه اجنحه و اسم بنطافلون است **بنکارتلا** اسم سریانی لبلاب است
بنکن اسم هندی بادنجانست **بنوسا** اسم هندی بنفسج است **بنوتیه** اسم هندی حب
القطن است **بندا** اسم هندی مرزست **بنیر مایه** اسم فارسی انفحه است **بنیرک** اسم فارسی
خبازیست **بنیر** بفارسی جبن است **بنیر خرما** بفارسی جمار است **بنبه** بفارسی قطن است
بنفشه بنک اسم فارسی بنابج است **بنبوق** اسم ترکی قطن است **پنبه کهنه** اسم فارسی قصم است
بنک اسم فارسی قنب است و بهندی خار مغیلا نرا باین اسم نامند **بنیرک تبار** اسم فارسی

[illegible]

ملوخیاست **بنکو** شیرازی برزقوطانست **بنهی** اسم هندیست اوسپند است **بنکره** بهندی حضض است
پندی بهندی ساق است **بیروج** بهندی طباشیر است **پندی تکر** بهندی انار دشت است **بوزیدان**
بیخی است سفید دراز الطول از انگشتی و صلب و با خشونت و بعربی مستعجل نامند و آن نوعی از مستعجل است
و فرق میانه دو نوع خطوط کثیره که بوزیدان است بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و گویند لعبۀ
بربری است و فرق میانه هر دو حلاوت بوزیدان است و لعبه گره دار و شبیه بسورنجان است و در آخر دوم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه بیهی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم
بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهة استسقا و رفع کرم معده و ازالۀ
اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با قروما جهة بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و قدر
شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و بوزنش وج و در تریاقیت نیم وزن او
زرنبا و دو وزن او زراوند طویل است **بوش دربندی** قرصی است متخلخل که از نباتی ترتیب میدهند و آن بقدر
شنجری برگش مثل برگ حنا و تخمش مدور و از شاهدانه کوچکتر و مایل بزردی و در دوم سرد و در اول خ
و ملین و طلای او جهة اورام حاره و تحلیل و منع ریاح و تلیین او و اوجاع حاره و نقرس و رمد و صداع
نافع و بدلش [illegible] مامیثا و حضض **بونیون** یونانی نباتیست ساقش بقدر یک شبر است و برگش شبیه به برگ
کرفس و لطیف تر از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش ریزه و خوشبو و در دوم گرم و خشک و تند خانی و
مفتح و محلل ریاح و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برگ و تخم و عصارۀ او جهة گرده و

دیگر نافع

باء مع الواو

[illegible] که علامت [illegible] نقطه در [illegible] زمین بوزنه [illegible] موضعی نام ولایتی است از کوهستان آذربایجان ذکره صاحب [illegible] صحت عبارت چندان منافات ندارد بالجمله باید که از ارشق [illegible] بیاورند

و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهة خنازیر و حمول او جهة اخراج کرم
امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یکمثقال و از بیخش نیم مثقال
و بدلش کندر است **بولاموسیون** یونانی قسمی از ملعصه است و گیاه آن مابین درخت و [illegible]
و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و بر اطراف شاخها چیزی مستدیر
کوچک و در آن تخم سیاه و بیخش شبیه به درونج و سفید و دراز و با صلابت و تلخ و نبات او در منبتهای
درشت و کوهسار و مستعمل بیخ او است در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهة درد دل و
و فرجه امعاء و با سرکه جهة صلابت سپرز و با شراب جهة گزیدن هوام و با آب جهة عسر بول
و عرق النسا و با شیر تازه جهة [illegible] تشنج حصاة نافع و سه قیراط او را چون با آب بنوشند
هرگز او را عقرب نگزد و هرگاه که عقربی را بکشند پس باید تا بیاشامد و تناول نماید و تعلیق او مانع گزیدن
عقرب و مضمضۀ او جهة درد دندان ها نافع و ضماد او بر انثیان محلل ریاح آن و قدر شربتش تا یکمثقال
و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش باد زهر است **بورق** بفارسی بوره نامند و آن نمکی است که از احجار
بوره ناک متولد میشود و اقسام میباشد سرخ او را النطرون و سفید و سبک پر سوراخ را ارمنی و سیاه رنگ
شبیه بکف مایل به بنفش صلب را افریقی و زبدی و سفید سنگین را بورق الصاغه و معمول زرگران است و آخر
او را بورق الخبازین و سفید رقیق کف مانند غیر سنگ را رومی گویند و مصنوع او یکی از درخت غرب است
که منعقد او را غلیظ کرده قرص ها زنند و این سیاه رنگ و خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر صالح است و مسمی
بورق الغرب و یکی از زجاج و قلعی است که با آهک ساییده تصفیه به آب قلعی میکنند

و بعد از تصفیه در رتبه کوزه بجوشانند تا بحد احتراق رسد و این بازرا انتهای است و تنکار از این قسم بعمل

می آید و بهترین اقسام آن ارمنی و تند ترین آن بادلیت در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و

و جاذب خون بظاهر جلد و شامیدن آن رمنی و قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و

مهیج باه حتی طلاء آن و مقاوم سموم و با هم وزن او ریزه کرمان و ماء العسل با طبیخ زوفا و

امثال آن جهة تحلیل ریاح و با آب جهة رفع سم قطر و ذراریح و با بیخ الجدوار جهة رفع

سمیت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده

کرم شکم و با آب ورد و روغن زیتون جهة قولنج یابس و ضمادش جهة ازاله جرب و حکه و اوساخ بدن

و برص و نیکوی رنگ رخسار و با روغنهای گرم جهة رفع لرزه و قشعریره تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه

خوک جهة گزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک جهة گشودن دمل و با انجیر و سرگین گاو جهة استسقا و با

روغن بابونه جهة تسهیل درار فرمودن عرق و ضماد او با روغن بر ناف جهة کشتن و نشستن بنزدیک آتش

جهة کشته شدن کرم معده و اخراج آن نافع و طلاء او با روغن زنبق بر ذکر و عانه باعث نعوظ

و با عسل نیز همین اثر دارد و با ادویه مناسبه جهة فالج و التواء عصب و قطور او با شراب و آب

جهة سده گوش و درد آن و رطوبة دردی و طنین و با سرکه جهة پاک کردن چرک گوش و اکتحال او

با عسل جهة بیاض و تقویة باصره و غرغره او با سرکه جهة اخراج زلوی در حلق مانده و شستن سر

با آب او جهة خزاز و با روغن بنفشه جهة کرم گوش و فرزجه او جهة رطوبة رحم و احتباس حیض نافع و مضر معده

و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش از کرمانی تا دو درم و در قسم سرخ او از

نیم مثقال

نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم او نمک است و مداومت استعمال بوره موجب تباهی لون

و باشیدن آن بر موی باعث رقت او و جهة داء الثعلب و داء الحیة نافع دانسته اند و اهل

صناعة را اعتقاد آنست که چون او را با بیاض بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه تکرار

عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آن مقطر حل جمیع اجساد منقیه و شاخ و الحاق و ضبیح الشریف

می آید و مجرب شمرده اند بول ابل قرصی است که از طین البوه و بول شتر ترتیب میدهند و از یمن و مکه خیزد

و جهة الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت مؤثر است

بول از جمیع حیوانات گرم و خشک و جالیست و تفاوت بحسب امزجه مختلف است و بول انسان اعدل از سایر

و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بول را بجوشانند تا غلیظ شود منعقد گردد جهة قروح خبیثه و

نواصیر و اندمال و تخفیف سعفه است و بول انسان جهة قروح عمیقه و رطبه و ساعیه و حکه و جرب و جرب و خزاز

و سعفه و آبله و منع زیادتی خبیثه و ثبور بر اکثر در سرپهم میرسد و با بوره سرخ جهة گزیدن سگ دیوانه که

موضع لذع را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و شامیدن او جهة رفع فساد هوا و گزیدن

جانوران و سموم ماکوله نافع و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهة رفع سبز زلیخا بعد از نشستن متعد

با بول گرم جهة ورم آن و در مرض اشک نشستن بوی بان مانع ریختن تبها قطاداست و حقنه او جهة

مغص و حمول نفش بول با روغن حنا جهة درد رحم و قطور او جهة کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم

کرده باشند و با روغنهای گرم جهة جبا نیده و اکتحال او جهة غرب و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل

جهة قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رزگله با بول خمیر شده با شبه جهة قطع نزف الدم

اعضا مفید و شامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس انفصالی و طلای کلف آن جهت ثالیل مؤثر است و بول
کاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و ازکا و نر جهت درد معده با بد و بول ایسری
با مرصاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل و بول گاو جهت خدر مجرب
دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت مفید است و بول خر
جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز بول چهل مثقال با شد جهت استسقاء لحمی و قطور او
جهت درد گوش و طلای بول سگ بجهت ثالیل و بول شتر جهت ورم جگر و سدهٔ آن و استسقاء و صلابه سپرز
و تقویت باه و امراض باردهٔ و رحشاء و قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول جاموش با مرصاف و صبر
جهت درد گوش بارد مجرب است **بولا** ببربانی باقلی **بولودیون** بردی سترخس است **بوطاموغیطی** بیونانی
سلق الماء است **بولاطیرغون** پرسیاوشان است **بونیرا قلوسیس** است **بولاسیون** بیونانی لبلاب است
بوقی قنطوریون غلیظ است **بولوقیمن** بیونانی قرصعنه است **بونلدسن** بیونانی لسان الثور است
بوشا بیونانی درختیست ثمرش شبیه به عرور و ظاهرا درخت کندس طری باشد **بوفل** اسم خرفه است
بویانس فالفاموینست **بوشنادس** زرفت یابس است **بوریطیس** بیونانی مرقیثیا است **بوبرنبدا**
درو است **بوشاد** شلجم است **بوتا** بهندی جنس موش است **بولوخودیون** لبلاب است **بوزینک**
با دروج است **بوفابیه** فانید است **بوارد** اسم اصطلاحی سبح تبول مثل حبه در وزر دک و شلغم
و ترشی و کدو است **بورق العرب** **بورق الخبازین** از اقسام بورقند و در بورق مذکور است **بولو** بهندی
تیس است **ابوریحا** بهندی اسم تمر است **بورهٔ ملماهی** اسم فارسی نطرون است **بورهٔ سفید** اسم فارسی

بورهٔ زرد است **بول** بهندی اسم قرصعنه است **بول** بیای فارسی اسم هندی ورد است **بوم** اسم عربی
جغد است **بوف** بفارسی قسمی از جغد است که بترکی ساری قوش گویند **بوکه** بهندی اسم کلیه است
برو زن صوف پرنده ایست که بنحوست اشتهار دارد و آن را بوم نیز گویند بزبان
بوهی بوده بهندی تکاله است **بل** بهندی تخم بقلة الحمقا است **بوی دران** بفارسی برنجاسف است
نام گیاهی است مایل بکبودی
بوسته اسم فارسی قشر نباتات و جلد حیوانات است **بوته کفیدن** اسم فارسی ذبل است **بوسته مار**
بفارسی سلخ الحیه است **بول بزگوها** بفارسی سلاحه است **بودنه کوهی** و **خوکا** بفارسی فودنج است جبلی و
نهری نامند **بوتیار** بفارسی فسفس بتر است **پوست تار** کفری است **بوزه** اسم مزر است **بوزنه صحرائی** اسم
منکلطا است **بوسیدن زرنگ** اسم ارزیس غیر است **بوزینه** بفارسی اسم قرد است **بوز** بترکی جمد است
بوزنه برز فرنی بترکی دلفین را نامند **بوینوز** اسم ترکی قرن است **بوزاد** بترکی اسم عجل است **بوداق**
قسمی از حدید است **بوقدا** اسم ترکی حنطه است **بهمن** باختة فارسی اسم بیخی است مثل زردک و بابک

باء مع الها

صلابت و کج و با خشونت قلیلی و ناهموار و با عطریه و سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ او را
ظاهر سرخ تر از باطن منبت او کوهستان و نباتات و را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر
از آن و برگش مثل برگ اجاص منبسط و فارناک و کثیر التشریف و بر هر ساقش برگی چند با هم
پیچیده و بی گل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر و هر دو مقوی باه
و مقوی دل و مسمن و منتج و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه
و یرقان و ضماد او با نمک تانخ و عسل جهت نیکو کردن رخساره و کلف و طلای او جهت کشتن قمل و خوشبو کردن

موی سر و فرزجه او با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن او نافع و شامیدن او طبیخ مهرای
او با شکر در حین نشأ تا بنهایت میمن خصوصاً با بادام و نخود و مضر سپرز و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر
شربتش از جرم او دو مثقال و از آب او تا سه اوقیه و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تودری
و نصف او لسان العصافیر و بدل احمر او درونج است و سیلان ذرنباد است بهنگر بلغت
هندی از قول امین الدوله صاحب جامع گل گیاهیست در شکل با نجدان و از نبات انجدان
بزرگتر و مایل بسرخی و تیزرگ و بی طعمی و بوی نتن ندارد و مخصوص بلاد هندست و بوس را
اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهت تشری صفراوی و حمره و حصبه نافع است و اهل صناعت
از آن خواص بسیار ذکر نموده اند و بدلش برگ بید الخیر را میدانند بهمنی نباتیست شبیه بنبات
جو و از آن کوتاه تر و باریکتر و خوشه او شبیه به شامیه و منبتش مواضع سایه ناکست سرد و خشک در
دوم بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع البرد باشد و سلس البول نافع و قدر
شربتش یک درهم است و چون در پشم ملون برنگ ارغوانی یا در شال سرخ بسته بر عضوی که خون
نزف کند به بندند در قطع خون مجرب دانسته اند بهش اسم شاه بلوط است و بقل تازه او را نیز
به این اسم نامند بهرامج بید مشک و در خلاف مذکور میشود بهرم و بهرمان بفارسی اسم گل اصفر است
بهرامجر خرا الصخرا است بهار قسم صغیر اقحوانست بهران صاحب جامع تمیمی گوید اسم
فارسی یاقوتست باج بوزیدانست باه اسم فارسی سفرجل است بادرنجبا اسم فارسی

[illegible]

بَهْرَم وبَهْرَمان كلاهما بفتح الباء الموحدة والراء المهملة وبينهما هاء ساكنة والميم لام الكلمة والالف والنون زائدتان واقتصر صاحب المنتهى على الاول قال بَهْرَم كجعفر عصفر است كه گل كاجيره باشد و [طاب ١] حنا، وفي القاموس

عصفر ع بالعين المهملة [illegible]

طلح است و بهار قسم نرخزما را گویند سم تفور است و او را الفرنا مند بهرام صورت آن بهندی
نوعی از بنجین و در انجا مذکورست بهجا بهندی غنم است بهیرکا بهندی بلیله است بهنگ
بهندی لسان الثور است بهموکهیدی بهدرموتها بهندی سعد است بهلانوه بهندی بلادر است
بهمت بهندی ذیب است بهنکری بهندی زاج است بهین بچه بهندی فطر است بهین تزدر
بهندی سنا مکی است بهنگ بهندی قنب است بیول گل سرخ است بهدیر بهندی بهل است
بیهیلیه هر یره است بهازنگی اسم هندی برنگ سفید است بیض مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است

باء مع الياء

و حرارت هوا معتدل او و حافظ او از فساد در نمک نگاه داشتن است و بهترین او بزرگ معتدل است
که در زمان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی و
پوست او در اول او دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا
و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و باهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه
گرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره بسینه و اصلاح ان دیگری شخصی که خون زیاد از او دفع
شده و ضعفی که از فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن
مواد بمعده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال ان جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند ان
جهت درد شکم و با تخم ترتیزک و سمک سقنقور و نشاره قضیب گاو کوهی و مغز مایه شیر جهت تقویت باه بغایت للباه
نافع و خوردن زرده خام جهت گزیدن مار و حرقه مثانه و تصفیه صوت سفید و مضر معده و اکثار مداومت
ان مولد حصاة گرده و بهق و کلف و بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره

و اکتحال به او و نیم بخت او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس
و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن بیعدیل و با دم الاخوین جهت زحیر و با
طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که
زرگران زمور نامند و الات را با و استحکام بندند جهت قطع سیلان حیض و درد چشم مجرب و
ضماد ان با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم روغن جهت تلیین اورام و
اعصاب و طلای پخته او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیری مقعد و خراش چشم و با عسل جهت
کلف و اثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مر و زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ
بهم رسد و به تنهایی جهت شقاق سفلی نافع است و سفیدی تخم مرغ مبرّد و خوردن ان مولد خلط خام
و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و نشا میدن او با ارد جو قاطع
نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او جهت درد چشم و جراحات مقعد و قروح خبیثه و سوختگی
اتش و اب بسیار گرم و منع ابله کردن ان و بر بثره جهت منع اثار حرارت اتش و با ادویه قابضه لدغ
جهت قطع خون رعاف که از پرده های دماغ اید و با کندر و طلا کردن جهت منع نزله چشم و به تنهایی
رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنه او با اکلیل الملک و امثال ان جهت قرحه امعا و سحج
و اسهال مراری و حمول او با روغن گل جهت خراش مقعد و رحم و اکتحال او جهت تبرید چشم و منع ریختن
مواد مفید و با کافور و بزر البنج جهت صداع حاره مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع
رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوخته او بقدری که سیاه شود و خاکستر

نگردد

المقلع البیاض

نگردد جهت حبس رعاف مهلک مجرب و سوخته مکلس او که مانند اهک سفید گردد و با عسل جهت قلع بیاض چشم
بغایت سریع الاثر و خوردن پوست تازه مسحوق او بقدر دو درهم مهیج باه و طلای او با عسل و سرکه
جهت اورام تحلیل و ذرور او قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پرده ملاصق
پوست او حمولا مفید البکاره است و با خون بچه کبوتر از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع اثار
مثل اهک است و در علم صناعه از ان بهتر و با بوره و نشادر منعقد شده است و روغن تخم مرغ که زرده
او را در تابه اهنی به اتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان
و رویانیدن مو بغایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر تابت برشته کرده روغن بگیرند در
تطهیر جساد مجرب است و هرگاه اصل حار را با او حل کنند اصل بارد را ثابت کند و جالینوس حدی گفته نیم بخت
کردن تخم قرار داده که هرگاه در اب جوشیده بگذارند تا صد شماره کنند و یا در اب سرد کرده به اتش
گذارند و تا سیصد شماره نمایند نیم بخت میشود و قدر شربتش از پنج عدد تا یازده عدد است و تخم سایر
طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و تیهوج و دراج و کبک شبیه به تخم مرغ خانگی است
بیش بهندی بش نامند و ان نباتیست منبت او بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند و لهذا از زهر هلاهل
عبارت از اوست و ان سریع النفوذ تر از سم افعی و قلیل قسام ان کمتر از دو ساعت قاتلست و در
بلاد هند نیز اقسام او میباشد و یکی را بلغه هندی سنگیا نامند و چند ال نیز گویند و ان نباتیست شبیه
بشاخ اهو بر گره و بر روی ان نقطهای سیاه و گاه نیست که مانند ملح مسحوق و مثل کافور الوده چیزی بر ان

نشسته باشد و در دن بعضی سیاه براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و قوی تر از همه سیاه اوست
بجدیکه اگر در رکاب طلا کنند در را کب تاثیر کند و بوی و کننده و ان بسیار نایابست و بکوک ضبط مینمایند
و چون اقسام او را بر شاخ گاو بمالند بجای شیر خون دیده شود و قسم دیگر را بجهنگ نامند و ان شکل
جدوار است بیرونش سیاهی مایل و درونش زرد مایل بسفیدی و کیاهش بقدر زرعی و برگش شبیه ببرگ
کاهو و گل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی بنفش و یکجبه ان کشنده است بقدر نیم ساعت و تخمش مثل شبت
و قسمی صنوبری شکل و کوچک بیرونش مایل بزردی و شبیه بجدوار و ان را مزرنامند و در غایت تندی و تلخیست
و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوای مهوره را تلخی و تندی نمیباشد قسمی شبیه بنقط و بسیار سیاه
قسمی شبیه باکلیل الملک و قردن السنبل نامند و گاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی را همراه مهوره گویند و ان
سفید مایل بزردی است و طولانی و غیر مخروط میباشد شبیه به بیخ نی و گره دارد و بقدر انگشتی و بری نیز
گویند و مهوره نیز نامند و یکدانگ ان قتالست و قسمی را هندوا گویند شبیه است بزردچوبه و در
زردچوبه گاهی یافت میشود و رنگش سبز اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی و کالوت نیز گویند
و نبوت بجهناک است و قسمی شبیه بزنجبیل و گاهی نیز در او یافت میشود و در توت بجهناک نیست و قسمی را
باچلیک و نوعی را ایکجا بن و قسمی را دردسمنا گویند و هر سه شبیه اند به بجهناک و در دوای جمیع
اقسام مذکوره سوای جدوار نباتی دیگر نمیروید و انهم بقدر زرعی دور تر از ان و هر چه کمتر از انست
زرع دوری داشته باشد بسبب قرب جدوار کشته نیست و کسی که مداومت بسمیات کرده باشد او را امکان
میتواند تحصیل این اقسام نمود و هم در چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در مهجون بزر جلی مشتمل
گویند بشاق اقسام او موروث برص است بیش موش حیوانیست شبیه بموش و مکان او موضعی است که

منبع بزرگ

که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش است و سایر سموم حیوانی و نباتی و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی
گویند که ان نباتیست که در جوار بیش میروید و فاد زهر اوست و باشتباه بجدوار کرده اند و ان را در لوحا
نیز نامند بیل بهندی ثمر درختیست هندی بقدر سیبی با تخم و با عفوصت و قبض و رایحه او شبیه بخمر و بسیار خوشبو
و درخت او قریب بدرخت سیب و برگش از ان کوچکتر و در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و مسهل اما زمن
نزف الدم مبها و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل
مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است بسیم ثمر درختیست شبیه به بهی کوچک و صلب
و زغبدار و بسیار زیاده از به صاحب تذکره گوید که درخت او پیوند سیب و امرود است بر نهال بلوط و به
درخت بید و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود و تا اوسط زمستان باقیست در دوم سرد و خشک و حابس
اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او پادزهر
سموم حاره و مضمضه او جهت تقویه دندان و جلوس در ان جهت قطع نزف رحم و برگش جهت التحام جراحت
تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سدد و عسر بول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط و عفص بقدر شربتش از
سه درهم تا پانزده درهم است پنج نیم اسم فارسی اصل القصب است پنج مرجان بفارسی البسد است پیاز
اسم فارسی البصل است پیاز صحرائی بفارسی اسقیل است بیخ شیبی بفارسی اصل الغلث است بید
اسم فارسی صفصاف که بید بری باشد بید مشک بفارسی خلاف بلخی است بیخ نفتی بفارسی اصل
النوکرانست بیخ بمدان ابراهیم اشترغازست بیرم بفارسی جمارست بید انجیر بفارسی خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی دند است بیه بفارسی شحم است بیکیک کنگر کنست بیل اوش بفارسی
نوف الکبر است بیخ کولهبر بفارسی مخروطست بیخ انار دانه دشتی بفارسی مغافیست بیخ انار بری

یبروح الصنم است بیدلیاه بفارسی نیل است بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است بیخ جماز بلغة مکانی بسر خس است
بیخ اجماز بلغة مذکور لبغاچ است پیچیم بلغة مذکور ربد است بیخ زرد بفارسی بازرد است بیوه زا اسم
فارسی قسمی از قرصعنه است بیجاده زبد سیاه است بیخ برده اسم اصفهانی شیطرج هندی است بیخ بوزیدهم
آذریون است بینبد بفارسی سنبل اردنانی داران تو است بیان بترکی سوسن است بیتی بترکی مغز دماغ است
بلدرچین بترکی سمانی است بیلادر بلغة مکانی حب نست است پیپل بهندی فوفل است پیهری بهندی خوش
خیار سبز است بیج بهندی اسم تخم نباتات است بیداور بهندی دار فلفل بیته بهندی مراره است
بیرابا بهندی ضمان الارض است پیپو بهندی زنتی است بیریزا بهندی بازرد است پیشتر بهندی
سوی است پیلا بهندی خصیه است پیل بهندی نور است بیوله بهندی شجر البق است پیر بهندی
کنار است بیغول تخم کتان است بیاردن بلغة مصری اسم تنین است بیغاله بهندی است حرف التاء مع الالف تانبول

حرف التاء مع الالف

پانست مستعمل جمیع اهل هند نباتش شبیه به نبات لوبیا است و بر درخت می پیچد برگش شبیه برگ اللاب و
پایل بند دیر و سبز نیم رنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و مفتح و مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و
دماغ و دل و مبهی و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی حافظه و فهم و نشاط آرنده و مضغ او جهة
رفع رطوبة دهان و سرخ کردن لب و تقویة بن دندان و قطع نزف الدم لهاة و تحلیل ورم لهاة و
ضماد او جهة التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند آنست که با قدری آهک مغسول و اندکی فوفل استعمال
نمایند و جرم او را انداخته [illegible] تانبول است تاکوب فرفوت است تاوانه

بلغة دیلم

بلغة دیلم حب الزلم است تاوشک عاقرقرحا است تامنه تمر هندی ترنج است تاتیا صنغر است تانیس
جرف است تاترده اسم فارسی جوز ماثل است تانبه اسم هندی نحاس است تانره بهندی نقره و مس

تاء مع الباء

و برنج است تانک اسم هندی درهم است که چهار دانگ و نیم باشد تابان بفارسی کاه نامند
و مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق به بخار آن جهة رفع ازار کم
از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهة رفع سستی نافع و نشره در آب شبیه
به نشره مریض بیمار زرد و ضماد خاکستر او با نیم وزن او نمک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع و کاه جو
مبرد و جهة افتراش محرورین مفید و مذکور که باقی جهة حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثر است و با لحاء شبیه
مجموع کاه مفرغ عصب و خیو انیدن بر روی او بغایت مفرح و عرق کاه گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی

تاء مع التاء

دل و دماغ و جهة رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است تبر ذهب است تبرباله اذخر است تبرا

تاء مع الجیم مع الخاء

بهندی سماق است تبج بهندی دار جینی است تبارزه اسم فارسی قرطم است تبرشه بفارسی
بذر حماض است تنوبر بعربی جمیز تر است ترنکه اسم فارسی قطر اسالیون است تخمه فارسی
حب صنوبر صغار است تخمرنج فارسی بیض است تخمیا فارسی بیخ زراوند است تخم لرزه بفارسی
دو قو است تخم کتب بفارسی شه دانج است تخم زرد بفارسی توموان است تخم بزیر فارسی حب البلسان است

تاء مع الذال

تخم کوجه باقلی مصری است تدرج معرب تذرو فارسی است و بترکی قرقاول است در سنکابن و بماز ندران
تورنک نامند در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ
و رافع وسواس و اکتحال زهره او جهة بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهة رفع قروح مجرب و طلای

سرگین او جهت بهق و کلف و برص و اصلاح بشره زنان حامله نافع و سعوط زهره او مفتح سدد دماغ و در
رفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد مره الصفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین است **تدا** باسم
هندی جراد است **تذرو** بفارسی تدرج است **ترمس** بفارسی باقلی مصری نامند و از باقلی
کوچکتر و سفید و وسط او اندک فرو رفته و مایل بزردی و بری او ریزه‌تر و زردتر در دوم گرم
و در آخر خشک و بستانی او در آخر اول گرم است و مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط جنین و کشنده
اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم
هوام و اکله و نار فارسی و تضمید پخته او با سرکه محلل جهت عرق النسا و در رفع آثار ضربه و سقطه و با
آرد جو و آب و سرکه جهت تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب و خاکستر جهت اورام بارده و
تهییج بلغمی مفاصل و با فلفل جهت ثالیل و بثور منعقده و شقاق او و قطع دانه بواسیر و آب طبیخ او
با حنظل قاتل کیک و پشه و مجرب است و غسل بشره با و باعث سرخی لون و تنقیه اوساخ و مصلح اهوال
هری و خوردن او صباح و مسا جهت قوت باصره و قطع صداع مزمن و امان از نزول آب و با عسل جهت
ضیق النفس و حرقه مزمن و استسقا و تقویه سپرز و مثانه و رفع حصاة و حمول او با مر مسقط جنین و اکثار
او باعث زردی خیار و رداءة الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینیها و قدر شربتش با ادویه
از سه درم تا پنج درم و منفردا تا هفت مثقال و بدلش در جلا دو وزن او باقلی و تخم خربزه و در
رفع کرم بوزن او درمنه ترکی و در سایر افعال افسنتین است و مشهور است که چون ترمس را منقع
کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشانیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با دو وزن او

ماء مع الذال
ماء مع التاء

ضماد مسهل

روغن گاو

روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهمان گرمی بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و بر
بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و تهیگاه اسهال بلغم کند و هرگاه موضع را با آب سرد بشویند قطع
اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از بستانی است **تربد** بهندی نسوت ظاهر سیاه و باطن
سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و نبات او ساق دارد و برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف
او محدد و گلش آسمانگونی و ثمرش مثل لسان العصافیر و هر چه اندرونش سیاه باشد مثل خربق سم است
و زرد او نیز بد است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات
رقیقه و با زنجبیل فالج و بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از
بلغم و جهت عرق النسا و امثال او و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن
جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مخشف
اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و کتیرا چرب کردن و با کتیرا استعمال
نمودن و قدر شربتش از درم او تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت بوزن او و
در بعضی مرجه بمازریون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او ننماید کرد **ترنجبین** شبنمیست
که بر خار سیمی بحاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه
و الطف از شیرخشت و جهت سرفه و درد سینه و عطش و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه
و با روغن گردکان جهت عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و
قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدتر از آب جو با شکر سرخ **تراب** بفارسی خاک
نامند و آن عبارت از آنچه از زمین بسبب آفتاب و صدمات نرم شده باشد و باعتدال و خشک و مخفف و رادع است

ترابـ معبّات خاک چهارسو است و از تراب الطریق که خاک راههای غیر جبار رره باشد الطف و اعدل است
لیبب مصار رفات مختلفه بغایته مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام ان و جهت استحکام عضای مسترخیه
نافع و جز د بعضی از معاجاین قدیمیه است و از خواص وی است که چون قبل از طلوع افتاب روز شنبه بدست
چپ بر دارند و در خرقه کبود دبسته تعلیق کنند سحر را باطل نماید و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بدست
چپ بر دارند جهته رفع عداوت و تفریق مؤثر است ترابـ الصیدا خاک مغارهٔ صیدا است که در
بلاد شام است و خوردن یکمثقال او با تخم نیم برشت جهته التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب
نخاله جزیره ایست در دریا م که در اینجا هوام متکون نمیگردد و خاک او جهته اسقاط زلوی که در حلق چسبیده
باشند آزموده است حتی گندم و جو مزروع انجا همین خاصیت دارد تراب الغار و تراب الهالک اسم
الفار است ترابـ ... کلکر زرد است ... نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند ترابیان علفا است
ترمسی الوس است ... باندلسی جوز جندم است تریاق ... تخم نوعی از خلفه است تریاق فارسی ... یاد
زهر است ... غافث است ... توم است ... فوا است ... طریفلا است ... هیزبانی
دفلی است ... مومیائیت ... بلغت شکابن اسطوخودوس است ... انیوت ... اسم
فارسی جرجیر است ... اسم فارسی تربد است ترخون بفارسی ترخون را گویند ... بفارسی فحل است
تره بلغت اصفهان گراث است ترنج اترج است ... هندی تنا ... بزرم است ... هندی عبارت
از هلیله کابلی و بلیله و آمله است ... بلغت شکابن حماض است ... بترکی زبل است ... بترکی
سلحفات است ... طفره است ... لفایج است ... معرب از چنبرک فارسی است چنمک و جنوم

تاء مع الطاء

تاء مع الذال
تاء مع السین
تاء مع الشین

نامند دانه ایست بقدر به دانه مثلث سیاه و براق در اخر درجه دوم گرم و خشک و جالی و با اندک حدت
و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهته دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع و چون
در جوف پیاز با خمیر گذاشته در زیر اتش پخته پس مغشر کرده با نبات و زعفران و مامیران کحل ترتیب
دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تنغزا سنگیست سبک که در میان سنگ رخام است
میشود و جهته قلع بیاض چشم ... بفارسی سیب است مانند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او
در اول دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در
اول خشک و مجموع او مقوی دماغ و دل و جگر و جهته خفقان و عسر النفس نافع اند و شیرین او ... و
ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا الی که در معده باشد و با قوه تریاقیه و پخته او جهته سرفه
بلغمی و او با شراب کهنه جهته رفع غشی مجرب و ... او در معاجین مفرحه مقوی دل ان و
اکثار خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلح اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و
مسکن قی و عطش و موافق معدهٔ صفراوی و پخته او در خمیر جهته اسهال دموی و صلح اوادویه سمیه و خشک
کرده او با بات از رد ادویه مناسبه جهته تقویه معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و
مورث نفخ اتزیه و ریاح عروق و مصلحش گل قند و دارچینی است و ترش شیرین او مولد خلط صالح
و در افعال مثل ترش است و نارس وی مزد او مولد خلط خام و خماد او در ابتداء اورام حار نافع است
و سیب ترقابض تراز هم و عصارهٔ سیب و عصارهٔ برگ او جهته سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال است

تا مع الفاء

وتنقیه او با ادویه موافقه جهت رفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر است
و گویند قیام سیب گاه بخلط حار که در معده باشد برسد دفع آن میکند و در سیب ترش که درایست او را
بدرد آن شیرینی تقوام آورده باشد در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان
خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مفرح اسهال و مقوی دل و تشنج و رب
شیرین او در افعال قوی تر از سیب شیرین است و شربت سیب جهت سموم و دوا و تفریح قلب بسیار مؤثر
و مربای او در جمیع افعال بهتر از مرد او است تفاح بری زعرور است تفاح الارض بابونج است
تفاقی نوعی از هندبای بری است که بقلة یهودیه نامند تفاح … متمش است تفاح فارسیه خوخ است
تفوز تعیره است تفاولیا یونانی سیب است تفیقونا طحشیقون است تفاح اجتن ثمر تفاح است
تقلی فای اترج است تقلیا نافرا است تقده بقاف کرنزره بری است تقوه کردنا است
بفارسی اسم جلید است تکان اسم ترکی توکست که بفارسی خار گویند تکر اسم هندی … است … اسم
هندی سمسم است تلی بهندی اسم انزروت و طحال را انزنامند تلیی اسم هندی حمص است
تلیا اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند و او را از ابتداء کون تا انتها هفت مرتبه است
یکی طلع که ولیع نیز گویند دیگر بلح سیم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و هر یک در
موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند مسهل برودت و موافق
سینه و شش کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر نشده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد

تاء مع الفاء
تاء مع الکاف
تاء مع اللام
تاء مع المیم

وامراض

وامراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت تب بلغمی و حصاة مجرب و مولد سده و
جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع در دهن و درد دندان و مصلحش کنجد و خشخاش
و خشخاش با بادام و سکنجبین و آب انار و مجرور را اجتناب اولی و در بلدی که خرما حاصل نشود اهل آن
بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق او جهت اسهال و ذرور زخم و جهت
رویانیدن مژه و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و جلب اللحم نافع است و
چون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویه باه بی عدیل است تمر هندی
بار درختی است در غلاف بقدر شبری و در آنها تخم با قلی کوچکی و درخت او مثل درخت انار و برگش مثل
صنوبر و طعم ما فی الغلاف ترش و سرخ تیره در سیم سرد و در دوم خشک مسکن عطش و غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل
صفرا و اخلاط محترقه و حموضات مسهل بول و ادیت ملطف و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حاره و حکه و جرب و قلاع
و عطش و تبهای حاره و تبهای غشیه و کرب و تفریح محرورین عدیل … الکل را و مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد
سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلو بخارا است
و در غیر اسهال زرشک و دانه او در سیم خشک و قابض و مغز او جهت امساک منی مجرب و ضماد او جهت ضلع عضو و دفع
وتقویت سستی عضل و با پیه و مثال آن جهت تفتیح و کشودن دمل از موده و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حاره است
تمساح بفارسی نهنگ نامند حیوانیست بحری و بزرگ جثه و دست و پا دارد و دو بود در شط و در خارج آب نیز
تعیش میکند و کوچک او که در ریگ تعیش کند در ادامهی ماهی نامند و آن سقنقور است در دوم گرم و در سیم خشک و گوشت
او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج و طلای پیه او جهت رفع ارازل زیدن … نافع و با روغن گل جهت درد کمر و گرده

و تقویت باه و قطور او جهت درد گوش و کری و صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهت تب ربع و نوزانیدن او بر
جراحات مانع صدای وزغ و طلای خون او با هلیله و امله جهت تغییر دادن لون وضح و بهق سفید و اکتحال سرگین او
جهت بیاض و سرخی چشم تازه و زهره او درین باب بغایت قوی است و بخور جگر او جهت رفع خون و تعلیق چشم او
جهت منع تزاید جذام و لبتل او بر پای رست جهت تقویت جماع مؤثر است **تمتم** سماق است **تمر الهند** بلادر است
تمون اسم عربی از ارست **تمراء** قنابریست **تمبل** بلغت دیلمی نبات نانخواست **تمومش** اسم دیلمی علیق است
تمیلک دانه توت العلیق را گویند **تالش** بهندی حبة الخضرا را نامند **تنکار** قسمی از بورق و نوعی از
نمک است قسمی شبیه به یخ و آن بوره زبد است و شیرازی نمک نامند و قسمی شبیه به برف و آن زبد البوراق است
و شیرازی برنگ گویند و نوع مصنوعی او قسمی لحام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارفست مرکبست
از نمک و باتلی بالسویه و سه وزن برابر هر دو بوره ارمنی که مجموع را در شیر گاو و گاومیش بقدر پوشانیدن
آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی است بلحام الذهب مصنوع است از بول
غلامان ترکیب به نوعی که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس در آفتاب بر موضع نمناک بسایند تا سبب
شود و قسام او در آخر سیم گرم و خشک و از سموم است و ادخال او باعث نرمی و زود گداختن طلا و لطیف و
محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت زائد جراحات و درد دندان و تاکل آن مفید است و معدنی او را
خاصیت است که منقیه قلعی و تلیین آهن میکند و چون آهن را در آتش گذارند با معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده
بروغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن میکند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت
مصنوعیست در آتش بخلاف معدنی **تنین** بفارسی اژدها نامند و بحری او از دنباله مثل عقرب

میگزد

میگزد و بری او با دهن و هر دو نوع را دست و پا و چنگال میباشد در چهارم گرم و خشک و قتال و ضماد خاکستر
سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او و رافع سمیت
و جاذبست **تنن** ماهی بزرگیست که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و نمکسود نمایند و خوردن
نمکسود او جهت سم مار شاخدار و ضماد او جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او دقیق کردن
بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است **تنباکو** ظاهرا قسمی از بنج جبلی که بقلوس نامند بوده
باشد چه در ماهیت بقسم سیم او شبیه و در سمیت نسبت با بنج باو مشابه است و قسم سیم قلوس را صاحب التعریف کرده اند
که برگش مثل برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسبنده و ساقش زیاده بر ذرعی و با اندک زغب
و تخمش در غلافی مایل به سیاهی است مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را معرر کرده او را در
خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه قسمی از قلوس بوده و این
اثر با تنباکو منیاهیت در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایابست و الله اعلم بحقیقة الحال
در آخر سیم گرم و خشک و معطش و مسکر و مخدر و مجفف و سم اقسام ماهی و دود او مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی
و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و خاکستر او جهت زخم و داء الثعلب با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح
و خوردن منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شد
که ارباب غیلان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود و صاحبان استسقا از خوردن آن بسبب ادرار بول و عرق
مفرط در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سدر و خفقان و مکدر حواس و محرق
و سوداست و شنا میدن او بدار سموم و او معیار تنهایست چه معتادان او با اندک زمانی که ناشتا ادراک لذتی

ازو نمکلیتند **ترب خطایی** قرصی است مصنوع سرخ مایل بتیره کی و بعضی مایل بسبزی و غیره وان قسم
عصاره کیاهی است و سرخ او مغشوش بطین رمنی است وانچه خالص است مرکب القوی و رادع و محلل
و قابض و جهة اورام حاره و بارده داوجاع ان و گزیدن هوام و تسکین درد سرو سایر اعضا و تحلیل
خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و آب میدان بلد آب اوتا نیم مثقال جهة اسهال دموی و بوآسیر
و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهة قرحه چشم و متحد و تقضیب و قرصه او جهة سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع
علل ان که از رطوبت باشد نافع و مضرتش مصلحش کثیرا است **تانبول** تانبول است **تربز** قسم کوچک صنوبر است
تزم قسم صغیر صامریوما است **تربا** اسم هندی حنظل است **ممانه کار** اسم هندی تنکار است **توت**
شیرین و در انطاکی کویند ترش را شامی نامند و شیرین در اول کرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع
و مولد خون صالح و مبهی و موافق سینه و ترش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سدد و مصلح
جکر و فساد سپرز و مسمن و مقوی بدن کرده و جهة آبله و حصبه نافع و مضر معده و سریع الاستحاله باخلاط حاره و ان
مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قاطع صفرا
و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب او
جهة ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خناق و جهة قرحه معا و اسهال حار و رب او بابت مناسب است و خشک او
مضر سینه و عصب مصلحش عسل و جوارشات و آب طبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد
مخرج حب القرع خصوصا که برک شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهة مسموم و برسام و جنون
و درد کمر و ثبت بغایت نافع و طبیخ برک او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هفت درهم و پوستهای او با سه اوقیه

انجیر که

انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا و غریب الاثر است و رطوبت
بیخ او را که بخر اشیده باشند و زخم زده و انچه در عرض شبانه روزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی
و جهة درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافع است و از صمغ توت سم همین اثار می آید و چون آب رسیده
توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برک انجیر و برک تاک بقدر یک اوقیه در دیک سربوش دار
بخمیر گرفته بجوشانند تا بدرس رسد خفقان بغایت قوی و مجربست و مضمضه طبیخ پوست درخت و برک او
جهة دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برک او بقدر یک اوقیه و نیم جهة گزیدن
رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهة شری و مزمن و طلای برک او با روغن زیتون جهة قروح و سوختگی
اتش و ضماد توت نارسی با سرکه جهة رفع شقاق و شری آزموده است **توابل** اسم اصطلاحی ادویه بایست
که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال ان **تودری** اسم فارسی است و بیونانی اردیمن و بعربی بوز خمخم نامند
نبات او را برک دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و مسطح و با اندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و
لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک بهمن سرخ و زرد و سفید میباشد و بهندی تودری و در اصفهان قدومه گویند
و سرخ او را قدومه کلکون و او غیر خبه است چه خبه را خاکشی نامند و حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است
و هر دو اثار قریب بیکدیگر دارد در دوم کرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهة بردن آب خشکی و سرخ کردن رخسار
و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال دموی و یبسی و مطبوخ او در شیر جهة تسمین
اعضا و رنک و رخسار نافع و قدر شربتش تا پنج درهم است و بدلش بهمن سرخ است و نبات او قابض و رغبات
رادع است **توتیا** معرب ازود دهای فارسی است و بیونانی نمقولس نامند و او معدنی و انابیبی میباشد

خفقان قوی

و معدنی رسم است یکی سفید شبیه به پوست تخم شتر مرغ و بر و چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام اوست
و یکی زرد و یکی کبود و شغاف و آن غلیظ تر از همه است و مشهور به توتیای هندی و در غایت حدّت است
و انابیبی که مشتق از انبوبه است و بفارسی توتیای قلم نامند و مزابی شبیه بباد دان تا شد عبارت
از اوست و چندین قسم بیتا یکی از دو مس است که در گداختن سنگ مس در کوره و طبقه بهم میرسد قسمی سفید
و بسیار بی ثقل و قسمی ثقیل کثیف و اول از صاعد و ثانی از رسوب اوست و آن از زاد به اقلیمیا است
که بتدریج در زاویه مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم رسد و بدستور از مورد و حوت و درخت زیتون
بری و از به بعد از اخراج دانه او بعمل می آرند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت
امرود و مصطکی و حبة الخضرا و نیمتا و دانجیر و از گل برونه تازه و از شکوفه تاک و از سیر شم ماهی و از غری
جلود بقر و از شیر غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق اینها را آنکه بعد از نیم کوب کردن آن در ظرف سفال
جای داده سر پوش سوراخ داری بر آن مستحکم نموده چندان آتش کنند که دود او بر طرف شود
اما طریق شیرشم و سیرشم آنکه برفت با عسل آلوده و بدستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال نمایند و
بهترین مصنوع او انابیبی کرمانی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون
تغسیل استعمال جایز نیست و طریق غسل آن در دستورات تحریر یافته است و امین الدوله ذکر نموده
که توتیای بحری نیز میباشد و آن سفید متبدد برد شبیه بکنگر زه است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در
دوم خشک دانسته اند و مغسول او را برد و مجفف بی لذع و منوی او لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت
او و مانع انحدار مواد و جهت تقویه رمد باحره و قرحه چشم و قضیب و عانه و متعدد و سرطان متقرح

و جهت بینی و سایر اعضا و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و تنشیف رطوبات
و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخی و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً
و اکثر امراض عین و اکله و نبات و جهت حرقة البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و
مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش بوزن او نشادج و نصف
او توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا و اقلیمیا بدل اوست و طریقه تشویه آنست که توتیا را
با آب سابیده و قرص کنند و بر آتش نرم در روی سفال گذارند و بگردانند تا خشک شود **توبال** معرب
از تفال فارسی است و آن چیزیست که از مس و آهن تفته در حین کوفتن آن ریزد و از مطلق او مراد توبال
مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی و براق و رزین است که قریبی نامند در سیم گرم و خشک و
ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قرحه چشم
و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاده و صلب جراحات و نشامیدن مغسول او با عکالک البطم با آرد گندم
یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده او باعث سحج و قرحه امعاست
و ناشسته او را نباید استعمال در ضماده و مرهم نمود و آشنا و در نهایه لطافت و حدت میباشد توبال
الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال و خون و مانع خفقان و در رب و ضعف باه و در سایر خواص قریب توبال
نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصاً تحت چهها یک هفته گذارند زعفران میشود و آن جهت
بردن جرب عین و جلاء حمره او و با ربیع او نشادر جهت رفع بیاض و سبل از موده است و با سرکه و عسل محلل اورام است
و هرگاه او را با سرکه مکرر تقطیر در کننده معادن را بر اتیه بکر نقل منماید خصوصاً شتر را و چون با نحاس

در قیون زعفرانیه زعفران ممزوج کرده و بعد از ان تقطیر شود و شنجرف را با سرکه منقطر مکرر ان تسقیه کنند
بحدیکه شنجرف حاصل شود بهترین اعمال دانسته اند توت العلیق و توت شامی نیز علیق است توت دیوان
شوکرانست توت بلغة مغربی بقلة الاوجاع است توز فارسی و جوز رومی است توت اسم
فارسی فرصاد است توتکی اسم ترکی ثعلب است تهنبون اسم هندی باقلی قبطی است تهنبون
اسم هندی سیل است تهوک اسم هندی لعابست تونه اسم هندی طوطی است توبره اسم
هندی قرع است تین بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و هر یک از ان نر و ماده و بری ان عجز جیر
و برگ و بار ان کوچکتر و دیگر نابری دیوانجیر نامند با سمیة و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد او در رفع
خال و ثالیل نافع و شیر او در افعال قویتر از شیر تانیست و تازه او بوستانی در اول گرم و در دوم تر
و بهی و کثیر الغذا اثر از سایر میوها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل
برفق و کاسر قوة غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نماید
و تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و رافع بده و ورم طحال و بواسیر و عسر بول و هزال گرده و خفقان
و ربو و سعال و درد سینه و خشونت قصبهٔ ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب
نایب تریاق و با بادام و پسته مصلح بدنهای ضعیف و زیاد کنندهٔ عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک
او با مغز قرطم و کندر و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک او در دوم گرم و در اول تر و
در جمیع مراتب کمتر از تازه و معطش و تقیل و ملین طبع و رافع مواد عفنه بطرف مسامات
جلد و لهذا اکثار او مولد قمل است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان بیوست طبع و مفتح
مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب و دفع بورت ریاح مؤثر است و ضماد او با آرد گندم و جو

تا مع الیا

[illegible]

مفتح و محلل ورم بنا گوش و دملها و با پوست انار جهت دخس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل جهت
خارش گوش و دوی و با بورهٔ ارمنی جهت بهق و امثال او و آب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب
و انیسون جهت ریاح و سدد نافع و سوخته او در سفید کردن دندان بی عدیل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم
و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و خفته او با سداب جهت مقعد مفید است و انجیر
نارس ملین و محلل و جاذب و با تریاقیه و ضماد پخته او جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه
و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای او با برگ خشخاش جهت اخراج
استخوان شکسته ریزه شده مؤثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک و منجمد کننده کل ذایب و ذوب کننده کل منجمد است
و اکتحال او جهت نزول آب و حمول او با زرده تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت
نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و شنون او
جهت دندان متاکل و درد ان و با پیه جهت قلع ثالیل مفید و برگ تازهٔ او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام
جراحات و خشک ان با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او با آب جهت منع ریختن موی و طبیخ او جهت تقویهٔ استخوان کوفته
یافته نافع و سایر اجزاء او و رافع الجملة نفعی از صرع و جنون و وسواس است و ثمر ان قوی تر است و چون انجیر را
نه روز در سرکه خیسانیده و هر روز پنج عدد او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی او را کوبیده و ضماد
نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مبادی او مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال او را
بخورند بالخاصیه اطلاق می نماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر
تازه سکنجبین و شربت ترنج در بیابس و بدلش در ادویه شش مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او

تا سی مثقال و از تازهٔ او تا یک رطل **تبواج** پوست درختیست شبیه به پوست درخت چنار و گویند پوست درخت
سان العصافیر است و خطاست و ظاهرا طالیسفر باشد در اخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با
ماست چکیده و رب توت قابضه جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت درد
سر و اورام رخوه و بثور او جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و کنور او جهت رفع و باد و طاعون
عجیب الاثر و بدستور جهت بواسیر و شقاق مقعد و دردان و درد رحم و فرزجهٔ او جهت قطع سیلان رحم
و حیض مفید است و شربتش مثقال او با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجربست و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر محرورین
و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش کثیرا و رب نواکه است **تبهو** اسم فارسی تهاپوچ است **تیغال**
تیمال نیز گویند دانگشت تیغالست **تین احمق** جمیز است **تین فیل** جوز الکوثل است **تیس** بزنر است **تیقالیس**
اسم یونانی خنثی است **تیبی** اسم هندی جراد است **تیجبات** اسم هندی سلیخه است **تیندو** آ
هندی سارنج است **تیدو کی لکری** اسم هندی آبنوس است **تین فرنجی** بلغت بهر تمر رفع بدنی است

حرف التاء مع الالف

حرف التاء **تافسیا** صمغ نباتیست سفید رنگ و شبیه به انزروت و تند و تلخ و بسیار تند بوی نبات
او شبیه به رازیانه و کلش سفید و تخمش مثل الجزره و باندک عرض و در اطراف شاخهای او مثل اکلیل
نبیت و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و در شکاف الموت و گویند و
بدیهی تمیل مانند و بیخ او را زخم کرده رطوبت او را بعد از انجا دمیگیرند و بعضی مجموع ان
نبات را فیزده عصاره میگیرند و اخرین متخلخل و سبز مایل بسیاهی متناسب و در اخر سیم گرم و خشک و تار گوید

نفضلیه و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او جهت داء الثعلب
رویانیدن موی و درد زانو و مثال ان و با موم و روغن دم و لگند جهت اسقاط بواسیر و جهت قلع اثار سیاهی
و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با لوگرد جهت التفاد و ورم صلب نافع و زیاده از دو
نباید که زیانست و قدر شربتش تا پنج قیراط و پوست بیخ او در افعال مثل صمغ اوست و چون ریزه کرده
در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و نشانیدن او جهت فالج بغایت مفید و قدر شربت
از پوست بیخ او و جرم او تا نه قیراط و اکثار او مورث ورم حلق است و معده و مصلحش تنبل و عرق سوس
ضیق النفس و غشی و مصلحش شیر تازه و لعاب بزر قطونا و بدلش در داء الثعلب حرف تا یلخ و گویند بالی صبه
تخم سداب رفع مضرت او میکند و چون لیاه و ساق او را داخل غذیه کنند تربیه احداث حرارت
کند که در زمستان محتاج به پوشش نباشد و نمک خیار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده رحم
نافع و داد عیه صمغ سداب بریست جهه سداب بر برا صفهات کثیر اوست **تاقیا** نجر بفارسی است
تاء مع الجیم
تاهر لوبیا است **تاموس** بیونانی مرزنگوش است **تا القین** یونانی حرف بابلی است **تجیر** بجیم
لای جیرهای انفرده است و قوتش متوسط است تا بیخ عصاره و جرم انجیر و از مطلق تجیر مراد لای است
انگورست و ان قابض و ضمادش با نمک جهت ورم حاره و ورم صلب و ورم پستان و حقنه او جهت قرحه امعا
و اسهال مزمن و سیلان خون از طرفات رحم و نشانیدن برشته کرده او با دانهای انگور که در او یافت شود
تاء مع الخاء
جهت قرحه امعا و تقویت معده و اسهال بغایت نافعست **تخمنین** انجیر غلیظ است بهندی خرء است **آثر** با بلغت اندلس

ثاء مع العین

ایر لغات و ثعلب بناتیست که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است بر آنچه در دوغ و ترتیبها
و غیر آن کنند ثعلب بفارسی روباه نامند و آن حیوان معروفیست و در گرمی قریب بسمور
و جهت مبرودین و مرطوبین و نطول طبیخ زنده و مذبوح او جهت درد مفاصل و طبیخ زنده قوی تر و حقوقنا
و در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد صلابة مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و رفع
اعیا و نشامیدن یک مثقال از ریش او که خشک کرده باشند با آب عسل جهت ربو و سرفه و طلای آن با روغن
تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه او جهت درد گوش و با روغن زیتون و مثال آن جهت نقرس و درد پای نافع
و بعوه از زهره او با هم وزن آن آب شنق و آب کرفس در هر روز یکبار جهت ابتدای جرام و زیاد و نقصان
آن نخاریه موثر و گوشت او جهت مبرودین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهت گوشت
آتش و نوصبیر و قروح حاره و تدهین دست و پا به پیه او مانع مضرت سرما و نگاه داشتن دندان او را
جهت منع فرها کردن بکه مجرب دانسته اند و مالیدن پیه او بر چوبی و گذاردن آن در موضعی از خانه سبب

ثاء مع الغین مع الفاء

اجتماع کیک بر آن چوب ثعبان مار عظیم است ثغاریس بفتحین معجمه در اسب آ ثغذا بلغت عبرانی
اسم حرف بابلیست ثغرا هندبای بریست ثفل اسم جرم هر چیز است که آب در او فشرده باشد

ثاء مع اللام

از بنجیر غلیظ تر و در افعال مشابه او است ثلج بفارسی برف نامند و سیم برد و در دوم خشک و مسکن درد
دندان حار و اخراج کنندهٔ زلوی که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و تقویه هضم معده و تبهای حاره
و حرارت جگر و ضماد او بر پیشانی جهت قطع رعاف و نشامیدن او باعث احتیاج درد معده و مخدر روش معده

و سورت سعال و مصر حشا ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب برودة با و سرا است
و مصلحش قرنفل است و عسل و از خواص او است که چون مکب با برف امیخته بر شیشه برات تنور بزید که بر شیشه
در آن نهان شود در یکساعت آب بشیشه بسیخ گردد ثلج تاس رطوبتی منجمد برفی است شبیه بنمک که از هند
آورند جهت بیاض عین و ظلمة بصر و ضمادش بر بدن جهت تب ... نافع است و این اسم را بر بارود نیز
استعمال میکنند ثلبان عنب الثعلب است ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم و قدش کوتاه و تخمش
ساقش باریکتر و بی بند و غیر مجوف و خوشه او شبیه به ارزن و طعم او شیرین و در دیلمان زراد و ازش
نامند و در مازندران بازمیل در دوم گرم و در اول خشک و ضماد تازه او جهت ورم و جرم و منع ریختن
مواد و نشامیدن او محلل ریاح و مفتح سدد و خاکستر او جهت تقویه مژگان و ورد پاشیدن او جهت تقویه باخره نافع
و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش تودریست ثمرة الطرفا بار درختیست کز است بزرگتر از عدسه
که ثمرهٔ اثل باشد و مثلث شکل و کز مازج عبارت از او است و در افعال مثل ثمرة الاثل و خالی از حرارت لطیفه و
جلای لطیف و تقطیع نیست ثمرة البشام نوع کوچک باریکتر است که غذیه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و عبر
منت میباشد در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ او که یک
اوقیه از آن در دو رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده مقوی رطوبات معده اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب
و با شکر جهت یرقان و زردی رخساره و رطوبة رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و حشا و آکله و جمیع امراض متعفنه و قروح رطبه
و طلای او نافع و مضمضه او جهت آکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یک شبانه روز در آب گرم خیسانیده

والثمام والثموم نبت معروف وقد يستعمل لازالة البياض من العين واحدته ثمامة وبيت مثموم مغطى به قاموس وفي الصراح ثمام بالضم نوع گیاه یکی ثمامة انتهى وقال الجوهري الثمام نبت ضعيف له خوص او شبيه بالخوص وربما حشي به وسد به خصاص البيوت الواحدة ثمامة انتهى

باشند در انفعال مثل مطبوخ او قطور او متوی اخبان و رادع مواد و مانع قبول آفات متوی لعرو جهت دمعه و
سلاق و جرب ابیه رمنید خصوصًا که در کلاب خیسانیده باشند و جرم او جهت نفث الدم جراحت شش و اسهال کهنه
و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشته او با کل سر توی جهت اسهال مجرب و ذرور او جهت بردن گوشت
زیاد و قطع خون جراحات و طلای او جهت رنگ خسار و صافی بشره و حمول او جهت تجفیف رطوبت رحم و ضماد او
که با آب سرکه پخته باشند جهت حمرنا فع و مضر بسر و مصلحش رو قوو بدلش مازو یا بیه آثار بوزن آن و قدر
شربت از جرم او تا دو مثقال و گویند تا چهار درهم است و چون عذبه را با صندل و افسنتین جو
شانیده آب در را با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهته صاحب سبزر بسعدیت و جهت تقویت استهها
و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر است
ثمرة ترعم ابهل است ثمرة بنوت البدر جلنار است ثمرة شجرة الدم مقل یکی است ثمرة العلیق توت العلیق است
ثمرة البدر نبق است ثمرة الفؤاد بلغت مصری شاه بلوط است و بعضی از و مراد بلادر امید بنید ثمرة قوال
یونانی اسم توتیا است ثمرة ابیونانی اسم حماست است ثوم الحیه توم الکلاب و ثوم بری بلکیر انگور و لو توت الماء ...
طحلبست ثمرة الثعلب بلغت اندلس قسم ثانی سند بر لطیس است ثوم بفارسی سیر گویند و بری او سیر نروگو ...
د لبنانی که دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه و یکی منحصر یکدانه و قدر پیازه کوچکی و اوکمتر است و جبلی او در فارسی
موسیر نامند و برگش عریض تر از برگ کس و گلش بنفش و تخمش سیاه و بی دندانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند
لبنانی و بهتر از همه لبنانی او مشهور پر دندانه است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول

ثای مع الواو

د حنقل ورق

و حیض و عرق و منتج و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت اد کشنیه بحرارت غریزی و ملطف
و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع
مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن انست و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت
و قطع اخلاط غلیظ و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سبز و ریاح تسکیه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی
و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوی
در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ و خسار و تلطیف
غذای غلیظ و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة کرده و با شراب جهت سم افعی و اورام
آن باعث سقوط موی شود و رویدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز گردکان قوی تر از فاد زهر
و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گو شند و بعد از آن با روغن تا زه و بعد از آن با عسل
سرشته باشند در تحریک باه بیعدیل و اکثار او و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر
بو اسیر و زنان حامله و شیر ده و صداع و جمعی از حیره خنازیر و مولد صفرای بسیار شوند و مضعف باصره و مهیج مراقی
نابیه و منیحر و مضر شش و مصلح او نختی او است در آب تقلیل نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن
و استعمال گشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیر تن و مثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق او جهت احتباس
حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهته ثمور لثه و توبا و قروح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب متقرح
و با برگ انجیر سیاه و زیره جهته گزیدن ابن عرس و رتیلا و با حنبه و روغن زیتون جهته خذب عقرب

دبا سرکه جهة تحلیل رطوبة غلیظه وورم اعضا وضماد کخته او با شیر جهة کشودن دمل وتضمید محرق اداملل جهة ازاله اثر خون منجمد در تحت پلک چشم دبا روغنها جهة داء الثعلب روغنی که درا دسیر مکرر جوشانیده باشند جهة ضمود خون دراطراف بدن وشقاق که از برودت باشد وجهة مفاصل وقولنج بلغمی وبیچ نشر آن ضماد آ نافع وغرغرهٔ با سرکه ترشی نشیر جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد وجهة ذبحه مفید ومضمضه طبیخ او با کندر جهة درد دندانها ردمنفعه وبدلش بیاز عنصل وسیر صحرایی دطلای او با نوشادر جهة برص وبهق وبا زفت جهة داء الحس وخشونة ناخن وکچی آن وطبیخ او کشنده قمل است **تومون** تخمی است شبیه بتخم خشخاش وبفارسی تخم زردآب کویند وبترکی صفرا اودی نامند منبت کیاه او اماکن سایه ناک وادشبیه بیدات وبرکش درازتر وکلش سفید وتخمش تلخ وتند وریزه کوبند تربد زرد بیخ اوست ودرافعال مشابه بخربق در سیم کرم وخشک ومقی ومسهل اخلاط غلیظ واقسام کرم شکم ومخرج جنین ومدر بول وحیض وحمل اوراد بارده وتندر نشربتش نیم درهم ومصلحش کثیرا است **تیعون** بیونانی اذخر است **تیرون** بیونانی دوا انیت اسم وردابیض است **تیل** بالخته ترکی بیلان ودی ودرشکابن کرگ جوداش کویند وآن نباتیت که درکنارها وزمین نمناک بردید ومخصوص زمانی نیست وبرروی زمین پهن میشود وشاخهای او دراز وبابندهای بسیار ودرکش طولانی بسیار ریزه ودربرابر بندی رسته وکلش مابین سرخی وسفیدی وبا برگ آمیخته وطعمش مایل بشیرینی دراول سرد وخشک وقابض وطبیخ او جهة مقعدش دعسر بول وقروح مثانه وطبیخ بیخ او جهة سنگ گرده وزآب کیاه او از نیم رطل تا یک رطل رافع

نام الیبا

اقسام مارها

اقسام مارها وکثردم بوانه زبیده مجرب ورافع حرقة البول واحتباس بول وحصاة وتبهای حاره وسل نغابه از مورده آن ضماد او جهة جراحات تازه وگزیدهٔ هوام واورام حاره ومنع نزلات وضماد خاکستر او جهة قطع خون بواسیر وتحلیل اورام وتجفیف قروح نغایت نافع وقسمی از آن را برگ مثل لبلاب وکلش خوشبو وتمرش ریزه وعرق ودرصنخا حرنقد بر انکشتی ودر بعد بیخ باش بینا بشند عصاره او دوا بیاده جهة علل چشم وتحلیل مواد وتخمش نغایت مدر بول وجهة قطع قی واسهال ومنع ریختن مواد بمعده وخشا وتفتیت حصاة گرده ومثانه وقروح آن مفید است وقسمی از آن بیشان که هرگاه کاو از آن بخورد اعضای او ورم میکند سوخته او در ظرف مس جهة قطع خون بواسیر ضماد آن از مجربات شمرده اند وکویند زیاده بر به آن احتیاج نمی افتد وضماد او با روغن گل نغایت ملین ومنضج ومحلل است **عرف الغمام** **جاورس** بفارسی گاورس کویند وان نوع ریزه دخن است که بفارسی ارزن نامند زنگ او اغبر وازارزن ریزه تر دراول سرد ودراخر دوم خشک وبسیار قابض وقلیل الغذا وازارزن لطیف تر وسریع الهضم تر ومقوی بدن وبا روغن وشیر مغذی و شیرین تر وخوردن مهرای او جهة التواء حجاب ونزلات نافع وجالس اسهال مراری وضماد کرم کرده او محلل نفخ معده ومسکن درد بواسیر ومولد خون کم ودادی ومورث سده ومصلحش روغنها وشکر است **چای ختایی** نباتیست ساقش زیاده بردو زرع وسرخ وبرکش مایل بنفشی گرم باعتدال وتر وملین ومقوی باه ضماد خخته او جهة اورام صلبه وتسکین درد بواسیر نافع ونطول آن محرق ومنوم ومفرح معده با رد رطب ومصلحش بادیان

[illegible]

جبیم … الف

ختایی و درازیانه است و این تمیمی گوید که جای ترصی است و از چین آرند مسهل و رادع قریب است
و از اختیار الطبیین ظاهر میگردد که نباتیست شبیه برطبه و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن
از او زایل میشود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده خونست **جاوشیر** صمغی است بدبود
ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلندتر از ذرعی و برگ زبرتر
شبیه بسوسن و سفید و برگش شبیه ببرگ انجیر و مایل باستداره و خشن و بسیار ریز و قبه او شبیه بقبه
شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش سیاه و قریب بلیمون و خوشبو و تند و بیخش غلیظ و تنبه دار
و بدبو و بیرون او سیاه و اندرون او سفید در سیم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی
اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل آن و با قوه تریاقیه و جهت تبهای
دایره و لقوه و تشنج و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از صدمات بهم رسد و فالج و صرع و امراض
بارده دماغی و رعشه که بعد از جماع بهم رسد و مغص و سیرفه بلغمی و تقطیر بول و جرب و مثانه و نفخ
رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و حصاة و رفع سموم و منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضماد
او جهت جراحات خبیثه و رویانیدن گوشت استخوان و سایر اعضا و منع آن از قبول آفات
و دردهای بارده و ریاح و با روغنها جهت ثآلیل اعیا و با روغن زیتون جهت گزیدن سگ
دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهت امراض بارده رحم و اکتحال او جهت بیاض و نزول آب و سنون
جهت درد دندان و منع تاکل آن و طلای او جهت قروح ناز فارسی است و مفرز انشین و مصلحش مانور

حب نبون

و خیسانیدن او در مطبوخ عسلی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او وقنه یا شیر انجیر و یا اشق و نیم
جهت قروح مزمنه و حمول او جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و نشا میدن ان
تخم او با شراب جهت اختناق رحم و نیم مثقال او را با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با
نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بازنافع است **جاموش** بفارسی گاومیش نامند و قسمی از گاو است
و گوشتش گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضت و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر درد مفاصل و
امثال آن و مصلحش است کامه و دارچینی و ادویه ملطفه و نشا میدن شحم سوخته او جهت جرب و کعب محرق
او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و زرد او مخفف قروح و رادع حکه و مقوی
باصره و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد شحم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء
الثعلب نافع و بخور موی او و شاخ او باعث گریختن افعی است **جاجما** بلغت سریان اسم جاجمیس است
جاذ النهر ساق الماء است **جادی** زعفران **جاسه** باقلای قبطی است **جاذریون** **جاورس** حجر البقر است
جاتون خنتجاش زیری است **جارکون** اسم فارسی بابونه است **جاکسو** بهندی شمیرج است
جادل بهندی اسم ارز است **جال کری** بهندی اسم توت است **جالوت** بهندی اسم اسفاناج است
جاتری اسم هندی بسباسه است **جاپال** بهندی جوز بوا است **جاری** بهندی زرده است **جاندبل** بهندی
بلابت **جابال** بفارسی درخت یوک را گویند **جامع الحجم** قنطوریون است و جبر را نیز گویند **جاوتریا** هندی
ذرت است **جبنق** به تشدید نون بفارسی بنیز ماند تازه او در درم سرد و تر و مقوی معده و رودده و مقوی

کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز ادکان
و مقرح بغایت و مسمن بدن و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبخ [illegible] و ضماد [illegible]
جراحات و مضر مبرودین و رافع اشتهای طعام و غیر مهضوم او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و
نعناع و مصلح [illegible] کهنه او در دم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و معا و مجفف رطوبات
ضماد او با عسل جهة انفجار دمل و رفع [illegible] و با نوشادر جهة کلف نافع و مولد اخلاط مراری
معطش و مولد [illegible] و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده و خنازیر [illegible] و منفعل او اقرب [illegible]
مغز ادکان و در محرورین میوه ها [illegible] غیر [illegible] که آنرا [illegible] گویند در غایت
ترطیب و تنویم و جهة تب دق و سل و التحام معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض
سوداوی و التهاب خون نافع است جبره بلغت مغربی اسم نباتیست طولش سه چهار انگشت
و برگش شبیه برگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و گل و بی ثمر است و در [illegible] در اول دوم
گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهة صاف کردن خون و التیام جراحات [illegible] و طلاء
و با شراب و در سوم او جهة دهن [illegible] و بار [illegible] نافع و گویند بیخش را چون با پاره های
گوشت طبخ نمایند قطعه های گوشت را بهم ملاصق می سازد و [illegible] او را جهة یرقان مجرب
دانسته اند جبان بفارسی [illegible] نامند و آن سه قسم است و بخته دو قسم که یکی سفید [illegible]
و دیگری سرخ لون [illegible] گویند و بخته [illegible] را [illegible] حصا صین و [illegible]

[illegible]

در سیم سرد و خشک و ضماد [illegible] است و طلای او مفرد او با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهة قطع سیلان
خون و با سرکه جهة رعاف و بر بدن جهة منع عرق و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب
مورد و سرکه جهة رمد و موی و منع موی ریختن و با آب نیز جهة رفع باد سرخ و اورام ملتهبه
مجربست و چون با روغن زیتون و اندکی بوره [illegible] بمالند و بر [illegible] بمالانند ازاله
کتابت میکند و بر جامها باعث قلع چرک و چربی آن میگردد و طلای او بواسیر را رفع مینماید و [illegible]
حصا صین در افعال قوی تر از همه و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است جبلاهنگ [illegible] فارسیست
و جلنهج معرب [illegible] و آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه [illegible] و در تب صفراوی گویند و آن [illegible]
جبب بهندی چوبیست زرد رنگ از اجزاء [illegible] هندیست و در بعضی نسخها [illegible] مسطور است
[illegible] جبین بترکی اسم [illegible] است [illegible] بهندی اسم [illegible] است جبیل
بهندی اسم [illegible] است جنجات [illegible] اسم نباتیست شبیه به نبات [illegible] و از آن [illegible] تر
و شاخهای او باریک و بسیار و گلش شبیه باقحوان و تخمش با اندک تلخی و [illegible] از عدس و با اندک
تلخی در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او با دستور
سه درم [illegible] جهة [illegible] با دوا و رفع [illegible] و مسقط مشیمه و مصدع
و مصلحش هلیله کابلی و قدر شربتش تا سه درم و بدلش [illegible] است خخ بلغت [illegible]
جدوار [illegible] شکل [illegible] و از آن [illegible] بفارسی [illegible]

نامند و آن پنج قسم است یکی را ظاهر تیره و باطن برنگ بنفشه و مایل بسرخی و مقعر بی‌شکل و در طعم اول
شیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را خطائی گویند و یکی ظاهر و باطن تیره رنگ و مایل
بزردی و مقعر بی‌شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و سائیدهٔ او برنگ نیل و هر دو را هندی گویند و یکی
بقدر زیتونی و مایل بسیاهی و گویند از بلاد دکن خیزد و قسمی اندلسی است و اشکال مانند بقدر شتری و سیاه
و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اولست و در اول سیم گرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر و مفرح و مقوی
دل و اعضاء رئیسه و حشا و نادر زهرهاش و دافع سایر سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی سر و باه
و مشتها و مدر جهت اورام حاره و بارده و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقاء و عسر بول
و تسمین بدن و درد حشا و حصاة و یرقان و قولنج و امراض بارده نافع و طلای او جالی جلد و جهت بواسیر
و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون و در رفع برص و بهق و با عسل مفید و مصدع محرورین و مورث
جراحت امعاء و مصلحش سکنجبین و شیر آهن تافته و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تب ربع
دو دانگ و در تقویت باه نیم مثقال و در استسقا چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن آن زرنباد است

جدوار نوع سنبلی است جدواجد خرمرست جدی و جدوا بزغاله است و در مخزن مذکور جدوار بلغت
اصفهان آرام صبر ستوطری است جرجیر بفارسی تره تیزک گویند و بری و بستانی میباشد و دو قسم است یکی
ساق دارد و برگش از برگ ترب ریزه‌تر و گلش زرد و بسیار تند و ادرا خردل بری گویند
و دیگری ساق و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او سه قسم است یکی شبیه ببرگ ترب

و ساق دارد و برگش با خشونت و در مازندران شاه تره و کوله تره تیز گویند و در شکار بن خاص تره نامند
و تخم او سفید و حرف بابلی عبارت از اوست و قسمی را رشاد و بفارسی تره تیزک نامند برگش بزرگ و گلش
سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه‌تر از حب الرشاد است و مراد
از مطلق او قسم اخیرست بری او در سیم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی در دوم گرم و در اول
و مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو
جهت ازاله قروح و خوردن آن با شتا جهت بدبوی زیر بغل نافع و مصدع و مورث سدد و منحر و مظلم بصر
و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در خواص مذکوره قوی‌تر از اوراق و با آب گرم مقئی بلغم و با زرده
تخم نیم برشت جهت تحریک باه مؤثر و ضماد او جهت کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهره گاو جهت شقاق
ناخن نافع موجب تورم خون و انصباب مواد به اعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش از بری
بستانی او تا یک درهم و از بری تا سه درم و بدلش مثل آن تودری است یا تخم زردک بری و با
تخم پیاز و هرگاه درخت انار را بشیر آب تره تیزک سقایت کنند انار شیرین شود و هرگاه
و نخود را با آب تکرر پرورده کنند در تولید منی بعید است جرملیسا بلغت کوهستان و جاهلق
نامند اسم رومیست و در شکار بن نبات آن را زبا مند مخنیست بطری نستی و طول او زیاده بر
شبری و طعمش شیرین و مایل بسیاهی و باطن سفید و با صلابت و خشنیت و ساقش قریب بزرعی و برگش
شبیه بزبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و برگهای ساقش از طرف اعلی بقدر ربع

وگلشکر کبود از گل نیلوفر هندی بسیار گوجکتر و مشتمل بنج ادست رافع جمیع زخمها و تشنج آن و خون
بر بن دندان بتیا بنهج بیچید که از گل و شرب ز آب ل ممکن گردد و سنون او کلد فعه درد دفعه رافع
تعفن بن دندان دردیا بیدن کو شرب لثه آن و از مجرباتست و در این امر چیزی به از بخور بندد ضماد دس
جا برک و شراب رافع زخمهای باطنی و ادرار حیض مجربست **جرّی** بلغت ولایت بندیا نی آم
عربی بسلورست و آن ماهی عظیم الجثه است رنگش سیاه و بیفلس و شاربش مثل ماری باریک دراز و
در شنا بن آب لجه در ما زند از آن کلیس مانند ممکسود او گرم خشک ضماد او جاذب سیکان و خار از بدن
و طبیخ او جهت قرحه امعاء و جذب مواد بظاهر جلد و خطله و جهت عرق النسا بیعدیل و تازه او ملین طبع و جهت
تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و قی الدم و خون از نیند و نرمه و قیه با مثل آن سرکه قاطع خونیست که از حلق
آید و مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر او مصلح صعتر و نعناع و آبکامه و سکنجبین **جراد** بلغت فارسی
ملخ نامند در دوم گرم و خشک و مسهل و جالی اخلاط غلیظه و جهت تقطیر البول و امراض قصبه ریه و خوردن
دوازده عدد آن که اطراف و سر آنرا انداخته و با برگ مورد سابیده تا جهت استسقا مجرب دانسته اند
و جهت جرام بالخاصیه مفید و بخور او جهت بواسیر عسر البول ضماد پاهای او که سابیده تا نشسته جهت تالیل و کلف
و جرب و خصوصا سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلای جوف تخم او جهت کلف و خوردن قسم بی بال
او جهت لزیدن عقرب مفید و بستن نوع سبز کردن را زاد که در مزارع بهم میرسد بر صاحب تب ربع بالخاصیه
رافع آنست و ملخ قلیل الغذا و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش
سکنجبین است و انار **جراد البحر** بفارسی ملخ دریایی گویند دانه جونیست سرش مربع و از

[illegible]

حوالی سر تا نصف تن میدهد و از هر طرف ده پا شبیه پای عنکبوت و بر سرش دو شاخ دراز
دیگر در تحت چشم و جشم او بر دو جسته است زجراد بری گرم و خشکتر و خوردن هر روز از سه عدد
تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید و سابیدن و مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت
روز جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجربست **جربوع** جلبوبست **بربوز** بتقله یمانیه است **جرجر** باقلا است
جرجیر منطر نیست **جرجدان** کرم در کتابت **جرجر الماء** قرة العین است **جرجمهوری** ترمس است
جردمان فاره است **جرجیا** فراصیا است **جرجند** بلغت دیلمی نباتست نافیاست **جرجر** بهندی سنبل الطیب است
بهندی خنجل است **جرابل** بهندی سند است **جربوا** بفارسی آم لسان الحمل است **جرجیم** بهندی آم عصفور است
چرغ بفارسی اسم زنج است **جرنجمشک** بفارسی اسم سمین است **جرشیا** بترکی اسم ازانس است **جرا** بهندی
قصب الذریره است **[illegible]** بهندی بمعنی بنج است **جرز** بفارسی گزر و زرد گویند لبنانی از دیمی طول
مدبابش و یک منند بردرد دوم گرم و ترگویند در اول ترست مسهل ملطف و مدر بول و منتج سده جگر و قاطع بلغم
دمقوی معده و ملین طبع ~~و مسهل و مقوی اخشا و رحم و باضمه و بروده لبرکه و نمک جهت سرفه~~ و درد سینه و معده و
جگر و اخراج حصاة و نطول طبیخ ریشه‌های او محلل خون جامد و مربای او بغایت مسهل و مقوی احشا و رحم
و هاضمه و بروده با سرکه و نمک جهت اذابه شیر و تعدیل و مقوی معده و جگر بارده و در دو ساله او قریب پای او را
دنبه او که از فشرده او را با ربع آن عسل جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و
بطی الانحدار و مصدع و محرق و که با او دبه مناسبه گرفته شود بدستوری که در دستورات مذکور است در
جمیع اشارنا بیث منابست خمر است مکرر و سلاله ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ

جیم مع الرا

ومغز مجرّدین و مصلحش ادویه حاره و اسکنجبین و بدلش ادویه بالونس بزغاله مولد خلط صالح است و قدر
شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال و از مربای او تا هشت مثقال و از نبیذ او تا سی مثقال و تخمش
محرک باه و در زنان از نسل اصل او و چون بیخ او را با بیخ و تخم شلغم در جوف ترب زیر آتش طبخ دهند
جهت سنگ گرده و مثانه و عسر بول بغایت مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درم و بدلش انیسون
و او قوی است و بری او را در قزوین گزر نامند بحسب قدر انگشتی و گلش زرد و غلاف تخم او خاردار
و در دو قوّه او است در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدّتی و در انفعال سوار تحریک باه
قوی تر از بستانی و حمول او مخرج جنین و خوردن خام او جهت سموم و ضماد پخته اصل و برگ او جهت [illegible]
خون که از برودت باشد نافع و او دخنه او در منازل باعث گریختن هوام و مضر معده و حلق و مصلحش [illegible]
انیسون و حمول او منقی رحم و معین بر حمل است جزع سنگیست که از یمن و حبشه خیزد و در رنگ شبیه [illegible]
و طبقات او خطوط ممتد برنگ سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی قسمی از او را بابا غوری گویند
و قسمی سلیمانیست و ظاهرا عین الهر نیز از جنس او باشد در سیم گرم و خشک و جالی و با حدت و باعث
بیداری و جهت یرقان و منع خواب شب با و جهت عسر ولادت بچیدن و در موی زنان مؤثر و تعلیق او بر
اطفال مورث سیلان لعاب دهن و رفع ام صبیان و نگاه داشتن او مورث خصومت مردمان با دارنده
او و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و جنون و جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور او قاطع
خون و جهت رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال او جهت رفع بیاض و نزول الماء نافع است جزمازج

تم الجاء

ثمرة الطرفاست و مرکبا زوداست جزر و رشتر بچه است جزر [illegible] گویند شقاقل است [illegible] زعفرانست
جبسین خشک است جشا تمر هندیست جشیش بفارسی بلغور نامند و آن نیم کوفته گندم و مثال او است
جشیج و جمبج تشمیزج است جرش بلغه فارسی اسم مهره کوچکیست که بر گردن اطفال بجهة رفع چشم بد می بندند
جشم تشمیزج است جشم خرد [illegible] اسم فارسی عین البقرست جعقن حبیان مخرقست و بفارسی گنج نامند جعده
گیاهیست کمتر از نیم زرع و برگش مدور و گرد با لاغر خشنی و روی دیگر را اطراف محیط بخارهای
ریزه و بر طرف شاخهای او مثل قبه و بران خیوط شبیه بموی سفید و بر آن تخم و گلش سفید مایل بزردی
و با عطریه و این نوع جبلی است و جعده صغیر نامند و نباتیرا جعده کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم بوتر است
و مستعمل او جبلی و بعد از شش ماه قوتش کم میشود و در آخر دوم گرم و خشک و مفتح و با قوت تریاقیه و مدر بول و حیض و
ملطف و طبیخ او جهة گزیدن هوام و یرقان سیاه و استسقا و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع ورم معده و خناق
و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصاة و تنقیه رحم و رفع نسیا و با سرکه جهة تیزی ضماد او جهة تنقیه قروح مزمنه و اندمال آن
نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش حماما و قدر شربتش تا سه درهم و از طبیخش تا بیست مثقال و بدلش بوزینه کوهی و در تحلیل ریاح
شبیح و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سلیخه است جعده [illegible] بلغه دمشق بربیادرشانست [illegible] جعیده گوهیست جعده
جعده بابونیست جُعَل اسم فارسی قسم بزرگ خنفسا است [illegible] اسد العدس است [illegible] بلغه مازندرانی قسم از [illegible]
خرارست [illegible] بفارسی اسم [illegible] است جغد اسم فارسی بوم است و انثی غیریست که در روز قوت باصره ندارد
و تمام سیاه کله را بفارسی بوف و بترکی [illegible] گویند و آنرا عظیم الجثه تر از سایر منهاست [illegible] بوم نامند و یکی را
بترکی بیلاق گویند و آن کوچکتر از همه است مرغ حق که او از سایر حقیرتر و بقدر قمری است قسم اوسط او

جیم مع السین
جیم مع الشین
جیم مع الصاد
جیم مع العین
جیم مع الغین

سیاه لون سیمی بجعد است و درختان کوره ما مهر یارس گوید که لطوخ دل او در حین ذبح با وجود حی گردن
برروی صاحب لقوه و برکردن او و رافع ان علت است و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف مخالف
صاحب شقیقه از مجرباتست و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشند جهت سلس البول و بول
در فراش از مجربات است و طلای خون او با روغنها جهت کشتن قمل مؤثر و اکتحال خون او و زهره او جهت شبکوری
نافع و چون او را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و دیگری مغموض میماند تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مغموض

جیم مع الفا

او منوم است خوابست جفت بلغت خراسان اسم مازوست جفت آفرید مؤلف تذکره گوید که اسم یونانیست
و بمعنی زوج و حجب معنی فارسی بودن آن اظهر است چنانکه مؤلف ما لا یسع بیان نموده و آن نباتیست
ساقش بقدر شبری و شاخهای بسیار دارد باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و متلاصق بهم و در طرف
ساقش غلافهای شبیه بهلیله و بادام و از یک عدد تا چهار عدد و اطراف غلافها خار دار
و درون هر غلافی سه پرده و تخمش شبیه بحابه و در هر پرده پنج عدد میباشد در دوم گرم و در
اول خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب است و چون سه مثقال از
تخم او را با گوشت بره با یا له بجوشانند و صاحب استسقا یک هفته مداومت نماید به اب او طبیعت
ولحمی را رفع کند و مربای او با عسل نهایت محرک باه و مفرح و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش تخم نیز است جفت پوست ملاصق بلوط است و بر طلع هم اطلاق میکنند و جفت البلوط

که در بلوط

جیم مع القاف
جیم مع الکاف

که در بلوط مذکور است و از اطلاق این اسم مراد اوست جغری کبزی است جقدطوطم بقاف نوز است جگار
اسم فارسی قبره است جکبر بفارسی اسم کبد است جگورنگه اسم ترکی جراد است جگر بند اسم
ترکی دانه میوه هاست جکلنا اسم هندی حبا حب است جکی ایمن الدوله گوید که ثمر هندی است بقدر جوزه
و سبز رنگ و خاردار و در تجاویف درون او دانها بقدر گردکان و زردرنگ و شیرین طعم و لزج و درون
دانه تخمی دیگر بقدر پسته و مثلث و مغز او سبز و چرب مایل به تلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیه مغز

جیم مع اللام

او مولد منی و محرک باه است جلبید بفارسی ترک نامند و در طبع و افعال مثل بلحبت و از آن کثیف تر
جلنار بفارسی گلنار گویند واو غیر گل انار منم است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند در دوم
سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الامعا
و هیج ذرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهت
بد بوئی زیر بغل و التیام جراحات و منع تراید اورام و سقوط موی و نتوّ مقعده و با سرکه جهت بد بوئی
دهان و استحکام لثه و دندان و قلاع مؤثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بوزن آن و

لمنع حدة الرمد

پوست انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب بعد از شکفتن صاحب رمد
و معتاد دیدن آن زد درخت سه عدد جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند جلد پوست
حیوانات است و لنبت گوشت سرد و خشک و هرچه در طبخ مهرا تر غذائیت او بیشتر و اصلاح دیر هضمی او به آب کامه
و روغنها و گرم باید نمود و بجهت دیدن عضوی که صدمه و ضربه به او رسیده تا شب پوست تازه گرم در حال ذبح

کوبیده بر موضع الم بنهایت مسکن اوجاع و ورم او است و بدستور جهت ادرام بارده منید و لصاق پوست
سر بزغاله بر سر صاحب سرسام مجرب و پوست تازه بز جهت جذب سم افعی و پوست کوبیده جهت قروح
خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع سیلان خون جراحات تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت
نوصیر و سوختگی آتش و سبح جلد و ضماد سوخته پوستها با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت
رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست فیل جهت تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهت زیرکی دزدان
و منع ترسیدن اطفال از آواز و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی
جهت داء الحیه موثر است جوز اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند و حب الصنوبر
کبار را نیز گویند و این بجهت اشتباه جیم بحا است چه بحای مهمله اسم حب الصنوبر است جلفنانیط دوغ
غلیظ است جلاب تبه از اشربه و در انجا مذکور است جلباسه و در غیر است جلوزه اسم فارسی تخم موز است
و در غیر حب الصنوبر است جل ورد احمر است جلجلی نوعی از لبلاب است جلابی بر سمسم و گزبره تامل است
و بلغت حبش مخصوص سمسم و مولف تذکره گوید اسم سریانیست جلیفه اسم عربیست نام اسب جلهام
قسم سیاه عوسج است جلنه حلفا است جل النسرین معرب گل نسرین جلبان خلر است جلابات
البش خشخاش سیاه است جلنجوج فودنج بری است جلمانا قند است جلبرد جاورشیر است
جلبان مرمیخ بهمن است جلنجبوان صعتر است جلنجبین گلقند عسلی است جلنک اسم ترکی
قطاه است جلاق سلق جبلی است جلاغوج اسم ترکی حبة الخضرا است جلفان اسم ترکی

[illegible marginal notes]

حدادت است جلیداراد بلغت شکابن رازدرخت چلبره بنبند اسم شنه است جمیز نوعی از انجیر است جیم مع المیم
و بیونانی اسیقومورا و بمعنی تین الاحمر و ادغیر الحجر بریست چه الجمیز بری از سموم است و ماکول
نیست و اورا در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز را شکال انجیر نامند و ماکول است درخت او شبیه
بدرخت انجیر و برگش ببرگ توت شبیه است و شاخ او پرشیر و ثمرش بقدر الوجه و رنگ او بعد از
رسیدن سرخ و بیمزه و در بعضی بلاد دریائی بکرر بار میدهد در دوم گرم و در اول تر و جهت سرفه
یبسی و درد سینه و گرده و سپرز و دو سرا اسن نافع و لعوق او که برگ شاخهای او ثمرش را حل شاید
اب او را با شکر بتوام او ورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و گرفتگی آواز مجرب است
و ضماد مثقال برگ مسحوق او با اب قاطع اسهال و مجرب است و با هم وزن آن دیگر در رفع سرفه از موده است
و شیر او محلل اورام و ملین و ملحم جراحات و جذب اسهال اخلاط غلیظه و از شیر انجیر لبنانی ضعیف تر
و نشامیدن نیم درهم او جهت سپرز و تبهای بارد و خاکستر چوب او جهت قروح ساعیه و اکله و نار فارسی
مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مفسد معده مصلحش لیمون و سکنجبین و اب سرد است جمست
سنگیست که در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و رنگش سرخ و آسمانگون میباشد و بهترین او سرخ
ارغوانی شفافست در سیوم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای او جهت اخراج
و ورم چشم و خاتم او جهت ترس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق موثر و در زیر سر گذاشتن باعث
رفع دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظرف او اکل و شرب نمودن در اثار

مثل نشاسیدن اوست جمار بفارسی پنج نامند در طبیخ مثل نانخ است و از آن لطیف تر و جهت منفعه دهنهای صفراوی و محرق بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و مسهل صفرا و اورام باطنی و اعصاب است
جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در میان درخت و موضع طلع است و قلب النخله نیز گویند سفید و شیرین و قریب بطعم شیر است در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت غلبه صفرا و لاغری اراده و غلیان خون و نفث الدم و درد سینه و سعال و رفع ضرر نبیذ و رفع خمار و قی صفراوی و علاف کردن او از دمنع تحلیل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهت گزیدن زنبور نافع و مصلحش مولد ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمادر نیا نیز است که مثلث را به آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و گویند آب انگوریست که در جوشانیدن بنصف رسیده تا گرم و خشک است و منضج و مسهل و مشهی و معین جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشاست جمجب بهندی بستیست شبیه بزردک بری و باریک و دراز و اندرون و سفید و بیرونش ما بین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در ارتفاع گز و موی ثمرتان مانند ساق و برگش شبیه بزردکست در سیم گرم و خشک و محرک باه خصوصا مربای او جهت ربو و سرفه و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر برز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و ابن الدوله گوید که از یکمثقال تا یکمثقال و نیم او با جلاب رافع خفقان است و از مجربات است جمل بفارسی شتر نامند بچه کمتر از ده ساله او بهتر از سایر و گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا

و جهت تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدرّ زرد آب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی و بوییدن او جهت سده مصفاة و نطول جوشیده او با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب است و شیر او جهت استسقا ازموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشند و طلای گوشت سوخته او جهت قوبا و ضماد شش تازه او که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و دوام اکل شش او مورث کوری و حمول مغز ساق او با پشم بعد از چهل روز متوالی معین حمل و نفوخ سرکین او قاطع رعاف و شیر او با ادویه مناسبه جهت جرب و ضماد تازه او جهت تحلیل خنازیر و ثبور و بخور و طلای او جهت ثالیل مؤثر و اشامیدن کف دهان او در حین مستی او مورث جنون و چکانیدن آب بودنه در دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی او جهت اندمال قروح و سوخته او جهت رعاف سعوطا و سیلان خون جراحات ذرورا نافع و لتن کهنه شتر اگر آنان زنده بوده بر آستین عاشق جهت رفع عشق گویند آزموده است و چون گندم را بعرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند و کلف دهان او نیز همین اثر دارد و پنیر مایه شتر در تقویت باه بی عدیل و سمین بدنست جمان بعربی لولوست جمجم ریحان سلیمانست جمد جینی اسپیوس است جماز النهر سلق الماء است جمز تمر هندیست جمل المحی حرحون است جماز بلغت تنکابن سرخس است جلودریا اسم هندی خانس است جمیل بلغت دیلم حکاک است جکیدل اسم هندی قلقاس است جمیلی اسم هندی یاسمین البناتست خیرطیا با یونانی

جیم مع الواو

اسم بنجی است در ازه غلیظ و مایل بسرخی و تیزی و تلخ و زردی او در ساق بقدر انگشتی و در طول قریب بدو
ذرع و برگش شبیه ببرگ گردکان و سرخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش را
غلاف شبیه بکنجد و غیر رومی را جز مقاتلی نامند و برگش شبیه بحماض و او غیر مستعمل است در اول سیم
گرم و خشک و نهایت ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهة گزیدن
سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهة گزیدن
جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد و احشا و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضا و دوی و ازالهٔ اثر
و طلای او با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و استعمال او با بد است در تریاقیه قوی است و مضر سینه
و مصلحش ستولوتنده ریون است و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل بوزن او نیم او سارون
و نیم وزن پنج کبر و در سایر مراضع قسط و زراوند بوزن او و در بقای قوت تا سه سال و عصارهٔ
او در افعال قوی تر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق فذ او نست که او را کوبیده پنج روز در آب
خیسانیده بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد **جُنْد** بفارسی
انش بکمان و بترکی اغلان آشی نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان آن مائیست و در انهار عظیمه
بهتر یافت میشود از رنگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش میکند و در
دیلم او را نشتا نامند و قیاس تقاضای آن میکند که خصیه آن بعظم جند باشد و بهتر تازهٔ او در املا خطه نموده
که صیادان قطع نموده مملا بود و لون ندرنسته بعد از جوشانیدن او در آب خاکستر و پرورده گردان
بود گاه

بوده گاه بعد از مدتی صاحب بوی و لون شده و آنکه در او نوعی استحاله هست شکلانیت و الحیوان غیر
سگ آبی و مجربست و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد است و سیاه او از سموم قتاله است
در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مخفف و جهة احتباس حیض
و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و
فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهة درد سر
مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی در روغنها و بدستور تغمید با روغنها جهة تحلیل اورام منه
و دردهای بارده مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن آن در گوش جهة ریاح و ثقل سامعه و وجع بارد او
آن و اکتحال او جهة ظلمت بصر و دمعه و سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و نشانیدن
آن بقدری که افیون خورده باشد رافع سمیت افیون چون با مبادی او افیون بیاشد سمیت او را
زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش مثل او دوج و نصف آن فلفل
و در بعضی مواد بوزن او و بنتک و در امراض جگر فرفیون و جهة تحلیل رطوبات لزجه سه وزن او
فلفل و ثلث او و در فلفل و ثلث او در زرنبا است و جند سیاه بقدر یک درهم کشنده است و در مده
یکروز و تریاق او شیر تازه ترنج و شیر الاغ است **جنجل** قسمی از بلوط است که از دمشق خیزد و در افعال
مثل او است **جُنبلغنج** نا شکفته هر درختی را گویند و اکثر استعمال او در جنبد است **جنباه** اسم فارسی
دلبث است **خباح** بلغة اندلس این است **جنتوریه** قنطوریون است **جناح النسر** حرشف است **جناح احمر** ثمر

ببرگ بند دادورد است الله آلو
تقلید دور قاف منکور میشود خنجر از ان الفرنیست جنبل صفتر است جنبه بهندی زنبق زرد
جنبلی اسم هندی یاسمین کبود بنیست ولوبیا نیز گویند جنکال اسم فارسی جبس است جندن اسم
هندی صندل است جنین اسم هندی قرنفل است جنبه بهندی نخود است جندال بهندی قسمی از
بنیس است چنبک بهندی متفاطیس است جوز بفارسی گردکان نامند مغز او در دوم گرم و در اول
خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل ریاح و مانع تخمه و خوردن دو مثقال او که با دو مثقال انجیر کوبیده
ملیین طبع مجربست و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را
چون نرم نموده بجا بند و طلا کنند جهت تشنج بارد و یابس و تار ساق و قوبا اطفال و عانخرا یا له و مدت مولدی
بموی عضو و جهت حمره و حرق النار و عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن او با انزروت
مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و معدیل و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول
مغز محرق او با شراب جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او در ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب
قبل از سموم بخورند موجب علم تاثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکثار او مخرج حب القرع
و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلحش رب انار و مغز محرور و مصلحش خشخاش و کهنه متکرج او با
سمیت است و از خواص او است که چون با پس نکوبند و یا برادة آهن و خاک ریزه کنند و بیاشامید
گردکان که با پوست سوزانیده باشند با یکمثقال با ربع رطل دو مثال آن جهت قطع خون بواسیر مجربست و
اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و بیستور ضماد مغز کهنه محرق او با زیت جهت قرح سر و جو نشانیدن
صمغ او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغییر آن و برگ که از آب گردکان

جیم مع الواو

ملاس سین مجرب

بزد عل

بلیست
سبز و عسل با رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون بن دندان و ادرار و سستی آن مفید
و طلای تازه او با مثل آن برگ مورد و برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و گل او جاع بارزه
مثل نقرس و جهت فالج و مثال آن قطور آب برگ که گرم کرده باشند جهت جرب گوش و نشانیدن
و حمول کردن خاکستر پوست ثانی آن جهت نزف الدم و ذرور او جهت جراحات و جمع او جهت
فروج خبیثه و درد دندان و مربای او با عسل جهت تسمین کرده و تحریک باه و راندن طبع
و تقویت رود و هکور و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست
تازه او که با خبث الحدید سایید با سرکه طبخ دهند و یا یک هفته خیسانیده هر روز بر هم زنند
خضاب قوی و بادوام است و ضماد پوست تازه او جهت خراز و قوبا مفید و طبیخ نیم وقیه با گوز
بیخ درخت او در معده ممتلی از غذا منقی قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم و دافع قمل است
و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت
موثر است و مسواک کردن با پوست بیخ او هر پنج روزی منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و
کردن با پوست زرد او مقوی لثه است و طلای تازه چوب او با برگ ... کردن خارش محترقست و با زفت
جهت قوی کردن عضوی مخصوص خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات
دانسته اند و شراب او را جهت سیر زحیر مجرب یافته اند و چون در فصل خزان ریشه درخت او را بریده و در
روغن زیتون با زور انقدار بجوشانند که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده
ریشه بریده را بروشنی ریشه کشند که تقطیر شیشه بر بده و دهن او را مسدود کرده بخاک بپوشانند و بگذارند

الطبی المجرب

درخت بارور گردد برون او ورند چیزی شبیه بمداد یافت نود و ان خضابیک مدتها اثر او بماند
و مولف تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون قبل از موبر آمدن بر انثیان برحمام طلا کنند مانع بر آمدن بیدن
مو میگردد و کندی مجرب دانسته است و روغن گردکان را خواص مثل کهنه خاییده او است و محلل
و منضج اثار میدان و در روزی سه درهم تا یکهفته جهت درد ورک مجرب و جهت امزجه بارده نافع
و طلای او جهت اکله و نواصیر حشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بدنی و زایل نمودن
ثوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع است و بدل مغز گردکان جهت
الخضر است وزن او و بدل روغن او روغن بدام بالخاصیه مغز گردکان مسکن مغص و مصلح قروح است
شربا و ضمادا **جوزبوا** بفارسی جوز بویا گویند ثمر درخت هندیست بقدر تخم مرغی و چون مغز کرده بقدر
عفصی و سرخ و تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین او تازه و خوشبوی تند است که خطوط
سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی
معده و دماغ و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت ملائمت جگر و سپرز و اورام بارده آن
و یرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان
و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد و رطوبت و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقاء
لحمی و ضماد او جهت ورم بارده جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه و امثال آن و با
رفتن و نزول و جهت کلف و نمش و آثار ضربه و بارد غنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت

تقویة

تقویة باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرور و مصلحش کثیرا و بسیار خوردن او
مورث سوء خلق و حمق و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش بسباسه
و جهت سدد و میلانات بکوزن و نیم و سنبل الطیب و قوتش تا سه سال باقیست **جوز [illegible]** نبطی است
معروف و گیاه او بی گل و ثمر و برگش شبیه ببرگ زنبق و ساقش شبیه بساق نی و بهترین او
قطعهای بزرگ املس سرخ نیم رنگ شاخ جدا نیده بی کرم و بیکره است و بسیار صلب و اندرون
سیاه و ثقیل الوزن بجدا ازاله ضمغی مانند خون نیست و کرم زده او ضعیف القوه است مرکب
القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت و نهایت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و
منضج و محلل و مدر بول و عرق و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوة
قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل
و معده و [illegible] مجرب و قروح خبیثه معدیل و در رفع امراض مزمنه و اکل دیگر علل سوداوی جرب
و حکه و تب ربع و نواسیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و بسیار اوجاع بارده و
جراحات مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب و حیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از
احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون بی نظیر و رافع مواد نزول و زکام و منوم و منجر و نیکو
کننده رنگ رخسار و سمن الکر ابدان و در توالد و تناسل قوی الاثر و در بروز نمودن حصبه و در رفع
سمیت خلط ان و اختلاط ذهن مکرر حقیر تجربه نموده است و علاج مایوسین به او شده و متحمل

در اکثر مواد اب طبیخ اوست و جرم او سیه و قوی التخفیف است مگر تازه او که خشک
نشده باشد و نخوردن نمک در ایام خوردن او و کلیه تست چه ترک عادت ان و اعتیاد با دوا
حاره مظنه ضرر است در اکثر امزجه و بحول الی اجتناب محرورین از رطوبت حامضه و اشربه لم ترشی
لزوم ندارد و بتجربه حقیر مکرر رسیده است که جمعی بعلت علتی چندی از اب متفرق بند ند تا یکجای
اب طبیخ و نقیع چوب چینی مدتها آشامیده از حموضات قلیله اجتناب ننمودند و بسیار منتفع
گردیده و تمام استعمال او و اخذ عرق و نقوع و غیر ان در دستور است تحریر یافته و مربای او از جمیع
افعال ضعیف تر از طبیخ اوست مگر در تقویت معده و دماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره گویند و ان
معرب از گوز ماثل بفارسی و ان خود از د مزروع بیابانی نباتش نبات بادنجان و برگش از ان
کوچکتر و گلش سفید و شبیه به بوق [illegible] ن دراز تر و ثمرش بقدر گردکان و خار ناک مثل بار
بید انجیر و در جوف او [illegible] شبیه بدانه سماق و ناخوش طعم و متصل تخم اوست در اول چهارم گرم و
در دوم خشک و گویند در خشکی قریب الاعتدال است بسکن حرارت ملتهبه مفرطه و در غایت تنویم
مسکر و رادع اورام حاره و ضماد صداع صفراوی و دموی و ضماد او با روغن دانه او جهة بواسیر
و اوجاع حاره مقعد و اکثار و قل [illegible] ما یکدرهم او درهم [illegible] کشته اند و طلای طبیخ او با سرکه
و عسل محلل اورام و استسقا و خنازیر و قاطع عرق و مانع تقطیر و ضماد مجموع نباتش جهة تقویت
اعضاء مسترخیه و مانع ریختن موی و مخفف رطوبات غریبه و خوردن او جهة رفع صداع مزمن مجرب است

جوز رنی

تا بگذرد و بدلش لفاح دو وزن اوست و مورث خون فساد و فکر و مصلحش فلفل و از زیانه دل است
جوز القی ثمر شجریست مخصوص بلاد یمن بقدر زرعی و جوف او مشتمل بر پرده ها و پایین پرده ها دانه او
بقدر مغز چلغوزه و با اندک بدبویی در دوم گرم و خشک و منقی بلغم و مسهل و جهة امراض بارده دماغی و
عصبانی نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است با کمتر از یانه وار گرم و اول و هر گاه بدینسان درهم شبت را
در کمتر طول اب کوبیده کنند تا بنصف رسد و جوز القی و همچنین سایر مقیئات را باقدری نمک سابیده بعسل سرشته
با مطبوخ شبت و بقدر احتیاج اب گرم و قدری عسل بخورند بغایت مقیی و بی نظیر است **جوز انجیس**
ثمر شجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه و خال دار و پوستش ناهموار و در جوف او دانه بقدر
فلفلی و زیاده از پنج عدد نمیشود در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سودای محترق و قدر شربتش
دو درهم است با اب گرم و مصطکی **جوز العبهر** دانه ایست مدور شبیه با ابله و در جوف او مغزی شبیه بدانه
آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی مایل بگرمی و خشک و قاطع اسهال و بوسیدن او بارتب مورث ذکاوت
اورام نافع است **جوز القطاة** دانه ایست شبیه بکاکنج و قطاة در خوردن او حریص و گیاه او بر شاخ
منبسط بر روی زمین و برگه و نرم و برگش شبیه ببرگ خرفه و از ان عریض تر و غبار ناک و منبت
او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده غلاف کوچک مایل بطول و در ان غلاف
دو دانه کوچکیست مایل بگرمی و خشکی و خوردن برگش جهة تقطیر البول و جرب مثانه خصوصا با طبیخ هلیون و
برگ او جهة قولنج ریحی و خلطی نافع است **جوز الشرک** ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود بقدر جوزی

جوز بهر بو

دانه کرطولانی و مستدیر و نتهای او تند و پوست خشک او چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب
و در جوف او دانه شبیه به دانه انگور و بریده و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر او را فلفل السودان
گویند و رنگ او مایل بسرخی و تیره کی در سیم گرم و خشک و با اسکلام مدر حیض و مسقط جنین و رافع
درد مثانه و آب طبیخ او منفتت حصاة و روغنی که از آب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند
جهت درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مهیج شهوت باه و مصدع و مضر
ریه و مصلحش کثیرا و بدلش نصف او فلفل و در بعض نسخ باه الخجره است جوز الکوثل و بعضی جوز القی
نیز گویند ثمر نباتیست هندی شبیه بجوز بوا در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست او نازک و در جوف
او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل باقلا و برگ او شبیه ببلبلاب و گلش سفید در آخر سیم گرم
و خشک و بغایت مقیی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع
بارده و حصاة نافع و مرخی اعضا بتدبیر که بعد از خوردن او تا یک هفته کال امیلی نمی اید و مصلحش
فواکه و رب و قدر شربتش تا یکدانگ و یک درهم او کشنده بقی و اسهال و مصلحش ریختن آب سرد متواتر بر
بدن و شسیدن سرد است خطرات جوز جندم بضم اول و راء مهمله معرب ز کور کندم فارسیست
و گل گندم نیز گویند چیزیست شبیه بعنبر که در کان که بر روی سنگها هنگام ... میشود گویند
بزردی چون در عسل گذارند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیم گرم و خشک
و با رطوبة فضلیه و بغایت مسهل و محرک ... و مسمن و مع هذا الکثار او جهت تکثیف قوی ملطف

باد است

باد است و جهت حصاة و رفع عسر بول و رفع خواهش از گل خوردن و امثال آن و با سیب جهت قطع
نزف الدم و ضماد او جهت قوبا و بعضه و نزف الدم نافع و مغثی و منقی و مصلحش ریباس و انار و قدر
شربتش تا دو درهم است و چون یک رطل او را با ده رطل عسل و سی رطل آب گرم لیا بر هم زنند
و سر ظرف را بپوشانند و روز شراب مسکر شود که در تفریح و اسکار مثل خمر و قویتر از آن است جوز ارقم
بیخ گیاهیست مستدیر بقدر گردکان سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و با اندک تندی
و چون خشک شود از آن پوست رقیقی سیاه ظاهر شود و ساق گیاه او باریک و مستدیر و زیاده بر زرعی
و مجوف و خشن و اغبر و گلش شبیه بقبه شبت سفید و تخمش لبیا و باریک و تند مزه و برگش شبیه ببرگ زرک و
و در مزارع و جبال میروید در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مدر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصا چون به آب
مطبوخ نموده شود و نانی که در او ترتیب داده باشند بغایت مقوم و ضماد او جهت اورام بلغمی با قسط در آب گرم و محرب دانسته اند
و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش در کند پر شیر تا زه است جوز شیبا بلغة منطی بار درختیست بقدر گردوی
در شکل زعرور و خشخاش لیلی کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است و درخت او
بقدر درخت آلو بالو و جیری و برگش شبیه ببرگ سیب و گلش سفید و در بعضی بلاد خزان میکند و در
بعضی بلاد خزان نمیکند در دوم گرم و خشک و مشهی و آروغ آورنده و بقدری مسخن بدن و خوردن او
قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام
و در گلاب و مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش انار و قدر شربتش تا سه درم است جوز آب

طعامی است که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند و بترکی اوماج گویند و آن مرطب و ملین و موافق
سینه و تنش و قلیل الغذا و نفاخ و مفرح و مولد ریاح و رطوبت معده است جوز الترح رقاع نباتیست
جوز ابابیل زهل است جوز الطیب جوز بوا است جوز هندی نارجیل است جوز [illegible] جوز ماثل و جوز [illegible]
جوز ماثل است جوز مرج حب الکلنج است و گویند دلبی است جوز السرو بار درخت سرو است جوز القی بندق
هندیست جوز بزران تلومس است جوز [illegible] جوز الخمس است جوز [illegible] جوز القطاه است جوز [illegible] قسمی از
مخلصه است جوز [illegible] جوز نبصا است جوزیا بلغت اصفهانی کاشم را گویند جوزده اسم فارسی او زبوا است
جوزمان اسم فارسی [illegible] است جوان [illegible] اسم فارسی شنابانج است جو اسم فارسی شعیر است جوز اسم
اسم فارسی [illegible] است جوزبتان اسم فارسی عرطنیثا است جویز اسم ترکی دعل است جوزانی اسم
هندی نانخواه است جوزا اسم هندی ذره است جوترن اسم هندی لبابه است جوه اسم هندی
قمل است جوزم اسم هندی نوره است جوام اسم هندی فاره است جوکو اسم هندی علق است جوزا
اسم هندی نشاسته است جو اسم هندی حماض است جوزه اسم هندی بقله یمانیه است جوزده [illegible] شجره
ایست مالکاست و میان [illegible] نامند جوار اسم هندی طرفا است جبکا اسم هندی کرمانج است
اسم هندی جراد البحر است جبار اسم هندی شجر است جباذ اسم هندی مخنفل است جبالی اسم
هندی قنبر است جبلی اسم هندی مخ است جوزند اسم هندی شیخ ارمنی است جیدبار اسم ترکی
ثمریست شبیه به کلنجک دراز و دانهای ریزه شبیه بدانهایی که در توت سیاه و رسیده او سرخ تیره و ترش

جیم مع الهاء

جیم مع الیاء

دابن

شیرین و در بو بوی خربزه گرمک لذیذ و گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برگش شبیه برگ
گل سرخ و باندک خار و گلش شبیه به یاسمین و مثل بنفشه گیاه او همیشه سبز و در کنار برگ دانه و در اقلیم
چهارم در گیلان و مازندران خربزه کانا مند و این تهمید سنجوتونا میده است و گیاه دیگر را که دائم
سبز است و دانه او سرخ شفاف بقدر نخودی از وسط برگ او بموی باریک متصل و برگش بقدر درهمی و با
تقعیر و انتهای او مثل سر سوزنی و از جمله خارهاست و او را گوشن نامیده و هر دو قسم آن در طبرستان موجود است
و اخیر را در کنار بن حزنامند و دانه آن آس بریست و جبکلک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن
و مقوی دماغ و جهت امزجه سوداوی و خفقان و سعال سرد و حرارت و حکه و بواسیر و تصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در
جمیع افعال گیاه او مثل علیق است جیدار بلغت فارسی نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط و باریکتر و سبزی
مایل بزردی و ثمرش بقدر عفصی و مایل بزردی و بر روی دانه سبزی می نشیند و از آن دانه سرخی بقدر عدس
منعقد گردیده نمو میکند و سرخی آن زیاده میشود و آنرا قرمز گویند و در حرف قاف انشاء الله تعالی مذکور میشود
و نبات او در رسم سرد و خشک و نشستن در آب طبیخ برگ او جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد برگ تازه او جهت
اورام حاره و تسکین درد و منع زیادتی آن و جهت [illegible] و [illegible] خشک و بارد و سرد و جهت اسهال و با
عسل و روغن جهت زحیر و زرد و جهت التیام جراحات و طلای او جهت تقویت اعضای مسترخیه نافع و قدر
شربتش تا مثقال است جیو اسم فارسی زیبق است جیک اسم دیلمی جرجر است جیران اسم ترکی
غزال است جیر اسم هندی جوز بوا است جیپال اسم هندی دند است جیم اسم هندی دخن است

حاشیة الهامش: حا...

جیپال اسم هندی حداقات جیبوتی اسم هندی نملست جیداوری اسم فارسی سرخس است جیدوان اسم
یونانی شاه ترست جبیر نوره است حرف الخا خامانشا نوعی از پودنه است شبیه بصعتر و لیکن برگ بزرگ تر
وشاخهای باریک مایل بسرخی و برگش ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی
و در ریگزارها میروید و تخمش کوچکتر از خردل است در آخر دوم گرم و خشک و مسخن قوی و مدر بول
و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی نفس و سینه و ریه و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم
و مقوی معده و گرده و محلل خون جامد و تریاق سمومات بارده حیوانی و نباتی و بگونه خالص و مسهل
سودا و قایم مقام افسنتین و چون خانشا را با نمک و سرکه بنوشند مسهل بلغم و خلط امیخته است و
طبیخ او با عسل جهت عسر النفس و تنقیه بلغم سینه و مسحوق او با آب و عسل جهت قولنج و تحلیل فضول و درد رحم
و کلیه و تقویت گرده و تنقیه آن و تحریک باه و رفع صرع و خوردن تبلیل او با طعام جهت قوة باصره
و ضماد او با سرکه جهت نمش و ثالیل منکوس و اورام تازه بلغمی با آرد گندم و شراب جهت عرق النسا
و مثال آن نافع و مضر ریه و مصلحش نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او
افتیمون و در غیر آن تنقیه بوزن او و نیم او صعتر و چون یک جزو او را با ده جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث
او بسوزد در جمیع افعال قوی تر است و چون چند مثقال او را کوفته و بیخته و در لته بسته در ...
رطل آب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت هاضمه و رفع سوء هضم تنها و از جماع عصبانی بر ... و
آن و بیرادجاع ما دون تسکیاه و قشعریره تنها و بارد و رفع مضرت سردی هوا و برف و سموم بارده

حاشیة: ... الثالث

بغایت موثر است خانبیش بفارسی حسن یوسف گویند چیزیست که در آبها منجمد شود و مایل بسفیدی
و بد مزه مایل بشیرینی و جار د لیبا زنند و قوی تر از فرفیون در چهارم گرم و خشک و نیم درهم از و قی
قوی و بگیدر هم او کشنده است بقی مفرط و ضماد او جالی و سرخ کننده رخسار و متحمل زنانست و جهت امراض
بارده و استعمال او در خارج بدن جایز نیست خار بفارسی اشترخار و بترکی دوه تیکانی نامند
گیاهیست که ترنجبین بر او منعقد میگردد گرم و خشک و رادع و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور
و ضماد او رافع بواسیر و طلای عصاره و سوخته او جهت قروح ساعیه بعد از تدلیل مفرکرده و مصلحش کتیرا
و بدلش چند تو قاورد نمی و گل از ان تازه او ترتیب میدهند جهت مفاصل و جمیع علل بارده بغایت مجرب تر
و اکتحال عصیر او جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره او در بینی و بعد از ان استنشاق روغن بنفشه
رافع صداع مزمن و مجرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر نافع است اوا... اسم سریانی ابو خلسا است
ابراهیم سورنجانست حارلية تفله تخم است چه مانع صعود او است ...بر لوز است چه حفظ جوز بوا از فساد
میکند حافظ الابدان فلفل است حافظ الموتی و بادنده قطران است حافظ العرق و نفقات فرفیون است حافظ النفس حالینوس گوید
زرنیخ است و بعضی گویند فانیذ است و بعضی گویند حجر التیثور است ... اسم یونانی سقنج است الجهر
الطرالطیقوس است ... حب الغار ... تخم نیلوفر گویند و او دانه گیاهیست شبیه بلبلاب
و بر ما در خودی بیچارگان گرود و بشکل گل لبلاب و از افتات بهم می آید در غلاف کلی سه دانه مثلث میباشد
در سیم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و با تربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله

حاشیة: حب مع البا

مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع
و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و دیگر درهم و زیاده او کشنده است مغص و لصوق بما بار تقاو
اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سدس آن
مجرب منی است و مغز دانه بعد از یک تا سه روز عمل میکند و با تحریک سریع العمل است و قوتش تا سه سال
باقی میماند حب النیل بار نبات ناغورس است و آن مذکور شد و این شبیه است بکرده کوچکی از باقلی
بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوط و زنگاری و ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی
و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقی قوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مقدر و مسکر و منقی حصاة و حالی
انا رد با شراب جهت صداع مزمن و تعلیق هفت عدد او را بر ران حبب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند
و بدستور خوردن هفت عدد او را و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکرب و مغثی و مصلحش روغنها و صمغ عربی
و مصطکی و زیاده از دو درم او کشنده است حب الزلم غیر تخم کنگر است و مولف اختیارات بیان
کرده و مولف تذکره گوید که نباتی و کمتر از زرعی و برگش بقدر مثل درهم و حب السمنه قسم صغیر اوست
و او سرخ رنگ و مایل بتندی و برود و در جوف پوست او دانه صلبی است مدور و مغز دانه او سفید و در گرم
و باطن پوست او مایل بسیاهی و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و مغز طعم و خوش مزه و در مصر بسیار است
در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و محرک باه و مسمن و جهت ازدیاد تسمین و تقویت جگر ضعیف و امراض
سودای و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا

هفت مثقال و بدلش حبة الخضرا است اما باعتقاد حقیر قسمی از سنگوا است و مذکور شد حب السمنه
بفارسی نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفلی و تندتر و سیاه لون و مایل و مغزش سفید و شیرین و نبات
او بقدر زرعی و شیر دار و برگش سفید اغبر و در دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مباهی و مسمن
و بیک و تیه او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگش مسهل قوی و قدر
شربتش تا ده درم و بدلش لسته و کشمش است بالمناصفه و بطی النزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل
حب الشمسم بنون بعد از میم و سین مهمله لغت عربی و آسم دانه ایست خوشبو شبیه بحب الطسم
و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز و یمن خیزد و گویند فلنجه است و در خبر است شبیه تشمیزج است در دوم
گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مباهی و مفرح و مجفف رطوبات غریبه و مقوی هاضمه و منقی و مفتت
حصاة و مدر و رادع نکارات و صداع و مصلحش نبر و شربتش یک مثقال و بدلش کبابه است حب القلت
بفارسی ماش هندی گویند دانه ایست سیاه مایل به ارزق و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر
و مایل بتندی و بیرو شیرین و در حال خاییدن احداث حرارتی میکند گرم در دوم و خشک و گویند مایل
برطوبت است بغایت مفتت حصاة گرده و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف
منی و بواسیر و مفتح سده جگر و سپرز و ضماد او جهت نیکویی رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل
و قدر شربتش یکدرهم است با آب ترب و اعتقاد اهل هند آنست که چون او را کوبیده لنگ سیالاسید
سنگ را قابل قطع میکند حب الآس دانه ایست شبیه بمویزج و مسادغلاف دارد و شبیه بتخم ذهاب

و با اندک تندی و عطریه و گل نبات آن شبیه بسوسن و در اسن در حرف الف مذکور است در دوم گرم و خشک
و مسهل و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهة امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
آسنت بقدر نیم وزن آن و مولف لالیج مویزج را حب راسن دانسته و اشتباه او جهة مشابهت به او است
حب البان تخم درخت بان است بقدر فندقی و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ آن اشقر
در روغن ثقیل و طعمش با اندک تلخی و تخم بان بیمزه و بیمغز و مدور است و بالفعل چون حب البان و درخت او
مفقود است تخم بنام را بدل او میکنند و فی الواقع بدل او نمیشود و حب البان در آخر دوم گرم
و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و با قوة تریاقیه و مجفف رطوبة معده و امعا و رافع مغص و امراض
بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهة تحلیل نفخ و سرفه و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده
جگر و استسقا و گزیدن هوام نافع و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن و نیم
او عود بلسان و اگر نباشد بوزنش سلیخه و عشر او بابونه است و در تریاقات هم وزن آن و بابونه است
و در تریاقات هم وزن آن زراوند طویل یا حب الغار حب القلقل دانه ایست کوچکتر از پسته
و مدور و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت
گز و برگش شبیه ببرگ بید و بسیار سبز و گلش مثل ریسمان و از ده در دوم گرم و خشک و مفتح سده
جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او مقی و آشامیدن جرم او با آب و سرکه جهة سپرز مجرب و بستن
او جهة رعاف و سنون آن جهة استحکام لثه و ضماد او جهة اورام صلبه و تشنج و مفاصل

و لعق

و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی و کلف و جرب و حکه و با بول جهة ثآلیل نافع و مبهی
و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن و نیم او سلیخه و عشر او
بابونه و روغن او حابس و محلل و جهة درد گوش و دوی طنین و رفع ثآلیل و شقاق و رمص و ورم
گردن و صداع و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر
و با مصطکی جهة قی بلغمی و ضماد او با عنبر جهة نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع
آثار قروح نافع و آشامیدن یک مثقال او با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهة تنقیه و هضم جگر و سپرز
و بیچد درهم او مسهل رطوبات رقیقه معده و مصلحش انیسون و چون آن را اخل صیوب کنند مستخرج نمیشود حب الخضرا
بفارسی بن گ نامند و آن بار درخت سقز است و در لطم خواص درخت او مذکور شد تازه او در اول
خشک و در دوم گرم و خشک او در سیم گرم و خشک و مسهل و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد
و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح و مسمن گرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهة سرفه و فالج و لقوه
و استسقا و با سرکه آشامیدن او جهة گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد محرق او را جهة رویانیدن
موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث قلاع و
مصلحش کتیرا و خمیره بنفشه و سکنجبین و رب حامض و روغن مغز او در دوم گرم و خشک و مسهل و مصلح بلادر و مقوی
اعصاب و مقوی باه و جهة مواد بارده و رطبه نافع و آشامیدن او جهة تصفیه آواز و تفتیح سدد و یرقان و در بول
و تحلیل حصاة و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهة جمیع سموم و برودت اعضا و تدهین او جهة بواسیر

جهة امراض مذکوره و عیبا و تقویت هاضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درم است

حب المحلب در طبرستان محلب نامند دانه‌ایست با عطریه و پوست بیرونش سرخ و درونش صلب و
مغزش سفید و بقدر خلر و درختش خوشبو و قریب بدرخت بطم و زیاده بر قد قامتی و در جبال گرم
سیر یافت میشود و در لرستان بسیار است برگش درازو خوشبو و از برگ زردالو کوچکتر و مایل بتلخی در
دوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت
حصاة و مسمن و مخرج اقسام کرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه باشد و اخراج رطوبات سینه و نیمشتش مفرح
و مقوی حواس و جهة خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون
داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او و رافع ضرر آن و مداومت با عنتابها او در حمام مانع نزلات
و بغایت مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او در پارچه کبود و بستن بر کودک مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت
معاندین و طبیخ او جهة نقرس و طلای او جهة کلف نافع و مضر دماغ و مصلحش کلاب و در رساله‌ای و قدر
شربتش از سه درم است تا بیست درم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب بلسان و در اول گرم و خشک و مقوی بدن
و جهة رفع رایحه کریه بدن او گریزانیدن هوام و نگاه داشتن چوب او با خود جهة قضای حاجات و بخور کردن او را
جهة گریزانیدن هوام و نیز مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهة فالج و
کزاز و لقوه و درد مفاصل و اورام نرم با طلاء و جهة گزیدن رتیلا و بغایت مفیدست حب بنفسج (؟) نبات
در عمان از زنجبیل بزرگتر و بیخ لیفی و چون شکسته شود اجزاء او متصل میشود و بقدر نخودی و بزرگتر از آن چیزی

بزرگی شبیه بآرد و همه اغبر و تند لذاع و بسیار تقالیفی و ترش و مادامیکه در ثمر اوست قوتش تا هفت سال
باقیست و چون بیرون آورند تا یکسال در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع اسهال مزمن و نزف الدم
و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون بکوبند مداومت نماید جهة رفع صداع حار و منع نفث الدم
نافع بدماغ و سدر و دوار بحار و با عسل جهة زحیر نافع و مضر سینه و موجب و مورث سعال و مصلحش کتیرا
و شربتش یک درهم و بدلش سماق است حب الذراریح لغت رسی کرم نیست تاب نامند حیوانیست از مگس کوچکتر در رنگش
اغبر و زرد و منقط در غایت سبزی و در زیر بال او مستور و چون پرواز کند مکشوف میکردد و در سیم
مانند آخر میدرخشد گرم و خشک و حاد و از زراریح قوی تر و سه عدد از دقیقال و بکوبند مقطوع الراس او را
که خشک شده تا سه عدد باشد و دوازده مثقال نقیع حلبیت چون در سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ گرده و مثانه
مجرب دانسته اند و قطور بکوبند از حناء و با گل جهة جرب کوش و کری و با صبر و شیاف مسقط بواسیر و
تدهین او با روغن کنجد بر خنازیر مورث دوستی مردم و قضای حاجات مؤثر است حب آخر غیر نیست
بسیار کوچک و بابه و شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غیر بید الحجر بهم نمیرسد و چون کسی برا بگزد
در یکشبانه روز اگر نکشد از سه روز نمیگذرد و علاجش تبرید و تجذیر قویست حب الرشاد (؟) مرغیست
بفارسی هوبره نامند بری و خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش دراز در اخر دوم گرم و خشک
و موافق مبرودین و گوشت و بیضه او جهة ربو و ضیق النفس و تقطیر و برد و سنگ گرده و جهة خفقان و اکثر
امراض سینه و اکتحال او با مثل آن نمک سنگ جهة ابتداء نزول آب بغایت نافع و چون بیضه او را

با اندکی نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند پنج عدد او در قطع اسهال دوری که از
نامند بپیچد بلیت و خولنجان و تازه مثقال بارد و شراب حبه ربو و صبر النفس و خاکستر برادخ به تاکسیل
ضماد آن نافع و گویند او دیر هضم و مغز محرور بن و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را
با هم وزن او وحب المنسم سایند و با عسل بکمی الطعام کنند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق او موجب
قبول و تعلیق جنبم را است و در رفع چشم زخم و تعلیق سنگی که در جنبه دار او بهم رسد قاطع رعاف
و بیضه او خضاب خوب است حبرج مرغیست شبیه به حباری و از آن کوچکتر و در کنارها می باشد
گرم غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مهرا انجختن با دارچینی و آبکامه بدون آن دغنها استعمال
نمودن حبق بفارسی دانه نبات را گویند و در طی ذکر اصل هریک مذکور است حبق بعربی اسم
کل نبات ما بین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق او مراد فودنج است حبق الفیل و حبق القنا مرزنگوش است
حبق ترنجی برنجاسف است حبق ترنجی ترنجمشک است حبق تمری بادرنجبویه است حبق البقر بابونج
حبق ... بقلة خراسانیه است حبق ... نشان مفرم است حبق ... حماحم است
حبق التمساح و حبق الماء فودنج نهری است حبق النبوی مرو است حبق ... فلفلمونیست حبق النهر ...
حبوس است حب البقر کرسنه است حبحر ... مداد است ... در حرف تا مذکور میشود حبق
ریواس ... شبیه است ... شهدانج است حبّ قا حنند قوقا است حب الجنکل حب
السمنه است ... کاکنج است ... حب الفار است ... تخم دانه و آن تخم اشنان است
... که آن را حند قوقی گویند

حبق: بالفتح ... و فی القاموس الحبق محرکة نبات طیب الرائحة فارسیة فوتنج ... و حبق التمام و حبق الماء و حبق التمساح الفودنج النهری ذکره ...

حب الغمام بلادر است حب الزلم تخم نوعی از جرجیر است که ... نامند حب البطم حبة الخضراء است
حب البوزن ... لسان العصافیر است حب الرشاد بذر الحماض است حب القلقل تخم فنجنکشت است و گویند
ثمر ... است حب سجستانی دانه قاقله است حب خلیلیه و حب الملوک ... است حب الیانوج بلغت بغداد
پنج ولبوت خشک است حب الاثل فرو است حب الزلم ... است حب الغار ... حب البیوان
کبابه است و گویند تخم نیلوفر است حب بوه زیدون است حبه قود اشونیز است و شونیز جرانیز
مانند حب العصفر قرطم است حب الملوک ... دانه است و گویند حب صنوبر کبار است و ...
بلغت بغداد اسم قراحیات حب العصفور دبق است و گویند ... است حب القنا ... حب الثعلب است
... دفلی است حب الماکیان البلابت ... اهل ... بطیخ هندی است خنلم نباء شلبه
و در روغن ... است ... غوره انگور است حب شروما بسریانی اسم نعناع است حجر ... اسم هرچه از
زمین صلب گردد از توالی رطوبات و جفاف مرة بعد اخرى تا رفع مزاج ارضی و گردد و باختلاف رنگ او
بحسب محل و غلبه در رطوبت رنگ او و حرارت و امثال آن ... رطوبت ... غالب ... موجب بیاض اند و
قلت برد و باعث تکرج و حرارت و یبوست باعث حمرة اند و قلت آن سبب و باعث صفرة و حرارت مفرط
و رطوبت ضعیفه موجب سواد ... محکم در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر او ... حجر ... سنگی است
اغبر با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد در ... دم سرد و در اول خشک و قاطع نفث الدم و حیض ...
مثبت حصاة و حبه قرحه معده و ضماد ... ورادع مواد ... او و حبه منع نوازل و قرحه ...

حاوی مع الشفا

نافع و مورث یرقان و مصلحش عسل و قدر شربتش یک درهم و بدلش شادنج است حجر اعرابی سنگیست سفید
و سائیده او غلیظ مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال ضعیف‌تر از حجر لبنی است
حجر مشقق سنگیست زعفرانی رنگ و نوبر تو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه بسرنج
و در قوه قریب بشادنج است و اندکی از او ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه
قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قبطی بلغت مصر او را نامند و در صفاهان
سنگ باسک گویند سنگیست مایل بسبزی و سست و بغایت زود شکن که کازران با او جامه میشویند در اول سرد
و خشک و قاطع سیلان خون و در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی و آشامیدن او با آب جهت
اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و قرحه او جهت قطع سیلان حیض و ریختن بر رحم و ذرور او جهت
قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادویه مغزیه جهت قرحه چشم و با موم روغن جهت منع زیاده
شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است حجر حبشی سنگیست شبیه بزبرجد و تیره و گویند
نوعی از زبرجد سبز است و از بلاد حبشه خیزد و سفید رنگ میشود گرم و لباب تنند منقی و جالی و
جهت ازاله آثار قریب العهد است و بیاض و نقش ریدن ورم و ظفره نافع است حجر الیهود
سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و
محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد و ماده او مستدیر و سفید و مخطط بسیاهی و سرخی و شکننده
و بقدر جوزی است و جهت حصاة زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مردانست در اول

گرم و در دوم

گرم و در دوم خشک و گویند معتدلست و مدر بول و مانع تولد حصاة و از یک دانگ تا نیم مثقال او با [illegible]
آب سنگ شکن بسنگ گرده و مثانه و طلای او جهت التیام جراحات و با عسل جهت تلیین صلابت نافع و مضر
معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ عربیست حجر النافخ بزعم مؤلف
ما الایح حجر حبشی است و ابن تلمیذ گوید که این سنگ ریزها شبیه بفلفل است که در حین خشک
کردن بفلفل بر آن مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر القمر
سنگیست که نقره را جذب میکند که در حین زیادتی نور قمر اخبر تیه او مبدل بسفیدی میشود با اندک
شفافی و سبک است و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع اکلا
و سعوطا مجرب دانسته اند و جهت جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در بازو جهت کودی باعث قبول
و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر او و ثمر آن مضر گرده و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش یک درهم است حجر افریقی سنگیست مابین خفت و ثقل و اجزای او مختلف است و در صلابت
و لین با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوه مجففه و اندکی قابضه و بالذع و
محرق مطفی او سه بار در خمر نخل و اقوی تر و جهت قروح خبیثه و متعفنه مفرد او با زرارت و عسل نافع
و محرق مغسول او با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید است حجر [illegible] سنگیست
ملون بسرخی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل به تیرگی و کبودی و مستعمل کفش و زرانست و ذرور او
جهت ورم لهاة و جراحات و قطع نزف الدم نافع است حجر البحیرة سنگیست رقیق و سیاه و چون

در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد و با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهة
ریاح ورکبتی و التیام جراحات نافع است حجر التسوان سنگیست سفید و شفاف و شبیه به بلور
و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب جهة خفقان و نزف الدم و حرارة معده
و نشانیدن او و رفع مرض عشق است و قدر شربتش بلعدس و نوعی از او مایل بزردی و
لیا ربراق نیست و از جمله سموم است حجر الکاک سنگیست که چون بطرفی سنگ اندازند بندازند
گرد و دور افکنند و در عداوت مؤثر دانسته اند چون در آب با شراب اندازند و از آن بنوشند
و حضور او در مجلسی باعث عربده اهل مجلس است و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن
کبوتر است حجر الفرار سنگیست سیاه و بدبو و از صقلیه خیزد و از آتش منتقل گردد و از آب
گم گردد ریزه شعله ور گردد و از دخان اطفا یابد تعلیق او جهة صرع و درد رحم و جهة زنان عاقر و
منع اذیت حیوانات موذی و بخور جهة گریزانیدن هوام مؤثر است حجر الغرابی بفارسی
سنگ سنگک زغن نامند سنگیست شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد و قاطع نزف الدم جراحات
و سنون محرق او جهة جلاء دندان و تقویة لثه نافع است حجر غاغاطیس سنگیست که از وادی
مشهور بغاغا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست بجهنم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته
گردد و از یک رطل او دو اوقیه میماند و با صلابت و سفیدی و قبل از احراق مایل بکبودیست و سیاه است
و صفا و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم گرم و خشک

و محلل و ملین

و محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهة غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن
هوام مؤثر و مجرب است و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین و ضماد او جهة نقرس و رویانیدن گوشت
مفید و بخور او رافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهم است حجر الاسفنج سنگیست که در او
یافت میشود و در اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مجفف بی لذع
و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تحلیل اورام و نشانیدن او
بقدر دو دنک با شراب و امثال آن جهة حصاة گرده و یرقان نافع است حجر [illegible] سنگیست مصری
شبیه بخزف و صفایحی و زرد و از هم ریزد بغایت خشک و گرمی و کمتر و با قوة قابضه و اندک
حدة و قائم مقام حجر قیشور در ستردن موی و زود در رسم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن آن
چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دایمی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع
زیاده شدن مو مؤثر است حجر المسن سنگیست که با آن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و او
الوان مختلفه میباشد و بهترین او سرخ و سیاه و براق است و سنباده قسم زبون اوست و سرخ او
حار است در اول و باقی همه سردند جهة حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و
خصیه و سائیده او با آهن جهة رویانیدن موی و نشانیدن یکدرهم او با سرکه جهة ورم سپرز و صرع نافع
و سفوف او مصلحش کتیرا و سائیده قسم اغبر آن بر روی مس جهة قروح که دفعة بهم رسد و محرق قسم سبز
زبون آن جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهة خنازیر و قوبا و جرب و حکه و باقی ردی

جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج متعدد از تمام اعضای حاره عصبانی و التیام جراحت عصب و رگ دران
نافع و سابیدهٔ او در چشم بردن او باعث زیادتی قوت و جلاء آن مؤثر و زردی قسم سرخ
او جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر الحیة بفارسی مهره مار گویند و قسمی
از مار بهم میرسد بقدر نصف فندقی و مایل بدرازی و برنگ خاکستر و بعضی سیاه و صیقل و مخطط
به خط سفید و بعضی سفید و سبز میباشد و قسمی معدنیست و با مهره نامند و بعضی گویند سنگیست مایل
و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند که زبرجد است و بهترین او آنست که چون بر موضع گزیده
مار بگذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی
سم کرده باشد دیگر نچسبد و در حین جذب تمامی لون او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال
آید و او جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعل است و جهت سنگ مثانه بغایت نافع و قدر
شربتش نیم قیراط و تعلیق مخطط او جهت صداع و لیتر غش نافع است حجر [illegible] سنگیست که از نواحی
هند خیزد و مایل بسیاهی و سرخی و سابیدهٔ او مایل بسرخی و زردی و دانشمند هندی نامند
و ذرور او جهت قطع بواسیر و جراحات بسیار مفید است و آشامیدن یک دانگ و کمتر از آن جهت قطع خون
اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید است حجر [illegible] نون باید از سیم و قبل از فاسد شدن است
که از نواحی مصر آرند سنگیست سبز و ابلق از الوان مختلف طلای سابیدهٔ او باعث
بهتی عضو میشود حجر ابرام سنگیست سیاه که از او دیگ و ظرف میسازند و در خراسان پیدا است

جهت تقویت

جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم مؤثر است حجر الکرک سنگیست سیاه رنگ و از هند و ساحل
دریای آنجا خیزد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و سفید بحجر تلوان
در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب درونی و ورم و جهت
رفع نزف الدم و اکتحال او جهت رفع بیاض سرمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و عفنا
و سنون او جهت جلای دندان و رفع زردی او و جمیع امراض ردیهٔ آن و آشامیدن طعام
و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شرور و مجالس و داشتن او و رفع بهتان و سحر و چشم بد
و مورث دوستی مردمان و زنان و گذاشتن در منزل متنبا غضبین بد تعویذ که بدانند لک الغیث
ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المهی سنگیست سیاه و ثقیل الوزن و گویند مایل
بسبزی نیز میباشد و چون نگار رهها آن متواتر باو رسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون اعضا را
بان بمالند چرک را زایل کند و بعضی از آن سنگ با تریاک باشند در دوم سرد و خشک و جهت درد گرده
و عسر نفس شربا و جهت رفع بیاض چشم با شیر مرضعه بسیار اکتحالا لا الغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ
حجر [illegible] سنگیست بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید مایل بتیرگی و در شکل خروس میکون میگردد
در دوم گرم و در اول خشک و تعلیق و شرب او جهت رفع حزن و هموم و وسواس و در دهان داشتن
او جهت رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او در آن نهاده باشند جهت تشنگی مفرط بغایت مفید است
حجر [illegible] حجر آتش زنه است و سنگ چقماق نامند و آن اقسام و الوان مختلف میباشد در اول سرد و در دوم

خشک و ذرور او مجفف خنازیر و جهت التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا نافع و تعلیق او
بر ران زنان که در لته بسته باشند جهت عسر ولادت مؤثر است **حجر المقناطیس** سنگ آهن
ربا است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صافی و زبون
ترین او سیاه است در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه از او بود
آهن ساقط گردد از مالیدن سیر رفع قوه او میشود در یک حال هرگاه در خون گرم اندازند زنده
قوه کند خصوصا چون در خون بز نر اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت
نیز مسقط قوت او است و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل حصاة و فالج و نقرس و مفاصل و
عرق النسا و عسر ولادت و با ماء العسل جهت مسهل اخلاط غلیظه و با توابض قاطع اسهال
و ذرور او جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار و محبب الاثر و جهت قطع نزف الدم
و التیام جراحت محرق و مغسول او در جمیع الافعال مثل نشادر خام است و قدر شربتش
تا نیم قیراط و در آویختن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات
و در دست نگاه داشتن رافع کزاز و درد دست و پا و تعلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت
و درد زاییدن مؤثر است و گویند چون حایض مس کند او را این اثر از او زایل گردد و چون
زنان در سنبله باشند و او را با گلاب شسته سرمه ترتیب داده و اکتحال نمایند و مرتبه در تزاید [illegible]

ازاهن

از آهن نیز سرمه ترتیب داده دیگری از او اکتحال نماید شخص مکحول بمقناطیس بدیع نظر از
شخص مکحول به آهن گیرد مرتبه باعث محبت ثانی با اول گردد که ما فوق آن متصور نباشد
و مجرب دانسته اند **حجر دار** سنگیست شبیه ببوره ارمنی و از آن پوچ تر و ملمع و با نقطه‌های
زرد و سفید گرم و محلل قوی و تدهین بروغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهت رفع ماندگی
بسیار مفید است **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و ساییدن او جهت
تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهت سنگ مثانه بی نفع است و اکتحال او جهت رفع بیاض چشم
مفید است **حجر الحمام** جزیست که در دیگ حمام متحجر میشود و تیره رنگ است و گرم و خشک منجمد
از ادویه قویه سرطان رحم است و ضماد او جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر **حجر البقر** سنگیست
که در زهره و شیردان گاو متکون میشود و یا در زهر گاوی و اندرون آن مانند مایل بسیاهی
و با اندک براقی است و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن او مایل بسفیدی و زردی و
بیشتر زرد کاو سیاه بهم میرسد و هرگاه متکون گردد در جسم گاو مایل بزردی و سفیدی و حدقه او متدیر
گردیده لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و با زهر مزبور بعضی پهن و بعضی طولانی
و بعضی مدور و در آنچه در زهره او متکون شود از یکدیگر تا جدا منتقل میشود و قوتش تا دو سال
باقیست و از خر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس نهایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر

حیض و بول و جالی و منفتت حصاة و اکتحال او مقوی بصر و رافع بیاض و طلای او جهة بهق و برص
انار د بواسیر و التیام جراحات و باب کشنیز جهة حمره و نمله ساعیه و امثال ان و بانی اب
جهة رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است
و سعوط بکلیدس او باب چغندر جهة نزول اب و خوردن او هر روز بقدر ... جهة باجلاب
بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چند روز و از عقب ان کوشت مرغ فربه اشامیدن
باعث تسمین بدن و از مجربات دانسته اند و مضر محرورین و مصدع و مصلحش کشنیز است و قدر
شربتش تا دو قیراط و یکمثقال او قاتل است و انچه در زهره کاو متکون شود بزرگتر و
سبکتر و در افعال ضعیف تر است حجر الایل سنگیست که در کاو کوهی متکون میشود و در پازهر
مذکور شده حجر الحوت جسمی است که در سر ماهی متحجر میشود سفید و صلب و بسیار کرم و حاد در
ریزانیدن سنگ کرده بغایت قویست حجر بحری جسمی است سفید و مدور و رنجه و صلب و در جوف او
دانه ایست که باعلی و اسفل حرکت میکند و در سواحل دریا خیزد و قسمی از کشمکست است و بلند رنگ تا
رود رنگ است و در تفتیت حصاة هر عضوی بغایت موثرتر است حجر الافروح سنگیست کم مانند
قشور بر روی اب میماند و از ستنبول خیزد و مجفف و قابض و یکبند اب او در حال زخم
عقرب میکند حجر الرحی سنگیست سیاه و با سوراخهای مانند اسفنج و با صلابة و از جبال ...

نزق حلب

نزق حلب خیزد در اخر سیم کرم و خشک و محلل و حابس خون حیض و چون کرم کرده و سرکه را بر او ریخته
بخور را به بخار دهند دارد باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و نشستن
مقعد بر ان که در ان تافته و او را انداخته باشند جهة بروز مقعد و نطول او جهة محکم نمودن اعصاب
و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم او جهة بواسیر و منع حمل و طلای ان جهة استسقا نافع است حجر ارمنی
سنگیست لاجوردی اغبر و با رملیه و نرم ملمس و قسمی از او سرخ تیره و از ارمنیه خیزد در دوم گرم
و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و اسلم از حجر ارمنی سیاه و جالی کرده مثانه و با الحی صلبه
جهة جذام مفید و مستعمل مغسول او است مضر معده و مقی و مصلحش کشنیزا و اعل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش
تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است حجر ابیض سنگیست سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از کشمکست
و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در اشیان نسر و عقاب یافت میشود و ابن الدوله قائل این کلام است
و مولف تذکره او را الکشمکت دانسته و ظاهر اینکه قسمی از او باشد چرا که کشمکت چهار قسم است و دو قسم او سیاه که
در حرف الف مذکور شدند و دو قسم سفید و بالجمله اشامیدن قلیل او مدر بول و منفت حصاة و تعلیق او مقوی دل
و بر مثانه مدر بول است حجر بارقی سنگیست شبیه بحجر خزفی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از او جاذب اب
کثیر و بر روی اب ایستد بعد از جذب ان بقعر اب رود و چون در زنبیل اب را ابس دهد جهة استسقای زقی نافع است
که چون بر موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بران ببندند جذب رطوبات کند حجر اسیا قسمی از حماله است

و چون بر افعی خمار رست باین اسم نامیده اند حجر الباهزهر سنگیست سفید یا بیده اش مثل شیر و جهت عسر البول
و در جمیع آنچه فاد زهر حیوانی نافع است بدستور او نافع و گویند آن حجر لبنی است و مراد اکثر این
از حجر ابیض زجاج ابینه است حجر القیشور سنگیست متخلخل و سفید شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد
و گویند نوعی از زبد البحر است سایه او نیز میباشد و از اسکندریه و اعمال مصر خیزد در اول گرم و در دویم
خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای او
جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات بآن کنند اصلا معلوم نگردد
و محرق او جهت طلاء دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاده و قروح غایره و شبکوری و رفع آثار
و مالیدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهت رفع صداع و تقویه بصر مؤثر است حجر البغاف نغاوبهای موجوده عبارت
از لشیم فارسی است و آن سنگیست در غایت صلابت و بهترین او زرد تولید پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف و
بعد از آن سبز مایل بسفیدیست در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی
و خفقان و حرقة البول شرباً و با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر گردن جهت خناق و بر مری معده جهت
تقویه معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و رفع چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر گویند چون قمر
در برج انثی باشد بر او صورت انسان نقش کنند تعلیق او جهت جمیع الام باطنی نافع است و بعضی در تأثیر است
دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط دانسته اند و قدر یکمثقال بودن او را بعضی شرط میدانند و قدر

[illegible]

نیز تبش بلند است حجر الخطاف سنگیست سیاه و بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و از
سر اندیب خیزد و گویند چون بچه خطاف را بزعفران زرد کنند ادراک یرقان کرده آن سنگ را
باشیان خود می‌آورد در دوم گرم و خشک و شرباً و طلاءً جهت یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصاة
و مفتح سده و جهت خفقان نافع است مؤلف مالابد تصریح نموده که این سنگیست که چون بچه خطاف را
در ایام فرودین نورتم شکم بگشایند و عدد از آن بیابند و در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد
شد حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ بیخ مرجان و یکدانه او دسم قاتل است حجر اناطیقلن
سنگیست سیاه ساییده او مثل خون و جهت دمعه و حرقه نافع است حجر لوتو اغراطیس سنگی است که گازران
بران رخت میشویند ساییده او مجفف بلادغ و جهت قطع سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال و درد
مثانه و نفث الدم نافع است حجر النمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن
کوچکتر و از پلنگ زاده حاصل میشود و چون در تیر اندازند تیر بریده گردد و طلای او جهت جراحات و تعلیق
آن جهت منع آبستن زنان مؤثر است حجر السیطرنا سنگ مر است ضماد محرق او با زفت جهت
تحلیل اورام صلبه با موم روغن جهت درد فم معده و سنون او جهت تقویه لثه نافع است حجر الرخام
سنگ سفتی است که بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مراد از او قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک
و رافع و رادع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقاء با صمغ و نوشادر

جهت بهق و آثار برص و زرد دارد جهت قطع بواسیر و نشامیدن مسحوق او با آب هر روز یک مثقال جهت رفع دبلها
دموی مؤثر است و گویند نشامیدن سنگ مثابر که منقوش بنوشتها باشد باعث هذیان و نزاع او
در روز شنبه قبل از طلوع شمس بآب معشوق قصد رفع عشق را رفع تعشق است حجر البود باصطلاح
اهل صناعت موی بهر است حجر البرقان حجر الخطاطیف است حجر الاد حجر [illegible] حجر النار است حجر الباذزهر
حجر الحیة است حجر السم پادزهر حیوانیست حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر [illegible]
لاجورد است حجر الحدید حجر الهند حجر مغناطیس است حجر العاج حجر اعرابی است حجر [illegible] حجر
مغناطیس است حجر الماء سنباذج است و گویند اسم شبه است حجر المصفی اسم شبه است
حجر الاندا حجر المتن است حجر الادم حجر اللون [illegible] دنج است حجر النور حجر [illegible] سنبادی است
حجر [illegible] حجر محک است حجر [illegible] کلس است حجر [illegible] اکتمکت است حجر البهت و حجر النسر و حجر
حجر الیبر و حجر البحر برا شامل است حجر النمر حجر التیبور است و حجر الرجل و حجر الکمکا نیز نامند
حجر النجر [illegible] بد است حجر التیس پادزهر حیوانیست حجر البلور بلور است حجر [illegible] است حجر [illegible]
حجر الیهود است حجر [illegible] حجر الافروج است حجر [illegible] زنجفر مخلوق است حجر [illegible] قیسیج است
حجر [illegible] اسبوس است حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد نر او فولاد و ماده او نرم آهن است
در دوم گرم و در سیم خشک اند و فولاد طبیعی را شابورقان و مصنوع از نرم آهن را اسلام نامند

خاصیة [illegible]

و چون شاخ

و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام بالسویه بر آهن مالیده و در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قزن
عبارت از اوست و هرگاه با رصاص یا مرقشیثا یا زیبق الفار یا زرنیخ بگدازند سرب و رصاص
زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند بعد از آن با نوره نحاس را از او بسوزانند
بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف است بسیار است طریق ساختن آنست که آهن بسیار فرا
در کوره مخصوصه به آتش بسیار رسانید تا یک هفته بتابند و حنظل و صبر و هر چه در تلخی قوی باشد از زهرهای
حیوانات باشد بر او ریخته المقدار بتابند که تا جرم او داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار
در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند قوام آهن را مثل آهن را با گوگرد حل کنند و آب
آهن تافته بغایت مقوی باه و تابش و جهت جراحات امعاء و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت
معده و سلس البول و درد مقعد و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و حیض نافع و شراب آهن تافته
در رفع خفقان و استسقاء و ضعف جگر و معده و باه قویتر از آب آهن تافته و دوغ به آهن تافته در اسهال
دموی و نزف حیض و استرخای مقعد قوی تر است خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد [illegible] بفارسی غلیواج و بترکی چلیغان نامند در دوم گرم و خشک و گویند در اول خشک است
و مطبوخ او با کندنا و مداومت خوردن آن قاطع بواسیر و نشامیدن قدری از محرق او که مجموع را
بسوزانند [illegible] با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ
مغز او با کندنا و [illegible] جهت زحیر و بواسیر و سوخته او با قدر یک دانگ با آب نشامیدن جهت

الحدأة بکسر الاول وقد یفتح و فتح الدال والهمزة بدون الالف موش گیر [illegible] قطعها ان تنقض [illegible] الطیران و [illegible] ذلک لغیره من الکواسب قزوینی

[illegible]

نقرس بسعدیل و مجربست و در رفع عقد بلغمی و سلعه بسعدیل و تدهین بروغنی که بیضه او را در او
بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت مرض مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و لقوه و تقویت
اعصاب نافع و خون او جهت ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده باشند با آب سداب میل در چشم مخالف طرف
ملتوی بکشند جهت رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب بادیان سرشته هنگام در انداخته
و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او نخسبد تا نافع خواب او میشود حدق آدم بادنجان است
و به این اسم چیزی را که شبیه ببادنجان است می نامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز با شکل [illegible] و رسیده آن
و در تابستان بهم میرسد و زرد فایده میشود و نبات او از نبات بادنجان اندک بزرگتر و رسیده ثمر او
زرد و اهل قدس او را بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم گرم و خشک و اهل
شام جامه با و میشویند بسیار جالی و قایم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر بسعدیل و طلای او جهت
گزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند و تدهین روغنی که در او جوشیده باشند جهت اعیا و تقویت
بدن و درد گوش نافع و حمول او با عسل جهت کرم متعفن مؤثر و خوردن او با خطر مورث کرب
و مصلحش سکنجبین است حدق یمنی خواهان است حد جلنار است حدج حنظل است حدقا هر گلی که
مانند بری و شبیه بحشیش باشد حرمل بلغت سریانی نوعی از سداب کوهیست و بفارسی اسپند نامند
نباتیست تا بقدر زرعی میشود از یکبوته چندین شاخ بر دمیده و برگش باریکتر و بزرگ غلاف

حاء مهمله و الراء بفتح اول و کسر نیز و سکون ثانی و فتح میم و هم نیز و سکون لام معرب حرمل اسپندان من الفاظ الادویه

دانه های او

دانه های او مدور و مثلث الاضلاع با خط و با اندک سرخی و تخمش سیاه و بقدر خردل و ثقیل
الرایحه و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آنرا برگ مثل برگ بید و از او کوچکتر و مایل بسفیدی
و گلش مثل یاسمن سفید و غلاف و دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف و نامند در سیم گرم و در دوم
خشک و قوتش چهار سال باقی میماند لطیف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مسهی و مسمن و مدر بول و حیض و
شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و نفث از لزوجات و نقوع او جهت تحلیل سودا و
صاف کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم او جهت مصروع و تسخین بدن و اعصاب دماغ و رفع
قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع جنون و عشا و سدد و یرقان و نسیان نافع
و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن
کنجد بنوشند مقی قوی بیغایله است و در تنقیه سینه و اعاده بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبات
بسعدیل و هرگاه او را بقدر یک رطل در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع برسد و
روزی دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنانیکه
در وقتی که حامله میشده باشند و بعد از آن نشوند مینماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون
پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یک مثقال و نیم از خردل با گوشت تناول نماید رفع آن علت کرده و مجربست
و چون با تخم کتان مخلوط و مزدد با عسل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بسعدیل و چون زجاج محرق
اضافه نمایند تفتیت حصاة کند و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان

[illegible]

سبز جهت ضعف بصر امتلائی و نطولات مطبوخ او جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر
مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل آن جهت رفع امراض جگر و دل و ضماد او با روغن شبت
بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قلع نزله و حمره و جرب چشم و قطور او
که در آب تر شده و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ازاله ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهت
درد دندان و تعلیق او در لته کبود دافع سحر و گویند افشانیدن او در خانه باعث فرقت و بخور
او مبطل این اثر است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش رب ربوب میوه‌های ترش و سکنجبین و
ترشیها و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و بدلش قردمانا و گویند تخم بدل است و حمول بیخ او که با
روغن ابریشم سائیده باشند منفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیم گرم و محرک باه و
منفتح سدهٔ دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شرباً و ضماداً نافع و حقنه او جهت
عرق النسا و درد کمر مجرب دانسته کرده و در جسم مفید است [illegible] نبات تحتانی و نبات فوقانی نباتیست
که بر زمین پهن میشود و برگش دراز و با رنگ مابین او و درازی طول و برگهای کوچک و خوشبو در سیم
گرم و خشک و مفتح سدد و جهت بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام دردهای
شکم و نافع قولنج و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون
گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود [illegible] نباتیست حجازی و از جمله تمرهاست
و بقدر قامتی و برگش سبز و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او را جهت جرب

لبی [illegible]

بسیار موثر دانسته‌اند حُرف اسم نبطی حب الرشاد و [illegible] نبات او است و از جنس تره تیزک و بری
و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی ماکولست و در دوم گرم [illegible] و رونده و تخمش [illegible] بالطول
و برگش مایل بتندی و بری او با تندی [illegible] نبات او در دوم گرم و خشک ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع
و محلل ریاح و مقطع بلغم و [illegible] و قریب الفعل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش
کاسنی و سرکه است و بری او نسبت به بستانی و از آن بزرگتر و قوی‌تر از آن در افعال و بدستور تخم او
نسبت به بستانی قوی و مستعمل بستانی او است و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول
و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم معده و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه
و جهت انحدار بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخا و بدن و اخراج هوای فاسده و رفع سیلان
جرک امعا و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تنقیح سدد و با آب گرم
جهت قولنج و با عسل جهت سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم نیمبرشت و عسل جهت
سعال و عضل سینه و تنقیه مواد که بسبب صدمه سینه ریخته باشد و بود داده او جهت [illegible]
و جهت تشنج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم تره تیزک و
قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیمبرشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و
با شیر بز که بقدر ده درهم تا ده یوم جهت ازاله برص بغایت موثر است بشرط مداومت و امساک از
اطعمه و نطول و شرب آب جهت ریختن موی و ضماد او مسکن درد گزیدن عقرب و با عسل جهت ورم سپرز

وجرب متقرح وقروح نهدیه سر و قوبا و با زفا رسی وریختن موی و با سویق و سرکه جهة عرق النسا
و اورام حاره و با آب نمک جهة نضیج ودبل و با سرکه جهة بهق و برص منفید و با خون خطاف
جهة رنگ کردن و ضیح که هرگز زایل نشود و با زفت جهة درد سر کهنه و با غار جهة درد اسافل
و کمرگاه و با صابون ودبل جهة نمش مجرب و در انفجار دبیله مؤثر است و نطول مطبوخ او جهة
پاک کردن جرب موی تحت و رفع رطوبات لزجه منفید حرف بابلی نبات او بقدر شبری
و برگش شبیه ببرگ ترب و باخونه و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در رستنگاه بن خاص تره و در اوان زراعت آن
کلمه تره و شاه تره نامند گرم و خشک و تند تر از حرف بنجی که جهة البرنام داتا شد و مدر حیض منفید جنین و
مخرج آن و مفجر دبیله و جهة امراض بارده و عرق النسا و مقی قوی و مسهل خون لسبب شده تفتیح
و جذب و در بسیار افعال قوی تر از حرف بستانی و شاتره تیزاکل او مسهل و مقی اخلاط مرتبه و ندر
نشو تخمش بکلی در هم است حرف بیذر گویند قسمی از حرف بستانیست عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید
وحدت و کمتر از شاه و خردل فارسی و خردل سفید نامند و بعضی حرف بابلی را این حرف میسمی
مینماید منهی و منشف رطوبات و آروغ آرنده و در بسیار افعال مثل شاه است حرف البروج
حرف منترقیت عرف منترقی قسمی از حرف بستانیست بقدر زرعی و شاخهای باریک و برگ او
از جانبین مثل نبات خرنوب و شبیه ببرگ شطرج و از آن نرم تر و سفید و ثمرش مثل فلفل و تخمش
سفید و قریب بخردل و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و گلش سفید و در اطراف شعبهای او

جمیع انفعال

جمیع انفعال قوی تر از حرف بستانی و مطبوخ نبات او با نبات جهة نزلات بدری و رفع اخلاط سینه
و تحلیل نفخ مؤثر است حرف الماء نباتیست که در کنار آبها میروید و برگش شبیه ببرگ
ترتیز کوهی و در اول تکون مستدیر و در آخر با تشریف میشود و او غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در
میان آبهای ایستاده میروید و برگش بی تشریف تازه او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسخن
و مدر بول و حیض و جهة علتهای بارده باطنی و ضماد آن جهة قروح و بثور و کلف نافع است حرف ... آم
نبطی و بعربی اشتر نامند و بفارسی کنگر بستانی و در ابرک بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و
مایل بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سرا و چیزی شبیه بسیبی مجتمع از اجزاء زرد رنگ و
تخمش مایل بسرخی و با لزوجه و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول
تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس طبیع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم
غذا و جهة قرحه نشش و انقباض اطراف منفصل حرحات امعا و ضماد او جهة داء الثعلب و خوشبو کردن عرق
و موم روغن را که با آتش او آب کنگر ممزوج کرده باشند جهة تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهة برص
نافع و نطول او جهة خارش بدن و ضماد بیخ او جهة کوفتگی آتش و التواء عصب منفید و مفرد ماغ و مولد روا
و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری را که مراد از مطلق حرشف است برگ سیاه تر
و کوچکتر و ساقش پر برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خارداز و تخمش سیاه غلیظ در خرد دوم
گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قوی تر از بستانی و مصلح مواد متعفنه و مخرج مواد غلیظ سینه است

مصر محرورین و مصلح سرکه و از شبهاست و طلای اجزای لطیفه کل او با سرکه جهة جرب و ثعلب طبیخ
جمیع اجزاء ان جهة حزاز و رفع قمل نافع است و قسمی از بری که بی ساق و کوچک و پر
خار است خوبیج نامند محلل و مقوی است و جمع حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و ثانی الحرشف البری
مذکور خواهد شد حرذون حیوانیست شبیه بوزغه و ورل بری و از ان بسیار کوچکتر مثل مار کوچک
و دست و پا دارد و سرش با رنگ طولانی و در عرض روز سی رنگ بالوان مختلفه میگردد و در طهران
ماچه کول و در اصفهان مال امالی نامند و از جمله سموم است و در خانهها و کوهها یافت میشود و در نیم
گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه بسته باشند جهة تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل نجس
کننده عضا است بحدیکه از قطع و جرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهة تقویة باصره و سرگین او جهة
بیاض و حکه چشم و ضماد او جهة تنقیه بشره و رفع جمیع اثار مفید است و سرگین او شبیه سفیده دار بوی
شبیه بشراب بیاید شد و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را میبرد و تعلیق حرذون نر از بازوی
راست مهیج باه و شهوة جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت او که قریب بگردن او باشد بر کمر شخص باعث
شدة و قوت جماع است و از محمد ابن احمد نقل نموده که خوردن یک قیراط از خصیه راست او که خشک کرده
باشند با آب ابلیته قاطع منی است و یک قیراط از خصیه چپ او با اب نخود سیاه مطبوخ و دو دانگ از روغن
گاو بغایت محرک باه و منعظ گردد است و چون حرذون را باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ باطن
ران او را جهة موضع دانسته ان رگ را باسم صاحب عرق النسا قطع کنند دلیل از ان با دینه ریزه

نمایند بدون

حرذون ... بیکون ... سر ... وضع ... بفارسی ... بسیار ... ونه ... قتاله است الفاظ الادویه

نمایند بدون آلتی بالی صیبه رفع ان علة میشود و گویند مجرب است و مکرر صحت رسیده است و گوشت او مرق
او مورث جذام است حرباء بفارسی افتاب پرست گویند او حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند
موی او فتان و نظر همیشه به افتاب دارد در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع روییدن
موی کنده شده و رافع اثار جلد و طلای اب مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت او
مورث سل و دق است و یکدرهم او کشنده است حرجوان ملخ بی بال است که در جراد مذکور شد حرز البقر
حجر البقر است حرزنها حجر الحمار است حرزبا ملخ بزرگ سبز است حرشیا نبات ثلثه ماهی است حرفا
بلغة اندلس حلبوب را نامند حرت بضم حاء و کاف ... و بکسر و فتح خاء سنگ ... است حرمل طعامیست
که بفارسی کاجی نامند حرمل یا حرمل حرمل قسمی از حرمل است و مذکور شد حرمد طین سیاه است و الحمه
لون و رایحه او متغیر شده باشد حرمله اسم عربی او از اد درخت حرمز اسم نبطی مرماقیس است که حرنبل
نیز گویند حرشاد حرنا تبن و تباشه خردل بری است حز اشنانست جریر ابریشم است حرنفا اسم
سنگ است جرب طلع است جرجیر اسم عربی اشترغاز است حریرالطیب علف آکل الاست ... مجید
بلوط است حسنه لتاتی و بری ... بیابا و بطلق او تاثیت در دیار ... ان تار کجه گویند ساقش
بقدر انگشتی و از ان باریکتر و شاخهای باریک متفرقه از بالای ساق میشود و گلهاش شبیه بنقطه زرد
بری و مایل بزردی و تخمش عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریه و برگش شبیه برگ گشنیز و از ان

حرباء بالمد ... الحرباء ... الوان ... الشمس ... کیف ... فارسیة ... پرست ... لحمه سم قاتل و بیضه سم ساعة بحر الجواهر

حاء مع الزاء

... الفاظ الادویه

بسیار ریزه تر و بیخش شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی طعم او و بد شور برگ او مرکب از طعم زردک
و رازیانه و چهار رنجست و سفید جرجانی و ابن تلمیذ گوید که در طبرستان او را جعفری نامند و ظاهرا
جعفری قسمی زبری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض
و کاسر ریاح و معطش و جهة رفع سموم بارده هوام و بدبوئی دهان و تقویت معده بارده نافع و مصدع
و موجب ربو و جرب و شوره در محرورین و مصلحش بوتیق و اب سرد و کاسنی و ترشیها و قتول او ارده است
فرزیون و خراط نیز گویند دو قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند یک قسم او را در زبان اندلس
جعفری نامند برگش شبیه ببرگ کرفس و بقدر برگ کشنیز و تخمش سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرم تر
از بستانی و جهة ریاح و ادویه قتاله بارده و سم عقرب و تقویت هاضمه نافع و مخفف منی است و قسم
دیگر را ساقش باریک و بقدر زرعی و برگش شبیه ببرگ سداب و با رنگ خوشبوی و طعم او
تلخ و تخمش شبیه بانجدان و زرد و قرا عبارت از ان تخم است و بفارسی دینار رویه نامند در سیم
گرم و خشک و نایب مناب حاد و تیز و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و منضج کرده
و سمن ان و مشهی و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و بویدن او جهة زکام و رطوبت دماغی
و برودت دماغ و ضماد او جهة تسکین درد ورم بو اسیر و طلای کل او و برگ او با عسل جهة قرحات
و اکله و ضماد جمیع اجزاء او با شراب و روغن بنفشه جهة رفع هوام و نیم درهم او با اندک شراب

الدانزین

جهة تزیین هوام شربا نافع است و جالینوس بالخاصیه او را جهة سعال یابس مفید میداند و تخمش در
در افعال قویتر از اکثر اجزاء او است و مضر سرد و مجفف منی و مصلحش بادرنجبویه است و بدلش سداب است
هرگاه از اقسام دیگر جراده یافت نشود و قدر شربتش تا سه درهم و از تخم او تا یک مثقال **خزام القمر**
چیزیست که بر روی سنگهای نمناک رستنی میشود سبز مایل بسفیدی و چون بدست بمالند برنگ حنا شده گردد
و در مصر حنای قریش و بفارسی کل سنگ و بدیلمی سنگ حنا گویند سرد و خشک و با قوه جالیه و ضماد او جهة اقسام
قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهة یرقان نافع است
لحیة التیس لغة عربیست و لغف الدابه و کف النسر و بیونانی مرباقلن نامند و مراد از او پنج است سطرد سفید
مایل بتیرگی و زردی و طعم او شیرین مایل بتلخی امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و نبات او انبوه
برگش شبیه ببرگ سیب و عریض و ساقش مجوفی از وسط ان رسته ما بین زردی و سرخی و مزغب و برگهای ریزه
احاطه ساق نموده بلندی ان تا دو زرع و منحرف بجهة اسفل بحدیکه ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی
متخلخل مثل اسفنج و در درونش با اندک رطوبه و خارهای ریزه در اطراف و گلش مایل بسفیدی و زردی
و تخمش محیط ساق او مثل فراسیون در پی شعبه و شاخ و نبات و نزدیک آبها در بلاد شام و کوهها دیده است
المقدس و طبرستان و بهترین او نرم تند بوی شیرین است در وسط دوم خشک و در اول سیم گرم و با
تریاقیه و قوتش تا بیست سال باقیست و منضج و محلل و ملطف اخلاط و مسهل و مقوی حشا و جهة رفع صداع کهنه

و منع تصعّد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاة و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس
و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و مداومت آن تا یک هفته و درد معده جهت
استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت گرده و با فلفل جهت قطع
سیلان خون و باد کنه تا جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل انجماد
در زنان بهم رسد و با صبر جهت رفع مفاصل و عرق النسا و ضماد مطبوخ مهرای آن با سداب و سیر و روغن زیتون
و جهت فالج و لقوه و کزاز و نقرس و عرق النسا و قطور آن جهت درد گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال آن جهت
قطع بیاض و ناخنه و سلاق و نشامیدن آن و جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است
خصوصا با شراب بدستور طلا کردن آن و نشامیدن منقوع آن در شیر تازه و بقدر یک شب موجب عدم تاثیر
سموم است تا مدت یکسال و گویند تا مدة العمر و با آب نمک جهت سقطه و ضماد تازه خشک آن و جهت منع ورم
جراحات و التیام آن بغایت مفید و گویند مفرّح است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو مثقال است
و مؤلف تالالیج بیان نموده که صمغی از آن در شام بهم میرسد که شبیه بسورنجان و عظیم و صلب است
و در رفع اثر سموم را در عرض سال مخصوص دانسته اند جزء سراج القطرب است حسک بفارسی
خار خسک نامند بری و بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه بنبات هندوانه و شاخهای آن منبسط بر
روی زمین و برگش شبیه ببرگ زیتون شاخهای او خار دار و ثمرش مثلث و سه پهلو و از نخود کوچکتر
و سفید و اطراف و تند مرکب القوی و ... و غالب و جالی مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده

حاء مع السین
حسک
بفتح اول و ثانی
و کاف معرب
خسک است و آن
خار بارشد سه پهلو
برهان ذکره فی الحاء مع السین المهملتین
فالخسک بالخاء المعجمة فارسی کما سیاتی
الاشارة الیه فی موضعین

منی و منبت

منی و منبت حصاة و مفتح و رادع و ملین و رافع قولنج حار و با شراب جهت ادویه سمیه و ضماد عصاره
و طبیخ او جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد به اعضا و با عسل جهت قلاع و
عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع است
و دو مثقال عصاره خشک بری او جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهت سرطرف بدن
تنگ بغایت مؤثر و چون نخود را در آب تازه او مکرر بپرورده کنند در تقویت باه بغایت
سعدییت و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر برد و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم او در افعال
مثل عصاره او است و روغن که از آب آن و روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن آن و حقنه
او جهت اورام و نشامیدن آن و جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر
و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة گرده و مثانه مؤثر
و قدر شربتش هفت مثقال است با سکنجبین یا نبیذ و چون خسک دانه را با شیر تازه سه بار بجهت
خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد حزء بتشدید واو سم ما بحاتیت که از حبوب و غیر آن
ترتیب دهند و بطریق قهوه توان خورد حسل بفتح اول و ثانی گیاهیست شبیه بصعتر و برگش
دراز تر و بزرگتر و تیره رنگ و بیونانی حسمی گویند در دوم گرم و خشک و مجفف او مقوی معده
و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبویی دهان و اروغ آورد و با شراب جهت گزیدن

یا زیتون ع

ریتلا وعقرب مفید و قدر شربتش تا نیم درهم و استعمال زیاده نیز جایز است خُل بکسر دال و سکون نانی

اسم ترکیه بو سماریست [illegible] بلغت مصر بتباج است [illegible] اسم فارسی حسن لبلاب است حسن یوسف

اسم فارسی حا نبش ست خشیشة الزجاج گیاهیست که در شوره زارها و محوطه‌ها میروید

و شاخهای او باریک و مایل بسرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخهای او چیزی شبیه بتخم و نقد زرنج

خشن و بسیار تلخ و بر جامه می‌چسپد در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قابض

و چرک در زجاج را بالکلیه زایل میکند و از این جهة باین اسم مسمی است و زایل کننده بوی آب دوده و تیره

عصارهٔ بارد با شکر و نمک جهة سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصارهٔ او جهة اورام حاره و با نبیذ جهة حمره

و نمله و با قیر و دلمی روغن حنا و با بیه بز جهة نقرس و مالیدن برگ او جهة قوباء و غرغرهٔ او جهة ورم لوزتین

و با روغن گل جهة درد گوش مفید و مضر سر و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا دو درهم است خشیشه اسم

اصطلاحی قنب است خشیشة [illegible] گیاهیست منبتش سنگلاخها و برگش شبیه ببرگ عدس و از آن

بزرگتر در آخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد او جهة درس و قروح شهدیه نافع است خشیشة [illegible]

ابن الدوله گوید که او را در گیلان خنشتش نامند و از جمله بودنه است و در مازندران اوجی گویند و آن

شبیه بپودنه سبز و مایل بسیاهی و خوشبو است بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال

قوی‌تر از پودنج است [illegible] جامر یوناست و بلغت حجاز بولامو نیونست خشیشة [illegible] فراسیون است

حشیشة [illegible]

حشیشة البراغیث گیاه آطریلال است خشیشة الحرقه دختر کت خشیشة الطحال اسقولوقندریون و حیوانیرا

باین اسم اخیر نامند که در قدیم مشهور بار بعه اربعین بوده است والطحال سبعة سبعین خورند

حشیشة الضفادع آسن است خشیشة [illegible] بلغت شام گیاه رد قسین را نامند و در عراق مراد از آن گیاهیست

که کیک را دفع میکند و در طبرستان کیک و انش گویند و قسمی از ردقسین است خشیشة المعدن گیاهیست و شبیه صلیب

قریب بلنگ و چون شکسته شود اجزای او ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل گردد شعلهٔ او برطرف نمیشود

و ریش سمندر نامند و در اول ضمادات ملوکی میکنند و او جالی و مورث صحت و تر او ست خشیشة [illegible]

مدر یونست خشیشة [illegible] حرف بیض است خشیشة [illegible] رند العدس است خشیشة السعال انجریونست خشیشة [illegible]

بابکی است خشیشة [illegible] با دریجبویه است خشیشة شقاقل است حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی

غوره نامند و آن انگور نارس سبز است در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ خشک و سرد و تر و

مطفی حرارت خون و خون صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع

انصباب مواد و رادع سستی اعضا و تشنگی و ضماد خشک او جهة خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و خارش

و سستی بدن نافع و مضعف معدهٔ سرد و مغرب باه و مولد ریاح و منفخ و مورث عطش و بعضی امزجه و تکثیف

و مصلحش گلقند و زیتون و انجیر و بدلش ریباس و ترشی ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت

والتهاب معده و جهة اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و غثیان صفراوی و رفع

خمار و منع قبول مواد و بار بار از او رامنجوش جهت تب صفراوی و مجرب و عصاره که در افتاب خشک کرده
باشند همین آثار دارد و جهت خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و ظلاء
او بار کنند تا جهت تخفیف بوی اسیر و قرحه او جهت تنقیه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت نواصیر و
چرک گوش و غرغره او جهت ورم حلق و خنفه او جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و اکتحال
او جهت دمعه و انتشار و خشونت اجفان و تاکل مفید و ارب در افعال مثل عصاره و مقوی قوة
ماسکه معده و چون توتیا را به ان پرورده کنند و بدستور سایر ادویه عینی را بغایت مقوی و محلل
است و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او مثقال
و بدلش ریباس ترش و سماق و شربت او که از اب غوره قریب نشربتی سرخ و کل کف کرده بگیرد
ترتیب او دیک بال برو کذشته با جهت رفع و با و تقویت هاضمه و قولنج تفلی بغایت موثر و در سایر
افعال مثل عصاره او است حی الهان الهادی بفارسی حسن لبه نامند و او صمغ خرد منی است
و لکام عبارت از او و مولف تذکره گوید که اکثر اهل این صناعت تحقیق نه نموده اند و من بعد از
تفتیش بسیار مشخص کرده ام که صمغ صنوبر است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده
بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی او مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوی ترین صمغها است و مایل بسرخی و
سیاهی و محلل و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سرور و خاییدن او جهت

توتیا

تقویت لثه و طلای او جهت حبس کردن نزلات و قطور او با روغنها جهت درد با رد گوش و نشا میدن
او جهت صرع و تقویت معده و دماغ و اذابه رطوبات و تحلیل ان نافع و قدر شربتش تا دو درهم
و مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه حی ارات
حجر الاسفنج است حصی حرارات بکاف مهمله و بجای معجمه جلبو است حصی و در سیب حساة بفارسی سنگ ریزه
نامند رادع و مجفف و سایدة او مثل غبار جهت نزف الدم جراحات و رفع ورم ان مفید است و ولیدخر حی
او در کوزه اب صبح غلیظ و مقوی جنابت حضض مکی و هندی میباشد مکی او در اصطلاحات یونانی لوقیون نامند
و از عصاره برگ و تخم نباتیست خاردار قریب بسه ذرع و پوستش کاهی رنگ و برگش شبیه به شمشاد و
ثمرش شبیه بفلفل و سیاه املس و طعمش تلخ و بهترین او بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی
و چون در اتش اندازند کف او برنگ خون گردد و از اتش ملتهب شود و با قبض و مرارت باشد و منقوش
او که از دو شاب و اب مورد و صبر و مر و زعفران بیامیزند محلول او برنگ خون نمیشود و در باطن او دو دستی
نمایان نیز دارد معتدل در حرارت و برودت در دوم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از رادع
و نشا میدن او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبت و عرق و احتباس خون و نفث الدم
سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت کرده
و التهاب تشنگی و حقنه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او جهت تقویت
لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و درد خشن و تقویت موی و منع نزلات و ادرام

حضض ... [illegible]

حاد مع الضاد
۲ والحضض عصارة وکلا ما مانع
الفیلزهرج والکوازة
للاورام الرخوة والنفاخات
والقروح والجذام والبواسیر
والرمد والخوانیق
ولسع الهوام وغصة الکلب
غرغرة وعضة الکلب
الکلب طلاء
وشربا کل یوم
نصف مثقال
بماء ویغزر الشعر
وثبات ودواء
آخر یجذب ابوال
الابل انتهی کلام
القاموس فتدبر
ان اردت البصیرة
لموره مهدی

داکتحال او جهة جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر بسپرز و مصلحش نیمون
و حماها و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و بدلش حضض هندیست ان عصاره فیلزهر جهت
و در جمیع افعال قوی‌تر از حضض عربیست بکر در ردع و ادویه تر از قسم یکی سیاه و مصنوع او از
زرنگ و سنتین و مثال ان را استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است
حفا لغاء اسم عربی بردیست خفج بفتح حا و سکون فا اسم روده است که بفارسی شیردان و هزار لا گویند
خوق لغاف اسم نغلة الحمقاست اسم هاست آق ... اسم ترکی صاقر است
حلبه در گیلان نخاء معجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب بهره ... قوتش تا دو سال باقیست
در اول دوم گرم و در اول خشک و دوای لعابی و منضج و ملین و محلل و مسهل و ... مقوی ...
رطوبت فضلیه با عسل چون طبیخ باید مسهل و منقی معا و جهة مواد محتسبه سینه و سرفه و درد ...
دادرام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر ... با عسل بقوام ارند جهة درد سینه
و سرفه و قروح ان و ضیق النفس با آب بسیار ... مجرب ... بقول طبیخ او جهة تسهیل ولادت و
و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضماد ... جهة اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و درد رحم
و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش ... و کلف و سایر آثار رو حقنه او
جهة زحیر و طلای او جهة رفع جرب ... رخسار ... جهة منع تولد قمل ...

حاء مع الفا
حاء مع القاف
حاء مع اللام

او در کلاب

او در کلاب جهة دمعه و سلاق و حمره بقایای در چشم و آرد او با بورهٔ ارمنی محلل طحال و با انجبر
جهة گشودن دمل و با روغن گل سرخ و سرکه و آرد جو جهة اورام حاره و با عسل جهة بارده و مداومت
خوردن او که با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و با ... باشند جهة تسمین بدن و اصلاح لون
بغایت مؤثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و نیمون و قدر شربت
از گیاه او تا ده درهم و از تخم او تا یک درهم و بدلش تخم کتان و نبات و مولد خون و جهة درد
کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد چشم و ضماد او جهة تقویت موی نافع است و روغن او
که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهة نخاله زدی و موی ...
رخسار و با موم جهة شقاق و بااو ... کلف جهة جلای بشره مؤثر است حلق جیز لیست ...
لون و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور گذاشته باشند ... میده هند و نباتش ...
مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاکست ... رفع صفرا و ازاله خمار و التهاب معده ... و قدر شربتش تا پنج درمست
قبل از پای تحتانی و بای بعد از ان دویست هندی و خشبی و شبیه بور تجان ... گرم ...
و مسهل بلغم خام و اقسام کرم و اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهة نقرس و درد مفاصل و قدر شربتش تا
سه درهم و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و کاسنی ... نوعی از بردیست که از او حصیر و امثال انها ترتیب

بالفتح والمد مراج و فی الحرمل بفتح حا مهمله
و سکون لام و فتح فا و الف

میدهند و در اصفهان قسمی از انرا پیرزنا منند و او گرم در دوم خشک و مجفف و سم او
با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم است چون سه روز بسته بنوشند و نشستن اسرا محرق او
جهت خراز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای او که به آتش افروخته باشند نملۀ ساعیه
بفتح حا مهمله و فتح لام
و چون سه بار تکرار نمایند جهت منع زیاده شدن او و اورام رخوه نافع است **حلاب** گیاهیست
بقدر شبری و در اکثر اماکنه معموره میروید برگش بسیار باریک و شاخهای و گلش ریزه
و سفید و تخمش بقدر خردل و بحرارت است در سیم سرد و خشک و ضماد او با آرد گندم جهت استحکام
عضو شکسته و کوفتگی و قلع ان و با حنا جهت خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن ان
و جهت سیلان زرداب مفید است **حلتیت** بتای مثناة فوقانی بعد از یای تحتانی و قبل از ان
اسم صمغ انجدان است و او را حلتیت طیب گویند و منتن او و غیر صمغ کوله برو بد بو است و گویند
از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی کماه گویند و طیب از سفید ان که مشهور بکوله تیز است و
بهترین اقسام است و خوب مایل بسرخی و صاف و تند بوی با بن عفونت که چون در آب حل کنند
مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن او در سیم خشک و بوی
او شبیه بوی کندنا و بغایت کریه و با قوت سمیه و تریاقیه از غالب و بفارسی انگوزه و در اصفهان
انگشت گنده نامند و اقسام او قاتل جنین و مخرج ان و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون

حلتیت فیه لغتان ذکرهما فی القاموس وغیره قالوا حلتیت کسکیت صمغ الانجدان کالحلتیت بالکسر انتهی وقال الجوهری وغیره الحلتیت صمغ الانجدان ولا تقل حلتیث بالثاء وربما قالوا حلتیت بتشدید اللام انتهی

و با هر حلبه و میویزج جهت تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و رفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام
و سگ دیوانه و اسهال رطوبات و صرع ریحی و بلغمی و فالج و جرب و امراض بارده دماغی و بحة الصوت
و خشونت حلق و نزله بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و منضج خون و با آسیر و با زرده تخم مرغ جهت سرفه
خشک و درد پهلو و با انجیر جهت یرقان سددی و با شراب و فلفل و سداب جهت کزاز و با سکنجبین جهت
جمود شیر و با آب خاکستر و آب بی ربا جهت شکافتن دمل و با مر و فلفل جهت گشودن حیض و با شراب جهت
امراض عصبی و با سیر و حبه الخضرا جهت گزیدن سگ دیوانه و با ارمنی جهت رفع حرکت بی اختیار طبیعی
و با تو ابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن
و زردی کرده و خمار و ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در خارج
جهت تسکین درد دندان و زخم گزیدن سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و
ماندن او با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با قیروطی جهت ثالیل و عقد و با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا
و زنجار و زراج جهت بردن گوشت زاید که در بینی متکون شود و گذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید
و اکتحال او با عسل جهت قوه باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و زوفا جهت دندان
کرم خورده و گذاشتن او در اورام خبیثه بعد از شکافتن ان جهت اخراج اجزاء خبیثه او و غرغره او
با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهت اخراج جنین مرده
و بستن او در پارچه و گذاشتن ان در شراب مانع تکون کرم و دفن او در موضع مزرعه باعث گریختن هوام

ان موضع و بدستور بر مرهم مالند هوام از ان گریزان شود و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت گری
کهنه و درد گوش و دوی طنین نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و مضر سفل و مصلحش کتیرا
و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال رقیق
و تب و خارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر
و سکبینج و گویند مطبوخ مجربست که بیخ انجدان تا سه بدل اوست [illegible] بلغتی [illegible] لیاهیت بقدر شبری
در هر شاخ بسیار گره و شعبها از گرههای او رسته و برگش کوچکتر از بادروج و مغز درش و میگویند [illegible]
و ثمر دو نوع ماده او خوشه تخم دارد و تخمش از تخم کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته و بسیار رطوبت و ثمر
نوع نر او بخلاف ان و کوچکتر و مستدیر و بیخ او دو عدد و مستدیر و بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب
و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم گرم و خشک و محلل اورام بارده و ملین طبع و سی مثقال از آب
مطبوخ او مسهل رطوبت مائیه و مرة الصفرا و حمول برگ او و بعد از طهر خوردن بیخ صلب ان
باعث حمل بدختر و سست ان حمول نر ان باعث حمل به پسر است [illegible] بنفسج اول و ثانی
اسم کل حیوان صدفی است و بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و ان مخصوص جلد بحری
ان حیوانست و شیخ و ودع و اظفار الطیب و طلیا و خزف التراب و فرفور و اذن التیس و فندق مروارید
و زنطاح و غیرها از انواع حلزون اند و جلد بحری او در دوم سرد و خشک و خواص ان در صدف

ان شاء الله تعالی

[illegible]

انشاء الله تعالی مذکور میشود و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت ذلیس که در معراج الحلول گویند از اقسام
بری و متطیل و الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است و جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع است
و گوشت [illegible] حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد ان جاذب پیکان و امثال ان
از بدن و جهت تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم و نقرس و جذب هر شکسته و دیوانه گزیده و طلای
رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک اتش گذاشته گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه مشتری جهت التیام
جراحات خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او منقیه [illegible] مفید است و گوشت مجفف و مسحوق او و بدر حیض و با مر [illegible]
جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و اکتحال سوخته مجموع او با کل جهت رفع اثار و قرحه چشم و طلاء او جهت
جرب متقرح و بهق و جلاء دندان و با سرکه جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبت او بر جبهه جهت منع ریختن
مواد بچشم و بر حوالی گوش جهت ورم رطوبات غایره گوش و طلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن
موی و نحر منقلب جهت منع روییدن ان مؤثر و فرو بردن گوشت خام او جهت زهر بیده و با مر جهت قولنج
و درد مثانه نافع است و گویند بالخاصیه متطرقات صلبیه البار نرم میسازد و چون گوشت او را با مثل او
نوشادر و نصف ان کبریت و سدس ان نمک سیاه سابیده تقطیر کنند افعال قریب در مشتری نماید و
ها ر برا عقد کنند [illegible] نوعی از قوحات و برگش مثل برگ زیتون و شیر او جهت تاکیل نافع است [illegible] خرات
برتیت [illegible] اسم فارسی بیخ حماض بریست [illegible] مصطکی است [illegible] قرادست بضم قاف [illegible]

حاء مع المیم

لاغیه است و کویند لبلاب است بلغة حجاز سم حمیر مغیر است و بلغة اکیر این زیبق را مانند حلاوی

اشغر نور است بهل است بسیا کثیر است بیون اسم یونانی ماهیناست حلوای قبیده

اسم فارسی ناطف است حلوای سیه اسم فارسی زلابیه است حماما بلغة نبطی اسم نبات تیخ

منشعب از شاخهای سرخ یا قوتی مانند خوشه و با صلابة و گلش ریزه مثل خیری سرخ و برگش شبیه برگ

فاشرا و تند و خوشبو و تخمش بیار لذاع و منبت او ارمنیه و طرسوس و بهترین اقسام است و قسمی ایست

که در آبها میروید و در شام یافت میشود مایل بسبزی و بوی او شبیه بیداب و قسمی قبطی او غیر منشعب

و مستطیل و پر تخم و تند بو و سفید مایل بسرخی و بهترین ارمانی است و قوة حماما تا هفت سال باقی

میماند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده سپرز و جگر و مقوی او و مدر بول و حیض و مسکن و منوم و محلل

ریاح و منقی معده و مورث سرور و طبیخ او جهة نقرس و ورم سپرز و جگر و ضماد او جهة صداع و

تفتیح و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب با موبرجهة ورم احشا و با فرزجات جهة ورم رحم و با

اکحال جهة امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر

شربتش تا دو درم و بدلش بوزن او اسارون یا مثل او قرنفل و بابونج و چون او را با بدلش او دارچینی

عرق بکشند عرق او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال و تفریح زیادتی بر خمر میکند

حمص بفارسی نخود گویند بری و بستانی میباشد بری او در اکیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر

و ثمرش مایل بسرخی و دراز با تلخی است و گرم و خشک تر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گلیه

و جلای جرب متقرح و توبا و ملین اورام بن گوش و انثیان و با عسل منقی قروح و جرب است ریز و الان

و بستانی او بهترین حبوب است نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و تازه او در اول تر و توتش

تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاده کننده شیر و منی و مبهی و مقوی نفس

و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منفخ تنها و آب طبیخ او با قدری

نمک با قوة تقطیع لزوجات و مفتح سده است بسبب بلوخه او و مدر بول است بسبب حرارت و بالحی صبیه

و جهة درد سینه و قروح و نفش نافع و با شیر تازه جهة گوشت را از که از خشکی باشد و باد نشانند و چون با تب

با بندیهای شیر یا آب بپوشند و چون یکشب در زیر که خیسانیده ناشتا تناول نمایند در این روز چیزی دیگر

نخورد جهة کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع او را

با اندک عسل بنوشند جهة ازدیاد شهوت جماع ما بین بیپد نیست و چون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه

بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهة اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم او و شکم و مقعد بهترین ادویه است

و خوردن او ما بین دو طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و منبت لحم و مدر فضلات و در رد افعال

تو بتر از سفید با قوة تریاقیه و جهة استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلای

اقسام او جهة خارش اعضا و رفع صداع و رفع زردی رخساره و بخنه و خراز و کلف و تنقیه موی و رفع

[illegible]

للبواسیر مجرب

بجهت تقویت عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد نشده باشد جهت بواسیر و موی آزموده است
و روغن نخود که با قرع بدستوری که در دستور است مذکور است گرفته شود در سیم گرم و خشک و تند و با قوه
نافذه و بغایت مقوی و مبهی و جهت تسکین درد دندان و امراض لثه بی‌بدیل و جهت دردهای بارده
و جذام و قوبا و مثال آن بغایت مؤثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفخ و جهت تحلیل ورم
درد دندان نافع و از خواص نخود آنست که چون در اول هلال بعدد ثالیل بهر یکی از آن یک نخود
مالیده و مجموع را در لته بسته از میان هردو پا یا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازد
در اخراج تمامه جمیع ثالیل بر طرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلحش
جوارشی کمونی و زیره و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوة باه
لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول نمودن نخود بغایت مضر است
بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ و ساقش سرخ و خوشه
او مثل الکم و تخمش سیاه و براق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و بهترکی عوزی قلاقی و نباتی
ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل متکون میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اند در دوم سرد
و خشک و با قوه قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و جهت رفع خمار و خواص گل خوردن و مثال
آن و یرقان و تقویت جگر و التهاب نافع و پخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل سرخ و زعفران

جهة قروح

جهة قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهة جراحت امعا و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شیرینیها و قدر
شربتش تا هیجده درم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهة
قرحه امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب برشته او جهة اسهال کبدی و دیگر
و صفراوی و تعلیق او بازوی چپ زنان مانع الستن و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر
شربتش تا ده درهم و بیخ او جهة سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهة
جرب متقرح و قوبا و تشقق ناخن و داء الحیه و بارد و جهة خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهة ورم سپرز و
تعلیق او در بر کردن جهة جذام زیر و نشامیدن طبیخ او جهة تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سددی
نافع است و قسم بری عریض الورق شبیه به بارتنگ و ریزه و در شکل شبیه به برگ چغندر و بیخش چیلی مانند و بیخ
او را در صفاهان حلیمو گویند در افعال قویتر از بیخ بستانی و با نبات سرفه و ضماد او جهة مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس
حار نافع و خوردن آب کباب او و برگ پخته او جهة سحج صفراوی و سبی مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب خبث
الحدید جهة بواسیر مجرب و فتیله او با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان بجهة بواسیر باطنی و بخور او با بیخ
کبر جهة خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت
و شبیه بکاسنی است و نباتش شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه بچغندر سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند
در قوة و فعل نزدیک به بستانی و جهة خفقان و غثیان نافع است و جهة جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام

للبواسیر مجرب

والمحجمة باكره وبعض نبات / ادهو لسان الثور / الجمع محجم قاموس / والمحاجم / الحبق السنابلة / العريض الورق / وبستر الحبق / النبطي واحدة / باحدة الزكام / مفوت سدد / الدماغ بعض / للقلب وتجرب / مقلوة يشفى من / الاسهال المزمن بدهن / ورد وماء بارد قاموس / والمحجم كمجلس / وبسلم طائر / قاموس وقد ذكر / الثلثة منقطة / كا نقلته من غير / نقيصة وزيادة

حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش بطباطاست کارم حبق نبطی است و غیر لسان الثور است
و برگش شبیه برگ لسان الثور و از آن بزرگتر و ساقش به دستور لیکن قوی و رنگ برگ او مختلف الالوان
و خوش منظر و در باغها با لسان الثور غرس مینمایند و مشهور است بلاله خطایی و در تبریز گل عباس نقاش
در اول سرد و خشک و با قوه محلله و رادع و رافع سده دماغ و زکام و ضماد برگش جهة سوختگی آتش نافع
و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهة اسهال مزمن مفید و اکثار او مصدع مثانه و مصلحش
کندر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش لسان الثور و روغن او که از آب او و روغن زیتون بالمناصفه
ترتیب داده جوشانیده تا آب سوخته روغن بماند مسخن محلل و با قوه قابضه و خوردن دو مثقال او جهة
ریاح معده و طلای او جهة ریاح غلیظه دماغ نافع است کبوتر بفارسی کبوتر نامند صحرایی و خانگی میباشد
در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک با رطوبت فضلیه و بچه او بهتر خصوصا تازه بر و بال برآورده باشد
مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهة فالج و لقوه و رعشه و استسقای زقی و طبلی
نافع و طلای خون او در بینی جهة قطع رعاف که از جنب دماغ باشد و به دستور آن مالیدن قدری با طلای از
خون مجفف او و ریختن خون گرم او در جراحت سر که به استخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال
او جهة جرب چشم و گلمنه و غشاوه و طرفه خصوصا که در باطن بال او باشد تازه او باشد و سرگین او در سیم گرم و خشک
و با آرد جو جهة اورام صلبه و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و با سرکه جهة تحلیل خنازیر و به دستور تخم

کتان

کتان جهة گشودن دمل و قلع خنازیر و رشته زخمهای دباحرف و خردل جهة نقرس و تعقیه و صداع مزمن و درد پهلو
و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل که با هم آمیخته باشند جهة دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و
آب و قدری قطران که مرهم کرده شبانه روز بر برص ضماد کنند و باز به دستور تجدید نمایند در ازاله
برص بغایت موثر و با سرکه جهة لسعه و اقسام استسقا و نشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهة
استسقاء بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهة حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهة عسر البول
و دبیله و جهة رفع آثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشد جهة غشاوه و ظلمت بصر و بستن زنده
بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهة رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف
بینی جهة قطع رعاف بی عدیل است و طلای پنج عدد از تخم او با پیه خوک بر احلیل جهة تحریک باه و نعاظ ثابت
موثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود سخن آیند و خام او جهة خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین
بدن مفید و بوی صاحب آبله در جایی که کبوتران در زیر او باشند بالخاصیه مورث تشنج آبله دار
و مجاورت آن سبب امن از خدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا
میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرایی خشک تر و لطیف تر از اهلی
و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش پختن او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و
خیار است و چون او را روغن کنجد بدون آب و نمک طبیخ نمایند و بنوشند در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج

نمایند و زهرهٔ او جهة نزول آب و بیاض غشاوه نافع است و فرزجهٔ استخوان ساق او که سوزانیده باشند
جهة اعادهٔ بکارت از اسرار است حمار الوحش بفارسی گورخر نامند و معروف و بحر و بر است گوشت او
در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و سودا مولد بود او مرق او و پیه او جهة مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و
طلای دبیه او جهة کلف و قوبا و ریا و روغن قسط در درد کرده و کمر و با شیر مرضعه جهة رفع گریه اطفال
و زهرهٔ او جهة داء الثعلب و دوالی و جبار تیر الکا او با خولنجان و آب کرفس جهة سنگ مثانه و خصیه
و قضیب او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهة رفع بول در فراش و آشامیدن او با آب کاهو جهة قطع
احتلام و سرگین خشک کردهٔ او با کثیرا و عسل جهة ربو و سرفه و عسر النفس و نیم ماشهٔ او مقوی باه و در
انگشت کردن انگشتری او در خنصر چپ و بستن تعویذی از پوست پیشانی او بر بازو و یا بر سر جهة
رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی او
او بقدر یک شبر و صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا از اهلی و گویند در اول هر ماه تعلیق
انگشتری شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم
او در افعال مثل حمار اهلی است حمار بفارسی خر و الاغ نامند غلیظ تر و لیف تر و بطی الهضم تر
از خر گور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهة کزاز و خوردن زهره
او جهة رفع تغییر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهة رفع جنون و لعاب جلد او

اگر ناشتا

اگر ناشتا خورده شود جهة صرع و آشامیدن سم سوختهٔ او هر روز نیم مثقال جهة مصروع و
ضماد آن جهة شقاق مزمن و با روغن زیتون جهة خنازیر و با شراب جهة کجی ناخن و برص و بیاض
آن و بخور سم او جهة عسر ولادت و با خمیر غلیظ جهة جنون و ضماد دبیله و جهة رفع آثار قروح
و جهة التیام جراحات اختا نیم گرم خوردن بعد بیست و عصیر سرگین تازه او جهة منبت حیداه و
مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهة رفع رعاف و بدستور طلای آن که با سرگین سرشته بر پشت و
همچنین استنشاق خشک او که سرکه بر آن پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهة گزیدن عقرب
و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهة رفع فزع مؤثر و چون عقرب گزنده بر الاغ معکوس
سوار شود بالخاصیه سکن دردان باشد و بدستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث
رفع درد میشود و جالینوس گوید که طلای نطفهٔ او تا سه بار یا چهار بار اسقاط دانه نموده است
و چون قضیب او را در کوزهٔ آهنی نیده به آتش گذارند بحدیکه قریب بسوختن شود و به آب خیسانده در
روغن زیتون طلا کنند جهة رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت مؤثر و چون قضیب
او را از زندهٔ او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب
گردد و از جملهٔ مجربات تدخین خصیهٔ او در اجهة تب ربع مجرب دانسته اند بشرطی که بعد از
نوبه تدخین کنند و اندک بخوابند و چون نظرون و عاقرقرها را بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال او

با ماء القطر جالس اسهال است **حمّر** بتشدید میم وبضم حا بلغة حجاز تمر هندی است وتمر الیهود در ... [illegible]

حماض بلغة مغرب ... [illegible] است **حماض ...** حماض بریست **حماض ...** حماض بستانیست **حماض ...** حماض

مائی است وحماض البقر نیز نامند ... [illegible] ... اسم مجموع النجار است که ... [illegible] ... وگویند مخصوص

بشنانست **حماض البیت** ... [illegible] ... هند به است **حمص کرسنی** حمص بریست **حضیض** نوع صغیر حماض است ... [illegible]

در بنگا بن ترش ... [illegible] ... مانند **تماض** ترشی ... [illegible] است **حماض الـ...** ... [illegible] است **حمر ...** ... [illegible] است

... نبات حنفیه است دنجاء معجمه نیز آمده است وبلغة شام ودیار بکر اسم ... [illegible]

... نوعی از حمیز است **...** بفارسی بره نامند ودر لحوم مذکور میشود ان شاء الله تعالی **...**

اسم عربی ابو جهل است **...** بکسر حا اسم فارسی است **حنظل** ثمر گیاهیست بقدر هندوانه

بسیار کوچکی در نهایت تلخی ونباتش شبیه به نبات هندوانه وبرگش از ان کوچکتر وسبز ... [illegible]

زرد او بد است وانچه در بوته منفرد باشد از جمله سموم وتخم او مادامی که در پوست باشد قوتش

تا چهار سال باقیست وانچه بیرون اورده باشند تا دو سال وبهترین او سفید است که از بوته گرفته ... [illegible]

گرفته باشند ومستعمل تخم اوست **در اول چهارم گرم ودر آخر دوم خشک** ومسهل بلغم غلیظ و

مفتح افواه عروق ومسقط جنین وقاتل ان وجاذب اخلاط از عمق بدن وجهت فالج و

امراض بارده دماغی واعضای عصبانی وعرق النسا ومفاصل ونزلات مزمنه غلیظه وحبس و سینه و

عرالنفس

حاء مع النون

وعر النفس انتصابی وربو وسرفه مزمنه وامراض بارده کرده ومثانه نافع ومضر دماغ حار ومعده ومصدع و

هوای بسیار برد وموروث مغص وکرب ودر هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی والتهاب ... [illegible]

کثیر او مقتل ونداشته ومضر ابدان نحیف ومصلحش آب فواکه وقدر شربتش از ... [illegible] تا نیم ... [illegible]

وبهترین اصلاح او انست که سابیده بماء العسل سرشته خشک نموده پس با کثیرا وغیره ... [illegible]

بدلش بوزن او بید انجیر وثلث ان ... [illegible] وحقنه طبیخ او که در پوست او را جوشانیده باشند جهت قولنج

بلغمی وریحی وعرق النسا وفالج وامثال ان ونشادر ومسهل قوی ودفرزجه او قاتل جنین وطلای سبز او جهت

جذام وعرق النسا ودردهای بارده وبخور او مدر حیض وضماد او چند مرتبه بر کف پا جهت جذام وسقوط

اب ... [illegible] وجهت زردی چشم ... [illegible] وپاشیدن اب طبیخ او در خانها جهت کشتن کیک ومنع تولد ان مؤثر است وچون

حنظل را سوراخ کرده دانهای او را بیرون کنند وبروغن زنبق مملو کرده وتغیه را مسدود ساخته

بخمیر بگیرند وبر روی اتش بگذارند تا چند جوش بزند خضاب ... [illegible] ... در حمام جهت سیاه کردن

موی ومنع سرعت سفیدی ان مجرب دانسته اند وقطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد جهت درد

گوش ومالیدن ان بر دندان جهت ساکن کردن درد دندان مؤثر است وسعوط او مفتح سده دماغی وطلای

او جهت رفع اثار ... [illegible] ... زنگ کردن رخسار واکتحال رماد او جهت سیاه کردن چشم ازرق ... [illegible]

مفید وجهت درد مقعده نافع وتخم او مسهل ومقیی وموروث ... [illegible] دارد وچون مکرر بنوشند ودر اب نمک

بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیره خرما بجوشانند خوردن او مورث صحت بدن و برگ
خشک او بقدر یک درهم با آب سته و صمغ مسهل سودا و با افتیمون و افتیمون و ایاره فیقرا جهت
مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهت تحلیل اورام و استسقا و گزیدن
عقرب و افعی و خون منجمد و داء الفیل و ضماد برگ او با آب و آشسته جهت اورام و قطع سیلان خون بو
منخر مفید و چون حنظل را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهت درد دندان و تقویت لثه بغایت نا
فع است و روغن حنظل را که از دو جزو آب تازه او با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند
تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن موی و رفع دوی و طنین گوش و کرم آن و درد
دندان و جوشش سر و نشاستن میدن یک درهم او مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو و برناف جهت
اقسام کرم و حقنه او جهت قولنج نافع است و اگر تازه او نباشد ربع رطل از تخم او را با آب بجوشانند و با یک رطل
روغن طبیخ نمود **حنظله** بفارسی گندم نامند بهترین او تازه مالیده مایل بزردی و بعد از آن حنس شد
او است در اول گرم و در یبوست و رطوبت معتدل و تازه او که خشک نشده باشد در درجه تر و بهترین
غذاهای اصحاب و کثیر الغذا و مسمن بدن و سده و مفرح صاحبان سده و عرق و حشا و خام او مولد کرم معده
و مطحن سر که کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مطحن شیر نیها و خوردن است
بر بالای او مورث قولنج ریحی است و ارد گندم که پخته باشند و نان فطیر قابض اند و ارد مطبوخ او

با کمر دامن

با شکر و بادام جهت سرفه و نفث الدم و درد کرده و سینه و تسمین بدن بغایت موثر و با نعناع و روغن
تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت نفخ دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهت بثور
لبنیه و با عصاره بیخ جهت منع ریختن فضول با عصاب و نفخ امعا و با شراب سرکه کهنه جهت
سموم هوام و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و حنا زیر و غدد به مجرب و پخته او با آب
و روغن زیتون محلل اورام حاره و ذرور او در موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر
گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ انداز ند هر گاه آن خمیر را سگ تناول نکند ظاهر
میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته باشند و طریق آن در دستور است
مذکور است جهت قوبا و سعفه و خراز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت جلای رخسار
سپید است **حند قوقا** اسم نبطی است و از جنس یونجه بری و بستانی سیاه بربری ابعربی حبا فا و نفل
اسپست صحرائی نامند و بستانی او را بعربی ذرق و در صفهان ... رگو شند در مازندران
شرویتا نامند گلش خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و
ساقش بقدر نیم ذرع و تخمش مایل به استداره و رنگش شبیه بالخواه و مستعمل از او برگ و تخم است در دوم
گرم و در اول خشک و با قوه جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرم تر از برگ او و مبهی و با
شراب جهت رفع سموم قتاله مفید و مسکن مغص و قولنج و رافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره او

لفظ ذرق کما سیأتی ایضا ... بعربی ذرق

او با عسل جهة غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو کاشنی و تازه او موافق
مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و از دهن او ... و معطش و ممکن
درد مفاصل است بری او را برگ بزرگتر و ساقش درازتر و تخمش قریب بحلبه و کریه الطعم و گلش
سرخ و بفارسی یونجه کوهی و دیوشبت نامند در دوم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول
و حیض و شیر و عرق جهة هیضه و درد معده و پهلو و ریاح ان و صرع و تقطیر بول و بهر روده نشانه
و نطول عصیر او جهة تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد است
و نشستن در طبیخ او باعث سرعت حرکت اطفال و روغن او هم همین اثر دارد و بخور طلا او جهة
صرع و جنون و غول بیابان منقی لثه و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده است و تخم
او گرم و خشک تر است از نبات او و حالی و بهی و در جمیع افعال قوی تر از تخم لبنانی و قدر
شربتش تا سه درهم و مورث جرب و مصلحش کتیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است **حنا** بکسر حا و تشدید
نون نباتیست ساقش بقدر شبری و سرخ و برگش شبیه ببرگ سرو و در بعضی بلاد ترازان و در زم
و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی و مایل
ببرودت در دوم خشک و گویند در اول گرم است مفتح افواه عروق و مسدد و مجفف بی لذع و محلل
و در الحام قریب بدم الاخوین است و با قوة قابضه و نشانیدن آب نقیع او در روزی یک مثقال

با هفت مثقال شکر جهة جذام بغایة نافع و چون یکماه مداومت کنند جذام زایل شود و قابل ببر
علاجات نیست و هر روز باید یک مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا
بنصف برسد و آشامیدن آب نقیع ده مثقال او در ده روز باعث رویدن ناخن اصلی بجای
ناخن کج و ناخن متآکل و جهة یرقان و سبز رنگ کرده مثانه و ادرار بول نافع و مسقط جنین و
آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کتیرا و لعاب بزرقطونا
و گویند زیاده از یکمثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله بر چشم
او خصوصا چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهة حمره و سوختگی آتش و
مضمضه او جهة قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهة اورام حاره که زرداب از او آید
و با روغن رفع جرب و با آب بید انجیر جهة شقاق مزمن و درد زانو مجرب و بر جبهه و صدغ مالیدن
جهة منع ریختن مواد بچشم خصوصا چون با آب کشنیز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون
جهة رویانیدن موی سر و با کل حرف جهة فتق و فتیله و با زفت و روغن گل جهة قروح سر و با
برگ گردکان بالمناصفه جهة بیضه و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمک
بغایت مؤثر و ذرور او جهة تجفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یکمثقال با عسل و کتیرا جهة تقویت
دماغ بغایت نافع و گل او معتدل اللطیف و یکمثقال او با سه اوقیه آب و عسل جهة قطع نزلات و انواع
صداع و تجفیف رطوبات و طلای آن جهة التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی عصبانی

و درد عصاب و با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوص سپرز جهت ورم و درد آن جهت و گذشتن او در میان لباس مو بینه مانع کرم زدن آن و برگ او را نیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور گل سرخ مکرر در روغنهای بر ورده کنند ام و محلل و مقوی موی و تسکین دهنده زحیر است و بدلش روغن مرزنگوش روغن زنبق و روغن حنا که از جمله مرکبات است در دستور ثانی مذکور است حنظل هندی خندروس است حنا قریش خزاز الفهر است حنا قریش بلغت مصر سیمه است حنقه و حنقا بلغت اندلس خشخاش الزجاج است حناء الهام بلغت مصر ابو جنا است حور براء مهمله و بضم حا و برای معجمه نیز آمده است از جمله اشجار است قریب به درخت خرما برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و دانه او مانند گندم و بلغت اندلس انزاسرد و له نامند و گلش خوشبو بنطی و رومی میباشد و صمغ رومی او را کوبند که رباست و بفارسی درخت توز گویند و آن پوست اوست که کمان گران و غیره استعمال مینمایند درخت رومی بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او را صمغ در اول گرم و در دوم خشک و بقدر یکمثقال از پوست او جهت عرق النسا و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنانست و برگش نیز همین اثر دارد و گرمتر از پوست او و قطورات او جهت درد گوش مفید و اکتحال او با عسل جهت غشاوه مفید و فطری که از حوالی او روید بی نهایت سالوس است و او را منبت بلغاریه در دویم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند قوی التاثیر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از او رس می بدمند و او سبز روغن کهرباست و دخنش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد

حاء مع الواو

برگش با سرکه جهت نقرس و فرزجه او معین حمل و تخم او جهت منع سیلان رطوبات معده و معا و خفقان و عرق النسا و تفتیح سده و با سرکه جهت صرع شربا نافع و مانع حمل و قدر شربتش یکمثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح و آکله است حواثی از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن آن موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش ابازیر حاره و ادویه حاره تناول نمایند و روغن او محلل و ملین و مقوی عصاب و جهت دردهای بارده نافع است و فرو بردن پیه خام او جهت قولنج و مغص مفید است حوذان قسب است حوز تمر هندیست حوث سماقست حوزبندیه مرکیه است حوابه اسم عربی طرنفلس است حوارنا آرد گندم بسیار سفید است حورجم آم عربی گل سرخ است حوزانج و خرنوبست حورشقنار حماحم است حوک بادروج است حوالقز شقائق النعمانست حیه بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در آخر سیم گرم و خشک و در غایت تخفیف و در جذام قوی الاثر اند و خواص افعی بدان کوبند چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون با نیچه در ظرف مس کرده سرانرا مسدود کنند که بخار بیرون نرود و پس بجوشانند تا مهرا شود و طلای آن جهت قوبا و داء الثعلب و آکله و فاسد و رویانیدن و درازکردن موی و تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته مار با روغن

تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت نواصیر بسیار مؤثر و قطور مطبوخ پوست او
که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضهٔ جوشانیدهٔ او در سرکه جهت درد دندان
و تعلیق دندان او که در حال حیات کنده باشند و بستور تعلیق دل او جهت رفع تب ربع نافع و
المهوسن و نیقراطیس گوید که چون شکم مار را از سر تا دنباله شکافته احشاء او را بیرون کرده
از نشا همره خشک که بار خیسانیده و نرم کرده مملو ساخته شق را دوخته در آتش گذارند تا پخته شود
پس نشا همره را گرفته از یک تا نه روز بالکلیه زایل کند مجربست درد غنی که در او دندان را روسر زده
او جوشانیده با شراب طلاء او جهت جذام و زایل سریع الاثر است و امین الدوله از محمد ابن احمد نقل میکند
که استعمال زهرهٔ مار در رفع امری خوبست و از سموم قتاله است و تعلیق ناخ مار نشاخدار جهت رفع
تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که مار در هر سال می اندازد بر دور گردن زنان جهت
عسرت ولادت و بخور او مسقط جنین و مخفف دانه بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره سایید
طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال بپیه مار مانع نزول آب است ... ببیند
که از روغن دهان کرم میبازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مولد دو ... متین
و مصلحش سرکه و عسل است ... بلغت اکبریان زیبق است ... قطران است ... با دکان نمت
... حنیفة الزجاج است ... اسم یونانی باقلی است ... طین جبلست ... ابرو نست
... گویند مار زبر پوست و بعضی را اعتقاد آنکه اسقیل است و امین الدوله گوید

خاومع الالف

که کل بر

که کل سیر صحراییست و مؤلف لالیح و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر از پیون
برگش شبیه به برگ قثا و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود
و ساقش بقدر شبری و بیخش شبیه بدم عقرب و لامع مثل پیه در چهارم گرم و خشک و از
سموم قتاله و تأثیرش در باب الربع و مقاربت او کشنده عقرب و در اطلیه رادع اورام
حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و نیم درهم او کشنده است لبد و خناق و تریاق او کما
فیطوس با شراب و صعتر و ادویه حاره است ... نوعی از خانق النمر است برگش شبیه
به برگ لبلاب و از او کوچکتر و تیره تر و تشریفات او زیاده تر و از ساق او شاخهای باریک دراز
رسته و بالخاصیه کشنده گرگ است و در باب افعال مثل خانق النمر است و ابن البیطار گوید
که او اسقیل است خانق الکلاب از اراقی است که بفارسی کچوله نامند و مؤلف لالیح غیر
او را دانسته و بیان نموده که گیاهیست برگش شبیه به لبلاب کبیر و اطراف او دندانه دار و بسیار
بدبو و با رطوبت لزجه زرد رنگ و با شاخهای باریک دراز و در میان شکن ثمرش در غلافی شبیه
بغلاف باقلی و در جوف آن دانه کوچک سیاه و صلب در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله
و برکش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بغایت مؤثر است
میتوانند. خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است و آن نباتیست بساق ... و شاخهای
او بر شیر و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین بهیأت ستاره و برگش شبیه

خامالاون

ببرگ عدس و درخت یک ثمر متندیری و بیخش باریکی ریسم گرم و خشک تند و جالی و ملین طبع
و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر و ضماد شاخ و طلای تر
او جهة اسقاط اقسام ثالیل و خیلان گزیدن عقرب و ورام بلغمی و قلع آثار و کحال
او با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم و ظلمة بصر و ابتداء نزول آب و حمول او بانزراب
جهة درد رحم نافع و مفرح سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک قیراط است خاصینی شبه است
و بفارسی روی توتیا نامند خاذبان خولنجان است خاماذریون یونانی بمعنی غاز الارض است
و در حرف غین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد خامیر مرق سکباج سردشده است که از روغن
صاف کرده باشند خامالیون یونانی بمعنی تفاح الارض است و آن بابونج است خاثورد اسم نباتی است
که تازه روییده باشد و گویند مراد از او مرو عربغل لورق است و اهل مصر طمان را به این اسم
خوانند خامورنا اسم یونان کرفس است خامالیا یونان زیتون الارض و آن مازریون است
خامالون یا یونان اسم آنتخیص سیاه است خان اسم ترکی خس است خالسنر اسم
فارسی رنا است خازم اسم فارسی قنغد است خابه قند اسم فارسی حیدد است خاکشی
بلغت اصفهان اسم خبه است خامالیون اسم آنتخیص سپید است خادانه بلغت صقالیه انگیر است
خامالیا اسم یونان جرابت خاماقیصی یونانی خمان صغیر است خاماطس یونان صنوبر الارض

وان کا

خاکشی باراتع ایی عناب کشند بعضی خاکشوت
گه بزرالبخخ خوانند و علف
ان از باب تشنر دهند از آن
و در خبر بزرات اشاره شود

و آن کمافیطوس است خامازریوس یونانی بمعنی بلوط الارض است و آن کمازریوس است
خامایدریون یونانی بمعنی خطاطی است و آن مامیران است و گویند عروق الصفر است خامالون اسم
یونانی خندروس است خاوالنسا ساداوریون است خاوحه بلغت تمام شیطرح است خبب اسم
فارسی حکیت خالنده اسم فارسی خنصل البیض است خاصتره بلغت شکاعین حرف با یلی است خیار
بجای مهمله بی نقطه و غنا که ذکر شده
بلغت هندی اسم خیار است خیار بر حمید در طین مذکور است خبز بفارسی نان گویند و از
اکثر حبوب است که ترتیب دهند و بهترین او نان گندم است که سفید و معمول است که بحد اعتدال پخته باشد و سبوس
بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ دیرهضم و مقوی گرده است و نان
گرم منفخ و مجفف رطوبات معده و خاییدن او جهة رفع کندی دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن
و تازه او سریع الانحدار است و خشک او دیرهضم و مجفف و اقسام او موافق نیکی و بار زنیانه و تره
و حلبه و سیاه دانه مشهی و منفخ و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله دار باعث سده نمیگردد
و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهة اسهال و تبهایی که با ضعف معده
باشد نافع و مورث قولنج و دیر ورود و نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت و نان برنج
سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهة اسهال صفراوی و موی دیگر کردن رنگ
رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانها است و باعث

سرعت هضم و نان ارزن نخود و باقلی و جو و ارزن بطی الهضم مسدد و قلیل الغذا و قابض و با تره تیزی نافعست

مغز و مصلح او روغن و شیرینیهاست خبز الرقاق نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهنی پزند

قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بوده و مصلح او سرکه است خبز التنور نانیست که بر روی تابه پزند و رقیق

نباشند و مشهور بکماج است جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافقست خبز الملّه نانیست که

بر روی سنگ سرخ کرده و اخگر پزند و مشهور بنان سنگک است بهتر از نان ساجی است خبز [illegible]

نانیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانیست که

در گرفتن سبوس بسیار مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور بنان میده است سریع الانحدار و مورث

سنگ گرده و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است [illegible]

نانیست که گندم را ناشسته و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و مسدد و در بعضی امزجه

ملین طبع و مولد خون سوداوی کند [illegible] بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها و روغنها

و شیر تازه است خبز [illegible] نان میده که در تنور پخته است [illegible] غلیظ و مسدد و طلای او محلل

و منضج و جهت درد مفاصل نافع است خبز [illegible] نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با

روغن ترتیب دهند و مشهور بکماج است دیر هضم و کثیر الغذا و مفرح [illegible] مسدد و مولد اخلاط متینه است

خبز الفطیر نان روغن دار است که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند در قوه مثل کماج است و بهتر از او

خبازی

خبازی از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی ابمکاجی و در مازندران کلگاه [illegible] اورا

الحیلیکت نامند بستانی او بهتر خیار است و بری او بفارسی خیرو گویند و از مطلق او مراد بری [illegible] برگش

مقدم بر وی مزه و گلش کوچک و سرخ و مایل بسیاهی و برگ تخمش مایل بسیاهی و مدور و بعضی در دوم [illegible]

و نبات او کوچکتر از خطمی و برگ اول سرد و تر و گویند در دوم و با تو زفته و قوه متضاده و ملین طبع

و لطیف تر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و منضج سده و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهت قرحه

امعاء و زحیر و حرقت مثانه و بول و بحة الصوت و درد سپرز و یرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهت ادویه قتاله

و درد گرده و ضماد او جهت اورام حاره و تنگی اعضا و با نمک جهت تنقیه قروح خبیثه و بی نمک

جهت التیام آن و گزیدن زنبور و نیش عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با [illegible] ضماد خنک او

با بول جهت قروح سر و رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مقوی و ملین و جهت

سرفه خشک و قرحه گرده و مثانه و بیخ [illegible] و تقویت امعاء و رفع لذع ادویه حاره و گزیدن

رتیلا و رفع نزله و با تخم [illegible] جهت [illegible] مثانه و حقنه او جهت قرحه امعاء و رحم

و مقعد و با عسل جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش رب

فواکه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش از آب خبازی تا پنجاه درهم و مولد

ریاح و مصلحش عسل و با گوشت مرغ و ادویه حاره است و خبازی بستانی برگش دراز و گلش

زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار میروید و بقدر گیاه پنبه میشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار
تلخ و غلاف او شبیه بکرم و مایل بسبزی برودت و رطوبت او زیاده از یبس و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت
بسبب لطافت و جهت خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است
و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا و اوجاع با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ممضوغ او
جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدگی عقرب نافع و قدر شربتش دو درم است خمخم بلغت تیراز شغرک و در
اصفهان خاکشی و تبریزی شوران و در مازندران گیاه و در انگلیس نامند و آن تخمیست بسیار ریزه
و دراز مایل بسرخی و تیره که در پوستی طولانی و تنک شبیه ببرگ جرجیر بری و شاخهای باریک متفرق و ساقش
بقدر زرعی و تخمش در غلاف باریک رقیق است در دوم گرم و در اول تر و مسهل و مشهی و مقوی معده
و هاضمه و جهت معده سرد و تحلیل مواد نضاج و آبله و حصبه و شری و برودت احشا و با شیر مسمن آن خصوصا
جوانان دو وزن او شکر ده روز بنوشند و جهت زنگ رخسار و کرتیک او از وسه درهم او جهت دفع
سمیت ادویه و یک مثقال و نیم جهت نفث اخلاط سینه و ریه و ضمادش جهت اورام صلبه و سرطان و نقرس
و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و تندیها و مشوی او جهت جگر و زحیر و جهت سرفه مزمن و فرزجه او
با عسل جهت اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش تودری است
که بزرخم نامند خبث حجم احجاریست که در حین گداختن آهن از ان جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشک اند

الشغرزاد بکسر شین معجمه و سکون فا و را و زای معجمه ساکنتین باشد که علف شتر شود و از ا خاکشی گویند و بعربی خمخم خوانند و تخم آن را بزر الخمخم گویند و بعضی تخم خاکشی را شغرک نیز میگویند من البرهان و تدبر فیه و فیما قاله صاحب التحفة آخر کلامه جیده صح بالبدل منه ۴۲

خبث الحدید بفارسی ریم آهن نامند بهترین خبثها و مستعمل از او نیست که با سرکه سائیده و خشک کرده بنوشند
و بسیار مبالغه در سحق او کرده در دوم گرم و در سیم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم
و ادرار حیض و حامله شدن است و جهت سلس البول و استرخاء مقعده و بواسیر و حمال رطبه و رفع رطوبات
باطنی و جهت قرحه امعا و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ او جهت تحریک باه مرطوبین که ما نوس
باشند بغایت موثر و با سکنجبین جهت ادویه قتاله و ضماد او جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان
و اکتحال او جهت خشونت پلک چشم و قطور او جهت پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا و عسل و قدر
شربتش تا دو دانگ و دو درم او کشنده است و چون او را بیست بار زباب و عسل با بیند و خشک کنند و
بعد از ان با روغن زیتون بقدر یکه سه انگشت بر بالای او برآید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با جرف
بابلی و عسل لعوق بسازند و هر روز بلید و انگشت از ان تناول نمایند جهت صاف کردن و از دیاد قوت بدن
و نیکویی رخسار و اخراج فضلات بدن بی عدیل است و دیگر آنکه در روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون کنند
بدستور همین اثر دارد خبث النحاس ثقل مس است و در قوه قریب بخبث الحدید است و الطف و جالی
و خوردن او سم قاتل و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است خبث الرصاص ثقل قلعی است بغایت
قابض و مغسول او جهت التیام جرب چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر است
خبث الفضه ثقل نقره است لطیف و قوی التجفیف و طلای او جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر

والتیام جرحت نافع است ... تعفل طلا است لطیفتر از همه و در افعال قوی‌تر از خبیث الحدید است

وطلای او با آب جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران مجرب و در افعال نایب مناب اقلیمیاست خبیث ... اسم

عربی حبیس است و در جای مذکور شد خبیث البیض بفارسی خاکینه نامند و با سبزیها گوکو نامند کثیر الغذا

و دیر هضم و مصدد و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان دادو به با هم مقوی باه است خبازی ...

خطمی است خبز الغراب ... اقحوان است خبز القرود لوف الکبیر است خبز المشایخ خبز الکوکست خبز ... نبات

بخور مریم است خبیزه اسم جمیع نباتات است که بگردش آفتاب دور کنند و خبازی مشتق از آن است خنزری

بنات و منثنات فستنین است ... طین مختوم است ختما نبات و منثلثه سرگین است وار مطلق از مراد

سرگین کاو است و در ختما مذکور شد ... بلغت اهل ختا یعنی بزرک و بدستور خان و ختو مترادف اند و آن اسم

... است که بفارسی رخ نامند بقدر کرکدنی و از آن بزرگتر میباشد و طعمه او اکثر اوقات فیل است و در بلاد

ما بین چین و زنج یافت میشود و از استخوان پیشانی او جهت بلور قدح میسازند و خاصیت آن است

که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق میکند همچنین است ... استخوان او و ... اند که گویند که

آن شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر را جهت او بیان نموده و گویند جهت اسهال نیز بغایت موثر است

و نافع و مؤلف گوید که در سراندیب یافت میشود خوردن ... و بقدر دو مثقال جهت ... مجرب و دیده

و حکیم نافع و بخور استخوان او ... باعث افاقه مصروع است و ... او جهت رفع اثار ... جهت ...

خانق النسا

خانق النسا

خانق العزا

ضماداً مفید است عدد ... عنکبوت است ... بزر البنج است ... لبنانی و بری میباشد و لبنانی

دو قسمت یکی را خرنوب شامی گویند درخت او بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظت ... و ثمر

ذهبی و غلاف او بقدر شبری کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانهای او شبیه بباقلی و از آن در مصر ... ا

رب میسازند و در اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرینی از سایر شیرینیها ابرد است و قسمی درخت

او خاردار و برگش نرم و مایل بتندی و غلاف ثمرش شبیه بباقلی از آن رقیق‌تر و دانهای او

بقدر نخود و شیرین طعم و در بنگاله بن گرات گویند و دربار زند در آن ... که نامند تازه او

سرد و ... مسهل البلغم و مدر بول و خشک او در حرارت و برودت معتدل در دوم خشک و شیرین او مایل

بحرارت و دانه او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدر بول و ضماد پخته او جهت مدر ...

سقطه و ... و خوردن تازه خرنوب شامی که رسیده ... ا دیر هضم و بعد ... انضمام

مولد خلط صالح و با دانه جهت ... و تسمین بدن ... را لذید کنند و ... را

جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و تخمش محلل اورام و جهت بروز مقعد و نزف الدم نافع و مقوی معده

و مجفف اعصاب و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش بوزنش از هر یک قرط و طرنبت ... عضوص و

قدر شربتش تا سه درهم است خرنوب ... ثمر نبات خنس بریست و آن دو نوع میباشد درخت

قسمی شبیه بخرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و بطعم ... بسیار قابض و از اقرط و ... منقطا

و ... نامند قسمی ثمر خاریست بقدر زرعی و شاخهای او پراکنده و خارهای ... و ریزه

وگلش زرد و داغ دار و بارش شبیه بگرده کوچکی و در قزوین گیاه او را اکت نامند و مراد از
خرنوب بی قید نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و با قوت قابض و مقوی معده و قاطع خون هر
عضوی و حابس اسهال و جهت یرقان مغص و منع ادرار حیض و پوست او سرد و مضمضه و سنون او جهت درد
دندان و استحکام آن و پوست بیخ نبات و قالع دندان کرم خورده است و محتاج به آلت و کندن
نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و طلای او بر
بدن جهت اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون خرنوب بر تر کوبیده در آب خیسانند و جامه رنگین را
به او تر کنند باعث ثبات رنگ آن شود و مجرب است و اکثر با امور دنفعی چاد و نابت کننده
ضماعد است [illegible] خرنوب [illegible] خرنوب نبطی است [illegible] ثمر قرظ است [illegible]
انا غورس است [illegible] خرنوب شامی است [illegible] خیارشنبر است [illegible] اسم جنس خرنوب
و گویند مخصوص بری است خرنبه اسم فارسی خیار زه است خردل تخم گیاهی است برگش شبیه برگ ترب
و از آن کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری او را ابتر کاقچی نامند و تخمش مدور
و سرخ و قسمی را اکاچ نامند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش اغبر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را
رشنه سفید گویند و آن در حرف ابیض است و مذکور شد و مراد از مطلق او نوع سرخ او است در اول
چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سدد
و مدر فضلات منقی صلاة و جهت درد ریحی و بلغمی جگر و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده دماغی

ونیم درهم

ونیم درهم از تخم او با شراب جهت سرور و تقویت باه و با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و کرم معده و ... بلغمی
و سوداوی و ضماد او جهت نقرس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد از باطن بدن
و ازالهٔ داء الثعلب و با عسل بدستور با موم روغن جهت تصفیه رخساره و ازالهٔ رنگ خون مرده و کلف
چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و برص و بهق جهت نزلات بارده و درد سر بارد
و ریحی و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن او بر قضیب جهت نعوظ مجرب و سکنجبین و اگر است جهت خناق
و بادویهٔ مناسبه جهت اورام صلبه سوداوی و برص و غرغرهٔ او با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خشونت
حنجره و قصبهٔ ریه و ثقل زبان و استرخاء آن و درد دندان و سعوط او بمقدار عطسه جهت انتباه مصروع
و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله او با انجیر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال مفرد او با ماء
العسل جهت غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن حشرات و لعوق او جهت درد دندان و ورم
مجرب و مفرح محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او
حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم است و چون در آب انگور اندازند منع جوشیدن او کنند
و سرکهٔ شیرین در کیلانات از زود ترتیب میدهند و مطبوخ نبات او با چغندر جهت ... و سدد و مراقی
بلغمی نافع و در بسیار افعال ضعیفتر از تخم او است و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون برگ کف
خردل اینه و عنده مفاتح الغیب را تا آخر آیه که الا فی کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن
صد و دو بار یا مبین گفته و بدستور تا صد مرتبه پس آن خردلها را در خانه و در جایی که گمان دفینه باشد

این به مرور ... است

افتانده یکشبانه روز در خانه ربسته روز دیگر خردلها را در جایی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند نهایت لطیف و طلای او جهت درد دندان و خناق و رحم و تبهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تشنج شده اعصاب و جهت نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و شنا میدن او بدستور جهت درد بار د مزمن نافع و قدر شربتش تا نیم درم است **خردل بری** گیاه او را بترکی قجی نامند حرارتش کمتر از بستانی و منبت حصاة و جالی جلد و جهت رفع مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهت تسعفم محرب و در سایر افعال مثل بستانیست **خردل فارسی و خردل مصری و خردل بری و خرنوب** حرف الحاء گذشت **خرذع** بکسر خاوفتح داو بفارسی او را ابیدر انجیر و بترکی گرفک نامند برگش شبیه ببرگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم تر و ساقش تا بقدر دو ذرع و بیخش مثل نی مجوف و ثمرش در خوشهای بزرگ بقدر دانه اش بقدر قهوه و منقط مغزش سفید و پر روغن در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و بیست عدد او مسکر قوی و عوارض او مثل قاتوره و پنجاه عدد او کشنده است و ضماد زهر او ریباس و ترب و ریباس و بدلش خنزران دنده است و ضماد او جهت ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد آن و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهت ورم نسیان و اواخر با د سرخ و ضماد او که از

برگ او باشد بارد و جهت ورم حاره چشم و ورم زیر گوش و سایر اعضا و با خطا جهت درد مفاصل و با روغن زیتون جهت دردهای بارده و روغن او گرم و تر و لطیف تر از روغن زیتون و مشی و دو مثقال او جهت تسکین وجع النواد بارده و با ماء العسل محلل بلغم لزج اعضای بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهت تلیین صلابات و تشنج و انضمام رحم و انقلاب آن و جرب و تشقق و قروح رطبه و مبرد و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و درد گوش و بازید البحر جهت داء الثعلب و با آب کشنا جهت بواسیر بتر با و ضماد آن نافع و چون جوشانیده با سلخ الحیه و خردل و تدهین آن جهت داء الحیه و قیام قوبا و کزاز و کلف و بعد ثلث و بدلش روغن ترب و گویند چون بعد الخرا با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند قطران مستر تر را قمر کنند و مجربست دانسته اند **خرذع صینی** و بندانیست **خرنوب انباط** بیخ گیاهیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر یکذار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست او منقشر میشود و بیخش شبیه به پیاز و مستطیل و با ریشهای باریک و سفید و مایل بزردی و تلخ و از شکستن او غباری از آن ظاهر میشود و در جوفش مثل دام عنکبوت و در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و منبت حصاة و مفتح سدد و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جلای غشاوه و طلای او با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکله و پوسیدن او و ساختن مطبوخ فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و مسقط محرورین و مثقی و زیاده از قدر شربتش کشنده و خناق و تشنج و مصلحش بختن او و در خمیر

و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و بدستور خیسانیدن کبر و ذررات در آب و آشامیدن آن آب دیا
بانگر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش جوز القی و در خلاء
معده نباید تناول نمود خربق سود بیخ گیاهیست سیاه و پرگره و گرههای او مجوف و اکثر او
مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه ببرگ خیار و از آن کوچکتر و زاید
اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه
قرطم و تخم او مسهل و بی مضرت تر از اصل آن در آخر سیم گرم و خشک و تند و پرخطر و از خربق سفید قویتر
مسهل مرة السودا و بلغم و صفرای آمیخته به بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قویتر از سفید و از آن
و در جمیع علل که سفید او بهتر است خربق سیاه اسرع التاثیر از آن و جهت یرقان سددی و تنقیه
مثانه و رحم و جذام و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مفرح و مصلحش کتیرا و صمغ و فو و بیخ
مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و سهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق
سفید و گویند مازریون و چهار دانگ وزنش غاریقون است یا با هیزهرج و ضماد او جهت بهق و انجبه
در باب سفید او مذکور شد در رفع ثآلیل و بردن گوشت زیاد فاسد زخمها و جهت ناصور و صلب طلاء
او و سه دفعه مجرب و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل آن و پاشیدن طبیخ او
در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال آن که در طبیخ او خیسانیده باشند قاتل طیور و
وحوش و چون در شیر نیمها چند روز خیسانیده با جوی مقشر و با عدس جوشانیده اطفال را بنوشند

جندان

جندان مضرت ندارد و بالخاصیه تنقیه با و کردن باعث تغییر مزاج میشود و مزاج خوبی قریب بمزاج
جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر است خرم به تشدید را اسم فارسی مرنحیه است و آن
گیاهیست که در سایه و مواضع سایه دار میروید برگش باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو
و خوش منظر مایل بگرمی و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره
او مورث سرور و فرح و نگاه داشتن او را در کف دست و آستین باعث محبت و روغنی که از گل او
ترتیب دهند جهت درد سر و بیخوابی و رفع خوشی و طلای او با موم روغن جهت نیکویی رخسار و روی و حسن قبول
و رافع مغص است خراطین کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم میرسد در اول گرم و تر و مغزی
و سه درهم او که خشک کرده باشند با دوشاب انگور رمد و بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهت خناق
و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق او را با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق و معاد التیام آن
مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ مثانه ذکر کرده و با شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در
همان ساعت و ضماد او جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای تازه او بقدر سه شبانه روز
جهت التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت
استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن
دانه زردآلو جهت بواسیر و طلاء مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهت

بزرگ کردن قضیب نافع است موثر مولف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنده گلاد و رحماد اگر
درین باب بی شبهه مجربست و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهت درد گوش نافع است
و چون با عسل و نبات و دردان طبیخ نمایند طلا او جهت بواسیر و نزف الدم و تفاق متعدد مفید است
خرفصالی گیاهیست در شکل و بو مثل سنبل الطیب و رنگ او سبز و مایل بزردی در اول گرم و خشک
و محلل و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیف تر است خرفطان گیاهیست که از درخت بادام و زیتون
و مثال او میروید و مضرت با آن درخت میرساند و غیر غنم است که در طبرستان دارو اش گویند و خر
فطان را برگش شبیه ببرگ زیتون و مایل به استداره و شاخهای او بیرگ و تخمش سرخ سرد و خشک و
قابض و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سده و با قوه محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند یک او وقیه
او جهت شکستگی استخوان و دوی غسل و قطع نفث الدم و رفع سحج و آب طبیخ او با الخرخند سرفه
و ذرور برگ خشک او جهت قوبای سر و سوختگی آتش مجربست بشرطی که موضع را با بول نمک گیر با
بشویند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است خرفان بره تازه
و خروف جمع او است خرفی اسم عربی خلر است خربق اسم الجره است و گویند فاوانیا است
خرء الحمام جوز جندم است خربج اسم عربی جریس است خرء البقساد طحلبست خرفه اسم فارسی
بقله الحمقا است خرفع نم عشر است خرء العصافیر اشنانست خرفال هر لحمان است خرفیان اسم

عبرانی عقربست خرد زبل است خرم بکون بر ا پوست تخم مرغ است که بحته ادویه عین مغول
کرده با شند و بتشدید را ان مل مرکبه و سراج القطرب است و جالبینه خر اسم فارسی حمار است
خرد ... اسم فارسی حمار الوحش است خراده اسم فارسی اتانست خردک اسم فارسی زراوند است
خرخند اسم فارسی هد هد است خرما اسم فارسی تمر است خرنوزه اسم فارسی دفلی است خرمای تر
اسم فارسی رطب است خرانجیر اسم فارسی قسبست خرالاغ اسم فارسی قهبست خرچنگ اسم
فارسی سرطانست خربزه اسم فارسی بطیخ است خرزهره اسم فارسی یبروحنست خردل اسم فارسی
ولیست خرس اسم فارسی دبست خرچسب اسم فارسی مرجان است خرزنبه اسم فارسی لسان
الحمل است خراما با الف آخر و بیای اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بفارسی خبر دشتی نامند و صاحب
تذکره غیر خیری بری دانسته و از فلاحه بیان نموده که چون او را بعکس هیئة صلیبی غرس کنند نبفشه
متکون شود چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان رودخانها و گلش مایل به کبودی و
لاجوردی و بسیار خوشبو و مانند نسرین و تخمش سیاهست و مولف مالا یسع خیری بری دانسته
و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل او سرخ است و مؤید قول صاحب تذکره است
و آنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری او مختلف القوة و لطیف ما ئی
و گلش سرخ میباشد بخلاف خراما و از صفات و خواص خیری معلوم میشود که خزامی غیر اقسام او باشد

دار خوشبوترین گیاههای صحرائیست و تخم نیز بیابد و در نفع و شکل مثل گل خشاد و در اول درجه دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند و گل او الطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی آن و جاذب رطوبات و کافی و محلل ریاح و دافع درد سر و مقوی جگر و دل و سبز زرد کرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم و جهت خوشبو کردن و نفث رطوبات و سیلان مزمن و بر رود است رحم و اعانت بر حمل و احداث گرمی و تنگی فرج و طلای خشک او جهت خوشبو کردن عرق و تقویت عصب مفید و بیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفتر و غیر مستعمل اند و روغنی که از او سازند قایم مقام نفط و مصدع محرورین و مصلحش مورد و شربت او از گل او تا سه درم و بدلش بابونج است

خرنوب بفارسی شغال گویند بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد قیام او جهت و زمهای نرم و قروح اعضای یابس المزاج مثل غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و شغال تمور با مرهمها جهت التیام جراحت و با سرکه جهت حکه و جوششها و حزاز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و ضماد زیر معده و شغال چینی جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون ان و جلا و بیاض طبقه قرنیه مفید و مضر اعصاب باغی و مصلحش روغن بنفشه است خز اسم لباسیست که از ابریشم و پشم و کج ترتیب دهند و خز خالص لباسیست که از موی نازک که بفارسی گرگ نامند ترتیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر

دمعروفیست در دوم گرم و خشک و پوشیدن او جهت نقرس و فالج و ضعف باه و جرب و رفع جذام و حکه و نفح سریع الاثر و موی سوخته او جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحت و نشا میدن او جهت تقویت اعصاب و اعضای عصبانی نافع خرفیان بیان تحریف خرفان فارسی است بمعنی مانند خر و آن حیوانیست جنبدست و کاه است که از این اسم خنبد مراد باشد خرنباد مرماحوز است خزائن اللسان محلب است خراز خراز الصحر است و مذکور شد خزران اسم فارسی خرزنست خشکدانه اسم فارسی قرطم است خلبکون بیس اسم هندی او کبریت است خیزران اسم فارسی خوتیا نیست ابو خلسا است خس اسم عربی جوزیست خرا حریف است خردل الکلب دنیا نوس است بفارسی کاهو و برگ خاس مانند برگ دبری و بستانی میباشد بری او سردتر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل بسبزی و شیر دار و با تندی و جلاء و قسمی از او بساق و قسمی را ساق زیاده بر دو شبر و سبزاد گرم است و مدر حیض و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم با سرکه و آب اهل خلط دمائی و طلای او با روغن گل جهت درد سر و اکتحال او جهت قروح طبقه قرنیه و جلای بصر و با شیر دختران منوم و جهت درد چشم و بیاض آن و برص و شامیدن و طلا کردن و جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی او نیز همین بی ساق و با ساق دار میباشد در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و قاطع حرارت و هوای وبائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام

حاره و مسکن تشنگی و التهاب و دافع خمار و مانع مستی و ملین طبع و جهة امراض حاره و یبوست و سوداوی و صفرا
و حکه و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و حرقة مثانه و بول و درد سر و منع
صعود ابخرات نافع و نزله حاره و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و با شکر جهة برانگیختن اشتها
نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع
و کرفس و هلیله پرورده و زیره و قدر شربت از آب او تا سی درم و از نخمش دو درهم است و مطبوخ
او جهة نفثائیة و سرعت هضم و جهة درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و ضماد او جهة اورام
و التهاب ورم چشم و ذرور او که سوخته باشد جهة التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم
سرد خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهة نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او
جهة منع ریختن مواد بچشم و جهة درد سر و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش
دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهة مالیخولیا و جرب یبسی و منع مستی
شراب موثر است **خشخاش مصری** خشخاش معروف است **خشکار** خبز الخشکار است **خشل** مقل مکی است **خشب البحر**
نزد بعضی بسیاد و یسر است **خشف** بچه نربه شتر است **خشخاش ابیض** خشخاش بستانی است **خشخاش**
اسود است **خشخاش نبطی** نبات بری خشخاش سفید است و گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه را گل
بنفش و سرخ و سیاه و کبود و این الوان از تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری از برگ کنیز
التشریف مزغب میباشد بخلاف بستانی و تخم بستانی و تخم خشخاش سفید از خرد و در دوم سرد

خامع النسینا

و در اول تر و مخدر و منوم و مفتح مواد رقیقه صفراوی و ده درم او با شکر جهة خون نفث سینه و سرفه
حاره یابس و نفث الدم و تب دق و حرقة مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر ضعیف و
گرده و مسمن و با عسل مبهی و مداومت او قاطع باه و بوییدن بو داده او رافع بیخوابی و با
مثل او مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده
قرص سازند جهة سرفه و درد سر و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی نافع است و جهة تخفیف رطوبات
و تحلیل اورام ضماد او نافع و قدر شربتش تا پنج درم و از تخم او تا ده درم و از پوست او تا یک مثقال
و نیم و از کل او تا یک درهم و مضر مبرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او
مایل بخشکی و رادع و مبرد و یک مثقال او که صبح و شام بخورند جهة اسهال دموی و صفراوی و التهاب
امعا مجرب و ضماد او جهة درد سر با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشند جهة ابتدای ورمها و تسکین درد
آن و منع ریختن مواد باعضا و نطول مطبوخ او و مطبوخ برگ آن جهة بیخوابی و با آرد جو جهة
اورام حاره و باد سرخ و لعوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهة منع نزلات
و سرفه و اسهال مزمن نافع است و غرغره با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهة حکه
علیل و اخلاط غلیظ معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و مایل برطوبت و در آثار
قوی تر از تخم او و مداومت او مرض اعضا و تشویش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و ناقض و مورث
نسیان و مفسد ذهن و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره و یابسه و منوم قوی

ومنشفا بالعرض است وکل خشخاش با آب کشنیز جهة علّه ساعیه وقروح خماد کا وجهة سوزش چشم

وفرحه قرنیه اکتحال نمایند وروغن او که بدستور روغن کل بگیرند مخدر ومسکن دردهای حاره واورام

وانشامیدن او جهة نزلات وسرفه حاره وقطور او جهة درد کوش وورم حاره آن نمایند وروغن

تخم خشخاش در افعال ازان ضعیف تر ومنوم ومیدرست خشخاش ابو مصطلح اطبای سابق از افیون

عصاره او است نه از اقسام دیکر ومراد از او قسم بریست که برکش کثیر التشریف وزغب دار واشد

دراخر سیم سرد ودر جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی وجهة سیلان رحم وحرارت جکر وبانتزاب

جهة رفع سیلان حیض نافع ومخدر دماغ ومصلحش از زیانه وقدر شربتش بجمیع اجزاء بقدر نصف بنزیات

اجزاء بستانیست واز تخمش یکمثقال وبدل او خشخاش کاهو است ودر اکثر مواد خشخاش منسوی خیا

قسمی از خشخاش بریست برکش شبیه برک ترتیزک ودراز وباخشونت ومایل بسفیدی و

ساقش خشن وقبه او کوچک وشبیه بشقایق ودر قوة از خشخاش سیاه ضعیفتر ویکمثقال او با ماء العسل

ملین الطبع است خشخاش زبدی کیاهیست برکش سفید وبا زواید مثل اره وزغب دار وکلش زرد و

ثمرش شبیه بشاخ کاو ومنحنی واز این جهة مقرن کفته اند ودر جوف او دانها مثل حلبه کوچکی ومنبتش

بیشتر در کنار دریا است واو غیر حبلا هنک است حبه دانه زرد است واین زرد بیست در سیم کرم و خشک و

وجالی ومقطع اخلاط است بقی واسهال در برک وکل او جهة تنقیه جراحات وخشکریشه آن واکتحال کل او جهة

قرحه چشم وطبیخ بیخ او جهة علل بارده جکر وعرق النساء ورقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع نافع

دیکمثقال

دیکمثقال او مسهل قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی کیاهیست بسیار سفید بسیک وساقش بقدر

زرعی وبرکش بسیار ریزه ودراز وبیخ او باریک وثمرش متصل هر برکی وسفید ومشتمل از او ثمرش

دردوسط تا البستان میرسد بغایت کرم وتند ودر طبیخ مثل حبلا هنک واز جمله سموم ومسهل دو قوی یا

وجهة تنقیه دماغ ورفع بلغم وجرح منید وقدر شربتش از تخم او تا یکدرهم است خشاب بفارسی آب

آب مطبوخ میوه ها است که بانکی طبیخ یافته باشد مثل الو بالو ومویز وسیب وبه وزردالو وامثال آن

ومجموع آن الطف از اصل آن ومؤلف تذکره کوید که از الوبالو والو جهة تشنکی واصلاح خلط محترق و

التهاب ودرد سر وازبه جهة تقویة اعضاء رئیسه وارواح وهاضمه ورفع عفونات واز سیب جهة خفقان

ومشی وکرب واز مویز جهة تصفیه صوت وتفتیح سدد ویرقان وضعف جکر وعسر البول واز امرود جهة

سرفه وتب غب ومنع ارتفاع بخارات بدماغ نافع وزبون تر این وخشاب زردالو است ومجموع مولد

ریاح است ومصلحش لیمون ومصطکی است خلنجبین معرب انکبین خکست وآن عسلی است در غایة خشکی

وسبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد ودر کتابی بنکری نامند ودر دیلم وطبرستان انبدان کویند

سفید او در جمیع افعال قویتر از عسل ودر غایة حدة وبیوست وزرد وسرخ او قویتر از سفید و

سبز او بسیار کرم ومایل بتلخی وسیاه واقرب بعسل بلاد ودر چهارم کرم ودر غایة جلا وتقطیع و

تحلیل وزیاد او محرق اخلاط ومهلک وقدر شربتش تا یکدرهم است خمعی هرس حلبوست خمسی المدی

اسامی متعدد اند خمسی المدی حب البان است ومؤلف تذکره کوید غیر او است وکیاه او شبیه

خاء مع الصاد

عنب الثعلب است والطول و دانهء او بقدر آلو بالو سفید و در دوم گرم و خشک مسهل بلغم لزج و محلل
ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مکرت و مصلح او بنفشه و شربتش بقدر
یکدرهم و بدلش زیره است خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخی است سفید و از بوزیدان کوچکتر
و طعم او شیرین و با لزوجت و اندک تندی و در بوی شبیه ببوی منی مثل دو بیضه کوچک که با هم
ملاصق باشند و از هر بیضه ریشهء باریکی دراز رسته و در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه
بزرگ شود بیضه کوچک گردد و از این جهت قاتل او خیه نامند و متصل اصل بیضه است نه خصیه مذکور
و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندک عریض تر و پهن بر روی زمین و نرم و ساق او بقدر شبری و بر
بالای آن زرد عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اماکن نمناک و بی تخم است
در آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تولید منی و تقویت نعوظ
و ضماد طلای او با روغن گل مقوی موی و منبت آن و مانع سقوط و قدر شربتش د مثقال و مضر
معده و مصلحش شکر و بدلش تخم رطبه و تخم زردک است و گویند نوعی از او را کالی است که در آن چیزی
شبیه بعکس سیاه بیخ او در تقویت باه ضعیف تر است و نوعی دیگر سیاه برگ و شاخ او سرخ و بر سر او
گل عدد گل بسیار کوچک در رون او تخم سیاهی و در تابستان میرسد و در سال میماند در دوم گرم
و تر و گویند جهت امراض سوداوی مجربست و هر که او را ابتلع کند دست و بیجس حرکت کرده و چون
او را بسوزانند با موم و روغن زیتون یا با سرکه ضماد کنند رفع آن شود و نوع چهارم او را برگ

سه عدد و مایل الطرفین مانند شبیه ببرگ سوسن سفید و از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک بقدر
ذرعی و گلش مثل سوسن آزاد که زنبق است و بخش سرخ و بقدر جوزی و سرخ و درونش سفید و با لزوجت
و شیرین و در دوم گرم و تر و بغایت مبهی است و نوع پنجم را انبات و پنج نوع چهارم و تخم او شبیه
بتخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب و در سیم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی تر از
سقنقور و چون بیخ مذکور را در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن و
ریزانیدن حصاة و حمول او با زعفران و اندکی مشک موجب حمل در همان ساعت و مجربست دانسته اند
و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و تکدر حواس و مغز محرورین و مصلح او سکنجبین و قدر شربتش از للحمل
بیخ او تا یکعدد و از تخم آن یکدرهم است خصی الکلب یونانی ارخس نامند و آن بیخی کما هیت مثل
دو زیتون بهم چسبیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه
بتره کنا و ساقش بی برگ تا نیم ذرع و گلش ریزه و با هم متصل بشکل سر و دلش و نقش و شبیه بشکل اصابع
صغر و حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده نمودم بهمه صفات با هم شبیه اند مگر آنکه گل اصابع صغر دارد
بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دوم گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و مسخن رحم ماده او با رطوبت
فضلیه و تازه آن که با شیر بخته باشند بغایت محرک باه و خشک قسم نر او قاطع آن و گویند هر یک از نر و
ماده که بعد از دیگری خورده شود فعل اول را باطل میکند و مصلح در نوشته ریه جمع و خشخاش است
و تفریح نموده اند که قسم ماده او تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل نوع اول و عریض تر و با رطوبت

چسبنده ودبش بنفش وبنجش و وعده کوچک تر از اول وهرد و ممتلی ودراز ودر سیم کرم وخشک وقاطع باه
وقابض اسهال وخشک سائیده ان دو نوع اول محلل اورام بارده ومنقی قروح ورافع عفونت آن
وجهت نمله وقروح خبیثه وقلاع رطبه مفید ومفتح سدد ورافع اثار رجله است خصیه از جمیع حیوان
زبون ترین اعضا ورطوبت دراو غالب ومغذی وبهترین همه خصیه خصیه خروس فربه است ماهی ومولد خون
صالح ومصلح سایر آدنیختن وبا نمک وصعتر واستعمال نمود نست وخواص خصیه هر حیوانی در ضمن آن
مذکور میکردد خصلاف بضاد معجمه درخت مقل است کویند مقل مکی است خضض خوزه نارسیده

خاء مع الضاد

خطر وسمه است خطمی معروف است وسفید وسرخ والوان مختلفه میباشد والخمیه کل میباشد خطمی بری

خاء مع الطاء

وخطمی تر نامند جالینوس سرد وتر دانسته وشیخ الرئیس کرم باعتدال واکثر مرکب القوی وما بیل
بسردی وتری واز انواع خبازی شمرده اند محلل ومنضج ورادع ومرخی وکل او ضعیف تر از برگ
وساق وهرکاه برک وساق او را خشک کرده کوبیده استعمال کنند بهتر دانسته اند آب طبیخ او جالی
امعا ومتعدد ورافع خرتندی ادویه مسهله ویک مثقال ان جهت تحلیل قولنج وکشودن بول وحیض و
ترحه امعا ونفث الدم وسرفه حاره واسهال ومغص ونیز دبودادی وخلط خام وضماد او جهت التیام
قروح وتسکین درد ورمها وتحلیل ان وخنازیر ونفع جراحات ودمل ورد ورم پستان ومتعدد ذکر کرم جراحات
وخراز وتشنج اعضا وعرق النسا ومفاصل ونقرس وبا روغن زیتون جهت کزیدن هوام وسوختگی
آتش وبا ادویه مناسبه ودر غنها جهت ذات الجنب وذات الریه وضماد خیته او با روغن بغایت

منضج

منضج سریع الاثر دراورام حاره وبطول او جهت نرم داشتن موی وجلوس در طبیخ او جهت ورام
متعدد وانضمام فم رحم زنان عقیم مفید وتخم کوبیده او جهت سنگ کرده ولعاب آن با شکر جهت سرفه
حاره وضماد او با سرکه ودر آفتاب نشنند جهت بهق وبا روغن زیتون وسرکه جهت سموم حیوانات بحری واز
تخم او باد وخردو انه خرما که با سرکه طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب ودیوست بیخ او بغایت ملین وقوی با
التحلیل وطبیخ ان جهت مغص وزحیر وسدده امعا وقرحه آن وبا شراب جهت عسر بول وحصاة ورفع فضلات
خام مثانه وعرق النسا وارتعاش وسکاف عضلات وجلوس در طبیخ او ودبیدتور تقمید آن جهت تحجر
مفاصل وصلابت اعضا ومضمضه طبیخ ان با سرکه جهت درد دندان نافع است وچون بیخ او را کوبیده
در لته بسته در آب کذاشته در زیر آسمان چندان کذارند که آب منجمد کردد طلای او جهت رفع نفث
بلک حشیمه موثر وجهت سرفه حاره ونفث الدم مجرب وطبیخ او نیز همین اثر دارد ومضر معده ومصلح او
خصارد ذر رنک وعسل ودر ازمانه وکویند مضر ریه است ودل مصلح اوست وقدر شربت از یک مثقال تا
دو مثقال واز طبیخ او تا سی مثقال وبدلش خبازی وصمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی وقابض طبیع ورافع
قی صفراویست خطاف بفارسی پرستوک وبترکی قرلانقوج وبدیلمی چچلا نامند واز طیور معروف است
کوشت او در سیم کرم وخشک وکباب آن مفتح سدد ورافع سنک مثانه ورافع یرقان وامراض
سپرز ودر آن میدان یکمثقال او خشک مسحوق وجهت توت باصره وغرغره آن با آب جهت خناق وجمیع
امراض حلق نافع وطلای سوخته او همین اثر دارد واکتحال محرق او مقوی باصره ودماغ وسر آن جالینوس

او با عسل جهت ابتداء نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفرهٔ و نافع و بدستور خون گرم او و سرگین
او بغایت جالی و جهت بهق و آثار و نیکو کردن رخسار و با زهرهٔ گاو جهت سفید کردن موی سیاه
مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور سوخته و با قدری آب در روج جهت اخراج جنین میت بیکی لا اکثرا
و بدستور یکمثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او
سبب رفع نمش زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث نرو ییدن موی سیاه مجرب دانسته اند
و طلای کردن چشمهای او با روغن زیتون بر ناف زنان جهت عسر ولادت مؤثر و سعوط زهرهٔ او جهت
سیاه کردن موی سر و ریش سفید بهر بار بس گوید مجربست و مؤلف تا لایح گوید مخصوص سفیدی قبل
از وقت است و باید شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار بچه میکند
هرگاه در حین زادن نو قمر شکم بچهٔ اول او را بگشایند سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی سفید یکی ملون
چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زاییدن بهیچ گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده
باشند ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا گردن او به بندند در رفع صرع جمیع اطبا مجرب
دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج
میگردد و این الدر گوید سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب رفع فزع است و گویند چون بچهٔ
او را بزعفران و امثال او زرد کنند بدستور که او در حین زنگ بیند جهت رفع زردی بچه سنگ یرقان
به آشیان او درد و چون بوقت صلوة جمعه آشیان او را خراب کرده آب حل نموده و غسل بدن کنند باعث بطلان

بحر وانست

سحر و نشر است خفاش بفارسی شب پره گویند در سیم گرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات
غلیظه و زرداب و رافع استسقا و مهرای او در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و مفاصل و
نقرس و درد کمر و ورمهای بارد و طلای مطبوخ او بر احلیل جهت احتباس بول سریع الاثر و جلوس
در طبیخ او جهت فالج و حمول پیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع بر آمدن موی و بزرگ
شدن پستان و مالیدن زهرهٔ او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب و تدهین بروغنی که در ظرف مس بی قلعی
او را مهرا پخته باشند جهت رویانیدن موی و دراز کردن او بعید نیست و اکتحال مغز سر او با آب پیاز
جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرگین او جهت قوبا و بیاض چشم و
خاکستر سوختهٔ او جهت منع مستی مؤثر و شیر و بول او بغایت جالی و در آشیان او بهم میرسد و شیرزق مانند
بقدر بندانگشتی و سفید و متخلخل بقعه و سوراخ دار است یکمثقال او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال
او رافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و ستردن موی و قالع ثالیل است و گذاشتن سر او در
زیر بالین که عالم بران نباشد مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او
در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن آنها از آن مکان و در آشیان او بموریانه نوشت
نیست خرنج خردل بریست خلنجر نوعی از جلوز نیست دراز تر از او و بزرگتر از آن خرنوب خرفه است
خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه در روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند خلال المأمونی
جزر بریست خلال ادان نوعی از آخریلالست خلال خیل نبات آخریلالست خلون عنز زعفران است خلال المأمون است اذخر

مطبوخ اسم یونانی بازرد است خلقیطس اسم یونانی زاج است خل سرکه انگور است خل احمر
سرکه عنصل است و در عنصل مذکور شد خل در تاریخ مذکور شده دار غوره خرما است که از حد بلخ رسیده
باشد و سکنجبین را نیز باین اسم نامند خل بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز دیگر و عسل و انجیر و
امثال این و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق و سرکه انگور است و خل خمر او در زبان
جهت گویند که دائمی که اول خمر شود و سرکه منکر شود بخلاف سایر که اول ترش شود و بهترین همه سرکه انگور است
و بعد از آن مویزی پس خرمائی و مویزی و انجیری و سرکه کاری و نارجیلی و عسلی و قسم آخر گرم و خشک است
و سرکه انگوری مرکب القوی و در درجه سرد و خشک و گویند خشکی او در سیم است و با بعض بسیار مخفف و سریع
النفوذ و رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنگی و معین هضم و قاطع نزف
الدم اعضا و محرک اشتها و گدازنده بلغم و سپرز موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهت قطع صفرا و تسکین بدن
ما سار یقا و سپرز و مداومت خوردن او و نانخواه تا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفس الانتصاب نافع
دفع کردن بعد از خوردن کرم او جهت ادویه قتاله و رفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر زهر
و سگ دیوانه گزیده و کلیدن او و بتدریج جهت زلوی که در حلق مانده باشد و سرکه کهنه رطوبت غرغره او جهت منع سیلان
فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند
و با زراج سفید جهت خون لثه و سستی آن و طلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه و با دسرخ و حمره و نمله و جرب
متقرح و بواسیر و درس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و در درد سر حار و خار ریختن بدن

داتون

و گزیدن حیوانات سمیه حاره و ضماد سرکه با آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی مالند منع قبول ماده از عضو
نماید و بخور میکند و طلا او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر بو منع نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون
و طعامی که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد انجیری که در او طبیخ یافته باشد جهت
سوزش عضو و خشونت آن مجرب با گوگرد جهت نقرس و با عسل جهت رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با
روغن گل جهت درد سری که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بناگوش و با
خاکستر گرم جهت نمد و ورم بارده و با حرمل جهت خدر و گزاز و مفاصل و جو نشانیده او با کلابتون و را زیانه را
با آن تر کرده بر سر ضماد کنند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخارات حمام شده باشد مجرب و پاشیدن سرکه
بر سنگ گرم کرده و بخور سنگ را در ای بینی جهت بخارات جهت درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن
انجیری و مویزی که در آن خیسانیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت لکنت و درد دندان
و قروح لثه مجرب و قطور او جهت کرم گوش و بخور او جهت ردی و طنین و گرانی سامعه و تنقیح سده خیشوم
و بوییدن او جهت سده مصفاة و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهت سرسام و هذیان نافع و چون
یک روتیه یا از عنصل خشک را در ترکرده در سرکه بجوشانند تا نیم شود و کهنه در آفتاب گذاشته باشند
نمایند و هر روز دو مثقال در دهن نگاه دارند جهت رفع بد بوی دهان که از فساد گوشت بیمره باشد مجرب و در
جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در عنصل مذکور شده و مضر بپیران و مصلح او مزاج و قوت باه
و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و ناقهین و مبرودین و صاحبان

غلیظه و درد مفاصل و مداومت او مورث استسقا است و رفع آن ضعف بصره و مورث زردی رخسار
و بیخ و لاغری بدن و مصلح او شیرینیها و گوشت آب جوجه و شراب سرخ غلیظ و در رفع خمار سرکه شیرینی
در روغن بادام دارد و به ضعیف اطراف و در ضعف اعصاب اسهال دارد و به حاره و در بیخ لعابها و قدر
شربت تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه کاری و نارجیل
مضر عصب است بید خلنج درختیست شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد اروس بسیار بزرگ میشود و برگش مثل
برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل خردل است در دوم گرم و خشک و شکوفه او تندتر
و قوی تر از سایر اجزاء او و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و در روغنها و که شکوفه را در آن ریخته باشند در
آفتاب گذاشته باشند جهت اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشانه ره چوب او را هم این اثر است و یک مثقال
از تخم او با عسل حافظ دلست از ضرر سموم و خوردن چیزی از ظروف چوب او مانع خفقان است
خلاف شامل بید مشک است و بید بری و بید موله و از مطلق او بید بری مراد است و گل او بعد از برگ
بهم میرسد رنگش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید و گفته اند بید کلش
نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نر او بی گل است و صفصاف اسم خلاف بریست
در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیف تر
از اوست مفتح سده جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حاره و تبهای محرقه و صفراوی
و جمیع امراض حاره و درد صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفه و خاکستر چوب او جهت نزف الدم

و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید و جرم برگ او قابض و بدل او
و عصاره او مسهل بلغم و سودا و صفرا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و جرع و منع
لرزه تبها و خناق و رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهت
پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر مثانه و مصلح او گلاب و قدر شربتش بیست درهم است کما
شکر نوشته و طریق نامیدن آب او بهر دستور او مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جالی
و ثمرش جهت اسهال دموی مجرب است و جلوس در طبیخ برگ و شاخش جهت رفع فساد عضا النعانیت مجرب
خلاف بلخی بفارسی بید مشک گویند و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر
بلوطی و ملون بزردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر در آخر دوم و جمعی
دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و
دماغ و مسکن صداع که از بخار مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال قوی تر از عرق بید
و گلاب ملین طبع و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا است و چوب برگ او در خواص و مصلح و قدر
شربتش مثل بید است و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مخفف و مسکن درد سر که از حرارت باشد و مانع صعود
بخارات و خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم است و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل بنفشه است
و چون مغز بادام بطریق بنفشه با دام گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفری است
بید مطلق مغرد نیست خلنج بضم خا و فتح لام بفارسی ... گورز و در اصفهان دارد سنبانک و بید بلمی

کابیش گویند حیوانیست بچشم و بی دم و بید سته با دار هوش کوچکتر و سرخ رنگ و در انبار نجارها را

میخورد و در زمینهای نمناک زاید و سوراخ میکند و گویند چندپا او در زیر جلد است و شنبار پای بند و

طمانا د وس گویند که هرگاه در سوراخ و مسکن او بیاز دود کنند و بگذارند بوی آن بیرون آید و از سموم است

و بغایت گرم و بار طوبت و خون موضع دنباله او جهت خنازیر و بیاض چشم و رفع آثار جلد و خال و داغ

ادبار و خین کحل جهت برص و بهق و تو با دخنازیر و هرچه از بدن بروز کند مفید است و قاطع رعاف و

سیلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون او و نیز همین اثر دارد و سر او را چون سوخته در یا زاج کنند

در گوش کنند جهت ازالهٔ بدبویی آن و طلای او جهت درد سر و بخور او جهت عسر بول و سقوط زهرهٔ او با آب سیخ

اسانی

رطبه و قدری زعفران جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای او جهت تب لرزه ربع دائمه

جهت بیرون آوردن دندان اطفال و گویند خوردن دل او اعانت بر الطاعت و حافیات کنند و دفن کردن

او در آستانه خانه در و مانع اثر سحر و انداختن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقهٔ ایشان و همچنین در

آتش انداختن بیله و خلّر بری بضم خا و تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه او کمتر از زرعی

و برگش سبزه و گلش مابین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی و سفید و آن پنج قسم است

آنچه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست او غلیظ تر و عریض و بسیار سفید باشد و دانهٔ او بقدر نخود

کوچک و تند و بزرگتر از اول میباشد و او را نیفه نامند و تند گویند سیم خلّر طویل الغلاف قریب

بباقلی و سیاه رنگ و دانهٔ او مستدیر مایل بزرد است و بسیار تلخ و در حرب او گویند چهارم را

دانهٔ او کوچکتر و پهن و اغبر است و جلبان آن سرد نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و او را

قصاص گویند و همهٔ اقسام او در آخر دوم خشک و در اول سیم سرد و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض و

منقی معاد و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهت سرفه و قصبه ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه

و ادرار نمودن شیر و ضماد ش جهت تقویه اعضا و دنی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور او در موجب فتحی و بهمت

موجب جمعیت بوده است و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده در

و نوع بری او بغایت غلیظ و مدر شیر است خلّر ایله اسم فارسی لبنیاج است خلّر بری بلغه مصر بسیله نامند

خلّر بکمونست خمیر کوتن بر یا نست حماران نوع صغیر حمانست خمافیدرین کمافیطوس است

... است و بلغه نبطی است خبازی خبا ... مانند یون سیاهست خل سور کجا ثبت

بخلخلست خیر بوبه اسم فارسی بنفشه مرّی است خمیر اسم فارسی خمیره است ... بفارسی خمیر

ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست از

هر یک که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو شود و قدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود و مرکب

القوی در دوم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاده باشد

منضج و منتح دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد آن و سی مثقال آب که در آن خمیر مایه با نمک بقدر

چهار مثقال حل نموده باشند با چهار زنگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک زنگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی

و تب و التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و احتراقی مفید و غیره

و الخخم کشمش

بند لذ نوا ...
دقیق لصّاق
بکل ما یتعلق به
کینو نطار القاهرة
ولیس بلسان
الثور کما توهمه
بعضهم انما
ذالک بالمهملتین
قاموس و تدبر

خاء مع المیم

معمول او در بث بارابع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد او با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل مواد بارده
مایوسه مجرب و چون یکجزو آب نعناع و یکجزو خردل سائیده و نصف عشر خردل نشاسته به چندان مجموع خمیر مایه فقاع
نموده در دو مثل همه آب بجوشانند تا بنصف برسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورده جهت
تقویه هاضمه بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و رافع بلغم و بهی است و هرگاه بعد از
معاجین باهیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار ترش مثال آن
ببرشتند قایم مقام خمر است و از اسرار مکتومه و مفرح بینه عقل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا ده درم است خمر مراد از
در شرح آنچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم درون
برفت اندوده کرده مدتی در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگور را انبذه نامند و صاف او
بحسب انفعال زیاده بر شصت قسم است چون خردل داخل کنند بعد از جوشیدن خمر میشود و شیرین میباشد
و با زعفران باعث شده سرور و تقویه جگر و دل میگردد و چون با دانه انگور باشد قابض میشود و در یکجائی است
که خمر العبد از اندرون برفت و یا بقیر و یا بموم بعود و کشته بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین
و سیب بقدری اندازند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف او را در زمین دفن کنند و آنچه بر او شش ماه گذشته
باشد مسطار نامند و بفارسی دار لای گویند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و در خم
کنند او را جمهوری گویند و بمرور غلیظ و قهوه نامند و او قاطع باه است و ... تا یکسال تا
دو سال گذشته باشد عتیق گویند و او در سیم گرم و در دوم خشک و قدیم او که زیاده از دو سال تا

تا چهل

تا چهل سال است یبوست او در سیم و تازه او که مسطار است در دوم گرم و تر و از شش ماه تا یکسال او در
دوم گرم و مایل برطوبت است و اولی آنست که بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه بگذرد استعمال نکنند و قویترین
اقسام زرد عتیق رقیق و ضعیف ترین همه تازه سفید است و رقیق او سریع النفوذ و مفتح و غلیظ آن دیر هضم
و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیه او غالب و ترش و شیرین آن مقوی هضم و مضر عصب
و مورث توحش و قسم قابض خمر حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار و تلخ او حار
و مفتح و هاضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا و سرخ خوشبوی او که عبارت از ریحانیست معتدل و بهتر از سایر
و مصدع است و مورث امراض مهلکه و مشمس او که در آفتاب رسانیده باشند و بعد از جوشیدن در سایه بپرده
تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد
غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع است و مدفون او که در خم او را در زمین دفن کرده باشند و اصلا
در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیر هضم و منفعل است و مولد تبهای مزمنه و شراب کهنه حرف موذی
اعضا و مورث تهیج است و ممزوج با اعتدال مصلح حال بدن و ممزوج به آب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا
و ثقیل و دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث
امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و سدد و صاف او مفتح سدد است و بهترین شرابها این
یکساله و دو ساله معتدل القوام مایل به تنکی و خوشبو است که در رنگ ما بین سرخی و زردی باشد و در تلخی و
شیرینی متوسط و کام را بهم نیاورد و قدر استعمال او باختلاف بسیار است و تا تشنگی در هضم ...

کرده اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را الحجب امزجه و اکدیسته اند و در محرور المزاج قدری که بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و بجد سرور و نشاط مفرط نرسد داز قسم نبید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج مبرودین بقدر نهایة سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد طرب ثقل حواس و خواب نرسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تحرکات قویه و در سیری مفرط و غضب مفرط و در هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال ننمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در هر ماه یکدفعه باعث سرعت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال ننمایند و بعد از پانزده روز و یا یکهفته بپاشامند اولی است و بدستور شرط است که در مکان استعمال او عطریات و تنعمات و آب روان و اسباب سرور و بهجة و مشاغل مرغوبه و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشد و خیام مجمل شروط را در این رباعی درج کرده است رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنم لاله رخ خندان خور بسیار مخور و رد مکن فاش مساز اندک خور و گاه گاه خور و پنهان خور و سبب مستی متغیر شدن حواس است به بخارات پی دری که قبل از تحلیل اجزاء متصاعده اولی تصاعد اجزاء دیگر شود لهذا ضعیف الدماغ زود مست میگردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است دیر مست میشود و بجهت کثرت روح حیوانیه و قوة دلست که بسبب اخراج روح بتدریج الظاهر باعث سخا و شجاعت و جرئت اوران میگردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار آن خلط است جهة کثیف الخلط را باعث ملال میشود

ودر لطیف الخلط

و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهة حفظ صحت و نیکو کردن رنگ رخسار و فکر و تقویت فهم و باصره و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در اعضا سار یعنا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن باطلاق لطیف آن به ادرار و عرق و اخراج صفرا ببول و عرق و رفع بلغم و سوداء و تلیین طبع و جهة تقویت حواس و اعضای اصلیه و نشاط و فرح و رفع جوع کلبی و دفع وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع بخل و غضب مؤثر و باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و مفتح سده و مقوی باه و دماغ مبری و رافع پهنج بدن و در تب بلغمی آمیخته و ممزوج قسم نبید و جهة تب دق و ترطیب اعضا و تب غشی و جرب و جهة تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و در جمادات جهة تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوة ادویه و خوردن او تا بقدر ربع رطل با آب سیب و کوفته آب بی جری جهة غشی و بیهوشی مجرب است و منافع جزئی او زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع است بالجمله سبب موت فجاءة و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و خوشتنها و فساد هضم

وضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تپهای محرقه و مرکبه و حرقة البول و ضعف اعصاب است
و سایر مضرات او واحدی نیست از آنجمله مضرات عاجل و سهل العلاج است و علاجش جماع است تا تغلب
نفس و برد اطراف و غشیان و تهوّج و اعراض مهلک پیدا شود و مضرتهای آجل بدتر اکثر علاج نمیپذیرد
و امراض عقلانی آن غیر متناهی و از آنجمله تقویت قوی باهی است و ضعف قوه نفس ملکی کلی امتیاز از امور فیست
خلق با او است **خمان** لغت نبطی است و بیونانی افطی نامند نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او
شبیه بدرخت شاخهای او مایل بسفیدی شبیه بنی و منتشر و برگش مثل برگ کام و از آن کوچکتر
و ثقیل الرائحه و در هر شاخی از سه عدد و بر هر شاخی تنه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحب الخضرا و منقش مایل
بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه بشراب و محلل و بسیار مجفف و مستعمل از او برگ تازه
آن و در التیام جراحات متداول است و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و بر گره و برگش شبیه
ببرگ بادام و منشرف الاطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل الرائحه و قبه سر او شبیه بخمان کبیر
و تخمش مثل خردل و بیخش دراز و بسطبری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است
و مستعمل بیخ او در دوم خشک و سردی در او غالب است و با اندک گرمی و رادع و مسهل اخلاط لزجه
و بسیار مجفف با قوه محلله و آب طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشرده او
و مطبوخ بیخ آن و بدستور و نقال از ساییده بیخ او جهت شکستگی اعضا و از جا بردن نفس نیشخوران

و افتادن

و افتادن نشده بغایت مؤثر و طبیخ بیخ او با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع
سده و حمول آن جهت درد رحم و امراض متعدده و نوع صغیر در مضمضه آن جهت کرم دندان و سعوط او جهت
روزر رانع حمره جلد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهت نوع صغیر
و با آرد جو جهت ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و با پیه بز جهت نقرس و خوردن
ثمر او جهت صلابت رحم و طلای تخم او جهت سیاه کردن موی و منع ریختن آن و مضر ریه و مصلحش
عسل و شربتش تا دو درم است و مؤلف اختیارات بدیعی درخت بید هندی دانسته و فیه تأمل **خماهان**
لغت فارسی است و خماهن نیز گویند از احجار است و نر و ماده میباشد و حدید حبشی جنس نر او و حجر
الخمار قسم ماده است مایل ببرودت در دوم خشک اند و نر او صلب و تیره رنگ و بسیاهی مایل غالب
و چون بسایند محکوک او زرد رنگ شبیه برنگ زرنیخ میباشد و در درست کردن بلکتری آن مقوی
دل و رادع و جستهای تاریکی مکانها و تیره گی تند و نگاه و دفع آن جهت حفظ صحت چشم مؤثر است
و ماده او سردتر از حدید حبشی و رنگ ساییده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و بمثقال و نیم از ساییده
او جهت دفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمورین مخمور است و هر دو قسم جهت قطع نزف
و دموی و ورم چشم و تقویت عضو بحدیکه از ریختن مواد ممتانز شود و از دو مثقال از ساییده او جهت دفع زخم
شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مصلحش عسل است **خندریلی** بلغت نبطی نام نباتیست

خاء مع النون

شبیه بکیا سنی بری و ساق و بیخ او باریکتر از ان و گلش زرد مایل بسبزی و در شاخهای او صمغی متکون میشود
مثل مصطکی و تبدد با قلی و بار چسبنده و قوت او تا یکسال باقیست و صمغ ان تا هفت سال و نبات او
نعنایه مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب و بید ستر ضماد او جهت گزیدن افعی و اراقم که با شراب طبیخ
دهند جهت قطع اسهال و طلای او با سرکه جهت قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه و را با بیخ او بکوبند
با عسل قرص سازند و با آب برده ارمنی طلا کنند جهت بهق موثرست و صمغ او در سیم گرم و خشک و منضج
سده و مفتت حصاة و محلل ریاح و جهت التزاق شقاق منقلب ... و بردن گوشت زیادی جراحات و قرحه
او با مرصاف که لثه را به او آلوده باشند و بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط اجنه
نعنایه موثر و اکتحال او جهت سبل و بیخ او جهت گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه و مصلح او کشنه
و قدر شربتش تا یک درم است **خندروس** بفارسی ذرت مکه گویند و حنطه رومیه نامند و در شکارن
لندم که خوانند نباتش شبیه به نی و ثمرش در برگها پیچیده بشکل خیاری و دانهای او
متصل بهم و زرد و سفید و سرخ میباشد مایل بحرارت در دوم خشک محلل بلغم و خون جامد و قابض
طبع و ثقیل الرایحه و غذاییت او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن
و طلای مصنوع او جهت نور بصر چشم و گزیدن جانوران و خیسنده طبیخ او جهت قرحه امعا که با حرارت باشد
و تغذیه با او جهت سل و اسهال نافع و بدلش ذرت است **خنثی** بتشدید نون بلغت سریانی گیاهیست

شبیه بامرانی

شبیه بابرانش که بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی ازاد باشد برگش شبیه به پوطه و بیخش متعدد
مثل بیخ سوسن آزاد و ازان بزرگتر و تخم او در ته مثل پیاز دراز خرد و در دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال
باقیست ملین و مسخن و با قوه مجففه و محلله و ملطفه و بری کسور و مقوی باه و محلل ریاح و ادرار حیض
و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یک درم او مدر بول و حیض و دو درم جهت درد پهلو و رانافع
و سستی مفصل نافع و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه او جهت
یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب او با نبید و سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی
آتش و گوگرد جهت قوبا و دما آرد ترمس جهت خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درهم او جهت ازدیاد
هوام و ضماد مطبوخش با درد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرکدار و دبل
دار و طلای او جهت قوبا و داء الثعلب و با عسل جهت استسقا و بهق سفید و سوخته او با روغنها جهت
رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با شراب و مر و زعفران جهت
رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او به تنهایی و با کندر و عسل و شراب و مر جهت
چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف دردناک جهت تسکین الم گوش
علیل موثر و سعالیکه از سرما بهم رسیده باشد و خشکی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر ابهام
طرف موافق دندان دردناک بالخاصیه مسکن درد است و مضر کلیه و مصلح او مصطکی و شربتش تا دو درهم
و بدلش دو باره ثقاقل و در سموم اسفل است **خنفسا** بفارسی جعل نامند پردار و بی پر و بزرگ و کوچک

الخنفساء علی قسمین قد یفهم من بعض التقاریر ان ... کبیر و یخصونه باسم الجعل و صغیر و یعبرون عنه بالخنفساء و یؤیده ما مر فی الجعل فتدبر منه

بفتح الفاء والمد دویبة سوداء وهی اصغر من الجعل منتنة الریح منه

[illegible]

خلاط

اهلی بپایانند و پردار تو بیر تست در دردم گرم خشک و محلل و تنده و آب منقوع او بقدر یک مثقال
معدی و کبدی و معائی و جهة استسقا مجرب دانسته اند و بستن تکانته او بر موضع عقرب گزیده رافع سمیت
اوست و ضماد او رافع قروح ساق و در دهن زیتون که درا د جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع
الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با آب جهة قلع ثالیل و اکتحال رطوبة او که از قطع دنباله آن
ظاهر شود جهة تقویة بصر و رفع غشاوه نافع و گذاشتن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران
و گویند حبس کردن هفت عدد او در زیر طاس سرخ مس بر جنب باریدن باران و ظهور برد [illegible] است
و چون در جوف نی که آهسته بر ران زن ببندند رافع عسر ولادت و یونس گوید جرم مسحوق جعل
که در تنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم مجرب است خمر زن شرابیست که از خمر و ادویه ترتیب دهند
و مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دردم گرم و در اخر آن خشک و مولد
خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و سپرز و جهة تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر
شربتش [illegible] است و بهترین نسخهائی که در منهاج و ذخیره مذکور است این است قرنفل زنجبیل دار فلفل یکدرهم و نیم
زعفران و فلفل سیاه و مشک دارچینی و عود و قسط شیرین و مصطکی مکه یکمثقال و دانگی افیون و نانخواه و
حب البلسان یک [illegible] مجرا [illegible] و لاجورد ده مثقال زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب و آب به شیرین
و آب سیب شیرین و آب انار شیرین از هر یک چهل و پنج مثقال حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته بسته

در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب
و آب میوه ها بیامیزند و هفصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی که آهسته شراب جوشانیده
مذکور را با آنها چند جوش نرمی داده استعمال کنند و هرگاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری از زهر
بعد از سرد شدن او در او حل کنند خنزیر بفارسی خوک گویند از ارسطو منقول است که اکثر او در
استخوان مغز نمیباشد و بعضی را زهره نمی باشد گوشت او در اول درجه گرم و در سیم تر و شیرین
در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نور اسلام جمعی گوشت مقتولان را
بجای گوشت خوک میفروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسانی و هم او بعد از انهضام
جزو بدن میشود و مفتح سدد و مسمن و اکل او مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل شدن غیرت است
و غیر نیست و قدما مجرب بیان نموده اند و سبب صداع مزمن و دوار الفیل مفاصل و مفسد معده و
مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهة گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهة برص
مجرب دانسته اند و یکمثقال از آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهة تحلیل نفخ امعا و مغص
قدیم و بول خوک وحشی جهة سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو نر است و سرگین خنزیر اهلی
باآب یا شراب جهة نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهة دهن عنصل و با روغن گل جهة
السوای عصب و زهره او جهة قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهة روئیدن موی سر اقرع و حقنه
کردن با پیه او جهة سحج امعا و ضماد او جهة ملی و قطع بواسیر و با درد رحم و مقعد و سوختگی آتش و [illegible]

وبرف و بیه کهنه او که مدتی براو گذشته باشد ملین و مسخن و محلل او با شراب جهت اورام حاره و سوختن
نافع و از جالینوس منقولست که بیه بی نمک در دفع گری ساعه میکند اگرچه با در زاد باشد و خون
او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او جهت ورم پستان و شیر منعقد آن و تحلیل اورام بالخاصیه
مفیدست و از مهرارس منقولست که ذرور استخوان سوخته او رفع بواسیر میکند و آشامیدن سم
سوخته او قاطع سلس بولست و موی سوخته او که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح
مرفوع العلاج است خزبزه دلفین است خندیس خمرست خنفق بد است خنگ اسم فارسی
لسان الحمل است خنی بکسر نون اسم فارسی حناست خنیش بلغت دیلمی خشینه العلق است خولنجان
بچینیست سرخ تیره برگره و تند طعم و از زید و با اندک عطریه و از هند و روم خیزد و گویند از اسپانخ
باز در سواحل دریا برمیدارند و نبات او معلوم نیست و مؤلف تذکره گوید نبات او بقدر ذرعی و
برگش مثل برگ قرفه و گلش ذهبی است و غلیظ پرگره را خولنجان قصبی نامند و بیگره را که باریک و صلب است و با
مقدار یک و قسم اخیر بهترست و قوتش تا هفت سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و احشا
و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و آروغ ترش و برودت گرده و درد کمر
و تقویت اعضای باطنی و رفع بد بوئی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاه
داشتن او اندک زمانی در دهان موجب شهوه لعوق و دیگر هم سائیده او را با یک دفعه نیز کوفته
ناشتا بنوشند در تحریک باه مجربست و مفرح دل و حجاب سینه و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر

خاو مع الواو

وگوشت ارب مرغ فربه و بیمون و حابس بول و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دار چینی
وکلیا به است خوخ بفارسی شفتالو نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود حلو گویند و غیر او را
کاردی و بهترین او حلو است و رادل سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا
و سنجارت حاده یا به و جهت تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بد بوئی دهان و خشکی
دماغ و ترطیب مزاج سوداوی و از احتراق اخلاط باشد و در امراض حاده مهیج باه و مشتهی طعام
و آب نیم رطل را اندک گذاشته تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل صفرا و جهت
رفع اخلاط سوخته نافع و مضر محرورین و عصاب و سریع التعفن و مورث تبهای مزمنه اگرچه
بعد از یکماه باشد و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ تر و دیر هضم و باقوه قابضه و
نفاخ و مورث قولنج و بدتر خام و تلخ او که این انار دارد و خشک کرده او قابض و لغایت
دیر هضم و کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده و دو ا و قیه آب برگ شفتالو و شکوفه او با شکر کشنده
کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بریدن بعد از نوره طلا نمودن
تازه و خشک او جهت رفع بد بوئی نوره و ضماد شکوفه او با آب کرنب جهت قلع ثاليل نافع و ابن رضوان
تصریح نموده که یکدانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهت درد گوش و کری و تنقیح
سده آن و درد بواسیر و خوابیدن مغز او جهت رفع کندی دندان و دیگر هم از استخوان دانه او جهت
اسهال مجربست خوص اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آنرا

که دراز و باریک تا شش مثل است خراطین بلغت مغرب اسم حضیض هندیست خراطین طین مختوم است
نوعی از زرد شفتالوی کاردی است و گویند اسم سادج هندیست خرمی پیردی است خربق بعربی
نوعی از حجر نفط است خیار شنبر اسم فارسی دم الاخوین است خرمه اسم فارسی خنزر است
بلغت اصفهان زربست خرنوب اسم هندی جبه است خیار شنبر معرب از خیار چنبر بفارسی بهندی
بکبر مانند ثمر درختیست بقدر ثمر درخت گردکان و برگش کوچکتر و اطراف برگ تند و گلش زرد و گل
یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک و قریب بذرعی و در جوف او پردهای خشبی و بران
رطوبت سیاه منجمد و بردهای او را فلوس و رطوبت را عسل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل اوست و بهترین
بدمزه میباشد در اول گرم و محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت خون و منفعت
و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با
تمرهندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و افتیمون و آب برگ بید و آب شاهتره
مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و دردان و یرقان و تبهای حاره و دفع سده و معاء و زحیر و مغص
مفید و غرغره او به آب گشنیز رادع خناق و مضمضه با مطبوخ ان به آب انجیر و شیر خشخاش و محلل آن و طلای
او جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث مغص
سبب جذب بیدن او بامعاء و مصلح آن روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش به وزن
او مویز بیدانه و نیم وزن او ترنجبین است و چون نایدن عمل او باعث دفع قوت او شود و نیز

خاء المعجمة مع الیاء

[illegible]

الزاق برده میشود و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم است و دانه او از پنج
عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقیی خوبیست و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و
گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند خیری اسم یونانی شب بوی فارسی است جمیع
بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جمله گلهای خوشبوست سفید و زرد و سرخ
و بنفش میباشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ دار و غیر خزامی است
چنانکه گذشت و مجموع آن در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسهل اوراق
در سه درهم از آن با نبیذ بستور نباشیدن او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و منقی جنین و تخم و بیخ و جلوس
در طبیخ او و حمول آن با رهمین انتر میباشد و اکتحال او جهت بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهت صلابت
سپرز و چون با خل استعمال کنند جهت ورم صلابت مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق
مقعد و گشتان و بوییدن او محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظ و ضماد بیخ مطبوخ او جهت درد دندان بارد
نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل
و شراب او و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویه بصر و با عاقرقرحا و تخم
انجره چون بر ذکر طلا کنند جهت تقویت باه و سعوط او مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درم
نوع سیاه خیری است و باعتدال اقرب و در مداوا اکثر مستعمل است خیزران بفارسی خیزران نامند و آن نباتیست

[illegible]

شبیه بریحان لیکن سطبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از او کرسی و ظروف میسازند در دوم گرم و خشک و خشامیدن سائیدن او جهة قطع نزف الدم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون از او میدان جام گذارند از رفتن خون بزمین رسانند خیزران آبی اسم موردبری است خیلی فوس است خیلیه یکی از آنها نام است قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوع بری او است خیری بری خیار زیست خیر دو قاتلی صحاری است خیو حب القطن است خیار اسم فارسی قثد است خیار زه اسم فارسی قثاء است خیار کبر اسم فارسی شره الکبر است خیار درختی اسم فارسی قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است خرنوب هندی دارچینی اسم فارسی و یونانی ارفیمونا و بسریانی مرطون است شاخهای درختی هندیست شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ گردکان و از آن باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین وی سطبر خوشبوی تند سرخ مایل بتیرگی است قدیمی و تیزبی مایل بتلخی باشد در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقی است و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهة نزلات و حرقه رطوبی و سوء التنفس و استسقا و خفقان و جنون و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و سپرز و تو همات و عرق و درد گرده و حسر بول و بدبوئی دهان و تقویت باه و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد

دارچینی

در رفع

در رفع رطوبات لزجه و قصبه ریه و حنجره و فصاحت فتق و عفونت زخمها و امراض باردۀ دماغی و خفقان و مطبوخ او با مصطکی جهة فواق مجرب و اکتحال او جهة قوت باصره و سائیدن انزاد و به و طبقات چشم و طلای ممضوغ او بر چشم جهة التذاذ جماع و ضماد او جهة و نمش لنه و کلف و رفع لرزتهای بلغمی و سوداوی و جهة رعشه بغایت مفید و مضعف بواسیر و مسکن آن و طلای او بر پلک چشم جهة اختلاج آن نافع و مصدع محرورین و مصلح او کتیرا و سماق و قدر شربتش از درم تا پنج مثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن او اهیل و کبابه و در اصلاح ادویه مسهله سلیخه و در باه خولنجان است و روغن او که در روغن سفید مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد پنج مثقال دارچینی کوبیده کرده اقلا یک هفته گذاشته دیگر بر هم زده صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او و جهة رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تبهای دایره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع الاثرتر از جرم او است و جهة یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهة گرانی سامعه بسیار مؤثر است دار شیشعان اسم فارسی است و قندول و عود البرق نامند چه هرگاه برق و قوس قزح بهار او رسد خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از او پوست سطبر مایل بسرخی و سرخ و خوشبوی دار شاخهای درختی است خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبوی و تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دوم گرم و خشک و با قوت بارده و با لطافت و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط میشود و محلل

نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا
و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد سپرز بارد و درد سینه و با دارچینی جهت سعال رطوبی نافع و شرب او
آب مطبوخ یک درهم او با شکر رافع درد معده بارده مایوس العلاج و مجربست و طلای او جهت قروح
متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه بطبیخ او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه
دهان و بثور آن و جهت متعفن شدن لبها مؤثر و بالخاصیه جهت قروح مجاری که مابین خصیه و مقعد است نافع
و کذلک اشتمام او و با فتیله در بینی جهت بدبویی و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض نزف الدم و بول
و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و جگر و مصلحش [illegible] مصطکی
و بدلش بوزنش اسارون و در ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و ابن التلمیذ
بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجربست و از خواص اوست که چون شاخ او را
باکنده بخور نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب گذارند در خواب شخصی را
به بیند که از صاحب جامه خواب گوید و روغن شکوفه او که نوار القندول نامند بطریق روغن گل بنفشه با دام
که بجای بادام کنجد [illegible] بگیرند بسیار خوشبو در آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم دانگ او با شراب
زرد کیا میبه مقوی فم معده و حقنه او با ادویه حابسه جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج
و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویه باه و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تنقیح سده دماغی و مقعد
و تحلیل ریاح و تقویه پردهای دماغ نافع است دارزی بلغت فارسی قسمی از هیوفاریقون است و مراد

ازطلق

از طلق او وادی فارسی است و آن دانه است مثل جو دراز و باریکتر از آن و طعمش
تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده بر سبزی و سرخ است در اول
گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقیست و با قوه تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین
صلابات و مسکر و ملین صلابات و جهت درد مقعده و استرخای آن و بواسیر و اسهال و رفع بلغم
و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهت رفع کرم معده و سیلان آب
دهان و جلوس در طبیخ او جهت خروج مقعد و علل آن و درد رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر نافع
و مورث سدد و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش حمره بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش نصف او بادام و در ثلث او درابهل است دازی رومی قسمی از
هیوفاریقون است و نارقیصر عبارت از آن دارفلفل بفارسی فلفل دراز گویند و آن بار درخت است
مثل درخت توت و ثمرش لوبیا و در غلاف او دارفلفل سیاه و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است
و قوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک و ملین احشا و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر
و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و رفع قی
و تقویه معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز آغشته باشند جهت شبکوری
و ظلمت بصر و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلحش [illegible] عربی و مندل و بدلش فلفل سفید است
و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است از ادویه دارچینی در اصفهان [illegible] گویند دانه

[illegible]

امرود جنکل الیست و مایل بتلخی و سیاه و مغز تخمش سفید و شیرین در برشته او و تنقل مینمایند درد دل
کرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل بخنکی و مسهل و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت دارد
غالب و موافق سینه و حنجره و اعصاب و تشنج و اکثار او مضر معده و مصلحش شیرینیهاست و
ابن الدوله کوید که تخمی است شبیه بتوذری سرخ و از ان ریزه تر و کیاه او بقدر شبری و در کوهها
طبرستان و نواحی ان یافت میشود و کرم و تر و جهة علل بلغمی و سوداوی نافع و چون بنجاه درهم
اورا تا صد درهم با دو چندان ارد کندم و قدری روغنها تا نهار ترتیب داده تناول نماید در
تسمین بدن بی‌عدیل و فرزجه او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است دانج اخ جبل الراس جبلیست
قوع سفید انتمو ماست دارند سولان است دار زنیان نقم است دابوغم بطبیخ هند
دار کیر بلغة شامی لبابه است و کویند طالیقرست دار وش اسم دیلمی عنم است دار ون
بلغة دیلم اسم اندمامیر است دار فیل بیونانی از ارد رخت است دانج اسم فارسی قرصعنه است
دار تو اسم فارسی طرطیرست دو زر عجم الزبیب است دار شکنه اسم فارسی سلیخاست
دار دو اسم سودانیات است دار ب اسم هندی عنب است دانیا اسم هندی کزبره است دار موز
بلغة بنکابن لبقایح است دار دو اسم ترکی جاورس است دار غوت ابر کا کباب است دار فنو
اسم ترکی خنزیر است دار بلم اسم هندی عروق الصباغین است دار کاردیاما اسم هندی
هنفت است دبق بفارسی سریش عسلی دکمش کاولیان ناهنددان دانه ایست از کو دکو حکیز

دال مع الباء

دبزمایل

وسبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده و دانها بقدر خشخاش و کیاه او از درخت
امرود و غیر ان حکون میشود و چندین شاخ از یکمکان میروید برکش شبیه برک مورد و لطیف و سبز
بیمزنک و در اخر دوم کرم و در اول ان خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف
و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در اب کرم خیسانیده و پوست تخم او را
از عسل او فشرده صاف او را با مغز کردکان و بدستور با مغز دانه بیلک خرس شسته بنوشند جهة تنقیه
سودا و بلغم و تنقیح سدد و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای او منضج و منفجر و جمع کننده مواد
اورام و مسکن دردهای بارده و با زرنیخ و زفت جهة قلع ناخن و با زرانیانج ورم نضج دملها د
با کندر جهة قروح خبیثه و با اهک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیده او در اب اهک
جهة تحلیل اورام سپرز و با حنا جهة سعفه و ابریه و با روغن کل جهة دراز کردن موی بسیار موثر
والی صیه مغزدل و مصلح او با درنخبویه و قدر شربتش تا یکمثقال و زیاده او مورث معض و دوار
و تنقل اعضاست و بدلش در تحلیل نصف او ابهل و چهار دانک ان بادام و در سایر افعال نیم وزنش
عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و پستان طبخ داده مثل خیالمه ترتیب داده بر روی اشجار
کذارند طیوریکه بران نشینند به ان پا بست کردند و صید توند و چون با قرمز بیامیزند با بنت شده
رنک او کردد و در سایر رنکها هم بسیار دخیل است دبیدار بلغة نبطی کیاهی است که از هند خیزد

ساقش بقدر زرعی و شبیه باسافل شاخهای دخاردار و برگش بسیار سبز و ریزه و ثمرش نزدیک بگل
شبیه بثمر کیاه پنبه و در جوف او تخم مدور و تیره رنگ و در طعم و بو مانندی دانه تلخی
دارد طعم را خوش طعم میسازد در دوم گرم و در سیم خشک و قابض و معطش و محرق و مقوی معده
و با شیر محرک باه و مجفف رطوبات و نافع ذات الجنب و فالج و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و جهت استرخاء مقعد
و سنگ مثانه شرباً نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از برگ و تخم تا سه درهم است
دبس بفارسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوری و خرمایی است و مراد از مطلق او شیره خرما در طبیعت
که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است و خرمایی او در دوم
گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت سرفه و فالج و درد
مفاصل و طلای او بتنهایی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سرما نافع و مولد
سودا و محرق خون و مصلحش سرکه و با دام و خشخاش و ترشیها است و دوشاب انگوری که آب او
بربع و یا کل دوشاب جوشیده باشد و شیرین گشته موسوم بدوشاب است و هرگاه بمثل جوشانیده باشند
موسوم به مطبوخ و رب العنب و آن با اندک ترشی بیشتر باشد و مذکور خواهد شد و دوشاب انگوری در افراد اثر
در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و منضج و مدر و ملین و با شیر تازه و اندک بادام جهت هزال
مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سبز و با اندک زعفران جهت رفع

میفختج

هم و غم و غضب شدید و با سداب بجهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون
و با مغز قرطم جهت رفع شری و ریحان رو و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با ماء
الشعیر منفث حصاة و مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که اسهیب و قدری برگ ریحان
واندکی حرمل در جمیع افعال قایم مقام خمر است و بوای آنها و ضماد مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل
اورام و گشودن دمل نافع و قدر شربتش از دو مثقال تا بیست مثقال و کباد و محرق خون و مصدع
و مصلحش تخم ریحان و خشخاش **دب** بفارسی خرس نامند و بترکی آیو گویند از سایر حیوانات
محیل تر و شدید القوه و کثیر الخوف و در دوم گرم و در سیم رطب و مسن او یابس المزاج و جوان او
شدید الزوجه است و لهذا بچه او را او لا صورت معلوم نیست و چون بکرات بلیسد صورت او
از زوائد بیرون آمده ظاهر میگردد و جاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورت متولد میگردد و این
محض اشتباه است زهره او منضج قوی و نوشانیدن یکدانگ او با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد
جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم مثقال او جهت قولنج دواست بغایت نافع و طلای آن
تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح اکال و جذام و در یانیدن موی مجرب و اکتحال آن با عسل و آب
رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و رویانیدن مژه و پیه او جهت فربه کردن بدن موثر و خون
او بقدر یکمثقال جهت صرع بلغمی و طلا کردن آن که گرم باشد جهت نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او
بعد از کندن موی زیادی چشم مانع روییدن آن و بدستور مانع رستن موی اطفال است و پیه او

[illegible]

درسیم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب و سرفه بارد و بیرون آوردن
و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون جوف انار را
بتمامه خالی کرده پیه او را با مثل آن روغن زیتون دران گداخته به آتش گرم کنند جهت
رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و ناصور و شقاق مالیدن پیه او بر بدن اطفال
در حین ولادت جهت عدم ضرر او از مضرتهای خارجی موثر و پوست و لباد خشک او
جلوس بران جهت فالج و نقرس و برطوبات و صاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق چشم راست او تا عنق
گریختن وحوش و تعلیق [illegible] چشم که در لته بسته باشند بر گردن صاحب تب ربع رافع آن علت
و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و [illegible] او جهت گریزانیدن هوام موثر و چون
خصیه او را خشک کرده با زود سماق پاشیده و خشک کنند جهت رفع اسهال بغایت نافع است و
سرگین او محلل خناق و اورام و خوردن او جهت رفع مغص مفید است دبا بکون همزه جراد است
دباب بتشدید بای اول [illegible] دباهی بلغت عراق [illegible] است دبا بتشدید
با نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی گویند دجاج بفارسی مرغ خانگی نامند
و خروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست دارد و غالب خروس بچه اعدل و قابل
برطوبت و مرغ جوان فربه در اخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از اطباء او
برطوبت فضلیه و قول ببرودت فروس بچه خلاف قیاس و تجربه است جهت کل لحوم غیر مائی

دال الجیم

حارند

حارند و مهرای آن کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر محرک اخلاط فاسد است
و گوشت آب خروس مسهل و ملین طبع و مخرج سودا جهت قولنج [illegible] مفید است و چون شکم او را
با نمک و قرطم پر کرده [illegible] بجوشانند و بعد از یک شب مرق او را بنوشند جهت تپهای مزمن
و دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده کننده
و صاف کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین امراض حاره و مرغ بچه جوان قوی تر از او جهت
تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و هزال و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده
و پخته او با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت و گوشت او تا یک هفته با آن مفیده جهت رفع
زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهت رفع [illegible] و امثال آن و موافق معده رطبه
و جگر و پیه او جهت نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر جهت مالیخولیا و عجیب
النفع و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و بیضه مسلوق او بقرطم جهت ابتداء جذام و سرگین او
جالی و تند و خوردن او با شراب یا سرکه جهت قولنج و رفع سمیت قطع سموم و بقدر یک مثقال مفید و
طلای او جهت بهق و برص و امثال آن با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن
و در حوصله و خوردن مغز سر او در ابدان و بستن جهت گزیدن هوام و [illegible] الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب
دانسته اند و پخته او جهت تقویت دماغ و قوت مفکره و پرده [illegible] دان او که خشک باشد با شراب جهت رفع
درد معده از مجربات است و [illegible] خصیه خشک [illegible] و تخم نیم برشت جهت تقویت باه بسیار

مؤثر و با دستور ضماد او با روغن زنبق بر پشت ذهاب و کنج ران قوی النفوذ و خون خروس و مرغ را
اشامیدن خشک کرده او را سعوط نموده جهت قطع رعاف مجربست و چکانیدن خون بال را
رسیده او را نفع بیاض چشم ازموده است و چون شکم مرغ را شکافته انچنان زنده بر دو بر
موضع گزنده هوام به بندند جهت جذب سمیت ان و بر سایر مواد جهت جذب ان بظاهر و رافع
بیهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر دکنک وا است و به پرورش تب و دق و دوار است
ان باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و شراب مطبوخ انگور است و در مجربات سکنجبین و استخوان
سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او جوز [illegible] که باهم سوزانیده باشند با بره موم سرشته حمول کنند اولاد
بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد جوف و مثانه حصاة و استخوان بال راست
خروس را با خود داشتن پوررت قبول و درست راست داشتن پوررت ظفر بر خصم است دراج بفارسی
کبک دری نامند و در [illegible] بن کوه گرگ از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخلوط بخطوط سفید سیاه
ریزه و در کوههای بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف و در افعال از کبک قوی تر و نخورد
براد بالخاصیه جهت رفع طاعون و وبا مؤثر و نگاه داشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است دجر
اسم نبطی لوبیا است دجوبابا اسم سریانی غرب است دج بجای مهمله گزبرد الحمام است دحیا
زعفران است دخن بجای معجمه بفارسی ارزن نامند و ان قسم از جاورس است و از ان بزرگتر و در
طبع مثل او در افعال و خواص مانند ان و مطبوخ [illegible] با شیر و روغن تازه مولد منی و بهی سنبه

دال مع الحا
دال مع الخا

و صالح الغذا

و صالح الغذا و اردا و تا [illegible] طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده و سنگ مثانه
و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج است دخان التنور کرنیه دوده گلند است که او را سوزانیده
طاسی منکوس گذارند تا دود ان جمع شود جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی
موی زیاده و التیام قروح اعضا نافع است دخان الکندر دوده شیشه است گرم و خشک و تقوی
باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت زیاد زخمها مفید است و دوده مرصاف
جهت رطوبت چشم و تاکل گوشتهای ان نافع و دوده [illegible] را نیز همین اثر است و دوده مبیعه
و قطران مثل دخان التنور است و دوده هر چیز حکم اصل ان دارد و با زنده لطافت

حرف الدال مع الراء

درخس دلنین است درخیا بلغت نبطی شامل روغن بان و بنکت است درد علیق است دردافیلون
لوف الکبیر است درقطولیدن زراوند طویل است درانج نوعی از لبلاب است و گویند حندقوقی را
درفیقن طلومس است درومارس بیونانی زجاج است دردقن بلغت شام اسم توخ است
درمخن ترمان اسم فارسی عکر الزیت است درنجف اسم فارسی حجر القمر است درنجان اسم
فارسی صنوبر است درنیوسک اسم فارسی غبر است درسینی اسم فارسی لوس است درسفیلالی
اسم فارسی درداء است درمنه ترکی اسم فارسی تخم لبسباج است درمنه [illegible] اسم فارسی گیاه
و خنزر کیست و تخم ان لبسباج است درمنه اسم فارسی شیخ است درمنه اسم هندی نوعی از ریش است

درخت

درنا اسم ترکی کرکی است درناق اسم ترکی طلف است درم لغت فارسی است و اورا
پنه دنا ردان نیز گویند چه ثمر او چون خشک گردد در جوف دنبه متکون میگردد و نوعی از عرعر است
در اول سرد و خشک و قابض و باقوت جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه و برگ
تازه او مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و بخته او ملین طبع و ضماد او جهت جرب تازه و با سرکه
جهت حرب طب و قطور عصاره برگ او که نیم گرم کرده باشند جهت ورم گوش و اکتحال او با عسل جهت
جهت ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قوی تر و یکمثقال او با شراب و با آب مسهل و بعصر
بلغم و طلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت ثمر او جالی جلد و بثره
و جهت تب دق و سرفه مزمن مجرب و اخشاینده ثمر خشک او قایم مقام رطوبت است و در اوان
ریشه او را در اتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در گوش چکانند رفع کری که
از ابتداء امراض بهم رسیده باشد از مجربات است و محرق خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش
تا یکمثقال و بدلش خشخاش است درداب بفارسی دستنبویه گویند از جنس خربزه است بقدر نارنج و خوشبو
و کوچکتر در افعال مثل خربزه کرمک است و لیمو نامند در بطیخ مذکور شد و اکثر لیمو را
درداب دانسته اند و غلط است و بوئیدن او مسخن دماغ و مقوی آن و مفتح سده دماغی است
دردوغ بلغت فارسی نخیت عقربی بشکل خاکستری رنگ گره دارد و عدد گره او زیاده
از ده سه میباشد و با اندک تلخی و خوشبویی و با صلابت و اندرونش سفید و برگ سیاه

ادخنیم

او شبیه ببرگ بادام و مایل بزردی و بر زمین فرش میشود و با زغبه و ساقش مجوف و بقدر
دو ذرع از میان برگ میروید و برگهای ساقش متفرق و باریکتر و درازتر از برگ تحتیت
دار از پنج عدد تا هشت عدد میباشد و گلش زرد و جوف دار و مستعمل از او بیخ است و قوتش تا ده
سال باقیست در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر
و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیه و جهت خفقان و رفع طاعون و گزیده عقرب و رتیلا
و تقویت هاضمه و مالیخولیای مراقی و با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و اویختن
قطعه او در در و دیوار خانه بالخاصیه جهت رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان
بر تهیگاه زن حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و لبس عددی از آن بر سر
که بطول سوراخ کرده باشند موجب نفع فزع خواب و دیدن خوابهای خوب است و مصدع و
مسقط مصلحش رازیانه و در محرورالمزاج باربه بارده و کافور و قدر شربتش تا دو درم است و بدلش زرنباد و بهمن
او قرنفل است دردی کانه نشین عصاره است و بفارسی لای نامند و بهترین لایهای شراب است
که خشک کرده اطریفل و بفارسی دارتو نامند در سیم گرم و خشک و در تحلیل اورام مجرب و جهت رفع
حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زیاد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد
او بر زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دایم و در سایر مواضع جهت کلف و نمش و سایر آثار رد نیکو
کردن نکسته خیار و در تسکین دردهای بارده مفاصل و ورم پستان و محرق او که خشک

او را بر روی آهن یا در کوره که از خشت پخته باشند بگذارند تا که سفید شده باشد بغایت جالی و ذرور جمیع
آثار قوی تر و مستعمل تازه محرق او است و کهنه محرق ضعیف است و مغسول او سوخته جهت
غشاوه و جلای بصر و ناخنه و بیاض و با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ضماد نمایند و بدلش زرنیخ
سرخ است و چون او را با قلیل و کتیرا خمیر کنند جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با رود که آن
سوره است شیکنند در اصلاح نقره و دود زن زنگ مس سفید است **دار نخل** ادای سرکه در جمیع افعال
ضعیف تر از او است مگر در منع آنکه قوی تر است **دراج** مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و مؤلف گوید
اشتباه بسیار کرده است در دوم گرم و خشک و لطیف تر از کبک و تذرو و گوشت او زیاد کننده جوهر دماغ
و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها و خون او زبل و زهره او جالی
و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول مهاریس بیله و با روغن رازقی جهت درد گوش مجرب و عجیب الاثر است
درمنه اسم یونانیست و بعربی زیتونیه نامند گیاهی است برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن دراز تر
و باریکتر و شاخها کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و تخمش مستدیر و دراز کرسنه و چکیده مختلف رنگ و در غلاف شبیه
در رشت و شبیه بغلاف نخود و بیخش بسطبری انگشتی و بلند ذرعی و منبتش زمین سنگلاخ نمناک و نزدیک
دریاها بسیار در سیم گرم و خشک و بغایت مجفف و دو درم او سم قاتل است در ایران و قسمت و کمتر از آن
تا هفت روز و قدر شربتش تا یک دانگ و مصلحش قی کردن با سرکه و شیر تازه است و ذرور سائیده او قاطع
خون و التیام دهنده جراحت و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند مسقط جنین

بواسیر و قالع دندان و قطور او رافع کری و حمول او مدر حیض و مجرب دانسته اند و جهت درد مفاصل
و مثال آن بسیار مؤثر است و از رود تنقیه معادن و تثقیل کردن خفیف الوزن از اشیاء مسهوره
مجربه اهل صنایع است و ابن بیطار و غیره او را سرد و قوی تر از القاح بیان نموده اند **[illegible]**
یونانی بمعنی ولد البلوط است چه آن گیاهیست که از درخت بلوط میروید و برادمی بهم و نوعی از
بسفایج و بیخش تنک و بهم پیچیده و در غلظت شیرین و با عفوصت و صلب و براق و سیاه و سرخ تیره رنگ
نیز میباشد و برگش مثل برگ نرگس و با صلابت و تندی و تلخیست در سیم گرم و خشک و یکدرم آن کشنده است
بالتهاب و درد شکم و بغایت قابض و معفص و فصاد دار و جهت گزند فالج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر
شربتش تا یک دانگ و مالیدن سائیده او بر بدن و زرد و پاک کردن و باز تازه نمودن او در
سترون بسی عجیب الاثر دانسته اند **دریا بس** مهرانی دو ردستی فارسی و نوعی از زدر و [illegible] است
گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق او شاخهای رسته و برگش شبیه ببرگ گندنا و سبز مایل
بسیاهی و بقدر برگ هر شاخی از رسته [illegible] گلش زرد و مستدیر و بیخ او کوچک و بد بو و تخمش شبیه بفلفل
کوچک در سیم گرم و خشک و با برد و نیم درهم تازه او اکثر قوی و زیاده از آن کشنده بخناق
و محلل بلغم و سودا و مفتح سده و رافع یرقان و ریاح و گویند چون در روغن [illegible] وزن
او آرد گندم اضافه نموده با عسل توام آورند و بعد از طعام تا نیم درهم او را تناول نمایند

دال مع السین

دال مع السین و مع الیاء

دال مع الفاء

در تسمین بدن مجربست و تفریح سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کتیراست و مؤلف تذکره در باس آن تغیر بخور ذکر
نیز نموده است دنه الجبانات دستنبویه اسم فارسی زردست است دیسقندیاد اسم یونانی است اقاقیا
دیسقوریدوس انیموس است دنفیا ملک الدلطیم است دفلی بفارسی خرزهره نامند و بیونانی نیریون و بسریانی
رودیون و بعربی حبن وان نباتیست بقدر رد وزرع و زیاده از آن و برگش بزرگ و عریض و
بی تشریف و وارد و صلب و بد بو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی هم زرد و سیاه میباشد
و در شنده و بزرگ و چیزی مثل موی بر او مجتمع شده و ثمرش طویل قرین شبری و بر از جسمی مانند پشم
و بیخش دراز و باریک و در شور و سرخ و او بری و نهری یافت و در تمام سال اصل او باقی و در پائیز
گل میکند و بری او عظیم تر است و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل و مخفف و جالی و برگ و نقیع او
سم جمیع حیوان و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده انسان و استعمال او مخصوص بخارج بدنست
و نشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم دقیقه دافع سم هوام و طلای پخته او که بعد از آن سائیده
باشند جهت ورمهای صلب و درد زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع اسار و گلم و نفخ
شاخ و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوان و با افیون و زفت جهت درد سر و جمیع قروح آن مجرب
دانسته اند و ذرور برگ خشک او جهت زخمها و حمول او جهت درد رحم و آب گل او جهت جلای
رخسار و اصلاح موی بیعدیل و آب طبوخ او کشنده کیک و ساس و ارضه و بغایت مؤثر و درد غنی
که گل و برگ او در او مهرا الحنته باشند و بدستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف آن جوشانیده
باشند که

الدفلی نبت مر یکون واحدا وجمعا و ینوّن ولا ینوّن فمن جعل الالف للالحاق نوّنه فی النکرة ومن جعلها للتانیث لم ینوّنه صحاح

[illegible]

باشند که آب سوخته باشد جهت قرطه و تندیه کجلی است و جهت جرب و حکه و رفع برص و زحیر با تست بدرهم
او کشنده خناق والتهاب و مضر نشش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل نوذرش حلبه و نیم وزن او
برگ التجربست و از خواص او است که چون با موی سر تقطیر کنند قطع نعل گورکن کند و تا
خوفش او شود و هرگاه در لتات تنقیه و تحجر کنند جاری سازد و چون او را با وزن او حنظل زرد
مورد تازه با سرکه که در او بقدر عشر دفلی ملح القلی و عشری نوشادر و عشری انزروت حل کرده
باشند بسائیده و تقطیر بر محد و ثلث کنند و مکرر اعاده تقطیر مجدد نمایند و تنقیه کنند غدد مرض را
بار تمامید تنقیه معتود بمنقاطر او و سحق آن باعث تشمیع گردد و مؤلف کتاب برهان در تتمه

دال مع القاف

اقامت مجربست شمرده اند دقاق ریزه های کندر است که از او متفتت گردد دقیقیا بلغت سریانی مطبوخ است
دیاس بلغت سریانی بول است دمابونه بلغت مرزوبست اسم منکر طرامنع است دقس بفارسی

دال مع اللام

او اکش خرما را گویند و آن طلع رسیده است دلب بفارسی چنار نامند و آن درختیست معروف سرد
و تر و با قبض و بوست و ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برگ تازه او
جهت ورم زانو و پخته او در شراب جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع
و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانی و ضماد محرق او
بغایت جالی و مخفف جهت برص و رفع رطوبت متعفنه زخمها و با آب جهت تقشر جلد مفید و ثمرش
با بیه جهت سوختگی آتش و نفوخ گل او که از ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاف مؤثر و تکرد و باشیدن ان

اب جرم مطبوخ او کننده جعل ست و غباری که بر برگش می نشیند بغایت مفرح موت و سمع و بصر و قصبه
ریه ست و مصلحش شیر تازه **دادل** نوع کبیر قنفذ ست و قنفذ جبلی نیز گویند و بترکی کربی و مازندران
سال تشی و در دیلم سال کر نامند و ان حیوانیست قریب سگ و در پشت بجای موی خارهای الق
از سیاهی و سفیدی و بقدر شبری و زیاده میباشد و از قسم باریکتر و طرفین ان با تندی و زرد و سوخته
او جهت جراحات بغایت مفید و در سایر خواص مثل قنفذ ست و ان شاء الله تعالی مذکور خواهند شد **دب**
ثمر گل سرخ صحرائیست مثل بار گل سرخ بستانی و به اندک شیرینی و عفوصت و زرد و مایل بسرخی و
بقدر زیتون و در تنکابن کلیک نامند و بترکی ایت بورنی گویند و در صفهان بن گل نامند و گل
نبات دیر خار تر از گل بستانی و گلش بی ثمر بود و مشتمل بر چهار ورق و جوف ثمر مزغب و محتوی بر دانهای
طولانی سفید ست در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویت معده
و جگر و دل نافع و مضمضه و غرغره مطبوخ او و سنون ان جهت تقویه لثه و خناق مفید و بدلش ثمر گل سرخ بستانی
و قدر شربتش تا ده درهم و جرم او مورث سعال و مصلحش گلقند ست **دلبوس** اسم عربی بیخ سوسن سرخ
صحرائی است مثل دو پیاز که ملاصق هم باشند و پردهایی که با پیاز ست و بالائی بزرگتر از زیرین
و بعد از خشک شدن بسیار صلب میشود و گلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل به بنفشی و برگش بسیار کوچکتر از ان
و ساقش قریب بزرعی و ثمرش مستدیر و منبت ان اراضی معموره و مزارع ست در اخر دوم گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبای و گویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه است ان

داشامیدن بالائی جهت قتل الغال نافع و چون بیخ او را یک عدد در یک رطل آب بجوشانند و هر روز
از نیم رطل تا یک رطل بیاشامند جهت بزرگ کردن بواسیر و رفع ریاح ان مجرب دانسته اند و بدستور
اشامیدن یک درم از بیخ او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب
پیکان و خار از اعضا و با شیلم و ماء العسل جهت غلیل غرب نافع و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و رفع
اثار و فرزجه او جهت گشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درمست **دلق** اسم
حیوانیست شبیه بسمور و در اصفهان موسون و بفارسی دله نامند گوشت او مسهل و در سایر افعال مثل
سمور ست **دلفین** اسم یونانی نوعی از سمک ست و بفارسی ماهی هندی دراز و بدیلمی کره ماهی نامند سر او
شبیه بسر خوک و بی فلس است سرد و تر قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و پیه او گرم و خوردن
و مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل کدخته باشند جهت گرانی سامعه و ادخالش در دندان او
بر اطفال جهت رفع قرح مؤثر ست **دم** بلغت مصر اسم ارز نست **دلیس** نوعی از صدف ست و در مصر ام
الخلول نامند و ان ورع بریست **دلاع** اسم عربی بطیخ هندیست **دلدغ** بلغت اهل بیت المقدس

دال مع المیم

نوعی از کلخ است و بیونان سقندیون نامند **دله** اسم فارسی دلق است **دم** اسم عربی خون ست و
خاصیت خون در هر حیوانی در ذکر ان مذکور ست و مجموع ان محلل اورام و جالی بیاض عین و برشته
او قاطع اسهال و رادع سموم ست **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان نامند و ان صمغیست خالص الحمره
مایل به بنفشی و قوتش مدتها باقیست و گویند عصاره گیاهی است و از سقطره و نواحی هند خیزد و گیاه او

معروف نیست در سیم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت لحم و رادع
سیلان فضول و جهت حرارت جگر و حشا و التیام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت مؤثر و جهت [illegible]
و اسهال دموی و صفراوی و سحج و نشاق متعدد و تقویت معده و لثه با زرده تخم مرغ جهت قروح امعا
و اکتحال او جهت تقویت باصره و قرحه نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش از نیم درم تا یک مثقال
و بدلش شادنج و عصاره حضض است و چون بلور و شیشه را به او رنگ کنند صاف تر و رنگین تر از
عقیق میشود و در این امر عدیل ندارد دماغ مغز سر حیوان سرد و تر در هضم و با قوه تریاقیه و مقوی
دماغ و مولد منی و طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و نشاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه
و انکامه و ادویه حاره است دمعة الشجر گویند صمغ لبلاب است و بغایت جالی و جهت ستردن موی از مو دور است
دماذ نوعی از لوبیای هندی است بقدر ماشی و سرخ شفاف و بر سر او نقطه سیاهی و بهندی
مور نامند گرم و خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع سیلان لعاب دهان و قدر شربتش از مزاج امثال [illegible]
[illegible] بویانی نوعی از ماهی است که سیبا نامند و مذکور خواهد شد [illegible] بلغت اهل مصر نوعی زیتون
افسنتین است [illegible] دم الاخوین است دم الغزال حب النیل است [illegible] اسم فارسی صعترا
نمونست دموره اسم ترکی حدید است [illegible] اسم ترکی خاک است دنه بفارسی بید انجیر ختایی نامند
مشهور بحب السلاطین است و گیاه او بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادنجان و از آن رقیق تر و گلش برنگ
ثمرش دانه او در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقیست و قسم چینی او بزرگ دانه او شبیه به

و قسم

دال مع النون

[illegible]

و قسم شخری شبیه بدانه بید انجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل است و مورث مغص
و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر مایل بزردی و منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی [illegible]
بزردی و بعد از آن هندیست در اول چهارم گرم و بغایت تند و یابس و در جوف مغز او پرده
و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور پوست او را باید جدا کرد و هر چه با پوست مدتی مانده
باشد بدستور از سموم قتال است و اقسام آن مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از
مفاصل و منتج و جهت استسقا و یرقان و نقرس و سنگ گرده و مثانه و درد کمر و ورکین و ساق نافع
و طلای او حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب بید سرخی او را زایل کند
و تکرار آن موجب برص لب و فنا دارد با ماست جهت نشاق و برص حیوانات و با ادویه مناسبه
جهت جمیع اورام بارده و اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یک عدد و در ضعیف ان نصف
عدد است که با مصلحات باید و مضر محرورین و [illegible] کننده با اسهال مفرط و قطع امعا و مغص
و مصلحش بعد از جدا کردن پرده درون او کتیرا و [illegible] و گل سرخ و [illegible] در آب لیمو گذاشتن است
و معین فعل او تربد و عصاره غافث و هلیله کابلی و انیسون و بادیان و حنظل و زعفران و [illegible]
و بعد از آن خوردن [illegible] سرد و [illegible] ربوب حامضه و مقوی او را مضرت کمتر و در هوای گرم و در بلاد
حار یابس و نحیف الابدان استعمال او جایز نیست [illegible] است [illegible] شلیم است [illegible]
سبستان است [illegible] ابتر است [illegible] اسم فارسی الیه است [illegible] اسم فارسی [illegible] است [illegible]

اسم ترکی کشنیج است دواپاقریا یونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت میروید ساقش
مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری و مایل بزردی و زغبناک و مایل بزردی و بر سر او
چهار برگ مربع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها چتری بر دید مثل و تخمش در ان و خوشبو
و خام و نجسته او از ما کولاتست در اول ثانی گرم و خشک و باندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین
طبع و محلل و جهة رفع آروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافع است دو نباتیست مثل
گندم و منبت او گندم زارها و از ان درازتر و درشت تر و دانه ریزه تر و باریک و خوشه او متفرق
و پوستش سیاه و بعضی از ان سرخ و در هر خوشه دو غلاف با سه بشکل نتیله و دانه او در میان پردهای
غلاف و خوشش طعم گرم و باندک خشکی و منفخ و محلل و مسهل اقسام گرم معده و ضماد او در ام صلبه و داء
الثعلب و با آرد گندم جهة غرب منفجر نافع و مصلح او فلفل و مفرا نیسن و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم است دو نیو نانی
اسم تخم زردکست بری است شبیه بنانخواه و از ان ریزه تر و باندک تندی و گیاه او زیاده
بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از ان ریزه تر و چتر او مثل چتر گشنیز و گلش زرد و تند و زغبدار
و بیخش بطبری انگشتی و باریکتر از ان و قریب بسبزی و طعم او مثل زردک و در تر دیدن گزرا گویند در
جمیع افعال قویتر از بستانیست برای تحریک باه و در جزء خواص نباتات ذکر شده مراد از دو قو
تخم اوست در سیم گرم در دوم خشک و مدر بول و حیض و عرق و منتج و مقوی معده و باه
و هاضمه و محلل قوی و با قوة تریاقیه و جهة سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و در مفاصل

وحب القرع و تحلیل نفخ و معفن و تنقیه رحم و اعانه حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت
و سحج الطفال و جهة استسقای طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر
شربتش تا دو درهم و گویند مضر باه محرورین است و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و معلس و مصلحش مصطکی
و بدلش دو وزن ان تخم زردک و گویند بوزنش تخم کرفس است دوقس بلغة یونانی شامل
دو قسم نباتست یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه بانجدان و دیگر بود و دیگر برا
برگ مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و با تندی و بیخش در
طعم شبیه بزردک و برگش بی زغب در سیم گرم و خشک و تخم هر دو در افعال و خواص مثل دو قو
و از ان اندک ضعیف تر و تخم قسم اول اقوی و ابدیلی گیل و آنرا گویند چون سائیده بر جامه
خواب بپاشند رفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقس و دوقو را یکی میداند و دیسقوریدوس
دوقس را از اصناف زردک بری شمرده و این بتحقیق اقرب است و حقیر قسم او را مشاهده نموده است
دود البقل بفارسی کرم سبز نامند و ان حیوانیست شبیه بهزارپا و از ان کوچکتر و در غایت سبزی
و در سبزه زارها و در زیر برگهای سبز بهم میرسد سرد و خشک و تازه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون
جهة گزیدن جانوران و آشامیدن او جهة رفع سموم مجرب نافع است دود القز گرمی است
زرد رنگ که در مزبله متکون میشود و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة قرطه که مقدم حلمی است
و رفع داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن او جهة بواسیر و امراض متعدد مفید دودم با الف و بی القدس

چیزیست مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه متکون میشود و در افعال قائم
مقام مومیاییست دود خشب الصنوبر کرم درخت کاجست قریب الطبع بذراریح و بکمیتعال
او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در گشودن ورمها و ازاله کلف و زخم کردن اعضا
عجیب الفعل است دود الخل کرمیکه از سرکه و شراب بهم رسد ضماد او رادع و محلل و مقوی
اعضاست و سعوط او جهة رفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود القز کرم ابریشم است
ابریشم است در اول حال او تخمی است ریزه مدور کبود رنگ که در لته بسته در زیر بغل نگاه
دارند بعد از بیست روز در اول فصل بهار متکون میکردد و شبیه بمورچه است و بتدریج قریب
بچهل روز بزرگ شده سفید میکردد و در این ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد بار اول
یکروز بار دوم دو روز بار سیم سه روز بعد از پیله بر خود تنیدن رنگش سرخ و بهیئه زرد
خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون می آید سفید لون و پر دار بسیار
و نر و ماده او با هم جفت شده در عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته میمیرد و از عمد دماغ
مغربی و مرد و زن حایض فاسد میشود دود اول کرم دو دیدم تر دو سه درهم از خشک شده
او با مرق آرد کندم که چند روز بدستور بیاشامند در تسمین بدن و نیکو کردن رخسار بغایت
مفید و تعلیف مرغ با و بغایت مسمن آن و خاکستر سوخته او جهة التیام زخمها و رطوبت او جهة
رفع آثار ضماد مطبوخ او در روغن کنند جهة اورام و خناق و نشانیدن آن جهة خفقان

نافع و تعلیق خشک او با پارچه سرخی جهة رفع تب مثلثه نافعست دومر شامل درخت مقل بلوط
متدبرست دواء الثعلب بلغة مصر اسم سیلانیست دارس اسم فارسی دارابرس است
دیس نیز کران است دواء الجبر نبات زروان دورخیو دلبوث است ددوی دواء غرا
دوا یا اغریا دوس ماء الحدید است ددم بلغة مغربی حرامست دواء فنک فالیدونیون است
دواء الحیة حندطیانا است دن طالیقر است و بلغة هندی اسم خاکست دو با دیج
کاکنج است دود التوتر دود زعفی الصباغی قرمز است و بلغة هندی پیخ تر دکست دو بیرة نوعی از لوبیا
رو نو فینا یونانی حنظل است دقیص دجل است دو بیا زخمه است دقیناس منکطرا
منیج است دوخ اسم فارسی مخیض است دوده اسم فارسی دخان است دونی اسم ترکی
ارزن است دولی اسم ترکی جلد است دو نبلان اسم ترکی ارنب است دو باقولیا اسم ترکی
خنفا است دو نه اسم هندی مرزنجوش است دودن اسم هندی لبن است دو دیکنا اسم
هندی بادنجان بریست دیهنبابان کیفیت تکون او در بستان مذکور شد بهترین تازه قوی الرایحه

دال مع الها

خالی از حموضة است که شبیه بماست یا ریتره مایل باشد و زود حل شود و اب او در اول قوام
بشیر کند و در تیه اب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس نشیند چلد از شستن آن
اثری از آن نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هرچه در او روغن او باشد
نباشد مغشوش است و نوع اول را تو تا چهل سال باقیست و آنچه از شاخ و برگ بستان و روغن زیتون

بحمل او ورند قریب القوه با اوست و انچه بالفعل متعارفست از جهت عدم ذخیرت بلسان که دهن البلسان بود
از شاخ برگ ان بنام ومیعه سایله بلسان در روغن تخم ترب البویه گرفته در درد مثل او بار روغنهای کهنه
میجوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل کرده اکثر انها را در ادار بسیار
سنتیه با وبیات در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و قاتل النمر
و سایر سموم و ملین صلابات و محلل بر اد بارده و مقوی عصب و رحم و قوه باصره و دانستن بیدان او جهت
جهت زلوی حلق و سرفه و غشیه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاة و قرحه شش
و ضیق النفس و ربو و نفخ الانتصاب و درد کلو و حرقة البول و سلس البول و امراض متعدد ضماد
جهت استرخای قضیب و رفع اذ و تغییر رنگ و ضع و دردهای رطوبی و جراحات و پاک کردن
جرک ان و حمول او جهت اعانت بر حمل و درد رحم و قطور او جهت درد گوش و اکتحال او جهت ابتداء
نزول اب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش بوزن او نیم تا دو وزن او روغن زیتون
کهنه است با روغن رازقی که حب بلسان در ان جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر
ادهانست در بدل ان چون روغن زیتون را اعتماد با رما مثل و… بجوشانند تا انها
سوخته و روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل اوست و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند
دهن الزیبق باصطلاح اکسیریان زیبق است و بحرف الطا چوبیست که از شاخ… مخصوص
حامل نرود در روغن چوبیست و انچه از کلها و کونه دیگر ان کیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود

و انجه فرع معکوس تعطیر کنند قویتر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور است
دهن بلسانی… دهن البرسام است و در حرف الف مذکور است دهن الحرف در حرف زا
مسطور است دهن البزر روغن تخم کتانست مذکور شد دهن… روغن اترج است و مذکور شد
دهن الترنج روغن ترنج است و مذکور شد دهن الخل بجای مهمله دهن سمسم است دهن… از مرکبات و در
باب ادهان در دستور ثانیه مذکور است دهن الجل بجیم روغن گل سرخ است دهن الحنظل او مالی است
دهن الخیری روغن زعفرانست دهن الحجر نقط است دهن البطم روغن درخت بطم است دهن حب البطم روغن
حبة الخضراست دهام رعاص الودست دهنه اسم شیء است دهمست اسم فارسی… غار است
دهن السوفی روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون با سندروس میسازند و در سندروس
مذکور است دهنج بفارسی دهنه زنگ نامند و ان سنگیست که در معادن مس و نقره و غیر ان از کنار
ان معدن متکون میگردد و مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد و دهنه نحاسی زنگار معدنی است
و در تیره کی ان تیره و در رنگی عبارت از اوست و بعد از او طاوسی مایل بسرخی و قنفانی و بعد از ان
زرد و زبون ترین او طاوسی مایل بسیاهی است و انچه سائیده او زرد و با طلایی مانند در رنگ محک
او سفید کرد و نقره و سرخ ان مسی و تیره و سیاه ان را آهنی گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی برد و
در ثالثه اند و جالی و ملطف و نیم درهم او فادزهر سموم و سم قاتل غیر مسموم است… ثبت

دال مع الیا

داکتحال او جهة تقویة باصره و قلع بیاض چشم مجرب و در رفع احتباس بول دوست اکتحالاً و از خواص
غریبه است و طلای او با سرکه جهة قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سعوط او مکرر او با آب سداب جهة
رفع صرع بی‌بدیل و بدستور نفوخ او با مشک تا سه دفعه عجیب اثر دارد دهاتوره اسم هندی جوز ماثل است
دی اسم هندی ماست است دهون اسم هندی دخانست دهماما اسم هندی شکاعی است
دهنبر اسم فارسی دهنج ذهبی است دیودار اسم فارسی است و بعربی شجر الجن و اهل هندی
صنوبر هندی نامند و منبت او بلاد هند است و ان درختیست کوچک و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه
بشاخ زرنباد و با اندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرق و معطش و در چهارم گرم و در سیم خشک و از
سموم قتاله است و صمغ او مشکور اهل صناعت و گویند نگاه داشتن او باعث اطاعت جن میشود و ضماد
او جالی و مفرح جلد و جهة اورام بارده نافع و سایر اجزای دیودار در سیم گرم و خشک و اشامیدن
سائیده او استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه
و کرده و در رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهة خروج مقعد نافع و مضرش بشش و مصلحش صمغ عربی و
روغن بادام و قدر شربتش تا یک درهم است دیفروجس یونانی بمعنی مضاعف الاحراق و سه قسم
میباشند یکی معدنی و ان خاکیست که از چاه قبرس بیرون آورده و در آفتاب خشک کرده میسوزانند
و قسمی خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر قشر مسی(؟)

سوخته است

سوخته است و قسم اول و ثانی معتدل و گرم و خشک با یار(؟) مجفف و جهة جراحات خبیثه و قلاع و خورش(؟)
دهان و التیام زخمها و لهاة منقطع و حبس خون آن و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد
و نرم کردن و گم کردن موی و با موم و روغن جهة تحلیل سلعه و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق
جهة التهاب خناق نافع و نشاییدن او کننده است دیفیاقون یونانی بمعنی دایم العطش و آن اسم
قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برگش محیط ساق و شبیه ببرگ کاهو و در بر هر بندی از
ساق دو عدد برگ و از خاردار تر غلب(؟) و در بیرون و درون برگش برآمدها مثل حباب و خاردار
و اطراف برگ متصل بساق مجوف و عمیق و آب باران در آن جمع میشود و در سر شعبه که از ساق رسته
چیزی شبیه بسر خار پشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میشود و چون بشکافند در جوف او کرمهای
ریزه سفید نشاف میباشد و توتش مدتها باقیست در دوم گرم و خشک و مجفف و با قوة تریاقیه و جالی و
اشامیدن نقیع و مطبوخ او در اربعه روز متوالی جهة سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و تنقیح و رفع ازاد(؟)
پخته او مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و مسهل خناق و ضماد او جهة ثالیل و قروح شهدیه
و ضماد پخته او جهة سخت کردن عضو که ادراک الم برهان(؟) و سوختن نکند و طلای مطبوخ بیخ او با آب
جهة شقاق مقعد و نواصیر و تضمید سرا که بجای شره است بعد از پختن بر موضع گزیده افعی و غیر آن
جهة رفع سمیة نافع و چون در پارچه بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث
انجماد آن میگردد و چون کرمهای جوف ثمر او را در پوست حیوانی بسته بر گردن و بازو به بندند جهة

رفع تنب ربع مؤثر دانسته اند و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا سه درم است ذئب بری
اسم فارسی است و مرگ موش عملی نیز گویند و آن زرنیخ و آهک و زرنیخ را روز پیش آب سکله محمر را
سائیده در دو دیگ سفالی تصعید کنند از جمله سمومات قویه و تند است و جهت بردن گوشت
متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تخفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات
و با عسل جهت قلع آثار جلد و دانه بواسیر مؤثر است ذیامیردان اسم یونانی شربت توت
اسم حماحم است ذیاسقوسقور جوارش کمونی است دیوقوطوا اسم یونانی شربت خشخاش است
دیار اسم سریانی تخم کشوث است دیاردیه اسم فارسی قسمی از خرات بریست ذبک اسم نر
خردس است و در دجاج مذکور شد دیوقوبقس اسم یونانی عسل اللوفت دیوقالس دیگر دحس است
دیوسیر بلبوس است دارجیتین بریست دراسیت جندبوقای بریست دیوفار اسم فارسی
سیخ است ذیرصیم اسم فارسی عاقل است حرف الذال فی القمی اسم یونانی غار است ذراما
اسم رومی اجاص است ذفی الا تکلیه گیاهیست برگش قریب بدرخت غار جبلی شبیه برگ مورد
و از آن بزرگتر و سفید و طول شاخهایش بقدر شبری و از ساق و پایین برگ ثمری رسته بقدر نخودی و
مدور و تخمش خوشبو شبیه بعود و تند طعم در دوم گرم و خشک و مدر و مخرج جنین و جهت تقطیر البول
و حیض نافع و قدر شربت آن از پنج و ثمرش تا دو مثقال است ذاقیه ریه الیس یونانیست و بمعنی شبیه الغار
و قسمی از مازریونست عریض الورق و مغز بیخ مازریون نام تبرها ما نند ساقش بقدر ذرعی و شاخهای او

ب یا ربا ربک و از نصف تا ... میروید و برگش شاخهای قوی و لزج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن
سیاه و دانه او کوچکتر از حب الغار در آخر سیم گرم و خشک و حار و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و منقی
و مدر حیض و مسهل منتج و جالی جلد و رافع آثار و استعمال او در شربا جایز نیست و قدر شربتش از برگ تا سر
قیراط و از ثمر تا پنج عدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش کتیرا و کتیرا و بدلش دو وزن او مازریون است
ذبل نمک پوست بهنگ پشت مانند و گویند استخوان اوست و نمایت سیاه و بعضی اجزاء او مایل بزردی
و براق و ملت و در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب مکوک او مسقط بواسیر و با عسل جهت
التیام قرحه قصبه ریه و نفث المدة و تسریع و ضماد او جهت اورام و سرطان و ضماد زیرو اسقاط بواسیر
و طلای سوخته او با سفیدی تخم مرغ جهة شقاق کعب و نقش زخم که از ولادت بهم رسد و شقاق متعدد
خروج آن نافع و فرزجه او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهة تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش
سیب و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش استخوان تنفقذ و شانه او با النحاصیه جهة رفع تحال و بن موی و تولد
قمل و ریختن موی مؤثر است و چون او در آبا جوشانیدی که آدمی را از گلو کشیده باشند و قدری فاکتبر
مقتول بخور کنند در منع سحر و بستن مجرب دانسته اند و بید ستور در اصلاح منتها غضین مؤثر است ذبابه
بفارسی مگس مانند و تکون او از فضلات و او گرم و خشک است و کمتر از کفته بربهم میرساند و از کافور
و زرنیخ و روغن زیتون میگریزد و گویند چون مورد و مگسی از کندش و زرنیخ ساخته در محلی بگذارند
منع او میکند او در اول گرم و تر در دیگر ... سیاه و بعد از آن ازرق است و زرد او خالی از سمیت نیست

الذئب بالکسر و ترک الهمزة کلب البر ... فی القاموس ... قوله ... الذال مع الزای ... معناه ... بالنیا ... وقال الکوهی ... الذال ... والراء المهملة ... الذال مع الیاء ... ذیب ... والمیم ... معجمة وسکون ... والیاء الموحدة ... بفارسی ... ذال مع الیاء ... واعلم ان المدعی تصحیحه بالهمزة التی هی عین الکلمة قد ذکر اللفظة فی الذال مع الیاء التحتانیة تبعا لصاحب التحفة وغیره حیث ذکروها فی مادة ذئب وتوکوا الاصل فانه یقتضی ذکرها فیهما اذ المادة ذءب وجاز بالهمزة وقلبها یاء للخفة فالاصل مقتضی لذکرها فیهما

ذال مع الالف

محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع کوفت زیاده جراحات و مانع انتشار موی در داء الثعلب و حکه و قوبا و چون سر او را اندوخته بر موضع گزیده زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم است و اگر از ضماد او جهت داء الثعلب مجرب جهت تحلیل ورم چشم و رفع کوفت زیاده پلک چشم و ذخیره آن از موده و ننوخ سوخته او در مجرای بول جهت رفع احتباس بول مؤثر و آشامیدن او را با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام او در ... جهت توثیت باجره و منع جمیع آفات چشم مجرب دیده اند و سرگین مگس را چون با انجیل بنوشند جهت آماله معض و قولنج و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخورند در آفتاب بنشینند محل برص بوست اندوخته زایل میگردد و بهتر از اطریلال است در روغن او که مگس را در روغن کنند کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرب است **ذرایح** بجای همه حیوانات بتدریج خورد و ... و بد بو و با نباتات تازه میباشد و بهترین آنکه کلنگ و بدیلمی دار و راس نامند و بلغت اصفهان نسمی ازینست و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل به سیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشند و سبز و سرخ و زرد منقط به سیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل اند در اول سیم گرم و خشک و لیا بشند و متقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و منفتح و منفت حصاة و مدر بول و حیض و رافع بثور و محرق و آشامیدن مستعمل است و خوردن محرق او با عرق کرفس کادو بدستور با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و قطعهای خون منجمد با بول خارج و رفع میشود

ذال مع الرا

دعوام را

[illegible]

دعوام را استعمال و انکه سنگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و آن را اخراج آن میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هرگاه بپارچه پیچیده بکار برسرکه جوشانیدن بدارند باعث تلطیف و نیز دوام احتمال جایز است و ضماد او جهت داء الثعلب و برص ناخن و باقیر و لحی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثآلیل و رفع قمل و نقاط جدری و ریشش و اکتحال او جهت ناخنه و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی او در داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع و قدر شربتش بعد از سوختن آن و زیاده کننده است بدرد مثانه و مبیض بول الدم و غشی و تب لیبا ... و اختلال عقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد بنشاه در آفتاب گذارند همین دو جهت منع ابتداء کچلی و قلع مرض آن مجرب است **اروع** تشدید را واحد ذرایح است **ذوتون** عند الثعلب مجنن است **ذرقی** بضم اول و فتح ثانی حند قوقای

بنده معجمه و خفقه ... و تحا ... عن ... عنه ... فیه حب ... امعو ... فی الجمع

بستانیست **ذرة** ذرة مادرس مثلثیست و آن دانه ایست شیرین سفید و نباتش گیاهی و گرد و خشک و قوی الغذا و غلیظ تر از دخن و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس است و مصلح روغنهای و شیرینیهاست **ذرة کم** زره مکه خندروس است **ذرنب** طیهوج است **ذر** ... نانیاست **ذرق** بجزم ثانی سرگین طیور است **ذرنم** ... حرفطانیست **ذروی** اسم عربی بدرایست و هر جه

حند قوقای بستانی است صح

ارالراکه نامند بدستور قرامند **ذفر** اسالیونست **ذکر** بجزم ثانی ... زند طریست ... **اذیل** بیخ نباتست

قال فی المخزن ...

ذال مع العا

ذال مع القاف مع الکاف

ذال مع النون

ذساق بضم اول و فتح ثانی ... حند قوقای و بفتحتین ... بستانی است و ... ونستعمل بکسر ... و ... و تراغیه وقد ... مع العاء مع النون ... و لفظ

هانوع تحریف و فتح ثانی ... بالبصیرة ولعل الاول ذرق الطیر والثانی ذرق فتبصر

با صلابت و نوعی از لحیة التیس دانسته اند منبت او کنار انهار و شاخهای بسیار و مجوف و مایل بسرخی
و با خشونت و پرگره و گرهها با هم متصل و بی برگ و با رنگ شبیه به برگ اذخر و از گرهها روییده و در
اطرافش شبیه بدم اسب و بر اشجار و جدار متشبث میگردد و بی گل و ثمر و بعضی گویند گلش مابین
سفیدی و کبودیست و قوتش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد و اخر آن خشک و قابض و بی لذع
و قاطع نزف دم و نفث الدم و جهة قرحه امعا و جراحت مثانه و گرده و عسر نفس حاره و اقسام اسهال حار
و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت شرب او جهة التیام فتق و التیام روده مقطوع موثر
و ضماد او جهة التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و فتیله امعا و ورم متعدد و اورام حاره اعضا و سقوط
اسنان او جهة رفع رعاف نافع و قدر شربتش یک درهم و مولد سودا و مصلحش روغن بادام و بدلش الجبار

ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و از اسفل آن مثلث و اعالی مندیر و با خارهای نرم متباعد
و برگش شبیه به برگ کما و زبان و مزغب و از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خاردار و سرهای
او مندیر و مزغب و از آن کوچکتر و منقش برنگ جسمی و در وسط آن رسته مانند موی و تخم آن در دوم
در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت فرجیه و قوة قابضه و جهة رفع اورام بی عدیل و جهة التیام
جراحات و تسکین درد مفاصل و بیخ او جهة مستحکم نمودن استخوان شکسته و ضماد آن نافع و طلای عصاره او
جهة استرخای اجفان مفید و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یک مثقال است **ذنب العقرب**
نزد جالینوس نام مرزنجوش است و بعضی گویند گیاهیست شبیه بدنباله عقرب و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه

[illegible]

و در بلاد سرد سیر میباشد در سیم گرم و خشک و جهة سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است
ذنب القط باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه به برگ بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه بشلغم
و ظاهر او سیاه و باطن برنگ جون (?) و ضماد او با سرکه جهة گزیدن رتیلای بحری نافع است
ذنب الخیل گیاهیست تخمش باریک و شاخهای او دنیه (?) و مجوف و برگش متباعد و شبیه به برگ ترس (?) و گلش
زرد و شبیه بگل [illegible] و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و باندک [illegible] در آخر دوم گرم و در سیم
خشک و عصاره او و بدستور سائیده برگش جهة بیاض چشم بی عدیل و جهة گزیدن سگ دیوانه قبل
از آنکه از آب خوف کند بسیار موثر و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع و رافع سپرز و مفرح کرده و مصلحش
نشاسته و شربتش یک مثقال و بدلش ربع آن [illegible] **ذنب الفار** ذنب الخرد [illegible]
[illegible] ان جمل است از جهة شبیه بودن خوشه بدنباله موش **ذنب الفرس** بلغة شام ذنب الخیل است

ذال مع الواو

ذنب الثور ذنب السبع است **ذو الجبات** زعرور است **ذو ثلث [illegible]** فامر یانلن است **ذو [illegible]**
[illegible] قرصعنه است **ذو خمسه اوراق** **ذو خمسه اقسام** **ذو عشرین [illegible]** **ذو خمسه اجنحه** بنطافلون است
ذو خمسه اضلاع انلن است **ذو ثلثه اوراق** شامل خندقوقا و گیاه خصیة الثعلب و قفقفه و طریفلن است
ذو [illegible] اسکاتی است **ذو [illegible]** **ذو ثلثه اوراق** طریفلن است

ذال مع الهاء

ذهب بفارسی زر و طلا
ماند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح و جهة خفقان و وسواس و جذام
و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و سپرز ضعیف کرده و سنگ مثانه

[illegible]

در رفع هموم و محلول نخاله او که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام مجرب و بدستور
جهت زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر در قسط جهت اخراج سم مجرب و طلای ان فی الجمله
اورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهت غلظ اجفان و بیاض
و غشا و کمنه و انباشتن او در ثقبه غرب جهت اکله و سنونالی و جهت درد دندان و مسکه او در
دهان جهت رفع بدبوئی آن و انگشتری او جهت داء الحس و ورم صبیان و مفاصل مؤثر و تعلیق خالص او را
جهت رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و لیکن این خاصیت را مخصوص دانسته حجری نیفود در دل
که در نهایت صلابت باشد با طلای معدنی متکون میگردد در دست آمده است و لعب با طلای و دیدن او موجب
رفع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوش را با وزن طلا سوراخ کنند هیچ دست قبل التیام
نگردد و گویند مفرح مثانه و مصطفی عمل میکند و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا فربهی نیست و چون طلا را نهی
سحق نمایند که از اجزا چیزی در آن نماند خصوصا داروی مبتیه در آن وقت خوردن او باعث طول عمر
و در رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و در این امور حجری عدیل او نیست و طریق حل و سحق او در دستورات
مذکور است و قدر شربتش از یکقیراط تا نیم است تا یکدانگ و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا الکحل میل
ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش و مزمن خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاه دارد در رفع
جمیع امراض مذکوره میشود **ذهب** بفارسی گرگ و بترکی قورد نامند حیوانیست معروف و مزاجش در سیم
گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و به آب و شراب رافع استسقا و تنهای با زرد و سکنجبین جهت

یرقان

یرقان و به آب کرفس جهت سپرز نافع و غنافت مقوی افعال او است و قدر شربتش یکدانگ است در یکی او لیلا بد
گرم و محلل قوی و بهترین ادویه رشیدی است که با خشونت باشد و ناسیدن او تا یکمثقال با آب گرم
و با شراب بنید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر است حتی تعلیق او و غرغره آن با عسل
جهت خناق بلغمی بغایت مفید و کورا او باعث حمیت موش در آن موضع و بول و خون او رافع حمل
زنان شیر باد حمولا و بدستور خصیه او بهمان اثر دارد و قاطع شهوت ایشان است و از سلو فریوده
که یکمثقال خشک آن با آب نرنزک جهت درد پهلو و سینه و با صعتر جهت درد اشتاه لبیا زنافع است
و زهره او بدستور داخل باقل جهت تب ربع و قولنج و استسقا و یک گو دار او با مطبوخ جهت تقویت باه
بی نظیر و بدستور طلای آن در این باب مؤثر است و رافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سودا آن
جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر رافع حمره چشم و در رمان باعث است و با قلیلی مشک جهت جرب و اکتحال
او با عسل جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضماد شکش با ورس جهت بهق و برص و با ادویه مناسبه جهت تقشیر جلد
و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر یکدانگ از زیش خشک کرده او با شیر تازه جهت تب ربع و امراض نفس
بغایت مفید و پیه او جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن یکقیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و کور
مری او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با ذکرش سوخته باشند جهت بواسیر و طلای موی
محلول او بنوشادر محلل اورام و آویختن دنباله او در چراگاه باعث نفرت گرگ از آن مکان و بوئیدن

پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش بدن و تعلیق بر گردن دافع صرع و اذیت هوام و سباع و دزدان
و چون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهت غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق مؤثر و تعلیق کعب او بر زانو جهت رفع
درد ریحی زانو و در تمام حرکات مفید و چون برابر در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند
در صورتی که از تنفر ملکه گریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتر گذارند مار و موذی داخل نگردند و چون سر
او را در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و مجرب دانسته‌اند و چون صداق نامه زنان را
بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زن الفت و چون دندان پیش او را در آن
پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و گویند چون زهره او را با روغن طلا کرده جماعت
نمایند دیگری قادر بر جماع آن زن نگردد و گویند اگر دیوانه گوشت آدمی بخورد حزن آمیز

[illegible] بیخ نباتیست خشبی و رنگش مابین یاقوتی و سبزی با نقش شبیه دار و برگش عریض و دراز و قسمی را
شبیه به برگ عدس و درشت‌تر از آن و از ساق آن روییده و برروی یکدیگر و گلش مایل بکبودی و دانه‌اش
مانند قرطم و با اندک پهنی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند بیخش زرد و در بطری انگشت خنصر و پوست او
سیاه و رقیق و سطری بالای او بهتر از اسفل و مستعمل بیخ اوست و بعضی گویند که او بیخ برگش
کوهیست در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دل و مثانه و مفرح و مفتح
سده جگر و سپرز و ترتیش تا دو سال باقیست و با قوه تریاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظ سینه و شش

الیاء مع الالف

و تقطیر البول رطوبی و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویت باه و فم معده و هاضمه و رفع
اختلاج و تحلیل نفخ و طبیخ او جهت احتباس بول و حیض و توحش و حزن که از غلبه سودا باشند
و طبیخ او با شراب جهت زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهت تنقیه دماغ و امراض سرد بلغمی
باشند و تحلیل اورام و قطور او جهت درد دندان و بخور او جهت گشودن حیض و ضماد برگش جهت کلف
عضل نافع و مغز مجرب در صرع و اکثار او مسدد خون و قاطع باه و سحق با سرکه در پوست خم مغفر خمره
بنفشه و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن او ایرسا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از آن
ترتیب دهند معروف است بشراب ملکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون
ریشه خشک را جوشانیده از آب بیرون آورده یکشبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن در
طلا که قسمی از خمر است بیست روز خیسانیده هر روز دو مثقال تناول نمایند جهت تقویت معده و فساد هضم و
[illegible] اشتها بی عدیل است و از دانه او آنچه عددی بلع نمایند جهت رفع سرعت انزال مجرب
دانسته‌اند و بخور او جهت تقویت دندان و انداختن کرم او و طلای آن جهت نیکویی رخسار و با عسل جهت رفع
آثار مؤثر است و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از او است که برگش شبیه بعدس است و زرد رنگ
و گوچه متعدد دارد گیاه او بر برگ و شاخهای او منبسط برروی زمین و منبت آن کنار دریا و زمین
نمناک است خوردن او درد گزیدن هوام را در ساعت تسکین میدهد [illegible] بفارسی ریوند نامند و آن
بیخ ریباس است و بهترین او چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرائحه باشد و بعد از آن قسم

ترکی زعفرانی رنگ کم بود بعد از آن خراسانی و زبون ترین او زنجی سیاه براق صلب است و ریوند
دواب خشبی کثیف بیبات شده و بیخ ریباس آنچه قرنیت ظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر متشابه بر لون ثبت
و چون تقدیر ده و سه زرع حفر نمایند ریوند ظاهر میشود و مرکب القوی و در اول درجه دوم گرم و خشک و
مسهل بعصر اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوه قابضه و مقوی قوه جاذبه جگر و بادزهر
سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح جگر و سپرز
و امعا و مبرد بالعرض بسبب شدة تحلیل و جهت تنقیه امعا و تحلیل نفخ آن و از انواع استسقا و تخمه و مغص
و ورم بارد و جشا و یرقان سدی و رفع اسهال که از سده ما ساریقا باشد و با گل سرخ و قوابض
جهت اسهال دموی بالی صیده رانع تنها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و مثانه و رحم و خفقان و قرحه
امعا و نواصیر و نواصیر و تب ربع نافع و با جاودشیر و مطبوخ زبیب و لسان جهت قولنج ثقل و بلغمی و
با آب پرسیاوشان جهت سنگ مثانه و با آب لسان الحمل جهت قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و قاریقون
و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع سودا بارده و صرع و ادوی و شقیقه و فالج و درد اورکه از خون لد و نزلات
و شراب ریحانی جهت فسخ عضل و عصب و سستی آن و با طبیخ اسارون و تنطوریون جهت عرق آکلست
و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و با زرشک جهت ورم حار مزمن اعضای باطنی و مقوی آن و
با انیسون جهت فواق و آروغ ترش و نفخ و تهیگاه و نفس و در دهن آمیختن در آب او را در دل

جهت نفث الدم

جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای او جهت فربه و سقیط و ضماد آن با سرکه جهت
کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابها جهت ورم حار مزمن و با قوابض جهت استحکام استخوان مخلوع
و طلای او بین الکتفین جهت رفع اختلاج خوف قلبی نافع و مغز سفل و مصلحش صمغ و گویند مغز نارج اطفال
و ضعفا است و شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر بگوزن شاهتره و نیم او گل سرخ و خمس آن
سنبل است و عصاره او که آب ریوند را جوشانیده بخشکانند تا غلیظ شده باشد در عرض بیال قوی تر از او است
در بیخ ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره او است رازیانج بفارسی بادیان گویند
بستانی او در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرمتر از برگ او و بیخش قوی تر از سایر اجزاء او
مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره
و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوه قابضه و جهت خفقان و
غشی و با گل گاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و به
تنهایی جهت ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و دفع رطوبات و اسهال مزمن و قی و غثیان و دفع
بلغم حامض و بدرقه شدن قوة ادویه و ایصال آن به اطراف بدن و با سکنجبین جهت تبهای کهنه نافع
و مغز محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با زهره ملیوج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب
بیاویزند اکتحال او با نافع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول نزول آفتاب.

بحمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یکدرهم تخم رازیانه را با مثل آن شکر تناول نمایند در انسال اصلا
مرض عارض نگردد و ذرور سوخته او مانع انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه
نافع و صمغ او در افعال مثل عصاره او است و مفتح سدات و مقوی باصره است و قدر شربت از تخم او
یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال بدل تخمش تخم کرفس است و رازیانه بری را [illegible] نیز گویند
و شبیه برباس و بیخش ریزه و بسیار خوشبو و در آخر سیم گرم و در دوم خشک و جهة تقطیر بول و تنقیه رحم
و چرک قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است **رازیانج** صمغ منوبر است که منعقد مثل
سایر صموغ منجمد گردد و بآتش طبیخ یافته منعقد شود و ثانی را یونانی قلفونیا نامند و سیال غیر
منجمد او زفت رطب است در آخر سیم گرم و خشک و قسم آتش دیده گرم تر از قسم اول و شربت او
نیم مثقال او با زرده تخم مرغ نیم برشت یا نشاسته و بدستور با آب طبیخ سبوس گندم جهة سرفه و ربو و جراحت ریه
نشش و مضغ او جهة سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و ضماد او جهة التیام جراحات و ازاله حکه و جرب
و خشونات جلد و با گلنار جهة فتق رگها و بنوا صبر و با تخم کتان بالسویه جهة رفع ثآلیل و بواسیر مجرب و جهة
شقاق کعب و کجی ناخن موثر دانسته اند و مانند تنباکو روز اول یکدفعه روز دوم دو مرتبه و در سیم سه بار جهة
سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الفعل است و بعضی گفته اند که چون با زرنیخ و پیه بز سرشته بخور کنند اثر عظیم قوی
میشود و مؤلف تذکره گوید که چون رازیانج را با نعنا و ربع القار و نفط و فلفل با روغن بادام طبخ

جهة بواسیر مجرب

داده ضماد نمایند در ساعت دانه بواسیر را ساقط کند بالم شدید و تدارک آن بسفیدی تخم مرغ و پنبه آب
و بخوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای رازیانج مفرد او را در بدن نرم باعث ورم و درد میشود
و بخور او که به پارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشند جهة زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است
و قسم مطبوخ او در اصلاح شعر زود اثر موثر است **رامک** از ادویه مرکبه است و آن قرصی است که
در قدیم از عصاره بلیله میساختند و در این زمان از انار و دوشاب خرما ترتیب میدهند و بهترین او آنست
که یکجزو مازو و نیم جزو پوست انار را سائیده در آب و سه روز بجوشانند بر هم زنند تا مثل خمیر باشند
و ربع جزو زاج و مثل آن صمغ محلول و یکجزو و نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص سازند و اگر بوزن
پوست انار بلیله یا [illegible] اضافه کنند بی بدیل است در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملطف و مقوی
معده و امعا و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد باعضا و جهة اسهال کهنه دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه
و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح تر با ضماد او و طلای او مقوی جلد مسترخیه و دافع ورم حار و عرق و
ورم مقعد و بر وزان و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مسود موی و قاتل قمل و شربت او
مقوی لثه و قاطع خون و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش سک و مضر مثانه و مصلحش عسل است **رانج** در قدیم
سوسن زرد را نامیده اند که زنبق باشد و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده اند **رانج** نارجیل جبلی است **رانیاج**
درانیج رازیانج است **رای** نوعی از سمک است و بلغت هندی اسم خردل است **رال** بلغت هندی

اسم رماد است راوند بیونانی اسم راوند است رنا بیونانی زمان جلوست ازیانع ردمی از شاه
انیونست رتی حیتیت است رخ خمر است راختوا نوعی از زعرطین است راهنین بیونانی اسم
مجموع علکها است رانیج بلغة اندلس انیونست راتینه بلغة اسکندریه از مخلصه است رال اسم
هندی تیفهن است رج ... بهندی پرسیاوشان است ... اسم هندی خصی الراحی است راس بهرا
اسم هندی آذان العنبر است رامو اسم فارسی ابن عرس است رجحرفین رسوخنه ردسنجیج است
ربّ عبارت از آن میوه ها و نباتات است که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن چیز مذکور است ربل رامع العطر
نوع جبلی قسنتین است و گویند نوعی از برنجاسف و قیصوم است درد درهم آورده جهة رفع زهر هوام مجرب
دانسته اند ربعف منصحح است و در دیلم ... تر ش مانند الرتقریدر صمغ گمکام است ربیس علیق است
ربیاید ربیان است ربرق عنب الثعلب است ربیا نوعی از ماهی کوچک و در افعال قوی تر از ماهی ریان
دانسته اند رتیلا بفارسی ... جیونیست شبیه بعنکبوت و دست و پای کوتاه دارد اقسام سیاه از دامع التسا
سموم قتاله است ... وگزیدن آن و خوردن ... قتاله است و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده
جذب و رفع سم میکند ... زنده او را بر بازوی صاحب تب ... جهة رفع ... آزموده اند
و در روز ... ناطح ... است و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او شود رتم
بلغت عرب نباتیست سفید و سیاه ... و در آن ... زیاده بر زرعی و برگ ... بماند ریسمان

ایوبیا

بر جو بجا میتوان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او در ثمر و گل
و شاخ مانند قسم سیاه و رنگ شاخهای او سفید است در سیم گرم و خشک و جذاب و محلل و با قوة
قابضه و تند و در دوم ... ثمرش منقی قوی و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهة عرق النسا نافع
و ضماد او جهة نهش و گزیدن سگ دیوانه و نشا ... دیدن ... جهة سگ دیوانه و اخراج جنین میت
نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن ... دانه او که تا سه روز متعاقب
بنوشند ... و منع بروز ... مصلحش ... و تندر ... تا یک مثقال ... اسم
نبطی بندق هندیست رتق ... اسم هندی حی العالم است رتک ... منسع است رتبة
اسم خنا زیر کتابر است رجل ... العقعق رجل الزرزور کیاه اطریلال است رجل ... ابو خنسا است
... اقحوان است رجل ... خرنوق سیاه است رجل الجراد زرنب است رجل ... فاقلی است
رجلة بقلة الحمقا است رجل ... رجل الغراب است رجیج فضله حیوانات است رجل الغراب گویند نبات
اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر او است و در نواحی بیت المقدس بسیار است گیاهش بقدر
شبری و برگش بسیار سبز مایل بسیاهی و مشقوق بر نسا دبستانی در وسط او مشقق بدو شق مانند چنگال
غراب و نعرات متفرق و با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخش بسیار رنگها بر در زمین
و مثل بر و ظاهرش زرد و سابیده او مثل سورنجان در زبان ترکی غاز ایاغی و به پهلوی کلاغ پا
نامند در اول گرم و در دوم خشک و منقی ... و مسکن ریاح و محلل و جهة قولنج و مفاصل و درد کمر

... بکسر الراء

الفسیح
... الخفض و ...
والقرع ...
والجسیم
تقول
... جلة

راء مع الحاء و مع الخاء

و بینت بغایت مؤثر و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بسیار مفید و طلاء عصارهٔ او که به آتش قوام آورده باشند
جهت درد مفاصل بارد و با نیم درم زنجبیل نافع جهت مفاصل حار مجرب است و بدستور روغنی که در او جوشانیده
باشند همین اثر دارد و مضر محرور و مصلحش کاسنی و امثال آن و شربتش تا دو مثقال است رحیق خمر است رخمه
بتازی و بعجمه اسم عربی مرغ مردار خوار است و آن قسمی از کرکس است و بزرگ جثه و سفید مایل به تیرگی و
با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابان و بغایت خایف میباشد در درجهٔ گرم و در اول
خشک و تخم او بهترین اجزای اوست و گفته اند که اگر هشت عدد بیضهٔ او را بطریق خاص صاحب جذام
در اول زحمت بخورد و به گردد از تأثیر او و به دیگر دارو پس باید بود و طریق آنست که بعد از تنقیه یک
عدد بیضهٔ او را خام تناول نمایند و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورد و بعد از آن مرق جوجهٔ بیابان سازند
و بعد از یک هفته تکرار عمل کنند و دود پوست تخم او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحت و با سرکه
جهت قوباء و خراز نافع و سرگین او با سرکه جهت رفع برص و بهق و حمول و دود او در اسقاط جنین
و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت گزیدن عقرب و یک روز نبود و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی
سمع و رفع کری و نخور گوشت قدید او با خردل تا هشت مرتبه جهت گنگ بودن کسی که از زبان بسته باشند
مؤثر دانسته اند و قطور و سعوط زهرهٔ او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و درد طرف
موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او به آب سرد جهت رفع بیاض و بخور او جهت گریزانیدن
هوام بر او نافع و جگر مشوی و یا سائیده خام او را در روزی سه دفعه و هر دفعه یک درم با سرکه

[illegible] ... يقوي الانوف [illegible]

بنوشند

بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست سنگدان او که خشک کرده
سائیده باشند با شراب جهت رفع جمیع سموم و دو درم مغز سر او مورث جنون و بلاهت است و تعلیق
سر او و بخور موی آن باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهت درد سر نافع و از خواص او آنست
منقولست که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین آن جهت
رفع جذام مجرب است رخبین بلغت سریانی و بفارسی لور گویند و آن غیر مصل است و از مایه شیر که
بطبخ غلیظ گردد و بچکانند حاصل میشود در اول گرم و در آخر خشک و کثیر الغذا و بطی و شیرین و مولد
و بطئ الهضم و ثقیل است و مصل مایه دوغ است که بعد از گذشتن دوغ از آن جدا گردد و از جوش
بسیار منعقد و سیاه گردد و به ترکی قرا قروت نامند و انشاء الله تعالی در میم مذکور میشود رخو اسم فارسی

راء مع السين

خنو است رخام الطلا طین قیمولیا است رخبینه راتیانج است رخام حجر الرخام است رساطون شرابی است که
از خمر و عسل و ادویهٔ حاره ترتیب دهند گرم تر و قوی تر از شراب ریحانی و در امزجهٔ بارده نافع است [illegible]
اسم هندی حنظل است [illegible] اسم هندی تنبل است [illegible] اسم هندی کور السودان است [illegible]

راء مع الشين

سنگی است شبیه به گچ [illegible] در دوم سرد [illegible] الیتوعه بسرطان و جهت جلای باصره [illegible] نافع است [illegible]

راء مع الصاد

اسم فارسی اطریست رشاد حرف بتازیست رشینه راتیانج است رصاص [illegible] شامل قلعی و سرب است
و از ملحق او مراد قلعی است و رصاص اسود [illegible] نامند و بفارسی ارزیز گویند و گفتن او در زمین غالب [illegible]

٢١٢

قلیل الردی الجوهر و زبون ترین فلزات است در سیم سرد و مجفف و با جوهر رطب جامد از برودت و قابض و آشامیدن
او کشنده است و طلای سائیده او به آب کشنیز و آب کاسنی و آب زرشک و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب
و امثال آن و روغن گل سرخ جهة سرطان متقرح و ورم متعفن و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و خصیتین و باد
سرخ و اورام و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهة دردهای عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه او
بر کمر مسکن شهوة جماع و بر تعقد عصب و التوای آن و حمل او بالخاصیه انگشتری او باعث لاغری بدن و
طوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون روغن چرب کرده بگذارند تا زنگ
بهم رسد و از آن روغن زنگ گرفته بر هر آهنی که بمالند هرگز زنگ نگیرد و گویند دود آن با زیره شقیقه آن میکند و
بعد از تنقیه چون با قاطر خل و زاج سحق کنند که تشمیع پذیرد و تمامیه با وزن آن قسمتیه که مناسب او
باشد ملحق بوده او کرده مجرب است رصاص بود بفارسی سرب نامند و بعربی آنک و درکتب الارض فلاص
ابیض زبون تر و از سوخته او آیا روسرخ حاصل میشود در دوم سرد و تر و با قوة قابضه و رادعه و از
تدفین در زمین نمناک منفتح و بر آمده گردد و سائیده او با روغن گل و عصاره است نباتات در خواص مثل
رصاص ابیض و بستن او بر کمر تقدیر هفت مثقال و نیم جهة منع احتلام و بستن صفحه او بر عقده و خنازیر و التواء
مفاصل رادع و حمّال آن و ضماد او با روغن گل و آب رنگ و آب کشنیز جهة سرطان متقرح و اورام حاره و
قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی در آن بماند با آب و غیره برند و جرب و ریش چشم

طلا کنند در حال

٢١٣

طلا کنند در حال ساکن کند و مجرب است و یکدرم را در زیر بالین کسی دفن کنند و او نداند
آنکس خوابهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزهٔ نو که سر گذاشته وقتی که زحل
در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون تکاله او را بسیدی
بشویند که سیاهی در بر طرف شود جهة قطع نزف الدم و التحام قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت
انفع از اثار و مجفف و لذیذ است و آن میدان سرب کشنده است و هرگاه سائیده با شکنند و فرد
بردن کلوله او بالخاصیه رافع درد معده مزمنه است و از مودهٔ مجربات است رطب خرمای
تازه است و نسبت او بخرما مثل نسبت میوه های تازه است بخشک آن و مداومت او با بادام لغایت
مسمن و محرک باه و مقوی گرده و کمر است و سایر خواص در تمر مذکور شد رطبه بفارسی سبست است
باقی تازه است و بترکی یونجه نامند و خشک او را بعربی قت گویند و از اجزاء دل گرم و تر و ملین و مسهل و
نفاخ و ضماد پخته او که روزی دو بار کنند جهة رعشه نفیه و مداومت خوردن او با شکر مسمن بدن
و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل حاره و دخنه او مقوی تر
از سایر اجزا و قابض و مولد منی و تخم و مسمن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و بعد از آن ضماد و النماء ابدا
و جهة خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی میباشد و قدر شربتش از ده درم تا بیست درم
و روغن تخم او و روغنی که از آب و روغن بیتون ترتیب دهند جهة تقویه و درخشش و ضماد او نافع است

داء مع الطلا

دائم العین

و خشک در دوم و قابض و گلش ضعیف‌تر از تخم اوست رعی الزرازیر قوة القسیح است رعاد [illegible] اسم سریانی
رعی الابل است رعی الحمام گیاهیست طولش زیاده بر شبری و برگش دندانه‌دار مایل بسفیدی
و از ساق روییده و ساقش منحنی و گلش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه ببرنج
و کبوتر محب این گیاه است و مؤلف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی و بیخ او در اصفهان
استعمال می‌نمایند و نارنیج عبارت از اوست با عطریه و در مصر بسیار است و حناق الحمام نامند
و در دوم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برد است قالغیه و نشامیدن او مدر حیض است
و ضماد برگ او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و بیه تازه جهة
اقسام دردهای سر و جسم و با سرکه جهة باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر گرده و مصلحش
کثیرا و شربتش تا دو درم و بدلش قوة الصبغ است رعی البقر گیاهیست بقدر نباتات زرد رنگ
و برگش شبیه ببرگ درخت [illegible] و از آن باریکتر و درشت‌تر و ساقش پر شعبه و [illegible] شبیه بتخم بنجست
و بسطان تشکاف دار و با اندک شیرینی و تخمش بسطبری انگشتی و در طول بقدر سه انگشت و [illegible]
و خام او را بدستور ساق تازه میخورند و در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سیم گرم و خشک است
مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و تقادم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهة ورم سرد
و خاییدن او جهة تسکین درد دندان و رفع عسر النفس مؤثر و تخمش جهة گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر

نافع و مصدع

نافع و مصدع و محرور و مضر احشا و مصلحش قرنفل و سنبل و قدر شربتش دو درهم است و بدلش [illegible]
چون شتر مسموم گردد از این گیاه خورده خلاص می‌شود و به این جهة رعی الابل نامیده‌اند رعی
الحمار گیاهیست شبیه بباد آورد بغایت تند رایحه شبیه برایحه حرف و تخمش تندتر و تخمش شبیه
بتخم دل و سیاه و با عفوصه و چون حمار را نفخی و دردی بهم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد
در سیم گرم و خشک و بغایة مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث التهاب مفرط و بدستور تخم او در
ربع درهم او جهة سپرز و تحلیل جمیع اجزاء او جهة اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و سرسام نافع
و قدر شربتش تا نیم درم و مصلحش شقایق و از زنده او را مسقط قوة است رعاد نوعی از ماهیست
عریض و کوتاه و پشتش و دهن و مایل بسیاهی و گوشتش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد بلرزد
و در بحر اخضر و قلزم یافت می‌شود در دوم گرم و خشک و لبن زنده او را بر سر جهة رفع صرع مجرب یافته‌اند
و مرقحین پوست او در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار نجایت مجرب و به و گوشت او شهوت
بیماران را اعاده می‌نماید و قاطع بلغم و رافع سپرز و قاطع خون همه اعضا و نخیه او جهة سل و مطبوخ او
در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد معده و نقرس و طلای او جهة تحریک باه مؤثر است
و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد ملاحظه کرده‌ام بغایت محذر و خوردن او را کشنده یافتم رغوة

دائم الحزن

کف مالیقاتست و آنچه از جامدات برسر آید مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر القمر است

داء القلاف

رغیه اراغو است نوة الدلی زهرة الاسبوس است نوة الزیان دزغوة البحر اسفنج است نخیث حلبلا است
رق سلحفات بحریست رقش سلغاد نهری بزرکست رقیب النمس سام ابرص ونوعی از نبوع ازنسامل است
رقیقاتیه خرفطانست رقعا اسم عربی خمان صغیرست وکویند خرس است رقاقس لعبه بربریست وکویند
جنست آفریده است وبعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند رقوی فتاتی حنا است رقیم بعربی شامل
جمیع ادویه است که خوردن ان جهة شکستگی استخوان مفید باشد ومصطلح ازان سنجی است صلب زرد رنگ
وسرد وخشک وده مثقال او با زرده تخم نیم برشت جهة ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع است وباید
سه روز متوالی تناول نمایند رقیم ملکی کویند درختیست بقدر درخت کردکان وبرکش مثل برک درخت چنار
وثمرش شبیه به انجیر وبقدر انار ودانه ثمرش مانند دانه انجیر وبا شیرینی وماکولست ومؤلف تذکره کوید
که اورا در مصر انجیر فرنکی نامند نباتش زیاده بر دو ذرع نمیشود وبرکش بسیار سطبر وخشن وپهن ودایم سبز
وچون برکرا در زمین غرس کنند میروید وثمرش از برک بیرون می اید وبقدر چناری کوچک میشود وبا
شیرینی وشیر او مثل شیر انجیر ودانه اش بطعم انجیر است وازین صفات ظاهر میکردد که انجیر بغدادی باشد
وقاطع بلغم وجالی قصبه ریه وخشونت وشیر او جهة قوبا وانار ودتحلیل اورام بارده وسنون بو اسیر
نافع وسایر اجزاء او جهة دفع حمیر کسر نیز با منفعه وقدر شربتش از تخم وریشه او سه درهم ومضر معده
داء الکتاف
ومصلحش شیره او طبیخ او منقی بلغم واخلاط غلیظه وضماد برکش جهة التیام جراحات نافع است رکیه صدف

البواریست

داء المسیم

البواریست رکف بخور مریم است رخبیانی اسم هندی صندل احمر است رکسب اسم هندی ذخیت نیم است
رمان بفارسی انار نامند واقسام میباشد شیرین بیدانه راکه ابلیسی نامند لطیف تر از سایر وسرد باعتدال
در اول تر و با قوة قابضه وقلیل الغذا ومولد خلط صالح ونفاخ وازین جهة با جنت نفوخ محرور است
ومدر بول وجالی ومنفتح وملین طبع ومورث تشنکی وخوردن او بعد از طعام سبب انحدار ان وجهة
تصفیه روح لبدی وتقویه جکر وسینه واستسقای لحمی وزقی وسوء القنیه ویرقان وسبز زد خفقان قلب ونم آینه
وسرفه حار وصاف کردن اواز وفربه کردن بدن ونفوذ فرمودن غذا ودفع جرب وحکه ونیکو کردن رنک
رخسار نافع واکثار او منع غذا ومرخی معده ومصلحش انار ترش ودر بارد المزاج زنجبیل پرورده است ودرب
انار شیرین دار انفعال قوی تر از آب او دهمر خی معده ومصلحش مصطکی است وچون سر انار شیرین را سوراخ کرده
بدفعات بقدری که کنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین دران ریخته بر روی اتش کذارند تا روغن را
جذب کند وبحدی رسد که جذب نتواند کرد مکیدن ان جهة درد سینه وسرفه از مجربات است وبدستور اب
ان با شکر ونشاسته وصمغ عربی وروغن بادام که نیم کرم باشد همین اثر دارد وانار ترش شیرین که
بعربی مز وبفارسی میخوش کویند در سردی وتری مایل باعتدالست وانار ترش در دوم سرد
وخشک وقابض ومدر بول ومسکن حرارت معده وغلیان خون ومانع سیلان مواد بمعده وجهة ترفع
خمار وقی وخفقان حار ومنع صعود بخار غذا ودرفع دخانیه ان واکثار او مورث قرحه امعا وسحج ومضر
مبرود ومضعف جاذبه جکر وقوة باه ومصلحش انار شیرین وزنجبیل پرورده ومثال ان دانه انار ترش که بابیه

افشرده تا شش اوقیه از نیم رطل تا یک رطل و به بیست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تپهای صفراوی
و یرقان و حکه و جرب نافع و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهت حکه و جرب صفراوی مجرب و طلای
مطبوخ او و شرب آن جهت تحلیل اورام بیعدیل است و مضمضه او جهت قروح خبیثه دهان و قلاع
و اکتحال جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح
خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد زخمها و درد گوش مفید است و سویق او قابض و جهت ترک خواهش
خوردن گل و مثال آن زنان حامله را مؤثر است و رب انار ترش در افعال قوی‌تر از رب او است
و چون آب انار ترش را در ظرف مس قوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات
مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده و روغن گل سرخ در او ریخته بر آتش نرم گذاشته
در گوش چکانند جهت درد آن بغایت مؤثر است و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف و سفوف او
با عفص مسهل العصر اخلاط سوخته و جهت رفع اثر بغایت مفید و جلوس در طبیخ او جهت ترک سیلان
حیض و قروح متعفن و ضماد او با عسل جهت رفع آثار دابه و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده جهت
منع نزف و قی الدم و حقنه به آب طبیخ که با برنج و جو مقشر بو داده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و
سحج و مضمضه به آب طبیخ او جهت تقویت لثه و نشامیدن آن جهت سلس البول و نشستن مقعد بر آن جهت
قطع خون بواسیر و امراض مقعد و نشامیدن سابیده او بقدر یک درهم به آب گرم در رفع کرم معده
بیعدیل و طبیخ بیخ انار در رفع زحیر با تست و جهت نزله حاره و درد دندان مضمضه آن بیعدیل است

و چون

و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سابیده در سرکه بجوشانند تا منعقد و مثل الو شود بقدر
فلفلی حبها ترتیب داده با پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه
امعا و مقعد مجرب است و رب انار شیرین در درد سر و درد دل خنک و قابض و جهت التهاب و تشنگی
مفرط و تپهای تند و قی و خمار و رفع فساد خواهش حوامل و فساد رنگ رخسار و رفع غم نافع و
انار دان قابض‌تر از رب او است و در افعال قوی‌تر و کوبیده ترش او با مویز بالسویه و حمص آن
زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب است و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز و از کان و بدلش
سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و
فتق و قلاع و ضماد او با برگ رز بر فم معده جهت قی مفرط و عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مواد بالجحم
و رفع ورم آن و با آب بارتنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتداء داحس و خراش پا که از موزه
و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصاره پوست درخت او قایم مقام گل او است و خوردن
هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بنهجی که به دست نگرفته گلها را بنا تا بلع کنند جهت قطع
بروز دمل و رمد تا یک سال از مجرب است و دانه‌های زردی که در اتمام انار می‌باشد شبیه به زرد
در جمیع احوال مثل تخم گلست **رماد** و بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانی است
و از شستن جزو دخانی زایل شده رحبه باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است

و خاکستر کرم چوب ناکس و غیران با سرکه جهت بیضه و خوره نفعیت و تحلیل اورام و بو آن سر سعدل است
و خاکستر نی منفتح سدد و جهت التیام قروح و قلع آثار ریشها و ضماد آن مفید است و مفرش مصلح و مخلص کثیرا
و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر لوط حابس جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع آکله و رادع
قرحه قضیب و مقعد و خاکستر شلغم مغموس در قطران و زیت و خاکستر کدو جهت قروح قضیب
و مقعد مجرب است رمل بفارسی ریگ روان و باصفهانی ماسه نامند در سیم خشک و مجفف و در کرم
شده او جهت نشف رطوبات و استسقا و حمول ساییده او جهت قطع حیض و منع حمل و نجابت مؤثر
و بالخاصیه ار خوش مزه را بدمزه و بد طعم را خوش مزه میکند رمث بعربی اسم نباتیست
از جنس نخود و شبیه بدرمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد میگردد و از او جنس کارها توان
رنگ نمود و گویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد میشود و دود او جهت ارکام مجرب و باعث گریختن
هوام و قلی که از سوختن او بهم رسد گویند بهتر از قلی اشنان است رمرام قرحم بریست و باعث
گریختن هوام و قلی که از او حاصل میشود ضعیفتر از قلای اشنانست رمان [illegible] نام درخت فلفل
و جلنار است رمان الانهار خشخاش سفید است رمان [illegible] نوع کبیر هوفار توتست رماح [illegible]
خاکستر آشیانه خطاف و مذکور شد رند بعربی آس بریست و بلغت کتاب غار و گویند صندلست
رنف اسم عربی بهراج است رنکت اسم هندی دم الاخوین است رنک اسم هندی آقاقیاست

انگکار

رنگ کاسه اسم فارسی منقبات روزیوان اسم سریانی دفلی است روانس بیونانی — الراء مع الواو
خشخاش سیاه است روذرا اسم سریانی ارز است رودبودکس اسم یونانی آزاد درخت است
رودا اسم یونانی ورد است روی دحاب اسم عبرانی سماق است رودین اسم یونانی قوة الصبغ است
روباه اسم سریانی عنب الثعلب است رودمی اسم نبطی قوة العین است [illegible] بلغت اهل کرمان
زیبق است روس سرگین حیوانات است روایان نوعی از عنب الثعلب جبلی است رودامیا بیونانی
تربت ورد است که با عسل ساخته باشند روشنایا بلغتی بیای بعد از شین و نون بعد از الف
بیونانی اسم کحل است و بسریانی اسم مرقشیثا است روطیم آنچه از بقول در آب طبخ نمایند
در دهن و ترشیها و ادویه حاره اضافه کنند رومس اسم هندی اذخرست [illegible] اسم
هندی خبز است [illegible] اسم هندی قطن است روی اسم فارسی طالیقون است روی توتیا
شبیه است و مشهور بروح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اقسام توتیا که
ردینده معدن میشتنند روپیه اسم هندی فضه است روتها اسم هندی تهاست روده اسم
فارسی معاست روآن اسم هندی حجر البقر است روباه اسم فارسی ثعلب است روغن [illegible]
و روغن [illegible] دهن الحل است و دهن سمسم نیز نامند روغن [illegible] اسم فارسی زیت است روغن
زیتون [illegible] زیت الانفاق است روغن بادام [illegible] زیت الهرجان است روغن درخت [illegible] زیت البلوط است

روغن آسم فارسی سمن است روغن زنبق اسم فارسی شاطل است روناس اسم فارسی فوة الصبغ است
رواند الصنف ولان است رواند لغة یونانی بمعنی اصل اللور است و آن نیخی است شبیه بالقسط
و سبکتر از آن و بعد از ساییدن بوی گل سرخ از او ظاهر میشود و در دوم گرم و ملطف و محلل
و جهة رفع صداع بارد مجرب دانسته اند روبیان بفارسی ماهی روبیان نامند و آن حیوانی است
کوچک و دست و پا دارد سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است تازه او در دوم گرم و تر و نمک
سودش گرم و خشک و مبهی و مولد خون صالح و مقوی جسم و معین جمل و با سکنجبین مسهل صفرا
و مطبوخ او با پیاز و کندنا که بعد از آن بر روغن کرد کاان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ محرک
باه و حمول او منقی رحم و معین حمل و ضمادش محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن
مهرای او در روغن زیتون جهة مفاصل و نقرس نافع و مغز محرور دیرین و مصلحش ربوب حامضه و مولد
سودا و حکه شدید است روس کله و مغز سر حیوانات بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد
منی و مبهی اند و بهترین آن کله گوسفند جوان است و حقنه به آب کله و پاچه جهة ترتیب اعصاب و امعا
و کرده و تلیین اورام صلبه باطنی و نطول او جهة ترتیب دماغ و جنون و بیخوابی و دنتهای در درد سر نافع
و مبخر و مضعف معده و مصلحش انکبام و خردل و صعتر است روشنج معرب ریزه روی
سوخته فارسی است و در اسخینه نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخی است

در سیم گرم

در سیم گرم و خشک و نشا ساییدن زیاده او کننده است و بسیار مجفف و جاذب و تند و حاد است و منقی جراحات
و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهة بردن گوشت زیاده مؤثر و منسول او ملایم تر
و شامیدن ریح و رسم او با موم در روغن کنجد که مصلح او است مسهل قوی ماء صفر و جهة استسقا
بسیار نافع و با ریبادران و سل متقی است رهشی بفارسی ارده نامند و آن کنجد بو داده
مقشر است که از ساییدن بسیار مایع گردد و روغن از آن جدا کنند گرم و تر و ملین و ملابات
ظاهری و باطنی و منتج و منضج دمل و مبهی و مسدد و مشتهیها و غلیظ و مصلحش عسل و سرکه است و آنچه از
مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند از مثل اصل آنست روبیج و زنجفار و ریح
آهار کشک است ریباس نوعی از خمر است و مذکور شد رتعاع رساغ است ریحان القصارین
بیغند سده است ریحان داود ازدان لعار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان ... قطف است
ریحان الحنبح ملبنه مرحرزنجان است ریحان الغرد آس بری است ریحان ... شبیه است ریحان
شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد است ریحان الجبال سیسنبه است ریحان السلطان شاهانج است
ریحان ... ضیمران و آن نوعی از شاهسفرم است ریبا گرکدنست ... اسم فارسی سنبل جبلی است
ریباس اسم فارسی ریباس است ریباهی بادروج است ریوند راوند است ... آن اسم
فارسی خبث الحدید است زیم اسم هندی ابریسم است ... اسم هندی قیصوم است ...
معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوة قابضه و مقوی معده و احشا

داء الهاء

داء مع الباء

[illegible]

دیگر حار و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و جهت رفع مستی و خمار و طلای آن رود خون
و بواسیر و باد خفقان و وسواس و اسهال حاره و یرقان و تبهای حاره و تحریک اشتها و منع بروز
دمل و اکتحال او جهت قوه باصره و بیاض و ضماد او با آرد جو جهت حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه
و باه و مضعف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربتش
از آب او تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج و آب غوره است و رب ریباس قوی‌تر از آب
اوست و شربتش جهت خفقان و جنون و بخارات و احتراقات نافع است **ریبه** بخاری است
و بهتر کی اگر با منه قلیل الغذا و خفیف و بهترین او نمش برد و بر غالیه نمش تا یک ساله است و جهت
ناقهین مفید و گویند مدر است و مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهت ورم
چشم که در بیاض او قطعه خون ظاهر شده باشد مجرب و جهت سجح و دود میگیله در پا از کفش و امثال او بهم
مفید و طلای خونانگ بیات که به نمک و ازبره یکساله باشد جهت ثالیل و قوبای باریه بغایت
مؤثر است و سوخته او جهت رفع سجح مجرب است **ریته البحر** جرمی است شبیه شیشه در کنار دریاها
یافت میشود و ضماد او جهت نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است **ریش** عبارت است از
پر طیور است و ذرور سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی لیار نرم با زک که گرگ گویند در
قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ بر طیور را آنچه بزرگ کنند

دقوق

و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ او جهت خون رعاف که از هیچ چیز
منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم بیعدیل است **ریحان الکافور** نباتی است
در شکل ساق و شاخ شبیه بشبت بود و برگش مثل انار و از آن ریزه‌تر و گلش کبود مایل
بسفیدی و از جمیع اجزای او بوی کافور آید در دوم گرم و خشک و بوییدن او محلل رطوبات
دماغی و ضماد او جهت درد سر و تحلیل اورام و نشانیدن التهاب و منع سده و جهت یرقان و قطع
سیلان خون اعضا و ذرور او جهت قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش یک درهم و از آبش هفت درهم است **ریحان سلیمان** گیاهی است از جنس غنقه و بر درخت
می‌پیچد و عیسه سبز و شبیه به برگ لبلاب و دانه‌اش مثل فلفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و
دار المرز بر درختها پیچیده میروید و در دیلم و شنابن و کنام نامند گرم و خشک و لطیف و محقق و مسهل
بی غایله سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و
طبیخ و ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد جسم و طلای او با عسل جهت ورم بلغمی و
با سرکه جهت ورم حار و نشانیدن و طلا کردن آب و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع
و قدر شربت از برگش سه درهم و از آبش تا ده درهم است و آنچه در بعضی کتب او را مذکور است
گیاهی است که در اصفهان مشهور بگل عقرب است و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماد او

زاج مع الالف

مجرب بر کشش از للاب کوچکتر و کشش مثل خوشه بنفش و اندرون زرد و کوچکت اما لمیه مستیر
نبیت و از سطاریون است و مذکور میشود و کویند قسم جید او را که مثل شبت و کلس سرخ
و با سفیدی میباشد **حرف الزاء زاج** معرب از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام
میباشد و اقسام او غیر مشتبه و از یکمعدن اند و سفید و زرد و سرخ میشود و زرد منقلب بسبز میگردد
و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند **زاج مصری** از سایر زاجات
افضل و بهترین او صلبی ... است درخشنده در سیم گرم و خشک و سوخته او لطیف تر و حرف
مغول را حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قوی تر میشوند و طلای آن با اب کشنیز جهة
حمرة و سلعه و جرب و حکه و ذرورش جهة قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و
نغنغه و حمول او با اب کندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف و اکتحال او جهة تنقیه جرک
گوشتهای چشم و با عسل جهة سلطری پلک و فتیله او با عسل جهة بواسیر و ناصور و قرحه گوش و ریم
چرک آن نافع است و آشامیدن آن جهة قتل کرم مؤثر و زیاده از یکدرهم او کشنده بل است و
مورث سحج و سرفه قوی و خون و دو جزو او را با یکجزو اقلیمیا با سرکه ساییده در ظرف سفال
کرده چهل روز در زمستان در سرکین اسب دفن نمایند بغایت تند و جالی میشود و ازاله ناخنه و بیاض
غلیظه چشم میکند و در بردن گوشت زیادی جراحات بیعدیل است و غرغره اقسام زاج با سرکه جهة

رفع

رفع زلونی که در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی مؤثر و قدر شربتش که بیخطر باشد
تا یک دانگ است و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطران بایه ربع آن سرکه
جهة تکلیس کبریت و زیبق در رصاص بحد تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص اشاره به آن شده
زاج احمر گرم و خشک تر از سایر و محرق و آکال و سوخته او لطیف تر در آشامیدن یکدرهم او جهة
رفع سمیت فطر و با عسل جهة اخراج کرم معده و با اب مقی قوی است و چون صاحب بنیه قوی مرطوب
از آن بنوشد موی سفید ریخته سیاه برمی آید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر است احتیاط
بسیار باید نمود و طلای او جهة آکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر و نزف الدم جراحات
و قطور او با اب جهة رعاف و تنقیه دماغ در رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع و مفرح جراحات عصبانی
و زیاده او کشنده است **زاج مصری** آن سفیدی مایل بزردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را
با آن رنگ میکنند بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد است **زاج احمر** قسمی از زاج
سفید مایل بسرخی است و چون فاد سیاه و با تجاویف و نقطه ها و غلیظ تر از سایر و در افعال مثل
سایر است و آنچه صیقلی بنفش است از جنس احمر و ضعیف تر است **زاج ...** قسمی از زاج
ابیض است کثیف و کثیر الاجنحه چون اب به او برسد سیاه شود قابض تر از سایر و با قوت
جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهة خرشتنهای

رطبه وحقنه ان جهة عرق النسا نافع است [illegible] وقاطرنیز نامند از جنس زاج اخضر است که مایه
للسفیه ان در زیر زمین معدن منعقد گردد و بهترین قسم و امتحان انست که چون بر فولاد مالند
رنگ مس کند [illegible] از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد [illegible]
[illegible] از جنس اخضر است که مخلوط بخاک او را بجوشانند تا منجمد گردد و بهیئت مهره گرد استعمال کنند
[illegible] زاج مطبوخ است که گویند زاج الاساکفه است [illegible] زاج اصفر است [illegible] زاج احمر است
[illegible] از جنس زاج قبرسی است [illegible] زاج زرد مایل بسبزیست [illegible] اسم فارسی شب
یمانیست [illegible] اسم فارسی قنفذ است [illegible] اسم فارسی غداف است [illegible] اسم غراب
کبیر اسود است و بهترین گوزن نامند [illegible] مران است و گویند مرو است [illegible] اسم زیبق است
[illegible] اسم فارسی اتیر یا رس است [illegible] بفارسی مویز گویند و بهترین او دیر گوشت کم دانه بزرگ
منقا است و دانه بیرون کرده را منقی نامند در اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و معدل
با اعتدال و جالی معده و معا و محرک باه مبرودین و موافق قصبه ریه و سمن و مقوی جگر و جهة سرفه بلغمی
و امراض گرده و مثانه و قرحه امعا و باکل کا دزبان و خرمای سبز جهة خفقان مجرب دانسته اند و با حسن لسان
جهة رفع نسیان و با سرکه جهة یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جای داده
مداومت نمایند جهة سردی گرده و تقطیر البول و رنگ گرده و مثانه بی‌بدیل و چون با انیسون پخته و [illegible]

کرده

برای اسم الباه [illegible]

کرده آب او را با روغن بادام بجوشانند جهة سرفه مجرب و ضمادش با پیه حیوانات جهة تحلیل ورم
و گشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره جهة ورم انثیان و با شراب جهة قروح
شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و غانغرایا که مفسد عضو است مفید و با [illegible]
جهة نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوه‌های ترش و خشخاش و مقدار ده مصلحش عناب
و قدر شربتش تا سی درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند بهترین او سبز و زبون ترین او
سیاه است و همه ان لطیف تر از دانه دار و مسهل و باقوة مسهله و آب نقیع و مطبوخ او که
با فانید بقوام آورده باشد جهة سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او با زعفران و
زرده تخم مرغ و صبر جهة گشودن دمل و تحلیل صلابات بی‌نظیر و کوبیده او با صبر جهة [illegible] سر مجرب
و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش مذکور شد [illegible]
بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب او است گیاه او مثل تاک و از ان ضعیف تر و شاخهای
او راست و سیاه و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و در او سه دانه با هم
مثلث بر و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند در آخر سیم گرم و خشک و [illegible]
و مفرح جلد و تند و منضج و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم
و رافع لکنت زبان و جهة درد دندان و رطوبت لثه و با عسل جهة قلاع و با قطران جهة کرم دندان

للسعال مجرب
[illegible] مجرب

وخوردن او وبقدر یازده عدد با ماء العسل مقوی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب او بدفعات
ماء العسل بنوشند وحرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع
سپرز وگشتن کرم معده وضماد او جهت داء الثعلب وتقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند
طویل جهت جرب وحکه ودر رفع آثار و منع تولد قمل وطبوخ او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و
زطوش با طبنج سده است جهت درد کمر وساق مفید ومضر سپرز ومصلحش کتیرا و زیاده از یک مثقال او کشنده
بخناق ودر جراحت حشا و بدلش بوزن او عاقر قرحا است زرنیخ بفارسی لغت دریا نامند وان پنج
قسم است یکی شبیه با سنج و زرد و با زهومت و کریه الرائحه وثانی مایل بسفیدی و بسیار
متخلخل و رایحه او مایل بکمتر است و سیم بشکل کرم و سبب و مایل به بنفشی و دودی نامند و جهاز هم بسیار
تجویف شبیه به نیم جگر است بود و سفید مایل بزردی و او را قیون نامند پنجم سفید و سبب و ظاهرش
املس و باطن با خشونت و با تندی طعم و بی بوی و از سایر اقسام بهتر است در سیم گرم و خشک و از
ادویه قتاله و قاطع قی و غثیان و هاضم الطعمه ومضر صوت و قصبه ریه ومصلحش لعابها و صمغ و قدر
شربتش یکدانگ و بدلش زرنیخ است و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل
سرخ جهت قوبا و ثبور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای او
با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن و از ادویه لحم از مجربات است و انشامیدن یکدانگ از قسم سیم با مثل

او کثیرا

او کثیرا جهت عسر البول وسنگ گرده ودرد کمر و استسقا و سپرز وضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب
و محرق مغسول او را حدت کمتر و لطیف تر از و جلای او بیشتر است در اقسام بدل یکدیگرند
البورق کف بوره است و او غیر بوره زبدی و بنایت سفید و غیر جامد و شبیه با رد است
و بوره زبدی جامد مایل بسرخی است و در جمیع احوال شبیه ببوره و از ان لطیف تر و تندتر است
زبد و دغن تازه بی نمکست که و روغن کره نامند و مراد از او روغن تازه گوسفند و گاو
در برنست در اول گرم و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و منتج سده و جهت تصفیه صوت و قصبه
ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و ادرار ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و با عسل جهت
ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع ان و مالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن
بغایت مورث فربهی است و با بادام تلخ جهت فضلات ریه و با قوالنفس جهت اسهال و بیحج که از
حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع نفث دم و اسهال و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت لذع
اخلاط و با نزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر البول مجرب و طلای او با لبن صبیه تغذیه بدن
میکند و موقوف بورد و الات غذا است و جهت نضج درمها و گزیدن افعی و تمریخ او بر بن
دندان جهت سرعت بر آمدن دندان اطفال و در رفع حصف تازه و لهته و با ادویه منضجه جهت ورم
اعصاب و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصا جرب بعد از نطلیه صاحب جرب

متفرج خود را پوشانیده عرق کند در روز ربع علت شود و حقنه او جهت ورم صلب امعا و قرحه ان مفید
و دوده روغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم والتیام قرحه و جرب و حدت بصر و غلظه پلک
نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش توابل و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوش خسانیدن
خمر او سوخته باشد و قدر شربتش سی درم است زباد نوعی از عطریات است سیاه مایل بسرخی و سایل و در بلاد
حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد و بفارسی گربه زباد نامند و ان حیوانیست قریب بجثه
سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از ما بین دو ران او از عضوی شبیه به پستان مائی حاصل
میشود و در نهایت خوشبوئی و در سیم گرم و در یبوست معتدل و ملطف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس
و جهت تسهیل ولادت نیم درهم او را با قدری زعفران و مرق گوشت فربه مجرب دانسته اند و جهت غشی
و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و طلای او جهت نضج دمل والتیام قرحه و با روغن بادام
تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت ان مفید و بو بیدن او جهت زکام و تمریخ او بر قضیب مانع حمل زنان و
مداومت بو بیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و صداع محرور و مصلحش صندل و کافور و اندیشه بارده است
و بدلش غالیه زبرجد از سلک زمرد و زبرجد را از یکجا پیدا اند در معدن طلا متکون میشوند و سبز و صاف
کم رنگ و امصری زرد مایل بسبزی را قبرسی نامند و زبون ترین همه زرد مایل بسرخی است و او را
هندی گویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول

و مفتت حصاة

و مفتت حصاة و جهت رفع جذام بهترین ادویه و مقوی باه و تعلیق او جهت عسر ولادت نافع و مسقط
باه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درم و بدلش زمرد است و چون باندک نوشادر سائیده
و تقطیر نمایند تا منحل گردد مار برا عقد نماید و حساب و چنین گفته اند بمراتب شربتش رساند و چون صورت
مرکبی در او نقش کنند و قمر در حوت باشد در حین عمل و انگشتری او را در بنصر چپ کنند باعث فرح و
ازاله هم گردد و چون در طالع سرطان بر ان صورت ماهی نقش کرده و در حین صید در دام ماهی نصب
کنند ماهیان از قعر بحر بدام ایند و گویند شراب در پیاله زبرجد مستی نکند ذبل سرگین حیوانات است و مجموع
ان گرم و ملین و مجفف اند و ذبل هر یک با اصل ان مذکور است زربنب حیوانیست بقدر سگ کوچکی و روی او
ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز بدستور ابلق و بتری کی بر بوخ و بعضی اهالی خورکره و مشهور است
که هر چند او را بزنند فربه گردد در سیم گرم و خشک و مانند ایشکه میت نخورده باشد گوشتش صالح الغذا و جهت ریاح
و سردی احشا و اذابه بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است
زبد البحر ادرار انیوست زبد القمر اسفنج است زبد الشمس رطوبتی است که در بیخ نی جمع شود زبد الملح
ریزه سیوس است زبد القمر حجر القمر است زبد قوارید مسحوق توتیا است زبیبس بطیخ زی است زبیب
الجبلت مویز الجبل است زبان گنجشک اسم فارسی لسان العصافیر است زجوبا تخم کشوث است
زجاج بفارسی ابگینه و شیشه نامند و معدنی والوان مختلفه اند و بدستور مصنوع ان وار سطو بلور را از جنس

معدنی او دانسته‌اند و ابگینه سنگ از جمله معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید و در اول گرم و در دوم خشک
و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از سنگ ریزه سفید و قلی است که بالمناصفه گدازند و انچه
بامغنیسیا گداخته باشند صاف و شفاف و او قبول رنگها میکند و شیشه و الوان مینا از انجمله اند و زجاج
فرعونی است که پوست تخم مرغ را یک هفته در سرکه تند بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر دهند و بهر
صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از زجاج ان در حین گداز طعام او کنند و اقسام مصنوع گرمتر از
معدنی و محرق او بجهت بلع و منقطع و محلل و جالی و نشانیدن و تفتیت حصاة و قوی الاثر و جهت ضعف گرده
و مثانه و حرقة البول و رفع سبزی و طلای او جهت خلاز و با روغن زیتون رویانیدن موی و اکتحال او جهت
رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و بنوشیدن او جهت رفع زردی دندان و ضماد او با حنا جهت خنازیر و مقدار
ان بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره قویتر و ان با مقطر نکردن نوشادر و شب بیتو د و خراج ...
امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید زحل بلغت ...
رصاص اسود است زغن ... ساداوان است زدرش بلغت شکابن نام است زرد جدوار است
زد اسم فارسی جزر است زرنبا اسم جزر است زرتون اسم مغربی الریح است زریر بلغت مبارکه زرده
نبات آکر الال است زرنبد بنا بدال ابی صفر است زریج زرنست تنکست زرنبلاد ریباس است زرد چم
اسم فارسی مح البیض است زردرد درور دمو منست زردجو اسم فارسی عروق الصفر است

زردالو

زردالو اسم فارسی مشمش است زرنب ذرنبت اهلی لدوله گویند که او را در خراسان
گل غاشفتان نامند نباتست از یکذرع زیاده و برگش عریض و مزغب و گلش زرد و شاخهای او زرد
و دراز و چون نرد او غناد سرد نمایند کاش سبز و در گرم و خشک و جهت عرق النسا و اخراج خون
منجمد مثانه و حبس بول و گزیدن هوام نافع است و بعضی گویند اسم از اذدرخت است زرنب بفارسی
اسیر نامند و بیونانی ازحیقین و صباغان الوان زرد چیزها را از زرد میکنند ساقش بقدر شبری و گلش زرد
و شبیه بگل عصفر بری و مستدیر و باندک خارهای نرم و برگش زرد مایل بسفیدی و گل جنبش ... زیاده
بر شبری و طعم گیاه او شبیه بکلکرست سرد و خشک و با اندک حرارت و قوت جالیه و محلل صلابات و رافع
اثار و مسکن دردها است و مدر خون و منتج مدد و نیم رطل آب طبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهت
سپرز و یرقان و استسقا مجرب و بدو نیه از معجون او با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ او با آرد جو جهت
اورام حاره بغایت مفید و خاکستر او جهت جرب و جراحات نافع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش
قوه و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از جرم او تا سه مثقال است زرنبا بهندی عطری که او را
ستده برورق میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و ظاهر او اغبر و باطنش مایل بزردی و از بلاد چین و بنگاله
و دکن آید و نباتش بقدر ذرعی و برگش قریب ببرگ انار و گلش زرد و ثمرش شبیه بتخم گل و تخمش مثل زرافند
و طعمش تلخ و انچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی و در اخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح

دمقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل
سودا و حابس قی و تریاق زهر جانوران و مفتح سدد و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم
و تحریک باه و نقوط و زحیر اطفال و رفع رائحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت
آن نافع و ضماد تازه او بر باد بالنجی صیبه رافع جمیع علل سرد و طلای او بر ورک جهت داء الفیل و بخور او جهت
گریزانیدن مورچه که دیگر عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او در جستن دیگر باعث انعاظ باه ما تیو سین
و مصدع و زیاده از مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش ترنج و مثل او در دو رفع و در رفع زهرها مثل او درونج
و نیم وزن او دانه ترنج و چهار دانگ او طرخشقون و قدر شربتش یک مثقال تا دو درهم است زرنباد برگ
نباتیست از برگ صعتر عریض تر و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گلش زرد و نباتش کمتر از زرعی
و ساقش مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی و منبتش جبال فارس و او را اسرو ترکستانی
نامند در آخر دوم گرم و خشک با لطف و بغایت مفرح و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی
و جهت امراض عصب و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویت هضم و تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه
و رفع عسر البول و سردی مثانه و دفع سموم نافع و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب درد من
بنفشه جهت درد سر بارد نافع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش مثل او دارچینی و گویند
کبابه و سلیخه است زراوند لغة فارسی است و قسم زراوند الطویل را ماده را مدحرج نامند و از مطلق او

مراد قسم طویل است و آن بیخیست بسطبری انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره مایل بسرخی و باطنش
سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و منقش
تر و شاخهای متعدد و شبری و با رایحه و گلش بنفش و بشکل شکوفه امرود و قسمی از آن ضعیف و غیر مستعمل الطبا است
و جهت عطریه و حدت داخل روغنها میکنند و آن بیخیست درازتر از زرعی و باریک و پوست او
غلیظ و گلش شبیه بگل سداب و قسم اول در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم
حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و منبت
و کشندهٔ حمل و جهت بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار و رفع ریاح
و تنقیه جگر و با شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز
و یکمثقال او با شراب العسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهت صرع و لزاز ضعیف و حب او نافع و ضماد او
جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه
مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر است و سنون او جهت تنقیه رطوبات لثه و فرزجه او جهت احتباس مجرب
و در اخراج جنین بغایت موثر و قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش
عسل و بدلش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل صلابت سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف او انزروت
و در تخفیف مصابیح الکرام است زراوند مدحرج بفارسی زراوند گرد و به اصفهانی نخود الوی نامند و منبت

مدور و با پهنی بقدر فندقی و شاخهای لیاه او زیاده او زیاده بر زرعی و برکش شبیه ببرگ زرد اوند طویل
دار ان کوچکتر و خوشبو با اندک تندی و نرم و گلش سفید و چوب او سرخ و بد بو و قوت اقسام او تا ده سال
باقیست در دوم گرم و خشک و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فاد زهر سموم و جمیع
و نباتی و منقی معده و دماغ و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و دسواس و تنقیه جرب
زخمها و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و از جهت تبهای بارده نافع و در سایر افعال قوی تر
از طویل و ضماد او جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در عضو و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن
گوشت زخمهای عمیقه موثر و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلحش عسل و روغن بلدو و بدلش بنفشه و بدل
قسم طویل بوزن آن و نیم وزن ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن قسط و ثلث او لیباسه است

زرنیخ لغت فارسی و یونانی ارسنیقون نامند و بمعنی کبریت لارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین
او معدنی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند دوم سرخ و بهترین او شبیه بسرنج و صاف و زود شکن است
دیگری سفید و او را زرنیخ نوره و دواء الشعر نامند و زبون ترین اقسام و بدتر سبز و سیاه او نیز غیر مستعمل است
قسم زرد در سیم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قوی تر اقسام زرنیخ دار سموم اند
و محرق آن لطیف تر و در بردن موی قوی تر و متصاعد او لیا سرخ و شفاف و براق و در کشته و انفعال
قوی تر از مجموع آن معفن و لذاع و محرق و با قوه قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کننده

اقسام کرم

اقسام کرم معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و آکله و با اطریفل جهت داء الثعلب و با ماست
و آهک و خاکستر و امثال آن جهت سترون موی و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع
قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت ثبور منتعد و بواسیر و جراحت بینی و با ادویه
مناسبه جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور او با راتیانج بدستور یکه
دود آن بحلق برسد جهت سرفه کهنه و با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه چون بخور کنند جهت ربو
ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت موثر است و شرط است که بعد از بخور حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن
تا جهت رفع مضرت دود او استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور با آب بنج سبز تازه بعد از
کندن موی جهت منع رستن آن مجرب است و بگدازند و با عسل جهت تصفیه آواز و رفع گرفتگی سینه و
اشامیدن او با پیه دقی کردن جهت تب ربع موثر نوشته اند و احتیاط آنست که آشامیدن او بهیچ وجه
جرات ننمایند و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و تب چند جهت منع سوزانیدن آتش موثر و چون با بول
صبیان سرشته بسوزانند سنون او جهت بردن گوشت متعفن بن دندان و رویانیدن صحیح آن آزموده است
و با سرکه بنفشه نابلس مجرب و با صبر و حب الغار دار کنند تا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمهای بعید
و چون در شیر حل کنند هر مگسی که بر آن عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف آن زرنیخ سرخ است و بدل زرد
در اکثر افعال کبریت و کافی که از تضمید زرنیخ بهم رسد رفع آن بطلای گل عصفر و اردبرنج مینماید و چون

زرنیخ زرد را بتدبیرات تصعید سفید کنند یکجزو او دو جزو زهره قمر سازد دازه مجرب باقست وحرق

تدابیر به دستور الیق است زراونه حیوانیست بفارسی شترکاو پلنگ نامند جه گردن دراز و دستهاى بكردن

شتر و سرش مثل شتر و رنکش مثل اهو منقط بسفیدى و شبیه به پلنگ و پاى او مثل پاى کاو و ساختش بدستور

ودمش دراز تر از باد در بلاد حبشه یافت میشود کرم و خشک و مولد خلط غلیظ سوداوى است و نفی از ان

در طب ذکر نکرده اند بکر زهره او که جهت نزول اب مفید است زرزور از جمله طیور است بفارسی سار

و بترکی سقرجین نامند کرم و خشک و مهی و مقوى بجرد و مغز دماغ و مصلحش اسکنجبین و سرکه و سرکه و جهت کلف

و نمش و سرخ کردن کونه در رفع غشاوه بصر موثر است زریق مرغیست سفید و ابى و برى میباشد لونش

او بد طعم و بر لیف و عصب و وجع الیهضم و مصلحش بهم و غن نکتن و با اب چیند ز مطبوخ استعمال نمودن است

دلونت او کرم و خشک و محرک باه و سرکه و دلیا رجالیه و جهت رفع اتا زنا نافع است و زهره او بغایت بالخاصیه

وجهت بیاض چشم و استرخاى قضیب و کلاوضحا دانا نافع است زعفران معروفست در سیم کرم و در دوم

خشک و مفرح قوى و مقوى حواس و منضج و مفتح و مسهل و مسکن عفونت خلط بلغمى و مدر بول و با قوة قابضه

و محرک باه و مقوى جوهر روح حیوانیه و جگر و حیث و الات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی کرده و مثانه

و مبتره و منوم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه باعضاء و بلغمى او جهت عسر ولادت

مجرب و روزه و فیر الحی تشامیدن او و جهت اذا به سپرز و با سنجبینج و جهت خار و با ادویه مناسبه جهت امدد

زرشک امیرباریس است

زراع النبی

رحم

رحم و متعدد با عسل جهت کریزانیدن حصاة و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین حمره

و ورم کوش و درد سر بارد و درفع بیخوابى و حمول او جهت درد رحم و متعدد و اکتحالش جهت جلاى

بصر و دمعه و غشاوه و رفع زرد چشم و دلاق و جرب و ترحه و ذرور او جهت قطع نزف الدم

و طلاى او با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و طول او جهت رفع بیخوابى و صداع شدید نافع و مصدع

و مبحر و مضعف اشتها و مغثى و مداومت او مکدر مغز اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر

شربتش تا ده درم و سه درهم و سه درهم او کشنده و تفریح مفرطاست و بدلش مثل او دارچینی ترنج

و ربع او سنبل و سدس او سلیخه است و چون ده درهم او را به آب سرشته مثل کرده کمان بدر ساخته

تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و ماديان بالخاصیه مجرب و روغن او که یک مثقال او را

در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون پنج روز خیسانیده هر روز بر هم زده صاف کرده باشند در سیم

کرم و خشک و ملین عصب و صلابة رحم و مسخن و منوم و محلل و تقطیر بینی و سعوطش جهت ذات الجنب و طلاى

او جهت تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان جهت قرحه خبیثه رحم نافع

و برگ کیاه او جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و چون خوردن سبب را فالج

کرده زعفران پرورده بو کنند جهت خناق و ذات الجنب و خفقان بیدل است زعفران الحدید زنک

آهن است که او را سوهان کرده بر ورق مسنع پهن نموده تر کنند و در جاى نمناک بگذارند تا زرد شود

بعد از آن کوبیده اجزاء زرد شده او را بگیرند و باز به تنور گذارند و تکرار عمل نمایند تا آن همه زعفران
گردد و بهترین اقسام او خصوصا در صناعات آنست که برادت حدید را با ربع او نوشادر ساییده در زمین
نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او جهت تعریس و بواسیر و دوخس
و خنونه پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوشهای حار مجرب و غرغره او قطع حیض و ذرور او
جهت قطع خون بن دندان و تقویه آن نافع و خوردن با قیراطان او نیز لستنی است و در صناعه جزو عظیم است
زغرور در اصفهان کویج نامند و بترکی ... و در شکابن کرجیل گویند از جنس کندس طریست در اخر
درجه سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت اسهال و تقطیر بول و جگر و معده ها نافع
و مقوی اشتها و با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد او جهت اورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر ... و مورث
قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش از آب او بیست پنج درم و از جرم آن دوازده درم و بدلش ...
ترش است زغیر ... است و اسم فارسی تخم کتان زنبار خراطین است زغن اسم فارسی عنداف است
زوفا ... اسم عربی ... زفت یابس است زفت ... زفت یابس و زفت بحری است و از ... عناب را گویند
بفتح زای و کسر فاء و سکون یاء تحتانیه و فتح راء مهمله و سکون فاء اخیره بزبان اندلس ...
مطلق او ... زفت یابس است مراد و گویند اسم تنقیه است زفت رطب ... رطوبت سایله درخت صنوبر ... بار
بفتح ... قاف و سکون نون ... و کسر هاء متصله ...
که قسم زفت رطوبه باردار که غیر درخت جلغوزه است و مسمی به تنوب حاصل میشود و منجمد او را
... است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و مثل آن ... سرو و ارز ... است
وتمام منافع قطران در کتاب ... در محل خود ذکر شده
قطران

قطران مانند در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و نشامیدن او جهت ربو و تنقیه
جگر و سینه و حلق و رفع سمیه ادویه قتاله و با شکر جهت نزف الدم و مده سینه و سرفه مزمن و ضماد او جاذب
خونست بظاهر جلد و جهت فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران و با موم جهت برص ناخن و توبا و تحلیل
جراحات صلبه و صلابت رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و خنازیر
و العاق او بر میان سر بعد از تراشیدن یا قوخ جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر
جهت اقسام خراره مفید و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر
و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره او جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن
بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه او جهت ورم حاره و صلبه امعا و رحم و کرم و دیدن عقرب مضر ... و
مصلحش کثیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع او قطران و روغن زفت
که رطوبت ... است که در حین جوشانیدن ... بر روی او گذارند و آنچه در آن ... جمع شود ... افشرده
اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن موی در داء الثعلب ... انسان و حیوان و تمدد
اعصاب و عرق النساء و امثال آن نافع از زفت و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دود او
جهت نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویه باصره و دمعه و سوزش چشم و رفع ریختن مژه بغایت موثر است
زفت یابس زفت رطب است که خودی خود خشک شود یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دوم خشک و تجفیف او زیاده

از رطب است و در انفتاح ضعیف‌تر و جهت التیام و ضربه و سقطه و آشامیدن او و با زرده تخم نیم برشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیف‌تر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است

ذنب الخیل شبیه بقطران سیاه و سیال و از زمان مثل نفط حاصل میشود و صنف سیال قیر است و کشتی را به آن استحکام میدهند و داخل مراهم میکنند و بهترین او صاف و نرم است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهت عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضاء شکسته نافع و قدر شربتش از یک درم تا دو درم و مضر تنفس و مصلحش کثیرا و بدلش قطران

حرف الزاء مع القاف

زعرور (?) گویند جاوشیر و سقز است زقوم از اشجار است و حجازی و شامی میباشد حجازی او بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریض‌تر و با تشریف و گلش در اطراف شاخهای او سفید یا سماقی و نمرش سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانه مثل کنجد و این نوع را گرد با بادام ازو جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خاردار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین بمزه و با عفوصه و مغثی است در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و فالج و رافع انار و قدر شربتش یک درم و روغن تخم او با اندک تخدیر و محلل ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن و رافع سده و بجهت سبز و جهت فالج و نقرس و امثال آن شرب و ضماد آن نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش بهار قیراط و بدلش نفط است زقال اسم فارسی قیر انبات است ان ثمر درختی بقدر زیتون و یا توتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میباشد و ترش و با اندک عفوصه و قبض و سرد مایل باعتدال و جهت اسهال

اقرامحا (?)

در قرحه امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه نهایت مؤثر و خاکستر برگ او جهت رفع انار منید است و مؤلف را لایسح قراقاطر اشتباه بزقال نموده و در امیرباریس زقال را بیان کرده و نهایت مناسب زرشک دانسته است و ظاهرا قراقاطر با امیرباریس دانسته باشد زقاب اسم بربری حب الظلم است

حرف الزاء مع اللام

زلابیه بفارسی ملوای زلبیا نامند مولد خلط صالح و سریع الهضم و نهایت مسمن بدن نحیف و مقوی کرده و جهت رطوبت تنفس و سرفه نافع و مولد و مصلحش سکنجبین و انار زلالی نیفید ملوک زعی از اشجار است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند زلبیح اسم عربی بهمنست زلطو اسم فارسی علق است زمار زرعی

حرف الزاء مع المیم

از دان النحر است زمود اسم فارسی زفت یابس است و در ولک و مغسول را زمرزلاکی نامند مستعمل زرگرانست و در حبس حیض معده است و قدر یک مثقال او با زرده تخم نیم برشت از محربت زمرم از اسامی زیبق است زمج بفارسی چرغ و بترکی اذتلکو نامند و از جمله سباع طیور است گوشت دل او بار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاوه و ظلمه بصر مجرب و سرگین او جهت کلف و رفع آثار مجرب است زمرد از کان طلا و غیر او نیز بهم میرسد و اقسام میباشد یکی زبابیست یعنی زرد و شبیه به زباب سبز که به رنگ او تکس نشیند و آن نهایت صاف و آبدار

[illegible marginal notes]

رفتقی

میباشند و آبش متموج و قرصان دیگی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان است و مشهور بزمرد تو است و دیگرا
گویند که در سبزی بسیاهی زند و زمرد کهنه نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبزیست که بسفیدی زند
و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند و مجموع آن در درجه سرد و در سیم خشک و قوتش همیشه
باقیست و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و رافع هموم و خفقان و جذام و اسهال
دموی و قاطع نزف الدم و مدر بول و مفتت حصاة و جهة یرقان و ضعف معده و جگر و استعمال او در اکتحال
از جهة تقویة بصر و سبل و طلای او جهة سعفه و قروح خبیثه مجرب و ایشان کردن او رافع کلال البصر و انگشتری
او جهة منع صرع و شستن صرع در شخصی که مصروع نشده موثر و چون خاتم طلا با او جهة رفع طاعون و تعلیق او
مبطل سحر است و چون یکمثقال او را انگشتری ممزوج از طلا و نقره بالمناصفه و مثقال با نسبت الست نمایند
در طالع میزان و آفتاب در بروج هوائی باشد باعث قبول دلها و هیبة در نظرها و قضای حوائج مجرب است
و گویند چون طعام زهر دار رسد عرق کند و گویند حامل او دغلی در روزی نمیکند و گویند چون افعی را نظر بر او
افتد کور میشود و قدر شربتش در رفع سموم یک دانگ و بدلش زبرجد است زمجیلیه بلغت مصر و کمند ربه فتایل
الرهبان را نامند زند بلغت شام اسم غار است زنجرف زنجفر است زنجار البحر زعفران الحدید است
زنجار قسمی از حلزون بریست که در اشجار و در بول میباشد و بقدر باقلا میباشد و غیر البحر است که در دیلم
سنده کاچول گویند و در حلزون مذکور شد زنجبیل العجم و زنجبیل الکلاب اشترغاز است زنجبیل شامی راسن است

زنجفر
زنجفر واید
صح لما سیاتی من ذکر الزنجرف

راسن است

راسن است زنجبیل العجم اسم عربی اشتنبویست زنجار اسم فارسی زنجار است زنجار معدنی زنگار آب
از اقسام زنجار مصنوع اند زوان در سرب است زوفرا در مصر گویند یاسمین زرد است زوفا بلغت اصفهانی حر را
نامند زوفا یابس نباتیست معروف و گیاه او شبیه بگیاه سعتر و قلیل و از آن لیاره که از جگر بزرگ تر و بی ثمر و در
ها روئیدن نیز میباشد در سیم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سده جگر
و سپرز و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و مجفف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوت
حافظه و جهة سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبات باقی در حلق و دفع برودت همراه و فالج
و کرم معده و یرقان و تقطیر البول و اسهال که از فساد غذا باشد و با نبات دود کنند جهة رفع مضرت
میوه های تازه و رطوبة معده و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهة زیاده کردن منی و با ترید مسهل رطوبات
مفاصل و ساقین و با خولنجان و پسته جهة تقویة باه از اسرار مجربه است و اکتحال او جهة غشاوه و بیاض
و سبل و ضماد او جهة تقویت اعصاب و گراز و ریاح و بواسیر بعدیل و درد دهان و داشتن او رافع تشنگی
بلغمی است و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش دو درهم و بدلش در ثقل است و در بای
او مجرب باه سبز و در ... و جهة تقویة هاضمه و تنقیه پیران و تخفیف بلغم قوی تر است زوفای رطب
گیاهیست بسیار تند و کشنده سگ و برگش مثل برگ بید و دراز تر و بزردی مایل و گلهای ... و ثمرهای
او سرخ است بسیار گرم و خشک و ضماد او جهة کلف و رفع آثار بسیار قوی الفعل و برگش مثل ... صلبه
و خوردن او جایز نیست و مولف اختیارات بدیعی او را نوع فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء

ظاهر میشود که غیر اوست **زنبق** از ریاحین معروف است و بفارسی سوسن آزاد نامند و از غیر سوسن
ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور میشود و اشتباه عظیمی در آن کرده‌اند در دوم گرم و در
یبوست معتدل و ملطف و مقوی دماغ و بیا زاد در انفعال مثل بیاز نرگس و قوی‌تر از آن است
و روغن او که مثل روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته سه مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند
در دوم گرم و در اول خشک لطیف و ملین و مقوی اعضا و بی‌ضرر و مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای
او جهت رفع تشنج و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه احوال روغن ایرسا
و در غیر اسهال روغن نرگس است **زنجار** بفارسی زنگار گویند معدنی و از کان مس بهم میرسد و هم
مسی عبارت از اوست و مصنوع او اقسام است یکی را از بخار مجرد نامند و آن زنگ مس است که
سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بنهجی منطبق سازند که مانع صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز
از آن سرپوش زنگ را بتراشند و جمع کنند و یکی را زنجار رودی نامند و او را صفایح مس که
هر روز بر آن سرکه پاشیده در سرداب بگذارند تا زنگ گرفته هر پنج مثقال زنگار را با سرکه کهنه تا دن
مس بسایند تا غلیظ گردد و شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده
در آفتاب خشک کرده بهیئت فتیله سازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین آن معدنی
رودی است و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله او اکال و معفن و لذاع و سترنده گوشت و مورث

قرحه و تآکل

قرحه و تآکل آثار رو با موم روغن بیلزع و مانع زیاد شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات
و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و پخته او با عسل
جهت تنقیه چرک جراحت و دانه لوسر و ناصور متعفن و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه و خشکریشها
لهاته مفید و ساییده او با شیر دختران و سرکه و عسل در هاون مس بیکدیگر غلیظ و خشک نموده جهت حدت
بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق او که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت
جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلای او با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت
کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی و بکدر سم او کشنده و بقرحه جگر و بعد از تجاوز او
از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مجربه استعمال نمود و چون ذهن را به او مملو ساختند
از زنجار رودی در بینی سعوط کنند جهت رفع بدبویی و قروح خبیثه آن مجرب و با ادویه مناسبه جهت قروح
شهدیه نیز مفید است **زنباد** اسم فارسی گیاهی است که در بلاد دریای طبرستان میکارند و در اول
زمستان میروید بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن بطریقی که از هوای سرد متضرر نشوند
جهت تسکین ریاح و حدت بصر و دردسر بارد نافع و خام او بغایت منفخ و مضر محرورین و مصلحش در سرکه پختن
و انار و به و بعد از آن خوردن **زنجفر** بفارسی شنگرف نامند معدنی او از معدن جیوه و طلا و مس
بهم میرسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته‌اند و مصنوع او از زیبق و گوگرد است و در دستورات اقسام او

مذکور در دوم گرم و در سیم خشک و بعضی در سیم برد دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض تر
از شادنج و قاطع نزف الدم و جهت رد بانیدن گوشت زخمها و آکله و تعفن قروح و حرق آتش و خشکانیدن رطوبتهای
حاره و حکه و نمش و حصف و رفع قلع و تاکل دندان و با موم روغن جهت شقاق مجرب و رادع اورام است و بدل او گلنار
و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ بدل اوست زنجفر نوع سرخ او در اکثر افعال [illegible] تر و طلای او جهت
برص و اورام بارده با عسل و [illegible] نافع و گزیدن [illegible] امراض مزمنه عصبانیه مثل فالج و [illegible]
نافع و از مجربات دانسته اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار [illegible] مؤثر
و گویند آشامیدن خشک سائیده او بقدر یک درهم موجب فربهی بدن است زنجبیل نخل است زرنیخ قسمی از
خرای [illegible] زوان بلغة جرجان [illegible] زوفا بلغة مازندرانی قسم از خیر صعتر است زوفای یابس
گیاهیست منفرش بر روی زمین برگش شبیه ببرگ صعتر لبنانی و مرزنگوش و با عطریه و بالای شاخهای او
پرگره و بر هر گرهی گلی مایل بزردی و بی تخم و تلخ مزه در دوم گرم و در اخر آن خشک و کوهی او قوی تر از لبنانی
و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم
و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و بیخ او با
عسل جهت رفع تکون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل اخلاط غلیظه و با [illegible] اسهال او
قوی تر و جهت [illegible] با شراب جهت استسقا و با طبیخ انجیر جهت خناق [illegible] و ضماد [illegible]

الزاء مع الواو

جهت ورم

جهت ورم حار و با شراب جهت بارده آن و رفع خون مرده که در پلک چشم باشد و پخته او جهت نزول
آب [illegible] و با انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گوش و مضمضه که در سرکه پخته باشند جهت درد
دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و [illegible] و قدر شربتش از مطبوخ تا ده درهم و بدلش صعتر است
زوفای رطب چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفندان جمع و منعقد میگردد و [illegible]
میش [illegible] نامند بهترین او انست که در آب جوشانیده او را از آن جدا کنند و جمع نمایند و
با کوبیده [illegible] را اخراج کنند و هرگاه منعقد [illegible] میان آن گوسفند و بر او جوشانیده چرب
[illegible] در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل و [illegible] و ملائم جگر
و سپرز [illegible] کرده [illegible] و ضماد [illegible] نافع و طلای او جهت ورم مقعده و رحم و مثانه و جمیع
اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و
[illegible] و با پیه مرغابی و طیور جهت قرحه گوش و قضیب و قروح و شقاق مزمنه و حمول او با اکلیل الملک و روغن
تازه جهت احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرور و مکرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش
لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال است و چون [illegible] از چشم جدا
نگردد بسوزنند جهت قروح مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است زوان نزد اکثر شیلم است
و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته و قایل است که آن دانه ایست مایل بسیاهی و مانند [illegible]

مثل ماش و کوچک و طولانی و سرش باریک در غلافی منحنی مثل غلاف شمشیر و تلخ و منکر و قوی التفریح
قسم بابونه نیز بیابانی در سیم گرم و خشک و با سمیت و با قوت جاذبه و ضمادش جهت بیرون آوردن پیکان
و امثال آن از بدن بغایت مؤثر و خوردن او موجب آفات شدید و مصلحش ربوب حامضه و طلای او
با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و ضماد او جهت درد سر بارد مفید است زعرور
بفتح اول قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغت فارسی مرلاه است و بعربی
بزر غوره اطلاق میکنند و روح را نیز بری نامند زعرور اسیوس است زهم اسم زباد است
و گربه زباد جانوری و زهم اسم او است زعرور جوز جندم است و گویند خراز الصحرا است زعفران
بلغت جرجان ازاد درخت است زفر بضم زا بلغت اکیریان نحاس است زفر اسم فارسی سیم است
و بعربی اسم سکوذنه است زهرة الملح جرمیست شبیه بشوره شور طعم و زعفرانی رنگ و تند و بدبو و لذاع
در حینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست بماند و از آفتاب ابها خشک گردد زهرة الملح حاصل
شود و ماسرجوبه گویند که آن شوره است که مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد بغایت گرم و خشک
و تند و محنف و مسهل قوی و جهت قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و رطوبتی که از گوش تراود و در آبه غساله
و آثار قروح و منع رویدن موی و با روغنها جهت اعیا که ماندگی باشد نافع و آشامیدن او دو قیراط با هم
با شراب ممزوج در اسهال قوی تر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهت صرع نافع و مضر معده و

و بدلش بکوزن و نیم آن نمک هندی است و قسمی از آن که مایل بسرخی و مانند دانها هم بسته باشد
از جمله سموم قتاله و بیکبار هم ادکننده است و علاج بزیرنیست زهرة النحاس کفی است شبیه بدانهای
که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و آن از زنگار مس و از مس که خته بهم میرسد در قوت
قریب بزنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء صفر و غرغره او با عسل جهت ورم
بارد لهات و نغنغه و مری و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زاید و تحلیل اورام و خشک کردن
دانه بواسیر و با شراب جهت ثبور و وضح و بهق سفید و قطور او در گوش با روغنها جهت کری کهنه
نافع و از سموم قتاله است زهره اسم فارسی بکونسیلی [illegible] اسم فارسی افتیمون است زرامح الیا
و گردیا را نیز نامند [illegible] زیت الانفاق است [illegible] ما زریون
سیاه است زیتون [illegible] حجر الیهود است [illegible] طرانیت است [illegible] بلغت مصر اکار النو
طالیس است و گویند اسم دروتینون است [illegible] زیت الود ان است [illegible] بلغت
دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است [illegible] کتان است [illegible] روغن تخم شلغم است [illegible]
حرمل است [illegible] زیتون الکلب زیتون بری است [illegible] زیتونیست که نزدیک
آبها روید و در جمیع افعال ضعیف تر از سایر است و بعضی گویند زیتونیکه در ارض مکه بروده باشند
مسمی بزیتون الماء است [illegible] اسم فارسی گوتن بری است [illegible] اسم فارسی کمون شرطی است

زیتیان نانخواه است زیرباج از اغذیه لطیفه اصحا و مسکن مرة الصفرا است و مدة اخلاط و مفرح و مقطع
بلغم و منفتح سده و موافق صاحبان جگر حار و تبهای نایبه و نطر الغب و بخار افزجه بارد است طریق
ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنست که گوشت را بقدر یک رطل ریزه کنند و آن را مرغ باشد ازو استخوانها
جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر در روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر کنند
و یک اوقیه بادام مقشر محکوک محلول در گلاب بر یک دیگر هم کنند و خشکه و مثل آن عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند
زیتون بری و بستانی میباشد بستانی را درخت بزرگتر و برگش آبدارتر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال
بار میدهد و تا هزار سال میتوان رسیده او گرم باعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او
گرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفرا و مرخی معده و مشهی و بهترین او سبز رسیده است که درآن نمک
پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد آن و زیتون مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس
طبیع و مبهی است و مورث بی‌خوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و با دام و روغنها و سرکه گویند مرغش
و مداومت او محرق اخلاط و مصلحش تبریدها است و ضماد او جهت برص و ناخن و بثور سیاه رسیده آن با دانه
او جهت ربو و امراض سینه نافع و برگش در دردم گرم و خشک و ضمادش جهت حمره و نمله و منع زیاده شدن
آن و بثور ذنار فارسی و خنازیر و اورام حاره و التیام پوست سر که منقطع شده باشد و با عسل جهت
و خشبا با ارد جو بر ماکول و طلا کردن جهت اسهال و خاییدن او جهت قلاع و ضماد پخته او با اب غوره

بکدیکه بتوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و در بریانیدن آن و مطبوخ او در شراب جهت
نقرس و مناصل و بدستور مضمضه اب طبیخ او جهت دندان کرم خورده نافع و حقنه او
جهت قروح باطنی متعدد و رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ او است و حمول آن جهت
قطع سیلان رحم و نزف الدم و ضماد او جهت بر امدگی حدقه و قطع ریختن موی الجسم و تا کل ملک
نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ آن جوشانیده مضمضه نمایند جهت لثه و درد سر و نزول و قلع
جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخاران جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تنقیه
بیخ او با لحیه حیه جهت سم عقرب ازموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزه
احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده شراب بر او پاشیده بار دیگر احراق کمی نمایند از هم
انفعال قوی تر از توتیا است و ضماد خاکستر بری او با سرکه جهت عرق النسا بر بالای حرقوب
از جانب وحشی بقدر انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات است بیان نمودن اند و بولف
تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته است و ضماد خاکستر او با عسل
و اب نمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و خوره تهها نافع و در طوبت شاخ تازه او که از سوختن آن
بهم رسد جهت جرب سبوسه و قروح آن نافع و نطول طبیخ همه اجزاء او جهت صداع و تنقیه و دار و نشیدن
آن ارقامها جهت گوش برانیدن هوام و نگاه داشتن عصای چوب او جهت تیرل عامه و قطای عوابیج و حرکت

مرتبه است و مضمضه آب نمک که زیتون را در آن خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و جمع او در ...
بیقمونیا و مایل بسر خیت در اول گرم و در دوم خشک و در تقویه ذهن قوی‌تر از کندر و رافع سعال مزمن
و اخراج بلغمی و جهت رویانیدن گوشت موثر و جمع بری او قوی‌تر و مدر بول و حمول او جهت رفع احتباس
حیض و ضماد او با سرکه جهت جرب متقرح و ثولول و جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است آب دود
زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند بخیسانند در روز تلخی او رفع میشود و بخور دانه زیتون قاطع
ربو و سعال است **زیت** بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر
مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزای او از یکدیگر منقطع میگردد بخلاف مغشوش او ...
نوع دویم در دوم گرم و با یبوست و قبض است و قول برطوبت آن اصلی ندارد و مسهول او که با آب گرم بیاشامند
زده صاف کننده لذع و الطف و چهارده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد
اعصاب و عرق النسا و با شرب آب و آب گرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت رفع سمیات و به
و حقنه آن جهت قولنج ورمی و سدی و درد مفاصل و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها
و طلای او جهت دردهای بارده مفید و چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند گرم‌تر از غیر عتیق و
محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوة آن و مانع جمود اعضا و دافع ضرر سرما و گزیدن ...
مقوی زجر و جهت رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول آب ... مقام قدح و طلا کردن آن در ... مسکن
الم گزیدن عقرب است و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میشود و قدر

شربتش

[illegible]

شربتش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون نارسیده است و او معتدل و قابض است
و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک و مسمن بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده و مقوی لثه و دندان
و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضا و مغسول او موافق
درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون بری قایم مقام روغن گل سرخ
در اوجاع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و استعمال آن مقوی دندان متحرک و مانع سیلان
رطوبت لهاة و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند مخصوص
نوعی بدون نوعی ندانسته اند و هرچند کهنه‌تر شود قوی‌تر میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن
بلسان یافته اند و بعضی قایلند که تا چهار هزار سال میماند و گویند چون بیست و دو درهم از آن با مثل
آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز با ... در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روز ...
نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد ساله را اشتها ...
شود و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار منجر و مولد حکه و مصلحش ...
... است و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول
نمایند تا شصت بار و بعد از آن که آبها سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد بمرتبه ... از روغن
بلسان و در او اسرار عجیبه است **زینا** ثقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس ... غلیظ بجوشانند

و بعد از ان بیغشارند در درد م کرم و در افعال قویتر از جندبیدستر و ضمادش جهة درد مفاصل و عرق النسا و نقرس
و استسقا و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب یا با عسل جهة درد دندان و ما نقیع پرسی جهة جرب
و دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قویتر و در ابدان مرطوبان مولد خونست زیت السوداء
روغن ثمریست مثل بادام کوچکی و لوز البربر نامند و طعم روغن شیرین و خوشبوست در دوم کرم و در اول
تر و کویند خشکست و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهة امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس
و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی غیر
روغن لوز البربر دانسته است زیت الانجر بلغة صعید مصر روغن انفیقطس است زیت الماء بلغة اهل
مصر آب نفط است زرنیخ بفارسی سیماب و جیوه نامند از جمله فلزات معدنیست شبیه بنقره گداخته
و از گداز سنگهای سرخ مستخرج نیز بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و اقلیم هفتم قطرات
که از خاک متکون میگردد و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد سک آبی و طلا و نقره معدوم میشود
در دوم سرد و در سیم تر و باحدت و تبرید و استنشاق دود محرق او مورث فالج و بطلان سامعه و زردی
رخسار و مورث فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلای کشته او با تخم خربزه و با دام تلخ جهة
جرب و حکه و رفع اثار داء الکلب و سعفه رطبه و قروح سائله و دفع قمل مجرب و با کندر در ابتدای جدری و مرهم و
روغن زیتون جهة دانهای آتشک زهری بابت و بدستور در دهان او دیدیم که ایشان نرد ارد و ستر جهیله

بجلی نیز

بحلق و بینی و گوش نرسد و دریغنه سه بار بخور کنند و غذای بکار اردو غیر لطیف نخورد و بعد از
هفته دو دا هند و چون زیبق را کشته بر پیمانی مالیده بر گردن به بندند مانع تکون قمل گردد و ضماد
غیر مقتول و نیز جهة خشک کردن دانه آتشک و قروح مجربست و خاک زیبق که در ظرف او بهم میرسد
در جمیع اثار مثل مقتول اوست و در سمیه مانند آن و آشامیدن غیر مقتول او بسمیت و سرعت
از امعاء دفع میشود و با معض و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال چند روز و هر روز بقدر حبه
تا یک هفته بخورند و بتدریج زیاده کنند و گوشت آب بعد از ان بخورند باعث معض نمیشود و جهة حفظ
صحت و تقویت باه و هاضمه و قوة بینه بیعدیلست و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدلش رصاص
مکلس مصعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است و طریق تصعید
در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده بر مس مالیده و به آتش برند مس را
مفضض گرداند و طریق حل در دستور مرقوم است حرف السین مع الواو سوس هندی بر نهین
مانند برگیست بی ساق و گل و در آبهای ایستاده بلاد هند میروید شبیه ببرگ کردکان و ما هی
و گویا غبار بران نشسته و خوشبو و بی چین و بخطوط و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش
تا سی سال باقیست در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی آن
و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و منقح و مسمن و محلل ریاح امعاء و جهة سیلان البول و بد بویی

سابق مع الالف

که از زکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و دو خشته و جهت حکر مرض عسر ولادت و مشیمه و وجع فواد و تقویة
حواس و یرقان و استسقا و سبز و جهیاه و منع و اسهال و جمیع امراض متعدد و رحم و در اکتحال جهت بیاض و
سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاه داشتن او در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه
جهت حبس عرق و شیر و رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران و تضمید کوبیده مطبوخ در شراب جهت تحلیل ورم
احتقان و نگاه داشتن او در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن و شربش مضر ریه و مصلحش مصطکی و مضر
مثانه و مصلح آن شربت به و قدر شربتش تا یکمثقال و وزن آن دو سنبل هندیست سادج خنفیت هندی
و اهل هند ساکونه نامند بقدر درخت سپار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبوی و ثمرش
بقدر فوفل و مستطیل و مولف تذکره او را فندق هندی دانسته است چوب او در دوم سرد و خشک و با اندک
حرارتی و ضماد سائیده او با آب سرد جهت درد سر حار و اورام حاره و خوردن نشاره او مسکن التهاب
معده و با ماء العسل جهت اخراج کرم و مسکن قوی الاثر است و طلای محرق او که بعد از احراق در آب ما میثا و امثال
آن اندخته و سائیده باشند جهت ورم احتقان و تقویة بصر و حدقه نافع و قدر شربتش از یکمثقال تا سه
مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن
مفید است و چون نافه مشک را در او گذارند حافظ بوی آن و وزن او را زیاده میسازد سادوران
معرب آن سیاه داران است بمعنی سیاهی چه درختان چه دار بلغت فرس درخت است و بعربی سواد الحکام نامند

بجهه انکه

بجهة انکه قسمی مداد از او ترتیب میدهند و سواد القضاة که صاحب اختیارات ذکر کرده همین
عفص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و
براق شبیه بشبه و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و مخصوص آن
بلاد است و مولف تذکره آنچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر میداند در دوم سرد و خشک و با
اندک حرارت محلل و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم همه اعضا است
شربا و ضمادا و حابس اسهال دموی و التیام دهنده زخمها و با سرکه جهت ورم قضیب و انثیان
و با شراب جهت اورام بارده و با روغن مورد جهت منع ریختن مو موثر است و بغایت مسود است
دفرزجه او با سرکه و حقنه آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویة رحم و رفع اسهال نافع و بدل او است
خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یکمثقال و بدلش دو وزن آن مورد است سالامندر
اسم یونانی نوعی از عضابه دان حیوانی است شبیه بمار و دست و پا دارد و دنبال او تا پر
و رنگ الحرکه و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و بترکی بیلانه آغودرین گویند و در آتش دارد
تاثیر نمیکند و اگر در تنور آتش اندازند افسرده کند و یکمثقال او از سموم قتاله و بغایت گرم و خشک
و محفف و مقرح جلد و تدهین روغنی که در آن مهرا گخته باشند سترنده موی و قرحه کننده
عضو است و چون دست و پای او را قطع کرده و احشاء او را اخراج نمایند در عسل چند روز

بگذارند علل مزبور بجهة درد مفاصل و اورام بارده ضماد آن نافع و خوردن آن قتال و فادزهر او
تخم سنگ نیست … اسم وزغه بریست و وزغه بلدی مسمی بکاپاپایه است و ادکو حلکه اجلاء
در سینه بجردن و با نقطهای سیاه و بسمیه حلیانه نیست و ملاقات خون او در بدن مورث … است
در سیم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و تضمید خشک او بر دندان
کرم زده مسکن الم آن و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب گذارند درد را ساکن کند و طلای خاکستر آن
با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون بول او با انگبین …
داء الحلیل جهة رفع فتق لبا مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ او و دهن او اثر دارد و خوردن او مورث …
ردیه و مصلحش شربت ریباس و امثال آنست سامان اسم فارسی نوعی از زردست مایل …
و مایل بزردی و از او حصیر ترتیب دهند سرد و خشک و جلوس بر آن باعث فرج و جهة رفع بواسیر
نافع و سوخته او قاطع نزف الدم سابزج معرب از فارسی و اسم سبرج است سابلیوس اسم سیا
لیوس است ساجی اسم هندی ملح القلی است … بر سیاه و نشانست … کلیه موجود باشد بعد از الف
بزر الانجره است سایوری اسم یونانی کرفس است سالون اسم یونانی هندبا است …
… اسم یونانی خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغة مصری رعی الحمام و آنرا … گویند باز
قصیر است … اسم یونانی سکبینج است … اسم یونانی جدوار است

و بمعنی مخلص الارواح است … اسم یونانی مشیخ است … اسم هندی حب البلسان است
… اسم یونانی عفص است سالیلوس اسم یونانی حجر القمر است … آبنوس است
و گویند ناخواه است … اسم سریانی بادآورد است … اسم یونانی کیکیج است
… اسم هندی صعتر است … اسم فارسی زرد است … اسم فارسی نافس است
ساکونه اسم هندی ساج است سارسل اسم هندی نقده است ساکرکوتاه اسم هندی حجر
البهت است … اسم هندی صینه است … اسم هندی کندر است سپستان لغت فارسیست
و بعربی دبق نامند ثمر درختی است زیاده بقدر قامت ساق او مایل بسفیدی و برگش مدور و در رنگ
و بارش و خوشه و در اول زرد و بعد از پختگی سیاه میشود در حرارت و برودت معتدل و در اول تر
و مسهل محرور المزاج و مولد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا
و مقوی امعا و جهة حرق البول و سرفه حار و یابس و اخراج کرم از معده و خشونت موت و گرفتگی
آواز و سیج که از ردای تند بهم رسد و صلاح او به اهله و تبهای حاره و بلغم نافع و ضماد مطبوخ او
در درد و نشاب خرما جهة گشودن دمل ها از مواد است و قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضعف معده
و گویند مصلح جگر است و مصلحش … گل سرخ و در غیر آن عناب است و بدلش … بخار
شبه و شوق گویند سنگی است سیاه و براق و زرد و دکنی … در سیم خشک و خوردن او …

سپستان مع الباء

خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاة و تقویت معده و بلغم بازگرداند با شراب مقوی دل و اکتحال محرق

مغسول او با عسل جهت جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع و پیوسته در نگاه کردن مانع نزول آب و تقوی باصره

و متانیج و نگاه داشتن او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و صفر سبز و مصلحش اب الخبز و چون سطور

رقیقه چند بر صفحه آن از سوره لم یکن نوشته صاحب لقوه پیوسته در آن نگاه کند در غیر او نظر نکند از زور

لقوه او رفع شود و از مجربات شمرده اند و نگاه داشتن قطعه که قدر یک مثقال باشد جهت رفع فزع و دهشت

از مرده است سبیع اسم جمیع حیوان درنده است سبیع الاکبر بیاد شان است سبیع الغر انیسون است

... ازاد درخت است سپوبنلیه اسم فارسی نخاله است سبرتیا بلغت اصفهانی اسم شتران است

سبیبه اسم هندی صندل است سپاری اسم هندی فوفل است ... اسم هندی ذرنج است

سپر غم اسم فارسی شاهسفرم است سترا بتای بعد از سین اسم هندی قسمی از ریش الغار است

اسم هندی یوز بیدان است ... اسم یاسمین است سجورس بلغت رومی سحیبیس بلغت یونانی اذخر است

سحاب بلغت اکبریا زیبق است سحاب الحجر اسفنج است ... اصل است سحر بجای معجمه آبات

شبیه باذخر و برشاخ و تلخ و بدبو در سیم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم و دافع

بلغم و محلل ریاح و جهت جرب و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش رب ترش و قدر شربتش یک مثقال و

بدلش برزن و نیم او اذخر است سخرس سخلبرس اذخر است سخره زاج احمر است سخاوریس اسم

سیاهی مع الباء
سین مع الجیم

سریانی سطوخودوس است سخینیس اسم یونانی درخت مصطکی است سخینیا اسم

یونانی مصطکی است سخاله آنچه از فلزات سوهان جدا کنند و آنچه در حین کوفتن

از آن ریزد سیدر بفارسی کنار گویند و مراد از این اسم برگ ساییده او است و برگ

بالکسر

او بر خار و ضال نامند و آن کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش نبق نامند

ضال بضاد نقطه دار و الف و لام فی الصراح ضال سدر دشتی ضالة یکی اضیلت الارض و اضالت

و خوشبو و شیرین و با اندکی ترشی و زرد و سرخ میباشد و نشاره چوب سدر در اول سرد و در

آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و ذرورش جهت زخمها نافع و قدر شربتش

تا هفت درهم است و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک از بدن و تقویت موی و منع سفیدی موط

ان و لطافت و تقویت اعصاب و خرد هوام و ضماد او با شراب جهت نضج ورمهای حار و تحلیل ان

مفید و بدستور طبیخ تازه خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در

اول گرم دانسته اند و نارسیده ترش و قابض و لزج و مسهل و بعضی رسیده او و تقلیل الغذا

و دیر هضم و مصالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرای معده و معا و مطفی حرارت غریبه و خوردن

ترش و ما نیه مصعد بخارات بدماغ و دافع صفرای تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کننده کرم

معده و معا و مضر مبرودین و مصلحش گلقند و در مزاج محرورین سکنجبین و تخم خشک او قوی التدفین و آرد

آن که سویق النبق نامند جهت اسهال مراری و قرحه امعا نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهت رفع شری

سین مع الدال

ضالة فالک شد انتهی فقد علم ان الف ضال منقلبة عن الیاء و سیاتی مزید بیان فی محله و علم ایضا ان فی فعله وجهین احدهما ابقائه بحاله والاخر اعلاله بقلب الیاء الفا و هو الاکثر فی نظائره و یظهر منه القاموس نوع تعمیم فی الضال و ستطلع علی عبارته ...

مجرب و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهت تحکیم اعضا و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ آن
بحدیکه غلیظ گردد جهت سستی اعصاب و عضلات و سرعت حرکت اطفال موثر و چون دانه نبق را
بگلاب آغشته زرع نمایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون بعسل آلوده بکارند ثمرش شیرین شود
سد ۲ بیونانی فیجین و در شکابن و دیلم تیم نامند نباتیست و از درخت انار کوچکتر و برشاخ
برگش ریزه و بید بو و بسیار سبز و گویا غباری بر او نشسته و گلش زرد و در سیم گرم و خشک و تازه
او را خشکی کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح
سدد و محلل ریاح و با تریاقیه جهت سپرز و یرقان و قولنج ریحی و امراض سینه و متعدد رحم و
و بوی سیر و ارشامیدن او که با شبت خشک جوشانیده باشند جهت لیکن معف و درد پهلو و سینه و بلغم
و سرفه مزمن و ورام حاره و عرق النسا و مفاصل و لرزهای بارده و چون با روغن کوبیده مالند
جهت اخراج کرم شکم و طبیخ او در شراب جهت استسقای لحمی و خوردن با نمک جهت حدة کبد و خاییدن
او رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی هاضمه و مشهی و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و
سموم هوا و مداومت او هر روز بقدر یک درهم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و تجسیم او نیز
همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر سه اوقیه با ده اوقیه عسل جهت فواق مجرب و چون داخل نبیذ
کنند باعث خوشبویی آن و شدت اسکار و رفع ضرر آن میگردد و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش

انار میخوش و به شیرین است و نشامیدن تخم او بقدر رهیده قیراط با شراب جهت رفع
مضرت ادویه قتاله و نیم درهم او جهت عرق النسا و دو درهم او جهت ازاله کرم و دیدان
عقرب و رتیلا مجرب و به دستور جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و نافع حمل و حقنه طبیخ برگ آن
با روغن زیتون جهت نفخ امعاء و رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهت درد و اختناق رحم
و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت عسر البول و با انجیر جهت استسقای لحمی و به
تنهایی جهت تشنج مجرب و با سرکه جهت رعاف و با ورق انار جهت ورم انثیین با موم و روغن
مورد جهت ثبور و با نطرون جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثالیل و با شبت و عسل جهت قوبا و با
سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبه سر نافع و با خود داشتن او باعث گریختن
حیوانات موذی و صاحب شامه و قطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش
و اکتحال او با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره و سعوط عصاره او جهت ام الصبیان نافع و مداومت
خوردن آن مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا سه
مثقال و بدلش صعتر است و صمغ او ثانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و خیر تا فیاست و جهت قرحه
چشم و تحلیل خنازیر و برص و فرزجه او بقدر یک جهت اخراج جنین و مشیمه مجرب و کوبیده بوییدن
بری او باعث رعاف قوی قتال است و روغن سداب که بطبخ او را با آب رز واده خرد

روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت کرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل
ریاح و رفع لرز و گرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه مجرب و حقنه او جهت
مغص و قولنج ریحی و خلطی نافع است سداب جبلی برگش باریکتر و کم شاخ‌تر و بدبوتر و تندتر از
بستانی و در چهارم گرم و خشک و بسموم اقرب و چهار درهم او کشنده و تریاق او فلوس است و از طلای مطبوخ
او دست و رم میکنند و عصارهٔ او را چون بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ آن میشود و چون در مکانی بسوزانند
و هر کجا آن بریزند حیوان موذی مقاربت آن موضع نکنند و ضماد پوست نبات او با شراب جهت داء الثعلب
نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد و احراق و موت آن عضو میگردد
سداب البستانی بستیاج است سداب البری تیلج است سداب الغربا اسم سریانی فراسیون است سیسنبر الما
اسم فارسی است و بیونانی بطارسن نامند و در شکاین و در بلیم حجاز گویند و آن نباتیست سیاه
مایل بسرخی و برگ او پر از ریشهای باریک و بی ساق و بی ثمر و بی گل و شاخی از آن بیخ میروید و بقدر
زرعی و کمتر از آن و برگهای باز دارد و خشونت و نزدیک بهم بشکل پرهایی که در بال مرغان
میباشد و نوع مادهٔ او بی شاخ و منحصر در یک برگ مرتفع در دوم گرم و در اول خشک و مجفف و بیلاغ
و جالی و مفتح و دافع قمل و مسقط جنین و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصا با خربق سیاه و سقمونیا
و عسل و شراب و امثال آن و منضج و دافع بخار سودا و محلل نفخ و تا چهار سال قوتش باقیست

و خفقان

و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت کرده و مثانه نافع و آشامیدن یک مثقال او با سه عدد زردهٔ
تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از
نوع نر او شش رطل تازه او را بقدر باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند
تا مهرا شود و با عسل پایان شود و هر روز چهار دانگ مثقال بنوشند جهت رفع درد رگهای مزمن
مجرب و بروغنش جهت جراحات رطبه عسر العلاج بغایت آزموده است و برگ تازهٔ او ملین طبع و چون
چند روز بپاشند مواد منشفه چشم را به پلک دفع میکند و ضمادش بر هر عضوی موجب اخراج
فضول آن و چون با حنا بر ... طلا کنند جهت منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در خانه برگ
او را فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را برطرف میکنند و مضر ریه و مصلحش شیح ارمنی و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش قنابیل است سرنج از قلعی سوخته و نیلاب سوخته بهم میرسد و بیخ سرخ
دارد و آن کم رنگ‌تر است و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سردی او کمتر از نیلاب و خشکی
او زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گلسرخ و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت
و رفع ورم زخمها و تنقیه جراحات و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبویی زخم و سوختگی
آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنهٔ او با پیه ... با زنگ جهت قرحه امعا مفید است سرو
درختیست معروف و شبیه بگوز رومی در اول گرم و در سیم خشک و ثمر او گرم‌تر و تندتر از سایر اجزا

[illegible]

وصمغ او کمتر از ثمر و تنند و رطوبة سایله او ضعیف تر از قطران درخت شربین است و نشارهٔ چوب او جهة
منع سیلان فضول و با مرصاف جهة تقویة مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از برگ
سائیدهٔ او با نیم مثقال مرصاف جهة تقویة مثانه و عسر بول مفید و مجرب و دخنهٔ کثیرا و محرق مغسول او
جهة سوختگی آتش و غیر مغسول جهة جراحات رطبه و عصارهٔ ثمر تازه او جهة بواسیر الانف و ضماد خشک
او در سرکه با نشاستهٔ مس مخلوط کنند جهة قطع بهق و سفیدی ناخن و بارد و به مناسبه و تبهای جهة نیش
و التیام جراحات و تقویة اعضای سست و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و زبدهٔ ضماد
و بارد جو و آب جهة حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغرهٔ طبیخ او جهة درد دندان و قروح لثه و آشامیدن
ان و بخور او جهة گریزانیدن هوام خصوصاً پشه و لعوق او با عسل جهة سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی معده است
و آشامیدن او با شراب جهة قطع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصباب فضلات بمعده و رفع نفس الانتصاب
و ذرور صمغش جهة رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با گلنار جهة قروح رطبه و خائیدن او جهة
رفع سیلان آب از دهن نافع و چون ثمر و برگ او را با آمله و آب و سرکه طبیخ نمایند تا مهرا شود و پس از آن
کشنیز کوبیده سازند و ثفل او را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهة سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط
او مجرب و تضمید او با موم و روغن زیتون جهة تقویة معده نافع و بدلش مثل آن ابهل است و سرخ و نصف او پوست انار است
سرفاس بفارسی خرچنگ نامند در دوم سرد و تر و با حدت تحلیل و بهترین اقسام او دریائی است و

علامتش

علامتش آنکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و بهی و مجرد او کثیر الغذا و بطئی الهضم
و سه اوقیه از طبیخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات و مسحوق او با بادروج جهة
سم عقرب و با شراب جهة عسر بول و با شیر الاغ جهة گزیدن رتیلا و عقرب و غرغرهٔ شیرهٔ کوبیدهٔ او
بقدر یک سکرجه جهة خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ او جهة جذب سموم و تسکین
الم گزیدهٔ عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تبلیس خنثهای او جهة
تب غب و تعلیق پاهای او بر درخت میوه دار از جهة حفظ سقوط آن و مطبوخ ده سه عدد از او که اطراف
آنرا قطع کرده جوف او را با ارزن خاکستر تاک و نمک شسته و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با خود غنچ طبیخ داده
بنوشند جهة سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و به دستور محرق او با صمغ عربی او در سه
مناسبه همین اثر دارد و جهة بواسیر بغایة نافع و ضماد محرق او جهة سرطان پستان از موده است و چون
چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه را با نیم اوقیه آب
بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و قاشیر
گذاشت و اگر مدتی از گزیدن سگ گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بنوشند و گویند شرط احراق او که نفع دهد این امر
وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و به دستور هر گاه نیم بجز و محرق
ندکور نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز و زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد

بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده مینماید و بدستور چون سه مثقال خاکستر مزبور را با یکمثقال وثیم حیطفنا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت خناق که از سرما بهم رسیده باشد و خناق ماده سرطانی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته سه مثقال و از خام دو خمس او پنج مثقالست سرطان بحری خرچنگ دریایی را دو قسم است یکی آنکه چون از آب برآرند متحجر شود و آن سنگی است لقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و در دوم سرد و خشک و سوخته او در اجلای و تلطیف بیشتر و جهت رطوبتی که در طبقات چشم و جهت ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحت و سنون او جهت جلای دندان و طلای او جهت کلف و بهش مفید است قسم دیگر شبیه بسرطان نهری نیست بلکه شبیه به خلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و سکنای آن او را بقلاب نصب نموده صید ماهی بآن میکنند سرد و تر و محرق او در خواص ضعیف تر از قسم اول و خوردن او کننده است سراج القطرب هر گیاهی که در شب درخشد به این اسم نامند و قطرب سیمیست شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی تقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل اداذنیوس و بخیله است و اخیر بلغة مغربی نباتیست کبر او چو در میان کتان کلش مانند گل سرخ و نخش تقدر گرد کان و ماکول بعضی مردم است و اداذنیوس سابقاً مذکور شد و مولف لا لیسح گوید از مطلق این اسم مراد سرنج صنمی است سرکه هندی اسم کانجی است و مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی سرنتی مصری نزد زرکرمه آن زنی

دال قطف است

دال قطف است سرز بدال اسم شامی کرفس است سرخ صاحب است سرز فالودج است سرو دوله اسم اندلسی جوز رومی است سرج القطرب نباتیست که تا خشک نشده باشد در شب میدرخشد و گویند بیروج الصنم است و گویند اسم مشترک مثل سراج القطرب سراد از اشق است سرا خلال است سرج الغلام کندس است سرنیون اسم یونانی بارون است سرمیون اسم یونانی بسبابود نی شالنت سرمیوس اسم یونانی شیطرح است سرو جبلی عرعر است سرطان ذئب است سرطوانه زنجبیل محرق است سرجه اسم ترکی عطلون است سرو دین بدال بعد از را اسمار پس است سرخ مزا اسم فارسی اذان العرنت سراب شیر اسم شیر تبه است سرمه اسم فارسی اثمد است سرکدی کا اسم فارسی احشاء البقر است سرکب اسم فارسی زبل است سرزبل اللبوق م اخیر لبلاب کبیر است سرلبن توبا اسم فارسی ابر العصب است سرکبان خربوس اسم فارسی خردالدیکست سرخیم اسم فارسی آبار است سرخوی اسم فارسی انهر است سرشیم ماهیا اسم فارسی غری السمک است سرکه اسم فارسی خل است سریشم و سریش غری الجلود است سرم لغة شیرازی و آن سناغ است سرکدا اسم هندی حب السنبل است سرکما اسم هندی لحیة التیس است سرابکه اسم هندی عنب است سرسو اسم هندی خردل بری است سر اسم هندی حمر است سرما اسم هندی انمد است سرباخی اسم ترکی خشقم است سرما برای معجمه اسم نبیذ الحنطه است نزد اهل بغداد و سامانیه

[illegible marginal note]

سنی الصین

معرب از ساساليوس يونانيست [سعی] بسم هندی ارزنیست [سعد آس] بلغت فرنگی چوبیست که
بجای چوب چینی در علت آتشک و غیره استعمال میکنند و ظاهرا چوب صنوبر باشد چه بولاتینی گرد چوب
صنوبر را نامند و صاحب منهاج چوب چینی بیان نموده است و حقیر مشاهده آن نموده فرقی نیافته است [سطرونیون]
یونانی اسم نباتیست که اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد و بهمین کیاه و شجر و ساقش باریک
و بیرگره و بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام و مایل باستداره و طول و بر برگها او نخته و از گلهم
منبت متعدد و زرد رنگ شبیه برگ کلم و در آخر ساق شعبهای ریزه و بجای ثمر غلافها و در آن تخم سیاه و سفید صنوبری
و گلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوی و تندی و معطس و از عمر لندنس است و تخمش
مثل زیره در آخر سیم گرم و خشک و بیخش قویتر از سایر اجزا و مستعملات نباتنه جا دهند و در حیض و قاتل جنین
مسهل قوی و جاذب باد و سنه بشود و دشنا مبدل و باعث مسهل رطوبات بارده و جهت امراض جگر و سپرز و تقویت ذهن
سددی و باجاذب شیر و بیخ کرمحلل اورام سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و جماد شاد و بو و سرکه جهت جرب متقرح
مطبوخ او با شراب بارد جهت محلل اورام حاره و سقوط او جهت تنقیه دماغ از فضلات و تحلیل ورم و رمینی جهت
درد دندان و درد فرجات منقی رحم و در ادرار دیه حیض و جاذب و مقوی باه و طلای او در دفع بهق و جمیع
انا رد با کل ارمنی جهته حکه و جرب نغایت مفید و سقوط ربع درهم او با بیست عدد زیره کرمانی و زرنیخ الافخاخ
جهت تقوه مجرب دانسته دانند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مولف اغذیا ادر

ادرار بیخ مرطبینا و مولف ذکره کرده که ندش درانسته است و در آن بهمینست الحنبت بخلاف سطرونیون
و بحث آهنه ظاهر میگردد که غیر آذربو وکندنش است [سطافیس] یونانی نباتیست با بیخ کلکه و شجر
و شبیه بتر اسیون و از آن درازتر و بر برگش برگش ریزه و سفید و خوشبو و مایل بکراهت و با آندک
زعفرانیه و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش ریزه مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت
او در سنهای کره و زمینهای خشک و در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول و حیض و دیته من جنین
و مخرج آن و مسکن خفقان بارد و منقی معده از سودا جهته توحش و مالیخولیا و وسواس و دردهای بلغمی
و تقویت دل نافع و قی کردن با مطبوخ او جهته نیش دیوانه گزیده قبل از رنگی از آب ترسید مجرب دانسته اند
و چون در روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهته رفع درد دندان
نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است [سطرورطس] یونانی نباتیست که برردی اب بهم میرسد و شیر است
بیاد رنگیو یه و بیخ سرد و تر در دوم و اورام حاره و جهته حرقة البول و ادرار خون کرد و التهاب اعضا
نافع و در جمیع افعال الطحلب است [سطاریون] یونانی اسم نباتیست با بیخ و شجر و کیاه و شبیه بعشقه
دیرا شکار محیا و رمی بکجد و شعبهای نیز میرسد و گلش شبیه ببنفشه و چندین عدد نزدیک هم مثل خوشه
و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اطعمها اکل شود
و بفارسی برابر از اهل هند و دو بیخ بسیار است و او خیر تا تر سبز است مرکب القوی در آخر اول ادرار گرم

حاره و بارده دبرکت دکل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت کزیدن عقرب و زنبور و در تیلاد سایر هوام

شربا و ضماداً مجربست سکرکا لغة سریانی و ان سبعه بابست سقرالس زرنباد است سقوس

اسم یونانی جانبادرست سقیمون اسم یونانی زوفرست سقیمونا اسم یونانی مبدوارست

سقطلین اسم سریانی جزرست سفناری اسم جنس کیاهیست که برروی زمین پهن شود و سعد

سنبل الطیب

نیمیست بقدر زیتون و بزرگتر از ان و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی ...

و در ... بن سکتونا منند و برکش شبیه ببرک کندنا و از ان درازتر و باریکتر و با صلابة و اندک خشونت

و کم عرض و اخر دوم کرم و خشک و مجفف بلذع و مدر بول و حیض و منبت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج

عفونات و جهت سم عقرب شربا و ضماداً نافع و بدستور جهت تقویت اعصاب و تحریک باه لبیار مجربست و مسمن ...

و جهت زیاد کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و نیکوی رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارده و ...

مقعد و بواسیر الانف و تقویت هاضمه و با روغن جهت الخفرا و جهت درد کمر و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و

ثبهای کهنه و قطع قی و جهت برودت رحم و بهم اوردن فم ان شربا و حمولاً و جهت تقویت دندان و لثه

و خوشبوی دهان و رفع قروح ان سنوناً و جهت کوشت اوردن جراحات مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت

باشند و جهت دردهای بارده و ریحی ذرورا و ضماداً نافع و قطور او جهت کرانی سامعه و طلای او با زفت جهت

جوشش سرد و غسول او جهت سرخ کردن کونه و کشامیدن بکوقیه از شراب که بوقیه از ان ... رطل شراب

جوشانیده با جهت رفع قیام کرم معده مجربست و استعمال کردن او با بیخ باعث فساد قوت است

و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح ان انیسون است و مداومت او محرق خون و مولد جذام

و مصلح ان سه روز در سرکه خیسانیده است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب

و نصف او مرد و ربع ان دار چینی است و قسمی از سعد هندی که شبیه زنجبیل است و مضغ او در رنگ

زعفران از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانک او مورث جنون و زیاده از ان کشنده است طلای

ان در ساعت موی را سترده باعث جرب جلد میکرد و سعدان اسم عربی کیاهیست شبیه بکیاه

خشک خاردار و سفید تر از ان و برکش از ان نرم تر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او ... است و بتراب

معتقد که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است سعوط انچه در بینی کنند و ما یج ... ان ...

سنبل

تا منند دار اختراعات جالینوس است و مرود العطاس را باین اسم نامند سعد ... فنجر بونست و

خشیته السعال نیز کویند سغند ثمود ... بارانست سغیر بغین معجمه ... ست سفیدین ... بدستور معجمه

سکبینج ... سنبل بفارسی به وا ... و بترکی حیوانا منند معروفست شیرین ادر ... رت ... قربت الاعتدال

و در ... خراد ل ... بول و مقوی معده و دل و دماغ مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفساید و طلای

او ... کرده استعمال نماینده جهت رفع تهیج اطراف و ورم ... مجربست و ... در اول سرد

و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از شیرین و جرم هرود ... و اکثار مسهل ... بعد از غذا

وحابس طبع حار المزاج اند ذرخلاء معده و بوییدن آن قسام او مفرح و مقوی قوتها و روح حیوانی و نفسانی و خوردن
آن جهة تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و فم
آن و جهة یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع
خواص کحل خوردن و مثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقة البول و غثیان و قی و ورم
معده که از ریختن مواد محرقه باشد و ازاله بد بوی عرق نافع و آب او جهة رفع نفث الدم مفید و جرم او
مسدد و در مضر تها قوی تر از آب و مصلحش مربا کردن او است با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهة حرقة
البول و جراحات مجاری بول بغایة مفید و بریان کرده او در آتش بتدریکه رنگش تیره نشود جهة قطع اسهال
مزمن مجرب است خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوز بوا را ریزه نموده در آن جای داده بخته باشند و
اخشاء ضعیفه و محشی آن قصبه ریه و بورت رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای او و مصلحش انیسون و مثال
آن و قدر شربتش از آب بزندادی تا سی درم است و رب ترش او را فراول سرد و خشک و قابض
و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت در معده و معائی که خلط مرور
باشد مسهل لعصر و مضر صاحب سعال است و رب شیرین قریب الاعتدال و یبوست او و غالب و قبض او کمتر از
قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشاء ضعیف النفس او است و قدر شربت هر یک از آن تا
بیست درم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوة قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ

و دل و معده و مربای او جهة تقویة احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات بسوی سر و جماد
جرم و شکوفه او و بیخ بتور و برگش جهة حبس فضلات از انصباب باعضا و اورام حاره و چشم
و سایر اعضا و تضمید برگ آن جهة تخفیف زخمها نافع است و بیرزی که بر روی به میتانند
که زغب و خمل گویند بسیار قابض و بغایة مضر حلق و صوت است و ذرورش جهة نزف الدم جراحات
مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و برگهای تازه ریده او در همه افعال بهتر از توتیا
و جهة سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب مطبوخ مهرای او را با نصف آن
روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد و قابض و جهة جرب رطب و بثور سر
و قلاع و قروح دهان و دوار و طنین و مانند آن و حرقت رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و نشانیدن
او جهة نفث الدم و صداع حاره و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حاره و قرحه امعا و رفع سم
ذراریح و در دو خشب الصنوبر نافع و خوردن او در تیزابهای اثر دارد و در رنگ و ارنگوفه به طریق روغن
گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است و به دانه در دوم سرد و تر و با اندک قوة قابضه
و لعاب او جهة خشونت حلقوم و حلق و سرفه حار و یابسه و تسکین حرارت معده و تهابها و بثور زبان
و دهان و یبوست آن و طلای او جهة سوختگی آتش و رفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مفتح
دانه او جهة رفع کندی دندان مفید و مغز دانه او مسهل محرورین و موافق اعضای تنفس و جهة سل

و ترحیم را و سعال و کرکشیع او از نافع است و قدر شربتش دو مثقال و از لعابات رو تا ده مثقال مضعف و مرخی معده
و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بزرقطونا است سقفاویکن اسم یونانی نباتیست
که در معموره نیز میروید ساقش تا بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگتر
و گلش بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسطش سفید و در طعم مایل بتندی و تلخی و خام
و پخته او از گلولاست و بعضی او را از اقسام پیاز بری دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض
و مفتح سدد و احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و سی مثقال از آن با شکر و نبید مسهل
بلغم زرد و مسهل اخلاط غلیظه و بدستور سفید رهم کل او با عسل آن هلیله ... مسهل قوی است و مضر جگر و مصلحش کثیرا
سقفید ولیون اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ خیار و برگ بادنجان و ساقش بقدر ذرعی
و شبیه بساق رازیانه و گلش شبیه بسیسالیوس و از آن بهتر و شبیه تر و ثقیل الرائحه و بیخ او شبیه بترب
و منبت او اماکن رطبه است در دوم گرم و در آخر خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سددی و قولنج و درد
و عسر نفس و ربو و جرب و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه او جهت تنقیه چرک گوش و ضماد او جهت بواسیر و بواسیر
نافع و شامیدن تخم او و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور او جهت افاقه سبات و لیثرغس و سکته
و صداع مزمن بغایت موثر و نطول او با روغن زیتون همین اثر دارد و ضماد گل او با شراب جهت منع ازدیاد
قروح خبیثه و نمله مفید و مصدع گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربت از تخم او تا دو مثقال و از بیخ او دو درم و جهت یرقان

بیخ او

بیخ او بهتر از تخم است سفید مرز و باصفهانی سفید سلمه نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است
سفید سفند اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی حرمل است سفنالین یونانی اسم
خیار است سفرجل هندی اسم بل است سفندوکیا اسم یونانی شاهترج است سقلیمن اسقولو
قندریون است سقنقیس اسم یونانی سمکه صیدا است سفیوشن اسم فارسی بزرقطونا است سفنق الکرم
عسالیج الکرم است سفیدآب اسم فارسی اسفیداج است سفید بزیدی اسم فارسی اسفیداج
حصا صینی است سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است سفال اسم فارسی خزف است سفیدبا
اسم فارسی عوسج است سقمونیا و بالعربیه محموده نامند عصاره نباتیست که بشیر است شاخهای
بسیار از یک بیخ میروید و بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین پهن میشود و در بعضی مکان که آنرا آنکس است
که راست میشود و ظاهر او با رطوبت چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب نرم و تر و باریکتر از آن و گلش سفید
و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخش سفید و بقدر ساعد عظیم جسیم کوتاه و به طول و بیرون آن گوشت در چون
ابتدای بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاک خالی نموده برگها فرش کنند رطوبت لبنی آن در برگها جمع شده
بردارند و بهترین او صاف سبک وزن بر سوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود و مایل بکبودی و زردی
و سفیدی باشد محلول او در آب سفید شود و زبون ترین آن حرمغانیست که از بلاد حرامغه خیزد و سیاه و
ثقیل است و هر چه بصفا اندک و نمش ... مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقیست

السین مع الفاء

و بعد از آن قوة مسهله زایل گردیده مدبر شود و مقوی او را تا سه سال قوت باقیست و شرط است که در میان
سیب و به و خمیر تشویه کنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن
بادام و ابن تلمیذ سنا مکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته اند و در محرورین با عصارهٔ گل سرخ و در آب به
استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن او نکنند که باعث ضعف فعل او است و در محرورین و ضعیف
القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن نکنند اولی است و در سیم
گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهل و
بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و منتج و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب شرب آن و
ضماد آن نافع و با مثل او تربد چون با شیر بنوشند اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت
امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی نافع و زیاده مضر دل و معده و امعا و جگر و مورث
تشنگی و کرب و غشی و رافع اشتها و زیاده از نیم درهم کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص و با
روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع خرابی و با زهره گاو
و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق نمودن اطفال ضعیف الاحشا مؤثر و بیخ
او محرق و محلل و ضماد او جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیف تر
از بیخ او و فرزجه جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن و شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از

برگش تا

برگش تا یک درهم و بدلش بوزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاغیه بدل
او است و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و به سائیده قرص کنند بهمه جهت بهتر است
و خوردن دو مثقال از بهی که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض
صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرت است و از خواص او است که چون سائیده او را در فرش
و لحاف زیبق نموده و رزند و صل بوطه احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منعقد کند و مجرب است
ترنوتندیا اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متاخرین او را
ابو سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده اند و از سموم است و طلای مطبوخ بحری آن
در روغن زیتون سترنده موی و جهت رفع حکه نافع است **تفنقور** حیوانیست شبیه به بزمجه و دنباله
او را از دو دست و پا دارد و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده
کرده و تهور رود دو زرع سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم زرع و لون بزردی و مؤلف شفاء الاسقام
خضر ابن علی مصری مخصوص بلد فیوم و دیار مصر دانسته اند و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل
و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس آبی او معروف بورل مائی و جنس بری معروف بورل مطلق است
و ماده او تخم را در ریگ سواحل نهان کرده زیاده از بیست نشده و مثل آن میگردد و دنباله او و لون
بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده را دو فرج میباشد و خصیه و مثل خصیه خروس و در جوف

گمرگاه او در آب و در سواحل تعیش میکنند و خواص مشهوره او در جنس نر موجود است که در بهار
قبل از جفت شدن بماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا بغیر کرده پاک نموده با نمک انداخته
باشند و در سایه خشک کرده قوی ترین اجزای او در تقویت باه گمرگاه و ناف و پشت دنبالگی است
و نمک او را نیز تاثیر عظیم است تازه غیر نمک سود در درجه دوم گرم و تر و نهایت مسمن و مکبود او
در سیم گرم و در اول خشک و نهایت مباهی مجدی له البیت مشتهی ته نعوظ و ادرار منی بمرتبه هلاک رساند
و اطفای ان کافور و تخم کاهو میکند و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع
و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و معاون دل و شراب و نبیذ زبیب
و تخم نیم برشت است و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و قضیب مجفف گاو کوهی است و جمعی
خصیة الثعلب را بدل دانسته اند اصلی ندارد و مهدیارس گوید که طلای فوالح و با حیله و آلته تغیر
رنگ و ضحح و برص میکند سقز لبن ولیفا ذکر اسم عربی دوشاب خرما است و در قانون الادب
لعبا دامده و اطبا الخیه لعباد است اسم بانه مید نند سقفقس سقفوراست سقرا اسم بریانی
لبغا یبح است قرنوان اسم یونانی عنقر است قرانافیرن دلیوت است قوردیان اسقوردیون
قرانیدن اسم یونانی نعبل است قودمس اسم یونانی حرشف است سقونیا اسم
یونانی صابون است قرنی اسم ترکی زرزور است سقز اسم ترکی علک الذهم است

اسم ترکی

الکاف

است سقر اسم ترکی بعیر است سقر اسم ترکی ماهی زهرج است سقرتوبردی اسم ترکی خرامین است
بفارسی شکر نامند و ان عصاره نبات نیست مثل نی دراز بی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد
هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبیخ داده صاف کرده در ظرفی ریزند که در داخل
جابجا گردد مسمی بسلیمانی است و چون طبیخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند و راقاینده گویند و اگر
در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج خوانند و بفارسی قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل مساوی
الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبیخ داده در شیشه ریزند و بوم به نبات قرازی است و چون
با آب طبیخ داده با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد بر ریسمان کشند مخصوص باسم فانید خزایی و
سنجری است و چون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد و ان را طبرزد ملکی
نامند و اکثر قسم صعب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند و ان نیشکر در اول گرم و در آخر تر و معتدل
طبیخ و حلق و سینه و شش و جالی رطوبت ان و جهت سرفه و احتباس بول و حرقه ان نافع و مولد خون
و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر شود و جهت جلای باصره نافع است و شکر سرخ در دوم
گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسام است
و هرچه صاف تر باشد حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود خشکی دارد و غالب میشود و انواع شکر صالح الغذا
و مسمن و جالی و ملین طبع و مضعف و مقوی ارواح و قوی جگر و محلل ریاح امعا و مباهی و سریع النفوذ

بهمی بدن و مانع سبزی و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط لزوجی داری
و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهت تخمه العوت و تسکین قولنج
و با دهن ال و روغن کنجد گرم بنوشند جهت رفع سده جوف و تنقیه زنان صاحب نفاس نافع و جهت عسر
بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یک وقیه رافع سرفه و خشونت آواز و خشونت
سینه و دردان و ارتعاش خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهت جلای بیاض چشم و لحم
زاید و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم
رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص و سایر آثار [illegible]
النحل و ذرور او جهت بردن گوشت زاید جراحات و رویانیدن گوشت در جراحات و ماندن
گوشت تازه و بخور اقسام او جهت رفع زکام نباتات مؤثر و مضر صاحبان سل و اسهال و معطش و صفراوی
مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق خون
و مصلحش بادام شیرین و ترشیها و انار و ربه و اطباء شیر [illegible] و امثال آن و قدر شربتش در
نوبت باده و تلیین و ترطیب مثل او ترنجبین و در سکنجبین قولنج [illegible] و قدر شربتش تا [illegible] در سند العشر
شیبی است که بر درخت عشر منعقد گردد شبیه بپارهای نمک و سفید و در یمانی و سیاه و حجازی و مانند
[illegible] و ثمر او مسمی بخرقع است و بهترین او یمانیست که او لاذع [illegible] شیرین با قبض را بد و بعد از آن

احساس تلخی شود و در اول گرم و خشک و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی او اگرم تر
از یمانی و اقسام او مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای متنفس و جهت درد سینه و سرفه و
درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از
دهن قاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یک وقیه جهت ربو و ضیق النفس از مجربات
شمرده اند و اکتحال او جهت قوت باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش [illegible] بعضی
گویند شکر تبغال است و قدر شربتش یک وقیه و قوتش تا بیست سال باقی است و مؤلف اختیارات بدیعی
تصریح نموده که او شکر تبغال است و غلط او احرج [illegible] نبات او از اشجار بادیه بر شتر خار است
بحدیکه از قطع یکدرخت او زیاده بر یک رطل شیر جمع میشود و سه درهم آن کشنده است بحرارت آتش
جگر و شاخهای او بسیار و دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان [illegible] و بقدر برگ [illegible]
و شبیه بآن و در بلاد کرمان یافت میشود و گلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل
بزردی و شبیه بگل خربزه و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه به [illegible] و پنبه
و در غایت نرمی و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک
و طلای مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک او جهت منع قروح
خبیثه و آکله و رفع جرب و تخفیف قروح و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت مؤثر است

و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترندهٔ موی جلو دو در این عمل مستعمل اهل حجاز است و قاطع دانه لو است و در دافع
کلف و توباد و صفه و مصلح اورداح صاعدهٔ علم صناعت است و محمد بن احمد ابن ذکریا گوید که در ظرف
دستها که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را به اب گرم مکرر دستها آن نشسته جمعی کثیر از آن ظرف
اب خوردند و همه هلاک شدند و قسمی از این شجر را سمیت کمتر است که جلوس در سایه آن کنند است
برگش شبیه بلبلاب و مدور و قسمی را شبیه به برگ درخت گز دکلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل به سرخی
دیسقوریدوس این نالس گوید که از این قسم دیگری منکر گفته اند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال او در سه روز
قاتل بوده و در خزاین ملوک ضبط تمام سکر العشر از این جهة میشده **سکنجبین** غذایی است که
با سرکه ترتیب دهند و آن منقطع و مبرد و قامع صفرا است و مسکن غلیان خون و مضر بخیف البدن
و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل و مضر شارب
ادویه مسهله است و مصلحش حلویات و بالوده و طریق ترتیبش او آنست که گوشت را بجهد و سطل ریزه
کرده اگر مرغ باشد آن را زبند ها جدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و گندنا را چند جوش
داده و لرزه آن را گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت در سرکه و ادویه خوشبو مثل الخیته ما غسل و شکر
چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند **سکرجه** ابن لدد گوید از نباتیست برگش شبیه به برگ
مورد و در وسط آن ... شبیه بجنب ... و حی العالم کبیر شباهتی دارد گرم و خشک در

صلابت

صلابته میزرا نفع و مسهل سودا است و مولف تذکره گوید حب الهیوکنت **سکبینج** معرب از فارسی است
و یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بجبار و بهترین صمغ او صاف
بیرون سرخ اندرون سفید است که با رطوبت ظاهر و دربوی مابین حاصلیت و کندر
باشد و کهنه قند منحیل به ادشود و فرق میان ایشان رطوبت ادشت و تو قتش تا بیست سال باقی
میماند در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته اند و مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح
و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و مسهل اخلاط با قوت
تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم معده و شکم و مخرج آن و جهة امراض بلغمی و ربو و سعال و
درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و مغص
و با شراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة تقویة باه و ضماد او جهة جذب پیکان و خار از اعضا و ازاله
آثار جلد و تعقد عصبی بواسیر و عرق النسا و القیام عضل منقطع و تحلیل خنازیر و سلعه و فرزجه او جهة
احتباس حیض و بخور او جهة اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهة نزول آب و ظلمت بصر نافع و مضر محرور و آن
و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم
و بدلش قنه و گویند زیر سموم را نتایج بدل اوست **سلخ** عصارهٔ آن است و غیر اصلی گیست
از ما زو و عصارهٔ غوره خرما که بلح نامند و آن نوعی از ... دوم سرد و خشک و حابس قی و طبع و

ماسکه اعضا و قاطع عرق و رایحه آباط و بدبوئی بدن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش [illegible] است

سک المسک چون مشک را عطیه و غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین اسم خوانند و چون

در نافه مشک کنند از [illegible] است و چون نافه را در آن خیسانیده [illegible] آن آب

بر شنند سک نامند و چون نافه را کوبیده با رو بیامیزند سک الکراس گویند و اقسام

او مایل بگرمی و در افعال قریب به رامک است و قسمی از سک المسک که از جمله طیوبست مؤلف

شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و دل و مفتح و مفرح و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف الدم

نافع و طریق ساختن او آنست که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل مازو سائیده بجوشانند

تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند و یک رطل از او و هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر

و لسان الحمل و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و کبابه و عود هندی سی مثقال دارچینی

سه وقیه صندل زرد و نیم رطل زعفران پنج درهم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و با

اسم مذکور قریب بانعقاد بپزند و قرص ساخته خشک کنند پس قرصها را نرم سائیده با روغن

مشک [illegible] قرص ساخته و استعمال نمایند سکنجبین مؤلف [illegible] است و منافع کلیه

او تفتیح و تلطیف و ترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفرا است [illegible]

و تهییج [illegible] و مصلحش [illegible] و بدلش جلاب [illegible] است و اقسام او در [illegible]

بیان شده

بیان شده سک نورس اسم فارسی عنب الثعلب است سکبینج مجر غیلطون است سکر اسم فارسی

قند [illegible] است سکردوانم اسم فارسی کلب الکلب است سکرد اسم ترکی خلاف است سکال اهل

اردو که گویند فنجنوش است سلیخه پوست شاخهای درختی است مثل لولهای تنک و زرد و یونانی

اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است برگ درختش شبیه به برگ سوسن کبود و ساق غلیظ

و پوستش سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو دوم سرخ بلون پنج مرجان و صفایحی و

خوشبو سیوم سفید مایل بزردی و بی رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در

بوی شبیه بفلفل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق بسیار سیاه و بدبوی و گویند از

درخت دارچینی نیز بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و بهترین اقسام اول و دوم و سیم است

که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک و ملطف

و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر بول و فضلات و مخرج جنین و حیض

و جهت ربو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت ادویه و زهرها نافع

و ورمهای نوبه و حدت باصره و تقویت و تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و تحلیل ریاح نافع است [illegible]

و ضماد او و [illegible] و جلوس در طبیخ او [illegible] جهت بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است

و مضر گرده و مصلحش کثیرا و مصطکی و صمغ [illegible] و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا

سلیخ اللام

تا دو درهم است **سلق** بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق اسود گویند
و آنچه ریزه برگ و مایل بزردی و ساق و برگ او رنگین باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و
با بورقیه و قوة قالعه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم او حابس طبع و مائیه او ملین آن
و قلیل الغذا و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهة رعشه و تحریک باه موافق و بهترین اجزاء او ریشه [illegible] و
برگ او بهتر از بیخ او است و از مطبوخ او برقیه او زایل میگردد و خوردن او که با سرکه و خردل مطبوخ باشد نافع
جهة رفع سده طحال بسیار موثر و جهة درد گرده و مثانه و امراض متعدده نافع و آب او با ادویه مسهله معین
اخراج بلغم و جهة مفاصل و نقرس نافع و سعوط آن جهة تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهة لقوه و صداع
و شقیقه و حمره و بهق و قطور نیم گرم او با روغن بادام جهة درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهة خزاز و نخاله
سر و قمل و ضمادان که بفارسی زرگنته باشد مفید و ضماد نیم گرم او با بوره ارمنی جهة بهق با استعمال مجرب
و حقنه آن جهة اخراج ثفل و سحج و برودت متعدده و طلای برگ پخته او جهة سوختگی آتش و جوششها و با داء سرخ
و ضماد برگ خام او جهة بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و ثآلیل و با عسل جهة قوبا و ثآلیل و با حنا جهة خضاب خوب
کردن موی و با روغن بادام جهة تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او
محرق خون و مورث قولنج و مغص و مغثی و معطش و پختن او با عدس است و استعمال خردل و آبکامه سکنجبین
حامض [illegible] و مذکور شد **سلت** بفارسی جو برهنه نامند و برابر جو گندم گویند و آن دانه است متوسط میان جو

وگندم

وگندم و شکل گندم منقشر میشود و سرخ و سفید میباشد در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم او
ملین طبع بعسر و مولد خلط صالح و چون یکروز بر او بگذرد بعید الانهضام و مولد نفخ و بخر معده
و مصلحش رازیانه و جرعه‌ها و شیرینیها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد [illegible] کرده و هریسه او با روغن
زیتون بسیار جهة مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام
و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در مطبوخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی نشره است **سلیخه**
پوست ساقه است که در [illegible] انداز و بهترین او پوست نرم است و آن غلیظ و سیاه و مایل بزردی و براق
میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و دیگر مثل او که باده در سیم ارد جو که مانند نان پخته باشند
جهة بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور دیگر مثل او با سه عدد خرما که در سه روز بخورند
جهة منع خروج ثآلیل و سقوط آن موثر و با زجاج مکلس جهة ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر
و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهة رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور او که در
روغن زیتون طبخ یافته باشد جهة درد گوش و دفع سیلان مواد او و جهة جرب و دمعه و استرخای جفن و بثار
و سلاق و تقویه باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف
قروح رطبه است و ضماد او با زرنباد جهة بهق و برص و اثر [illegible] و طلای سوخته او با روغن زیتون و یا
با شراب جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند

[illegible]

جهة خناق منعقد مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم البصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا یک درهم است **سلاقیون** لغت نبطی است و در مصر سندیان نامند درختی است قریب بدرخت بید و برگش شبیه به برگ درخت غرب سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و دهنی در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانیست خصوصا افعی و جهة تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز و طول برگش محلل اورام است **سلحفات** بفارسی کشف و سنگ پشت و بترکی تسبلغه نامند حیوان معروفیست دبری و بحری و نهری میباشد گوشتش در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه کمر و کباب او حابس حیض و با حبه محلل ریاح غلیظ و التیام دهنده فتق قریب العهد و ضماد شش محلل اورام و خون بری او شربا جهة صرع و تشنج نافع و چون با ارد جو و عسل حب سازند و ببلع نلفعلی صبح و شام بنوشند جهة صرع بیعدیل و طلای او جهة نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهة رد یا نیدن موی سر مجرب و طلای سوخته او که بد سفیدی رسیده با روغن کاو و غیران جهة سرطان متقرح بی نظیر و هیچ دوایی در این امر به او نمیرسد و با سفیدی تخم مرغ جهة شقاق منعقد و سایر قرحها و ذرور او جهة زخمهای عسیر الالتیام مفید و چون با خاکستر او خاکستر ارانب نقل اضافه کرده با عسل بسرشند و صبح و شام یک لعقه بنوشند جهة ربو و ضیق النفس و آبله موثر و طلای زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سقوط او جهة صرع و اکتحال مخفف آن با عسل جهة نزول

آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او ببلع نلفعلی با جریرهای موافق در قطع سرفه اطفال مجرب و طلای آن با عنبرتش راز یانه جهة ورم انثیان بیعدیل و پیه او جهة تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهة فتق اطفال و خوردن فقوع بحری او جهة رفع سموم و بخور استخوان تنها یا او جهة بیتها مانع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهة رفع بستن مباشرت زنان بغایة موثر است و چون کشف را به پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ در آن مکان کند و مجربست و مضر مسمی و مصلحش عسل و قدر شربتش از سوخته او یک درهم و از تخم او یک قیراط و از خون او دو سه قیراط است **سلوی** اکثر اطبا او را سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از طیور صحرائی بیابان نمونه های او در از تر از سمانی و در رنگ و پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که آنچه بترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب میباشد و از کثرت باران لیلا رود و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و شوره و مصلحش ترشیها و زرد و پخته او بهتر از کباب است **سلاجیت** بول بز کوهی است که در سنگلاخها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و تو بتر از باررود است در آخر دوم گرم و خشک و متمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه بزفت خاک آلود و طریقه تصفیه در دستور است مرقوم است

مسهل اخلاط سوخته و نشاسیدن یکدرهم او هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه
بعد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای او جهت گشودن ورم دمل در رفع آثار مؤثر است سلیمانی نقاره
او را دار شکنه در مصر و دار الشکت نامند و او مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق را طبخ
و در هیچ یوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله در رفع گوشت
زیاده و خراج و خشکی ریشه زخمها و ثآلیل و بواسیر و عقدهای بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید
که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهت برص ان و دو آب مجرب و جهت پاک کردن انسا و نرمی طلا
مستعمل زرگران و یک قیراط او کشنده است و طلای او با دو چندان او صابون رافع دردهای مزمنه
بارده و مجرب است سماق الجبل حرمل البری است سلاجم بجیم اسم هندی سقل ازرق است
سلوقیه معرب از سلوقس یونانی و آن جری است سلیخون اسم یونانی سریح است سلیندونیا عکلونو
سلیخه بنق است سلیخه قرطاست سلیطه زیت است و گویند عکبر است سلفی اسم یونانی نبات
دردان است سلیخودان قرة العین است سلیخه السودا نوعی از سلیخه است سماپیس اسم هندی
میعه سایله است سوک اسم ترکی علق است سلندریس نوشادر است سماق درختش او قریب
بدرخت انار و برگش زغبیت دارد و دندانه دار مثل اره و سرخ و دانهای او بشکل عدس و خوشه
او مثل خوشه حبة الخضرا و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا سه سال باقی در

دوم سرد

دوم سرد و خشک و جبلی آن در سیم سرد و تر برودت و برگش کمتر از دانه او و رادع و مقوی
احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهت قی و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب
و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعا و کثرت بول و بهکور رود با زیره جهت قی عنیف
مجرب و مهیج اشتها و با زرده تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال دموی که با او مخیه شود و بدستور
قابض و باییده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کرده او که بریان کرده باشند
اوست جهت قطع سیلان رحم و بواسیر و جهت تقویت لثه و قلاع خبیثه و قلوع خیسانیده او در گلاب
دراب خیسو ها یا قدری کثیرا جهت حرقت معده و ذلاق و حکه و منع بروز آبله در جدری و سیلان چرک
گوش و بآب جهت ابتدای رمد و نطول آب طبیخ او مانع ورم فربه و دقیق و ضماد او با آب
جهت منع ورم تحف سایر اعضا و با زغال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون در آب برگ و چوب
شاخهای درخت بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض و جهت تحلیل اورام و غلبه و قروح
رطبه و نزف رحم و فساد لثه و قروح شهدیه و کلف و داء الحیه و ورم چشم و امراض جفن نافع
و طبیخ برگ او و سواد موی و تقتنه بطبیخ آن جهت قرحه امعا مفید و چون برگ او را امهار کنند
و آب را منعقد سازند در رادع و تبرید و تقبیض مثل اقاقیا است و طلای محلول او با آب بارتنگ
جهت قروح خبیثه و سلس البول و استرخاء اعضا نافع و ضماد برگش بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی

اختیارست مضر معده و جگر را و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش یکدرهم و بدلش سرکه است و صمغ
درخت سماق شدید الیبس و با اجزاء حاره و بارده و رادع و محلل است و جهة التصاق
جراحات و حدة لعبر و تسکین درد دندان و امراض چشم مفید و زرورش رافع بواسیر است
سماق الدباغین گویند نوعی از مازوی ریزه کوهی است و جمعی گویند برگ سماق است که دباغان
جلود قلیقه را بان دباغت میکنند و در جمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است سمسم بفارسی
کنجد گویند و بلغة حبشه جلجلان و قوتش تا ده سال باقیست در اول گرم و تر و منضج و مصلح آواز و
خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و متعد دهن و مسمن
محلل اورام و خوردن او با شراب جهة گزیدن عقرب و با مثل او شکر و خشخاش و عشر ان پنج اوقیه مغز و نصف او
بادام که هر روز از مجموع آن یک اوقیه استعمال نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب و مولد منی کرده و تر شده
کوبیده او با نبات جهة رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقه
ولذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن دو درهم او با یکدرهم کردکان سوخته جهة قطع خون
بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی در چشم و اگر در سطری
عصب و سوختگی آتش و قولنج معا رقولون و نطول با آب برگ او باعث درازی موی و سیاهی
ان و رفع حرارت سوداوی سرد و ضماد مطبوخ او با شراب جهة تحلیل ورم چشم و حرقان نافع

و آب طبیخ

و آب طبیخ کنجد با نخود و مدر حیض و مسقط جنین و در دو وقیه آب طبیخ او با آب نسیج مویز یکمرتبه قدر نیم
روغن کنجد و نصف او وقیه افتیمون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش بدن و درشتی جلد
مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضا و مورث بوی دهان و صداع و مصلحش عسل و خوردن
او و قدر شربتش یکدرهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت تا هفت سال باقی و در
حمام گرم و تر و در تسمین و تلیین و ترطیب و رفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل آن و
در رفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از کنجد و در مزوره مرض
بهتر از اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهة قرحه امعا و رفع هزال مجرب و طلای او با سفیدی
تخم مرغ محلل صلابات اورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب
بزرقطونا جهة خشونات و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که در بوزه بهم رسد مجرب و
جوشانیدن او با فلفل مفید و مصطکی جهة گشودن سده گوش مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مهیج
سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن او است با انگور
خمیر و خوردن آب لیمو و آب کامه و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
روغن بادام شیرین است [illegible] بعضی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر گویند
نباتیست صخری و سهلی و صخری که در سنگلاخها میروید برگش صلب و شبیه برگ بادنه و شاخهای

اصلب و سرهای شاخ مثل سرهای نبات جاشا و با عطریه و طعمش با حلاوت و بیخش دراز و بسطری انگشتی
و نفس و مستعمل از او برگ و سرهای شاخ است حار و با قوت فالقه و محلل و مغری و با سکنجبین عسلی جهة تفتیح
عضل و عصب و با شراب جهة قرحه امعاء و رفع سیلان حیض و درد گرده و حصاة و مطبوخ او با ماء العسل
جهة تنقیه فضول و با آب جهة نفث الدم و با آب سداب جهة قتل امعاء و ضماد او جهة فتق نافع و
شربتش تا نیم درهم است و قسمی سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش مرالذه و خشک و زغب دارد
و اصلش تا دو ذرع و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک بیکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و در
کنجهای برگهای ریزه که برگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون برگ و ساق او در دست بسایند خارش
احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و با زرده و مستعمل ریشه است و بی عطریه و بی تیزی
و چون گوشت را با او طبخ دهند پارهای آن با هم ملاصق گردد و در قوت شبیه بعنصل و حرارتش کمتر
از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و درد منتقل او جهة نفث الدم سینه و شلخ و قطع عضل و ضماد او
جهة جراحات تازه و اورام منفعد نافع است **سمانی** بترکی بلدرچین و در مازندران ورده و در دیلم
و سم نامند و از طیور معروفه و غیر سلوی است و از خرد دم خشک و گویند غذای اکثر او خربق است
و اصلی ندارد و گوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و مورث رقت قلب خصوصاً
دل و مهیج باه زنان و پخته او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و گزاز و مصلحش روغن کنجد

و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضمادش کرده او جاذب سم هوام و لعوق زهره او با عسل هر روز
بقدر حبه جهة صرع بی بدیل و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهة
کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تبهای [illegible] دلم
از خواص او بیان نموده که چون یک عدد سمانی مشوی را بتمامه بدستور که چیزی از او طرح نشود
تناول نمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود **سمندر** مهر پارسی گوید او جنوبی است که از آتش
متضرر نمیشود و خیالی که ماهی از آب بقدر عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهره او بقدر دانگی [illegible]
نکرد مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهة نزول آب و حفظ بصره
و طلای خون او مانع زیاده شدن موضع و منبر رنگ او است **سمک** بفارسی ماهی و بترکی بالغ استر نامند
و اقسام او زیاده از حد احصی است و بهترین آن رضراضی است که در آبهای سرد خشکوار سنگلاخ ابعد
المنبع صید کنند و فلس او بسیار و کوچک حجم و بزرگ استخوان و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی
یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد و در مازندران تناول نمایند و ماهی ریه و شوط را بهتر دانسته اند در
ولایات ایران قزل آلا که منقط بسرخی است و سلفکلی است او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در
بحیره طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت آب خلاف
زمان و مکان مختلف میباشند و بعضی از انواع او اکرم دانسته اند مثل جری و مار ماهی و غیر آن و مراد

از مطلق آن اقسام لطیف است که ممنوع شده و تازهٔ او که زیاده از یکروز نگذشته باشد و در دم سرد
و تر و کباب آن بهتر از برشته در روغن است و لطیف ترین اغذیه و صالح الغذا است و مرطب
و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبه ریه و قرحه و خشونت سل و یرقان و دق
و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری
و دموی مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر و جهت سعال و زحیر حار مفید و ضماد تخم کردهٔ او
که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد بظاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و ادرار
حاره مفید و خوردن قدری کشنیز او دفع ضرر کردن آن به آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و
اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب و زهرهٔ او خصوصا زهرهٔ شبوط
رافع بیاض چشم است و مضر مبرودین و معده بلغمی و دماغ رطوبت و عصب و مصلحش نخودآب و با روغن جوز
و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و کل قند و صعتر و آب کامه و ادویه حاره و بالخاصیه
مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آب کامه است و خوردن آب بعد از او بغایت مضر و مورث
نزلات مفید و بدستور خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصا لحوم بری بغایت مضر و مورث
امراض مزمنه است و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سدهٔ
احشا و مولد خلط خام و بلغم و آنکه پانزده روز بران گذشته باشد مایل بتلخی و خشکی و قاطع بلغم و مورث
اشتها و موافق مبرودین و آنچه مدتی بر او گذشته باشد مولد اخلاط فاسده و سوداوی

سوخته

سوخته و قدید نمک سود او را که سماریس نامند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ
و مقوی خمل معده و ضماد سر محرق او جهت ورم مقعد و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه
و با روغنها و لعابها جهت ورم صلابت طحال و طلای استخوان سوخته او جهت برص نافع و ماهی شور
که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مخفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا
بمعده و مورث جرب و بثور سوداوی است سقنقور صیدا نوعی از ماهی است شبیه بوزغ و کوچک
که خمیده پای او بطرف دشتی ران است و سر او باریک و دراز و گردن کوتاه و دنباله اش دراز
و زیر حنک اسفل با خط و خال و در زیر چشمه قریه تول نزدیک شهر صیدای بلاد شام یافت میشود
و بعد از ده یوم ماه شباط یافت میشود و نر با ماده جمع شده و بهمان هیئت تا آخر آذر ماه
مرئی اند و از بنا گوش ایشان کفی متکون میگردد و داخل آب میشود و آنرا مردم جمع میکنند و یکحبه
او یکحبه و با تخم نیمرشت و مرق مرغ در تقویت باه و زیاده نعوظ مجرب و اگر مرسانند آن قوت للباه
قوی تر از ماهی مذکور است و بقدر نیم درهم از مسکه و سمکه در غایت قوت و در انعاظ جبری
نمیرسد و گویند نر او در ذکور و ماده در اناث این خاصیت دارد و اکثر گویند در مادهٔ او اثری
نیست و آنچه از ریگ زارهای حوالی چشمها صید میکنند و سفید و بهیئت مذکوره است غیر صیدا است
و این اثر با آن نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین آن روغن گاو
و گوسفند و بز است و تازهٔ او را زبده نامند و کهنه شده روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموع آن

در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه میشود حرارتش زیاده و رطوبتش کم میشود و در دو سالگی باخر خشکی بدرجه
اول میرسد و در افعال قوی‌تر از زبد و قلیل منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بدل و
ملین جلد و منقی بثره و نزول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست و خشونت حلق و جهت سرفه
و یرقان و طحال و حصاة و کلیه و وقیه او با نیم وقیه شکر جهت عسر بول مجرب و با آب گرم خوردن و قی
کردن جهت سموم مشروبه و حقنه او با خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول او با پیه مرغ منقی رحم
و قاطع بواسیر و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهت خناق و [illegible] و طلای مکرر او مانع بهم
آمدن دهن زخمها و کهنه او با حنا جهت جرب عدیل و اکتحال او با نبات ذنب الثعلب جهت جربان چشم
و چون با سیر بکوبند جهت درد مفاصل بغایت مؤثر و مضر علتهای رطوبتی و مولد صفرا در محرورین و
مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه و مصلحش در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات و قدر
شربتش از ده درم تا دو وقیه است سمره حیوانیست شبیه بدلق و از آن سیاه‌تر و در جمیع افعال
قوی‌تر از آن و پوشیدن پوست آن مقوی باه مرطوبین و گرم‌تر از سایر جلود و موی سوخته
او مجفف قروح و ضماد پیه او مسخن گرده و مثانه است سمان بفارسی چرب و فربهی است که بر ظاهر
گوشت و در ده و غیران باشد از شحم ارطب و قریب الفعل است با روغن تازه و سریع الهضم و
ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بعفونت است در صفراویین و در مرطوبین در مسهلات باشند بروغن
تازه است سمیرا صاحب تحفه گوید قسمی از ماهی زهر است و در دریا [illegible] موجود و شبیه بکاسنی

و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و گلش زرد و تخمش بقدر کرمازج و سم حیوانات است و دهن
تلمیذ گوید در میان جوزار بهم میرسد خوشه او شبیه بنعاس و سم حیوانات و بغایت گرم و در اضمده
بارد مستعمل است سماریس اسم یونانی ماهی شور است سمار بلغت مغرب اسم اسل است سمر
درخت ام غیلان است سمسم و شیرداله حب السمنه است سمسق بضم اول مرزنگوش و بفتح
اول یاسمین است سمسم بری جبلاهنگ است سم الحمار دفلی است سمک اللمک ماهی
زهر است سم الفار شک است سم السمک نوعی از بید انجیر است سمیربون کرفس است
سمک الیهودی شنج البحر است سمنو اسم فارسی بیدست سمرمیلا بیونانی اسفیداج است
[illegible] نوعی از عنبر است که سایه او قابل است سماوس اسم یونانی انجد است
اسم سریانی سند مرالطبس است سمارخ نوعی از فطر است سمیلم انهریه و سملم زنول سمکه سفیدا است
سماقیل سماق الدباغین است سمن اسم فارسی دنبه است سمسم بضم اول اسم فارسی
لمنف است سموک اسم ترکی غطم است سمعد الپشن اسم هندی زبد البحر است سنا
سین مع النون
گیاهی است ربیعی ساقش باریک و شبیه بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او بهن مایل بدرازی
و کجی و در غلافی شبیه کرده و حجازی او را برگ بزرگتر و گلش زرد و برگش مستعمل است و قوتش
تا هفت سال باقی و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی

دماغ و شدید العفوصه معمق بدن و مقوی لثه و جالی جلد و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی
و جنون و صرع و درد سر و درد شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او و در حمام مثل آن روغن زیتون
که بنصف رسد جهت درد کمر و درد کهن و بوی آن سبز مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه تحدید که قوام بهم رساند
جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن
آن موثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و یک مثقال از مسحوق او با عسل که از سه روز تا یک هفته
هر روز بیاشامند جهت مفاصل و امثال آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش با [illegible]
کردن از چوب و شاخ و آلودن بر روغن بادام و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه‌ها
استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم تا سه درهم و از مطبوخ تا ده درهم و بدلش
مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است سنبل الطیب بعجمی فو نیز نامند و بلغت
الطیاء شامل سنبل هندیست و او گیاهی است پیچ در پیچ گل و شبیه بدنباله سمور زرد که دراز آن
با یکدیگر و بدرازی انگشتی و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بهترین صلب او ز هند خیزد و قوتش تا سه سال
باقیست در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات
معده و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب ماده با معاء و معده و دافع لذع آن و منفث
حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقاء و اورام

باطنی و با فستقین و صندل نافع بغایت و مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و حمیات و [illegible]
قاطع عرق و باعث خوشبویی بدن و اکتحال او با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویه باصره و رویانیدن
مژگان و با عوض جهت دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبیخ او جهت تنقیه رحم و گشودن حیض و ادرار او
جهت التیام جراحات و طلای مطبوخ او در خمیر جهت سیاه کردن و دراز کردن موی موثر و مصلحش کثیرا
و شربتش تا یک مثقال و بدلش اذخر و شراب که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد
و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره از شربش قوی تر است سنبل رومی [illegible] تبت
گل دارد خوشبو و با صلابتی در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قوت افعال
کمتر و در افعال ضعیفتر است و مدر بول و باتریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و دافع درد
مثانه و گرده و شرابی که نیم من را در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف کنند در روزی
بیست مثقال از آن با نصف مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول نافع
مفید است و در دیگر ادویه سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی قوی تر از سنبل
اقلیطی است و ساذج او را بطرق سایر ادهان میسازند و آن ملطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده اعضای
ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا [illegible] است سنبل [illegible] بفارسی ریشه [illegible] و بلغت [illegible] گوید
گوید که آن موی است و [illegible] غیر او در آن [illegible] دیگر برگ نبات و شبیه ببرگ [illegible] و شاخهای او

منق شاخهای ان و ازان کوچکتر و سیاه رنگ و ساق بیخش زیاده بر دو عدد دراز و برو ان مایل
بسیاهی و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است قریب القوة بسنبل و مقوی اعضا خصوصا
معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقاء و تب بلغمی و منزل ادرار و مثل زرنب آن
سنبل است و قدر شربتش یک مثقال سنبل فارسی شامل بر بیابانی و قسمی از ریاحین است که اهالی بر کس
میرویند و در غایت خوشبو و لیکن رنگش و بیخ و ساقش قریب به برگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز
میباشد و شکل یاسمین و در هر ساقی چندین عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب نرگس و پیاز او ضعیف تر
از پیاز نرگس میباشد سنبل قلمونی سنبل رومی است سنبل الاسد انطاکی گوید که سنبل جبلی و ان مرا ست
سنبل بری شامل قوت او است نسبت سنبل ازرق سنبل جبلی است سنبل الطیب و سنبل العصافیر سنبل هندی
سنبل الله ثمر درد است و گویند لسان العصافیر است اسم فارسی است معرب او بجیم بجای گاف
و او دانه ایست دراز تر از دانه انگور و بغایت صلب شبیه لبلبک و گویند از فارس خیزد و در بند کرد
عبدوس دانه پستان و در بعضی کتب و شفاء الاسقام انیسون تصریح نموده اند و در سیم گرم و خشک و طلای او
با سرکه جهت برص و آثار سفید و خوردن او و جایز نیست سندروس صمغی است که از نوع دریا خیزد و گویند
صمغ درختی است و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب و مثل عسل غلیظ
در میان آن بیرون میشود و چون بر روی آب آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص هند است و او شبیه کهربا و از ان

سدرا

ست تیره و سرخ تیره باشد و کی تلخی بخلاف کهربا و دو قسم میباشد زرد مایل بسرخ و براق و دیگری مایل بکبودی
ست و دیگری سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است و خواص او مثل کاه ربا ربایند قوت او تا
بیست سال باقی و از ادویه جلیل القدر و در دوم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات و مانع سیلان اعضا
و قاطع بلغم معده و امعاء و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعاء
اسهال دموی و جهت استرخای عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نایبه و اسهال مزمن و مداومت
او با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حافظ قوت زر و زراون مسقط جنین و بخور او با شکر جهت قطع
زکام و نزله و بواسیر و بثور او و جهت درد دندان و حرکت ان و قروح لثه و قطور او در گوش جهت درد و گرانی سامعه
و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلاء آثار سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات و چون سائیده او را
با روغن بادام بجوشانند تا قوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کبریت و قطران جهت قوت
باه مجرب و مضعف گرده و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک درهم و بدلش مثل و نصف او کهربا و ربع او سادج است و روغن
او که معروف به ورنیس است جهت توبا و رفع آثار و التیام جراحات و اورام منعقد و تو صیر غایره و جرب کهنه
سودمند است و طریقش آنست که سندروس را سائیده با روغن زیتون یا روغن تخم کتان با آتش نرم در
ظرفی بجوشانند تا قوام آورد و باید که رائحه او بحامله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است سندریون
اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدید است و بسریانی سمیقا گویند و آن گیاهیست ربیعی قسمی از برگش شبیه برگ

بلوط و خشن و شاخهای مربع و تند رنگ سبزی و مایل بسفیدی و در اطراف او چیزی گرد و ریحان در آن تخم سیاه دمنبت
و سنگلاخها است و قسمی را شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ سرخس و کثیر الفروع دارد و جانب
شاخ روییده و در انتهای شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف آن اشیاء مستدیر گردی و در آن
تخمی شبیه بتخم حبتند و از آن مدورتر و صلب و قسمی را منبت قریب بانگور و برگش بزرگ و شبیه ببرگ
گشنیز و شاخهای تند رنگ سبزی و مایل بسفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره
رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام او و همهٔ آن قاطع نزف الدم
و قابض و جهة التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرب او جهة قرحه امعا و اسهال
نافع است **سنباذج** بفارسی سنگ سنباده گویند و مستعمل حکاکان است و نوعی از حجر المسن و ثقیل
الوزن و براق و گویا ریگ مجتمع منجمد با تخلخل است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل بسبزی است در
دوم سرد و خشک و سوختهٔ او در قطع نزف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضماد او محلل اورام
و مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با موم جهة بواسیر و سنون او جهة جلای دندان و حک
با و جلای معادن و چون در آب سابیده مرجان را با او جلا دهند بسیار پر رونق او مضر دماغ و عصب مصلحش
زعفران و خوردن او جایز نیست **سنجاب** حیوانی است از موش صحرایی بزرگتر و دنبالهٔ او کوتاه
و بر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری در شکاف اشکول نامند و در مازندران شنک

و در درختها

و در درختها جا میدارد و در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهة درد سینه
و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معدل مزاج
و دافع درد عصب و موی او جهة التیام جراحات و قطع خون و باعث جهة ردع اورام مفید است
سنور بفارسی گربه و بترکی پشیک نامند اهلی و وحشی میباشد و اهلی در دوم گرم و رطوبت او غالب
و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و نقرس و طلای محرق او
بتمامه که خاکستر شود با سرکه جهة شقاق انگشتان پای مفید و سرگین او شدید الحرارة
و طلای او با گل سرخ در روز نوبه رافع تب غب و حمول بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت
تازهٔ او رافع نقرس و تدبید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهة جبر استخوان شکسته
نافع و مجاورت نفس او و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل است و بعضی بارس گویند
مغز سر او با آب چغندر جهة تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهرهٔ گربه سیاه با روغن
زنبق جهة لقوه و سیاه کردن موی سفید بغایت مؤثر و ارسطو سعوط خصیه او را جهة جذام بغایت
نافع دانسته و نوعی وحشی او بزرگتر از اهلی و زجاجی رنگ و در جمیع افعال قوی تر از اهلی و در دوم
گرم و خشک و ذکر مغز سر او جهة سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهة درد کمر و نقرس
نافع منافع طبیخ گفته است **سنبرم** بیونانی ورا برما و دردا نامند از اغذیه محرقه و مقوی

اعضاء و مهیج اشتها و مسمن بدنست و مولد سدد و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیب او آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در آن پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سندیان بلغة شام درخت بلوط است و بلغة مصر سلانیون است سندیسی و سندیسی و بدی عینون است سنامیر بلغة مصر اله است سنبوسه بهندی کمرتست سنغفره نثغراق است سنجیوس مرصطکا است سنطا قرظ است سنغیر خوزیر است سندان الارض قرایون است سندوس سرنج است سن اسم یونانی مو است سنام الجبل کوهان شتر است سنبیا بلغة مصر سمک لسان البحر است سنونو بلغة مرحظا ذیست سنبلیا بلغة هندی قسمی از ریش است سنغفه بلغة هندی رازیانه است سنتا اسم هندی زنجبیل است سنتی بهندی ارنب است سنفیله بهندی آبار است سنکاهو اسم هندی عود است سنکهر اسم هندی غار است سنبهالی بهندی اثلق است سنبل هندی بنج سنبل است سنک بهندی شاخ حیوانات است سنبهی بهندی قلعی است سنبه الفار بهندی اسم الفار است سنک سرمه بهندی توتیا قلم است سنگپره بهندی دار شیشعان سنگ یهود اسم فارسی حجر المسن است سنیدی شرابی است که از درخت نارجیل بهم میرسد و در نارجیل مذکور است سنگ قمر اسم فارسی حجر القمر است سنگ اسم فارسی سنباذج است

سنکل

سنکل بلغة فرس ترفای رطب است سنجد اسم فارسی غبیرا است سنجد کرگان بلغة اصفهان بار درخت نیم است سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنگپشت اسم فارسی سلحفات است سن الکلب سپستانست سورنجان سنجی است شبیه بسیر صحرایی و مایل باستداره و پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و لبیار رطوبت و خشک او با صلابت و قسمی باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات و برگش قریب ببرگ کراث و از ان قوی تر و ساقش بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی شنبلید نامند شبیه بزنبق کوچک و سیاه او را گلش سرخ میباشد و سفید منبت او کوهها و در نسیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل و خام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سبز زرد با صبر جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او در روغن کهنه کوشند جهت بواسیر مجرب و ذرور او مجفف زخمها و خوردن بمقدار یک درهم او با شیر تازه دفع بندد تا سه روز بغایت باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و ضعف جگر است و مصلحش کثیرا و شکر و زعفران و قدر شربتش از مغز دو درهم تا سه درهم و بدلش منجله است بوزن او و زنجبیل و فلفل متوی فعل او سفید و سوسن کل او مفتح شده

دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد است **سوسن** در اصفهان منتر و نامند و ترکان شیرین بیان گویند
و در اکثر بلاد موجود و معروف است و تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین مائل بتلخی و آن مستعمل و قوتش تا
دو سال باقی است و باید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند جهت تفریح نموده اند که
مار او را دوست میدارد و خود را به او میمالد جهت انسلاخ و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اول
گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل
اعضاء باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت قسام و سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب
معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز
نافع و قی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی مانده بقی دفع نشود باسهال از راه
خارج میگردد و هرگاه مداومت خوردن او نمایند و یکدرم با مثل آن شکر و نصف او رازیانه از اول حمل تا اول
سرطان نمایند در تمام سال علتی طاری نگشته موجب جلای بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه میشود
و اکتحال او جالی بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بد بوی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن بیطار
گوید چون او گرم و خشکتر از سایر اجزای او است و با قوه قابضه و محلله است بسیار در عبارت
از او دانسته و ابن الدوله نیز متفق است و محمد بن احمد گوید تخم سوسن قوی تر از سایر اجزا است
و یوحنا بن سرابیون منتقدان و در دخل معاجین کرده و گوید مخصوص بصره و نواحی فارس است و از

لولی

سوسن اما کمی دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوسن مفرکرده و بسیار زنبق است مرصع اول کثیر اغیات ذنای گل
سرخ و شربتش تا نیم درهم و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل است و در بیس که آب مطبوخ بیخ مغشر
او را الجدانعقا و جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه **سوسان**
بلغت یونانی بیخیست سرخ لون و شکل کرم و از روم و متالیه خیزد در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم
قاتل و سقوط او جهت تقویه و طلای او با دهنها جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض
غلیظه نافع است **سوسن** معرب از سوسانا سریانی است و بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود
میباشند و بیخ اقسام او متعدد و باتدویر و طولانی و سفید و خوشبو و شبیه بموی بنفشه و لهذا عوام او را
بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریه قوی و غیر سوسن آزاد است چه آن اسم فارسی زنبق است
و اشتباه جماعتی از عدم فرق اقسام او است و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است که گلش لیلایر
کوچکتر از سوسن کبود بستانی و بیخش بلعید و دهن و دراز و برگ او و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام
سوسن مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه است و مدر حیض و در جمیع افعال اشد از مراهم
رحم و اندمال زخمها و رفع حرکان و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و جهت زیر ضعیف تر از ایرسا
و ضماد او با سرکه و آرد جو جهت ورم حار انثیین و ریاح دماغی و محرک شهوت زنان و از تفریح قریب
بزعفران و ضماد او که با خمس او سرکه و نیل در ظرف مس کده نقعا و جوشانیده باشند جالی و خفیف بیاض لذع

و جهت جرب اطراف عضل نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است در جمیع افعال و خوردن آن جهت قولنج
ایلاوس صفراوی و جهت امراض رحم و درد عصب نافع و ضماد آن مفید و خوابانیدن بیخ او جهت ربو
حمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ
و روغن او تا یک اوقیه است و قسمی از سوسن که در تحت درختان میروید گلش زرد و کوچک و بیخش مثل طری
انگشتی و خوشبو و با تلخی است و قوی‌تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف‌تر از ایرسا و گلش گرم‌تر از هم
و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان نافع است و بغدادی گوید این قسم
عدس المرّ است بوریا اسم عربی ارد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد از آن بو داده او است
و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار به آب گرم و یکبار به آب سرد بشویند آنگاه
آرد کنند و سویق جو و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو
در تبرید و تخفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و ترطیب اقوی است و مضر مشایخ و مبرودین
و مولد نفخ و مصلحش نانخواه و عسل و رازیانه و امثال آن و در روغن گردکان و سویق شعیر با آب انار جهت
قی صفراوی و صداع ... از بخار و احتراق و رطوبت معده با شیر مفید و با شربت ورد و در روغن گرده جهت تسخیف عظم
و تقاضای ... اطلاق و قی و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بغایت مؤثر است و سویق ...
آنچه خشک کرده و بو داده سحق کنند جهت اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار ...

و به ترشی حابس الطبع و مبرد و مسکن حرارت است بوبقیه مؤلف تذکره گوید که شربتی است که برنج را
کوبیده و پخته بجوشانند تا بقوام غلیظ شود با شیره مویز یا عسل یا شکر و اندکی آب در آن
سازند و دارچینی و قرنفل با آن اضافه نموده و در روز تا پنج روز در ظرفی از دیگر بر هم زنند
و استعمال نمایند از جو و گندم و نان خشکار نیز ترتیب میدهند و بهترین هم از برنج و عسل است و رسم
گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و نفس و مفتح سدد جگر و سپرز و منقی و هاضم و جهت یرقان و استسقا
و عسر بول نافع و مصدع و مبخر و معمول از ذرت محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش
معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است بوزیدان ابوجریح گوید که آن گونه ویرتیهای
غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک و با حدت و جهت درد مفاصل بارده
نافع است بود الله دانه کنت برکت است بوزی زاج سرخ است بوریخ معرب از شوره فارسی
و آن بارود است بوزیدان شیخ الرئیس گوید شیخ ارمنی است بوزیاده نارنگ است بوزنقیا
مرغیست که بفارسی دارکو و بعربی جرد نامند گوشت او مبهی و مقوی دماغ است بود الکام ...
و رانت بوداء الفرصاد عصفر است بوزکن جو مانه است بوفیقون ابرد نیست
هندبای بریست بوسن جبلی شامل رأس دایرسا است و هر یک قسمی از آن اند بوسن احمر دلبوث است بوسن بری
شامل ایرسا و سوسن زرد و دلبوث است بوسن آسمانجونی اسم فارسی زنبق است بوطلس اسم یونانی

سلق است سوناقون دیوخوروس اسم یونانی اسفناج است سوقی اسم یونانی تین است
سوسنبر سیسنبر است سورقلوان خصیة الثعلب است سورنجان سولانست سوردقولون
اسم یونانی از توتیا است سورنجان هندی جلیب است سوسمار اسم فارسی
ضب است سود اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سونه بهندی
ذهب است سوناموکهی بهندی بابونج است سونرکا بهندی اذخر است سوی بهندی
شبیت است سوره بهندی خنزیر است سوربجلی بهندی دلفین است سهاکه بهندی سمی مع الها
تنکار است سهکن بهندی بهمن احمر است سهرین دارچینی است سهنجه بهندی نخل
سفید است سیسالیوس بفارسی کاشم رومی نامند ماهیت او چهار قسم نباتش کیاهی سمی مع البا
شبیه برازیانه و از آن قوی و قبه او شبیه بقبه شبیت و ثمرش از ثمر انجدان که
کوله بر باشد درازتر و تند طعم و بخش زیاده بر سبزی و با عطریه و بیخ این قسم در افعال
قوی تر از سایر اجزاست و یکی را برگ شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر و کوچکتر
و قبه او مثل قبه شبیت و تخمش سیاه و شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر
از قسم اول و در افعال تخم او قوی تر از اجزا او و یکی را برگ شبیه ببرگ زیتون و در رستنی
و ساقش درازتر از قسم اول و قبه او بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ متدوار و فرجه

و خوشبود

و خوشبو و قوتش از قسم اول قوی تر و از ثانی ضعیف تر و یکی را نبات شبیه بانجدان
و ثمرش سفیدتر از آن و مستدیر و دراز و قریب است آنکه دو طبقه باشد و با عطریه و تندی
و چون منتشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بترنج
ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمول است و مستعمل از سیسالیوس مشتر است و مجموع اقسام
در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطن و مدر بول و حیض و مفتح سده
و مقوی معده و جهة صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و مقوی هضم
و دفع ریاح و مقویه باه و از ادویه بلغم منجمد و یکمثقال او با شراب و فلفل جهة رفع مضرت
هوای سرد و مداومت نه قیراط تخم او با سکنجبین تا ده روز جهة درد گرده و لعوق بیخ قسم
اخیر با عسل جهة رفع فضول سینه و نفس و سرفه کهنه و امراض گرده و مثانه نافع و مضر محرورین
و مصلحش کثیرا و اکثار او مضر جگر و مصلح آن زرشک و قدر شربتش یکمثقال و بدلش انجدان است
سیسارون ابن ماسویه و امین الدوله گویند چوب سوسن است که بفارسی تخمه گویند
و حنین بن اسحق و جمعی دیگر از جهة اشتباه ناسخ سوسن را نیز دانسته اند و گفته اند
که چوب تخمه سبز است و مولف مغنی گوید در او تحلیل و اندک قبض است و طبیخ بیخ او جهة معده
و ادرار نمودن بول مفید است و جمعی گویند تفاس است و بغدادی و انطاکی مجهول المنبت

میدهند سیسنبر اسم فارسی نمام است بری و بستانی میباشد بری مسمی به آب برگ شبیه برگ بید
دقوی تر از بستانی و بستانی شبیه بنعناع و از آن سفید تر و خوشبو تخمش ریزه تر از تخم ریحان
در آخر دوم گرم و در اول خشک مفرح و منفتح و مقوی احشا و روح دماغی و دل و مدر بول و حیض و مخرج
کرم شکم شربا و جلوسا و با قوه تریاقیه در دفع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصا با سرکه و درد
کل امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن
زنبور مجرب و طبیخ او جهت رفع قمل و عرق بر بو و درد رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهت قی الدم
نافع و مضر ریه و مصلح آن کشنیز و قدر شربت از خشک او یکمثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن او را
که آب در او با روغن کنجد بجوشانند یا گل او را در روغن مکرر کرده در آفتاب بگذارند جهت سده دماغی و
منخرین بغایت موثر و تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن سعد بیت
بیای موحده قبل الف اسم درختیست بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان
بیای موحده بعد از سین اول است و گذشت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم چیده میباشد
و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشتر ثمرش و انها بقدر حلبه مابین زردی و سیاهی و در باغهای
مصر جهت خوش منظری غرس میکنند و بعضی دانه او را حب النقد و جمعی ثمر اثل دانسته اند و اصلی ندارد
و مایل بگرمی در دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم

و با روغن

و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و لبس انگشتری او در انگشت خنصر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوع
آفتاب با خاصیه مورث جاه و قبول نظرها و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درم و بدلش باد
آورد است سیبیا نوعی از ماهیت و بعربی لسان البحر و بفارسی مرکب نامند و در بحر قلزم
بسیار است و شبیه بسرطان و ظاهرش صلابتی و باطنش مجوف و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل
مداد کتابت توان کرد در آخر دوم گرم و خشک و دیر هضم و طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و خاکستر
استخوان او جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم کل حیوان
و سنون او جهت جلای دندان بسیار موثر و ذرورش مجفف زخمها است سیلان بعربی اسم عصاره
خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و دبس اعم از آنست و در جمیع افعال
مثل دبس و الطف از او و محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مصلحش سرد است
بخلاف رطب که مسدد است و مصلحش میوه‌های ترش است سیلم ابن تلمیذ گوید شبیه بزنجبیل و
با تلخی و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن یمقم بلغت مصر روغن ترب صحرائی است
سیال یاسمین است سیف الغراب دلبوث است سیکران بنج است سیکران الحوت قلوس است
و گویند ماهی زهره است سیسبردن حرف الماء است سیسنبران انسنتین است سیاتم هندی است
قرة العین است و بلغت فرس اسم ثوم است سیورودن چغندر است سیاموا یونانی عصم است

سیستن بیونانی ایارس یونانی بمعنی خیار دنبا است سیقی اعریوس بمعنی خیار زه است سیقا قیدرس
بیونانی انیسون است سیم اسم فارسی فضه است سیر صحرایی اسم فارسی اسقوردیون است
سیکک اسم فارسی ارانوس است سیاه دانه اسم فارسی شونیز است و باصفهان سیاه سرنج
نامند سیاب اسم فارسی زیبق است سیان اسم فارسی نوعی از ذراریح است سیبیجان
اسم ترکی فاره است سیب اسم فارسی تفاح است سیندوره اسم هندی سرنج است
سیوری اسم هندی مرقیشا است سپاری اسم هندی فوفل است سیا اسم هندی لبان است
سیلج اسم هندی اشنه است سیاه دارو اسم فارسی سادوران است سیهم اسم هندی
کندر است حرف الشین مع الالف شاهترج معرب از شاه تره و دو نوع میباشد یکی را برگ لیلاب
کوچک و شبیه بگشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریض تر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک
تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و بعضی
در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و مدر بول و مسهل
اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مرهٔ محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشکانیدن و در تقویت معده
قوی تر و جهة امراض سوداوی و بلغم و خوردنهای کهنه و با سرکه جهة قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب
تازه او با تمر هندی جهة تنقیه معده و امعا و رفع تب و با تریاق و جرب و حکه و اکتحال عصارهٔ او جهة

نوتاج

تقویت باصره و با صمغ جهة منع رویدن شعر منتف که کنده باشند و مضمضه او جهة حرارت کام و زبان
و تقویت لثه و ضماد خشک او با حنا که در حمام استعمال نمایند جهة جرب و حکه مجرب و شستن سر
با آب مطبوخ او جهة رفع قمل و چنان که رنگ شاه دابره نافع و ابن ماسویه ضماد تازه او را
جهة گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته است و تخمش معتدل الحرارة و در افعال محمد بن احمد
و جالینوس قوی تر از سایر اجزا دانسته اند و گویند مضر ششش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت
از جرم او از سه درهم تا پنج درهم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش
نصف وزن او سنا و دو ثلث وزن او هلیله زرد است و قسمی از گیاه شبیه است بشاهتره و از آن تیره
رنگ تر و برگش با رنگتر و شبیه با فنجنگشت و گل او مایل بسیاهی و سبزه و با اندک بدبوی و افعال او غیر
شاهتره و غیر مستعمل است شاه چینی عصاره جامدهٔ سیاه صفایحی است و بر او نقشی شبیه
بنقش خاتم و گویند عصارهٔ ریوند است و بعضی عصارهٔ خمای چینی دانسته اند و مایل بزردی
و بهتر او از بلاد هند خیزد و مجوف و قابض و طلای او جهة درد سر حار و اورام حاره و ابتدای نقرس
و شرب او جهة درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و درد او جهة نزف الدم جراحات نافع و او بغیر
تیز در ختایی است شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ است و قسمی اسم بزرگ برگ و سبز تیره
در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغی و رایحه او نافع و با او رانفع
در درد سر محرورین و مسافرین و گریزاننده هوام و جهة خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ و عصارهٔ او

با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن او جهت قلاع و ضماد ترکرده او با آب مورد و مقوی
اعضا و تخم او مضاد سموم و بالخاصیه معدل جمیع امزجه و بو دادهٔ او قاطع اسهال و زحیر مزمن خصوصا
که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فساد آن و قدر شربتش تا سه درم و از
عصارهٔ او جرم او تا ده درم و مداومت بوییدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش [illegible]

شادنج معرب شادنه فارسی و بعربی حجر الدم نامند بجهت قطع کردن سیلان خون نه از آنکه
در رنگ شبیه بخون باشد و آن سنگی است در شکل شبیه بعدس و زود شکن و الوان مختلفه مشاهده
شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و آن بهترین اقسام است و بعد از آن
زرد و ابلق و سفید و زبون ترین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوع سفید را در قزوین
و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوار ری و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده
و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل
معدنیست بخلاف مصنوع از حجر المحار محرق که اغبر و ثقیل الوزن است و شادنج غیر مغسول در
اول گرم و آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست
سال باقیست و مجفف و قابض بلیغ و رادع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوه باصره و حابس
سیلان خون از اعضای ظاهری و باطنی و خوردن او با آب انار مزین و امثال آن جهت نفث الدم و با کرا

جهه عسر بول

[illegible]

جهت عسر بول و حیض دایم و درد رحم و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعا و زحیر و سل
و طلای او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و با [illegible] و سوختگی
آتش و اکتحال او با شیر دختران و امثال آن جهت رمد و دمعه و ظفره پلک چشم و کلال
و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم و ذرور او جهت رفع گوشت زیاد
جراحت و درد یا نیدن گوشت مجرب و با آب گشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و
سر منه و جراحت متعفنه و رحم و قضیب و اعضای عصبانیه و مضر کلیت و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال
و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و بدلش مغناطیس سوخته و در ادویه عینی حضض و در غیر آن دم الاخوین
شادرف اسم هندی بیخ است شبیه بزنجبیل و طعمش بی حدة و ذر [illegible] گوید در اول گرم
و خشک و مسهل بلغم مایی و جهت امراض بارده نافع است **شاهل** و سایل [illegible] گویند بفارسی
رتیلا نامند و [illegible] هندی شبیه [illegible] و بقدر باقلایی و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و
او لیبار و حیین دار ما بین سیاهی و سرخی و اکثر در آخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط
غلیظه مفاصل و اعصاب و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مورث
درد سر و مصلحش فواکه بارده و قدر شربتش تا نیم مثقال است یا مثل او نبات **شاه بلوط** در بلوط
مذکور شد **شابیزج** معرب از شابیزک و آن لفاح است **شاهدانه** اسم فارسی [illegible]

در است که فولاد باشد و در جیم مذکور شد **شاه آلو** بجیم و کاف معرب شاه الوی فارسی و آن آلوچه سلطانی است
دراز است مذکور شد **شاه فوج** بجیم و قاف تخم قنبیل است و در الف مذکور شد **شاه بلوط** بر لوط فندق
و شجرم بری و شجر ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند **شاه بلی** صاحلی است **شاه زنان** اسم بربانی
ابر اسپرم است **شاه اب** درخت ماهودانه است **شاهسفرم مورد** اسطوخودوس است **شاه ریحی** دلفل
سندیست **شاه سپر** اسم فارسی بهمن است **شاه دیج هندی** نارجیل هندی و قسمی از شادنج است
شاه اره بلغت دیلمی **شاه تسی** بلغت مازندرانی دار الست **شاه اجنی** اسم مازندرانی دیکه است
شاه ماهی اسم فارسی بطارخ است و اقسام سمک مذکور شد **شاخ** اسم فارسی قرن است **شبیبت**
بکسر اول و فتح ثانی و تشدید مثناه ثالث که مولف تذکره تصحیح نموده کیاهیست معروف و فارسی
شوید است گویند شبیه بر از بانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هرگاه از بانه و شبت در بعضی اراضی منقلب
میگردند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر درجه دوم گرم و در اول آن خشک و از ادویه کبار و محلل و منضج
و مدر بول و حیض و شیر و تخم آن در این فعل قوی تر و مسکن مغص و مفتح سده و هاضم و باه و با تریاقیه و جهت یرقان
و امراض بلغمی قاطعه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه
و جهت امراض آلات تناسل نافع و با عسل جهت سموم و اعانت قی و آب طبوخ او و تخم او مسکن مغص و محلل نفخ
و از ادرار بدن و رافع غشیانی که از حلاوت شیرینی طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد کمر و مثانه مفید و جهت

شبت مع البابا

ادرسیم گرم و خشک و با عسل جهت ریزانیدن جصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور او محرق و ضماد
برجرب و جهت قرحه قضیب بسیار مفید و قطور عصاره او جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ او جهت
امراض رحم و ضماد مسحوق او با عسل که در طبیخ بحد القوام رسیده باشد بر منعد با تنبت بلیتن طبیخ
و تخم او در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی او بعد از طعام مقوی قوی و
مداومت خوردن او و اکثار آن ضعف باصره و قاطع منی و مقنی و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
آب لیمو و امثال آن و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش راز یانه است
و گویند بر سر گذاشتن شبیت بالخاصیه مانع امراض دماغی و مورث قبول عمامه است و روغن
او که عصاره او را بالمناصفه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا دفع آب شود و یا تازه
او را در روغن ریخته و بعد از یک شبانه روز صاف نموده و مکرر تجدید کنند ملطف و مسخن
و محلل و جهت اعیا و درد مفاصل و تشنج اطراف و درد عصب و رفع قشعریره و لرز و تلیین
صلابات بغایت موثر است **شبرم** نباتیست شیردار و منبتش معموره ها ساقش شبیه به نی
و برگش ... و بقدر زرعی و برگش شبیه بطرخون و برگ کاج و کلش منقش و دانه اش شبیه بعدس
و مایل بسفیدی و زردی و بیخش سطبر و پر شیر و قوی تر از ثمر و ثمرش قوی تر از برگ و قوی تر از او
خفیف الوزن سرخ است که شبیه باشد بپوست بیده و در سیم گرم و در آخر دوم خشک و لقال

مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب و باقوة قابضه و منفتح دهن کهاد سدد و مدر اخلاط از عمق بدن و مرانتی

معده و جهة قولنج و درد مفاصل و استسقای زقی ضماد او جهة قوباء غدد و بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه

و مورث تبهای تند و محرق منی و مضعف اشتها و بمثقال او کشنده بقی و کرب و غشی و خناق و شربش از

نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شرب خیسانیدن و استعمال اوست و با انیسون و فلفل و هلیله زرد

و صبر و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش با زریون **شبه** اسم عربی روی توتیا فلارسی او سنج را بفارسی

شبیه نامند و آن یکی از معادن فلزیه است و بعضی اسم اصطلاحی مصنوع از زرد و توتیا و مس دانسته اند

که بفارسی انرا برنج گویند و مراد از مطلق او معدنیست و آن شبیه تیلجی و کبودی مایل و از سرب اندکی

دیرگداز تر است در درجه دوم گرم و خشک و اکل و شرب برادهٔ آن مقوی دل و معده و در دفع خفقان و کثرت خون زاد

جهة دفع بیاض عین و سلاق و جرب و دید طلیه جهة کلف و آثار رد اورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر

شربتش تا یک دانگ است در تبدیل اسود با بعضی رصاص با عمل مخصوصه مجربست و مولف تذکره گوید که چون

رفع زیبق او و تعود قلعی را ملحق بنقره کند اوست که هر گاه آب او را در ظرف دهن شنگ از آن کرده در

ظرف دهنی با زی قدری شوره ریخته ظرف اسیا در آن حرکت معتدل دهند آب را بغایت سرد کند و معمول

هندیست **شب** از جمله معادن اربعه غیر کامل الصورت است که عبارت از زراجات و املاح و نوشادر

و شبوب باشد و آن جسمی است شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که با طعم ترشی است و در اکثر

انفال قریب بزاج است و از ارمنیه و کرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و چند قسم فلز دار آمده قسم

شمرده اند و آنچه موجود و متداول است یکی سفید شفاف مایل بزردی و پیه زردی است که یمانی گویند

و آن آنست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی به زردی و شفاف فرا انجا رسی زاج طوری

نامند و پاره های مربع شکل و مکعب و مشقق و مایل باستداره را از زاج مدحرج نامند و قسم سوم

ملمس زرد و شکستش که با زهومت رائحه باشد زاج ذکر گویند و این اقسام در متداولی مستعمل اند و قسم زرد

مستطیل و قسم سرخ غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بزاج که تند طعم باشد در متداولی مستعمل نیست اند

و قسم ازرق شفاف و سیاه مایل بتیرگی از جمله سموم اند و ظاهرا توتیای هندی عبارت از آن باشد

مجموع آن در درجه دوم گرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زائل کننده گوشت

زیاده و التیام دهنده قروح و دافع حرکت و رنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر

و شربش دافع قی و غثیان و مقوی قوة ماسکه و سعوطش قاطع رعاف و حمول او دافع سیلان حیض و مانع

حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد او با روغن جهة اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهة استسقای لحمی و تشنج

و با مورد جهة رفع بد بوی زیر بغل و عرق و با نمک جهة مغص و درد سر که جهة قروح ساعیه و خبیثه و با اسپید در

جهة حکه و جرب و با عسل جهة رفع آثار و با موم جهة داء الحیه و با آب جهة رفع قمل در رنگ و اکتحال او با مردار سنگ

و شکر و کس پوست تخم مرغ و سرگین حردون بالسویه جهة رفع بیاض مجرب و با کاغذ جهة مغص خفته دمعه

و حمره مزمنه عین و اورام و سطری یلک چشم مفید و نفوخ او در دهن افعی کشنده آن و قطور او جهت رطوبات
و کرانی سامعه و سنون او با فوفل جهت درد دندان و حرکت آن و تقویه لثه و با خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و
غرغره و ذرور او جهت ورم لثه و لهاة نافع و لذا نشستن او در زیر جامه خواب مانع احتلام و در رافع قروح
و خوردن او مورث سعال و سبل و درد و درهم او کشنده و مصلحش روغن تازه و میوها و شیر و قدر شربتش یک قیراط
و بدلش نوشادر است و از خواص او است که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بکور کنند در آن و قطعه
نقبهٔ بصورت چشم ظاهر گردد هرگاه آنرا در طرف قبهٔ خانه آن شخص بگذارند هر گز چشم بد به اهل
آن خانه نرسد **ششب** بضم اول و کون ثانی و بای موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است **ششب ماهیان**
قلی است **ششب الایسا کنه** و **ششب تعلی** **ششب العصفر** قلی معصد است **ششبوط** نوعی از سمک است **ششبوقه** نوع البیر
ضمان لازمست **ششب** هدهد است **ششبداه** عصی الراعی است **ششیره** اسم فارسی خطاطی است
ششبه اسم فارسی حند قوقی لبتانیت **ششبه** اسم فارسی سنبج است **ششبنکیر** اسم فارسی
پنج پنج است **ششم مرغ** اسم فارسی نعامه است **ششتر** اسم فارسی بل است **ششتر زیره** اسم
فارسی جزر دست است **ششت** بتای مثلثه نباتیت ساق و گل منحصر در اوراق مترا کم توی برتو و
بار طوبه لیبا رود کرینه الرایحه وزرد منبتش کوهها و سنگلاخ و باغات و باغات پوست آن میکنند
در دوم سرد و خشک در اب جالس فتح و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر

و ادرار حیض

و ادرار حیض و قایم مقام ماهینا و مضر مثانه و مصلحش عناب و شربتش یکدرهم و بدلش سماق است
ششجرابی مالک قسمی از عرطنیثا است و بری و نهری و منبتش کنار آبهای جاری و سایه‌هاست
و ساقش منحصر در یکی و مربع و سبز و بعضی مایل بسرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل ارّه
و در هر عقده ساقش دو برگ مردید و شاخهای او میان تهی و گلش منفش در ریزه و ثقیل الرایحه
و ثمرش بقدر نخودی و دانه او سیاه و با ریک و بیخش بزرگ و لزج و پر دن سیاه و اندرون
سفید براق ترتیب مثل صابون کف میکند و بان جامه میشویند و از غیر جوده صباغان است از ادایل
در دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال و بیخش از ادویه شریفه و مسهل برقی سودا و بلغم از ادویه
در دافع جمیع امراض سودادی و در رفع جذام سعیدل حتی تصریح نموده اند که از مدا و مت او
جذامی که تغییر شکل شده باشد رفع میشود و منقطع بلغم و جالی و جهاد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای
بری و نهری رافع صداع و التیام دهندهٔ زخمهاست و مضر مثانه و مصلحش سکنجبین و شربتش تا نیم درهم
و بدلش بوزنش حجر ارمنی است **ششجرة الراهب** ابن الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که شجره است
غیر نباتیت مانه دانه در بلاد دمشق مزروع او نیز میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و در دیگر نیز از او
میگیرند در طعم شبیه بطعم او دانهائیکه در شاخهای بالا باشد منقی قوی و از اسافل مسهل باقی
در وسط منقی و مسهل و قدر شربتش از یا نزده دانه تا چهل عدد است **ششجر مریم** نبات کوه مریم است

دبخور مریم مذکور شد شاخهای او در سر منتکی زیکدیگر چون زرک لبانه ند دراز و بالیده نزدیک چون
خشک گردد بحال اول عود نماید در سیم گرم و در یبوست معتدل و مفتح و رافع بلغم و محمر بشره و جالی و آب
تنقیح و جهة عسر ولادت و اخراج جنین بی‌عدیل و طلای او جهة بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و درون
گوش نافع زیاده مؤثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و شربتش تا نیم درهم است شجرة البلسان شجره مریم است شجرة الیمام
حمامی بوما است شجرة الطحال شجره بهمن است شجرة الدم ابو خلسا است و بعضی بر شاه تره نیز اطلاق مینمایند شجرة
الکافور شامل اقحوان و ریحان الکافور است شجرة البهق قنابری است شجرة البق شجرة البهم دردار است
شجرة [illegible] بیروج الصنم است شجرة الجن دیودار است شجرة القدس نوع بزرگ قتاد است
شجرة حمره ازاد درخت است شجرة الله شجرة الکه صنوبر هندی است شجرة الغیراء درخت سرو است شجرة [illegible]
امغیلان است شجرة [illegible] حنطیانا است شجرة [illegible] کبلا است شجرة [illegible] زراوند طویل است شجرة [illegible]
علیق القدس و عوسج را شامل است شجرة الصبیبه درخت خرما است شجرة التنین امدریان است شجرة [illegible]
نورس است شجرة ابراهیم بنجنکشت است و بعضی مغیلان و جمعی شاه بانج دانند شجرة الدلق درخت سیستان است
شجرة [illegible] لوف الکبیر است شجرة [illegible] لوف الصغیر است شجرة [illegible] گویند قاتل شیر است
شجرة [illegible] کبیکج است شجرة [illegible] اصابع الصفر است شجرة الدب درخت عرعر است شجرة التیس طراعیثون است
شجرة [illegible] طباق است شجرة [illegible] نوعی از راتیانج است که به آتش نخته تابند و ادر اقتهوقن نیز نامند شحم بفارسی

شحم الحیوان

بیه نامند

بیه نامند و سمین فربهی و هرد و دراز دسومت مانند موی که در سطوح اعضا منعقد گردد و شحم آنچه انعقاد قبل
مائیه است مثل پیه‌ای که در قاعده دل میباشد و سمین اکثر مائیه است و اقل انعقاد مثل فربهی که ملاصق
رودها است و اول از شحم ارطب و ابرد است و مذکور شد شحم تازه گرم و تر و کهنه‌اش لطیف‌تر است
و پیه هر حیوانی در محل ذکر آن مذکور شد و میشود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحوم در نضج دبیلات
و اورام و قرحه امعا پیه خوک را دانسته اند پس پیه گرده نر ماده را و پیه خرس جهة داء الثعلب و پیه مرغ آبی
و مرغ جهة خشونت زبان و ورم رحم و چون با برنج پخته شود جهة قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی که از
حرارت آفتاب گداخته باشند با عسل جهة تقویت باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه جهة مفاصل بغایت
نافع اند و چون خواهند که شحوم را مدتی نگاه دارند باید پرده‌ها و کتانهای در آن گرفته در آفتاب
یا نزدیک آتش گداخته صاف کرده با قدری سعد یا و ارشیحان و یا اذخر و یا سنبل و یا شراب چند جوش
داده یا در قربه مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مملو کرده و خوردن شحوم منفی و مرخی
معده و مصلحش در محرور سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال
روغن زیتون و از آن بهتر است شحرور مرغیست سیاه و منقار او و پاهای او زرد مایل بسرخی و بقدر
قمری و بزرگتر که او را قرة الطائر [illegible] و بعضیها نیز عرغاز و بازند را نیز گویند تا مند [illegible] گرم و تر و
صالح الغذا و جهة لرزه و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام نجایه مورث حسن صوت و رافع
گرفتگی آواز است شحم الارض [illegible] است و گویند خراطین است و بعضی خوزجندم دانسته اند [illegible] کبیکج است

سمع الخا

سمع الوا

شحم النخله جمار النخل است شحمم اسم قسم خیر للابت است شحم الارمان ابقت است شحم المرخ خخمی برست
شحم فاونداست شحم ضیر بخای معجمه قلی است شحم ابیض بلغت اهل صناعه ملح القلی است شحمت لوبال
الذهب است شحمدخ تخم الخیار است شحم ... خمریست که نان میده و کعکهمات را در آن خیسانیده بعد از شش
ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهان است شیر دار از اصناف سرو است برگش از آن عرعر تصغیر
و ثمرش شبیه بثمر سرو و از آن کوچکتر و بهترین قطران از او حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند
و سرو شبیه و از آن کوچکتر است و در اصفهان معروف به درخت نوش است و قسمی از او کوچکتر و خاردار
و ثمرش بقدر گردکان و عرعر بری گویند قسم او در اول سیم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت قروح
ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و قولنج او جهت منع ریختن موی و رفع قمل و
تحلیل اورام و امراض رحم و متعدد ذرور او رافع نزف الدم و ضماد او جهت التیام قروح و خوشبو کردن
رایحه بدن و مضمضه مطبوخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش
قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و گزیدن ارنب بحری نافع و مورث صداع و مصلحش
نواله ترش و کشنیز است شری گیاه حنظل است شریب فرانسیسک است شراب زرنیخ مصعد است
خمریست که در جزیره جیوش بلاد مغرب از انگور و ارد یا عسل میکنند و با عفونت و تندی میباشد
شراب اسم اصطلاحی خمر است شراب خشخاش اسم فارسی دیوقار است شراب ... اسم فارسی نبید التمر

شراب دوشابی

شراب دوشابی اسم فارسی نبید الدبس است شراب انگوری اسم فارسی نبید العنب است شراب مویزی
اسم فارسی نبید الزبیب است شرنگ اسم فارسی حنظل است شنبلیدان اسم فارسی فاسر
شستین است شتره ... است شغاقل شقاقل است شش بیشه اسم نبخ نباتیست که در دیر
الغرباء و بلاد مصر یافت میشود بسطبر از انگشتی و بیمزه و مایل بزردی و جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند
گویند بدون کرب و رشتن اخراج زرداب میکند شطیبه بلغت مغربی اسم نباتیست کثیر الوجود در
کوههای بربر و برگ و تخم و شکل آن گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و تیز تلخی و بخش چند
عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج با تلخی صبیه با وجود گرمی جهت تنها حالا نافع و مدر
بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع آکله مستحکمه و ضماد آن جهت علة معروف بشوکه گویند مجرب است
صعتر صعتر نباتیست و بفارسی مرزه نامند شعیر بفارسی جو گویند بهترین آن سفید بالیده تازه و کهنه
که یک سال گذشته باشد بیار بد است در افراد سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوة جالیه و قالعه و مجفف
و مدر و مسکن هیجان خون و صفرا و تشنگی و مسهل ... و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و انیسون است و ارد جو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و چون خمیر
او را بگذارند که تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از گذشتن زکوتیه تا هیزل از آن بنوشند جهت رفع تشنگی
مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تنها و اسهال صفراوی بی بدیل است و اسمیر مطبوخ او

بجدیکه مهر انجمه تنده یا شید ماء الشعیر مانند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدة خون و اخلاط محترقه و بریع الانکدار و مولد
خون صالح و مرطب و جهة تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحهٔ ریه و اسهال حار یابس نافع و مرخی معده و مسفر
احشاء بارده و نفاخ و مصلح ان بلغند و در حین اعتقال طبع استعمال او را جایز ندانسته اند و مطبوخ با نصف ان
خشخاش کوبیده جهة صداع حار و با افاضه قرطم جهة اخراج بلغم لزج و منع تشری و تفتیح سدد و با عناب و الحیر دستان
و پرسیاوشان جهة سعال و درد سینه مجربست و شیرهٔ جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر
و جهة اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره مفیدست و ضماد آرد او رادع و محلل اورام و با آب کشنیز محلل خنازیر و اورام
صلبه و ورم طلو و با راتینایج و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و کشاننده دمل و با اکلیل الملک
و پوست خشخاش جهة ذات الجنب و با آب به جهة نقرس حار و مطبوخ او با سرکه جهة جرب و حکه و با بیخ و افیون و آب
کاهو و مانند ان جهة صداع و ورم و بثور و نزلات و با سرخ و استحکام وارد و عضو شکسته و کوفته دیده و غرغرهٔ
او جهة ورم و درد گلو و طلای مطبوخ او با انجیر یا ماء العسل جهة تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایة موثر و ضماد کوفتهٔ
او جهة ملف و خراز نافع است شعر بفارسی موی نامند و ان متولد از بخارات اخلاط و محترق ان متکون میشود
بغایة یابس و خواص موی هر حیوانی در طی ان مذکورست و مراد از مطلق شعر موی انسانست چون سرکه
ترکرده بر زخم سگ دیوانه گزیده گذارند رفع سمیت آن میکند و با زرنیخ و روغن زیتون مانع ورم و جراحت
سر سوخته او بغایة محفف و ملذع و مسخن و حیة اکله و خشک کردن زخمها مجرب و جهة قلاع و قروح ذکر و

درخت

و زفت جهة جراحت سر و با مرداسنگ جهة تسکین جرب و حکه قوی جرب و با آب و روغن زیتون جهة سوختگی
آتش و ذرور او جهة بروز متعدد بغایت موثر و قطور او با شیر ثدی و توتیای مغسول و گل ارمنی جهة حرقة البول
و بخور او جهة اختناق رحم و صرع و سدد و گریزانیدن هوام و حمول او جهة سیلان رحم و تخفیف مطلوبات
موثر و ماء الشعر که از تقطیر او حاصل شود جهة رویانیدن موی مجربست شعر الغیلان گیاهی است بی ساق
و ثمر و منحصر و خشن شبیه بشعر و خشن و مایل بسیاهی و بیخش سیاه و بی ریشه و غیر بر سیاوشان است و در دار المرز کثیر
الوجود و در شکاف سنگ ها نامند در خوردن قریب بپر سیاوشان و در تنقیه سینه قوی تر از انست شعر الجبار نباتیست
غیر پرسیاوشان شبیه بموی یال اسب و با رنگ سیاه و چندین عدد بشکل دسته در یکجا میروید و برروی
زمین پهن میشود و برگ و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک و بخور او جهة
ریح مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه رفتن است شعر الجن شعر الغول است شعر الارض و شعر الفار
شعر الجبار است شعاره قثاء بری صغیر است شعور القعالیم زعفرانست شعیر رومی خندروس است شغال
بنون معجمه اسم فارسی کلب بری و ان ابن آوی است شقنین بری مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و
طوق گردن او سیاه و زبانها تمام و تعریف یمام و تبرکه الا فاخته نامند در دوم گرم و خشک و بهترین مسمن بدن
و مجموع اجزاء او تحلیل بخون صالح میشود و مقوی قوت باه کبد و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاد کننده
قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی نعل او شیر تازه است و در حیوانات آن

سائل مع التفتیش سمی میم الحنا شقنین بکسر اول و نون بوزن شکین بلغت یونانی نام مرغیست که آنرا بفارسی بوتیمار و غم خورک و بعربی مالک الحزین خوانند و بعضی اول هم گفته اند و ان دو نوع بهم بود و بحری جانوریست بشکل حفانی و بال و دنبال او بحفاش بر نما ماند نقل از برهان الاطباء و پارهٔ الفاظ و للان اللذین و فقر فی الرال مع الیاء الموحدة ان الدباسی بالبی و یأء النسبة مو الشقنین العمر نوع النهام الدبسی حا ماعر صفیرا هو ذکر الحمام فی ما و بح الفقام و قمرة عمر الحمام ملحق بحصار با ابضه الدلام مملک

مذکور است که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد و
جالینوس گوید تخم او با عسل و اندکی بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت درد رحم مجرب است و مهره پشت سیه
او را جهت درد رحم و ثقل سامعه نافع و مفید دانسته اند سقنقور بحری حیوان دریائی است شبیه بخارپشت در رنگ
و بال و شکل و دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او خاری مثل خار دارد از نیش آن الم عظیم حادث میشود
و چون نیش او را در زیر جامه خواب گذارند صورت خوابهای مغلطه و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آن
خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر در کسی باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد و بدینجهة او را حوت الشیطان نامیده اند
و گویند چون در کتان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش در در عظیم صاحب بول میشود و تا آن را
رفع ننمایند ساکن نمیگردد شقیقل شقاقل است شوکران فقا بر است شقایق معروف است گویند چون نعمان بن منذر
در خوردن او را زرع نمود مسمی بشقایق النعمان گشته و آن بری و بستانی میباشد شبیه به نبات خشخاش گل او برگ اولش زرد
از آن کوچکتر و تخم دانه اش خشخاش کوچک و مخدر قوی و تریاک او بغایت قوی السکر در دوم گرم و خشک و جاذب
و ملطف و منضج و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درم با میفختج جهت تسکین درد احشا
و اعضا که دفعتاً بهم رسد بسیار سریع الاثر و مخرج او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق
او که با کیاه جو پخته باشند مدر شیر و حیض و طلای عصاره او منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم حار و مسقط
و منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت سیاه کردن موی

در دفع ثوباد مداومت بشرب تخم او هر روز یک درهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یک درهم از قنه با شراب
صورت جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده فرش و لحاف بر آن سخت نموده
چهل روز در سرگین تر اسب دفن کنند و هر هفته سرگین را تغییر دهند خضاب صاحب ثباتی شود و گویند مجرب است
شقاقل نباتیست برگ او با اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او برگ او در زیر
گرد او برگی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و منبتش در زیر
اشجار بزرگ و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول گرم و در دوم تر و مهیج باه
و منضج و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسمن کرده و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بو
زیدان است شقراق مرغی است بقدر فاخته سبز و بدبوی و بفارسی سبزقبا نامند و در شکار ...
گویند در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه او جهت
کلف نافع است شنقتیقا اسم فارسی تیهال است و آن غلاف حیوانیست شبیه بمگس که در خار از برگ درخت
مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن میمیرد و بابلی بقدر ... و سفید و شیرین در حرارت معتدل
و در رطوبت در اول و غالب با لزوجت و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت خشونت سینه و سرفه و سعال
کردن او از خشکی گلو دهنده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش
نبات است و مولف اختیارات او را شکر العشر دانسته است و فیه ما فیه تمام الخفی شمعانی از صمغ ...

وازان قابض‌تر و حجیف‌تر و بعضی هردو را یکی دانسته‌اند و اول اصح است جهت بادآورد بفارسی شاه‌ال
نرکه بیخا و نرکه غربیه است و در بعضی بلاد دیگر خرمرو نیز نامند یکی را گل سفید و یکی را بنفش است و اخر مخصوص بسکاعی
و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی‌تر از آن و مستعمل از او بیخ و ثمر و بیخ قوی‌تر از ثمر و قاطع نزف الدم
و با قوه تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهت تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایت نافع و مخرج و بدل
صمغ عربی و نیم وزن بنفش دو درهم و بدلش بادآورد و سایر خواص در انجا مذکور شد شکاعی بفارسی مرگ موش
گویند جهت از خوردن آن موجب قتل موش در الیه موشی که از او خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است
و آن جسمی است معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله و اهل صناعت او را در کل مقام بدل
زرنیخ میدانند و آنچه زرد باشد زرنیخ است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و در گرمی اعنبر و در زرنیخ میشود
میشود در چهارم گرم و خشک و ممسک و معفن و التیام دهنده زخمهاست با احداث دردی که صبر نتوان نمود
و طلای او با روغنها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال او در زیر و زر طبقات
و رطوبات چشم را زایل میکند و نیم درهم او بکشد و کشنده و تریاق او تیز آسته و پوستهای حیوانات است که
سوزانیده باشد ربع او تا دو چند آن بیاشامند شکوهج اسم معرب چندیست شکونا کثوث است شکر
اسم فارسی حجر العاج است شکوه اسم فارسی تفاح است شکلینه اسم فارسی کرشن است
شکرتیغال اسم فارسی فانیذ سنجری معمول سجستانست شلجم معرب شلغم فارسی و عربی لغت یا منه

شین مع اللام

[illegible]

ای پدر

بری و بستانی میباشد و بری او دو قسم است یکی را شاخهای تا بیش دراز و برگش بعرض انگشت
مهین و بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیرها اول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منابت او مزارع است
و دیگری را بنفش و شاخهای نمناک و نزدیک بهم و بیخش بقدر خیار و باریک سرخ و اول است و برگش
شبیه ببرگ بستانی و از آن باریکتر و ملس و اکثیر الشریف و تخمش مثل تخم بستانی و مایل بسیاهی و تخم
قسم اول منقی لنبتره و قسم ثانی در خواص قریب ببستانی و از آن گرمتر و در رطوبت کمتر و بستانی
در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع
سعال یابس و ملین سینه و مسیح سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و شیرینیها و ریشهای باریک و گله سائیده
با عسل بنوشند جهت سرد و مسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او جهت اورام است و تربیتی شلغم با طفل رطوبات
سینه و مقوی جنسی و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزای او جهت شقاق و نقرس و حکه
سفید و تخم او در اول سیم گرم و در اول تر و مسهل تر از بیخ آن و مشهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی‌تر
و مولد ریاح محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و فلفل و قدر شربتش تا دو درهمست و روغن تخم او جهت
ریاح و رفع عیا و تقویه الات تناسل شربا و ضمادا مفید است شلبار درختیست هندی و ثمرش حب
گویند و بزرگتر از فندقی و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و بی قشر و در سیم گرم و در اول خشک
و ممسک قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابة عصب و فالج و عرق النسا و قولنج

[illegible]

نسبنی المسیم

نافع و مضر بریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درهم است شلجم احمر نوعی است شلغم تخم الجبار است
بلغت خراسان میوه ایست لذیذ بقدر گردکان و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در آخر بهار میرسد لطیفتر
از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و در نهایت لطافت است شمع بفارسی موم نامند زرد و سرخ او را
بهتر از زرد و در آب سرد ریختن و آویختن در ماه تا سفید میکنند در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش
تا سی سال باقیست و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که
بقدر گندم ریزه کرده فرو برند و یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجربست و جهت درد سینه
و سرفه و رفع انجماد شیر و سل و درد گلو و لهاة و تصفیه آواز و بدیل و طلای او جهت حکه و جرب و خشونات
و نضج اورام و تسکین کردن و بیرون آوردن زخمها و نرم کردن سینه و مبلا باشد و رفع اذیت زخم
حربه زهردار مؤثر و بخور او جهت رفع عفونت هوای وبائی و بیرون آوردن حیوان نبت و رایحه او جهت
رفع بدبوی بینی و اذیت بوی مردار و حقنه او با روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتهاء و
مسدد است و مصلحش بادیان و شربتش تا نیم درهم است و بدلش زرد با قلی است گویند چون آب آن مگس را بسوزانند
و بطرفی بمالند و به آب دریا و سایر آبها بگذارند بیرون را بخود جذب میکند و موم شمع عروسی را
در نیرنجات محبت و آنچه در غرا سوزانیده باشند جهت بغض مؤثر دانسته اند و از خواص او است که چون قمر
در سنبله بتثلیث عطارد از گوشت بری باشد یک مثقال از شمع عروسی را با سه قیراط موم باکره در ... هم

نزه مضبوط

شمامة بیونی

نزه مضبوط نموده نگاه دارند غلبه بر خصم و از روی دهد و زبان دشمنان بسته شود شمط بزبان
نمط زنبیست که نقاشان ساییده بجای لاجورد استعمال میکنند و از فرنگ می آورند و ماهیت آن معلوم
نیست شمس بلغت اکسیریان ذهب است شمار رازیانج است بلغت شام و مصر شمشاد اسم فارسی
بقس است شمامه دستنبو است شمیز نیمر قاقله صغار است شمیعه نام روغن تربت و سندروس است
شموا احمر است شملید اسم هندی حلبه است شمخاصر اسم ملح هندیست شنشنه ارطبنون معرب است
و مصر بسیار معمول و بیونانی رمیلوس نامند و گویند بمعنی دخان القرور است و بهترین او سفید بی بوی او و د
در سیم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و رافع اخلاط لزجه سینه و با
زعفران منضج و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهت
قروح و آثار و حمول او جهت بواسیر و تقویه رحم مفید و مخنف و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و مصطکی
روغن کنند و قدر شربتش چهار قیراط است و دستور العمل او آنست که حسن لبا برانیم کوب کرده در ظرفی
کنند و بر آن ظرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند
تا صعود بظرف بالا کند و در آنجا سرد شود و اگر بجهت زیادتی عطر ظرف بالا را العود و صندل اندایند
جایز است شنج اسم معرب حلزون و آن نوعی است که کاغذ با و مهره میکنند و در حلزون
مذکور شد شنبلید اسم فارسی شکوفه سورنجانست شنجار فراسیون است شنفیز نوعی است شندفا

شین مع الواو

اسم سریانی اشنه است شندله بلغت هندی تودری است شنکار العنا کلام الذئب است شنجار بجیم و بکاف و بقاف بو خصاست شنبلید بلغت اصفهانی حلبه است شنجرف زنجفر است شنک بلغت اصفهانی لحیة التیس است شوندر اسم مغربی قسمی از شلغم بری ماکول است که در شلغم مذکور شد و تخمش در تریاقیت قویتر از نوع بستانی و در تریاق فاروق داخل این نوع مراد است و در دفع ریاح و منوبات و در انفعال قویتر از تخم سایر اقسام شوکران اسم یونانی نباتیست از جنس [illegible] و ساقش پر گره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بدبوی و شعبهای شاخ او چتردار و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و بیخش مجوف و مشهور به بیخ تنتی است و از تنت باد برد خیزد در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر و مسکر و سموم و درد در هم آن قاتل و طلای عصاره او جهت باد سرخ و نمله و اوجاع حاره و ضماد تخم و برگ آن رادع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن پستان زنان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهال است و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او را با بزر البنج از هریک بقدر درهم کوبیده و با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را کرده از ادویه جدا سازند مسکر قوی و در امساک منی مجربست و حقیر او را مویز عمرو نامیده و قدر شربتش از یکعدد تا سه عدد و زیاده از آن سموم قوی است شونیز بفارسی سیاهدانه نامند

بجمیع نیز

نباتش شبیه برازیانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد مایل بسفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزر البنج است و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب به انیسون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و منضج و مفتح سدد جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریحی و [illegible] سرفه و قی المده و غثیان و استسقا و یرقان و سبز زرد مداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم و در روز [illegible] او تا سه روز با آب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی و با آب [illegible] جهت تنگی نفس الانتصاب و بنگ کرده و ضماد آن و سوخته او جهت بواسیر خصوصا که با رب مورد بسرشند و بعد [illegible] ضماد او جهت ثآلیل و رفع خال و تبثیر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل ورم صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت منع نبات موی [illegible] و با عسل و روغن جهت درد رحم و در حیض نفاس و با روغن گل سرخ جهت جرب و ضماد سوخته او با موم و روغن و حنا و مانند آن جهت منع ریختن موی و [illegible] و با گلاب جهت زخمهای سوداوی ساق مجرب دانسته اند و با بول جهت تشدید سر و منع نزلات و سعوط و بوییدن او جهت درد سر [illegible] و کشودن سده

خیشوم و زکام و لقوه بغایة مفید و ضماد گرم او بر سر جهة زکام و بر سایر اعضا جهة تحلیل ریاح سریع الاثر
و قطور ربوب داده او با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهة رفع زکام که با عطسه باشد مجرب و مضمضه
مطبوخ او با سرکه جهة درد دندان بارد و قطور او با روغن جهة الخضر جهة درد گوش و سده و ریاح آن
نافع و شرب او با روغن زیتون و کندر جهة اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و طلای او با روغن
او که بطریق منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل و کمر جهة انعوظ بی بدیل و رافع دردهای صعب بارده و
و سده اعصابست و خوردن آن نیز جهة باه و امور مذکوره سریع الاثر است و اکثار شرب او مضر
مورث خناق محرورین و سدر و مصلحش سرکه و مغز کرده و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن
او تا یک درهم و بدلش انیسون و نصف او تخم شبت است شوامرا مسک الجن است دارد را در شکار این
مشک و رنگش مانند وابور و بیان نموده که در بلاد دیلم به این اسم گیاهی دیده ام و آن
نباتیست خاکستری رنگ شبیه به اشنه و منحصر در اوراق ریزه متراکم و از روی زمین جدا نمیشود
و بی گل و ساق و بیخش سیاه و بقدر مسماری و منبتش سنگ لاخهای کوههای عظیم و از تازه او تا چند
ماه بوی مشک خالص می آید در سیم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح و قوی و در جمیع افعال
قریب بسنبل الطیب است شوبیا اسم عربی برنجاسف است شوشم اسم فاقله صغار است شوحط
اسم عربی درختیست بزرگ و شاخهای او صلب و پیچیده و برگش شبیه ببرگ بید و از چوب او کمان میسازند

جمیع اجزاء او با قوة قابضه و جهة اسهال مفید و جلوس در سایه او ممنوع است شوع درخت بان است
شوکة ابراهیم بلغت مغربی قرصعنه است شوکه یهودیه و شوکه زرقا نیز نامند شوکه منتنه نوعی از طباق است
و گویند غافث است شوصرا زریونست شوکة البیضاء بلغت مغربی دبناقوس است شوکة الرحمن
ممکوب است شوکة العلک بلغت مغربی انخدص است شوکة عربیه شکاعی است شوکة مغیثا باداورد است
شور و بلغت حجاز اراک است و بفارسی القر شوکه مصریه و قبطیه قرظ است شوکة سهاهجه با شوکه
گیاه معرنوب است شوقارا زاج سفید است شوک الجمال اشترخار است و بلغت مغربی رعی الابل است
شودانق سودانیاست شوشا بلغت شکابن اسم وعل است و آن از جنس ایل شهدانج تخم قنب و — شین مع الهاء
در انجا موصوفست شهد عسلی است که از موم بی آتش جدا شده باشد شهدانج بر کلمه التمته است
شهد الطرار طبیقوس است شوبل اسم ترکی و فارسی قاقلی است شیدوارج اسم معرب شیح نباتیست — شین مع الیاء
سرخ و بسیار تند و باریک برگش شبیه ببرگ رشاد و در اوایل سردی هوا خشک شده میریزد و متصل
به بیخ او برگ میماند و در تابستان از شاخهای او گل ریزه زیر برگ سفید ظاهر میشود و تخمش از خشخاش
بغایة ریزه تر و مشتمل بیخ او است و منبتش خرابها و قوتش تا پنج سال باقی است در آخر سیم گرم
و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج
باه و مسقط جنین و جهة صاف کردن آواز و رفع بلغم مفاصل و ریاح و سموم و درد مفاصل و سپرز نافع

وضماد او جهت برص و بهق سفید و جرب و ریدیا نیدن موی بعد از ستردان مؤثر و چون کوبیده در کف
دست مخالف دندان دردناک کرده بدستور طرف مخالف ان تا صباح بگذارند رافع الم ان و مجرب است
و چون تخم مرغ را بیرون زده میان سائیده او پنهان کنند پوست او را سرخ کند و این علامت خوبی و
تازگی او است و ضماد برگ او مفرح جلد است و قدر شربتش یک درهم و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی
و بدلش در علل سپرز مرجان و در غیران زرنباد و قوت است شیح بفارسی درمنه گویند و خنک
اقسام او را میوزانند دان نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدت و شبیه بافسنتین رومی است
و اقسام بیابانی جبلی قوی تر از دشتی و هرچه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نباتش از نبات
کوچکتر است شیح ارمنی نامند و هرچه مایل تیره گی و با رطوبت چسبنده و گلش زرد است شیح جبلی است
و عریض الورق که گلش سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم لستیتاج است و خشکتر از دیگر
نامند چه اقسام شیح را مشتمل گل او است و تخم او بیاتن نیست و درمنه ترکی متعارف تخمیست معروف
و در لستیتاج مذکور شد در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و منتح سده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم
و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد و رد
و عسر النفس و تبهای مرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصلح و مصلحش مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او با روغن
زیتون و امثال ان جهت داء الثعلب و سرعت برآوردن موی مؤثر و ذرور او جهت اکله و طلای او بسبب شیح

او جهت ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم
و بدلش مثل او افسنتین است و بعضی سداب را بدل دانسته اند و در دو من او که بدستور روغن گل گیرند
جهت رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافع است شیلم بفارسی گندم دیوانه
نامند و ان دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه بنبات گندم
و در گندم زار میروید و در اصفهان گاگلک گویند در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب بدر و منید
او از زانیکه شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با شیدی تخم مرغ محلل
صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت قوباء و سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او
منوم و گرم تر و لطیف تر از روغن گندم است و مصلح ضرر ان شیر و روغن و قی کردن و در بوست حمام و نشستن
است مبدت شیبه اسم عربیست و اذخر است مسمی به العجوز و نبت او بستانها و جاهای که باران
بسیار رسد و او گیاهیست ساق و شاخ ان سفید و برگش مایل بسفیدی و غبارناک و گویا بعفونت
ریزه کرده اند و خوشبو و با تندی و شبیه ببوی صعتر در سیم گرم و در دوم خشک و منتح سدد و محلل و مدر
حیض و منقی فضلات و مواد نزله و ضماد او رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها
محلل ان و جهت ریاح رحم و جذب جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش تا یک مثقال است شیر خشت بتازی اخر
و بکا فیسم اسم عربی صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین است و بهترین او
سفید و شیرین و حبه های بزرگ است که چون در دستمال بکاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند و منعش و

و مصنوع از ازاد جوار این منفعت نیست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تغذیه باد
و ضرر به صاحبان قولنج قوی‌تر از شیرخشت و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر
و معده و حشا و جهت خشونت حلق و سرفه و تبهائی که از مواد رقیقه باشد و جهت حرارت جگر و ورم آن
و ماء الشعیر بهترین ادویه و اغذیه صاحبان تب است و ضماد او ملین و جالی البشره و با شیرخشت جهت
صفراویت گونه موثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش
مثل او شیرخشت است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده اند که با وجود آنکه شیرخشت مسهل اخلاط
رقیقه است مضر صاحبان قولنج است شیر سقه بلغت گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است در اکثر
منافع مثل خمر و بی مضرتی که با سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عملش آنست که خردل سرخ با تخم شلغم
بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه تند سائیده تا مثل خمیر گردد و بعد از
یکروز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و نیم مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا ده
هر روز بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد شیخ البحر حیوانیست بحری و در دریای مغرب
کثیر الوجود شبیه ببنات بحری و سر و بینی او شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود
حرکت نمیکنند و از این جهت سمک الیهود دانش نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع
موجود آن و بخور اجزای او جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند مجرب است و خون او را جهت
داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند شیرزق اسم نبطی شیرخشت است و گویند مراد از او بول

درکن

در سرکین او است و در خواصش مذکور شد شیر آملج آنکه تفسیر خشک است و او را در تازگی جهت اعالی قبض
او همو است که معتبر کرده در شیر میخیسانند و خشک کرده نقل بلادان میکنند شیخ جبلی بفارسی درمنه
کوهی نامند شیخ حبشی دارفلفل سیاه است شیاف خوزی پوستش در بند است شیراز ریچال است شیرابه
خشتی اسم است شیرج دهن سمسم است و مذکور شد شنبلیة العجوز اشنه است شیان دم الاخوین است
شیابالم بلغت اندلس امیروح است شیر خشیر گویند شندطرح هندی است شیشه بلغت فارسی زجاج را
نامند و بلغت هندی اسم رصاص است شیرهٔ نبات اسم قلالیس عمل الطرزد است شیربر اسم فارسی
کنک الشیر است شیر اسم فارسی لبن و اسد است شیربان اسم ترکی مویس است شوران
اسم ترکی خبه است شیرین اسم فارسی شیرزدن است شیرهٔ خرما اسم فارسی دبس است

صاد مع الالف

حرف الصاد صامریوما اسم سریانیست و بعربی حشیشة العقرب نامند کبیر او از یک شیخ
ساق میرویند و ساقها پر شعبه و برگش شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار ده با خشونت و گلش
لاجوردی و تخمش مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی خشنه و صغیر او را برگ کوچک و مدور و ساقش
مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنارهای جاهائیکه آب در او بسیار مانده بر طرف شده باشد
و عصاره گل برد و را صاف نموده و با جمیع عرب وکبای لاجورد استعمال مینمایند و در تقاوت و تعاشی
بهتر از آنست و مستعمل از او برگ و ساق و تخم آن در دوم گرم و در اول آن خشک و مسهل بلغم و مره السوداء

و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و جالی و مطبوخ او با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد
و شرب او در رفع سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه او قبل از نوبه تب بلغمی و جهت رعشه و جهت
ریح و ضماد مسحوق او جهت قوبا و ثالیل و نقرس و التوای عصب و با شیر جهت ورم حجاب دماغ اطفال
و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک هندی یا نطرون جهت رفع اقسام کرم و دو درهم از کبیر او جهت اخراج [illegible]
نافع و نقیع بیخ کبیر ان مسکن درد گزیدن عقرب و مغز سبز او مسهل است و شربتش تا دو درهم است
و امین الدوله در جنب حب السمنه را صامریوما دانسته است صابون از مخترعات بقراط است و طریق ساختن
او انست که از قلیا یک جزو و از آهک نصف آن نرم سائیده و یا در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب
تا دو ساعت برهم زنند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده و بعد از نه شبانروز سوراخ
باز کرده آب صاف بظرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته برهم زده تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم او
نماند و آبها را جدا جدا ضبط نموده نگذرد و مثل آب اول روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته بتدریج
اول از آب آخر بخورد او دهند تا مجموع آبها تشفیه شود و مثل خمیر گردد پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی بجای
روغن زیتون دنبه و روغن کنند و روغن قرطم و پیه الخنزیر و امثال آن میگیرند و بهترین همه قسم اول است
در آخر سیم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج دملها و اورام و جالی و حمول او مخرج جنین زنده و مرده
و مدر حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با مثل آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و [illegible]

دسلیمانی

دسلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ جهت خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح [illegible]
که هر چند ازاله و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر و امثال آن جهت گشودن دمل و شستن موی باران جهت
رفع چرک و قمل در شکر و با لعابها جهت حکه و جرب و دفع آثار نافع و شیاف او مسهل و در رفع ترنیخ
و مخرج کرم معده و مدر بول و شربت دو مثقال او تا چهار درهم کننده بحرانت امعا و مصلحش [illegible] **صامعلی**
نباتیست شبیه بحلفای تازه روییده و از ان کوچکتر و نازک و زرد و شکن و تازه او ماکول است
گرم و تر و جهت الم تواو در ریاح فم معده نافع و تخمش در افعال شبیه بتخم بنزرو و تخمش شبیه بیلوس کوچکی و
پخته و خام او ماکول و اکثار او مصر کباد و در رفع وجع النواد است **صاب** اسم عربی جمیع اشیای
بسیار تلخ است و بر قثاء الحمار و بر نوعی از گیاه شیردار بسیار تلخ شامل است **صاقر** مرغ شکاری است
و از جنس بوم و کوچکترین اصناف آن و در افعال مثل او ست **صابون الغار** [illegible] شجره آنی ماکول است
صادیبار [illegible] صغیر است **صاحیه** جزر است **صبر** بکسر با عصاره نباتیست برگش شبیه برگ
کلم و بسیار ضخیم و شبیه ببرگ رتبع یمانی که در بار زنند و آن انجیر بغدادی نامند و بیخش بقدر شلغم
و از یک بیخ زیاده بر ده عدد برگ میروید و مملو از رطوبت در غایت تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط
برگها ساقی میروید قریب بذرعی و بر از رطوبت عسلی با اندک حلاوه و کریه الرایحه و ثمرش مثل
غوره خرما و در آخر سرخ میشود و آنچه از جزیره سقوطرا بلاد یمن آرند زرد مایل بسرخی و زود شکن و براق

صاد مع الباء [illegible]

و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشنده کی او کمتر است و قسم سمنجانی
که صبر فارسی نیز گویند بدبوی و سیاهی و غالب و بی درخشندگی و زبون ترین اقسام است
و محمد ابن احمد گوید نوعی دیگر مسمی بحفری میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است
و هرچه از هفت سال تا چهار سال گذشته باشد و آنچه بدبوی و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال
آن جایز نیست و باید در سائیدن صبر مبالغه و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج
جوانان و محرورین ضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعا و بیده ما ساریقا و لو کم
و علل متعدد استعمال نباید کرد و صبر در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی موادی که مهیا و منتج
بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه مهیای دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرا
مائی و منتج سدد سوای سده جگر و محلل ریاح احشا و مجفف بلاغ خصوصا نشئه او و با مصطکی
منقی دماغ و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو و نفث شینه و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض
معده و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی
و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و در رفع تبهایی که از صفراوی مخلوط ببلغم باشند مفید و با بی مصلح
مضر جگر و معده و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه او و انواع زحیر آن گاه باشد که تا سه روز
در معده بماند باعث کرب گردد مصلح او مثقل ارزق و مصطکی و پوست هلیله زرد و کتیرا و زعفران

و فربیثی

و افسنتین و کتیرا کش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چندان حضض و در اسهال نیم وزن
او تربد و بقدر سقمونیا است و طلای او حافظ جثه میت از فساد و جهت قرحه و سقطه و اورام
و در رفع آثار و نزلات و صداع و نمله و حمره و آکله و قروح خبیثه و با آب کشنیز و سرکه جهت بادسرخ
و شری و با مغز تخم کدو جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و درازی موی
و در رفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسول او جهت با سرکه سعفه و خراز و داء
الثعلب و اکتحال آن مقوی نور بصر و جهت سلاق و جرب و حکه و مطبوخ آن با آب کندنا و طلا جهت
جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد بتحلیل و ذرور او مجفف زخمها و التیام دهنده آن و جهت
قروح قضیب و فرج و شقاقهای عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه رافع نواصیر
و اگر مجرب است صبارا تمر هندیست صبار اسم صبر است عقبتی عصاره سناء مکی است که از آن
قرصها میسازند و بجهت رفع اورام بغایت مفید است صحناة بفارسی ماهیابه نامند و محمول الارده
مواضع است و با نان میخورند و طریق عمل آنست که ماهی ریزه را با آب نمک در خمی کرده چند روز
بگذارند تا منفسخ شود پس بر هم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات
معده و رافع بدبویی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت
او در رفع بدبویی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن

صاد مع الها
صحناة
و صحناء
و بکسران
ادام یتخذ
من السمک
الصغار ...
مصلح للمعده
قاموس

اخلاط و مصلحش بالخاصیه زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشیها و در بعضی از نسخه‌ها صدف
با حلزون مرادف است و گویند حیوان مخصوص حلزون است و پوست صلب او مخصوص بصدف است
و در حلزون مذکور شد و مراد از مطلق او صدف مروارید است در دوم سرد و خشک و سوخته او
مسخن و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویت لثه و رفع
زخمهای کهنه و آکله و جلای دندان و تنفیخ او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدی
تخم جهت سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق البشره و اکتحال او جهت قرحه چشم
و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته خف الغراب او با سرکه جهت تحلیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر
شربتش تا یک درهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهرپارس گوید صدفی که مروارید از بدن او گرفته
نشده باشد چون بسوزانند طلای آن رفع خنازیر میکند و جالینوس میفرماید که صدف هندی محرق [illegible]
رفع درد فواد مینماید و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر بناگوش طلا کنند رفع صداع دائمی
زائل کند صدف الغرقر و فرفور انیز گویند نوعی از صدف است مایل به سیاهی و در غایت صلابت
بخورش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلا است صدف ابو [illegible]
بخف الغراب است بخور او و ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زخم نافع است صدف فردوسی
صدف الغرقر است صدف الهندیه و عفران الحدید است صدید اسم سریانی انقد است [illegible] اسم

نباتیست

نباتیست بری گل تشبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار و در برگهاد و خود
می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و بالفر و جته و اندک حرافت و منبتش جبال و
مواضع [illegible] است در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست و تخمش مدر بول
و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز یک مثقال با شراب و امثال آن جهت عسر نفس و
شقیقه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و مخرج کرباه و مصلح
گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است حرحر حیوانیست شبیه بملخ و [illegible] خانها و در
شبها صدای بلند میکند و در اصفهان زنجره و در [illegible] منهد در دوم گرم و خشک و شرب
خشک کرده او سه عدد تا ده عدد با هم عدد از فلفل جهت رفع قولنج صعب و [illegible] مجرب
دانسته اند و مقوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه
نافع و چون دو سه عدد او را در میان نی و مثال آن گذاشته دهن انبوبه را بموم گرفته در زیر
سر نایم گذارند و او دندانها مانع خواب گردد حرفان [illegible] شامل سرب و خرمای [illegible] لوف
البته است حرابه حنظلی است که مایل بزردی شده باشد حریرا بادروج است حرفا [illegible] است
صعتر بعاد و بستانی اسم گیاهی است که برگ [illegible] و با ضعهای [illegible] مانند بری
و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی [illegible]

اوتند و خوشبو و گل همه کبود است در اخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشک تر و در افعال قوی تر از
بستانی و مجفف و مقطع و باتریاقیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظ و منقی معده
و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال گل او با سرکه و نمک مسهل
سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهله با اب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رادع تخم
و عفونت غذا و ترش شدن ان و جهة غثیان و وجع الفواد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با
جهة قولنج سوداوی مستمری از مجربات و با عسل جهة گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهة ربو و سرفه
و با اب کرفس جهة حصاة و عسر بول و با مثل او عناب که با جبا رده و زن ان اب خوشانیده باشند
و بر بیخ رسیده باشند بالخاصیه جهة رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهة انواع مغص و سرکه که در
خیسانیده باشند از ان سکنجبین سازند یا تنهائی بنوشند جهة سپرز مجرب و با پنیر تازه جهة تسمین بدن
و اکتحال او جهة بیاض و قطور جهة گرانی سامعه و طلای او با عسل جهة تحلیل اورام صلبه و عرق
النسا و مثل ان با روغن زیتون و زیره جهة بر امدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون انسان و
ضماد مطبوخ او در حمام جهة جرب و حکه و یرقان و مضمضه او با سرکه و زیره جهة درد دندان و
او با مثل او شکر جهة قطع بخار و تقویه چشم و رایحه او جهة گریزانیدن هوام موثر است و تخم او
در جمیع افعال قوی تر و مفتح سده و رافع یرقان و مهیج باه و خاییدن ان جهة درد دندان و تحریک

انتهی

ستها و روغن او شرباً و ضماداً جهة رعشه و فالج و لقوه و درد مفاصل بهترین روغنها و مفرح و مقوی
محرورین مصلحش سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر که بدستور گلقند بسازند
جهة منع صعود بخار بدماغ و نزول اب و تقویه ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و سایر امراض
قوی الاثر است صغر الکماة اسم مغربیه حانتا است صعفر تخم ماهی است صعتر شامی پودنه بری است
صغابین بغین معجمه سکبینج است صغراغون اسم فرنگی مرغیست قریب بکلنگ و بغایت
نامند دایم دنباله را حرکت میدهد گوشتش حار و قدید و محرق او با ماء العسل جهة سنگ مثانه و عسر بول
بسیار نافع است صفر مس زرد معدنیست که مس روی است گویند صفر خلاف بریست صفوا اودی
اسم ترکی تومون است صفیه عرعر است صقر بقاف باشق است و عصاره رطب
باین اسم می نامند صقیل بلیتاج است صلق اسم قسمی از مار است که روی او
دکویند شنیدن اواز او کشنده است صلیه غذائیست که از خمیر
میدهند و در افعال مثل بغرا ان مذکور شد صلمون غرنوب نبطی است صمصل عقعق است
و صقعقعنقال اسم ترکی او است صمغ رطوبة منجمد نباتیست که از ان تراوش کرده منجمد
شود و صمغ هر نباتی با ان مذکور است و مراد از مطلق ان صمغ عربی است که از درخت مغیلان
حاصل میشود و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است در گرمی معتدل و در دوم

صاد مع النون

صاد مع الغا

صاد مع الفاء

صاد مع الميم

خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مُغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد

بسینه و رافع مدت ادویه و جهة اسهال و سرفه و قرحه زیبد و درد سینه و از دو مثقال تا سه مثقال

او جهة سحج مجرب و بریشتر کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاست و سوای رحم

و بواسیر و مداومت او در روزی یکمثقال با یکوقیه روغن گاو در یکهفته قاطع سیلان خونست و طلای

او با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهة رمد و سلاق و جرب نافع و مفید و مصر مثل

و مصلحش کتیراست صمغ البلاط نشاره بلاط الدیران و غری الجلود است که بسیار بمبالغه در کوبیدن

و الصنع ان کرده بر دیوار خانهها مالیده اند و سنگ و فرش خانها را که بلاط عبارت از اوست

مستحکم میکرده اند و بر دیوار خانها میمالیده اند و بلاط بمعنی سنگ فرش سرا است و ذرور ان جهة

التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهة الصاق موی زیاد چشم بی عدیل است و بعضی او را معدنی

دانسته اند و دیگر او را اخبار قریش نامند و صاحب منهاج مرکبی به این صفت بیان نموده و در تلخ یهق

بسیار موثر است صبر زرد و دم الاخوین عِلک الروطم از هر یک صمغ عربی از هر یک جزوی لسدزاج

از هر یک نصف جزء با آب صمغ سرشته اند و نزد الطای آن صنج قوی ان لازم است صمغ الآدنیا

صمغی است تلخ و مایل بسرخی و صاف و در غایت حدت و حبیش تفلیسی گوید که از فارس خیزد و ملطف

و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و در انفعال قایم مقام حلتیت است و کرمه را از آنچه نسبت و قدر ترش

تا نیمدرسم

تا نیمدرسم صمغ السرو در جمیع افعال مثل راتیانج است صمغ ارغون بیلا کما تیرا است صمغ فارسی صمغ

اجاص است صمغ جوز رومی کهربا است صمغ الطرثوث و صمغ انزروت و صمغ زراتیق است صمغ البیان دهن البلسانست

صمغ المحروث حلتیت است و بفارسی مرد کوله بزنا مند صمغ البطم علک البطم است صمغ القتاد کتیرا است

صمغ بید برک نزد بعضی نانخواه است صمغ صنوبر راتیانج است صمغ الکبر کندر زرد است صمغ نخود اصطرک است

مرغ الکمکام حبی بان است صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و نازد و نر کویند و نر او را ثمر نیست و ماغر

و قطران او و زبون تر از قطران شربین است و ماده او بزرگ و کوچک او را صنوبر صغار و تنوب نامند

و ثمرش مثل دل کوشند داران بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و شبیه و بی برده رقیق سرخ و قضم قریش عبارت

از اوست و درسمنان کثیر الوجود و راتیانج صمغ اوست و قسم ماده بزرگ صنوبر کبار کویند و در گیلان

یافت میشود و بار بزرگ و مغز ثمر او را باصطلاح انجا چلغوزه و در خیبر او را درخت چلغوزه میبامند

ثمرش بقدر بالنکلی و مغز دانهای او مثل دانه قضم قریش و بالیده تر و شیرین است و در عراق چلغوزه

مغز میوه را میدانند که از بحرین ارند و ظاهرا اینه باشد چه در صفات مثل اینه است و در خیبار او

بقدر درخت زرد الو و برگش همیشه سبز و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه به آن و مغز

دانه او دراز و باریک و با برده سرخی که ملاصق مغز با دام است بخلاف حب صنوبر که بی برده

سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزاء درخت صنوبر در سیم گرم و خشک و پوست بیخ او نافع

صمغ ... (margin note, partly illegible)

صادمغ النون

ومجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج مفید و ذرور او جهت ترخیت آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع
و برگ و پوست او گرم و خشک‌تر و جهت درد جگر و جراحت آتش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن
مورد جهت قروح سطح جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یک مثقال او با ماء العسل جهت ورم دل مزمن
و جرب و بدیل و طبیخ او جهت اعیاد [illegible] و رفع حرکت بدن [illegible] عرق و استرخا و جلوس [illegible] جهت امراض
رحم و مقعد و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دود او
جهت ریختن موی مژه و ابرو و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب نافع و چوب [illegible] که به دستور چوب چینی
و [illegible] استعمال نمایند مولف تذکره نامیده باب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته اند
ظاهرا منشعب از سنگ عبارت اندازان تا چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارد و حب الصنوبر کبار
در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقیست و مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا
و مفتح سدد و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض [illegible] و یرقان و استسقا و گرده و مثانه
و درد مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر مثقال جهت فالج مجرب و با سرکه کهنه جهت امراض
ریه نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش گرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن حرقت معده و رحم و با
دوشاب انگوری جهت رفع اخلاط غلیظه ریه و سینه و گرده مفید و شراب که کوبیده در آب
انگور اندازند [illegible] و مانع نزلات و [illegible] و قاطع اسهال رطوبی و استسقا [illegible] و قدر شربت

از حب او تا دو درهم

از حب او تا ده درهم و از عصاره سه درهم و از طبیخ او یک اوقیه و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش
در تقویت باه مثقال و حب المحلب و در علل معده [illegible] حب القلقل و حب الصنوبر صغار [illegible]
و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی‌تر از کبار و در سایر افعال مثل اوست و کرم [illegible]
صنوبر بهم میرسند مثل زراریح است **صندل** درختیست [illegible] درخت گردکان و ثمرش شبیه [illegible] جهته
الخضرا و قوت چوب او تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیم سرد
و در دوم خشک و سرخ او بالعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیه [illegible] جهت
خفقان حار و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت رفع بدبوی عرق
و درد سر حار و با [illegible] سرخ [illegible] و حمره و نقرس و اورام حار مفید خصوصا با [illegible] الثعلب و حی العالم
و امثال آن و با لعاب [illegible] و سفیدی تخم جهت منع نزلات به چشم و سایر اعضا نافع و با [illegible]
طلای او موجب [illegible] بدن و حرارتست و رادع آن [illegible] و در روغنهای گرم لطیف [illegible] و نقایه
مضر باه و قاطع آن و مصلحش [illegible] شربتش یک مثقال و بدلش سفید [illegible] کافور
و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت [illegible] و با گلاب جهت قلاع
مفید و در سایر افعال [illegible] مثل سفید است **صن بوبر** قرصی است که از زمین [illegible] و در [illegible]
معلوم نیست و گویند بول حیوانیست مسمی بوبر [illegible] در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس

دامراض بارده وجهة اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهة قطع حمل موثر و طول مکث او بر بدن مترح جلد و معطش و روغن گل است ضبار معرب زیجبار فارسی است

صندل جبه بدندیا صا ئان است صنوبر الارض کما فیطوس است صنوبر هندی دیودار است صندله قردا است صندله

بادول بلغة تنکابن اسم شقایق النعمان است و ان قسمی از جنطیان است صوف بفارسی پشم نامند

سیاه او گرم تر از سرخ و او از سفید آنخن و مجموع ان در اخر درجه گرم و خشک سرخ او جهة تسری

بیعدیل دکما دان که شراب گرم تر گردد و جهة رفع صلابة جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب و بستن

دکما د گرم او جهة رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و ترپاق

زخم سگ دیوانه و پوشیدن جامهای پشمین منشف و مخفف بدن و مورث خارش و قرش است

نقرس با فع و محرق مغسول و غیر مغسول او در فعوص مثل شحم است صوف البحر جیزی است شبیه بپشم

که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته میشود و ضماد او در قطع خون و اسهال سریع الاثر است

صوطلل اسم مغربی سوسن است صوامن اسم یونانی صنوبر است صوف الجابدین اسفنج است صوف

الارض قراسیون است صوالا حرو است صهبا خمر است صیفو اسم یونانی اسفنج است صیاد

قنا است صیبان اسم عربی برگشت است حرف الضاد ضباث بفارسی گوزن نامند و بترکی

نامند و بعرف اطبا مسلمین گوسفند است و بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد و جهار ساله و زیاده

صاد مع الیا
صاد مع الالف

ازان غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی ان بهترین سایر اعضا است و دماغ

گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او

مقوی دل و جگر و گرده انسان و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت و آب بهرای دله

با سرکه تقلیل هدا و مت نماید و غذا منحصر بران نماید بغایة مقوی باه و مانع غشی و رادع خفقان

و لاغری بدن و بلع کردن پیه او که بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهة سرفه

و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهة قیام قوبا و داء الحیه

و خراز و الکتحال او جهة بیاض و خون او جهة حکه و جرب و طلای سرگین او جهة تحلیل اورام و رفع داء الثعلب و النیام

زخمها و با سرکه جهة شری و با موم و روغن جهة ثالیل و لحم زائد که توته نامند و با سرکه جهة گوخنگی آتش

و در رفع درد خصیه مجرب است و شرب استخوان سوخته قبرقه او قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن در

پوست او که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروب است و در ایام طاعون

و وبا استعمال گوشت گوسفند بجهة کثرة تولد خون جایز نیست و سرکه و آب کاسه ملطف و رافع فعل او است

ضال اسم سدر جبلی است ضبح عرجا بفارسی کفتار نامند و صنف او بعرجا جهة کوتاهی دست و پا

او است و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف میباشد گوشت او در اخر دوم گرم و در اول ان

خشک و چون زنده او را در سرد و ما ابتدا در آب گرم و در روغن یا و بست مهرا الحنه دران نشینند جهة ... مفاصل

دفترس و امثال ان بغایة مفید است و حمول جلد سنگباد ادکه سوخته با جهة رفع ابنه مؤثر و نشستن بر دردی جلد
او مورث ابنه و رافع نقرس است و شرب آن و رافع جنون و داء الفیل و در دن در پوست او مانع و حشت از
آب است کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد و چون ازان کبل ساخته حبوبات را بان بمایه کنند مورث منع
فساد حبوبات در رفع فساد زرع است و نگاه داشتن دندان او مانع فریاد سگ است قنبیت بیدار زنده ان
در زهرهٔ او را با منقل او و روغن اقحوان سه روز در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهة رفع بیاض
چشم و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس گوید سمیده رسم آن مسهل اخلاط غلیظه است مفرح مرارهٔ او مسهل
وطلاء او بعد از کندن موی مانع روئیدن آن دگو بند مجرب است و زهرهٔ او با پیه شتر جهة
سوخته او جهة قطع نزف الدم و خصیه ... مثقال با آب گرم جهة درد جگر نافع است قنفذ
نغار سی سوسمار نامند ادحیوانیست کوچکتر از گربه با ... بیاهی و زردی و دنبالهٔ او بسیار کوتاه
... بیضه بثمر درخت سرو در سیم گرم و خشک و ... ادبا سرکه جهة بیاض چشم و
ضماد دشتی کرده او جاذب پیکان و خار ... جانوری است طلای جلد سوخته او مورث ...
اگر قطع کنند متألم نگردد ... ضبر ... مثل جوز السرو است ...
ضماج بفتح اول صمغ درختیست یمنی خاردار و رنگ او مایل بسرخی و براق در دوم گرم و خشک
جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهة بردن گوشت زیاد جراحات و التیام آن با عسل جهة اورام

دستی

دستی اعضا نافع است خرد اسم درختیست بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل ... دانه او ...
ازان و صمغ او حصی لبانست و مذکور شد شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که با ...
جهة خشونت حلق و سرفه و درد دهان نافع و در دهن دانه او ... مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهة ...
معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البلطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد
تهیگاه و مفصل و جهة قلاع و تقویت لثه مؤثر و عصارهٔ او مقیء قوی و قطور ... در ان برگ درا خوابانیده
باشند جهة درد گوش و چوب سوخته او جهة قطع خون جراحت و قروح متعدد و قضیب نافع است خربق برگ
نباتیست ... مجوف مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موجب ... در دوم گرم و خشک
... طبیخ او جهة مفاصل و طلای او را جهة جرب ... مجرب دانسته اند ...
رکام مجرب دانسته اند و جهة التیام جراحات سریع الاثر است خرع لبتان حیوان است ...
در ... و مدر بول زنان و جهة رفع خمار معده که اخلاط حاره دران موجود باشد نافع است خرب
... سفید است ... خروع الکلب ... درخت توم است خرس العجوز
خشک است و گویند ... خرام درخت بلطم است خرم ...
... و نباتی را نیز نامند که ... زمین ظاهر است سبز ...
قاطع باه است ... سفید ... محرک باه است و ماکول او ...

[illegible]

دخل کک و ماست میکنند و جهت تندی صفرا مفید است **ضفدع** بفارسی وزغ و بترکی قرباغه نامند
بری و نهری و بحری میباشد و از مطلق او نهری مراد است و بری از سموم قتاله و مجموع آن در سیم گرم
و در اول خشک و شرب آن و اقسام آن مورث استسقا و کشنده است بد و رمنی و قی و ورم احشا و درد دل
و ضماد شق کرده او جاذب قوی پیکان و امثال آن و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام
دهنده زخمها خصوصا سوخته او و با زفت تر جهت داء الثعلب نافع و طلاء پیه او مانع سوزانیدن
آتش و فالج دندان است و الملی و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف
و اینکه طلای او را مانع بر آمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و خون اطراف و احشای او را انداخته
با پنبه کرده بر مهره انگشته روغن او را جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب است و قسمی از ضفدع در اشجار میباشد
سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است و چون او را با مثل آن دانه پنبه بسوزانند اکتحال او جهت
نزول آب زیر مجرب است **ضفدعان** ثمر سعد است **ضفائر الجن** پرسیاوشان است **ضمیران** بیابانی بعد از فنا
اسم عربی شاهسفرم است **ضوموران** سلایند مذکور شد **حرف الطاء مع الالف طاری** درخت هندی
که چون او را زخم کنند از آن شیر او شکر میکنند و از آن خمر و سرکه میسازند و مشهور است که آن
طاریست و در افعال و خواص قریب بشراب مویزی و در باب جیم مذکور میشود **طالیسفر** در هندیه داخل
کرده اند و بعضی او را برگ زیتون هندی میدانند و حال آنکه در هند درخت زیتون نمیباشد و جمعی بیخ درخت

ضماد الینا

توت

توت و پوست درخت آن العصافیر و بابرن دانسته اند و حقیر در قی دیدان او و تیواج ختائی از افعال
و غیره نمی یابد و در حرف تا مذکور شد **طاوس** مرغیست معروف و جوجه او تا سه ساله کامل میشود
گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق آن که
با سداب پخته شده باشد جهت درد معده و قولنج و طلای پیه او بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او
با انزروت و نمک جهت قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین او جهت تالیل
و آثار و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جهت رفع سهال و استخوان سوخته او
جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغییر رنگ برص مؤثر و بالخاصیه ردیه او باعث ضعف
قوه سموم و سموم ماین است و گویند چون طعام مسموم را ببیند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق
نموده اند که چون موی دنباله او را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه
بطلا بهم میرسد و در دفع کردن بعضی از امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه به آن اسناد
میدهند **طالیقون** بفارسی مس زرست گویند و صفر عربی و روی بلغت فارسی عبارت از او است
چه در بعضی از معادن مس بیخ دان کداز بهم میرسد و خود رو است لهذا بفارسی روی نامیده اند و بعضی
فلز مستحیل تحقیق شده و آن مسی است زرد و ذهبی شبیه به برنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه
سیاه نمیشود و بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که هر گاه گداخته در بوته کا در ریزند که در آن اشنان

سبز خوشبو سانیده باشند و چون قدری از رصاص اضافه کنند او را نحاس چینی نامند و از خرسیم گرم و خشک و با سمیته و از
معاشی که ازان سازند چون موی بشنبند دیگر بر نیاید و از قلابه او هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده
در اب اندازند هیچ حیوانی ازان نخورد و چون ایینه صیقلی ازان ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه بنشسته
در ان نظر کند رفع علته شود طالوفس صغر اغون است طالون اسم رومی آذریون است طاناقا اسم
یونانی قنطوریون کبیر است طارخیه ماهودانه است طاهره اتلق است طارقیه وند است طاموکس
اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر از جوف نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت بادها
اتش در نی زارها می افتد طباشیر بندهای نی است که از خاکستر ان جدا کنند و بهترین او سفید تنک است
که با اندک تندی و گزنده گی زبان باشد و از ... که با مغشوش میسازند با اندک شوری ...
میباشد و در اب حل نمیشود و در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حاره و دافع
صفراوی و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهة خفقان غشی و تقویة اعضای ضعیفه که
از حرارت باشد شرباً و ضماداً نافع و جهة بواسیر و قرحهای تند و قلاع و با سکنجبین جهة توحش و غم و رفع
کرب و التهاب مفید و سعوط او را با روغن بنفشه جهة تقویة باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و ...
مصطکی و گل ... مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او تخم خرفه و ...
اسماق است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است طباهیج گوشتی است که در روغنها سرخ کنند

دگویند مراد

طامع ابا

و گویند مراد ازان کباب شامی است مقوی معده و مجفف رطوبت ان و موافق ناقهین قوی المعده و مقوی
اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباق نباتیست که اندلس بجای غافث استعمال میکنند شجره او
بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و درازتر ازان و زغبت دار و با چسبندگی و با تلخی و تندی
و بوی کرنه دار و طباق منتن نامند و قسم صغیر او بقدر شبری و برگش زرد و گلش مایل بزردی
و بدبوی و با اندک شیرینی در اخر دوم گرم و خشک و افتراشش او گریزاننده هوام و کیک و گزیدگی او
قویتر از صغیر و گل او منتج و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهة درد جگر و تهیج
و برگ گل ان مسهل اخلاط سوخته و جهة معض و برقان سددی و صرع بلغمی و طبیخ او جهة درد رحم
و ضمادش جهة درد سر با روغن زیتون جهة کزاز و لرز تبها و جرب و حکه نافع و مصدع محرور و در ... مصلحش کشنیز ...
تا دو درمست طبقات سلم است طبرزد اسم فارسی جمیع جام صلبه است مثل قند و نبات و
طبرخشت اسم صمغ و میثا است طبار اسم الخیر برخ بر است طبیخ انچه جوشانیده باشند و بتندید
بای بوحده بطبیخ نیست طبلاق اسم ترکی سعد است طثرودج بتای مثلثه اسم نمل کوچک است
طحلب بفارسی آن سم وزغ نامند و باصفهان جل وزغ گویند و ان حشیشی است که برروی ابهای ایستاده
و کنار جویها متکون میشود و انچه مثل برد متفرق باشد مسمی بخز از الماء است و طحلب لیفی و غزل الماء است
که مانند رشتهها باشد و مرجعه متراکم مثل نمد باشد خرء الضفادع است در دوم سرد و تر و ضماد ان بتنهایی و با آرد جو

طامع الثا
طاء الحا

جهت باد سرخ و اورام حاره و نقرس و فیلوس و فتق اطفال نافع و ضماد تر و خشک او حابس اسهال مراری و خون
روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و مرهم جهت بردن ثألیلهای دیرینه مشکل نبود
بسیار رقایق و طلای او حابس سیلان خون اعضا است و چون طحلب را بلع کرده در ساعت گرم آشامیده
قی کنند در اخراج زلوئی که بگلو چسبیده باشد مجرب است طحلب الصخر از الصخر است حمار بفارسی سبز
گویند غلیظ و کثیف و مولد سودا و زرد رخوالی و که خشک کرده بپاشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است
بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یا تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون
طفشیقون بخای معجمه دوای سمی است که در بلاد ارمن تیرها را با آن زهر داده زخم
آن کشنده میباشد از جمله تیوعات و برگش شبیه ببرگ کبر و پر شیر و بغایت تند و ضمادش جهت توانا نافع است
طرفا بفارسی درخت گز گویند بزرگ و اثل است و ثمرش عذبه و مذکور شد و بری او بی ثمر و کوچک و
آن مخصوص باین اسم و شکوفه اش با سفیدی مایل بسرخی و ثمرش مثلث و کزمازج مانند در اول سرد
در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و مسهل و طبیخ بیخ او را با سرکه جهت جذام مجرب یافته اند
و بدستور جهت سپرز و یرقان و رفع سدد و ورم صلب جگر مجرب است و باید هر روز سه درهم بنوشند
بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهت زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلو از حلق مجرب و
او جهت استرخا و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سه رنده بخور برگ او جهت ساقط کردن
دانه بواسیر و ثالیل مجرب است و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و کزمازج

موجب الطلب است

کنده پر بو مرطوب
طاعم الحنا
طاعم الترا

موجب الطلب است طرخون بفارسی ترخوانی نامند و از سبزیهای معروف است و بیخ بری او عاقرقرحا است
در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذایقه و مشهی و خوشبو کننده دهان و محلل
ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعون و خاییدن او جهت قلاع نافع
داء الثعلب و محرق خون و قاطع باه و مصلح آن بقول بارده و مخدر و مخشن سینه و مصلحش خل و
رب الهضم و مصلح آن کرفس است و مقوی فعل او رازیانه است طراقیون اسم یونانی بمعنی
شبیه به نبق است و آن دو قسم میباشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند سقولوقندریون میباشد
زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار است و یکی کوچکتر و در سواحل دریا بهم
میرسد بی ساق و برشاخهای او دانها بقدر گندم و هر دو سر آن باریک و سرخ در سیم گرم
و خشک و مدر حیض و جنین است و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصاة و یک مثقال او با شراب مخرج
جنین است شربا و حمولا طراغیون بمعنی رب الارض و رب البقاع است و آن نباتیست خشبی شبیه
بنظر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در نزد زار و زیر
درختها میروید و قسم سرخ او شیرین و ماکول است و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک
و لیا رقایق و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت اعیا و ردع مواد حاره
نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش تا دو درهم و بدلش سماق و زرشک و عفص و بزر ورد و صمغ عربی

طریفیلون اسم یونانی بمعنی ذو ثلثه اوراق است و مشترک است در چند قوتا و نبات خصیة الثعلب و غیره مراد از او حومانه است و آن نباتیست قریب بزرعی و شاخهای او باریک و سیاه و شبیه به اذخر و برگش مثل برگ چند و قوتا و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و رایحه او شبیه بعصفر و تخمش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب است و حمل از او تخم و برگ است در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهة سموم هوام و سبز او با آب سرد جهة عسر بول و صرع و ابتداء استسقا و درد رحم و بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است و شربتش دو درهم و مضر کرده و مصلحش کتیرا است و گویند سه عدد برگ و سه عدد تخم او جهة تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهة تب ربع بالخاصیه مؤثر است و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مفرح جگر و مصلحش لعاب بزرقطونا است عرطنیثا نباتیست بقدر شبری برگش شبیه به برگ نیل و از آن غلیظ تر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و تخمش خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهة خفقان و دفع سموم نافع و شربتش تا دو درهم و مضر سفل و مصلحش کتیرا است طرموق خفاش است طرطیر در ردی خمر است در حرف دال مذکور شد طریخ اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت طرخوشقا طراخیت است طرفیادن طرتولیونت و گویند قرطم بریست طرنیدو طرتوخ شیا لیوس است طرانیا بملت است

طرنیون

طرنیسوان حجر الیشف است طرقوتون برلانیقی است طرنوبانوس پرسیاوشان است طرانغوریقا طرانوس ...
طرغلودیس صفراغونست طرفیلم طریفلنست طرنیون شقیقین بریست طرخشقوق طرخشقوق ...
هندبای بریست طرونومونا زعرور است طرتامیقون اسم گلی است طرخیس اسم سریانی ...
اسم یونانی کثیرا است طرخنیس اسم یونانی ضمد ردس است طرنوی اسم اندلسی قسم ...
طرم اسم مرکب عسل و موم است طرم و عنصور ... است حفراء اسم اندلسی قیمولیا است طفیفیا
شاه ترج است طغیفقون طخشیقون است و گویند اسم شوکران است طفیلی درختیست مثل ...
عدس متنی است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه و مقوی معده حاره و قلیل الغذا و جهة تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلس البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیرینیهاست طلق معرب تلک است و آن سفیده مانند ورد طلائی و یمانی و هندی و مغربی میباشد و بهترین او یمانیست که صفایح آن باریک و براق جدا شود و براق و صدفی رنگ باشد در دوم سرد و در آخر سیم خشک و مستعمل از او محلول است و طریق حل او در دستورات مذکور میشود و چون بتبهای طریق صدف و اقسام حل او در دستورات مذکور میشود و چون تبهای ... و احراق او را با ... و کلس و مثل ... جهة اسهال دموی و کبدی و نزف الدم و ضعف ... و تبهای حار و ریزانیدن ... جهة سرفه حار و با آب ... جهة نفث الدم سینه و رحم ...

بیعدیل طلای او جهت قروح رطبه و تصفیه و اعضای عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار سیاهی جلد و داء الدم
حاره و بواسیر بغایت مفید و مغز بریان کرده او مصلح و محلل کثیرا و بتخم کرفس و زنجبیل و بتش نیم مثقالست و شکر رفع
تشنج او با عضای باطنی میکند و چون محلول او را مثل علما دسائیده و رفع نمک از شستن
مکرر نموده تا صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق
و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول در باز نگار زمردی و با آب عصفر
فستقی میشود و چون با نشاسته کتانی و خطمی و مغز در سرکه و سفیدی تخم بر اعضا طلا کنند
آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر تلعی میدانند هرگاه با آن گداخته شود **طلع**
شکوفه درخت خرماست که بعد از شکافتن پوست خرما از غلاف و حاصل شود و مانند گرد
دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن آن بر ثمر نخل بار نمی بندد در اول سرد
و در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و ضماد او تقدیم
دقیه او نافع اسهال و جهت تشنگی و تبهای حار و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر
هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر بول و مصلحش مطبوخ او در روغن کنجد و اقام
او و المصلح جربها و شیرینیهاست و با حرارت لطیفه و بغایت محرک باه است
طلح اسم عربی درخت موز است و اهل بادیه ام غیلان را باین اسم نامیده و بعضی

به این

به این اسم نامیده اند **طلا** خمر غلیظ و سیاه لون است و بعضی مطبوخ را و بعضی
ذهب باین اسم مخصوص است **طلیطلی** طین قیمولیاست **طلیبا** نوعی از حلزون است
که در شام نمکسود کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت **طلمه** اسم نان
کماج است **طمطم** سماق است **طمطرا** خروع است **طنباط** بلغت سودان
زرلید دن عنب الثعلب است **طوخی** سبخامست **طوبیدس** بقول مؤلف حادی قداح
اذخر است **طوراغیردن** بیونانی خربق سفید است **طواده** بلغت اندلس گیاهیست
انتله مردید مثل بیش که باجه دار روید و آن بیش اندلسی است **طوطمه** حبة الخضرا است
طوطاغیردیتو حماض جبلی است **طوطه** قطن است **طوفریوس** نوعی از کمازریوس است **طوماغا**
تنطریون کبیر است **طولیدون و طوسقردن** قنطوریون صغیر است **طهف** ذرت است و گویند
طعامیست که از ذره ترتیب دهند **طیلانیون** یونانی اسم گیاهیست شبیه بگیاه خرفه و
مابین برگها شاخهای ریزه زیاده بر شش عدد میروید و برگ شاخها انبوه و طعمش چون
بد است بالله رطوبتی لزج از آن ظاهر میشود و گلش سفید و منبتش مزارع و زیر تاک
در اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلای او را جهت برص و بهق سفید مجرب
یافته اند و مورث حرج است و مصلحش طلا کردن آرد جو است بعد از نشستن آن

طاء مع المیم والنون

طاء مع الواو

طاء مع الهاء

طاء مع الیاء

فعل او از ان بزرگتر و تازه او شیرین و زرد و خشک و سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون
میروید و از سموم قتاله است علی التحقیق بلیدن ان طین هوج بفارسی تهوز نامند از گلیک گویند
و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند ان و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع است
طین خاک و بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و کوکرد است و طین الحر از جهت پاکی و متانت
و بفارسی خاک گویند و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیف تر در افعال نافع تر
میباشد جمیع خاکهای خالص سرد و خشک‌اند سوای طین بلد المصطکی و لطیف ترین خاکها انست که
در ابهای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از اب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام
ان و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضای است و رافع حرارت معده و اعضا که از بواری
بیار و حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را در ابهای مختلف و شور ریخته بگذارند تا ته
نشین شود صلاح ان میکنند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود و مجرب است
و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بخزف مخلوط است و خاکی که همیشه افتاب بر ان تابیده باشد طلای
او با سرکه جهت گزیدن هوام سمی دلیل است و انچه اتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و منقی نشره و حکه
بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن هوام بیحد مفید است و مجفف گزیدن زنبور و خاک
تنور با نمک و سرکه جهت تحلیل سرطان مجرب و جمیع خاکها مسدد و رافع ان اینست و بوی کاه گل

کهنه

کهنه که اب گلاب بران بپاشند مقوی دل و روح نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه
جهت گزیدن هوام و رادع اورام حاره و عرق او که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال ان
بکشند جهت خفقان و تقویت دل و ضعف معده حاره بسیار مفید است طین مختوم از جزیره میون
بحر مغرب خیزد و در قدیم زنی از تل خاک انجا نقل به بقعه راهبی مینموده و بعد از شستن قرصها
میساخته و صورت راهب را بدان نقش میکرده و از این جهت طین الراهب نیز گویند و لیقوردیس
جالینوس را اعتقاد انکه خاکیست که خون بز برسرشته و منفعل از جهت احاطه دریا بجزیره مذکور
موجود نیست و بجای ان سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در بوی شبیه
بثبت و گویا بچربی الوده شده نمده در زبان بچسبد و پاشیدن او در ساعت قطع خون
زخم تازه کند در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع عفونت هوای وبایی
و اسهال دموی و جرک و قرحه امعا و تبهای حاره و نزف الدم اعضا ظاهری و باطنی و بان شراب
و اب کرم و شبت مقی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه
و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضا و ضربه و سقطه نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز
و مصلح ان کثیرا و شربتش تا یک مثقال است و بدلش نیم وزن او گل داغستانی است و در امور مذکوره قوی تر از
انست طین نیشابوری مواد و بی داد گولک الارض نیز گویند قسمی از ان سفید و ناصاف و با صفایح

وشبیه بحجر المسن و باندک براقی میباشد قسمی بسیار سفید و رقیق و سبک و بر زبان بسیار بچسبد و هر دو قسم
در اکثر افعال متوسطند و از بلاد قبرس و صقالبه آرند در طبع و فعل قریب بگل مختوم و یک مثقال او معادل
دو مثقال گلنار و قاطع حیض دایم و عرق و با شراب جهت سموم حاره و باد دیه مناسب و جهت
نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقنه او با آب بارتنگ و شربت آن و اندک شکر که جهت
قرحه امعا سریع الاثر است و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حاره و نقرس حاره مفید است
طین مصطکی خاکیست خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن و در اکثر افعال میشود و از جزیره
جیوس که مصطکی حاصل میشود می آرند در دوم گرم و خشک و جالی و مفتح و جاذب خون بظاهر جلد و ملون
کننده رخسار است طین دنوقیه از ناحیه توقانی بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار یابس و با ملاحت
و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای او جهت بردن جرب بدن و موی و رفع اورام حاره موثر است
تیمونیا قسمی از آن سفید و قسمی مایل به بنفشی و چرب و بالزوجت و جهت تسکین درد ... داخل میشوند و از
بلاد اندلس و ارمن خیزد و قسم سیاه اندلسی زبون است سرد و خشک و با قوه محلله و در افعال ضعیف تر
از نیشابوری است و بدلش طین مصری است طین الکرم خاکیست که از بلاد سوریا آرند سیاه و کریه
الرایحه و سرد و محلل است چون در ابتدای نمو تاک انگور بران بمالند تاک از آفات نگاه میدارد
و باین جهت طین الکرم نامیده اند جالینوس در جهت حکه بسیار نافع و در اکتحال مستعمل است

فاکنر که

خاکیست که پوست را با و رنگ میکنند و سرخ مایل بزردی میشود با قوه قابضه و محلله و ضماد او جهت اسهال
و اورام نافع است طین ارمنی گلیست که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری و با نرمی
و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع
سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفید و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و گلاب و شربتش تا دو درهم است طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم
و با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر خاکها است و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند
بجهت کمی مضرت از آن میخورند و شربت بعد از خوردن جرمها و چیزهای رطوبت دار که قی آرند مانع
قی میگردد و جهت سیلان آب دهن و جوع کلبی و هیضه مهلکه که باقی و اسهال باشد و منع نزلات مفید است
خصوصا که مخلوط باشد با نشاسته و گلاب و سعد و اذخر و کبابه و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقال است
و در رفع هیضه دو وقیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب ترش باید بنوشند و بدستور با آب
سرد و طبیخ سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد و در ضمادات استعمال او جایز است
طین بحری سرخ نیم رنگ و سفید مایل بکبودی و خوشبو میباشد و بنوع طین قبرسی سفید او است و در
افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل بتیرگی
و بر آن صورت بت نقش است سرد و خشک و در رفع نزف الدم و نفث الدم و اسهال دموی
و جرب و اثر بهتر از اکثر خاکها است طین قبرسی سرخ درخشنده خوشبو است و بر زبان بسیار

شیروان
میشود در جمیع انفعال قایم مقام گل مختوم است **طین صوفی حمید** خاکیست و خوشبو که از بلاد
[illegible] بقعه صوفی حمید آرند نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و مار از مجربات است و بدستور طلای
او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسی است **طین [illegible]**
قسمی از او زرد و کاهی بسیار کم رنگ و قسمی از مغول و سفید و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبودی است
و مجموع خصوصا مغول سفید او و از دشتستان حوالی شیراز آرند در جمیع افعال بهتر و قوی‌تر از گل
مختوم و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقانست و حقیر مکرر تجربه نموده **طین شیرازی**
گل شیرازیست و گل سرشوئی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و رافع حکه در انفعال قریب
بگل ارمنیست و بعضی طین الحر المختوم را دمیده‌اند **طین [illegible]** [illegible] ممتوم است
طین [illegible] [illegible] **طین [illegible]** [illegible] **طین المصطکی** است **طین [illegible]**
شامل طین اندلسی و فارسی دانسته‌اند و مراد از او خاک خالص او است و گذشت **طین الحکمه** از
مرکبات است و اقسام او در دستور [illegible] مرقوم و بجهة سد و وصل و نگاه داشتن ظروف شیشه‌ها از حرارت آتش
ترتیب داده‌اند و ضماد او جهت تشنج اعضا و تقویت استخوان و عصب موثر است **طین العرب** از خراست
طبیان نوشته‌اند است **طیا** بلغت اکبریان زیبق است **طیبقی** بقاف و اذیت [illegible] صاحب
حرف [illegible] **الفقی** غزال است **ظفر** نباتیست مفروش بر زمین برگش شبیه بناخن و ظاهرش
سبز و باطنش سرخ و تیره و ساقها که از میان برگها میروید قریب بشبری و باریک و گلش سبز و بخش تقدر

ظاء مع الالف

[illegible]

بند انگشتی

بند انگشتی سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد تبریز بسیار است در چهارم گرم و خشک بسیار تند و سم
قاتل و ضماد او رافع کوفت زیاد و ذنابیل و نوصبر [illegible] است **ظفر النسر** [illegible] است
ظفر العقاب البستانی شجره آسی الملک است **ظفر العقاب البری** ظفر القطا است **ظفر القطا** نباتیست ساقش
مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بارتنگ و در ساق او غلافهای سرخ و آمیخته باطنها که
شبیه بگل سوسن کبود بود در دوم سرد و خشک و با تدبیر و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم
اعضای باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او جهت التیام جراحات موثر است و مفرد [illegible] او مصلح جمیع
[illegible] بمثقال و بدلش اقاقیاست **ظفرة العجوز** [illegible] است **ظلیم** نوع نر نعام است **ظفر [illegible]** حیوانیست
و خواص هر یک با حیوانات مذکور است و سوخته مجموع آن مسهل با عسل و ضماد او با شراب جهت
گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع است **ظمیخ** [illegible] است **ظهوان** [illegible] حشیشی است
و بفارسی کریه و گشتی نامند و در حرف سین گذشت **ظیان** یاسمین بریست و یاس سفید عبارت
از او است و بلغت اندلس و مغرب عشبة الفار نامند و قسم معربی او مشهور بعشبه است و ان شاء الله تعالی
مذکور خواهند شد و ان نباتیست شبیه به بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی را بر شاخهای
او خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی که گل جنبلی نامند بسیار کوچکتر و بخش سیاه و
باریک و برنجیه و قوت بیخ او تا بیست سال باقیست در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او
در سیم و محلل و ملطف و بوئیدن گل او جهت صداع و تنقیه دماغ و جهت علل بارده و ربو و سعال مزمن

ظاء مع المیم

ظاء مع الیاء

و فالج و لقوه نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که بقدر نیم وقیه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر
و امثال او بنوشند جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخا مزمن بی عدیل است و ظاهرا روش
خواصی که بالفعل متداول است از اینجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین
و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل آن بسفایج و مقل ازرق مسهل قوی سودا و بلغم است
و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع و یک مثقال از بیخ او کننده قی و کرب و مغص
و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با آب خبازی مقی قوی و قدر شربتش تا یک درهم است
و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص و جهت عرق النسا و مفاصل
و فالج و امثال آن مفید و روغنیکه در آن بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهت فالج و مانند آن بغایت
نافع است عرف العین عاقرقرحا لغت عربی و بتفسیر قوریون یونانی و مشتق از عقر و بعربی است
و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه به بابونه بزرگ و بارتفاع یک شبر
و مغروس بوزمین و بیخش قریب بانگشتی و بطول بانگشتی و تند و محرق و گویند او بیخ طرخون جبلی است
و جمعی برآنند که بیخ طرخون جبلی مسمی به عود القرح است و آن در شام بسیار و نباتش شبیه به نبات
و گلش زرد و دندانه دار مثل گل بابونه میباشد و عاقرقرحا را قوت تا هفت سال باقیست در آخر سیم
گرم و خشک و منقی و محلل و مقوی باه و مبرد دین و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و معرق و جهت درد سینه
و سرفه کهنه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استرخا و درد دندان سرد با

عین مع الالف

وضماد

وضماد او نافع و طلای او با نوشادر بر کام و دهان مانع سوزانیدن آتش و از غرایب خواص او است
و چون بر دندان کرم خورده بگذارند میریزاند و ضماد او با روغنها جهت سستی اعضا و لذت جماع
و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لثه و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهت گشودن سده دماغ
و تواتر نزلات مفید و مضر ریه و مصلحش مویزج و کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش فلفل است
و روغن او که با عصاره آن ترتیب دهند و یا یک وقیه خشک او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو
وقیه رسد و با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند جهت فالج و مدر عرق و رفع
تبهای بارده ضماد او جهت جمیع امراض بارده و تقویت باه و شرب او ضماد او نافع است و سعوط او جهت دفع صرع و تشنج
مفید عاقول حاج است و گویند نبوت است عاج دندان فیل است در ذیل عاج مذکور است عاقر
بلغت شامی اسم بردیست عاقور اداء افیونست عاقر شمعا بوخلس است عاقر الدم عالیموست
عاقول عالیمس است و در قانون در حرف عین ذکر یافته عبیثران اسم نباتیست و شجره مریم است
عبهر نرجس است عبیر اسم عربی از زعفران است و مرکب از اقسام طیب و در ردیف الف مرقوم است
عبرون اسم سریانی برداریست عبعب حب الکاکنج است عبقر اسم عربی سوسن بریست عتود
اسم بزغاله یکساله است عترفیان هدبه است عثم زیتون جبلی است عثمن نباتی
اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه ببرگ کبر و سطبر و انبوه در آخر سیم گرم و خشک و محلل
قوی و محرق و عصاره خشک کرده او را چون بر زهار ضماد کنند موی را مثل نوره میبرد عصفر اسم

عین مع الباء

عین مع الثاء

عربی درختی است عُنّاب دانه انگور و مویز و امثال اوست عجل گوساله و در لحم مذکور خواهد شد عجما ...
عربی سطرونیون است عجب گیاه اناغیس است و گویند حب النیل است عجمه اسم عربی قسمی از
خاکینه است که کوکو نامند و در حبیض البیض مذکور شد عدس بفارسی مرجو مشک نامند بری او کوچک
مایل بتدویر و تلخ است و بستانی پهن و مدور و قوتش تا سه سال باقیست در حرارت مایل باعتدال
و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم او قابض و آب طبیخ
او مسهل و مقشر او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع ماش و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی
معده و بی نفخ است و بغیر سرکه نفاخ و آب طبیخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضه او جهت
قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد مقشر او مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت قروح غایره و با ...
تخم جهت نمله و حمره و شقاق و با برگ کرب جهت ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل
خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم مقعد و ورم حار چشم و با تخم خربزه منقی بثره و رافع
زردی اثر خنازیر و با اکلیل الملک و آب به جهت نزلات و سوخته او جهت سفید کردن دندان و دافع سرخی
پلک چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با نمکها
مولد استسقا و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر بول و احتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و پختن او با برگ
چغندر و استعمال کوکنار فربه و سرکه است عدس مر تخم نوعی از سوسن بری است و مذکور شد و گویند
تخم ... است عدس الما نوعی از طحلب است که جراد الضفادع گویند عدرنا کندس است عدس ...

تنبه است

تنبه است عذبه بذال معجمه ثمره الاثل است و در اثل مذکور شد عروق الصفر بفارسی زردچوبه گویند
و آن بیخ نباتی است برگش شبیه ببرگ گشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و بر
شبیه ... برگ گل او مابین سفیدی و زردی و آب برگش مایل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم
صغیر او مامیران است در سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سده جگر و جهت یرقان و استسقا نافع و ضماد او
او جهت جرب و با شراب جهت نمله و ذرور او جهت خشک کردن زخمها و خاییدن و مضمضه او جهت
درد دندان و اکتحال او جهت باصره و بیاض و قیق و در مرهمها جهت تحلیل اورام و قروح نافع و بغایت
مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درهم و بدلش مامیران است و گویند قوة الصفیح است عزان ...
عربیست و آن زوایدیست که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر بهم میرسد و در مزاج و افعال مانند
سم است و در ظلف مذکور شد و ساییده او بقدر نیم درهم با سرکه جهت صرع رطوبی و با آب سرد
جهت جمیع سموم و بخور او جهت اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب تب ربع او را بقصد رفع تب
از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و بلغت اهل شام نوع سفید مرزنجوش را
عرن ... مانند عرعر سرو کوهی است و او از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی و با اندک تلخی و شیرینی
و غیر ثمر الابهل است در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم و با قوة ... و مسخن و مدر بول و حیض و مفتح سدد
و جهت درد سینه و سرفه مزمن و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درد ... و دود و ...
شکافتن ... و درد ... و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و ضماد او جهت قطع عرق و تقویه

بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کثیرا و شربتش یکمثقالست و گویند نگاه داشتن هست عدد مراد
در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است عرق آنچه از گلها و حبوبات و ادویه یا به دمامه تقطیر کنند
مسمی باین اسم است و سریع النفوذ و لطیف تر از اصل انجیر و عرق نانخواه و دارچینی بهتر از اکثر
عرقها است و عرق شکر و عرق شراب و خرما و امثال ان قوی تر از اصل او و سریع الاثر و اکثار ان
محرق خون و مورث امراض حاره و مهلک است و عرقیکه مخترع حقیر در دستورات مذکورست در منافع
قایم مقام شراب و بعضی اثار از ان قوی تر و بی اسکار و در غایت تفریح است عرق بید با اختلاف
عرق کو ماء اللحم است عرقنیه اسم سریانی آذربو است عروق الصباغین قوة الصبغ است و گویند
اسم عروق الصفر عروق الزعفران عروق الصفر است عروق الحمر قوة الصبغ است عرق بدبر اول ریشه
نباتات عروق البیض متجعله است عرق الشجر اسم جنس صموغ است و گویند مخصوص علک البطم است
و جمعی مخصوص قاقونیا دانسته اند عرق الدبا لغر است عرق الحجر باصطلاح اکسیریان متعفر موی انسان
عرق المرد اطلق است عرق نر بلغت شام ذنب الخیل و ف است عرق [illegible] بلغت بغداد ضعف اول
ابو خلسا است عرق الکافور و عرق الطیب زرنباد است عنصر اقحوانست [illegible] بیخ کبر است عرق [illegible]
بیخ الحیا است عرقل بلغت الیریان کبریت است عرق الوس عروق [illegible] اصل السوس است عرب قسبا
مرغ بری یکمونست مرمر بری قسم کوچک تر بادنجان است عرقسم اسم یمنی بمعنی بادنجان بریست مغفول
اسم عربی حندقوقا [illegible] است عرالنیل بلغت مصری اشنین است عرم [illegible] عرف

کافیطوس است

کافیطوس است عرمض اسم درخت بید بری است و مجلب و حب الغار را نیز باین اسم خوانده اند
عرق بهار اسم فارسی عرق شگوفه نارنج است عرطنیثا مک است عرودیک اسم فارسی
لبنون است عرود چینی اسم فارسی حب کاکنج است عرعر الکبیر و عرعر الصغیر قنطوریون
کبیر و صغیر است عسل بفارسی انگبین نامند بهترین ان صاف مایل بسرخی و قوام دار است
که باندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از ان سفید و زبون ترین ان اسمر و سیاه
و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد در غایت حدت میباشد و مورث خون
و محرق اخلاط و مهلک اند و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد
ان و ورم معا و صالح الغذا و در جلا و حدت قوی تر از انکه دیده و مهیج قی است
و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج و غذائیه بیشتر است و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است
و مجموع ان در اخر دوم گرم و در اول ان خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر
حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده
و حافظ قوت ادویه و رساننده ان باعضا و جهت فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده
و جگر و سپرز و [illegible] قادر بر قان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال ان و انواع ریاح و قوت
اشتها و باه و ممزوج او با اب برطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و بالی [illegible]

[illegible] مع الزا
[illegible] مع اللبن
[illegible]

مسکن معض و آشنگی وقتی کردن با آن جهة رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن زیتون نیز جهة مفاصل
و تقویة باه مجرب و با آب زیرة جهة رفع ضرر فطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز
جهة بیاض در دیده و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهة ریاح و رطوبة گوش
و تنقیة چرک آن نافع و با اغذیه جهة تنقیة زخمها و بردن گوشت زیادی و در التیام آن مجرب
و با نوشادر جهة برص و بهق و طلای او حافظ جنین است از فساد و مانع تعفن گوشت و دیم
و مرار او حافظ قوة سایر اعضا و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حول آن
جهة علل رحم و زنان نفسا و خاییدن جهة رفع تمل و رنگ و قوی کردن قضیب کمر بعد از حمام
مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهة گشودن دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کندر
جهة التیام جراحات عمیقه مجرب بخلاف سایر مرهمها جهة قروح لثه و لهاة و تقویة دندان
مفید است و مطبوخ او با شبت جهة رفع آثار ضربه و قوبا و غرغرة او جهة پاک کردن جرک
جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با آب رنگ تا سه روز جهة قرحه امعا بی‌عدیل و مضر محرورین
و سریع الاستحالة بصفرا و مصدع و مغشی دماغ حار و مصلحش سرکه و کشنیز و بوی ترشی و آن میوه‌های
ترش و قدر شربتش تا نزده مثقال و بدلش دو ثلث آن کور است و از خواص مجربه عسل آنست که چون
زن حامله با آن شربت نموده تا سه شتا بنوشند باعث مغص گردد در غیره اهل ایران منقود است عسل
او مانی است و مذکور شد عسل حرار نیره نبات است نایج اسم مصری بیخ خرطبیاث است و صنف

اخیر کوور

اخیر کوور مریم را نیز نامند عصا الیج شاخهای تازه رسیده اشجار است که هنوز مستحکم نگشته باشند
عسل لبنی میعه سایله است عسل القصب آب نیشکر است عسل البلاد سر طویة سیاهی است که در جوف
بلادر است عسل خشک خشک انگبین است و در انجبین مذکور شد عسفر مخففه عشبة المغار
اندلسی است و آن یاسمین بری است و در طبیان گذشت مغربی او قوی تر و یاسمین بری سایر
ولایات ضعیف الاثر اند و بتجربه رسیده و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است
و جمعی که او را در همه مواد نایب مناب چوب چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهة مفاصل مزمنه و
صاحبان مزاج بسیار سرد قوی تر از چوب چینی و در سایر امراض و امزجه ضرر او زیاده بر نفع است
و سفوف او هر روز بقدر یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهة مفاصل مزمنه مجرب و در
بعضی امزجه حقیر او را قوی تر از طبیخ آن یافته است و ضماد او با گلاب جهة تسکین دردها و تحلیل اورام
بغایة نافع است عشبة النار کراث نبطی کاف است عشتر در سکر العشر گذشت عشرق بلغة حجاز
سنا و عریض الورق است و بعضی گویند مروست و ابن تلمیذ گوید گیاهی است که گلش شبیه برگ حنا
و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و دینوری غیر آن دانسته است عشقه نباتیست مثل لبلاب
و بسیار کم برگ و شاخهای او بغایة از لبلاب قوی تر و دراز تر و بهر درختی که بچسبد خشک کند لهذا
عشق نشق از او است و تخمش شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در کتب یونانی نامند و بعضی اطبای این زمان

تخم او را کشوث دانسته اند عصی الراعی کبیر و صغیر میباشد کبیر نر و صغیر ماده است و بفارسی گیرلا
سرخ مرزا مند تخم و ساقش سرخ و برگش مایل به بنفشی و در باغهای بسیار است و صغیر او را در شکارجن
خاک تره گویند برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستر بر برگهای او پاشیده اند
و تخم هر دو قسم او در زیر برگها و انبوه و در افعال کبیر او از صغیر قوی تر و در سیم سرد
و در اول خشک اند و رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع
نفث الدم و اسهال و قاطع حیض و جهت قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری و قی
صفراوی و تبهای دوری و ضماد ان جهت باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات
تازه نافع و حمول ان قاطع حیض و مفرط و مصلحش انجیر و قدر شربتش از اب و تا هفت مثقال است
عصفور بفارسی گنجشک و بترکی سرچه نامند بری و اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و بری
از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و گوشتش ان
ملین طبع و جرم او نابض و جهت استسقا و فالج و امثال ان و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه
خصوصا تخم و مغز سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بی عدیل و مغز
سر او با زرده تخم مهیج باه و شرب و حمول او با شیر اب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون
و زبل او و جالی بیاض عین و زبل ان جهت کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش اب انار و امثال
ان و استخوان ساییده او مقوی معده و جهت اسهال نافع و ساییده او ان بغایت مفرح است

و چون موی مقعد گنجشک را پاک کرده در فتیله گوشش بدارند در حال درد انرا ساکن کند مجربست
و چون مجموع او را از مو پاک نموده بوای سر و زنده در شیشه ای انه زنبور عسل بیاویزند تا از تفش
عسل گشته شود انگاه در روغن بجوشانند تدهین روغن مزبور جهت استرخاء قضیب و نعوظ
مجربست عصیر الرطب لبان است عصارة الکلب کوس است عصاره آب افشرده نباتاتست
اعم از انکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل ان مذکورست عصیده کاچی از ارد است و از
اقسام حبوب ترتیب میدهند و با شکر در روغن و امثال ان استعمال میکنند و منافع و مضار
ان بحسب اصل حبوب معموله است عصیب با بنشه طرج است عصفر احریض است عصفور بری
باد آورد است عصیفره تیمی گوید بلغت مصر اشترخار است عصبة ریحان سلیمانیست و گویند
قوس است عصب نوارس است عصار شیخان ابو درنیون است عصارة القرنفل قاقیا است
عصار ابیان خیار مایناست عصفور الشوک نغر است عصفور السابح صعوه عون است عصفره
خیری زرد است عصفور الجنة خطاف است عصفیر لبان حلبوبست عصلان خنثی است و گویند
اسقیل است عضاه اسم فارسی لضاد معجمه اسم جنس درختان کوچک خاردار است عضات
اسم جانوران گزنده است عضاب قضب است عضرس خطمی بریست عضاضان دنبیا توکس است
حبه قطن است عطفل هرامج است عطارة اسم سنبل رومی است عضو بالا اسم عربی
حمار وحشی است عضرمز حب المنسم است عشار بلغت اکثر یونان روح توتیا است و بعضی زرنیخ را

در حاشیه: و بعضی میوه قطم و بعضی بیخ و بعضی و بعضی شاخ و عندلان بیده

الضاد
عاین مع
عاین مع الطا

العين مع الظا

به این اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و بترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات
در ضمن اصل ان مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است در دوم سرد و در اول
خشک و سوخته او در اخر سیم خشک و ذرور او جهت جرح مجربست خصوصا پوسیده او و جهت حرق
النار و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهت تب ربع اکثر اطبا که شاربان ندانند مجرب
دانسته اند و ذرور او جهت ناصور و اکله مجربست خصوصا با اندک صبر زرد و نشامیدن سوخته کهنه
ان با سکنجبین جهت ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور ان جهت قروح اعضای عصبانی و با
سرکه جهت سوختگی اتش و با ماء الشعیر جهت اثار آبله و غیر ان نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و لذا
دندان اسیای انسان با استخوان بال راست هدهد در زیر سر نایم موجب عدم بیداری او است
مادامیکه بر ندارند با خود داشتن ان و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج
کبوتر سبب کثرة ایشان میشود و چون دو دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی بیندازند
و ایشان ندانند باعث خصومت ان گروه میشود و چون استخوان سگ را بجای استخوان آدمی شکسته
بر طرف شده بگذارند التیام می یابد و ضماد استخوان سوخته با صبر بوی را مثل نوره میبرد
و در رفع زخمهای عدیل است عظم البیق عران است عظایه اسم عربی سالامندر است عظلم
گیاه نیل است و قطلت انرا مانند عنظلا نوعی از صدف است عظفیج نوعی از بلوط است و مذکور شد

العين مع الفا

عفار

عفار اسم قطلبست عفص بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی
بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز بی سوراخ است و قوتش تا سه سال باقیست
در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبیخ او جهت سیلان رطوبات
رحم و شنوق او با زرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهت جمیع اورام
مقعد و خروج ان و رفع بد بوی عرق و با سرکه جهت توبا و با درد سرخ و سیلان حیض و برامدن
ناف اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان خون از همه اعضا و مخفف قروح و مانع اکله
و سنون و مضمضه طبیخ او جهت قلاع و تقویت لثه و دندان و کرم ان و اکتحال او جهت دمعه و سلاق
و جرب و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد مؤثر و نفوخ او قاطع رعاف است
و مفرح سینه و حلق و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار است عقیق بهترین او سرخ و زرد
و سفید است در دوم سرد و خشک و سوخته او لطیف تر و مقوی دل و مفتح سده سپرز و جگر و زیر زبان نهادن
حصاة رافع خفقان و نشامیدن و ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی
لثه و رافع سستی ان و دندان متحرک و مقوی باصره و انگشتر او باعث هیبت در نظر خصم
و استجابت دعوات است و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است عقرب باصطلاح اکثر ایران
اسم گوگرد است و بعربی اسم کژدم و فارسی دان شیا له و جراره و الوان میباشد و انچه

عین مع القاف

در حین حرکت دنباله را بلند دارد و شبیه آله نامند و آنچه دنباله را بر زمین کشد جراره و او از شبیه آله بدتر حکم
بیشتر و زبون ترین اقسام او سیاه و برداراست و بهترین او در مداوا از رده شبیه آله است و تجربه
رسیده که چون آجرهای ارمنی بیده را اندک آب پاشیده برروی هم بگذارند خصوصا در تابستان
عقرب بسیار از آن متکون میشود و از خواص او هرگاه سیم سرد و خشک و شکافته او را بر موضع گزیده عقرب بندند
جذب سمیت میکند و آشامیدن برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و دفع سم عقرب
گزنده مثبه و سوخته او با ادویه مناسبه جهت رفع سنگ کرده و مثانه و عسر بول بی‌عدیل است و اکتحال
او را با فلفل و ادویه حاره جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرگین
موش بقدر نخودی جهت تقویه بصر و طلای او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و رفع برص و بهق و
نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از بیست و [illegible]
در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب بگذارند جهت
عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده او بر روغن زیتون که بحد سوختن رسد
جهت رویانیدن موی داء الثعلب عدیل ندارد و بستن عقرب قید کرده بر ران زنی که حامله باشد مانع
جنین نبود مانع سقوط میگردد و گزیدن عقرب بر غیر عصب رافع فالج و از مجربات دانسته اند
و مضر به مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است **عقرب بحری** ماهی صدفی
خاردار است و سرش بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته و در شکل آن حیوان است و گزیدن او

باعث

باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و
طلای او جهت داء الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغت اسم
طایر سبعی معروف است و بفارسی آلوه و بترکی قراقوش نامند و در ردم کرم دنبک و خون
او محلل اورام و زهره او جهت نزول آب و بیاض و تقویه بصر و زبل او جهت کلف و جوش
رخسار و محلل خنازیر است **عقعق** از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوخ ترد
و بترکی صقصقان و در اصفهان غلاقچاره نامند گوشت او در ری الکده و در خواص
قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره او بمورث مجرب است در نفع خلاق است **عقار کرهان**
عاقرقرحاست و گویند قاقوانیا است **عقار** خمر است **عقار اعرطینا** اسم سریانی آذریو است
عقار ابربرذا اسم سریانی نشراس است **عقار الربایی** اسم سریانی ابرسا است **عقاقر** اسم
جنس ادویه است و **عقار** اسم مطلق دواست **عقبان** اسم عربی ذوات مخالب است **عقیلا** اسم
عربی غوره است **عقربان** بلغت اندلس اسقولوقندریون است **عقید العنب** میفختج است **عکنده**
بلغت بربر چوب زرنبد است **عکوب** نوعی از حرشف است برگش باسفیدی و تخمش سبز و
مستطیل و چون برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند و بغایت مبهی است و سایر خواص
در حرشف مذکور است **عکبه** لعبه بربری است **عکه** عقعق است **عکرش** اسم صنفی از حرشف است

آلُه بفتح همزه وضم لام عقاب را گویند کذا فی البرهان ولعله کان فی اصله آلوه بالواو فحذف الواو تخفیفا فتدبر منه

الکاف مع العین

العلیق لمعنیان احدهما ما ذکر و الآخر نوع من الجلاب فافهمها بالصواب

ولبعضی گویند رس است **عکبر** ثقل و دُردِ چیزها است و نزد الاطبا مخصوص ثقل روغنها است و آن در اکثر امور قوی‌تر از روغن صاف او و غلیظ‌تر و کثیف‌تر از انست **عکبر** نزد جمعی موم کم عسل است که در خانهٔ زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی و شیخ الکوا برست که بفارسی بر موم گویند و آن موم سیاهیست که رخنهای خانه را با آن مسدود میکند در اخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت سرفهٔ کهنه و ضماد او جهت التیام قروح نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف مانند مومیایی است و لهذا او را مومیایی نحلی نامیده اند و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات و یا عسل که به آب شربت کرده تناول نمایند **علیق** نباتیست خاردار و برگ و شکلش شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در ریشه‌اش مثل ریشهٔ بلور بیکان مانند مرکب القوی و سرد و خشک در اول و غالب درجه دوم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند همه اجزای او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشا و عصارهٔ مسحوق برگ و ساق تازهٔ او با اندکی صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع و ملتئم کننده و دمل و التیام دهندهٔ زخمها و حابس اسهال و فضلات و خون است و جهت بواسیر و تبخیر منفعت تمام دارد و سائیدن برگ او جهت قروح اثنه و قلاع و بدبویی دهان و سائیدن او با کلاب جهت جرب مانع حمل و ضماد برگ او مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاده شدن لحم و دمل در رفع زخمهای سر و بر آمدگی حدقه و بواسیر و مقوی

معده و مانع انصباب مواد بآن و ثمر او قابض‌تر از سایر اجزا و مقوی معده و بیخ او ریزانندهٔ سنگ گرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کنندهٔ موی و حجر گرده و حلیتش شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسم کوهی بسیار کم خار و ساقهای او و غنچه و ثمرش مایل بتندی و سرد و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه او مخل است **علیق الکلب** نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت و برگش از برگ تیغی بزرگتر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی مانند پشم و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از ان ثمر اوست که چون او را پاک کرده تناول نمایند طبیخ او با شراب بجهت قابض طبع و حابس بول است و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و درد دل و نفث الدم سینه نافع است **عُلَّق** بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک نامند کرم ریست بقدر انگشتی و از ان بزرگتر و با خطوط سبز و در ابها و زمینهای متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشند مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است در دوم گرم و خشک و سوخته او جالی آثار و مفتت حصاة و قطور او را با روغن بنفشه جهت حرقة البول و حرقه مثانه مجرب یافته اند و مسحوق با او صبر مجفف بواسیر و بوق او با عسل محلل خناق و طلای بخته او در روغن زیتون جهت بوی کردن قضیب نافع است مؤثر است و ضماد سوخته او با سرکه یا آب بیخ جهت منع روییدن موی که کنده باشند مجرب است **علیق النوس** علیق الکلب است **عاقر** اسم چیزیست که قابل مضغ نباشد

و از هم نریزد مثل سقز و مصطکی و مثال ان علک الانباط علک البطم است و اسحق ابن عمران گوید
صمغ درخت پستم است و در منافع مثل سقز علک البطم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند
و ان صمغ درخت بطم است در اخر درجه دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی معده و با اتفاق
حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شرب او نافع جهت زخمهای باطنی
و با سندروس و زردهٔ تخم نیم برشت جهت بستگی اعضا بهتر از مومیایی و رافع اعیاست
و چون یک وقیهٔ او را با دو وقیه پیه گردهٔ بز در قدر مضاعف بگدازند و مجموع را زاد در دو دستیه
در وقت خواب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبی بی عدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن
و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصا با قدری شنجرف مجربست و تضمید علک البطم جهت تنقیه
زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غایره از بدن و با روغن زیتون
جهت تحلیل اورام و کشاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خائیدن او جهت جذب بلغم
دماغی و تحلیل رطوبت معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند
مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال علقم طفیقونست و گویند صبر است علف هندی
اسم فارسی ماستود و نست علراد علقی صبر و نبات وی است علس سلت است
غافون بیونانی میفرح است علک یابس قلفونیا است علک رومی مصطکی است علف
رطب خشکیست علقم اسم جنس نبات تلخ است و گویند مراد از ادقثاء الحمار است و بعضی

ما سوا النسخه مومیایی

گویند حنظل است

گویند حنظل است علم بلغت اکیربایان زرنیخ است علوفس خبازی است علیسی نبات
صبر است علث خندریلی است علما قراحت عمروکرفس است عملج نوعی از
خربزه است که با تخم او خورند عمار سنگ آس است عنبر رطوبتی است که مانند مومیایی
و قیر منجمد میشود و از جزیره های دریای عمان است و بحر مغرب و چین و در وقت فرود
دریا داخل بحر میگردد و صاف او بر روی آب از تحریک موج مجتمع و مایل بتدویر میشود و او را
شمامه نامند و آنچه مخلوط بخاک و ریگ است بجهت ثقل در قعر آب می نشیند و صفائحی و سیاه
میباشد و عنبر تخته نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدیست که با دهنیه و خوشبوئی باشد و بعد از ان
مایل به ازرقی و زردی و بعد از ان مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه صفائحی و دسم و ذو قطعات
که ماهی انرا فرو برده بجهت اضرار رد کرده باشد یا آنکه از جهت افراط ضرر ماهی را کشته باشند
و از شکم او بر دل ورده باشند و مصنوع او را که از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه بهم اوزان
مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خائیدن منقطع میگردد
و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک شهوتها و باه
و مفتح سدد و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و باد زهر سموم
و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع امراض
حاره ان و جهت جنون و نزلات و تنقیه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان

عین مع المیم

عین مع النون

وغشی و فرح و نفخ معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح
امعاء و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع
و مداومت او با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین نافع و خوردن ده روز متوالی هر روز
دانگی رافع درد معده است هر چند که مزمن باشد و از مجربات است و طلای او با غالیه و رو
غنهای حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع
طرفین بحد افراط و شرب یک دانگ ده روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم
مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزاننده هوام و دویدن او در جمیع امور مذکوره
قوی الاثر است و باعث غلیان خون و رقت آن و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور و
میوه های سرد و تر و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغی و سده آن و نوشیدن
مفرامدات است و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف ریه و کبدی است و قدر شربتش یک دانگ و بمثقال
اوله با دو چندان آن بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه فم در یکمرد زخورده شود و نفخ او مجد
مستی میرسد و بدلش بوزن او مشک و زعفران است عنب بفارسی انگور و بترکی ازوم
نامند بهترین او شیرین و نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است و در اول گرم و تر و در دوم و غذائیتش
بهترین میوه ها و بغایت سمین بدن و معدل اخلاط غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت
افزودن پیه گرده و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده

رطبه

رطبه و ریحی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح آن تخم
کرفس و ملین طبیعت و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد
بعد از انگور بغایت مضر است و مورث استسقا و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن
او بدو سه روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده شود و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد
ریاح و مضر معده و امعاء و سوخته آن جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم نافع و پوست او
مولد ریاح و بسیار بطی الانحدار است و انگور نارس و عفص مایل ببرودت و کثیف است و روغن
انگور که مکرر آب و ثفل او را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند یا در آفتاب پرورده
باشند بغایت محلل اعیاء و مسخن و ملین جلد است عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و بترکی
قوش اوزومی نامند و در اصفهان تاج ریزی گویند و انواع میباشد هر یک بری و بستانی و هر
آن نوع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم جبلی
مسمی بکاکنج منوم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب مجنن نامند و قسم ماده بستانی که بلغت
مغربی فنا نامند عنب الثعلب معروفست و از مطلق او مراد همین نوع است نباتی است او مابین شجر
و گیاه و بر شاخ و برگش مایل بسیاهی و عریضتر از برگ بادنجان و دانه او زرد مایل بسرخی و از
نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید و نقدش مخفاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است
در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه او است رادع و مبرد و ملطف

دباغت و قوة قابضه و مسکن تشنج و رافع اورام حاره و جهار روقیه آب او با شکر محلل اورام باطنی
و امراض حاره و مسهل خلط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم معده و استسقای حاره و حقنهٔ او جهة
جنون و شری و تنقیهٔ امعا و ضماد او جهة ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره و باد
سرخ و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصارهٔ او جهة تقویت باصره
و فرزجهٔ او جهة رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهة جرب و کلف و با نان جهة غرب و [illegible]
و با گل سرخ و سفیداب جهة جمیع اورام حاره و غرغرهٔ او جهة ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و گویند نطول
او جهة نزلات و قطور او جهة امراض گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش
کاکنج و در نیز و بعضی بطباط و قدر شربتش تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب او تا بیست
مثقال است و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است **عنب الثعلب مخزنی** نباتست و برگش مثل کنگر و بیخ
و ده دوازده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر ذرعی و در اطراف شاخها غلافی شبیه بزیتون بزرگتر
از آن و عریض و با زغب مثل بار درخت چنار و بعد از شکستن غلاف شکوفهٔ او سیاه و ثمرش شبیه
بخوشه و در آن ده دوازده دانه مدور سیاه و سفید شبیه بدانهٔ دبق و بیخش سفید و سطبر و میانش تهی
و بقدر ذرعی و منبتش کوهها و در چهارم سرد و خشک و یک مثقال او بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال
کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال او را جایز دانسته اند **عنب الدب** بترکی مرد آزغاجی
گویند درختیست کوهیست نر و ماده میباشد نر او بقدر قامتی و شاخهای او بسیار مایل بزمین و چنبرها دارد و

و برگش

و برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف
او چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و تلخی و بالزوجت و قبض و گلش زرد مایل
بسبزی و از جنس زعرور است و در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی
و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او را در ورم دواب میگذارند
تا چرک را در ده به خود داده او را بر کند و برگ درختی تر و شبیه ببرگ شمشاد و از آن کوچکتر و غیر جبری
و بیخ او عود بریست و سایر اجزای او با سمیت است و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود است و در گلستانها
نامند و برگ او مسکر است بخلاف بیخ او **عنب الحیه** مثال ثمر فاشرا و ثمر کبر است **عنکبوت** بفارسی کارتنه
و بترکی اورومجک نامند و اقسام میباشد و مراد از مطلق او عنکبوتیست که در خانها میباشد و سایر اقسام
نامهای مخصوص است مثل رتب و رتیلا و غیر آن و مزاج همه سرد و ضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم
جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل سرخ رافع درد گوش حاره و تعلیق بلعدد
او بر بازو و بخور آن رافع تب ربع و دایم عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و رعاف و مانع
ورم جراحات غیر عمیق است و چون لیسه که تر کرده در ابتداء دمل ضماد کنند رفع آن میکند و مجرب است
و مالیدن آن بر نقرهٔ متغیر جلای او است و سوختهٔ او جهة جلای باصره و تقویت چشم و منع نزول مواد
و حمول آن با بورنا در جهة بواسیر مفید است **عناب** بهترین او رسیده و بالیده شیرین است و خشک او

بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقیست و ملین است و مسهل
اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح
و مسکن التهابات و تشنگی و حدت خون و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعده و فساد
مزاج جگر و با سکنجبین جهت تبهای صفراوی بی‌عدیل است و اکثار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقل مکی
و مصلح این است وادویه باهیه و در مبردین گلاب و شکر در برگش مغیر ذائقه بحدیکه تمیز طعوم نتوان نمود
و ضماد تس رافع اقسام صداع و شراب مطبوخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرق النسا و رافع
خارش بدن و مجرب است و ذرور خشک او در رفع آکله و قروح و قروح خبیثه مجرب است و عصاره اش چون بعد از طلا
کردن عسل زرد و رنمایند و پوست ساق درخت او تنهایی و با نبیذ آب جهت قروح خبیثه بی‌عدیل و شراب نخاره
جوزش رافع حکه و جرب و بثور و طلاء او جابر شکستگی اعضاء و بردن رفتن و حرکت کردن آنها نافع است
و شراب عناب سائیده با دانه او رافع قرحه امعاء و ضمغ او با سرکه جهت قوبا و باد و ریه منافع تنهایی
جهت امراض مذکوره مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان عنب قود اسم جنس خرنوب است
و غناقید جمع آن و اسم مخصوص نباتیست پر شاخ بقدر سه شبر و برگش مثل برگ سداب و ریزه
و پر شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در رائحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضاء و مانع
مواد با عضاء و ضماد او رافع اورام حاره و التهابات و مسکن حدت خون و مغز است و قدر

[illegible] از برای اکله و قروح خبیثه مجرب است [illegible]

ثمر تمش تا سه درهم عنقم بلغت دیلم درختی است که بن دارد اشنان نامند و از شاخهای درختهای مرده و غیر
متکون میشود برگش سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر و در دوم
سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض است شراب و ضماد او و حمول
و خائیدن برگ او مقوی دندان و لثه و ضماد و ذرور او جهت جراحات تازه نافع است عنب فتیح
اول بزبان دیلم و در بعضی مذکور میشود عناق بزغاله است و در جدی مذکور شد عنزرب سماق است
عنب النعلب تاجریزی است عنجد عجم الزبیب است و جمیع دانه انار و شامل است عنصل اسقیل است
عنزاران آذربو است عنقیلی اسم یونانی شلجم است عندم بقم است و نزد بعضی دم الاخوین است
عنقز اسم عربی مرزنجوش است عنزروت انزروت است عوسج قریب بدرخت انار و برخار
و برگش مایل بدرازی و با رطوبت و چسبنده و ثمرش بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و در درخت
بسیار میماند و نمیریزد قسمی از عوسج را برگ مایل بسرخی و خار او بیشتر و شاخهای او درازتر میباشد
و ثمرش عریض و با غلاف مجوع او در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او را چون هر روز
بقدر یک اوقیه با یک رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و صاف او را بنوشند جهت اعیاء بیخ خلیس عمل میکند
و جهت جذام مجرب دانسته اند و دافع سودای سوخته است و شرطست که دو روز قبل از آن
اسفیدباج بگوشت گوسفند تناول نمایند و در روز نیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور

تا آخر خواد

عمل کنند و باید روز دیگر شراب که روز رحبت بحمام روند و مولف تذکره طبیخ مذکور را جهت
قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار آن بهتر از چوب چینی دانسته است و عصاره تازه او جهت جرب
صفراوی و ضماد برگ تازه او جهت نمله و حمره و با حنا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیخ
برگ آن که بعد توام برند جهت جمیع دردهای حاره خصوصا با نبیذ تخم مرغ و با شیر دختران
و جهت تعدیل و قطور آب برگ تازه او را جهت رفع بیاض مجرب دانسته اند و چون یک هفته مکرر کنند و چون
بیخ او را ریزه کرده با موم بسوزانند جهت قروح و امراض متعدد و منع زیادتی قروح خبیثه
و درد یانیدن موی سریع الاثر و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و
اسهال است و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کتیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه
و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن مورث جاه عود اسم جنس چوب و شاخ اشجار است
و باصطلاح اطبا مراد چوب درختیست که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت
مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بعضی اجزاء مذکوره متعفن شود و آنچه زیاده در خاک مانده
باشد سست و سبک و متقشر میباشد و در اسم و لد و عمل دانسته اند و عود قماری نوعیست که احتیاج
به دفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلدان موسومند مثل سمندوری و هندی و غیر آنها
و بهترین او سیاه و صلب و براق خوشبوی تلخ است که در ته آب نشیند و آن مندلی است و قماری

دهندی

و هندی کم رنگ‌تر از آن سمندوری را دهنیت غالب و بری و جبلی او با خطوط سفید اند
و هرچه بر زردی ایل نیست فاسد است در اخر دوم گرم و در سیم خشک و قاطع اق بلغم
و در تقویت معده و تعدیل و مفرح و لطیف و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دماغ و دل
و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و رافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار
بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو
و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب
ریحانی با زهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای
دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و مصلح آن صمغ عربی و گلاب
و شربتش تا یک مثقال است و عود بری تا پنج قسم ماده غیب الدبست که تبرک مردان عاجی
مانند و در کرمان بسیار میباشد بسطری ساعد و از زرعی زیاده و املح و با دهنیت و خوشبوست
و در افعال بسیار ضعیف‌تر از عود هندی و بدل او میشود عود الحیه رویبت که او را
مؤمن فردی ذکر نموده و قبل از او کسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از بربر و بلاد مکوان
خیزد شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ و تند و در
سیم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاه داشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون مار را در زنده
او را به بیند حس و حرکت از او ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین بمطبوخ

او در روغن زیتون رافع عرق النسا و دردهای بارد است در همان ساعت و نیز تریاق سموم منفعل است

عود العطاس نزد بعضی کندس است و نزد جمعی بیخی است تند رنک بیرون او سطبر و طرف دیگر باریک

مانند میخی و تیره رنگ و اندرونش سفید و شاخهای گیاه او باریک و انبوه و شبیه بگیاه برنج و برگش

شبیه ببرگ زیتون و قبه او کوچک و شبیه ببابونه و تند بوی و عطسه آرنده و بعطاران در جراحات

و داء الثعلب استعمال مینمایند تازه او در دوم گرم و خشک و خشک او در آخر سیم یابس و معطس قوی و جالی

و محلل و ضماد او رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است عود صلیب نزد جمعی چوب انجره است

بسبب خاصیت او در تسهیل ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج و بیرون چوب خطمی و چوب حلبه و قوی را

دانسته اند عود القرح نزد بعضی عاقرقرحا است و نزد جمعی وج است و برخی گویند بخصیت و با جدت

و نبات او شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای او مثل ریباس عریض و در تمام لبابت در سیم

گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج است و در بعضی خواص مانند عاقرقرحا است عود الوج عود قماری است

عود البرقیع از شیعان است عود الریح اسم مغربی اغیسن است و نزد جمعی قاذنیا و نزد بعضی

مامیران و نزد بعضی وج است عود بلسان اسم رومی لبان است عود بلسان شاخ درخت بلسان است

و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت لبان را بدل میکنند و در جمیع افعال از آن

ضعیفتر است عود الریح ابو خلسا است عود الوج وج است عود الصلیب فاوانیا است عود الذرقه

محرود است عودی صومست عودین سنای مکی در مغرب کثیر الوجود است ساق و شاخهای او

عین الیبا

مابین

مابین سیاهی و سبزی و دراز و باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه ببرگ مورد و در هر شاخی گلی

مدور بقدر ریزه درهمی و مایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ماهی زهرج دانسته اند در

اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهت درد ورک مفید و بغایت مورث

کرب و مضر است صنف دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهای او درازتر و مایل بسفیدی و گلش زرد است

مسهل بلغم و سودا و بغایت بتر از قسم اول و جهت درد مفاصل و امثال آن نافع و مغثی و مصلحش عناب

و انیسون و قدر شربتش تا دو درهم است عین الدیک بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست

سرخ و صیقلی و براق و مدور مایل به پهنی و درخت او قریب بدرخت فلفل و خوشه او شبیه بحجم دراز

جبال و کسی آرند و در نزد بعضی ثمر بقم است در سیم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح

و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع

پیری و جزو اعظم معجون ملوکی حافظ الصحة است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یک مثقال

و باید با شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند عین بقر بکر اول نباتیست کوهی و شاخهای او ببرگ

و گل دارد و در دفع جراحات قوی الاثر دانسته اند عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار است

و در افریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند عین العقرب اسم نوعی از انگور و بلغت مغربی نوعی از

الوان است و اقحوان را نیز نامند عین الاعلی اقحوان است عیصوب اذان الفار است عینیه بلغت اندلس رعی

الحمام است عیدان سپستان است عین الجمل بلغت شام قسم صغیر اقحوان است عین الثعبان اسم جنس شاخ نباتات است

و بلغت شام دار شیشعان را نامند دارزان زعرور جبلی است علیشام اسم عربی درخت غرب است
و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی بید دار است عیدان الطیب از ادان الغربست عین ...
بلغت اکبریان زیبق است دار نارسینک مشهور است و در طب نفعی از آن ذکر نکرده اند حرف الغین غافت
نبات مشتاة و کسر فا نکو نه لباهیت کبود مایل به بنفشی و طولانی و تلخ و با عفوصت و برگش دراز
و عریض و زغب دار و از وسط برگها شاخ مجوف خشونت دار میروید و قوتش تا سه سال باقیست در دوم
گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و بول و شیر
و عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز و جگر و ذرور او مجفف و التیام
دهنده زخمها و حمول او مدر قوی حیض و بول و شیر و گویند مغز سر است و مصلحش انیسون و بدلش
مثل او بسفاردن و نصف آن فسنتین و شربتش سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار جنت در
کنار که تا هزار سال میماند و نزد یونانیین بغایت محترم بوده برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از آن
شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و در سیاه و مغز ثمرش سرخ مایل بزردی
و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و دانه او گرمتر از سایر اجزا و بیخ و برگ او موافق رحم
و مثانه و ضماد نیش جهت گزیدن زنبور و باه آن و بدستور با آرد جو برشته جهت تسکین دردهای
حاره و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در خانها جهت گریزانیدن
هوام و آشامیدن آن متی و افتراش آن باعث گریختن هوام و مگس است و حب الغار محلل و مدر

و تریاق

و تریاق جمیع سموم کننده جنین و مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه
و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة و سپرز و دو ... صرع و درد کمر و مفاصل
و حبس حیض و با عسل جهت قرحه امعا و ربه و قطور او با روغن گل و سرکه جهت گرانی
سامعه و دوی طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش
سادج است یا حب محلب یا جنطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح
آن کثیرا و فرزجه حب الغار مسقط جنین و سعوط آن جهت لقوه و جلوس در طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم
نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر نیم قیراط جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع
و با خود داشتن چوب و باعث قضای حاجتها و قبول نامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب
او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که معقود الزوج
باشد از ازدواج میسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را بجوشانند آنچه بر روی آب
آید بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتح سدهای
رگها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب
و حکه و تبهای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضا و سعوط او جهت شقیقه و شرب
او کننده کرم معده و مغثی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خامادافنی گویند شاخهای

او بلندتر و برگش عریض‌تر و خشونت ان بیشتر و در مغرب بان دباغت میکنند حمول عصاره او
مدر حیض و فم شرب برگ او با شراب مسکن مغص است **غالیغون** در قانون در حرف
عین مذکور است و بلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه ان نبات حکم پنیر مایه دارد
در بستن شیر برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک آبها است ماده
میروید در اول گرم و در دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد گل او جهت سوختگی آتش و قطع
خون جراحات و با روغن گل جهت اعیا نافع است و بیخ او در اخر اول گرم و در دوم تر
و بغایت محرک باه است **غاز** اسم فارسی نوعی از مرغابیست بزرگتر از اردک و از افعال
مثل بط و از ان گرم تر و غلیظ تر و روغن و محلل و منفج و جهت ریاح و پیچش شکم و استسقا و
درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است **غالیمس** بلغت یونانی بمعنی متین الرایحه است و در
قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس بواو نیز آمده و در طبرستان بلیهم نامند دار
لبنانها و خرابها بسیار میروید بقدر نبات انجره و برگش با بلاسه و بدبوی و گلش سفید و جتری
مانند گل شبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر اب میشود و در دار المرز
سرکه را بان رنگین میسازند و بیخ او سفید و با تجویف و در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام
صلبه و سرطان و قروح خبیثه و درم مزمن انثیان خصوصاً چون برگ و شاخ او را با سرکه

روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق و بیخهای سبزی جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس
و ربو و درد سینه بعدیل و چیزی دیگر را قایم مقام او ندانسته اند و منفتح سده و مفتت حصاة
و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهت جرب و حکه و بالخاصیه جهت علل صفراوی مفید و سفوف برگش [illegible]
و اب او با روغن زیتون جهت پاک کردن جرب معادن موثر است و نقوع بیخ او بقدر دو درم
مسهل قوی بلغم و سوداء رقیق و سریع العمل است **غاریقون** چیزیست شبیه به بیخ و از جزایر
دریای روم آرند و در جوف درختها انجیر و جمیز و امثال ان بسبب تعفن متکون میشود و مانند
قارچ که از درخت بلوط بهم میرسد و بهترین او سفید سبک و زنست که باندک مالیدن از هم ریزد و با
طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال ان جایز نیست و قسم سیاه او از سموم
و زرد و سرخ او قریب بسموم اند و شرط است که بدون کوفتن بروی پرویزن بمالند تا لطیف
او بگذرد و اجزای سمیه او که شبیه با خن چسبیده است بماند چه هرگاه کوفته شود اجزای ردیه هم
از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و با حلاوت
و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده
جگر و گرده و پادزهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقاصی بدن و مقوی
دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع دهن عضل و با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه

و در د سر مزمن و باربوس و انیسون جهة درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال ان و با انب جهة
قطع نزف الدم سینه و با دانیا جهة صرع و با ریوند چینی جهة امراض جگر و معده و تبهای جهة ترش
شدن طعام در معده و نزلات و با رازیانه جهة سنگ گرده و مثانه و درد حشا و کمر و گرده و با تمر آب
جهة سموم و با سکنجبین جهة سپرز و یرقان سددی و با مثل او اسارون جهة استسقاء و با اصل جهة
قولنج و انواع ریاح و با صبر جهة عرق النسا و مفاصل و تبهای نوبه و لرزه امراض اعصاب و اختناق
رحم و قرحه ان و با جند جهة اقسام قولنج و غشی او جهة تبهای وبائی و قولنجها و غرغره او با مویزج جهة
ورم بارد حلق نافع و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام زبون و مهلک و مورث کرب
و مصلح او در همه احوال چند ست و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش نصف او تخم حنظل و نزد بعضی مثل او ترید
و ربع ان زنجبیل و نزد بعضی دو چندان او بسفایج است غالیه از مرکبات قدیمه و مخترع ان عالی قدر ارسطو است
و اصل او مشک و عنبر در روغن بان و حسن لبه و عطرهای خوشبو است که بحسب احوال عود و سک در ان
و موم و لادن و امثال ان اضافه نمایند و در دستور است چند قسم ان مذکور است جهة اصلاح حال
رحم و تقویة دل و لذت جماع و رفع امراض قرح و فالج و لقوه و خدر و تقویة قوتها و ارواح
و اعضا مشهور است غاغا باغی اسم ترکی گیاه رجل الغراب است و در کردستان و کوهستان پای غازان
نامند غالوخونیدا بوقالس است غالون اسم شنانست غالیه اسم یونانی لبن است غالیرشن بفتح

غین و تشدید یا اسم عنب الثعلب است غالونس اسم یونانی ترمس است غاغاس اسم یونانی
حجر الاغیدطوس است غافث نوذنج است غالبنج شابانج است غبیرا بفارسی سنجد و بترکی
ایکده نامند و بهترین او بزرگ متدار شیرین است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل الغذا
و موافق امزجه اطفال و مقوی معده و قوة ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات
بدماغ و جهة قی و اسهال صفراوی و سحج و سیلان رطوبات و سرفه حار و صداع نافع و مضر
قوة هاضمه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است شکوفه او و غیره مایل بزردی و بسیار خوشبو و
محرک باه خصوصا در زنان و در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرزه
تبهای بارده و جهة امراض جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض
دماغ مثل فالج و کزاز نافع و مهرای او در روغن زیتون جهة مفاصل و استرخا و دراز کردن موی
مجرب و قی و شربتش یک مثقال است و حمول برگ او با زهره گاو جهة حمل مجرب دانسته اند و عرق گل سنجد محلل
ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم ان و از او ضعیف تر است غبار الرحی بفارسی گرد آسیا
نامند سعوطا او جهة قطع رعاف و ضماد ش جهة منع ریختن مواد بچشم و تقویة اعصاب نافع است غبابه
عنب الدب است غبیرا درخت سدر فار دار است غداف نوعی از کلاغ است بقدر زاغ و غیر سیاهی
غالب و منقار و پای او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پاهای سرخ است گرم و خشک
و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهة ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زبل و زهره

غین مع الباء

غداف بالفتح زاغ سیاه و کرکس بزرگ بنابر آنرا صحاح

غین مع الدال

ادجاليه و تند و رافع اثار و متوي باصره است غراب اسم جنس کلاغ است و ابتدا از درا
غراب ابقع و سياه بزرگ است که موسوم بغراب البين است و بترکي قوزقون گويند و سياه کوچکي که در
کشت زارها بسيار ميباشد مسمي بغراب الزرع است و بفارسي کلاغ سياه نامند و انچه از غراب
الزرع کوچکتر و منقار و پاي او سرخ است بفارسي زغن و زاغچه گويند و غير غداف است و در
خواص مانند غراب الزرع است و از صنفها و است کلاغ سفيد که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن
او را در قطع باه مجرب يافته اند و تعليق چشم او مورث بيخوابيست و جهت شتاب خوردن گوشت او
اولي است و زاغ بغايت ردي الغذا و در سيم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس در طبيخ او
جهت رياح رحم مفيد است و چون زنده او را در ظرفي گذاشته با براده حديد و ترشيها مثل سرکه
و اب ترنج چهل روز در سرگين اسب دفن کنند تا حل شود خضاب مجرب دانسته اند و گويند تا مدتي مديد
رنگ او تغيير نميکند و در تغيير رنگ وضع رويانيدن موي مجرب است و کلاغ سياه و زاغچه در اول
گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورين و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهت
بياض چشم و ناخنه و زبل ان جهت برص و جميع اثار نافع است غري بفارسي سريشم و بترکي
يابشقان نامند و ان عبارتست از چيزهاي چسبنده که وصل اجسام به ان کنند و انواع ميباشد
و مراد از مطلق ان سريشمي است که از پوست گاو سازند و بعد از ان سريشم ماهي و مجموع ان
گرم و خشک اند بتفاوت مراتب غري جلود سريشمي است که از پوست حيوانات بتکرار جوشانيدن

بعمل ارند

بعمل ارند تا مهرا شود و بگذارند تا صاف گردد و عمل را اعاده نمايند تا بحديکه جرم ان از
آب تميز نشود و انگاه در افتاب چندان بر هم زنند که بحد انعقاد رسد و بهترين و معمول
از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ريه و نفث الدم سينه و ضماد او جهت
منع ورم زخمها و سوختگي اتش و التيام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق
و نقش و تبله و جرب متقرح و قوبا و تقشير جلد نافع و سوخته منقول او قايم مقام توتيا است غري
السمک رطوبت منجمديست که در شکم ماهي مثني دراز که خنزير البحر نامند و امثال ان بهم ميرسد و بعضي
سياه و بعضي سفيد ميباشد گرمي و خشکي او کمتر از غري الجلود و در جميع افعال مانند ان و مقدار شربت او
روزي از يکمثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب است و ضماد او جهت شقاق رخسار و برص مفيد و انچه از
نشاسته و برنج و امثال ان ترتيب دهند در منافع قريب باصل است سريشم پنيره در صنايع غريبه
عجيب الفعل و در دستورات مذکور است غرب درختيست عظيم در صفهان دو رنگ و در شکاين و ديلم
ادجاغ نامند و گويا اين اسم مشتق از اغاء يوناني باشد در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف بلدغ
و شرب برگ او بالفعل رافع قولنج ايلاوس و مغص و با اب مانع حمل و گويند بتجربه رسيده است و ضماد
برگ تازه و اب افشرده او جهت رفع سيلان چرک اعضاي باطني و سده جگر و غرغره ان جهت اخراج زلوي
که در حلق مانده باشد و ذرور خشک او جهت اکله و جراحات مزمنه مفيد و بيخ مسحوق او که با عصاره برگ او با روغن
گل در پوست انار طبيخ دهند جهت درد گوش بغايت موثر است و نطول طبيخ ان جهت نقرس و رفع نخاله موي سر

[illegible]

وشکوفه وپوست درخت او وجهة نفث الدم وضماد پوست سوخته او با سرکه جهة ثاليل و ذرور سوده او

جهة خشک کردن جراحات وصمغ و رطوبة سائله او جهة جلای بصر و بیاض و رفع وشم و آثار

سیعدیل و جوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نیم وزن

او اقاقیا است غراز نوع سفید بزرگ طوسیج است غرزه بلغة شام نوع کوچک عصی الراعی است غرسا

راسن است غربیب نوعی از انگور سیاه است ... اسم یاسمین است غرم اسم فارسی

کوهی است غرمیج اسم فارسی شوبز است غزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بچه او را

تا ششماه طلی و از ششماه تا سه سال رشف و تا شش سال راظبی گویند در آخر دوم گرم و — غین مع الزا

خشک و از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسانست و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم

و مجفف و قلیل الغذا و جهة خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون

او موجب درازی موی و نشستن بر زردی پوست و باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهة سیر زنان

و گوشت او مصدع و کبابش مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و چون خصیه او را

و نمک پاشیده خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض است و سرگین او بلیا رجالیه و طلای مطبوخ آن در

سرکه جهة اورام بلغمی و تهییج مفید است و آهوی ختن که مشک از او بهم میرسد در آخر گرم و خشک تر از

سایر اصناف آهو است غزالماطلب است غسل خطمی است غسول اشنانست و اذخر را — غین مع اللام

نیز نامند غلیلج او زبوب است غلف بلح است غلیان کاسه چینی است غلول و جابه زندان

وقاطع

وقاطع خون لثه و زخمهای تازه و بغایة مجفف است و عضار مطلق کاسنه الین مرحج است

غلقی علقه است و نزد جمعی سپیست ببقدر ترب و ثمرش مثل کنار بر مثلث و بر کش شبیه بناخن و دار

جوف ثمر خبری مانند پنبه و تخمش مثل دانه امرود و صلب و شیر که از او حاصل میشود مسهل قوی

و مهلک و طلای او در رفع ثاليل است غلیجن اسم یونانی فودنج است غلیجن اغریا اسم یونانی

مشکطرا مشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوه است غمومس

اسم یونانی طیور است غوفن اسم یونانی مایتنا است غوفریا اسم یونانیه ملوکس است — غین مع الميم

غنبوج اسم فارسی حداة است غنوم اسم قنابر است غاده سنخ است غدب اسم — غین مع النون

عربی عنکبوت است غنغم حنا قست غوشه بلغة ما وراء النهر نوعی از قطر است که بترکی گبلک نامند — غین مع الواو

بهتر از اقسام قطر و موافق محرور المزاج و دیر هضم و مضر معده و مصلحش مربای زنجبیل و گلقند است

غوره اسم فارسی حصرم است غوره خرما بلح و بسر است غوغا اسم صفهانی شجره رم است غیلان — غین مع اليا

زیتی است غیم سنخ است غیفیطس سنبل الطیب است حرف الفا فاد انیا — فا مع الالف

بیخ نباتیست کمتر از زرعی و بر شعبه و قسم نر او شبیه به نبات زردک و بیخش بمقدار

سبری و سطبری انگشتی و چون بشکنند و خط صلیبی در جوف او مشاهده گردد و لهذا او را عود

صلیب نامند قسم ماده او را بیخش هشت عدد و شبیه به بلوط و جوف او بخط صلیبی نباشد

مثل کرفس بری و برگش منقش مایل بسیاهی و غلاف ثمرش شبیه بغلاف بادام و دانهای ان مانند
دانه انار و بسیار سرخ و در وسط دانها سیاه مایل به بنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فادزهرها
مراد قسم نرادست و قوتش تا هفت سال باقیست و در اخر دوم گرم و خشک است و تجربه نموده اند
که چون افتاب در میزان بوده او را بغیر الت آهنی قطع کنند اثار بالخاصیه او موثرتر است
والا منحصر است در افعال مزاجی و انچه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از زمرد دانسته اند
و از محلل ریاح غلیظ و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوه قابضه و مقوی جگر و گرده و جهت
صرع بغایت نافع حتی تعلیق ان و مطبوخ او در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب
مسکن درد معده و بخور او جهت اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهت صرع و خربه و سقوط
در دفع اثار بثره و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا و شربتش مثقال و بدلش در صرع زراوند
و در سایر امراض زراوند مدحرج و تخم او مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و نزف الدم و جهت
فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده عدد او با شراب و قابض و جهت نزف الدم
رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهت کابوس و صرع و بخور ثمر او جهت صرع
و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط به دهن ثمر او جهت صرع مفید و داشتن صلیبی او
با خود که در پارچه زرد بسته باشند و حایض مس او نکرده باشد بشروط مذکوره قطع کرده باشند

جهة عسر

جهت عسر ولادت و رفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که ان باشد
جن و جانوران گزنده داخل نمیشوند و چون قمر بنظر تثلیث بزهره داشته باشد در زر سرخ
دوخته نگاه دارند موجب الفت و ایمن شدن دشمن شود فادزهر مجهول الماهیه است و رازی گوید دانه ای
که از ترکستان آرند بجهت رفع سموم و خفقان نوکران نافع است فادزج بلغت معجمه بلغت هندی ناکسم
بندق هندیست و مؤلف اختیارات باشتباه بنوعی از حجر السم کرده و گویند سنگیست زرد مایل
بسفیدی و بعضی مایل بسبزی و برنگهای دیگر است که چون بر زردی سنگ با زرد چوبه بسایند برنگ
پسته میشود و به اتش نمیسوزد فادزهر معرب پادزهر است و ان عبارتست از چیزیکه حفظ روح
حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر معدنیست و مؤلف اختیارات منحصر در حجر
التیس و حجر الحیه دانسته و خلاف جمهور است فاغره بفارسی فاغره و کبابه دهن گشاده نامند و ان
بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا بنصف گشاده و در جوف و دانه کوچکی مدور و سیاه و براق با عطریه
دارچینی و بلاد سودان آرند در اول دوم گرم و در اخر ان خشک و با قوه محلله و بسیار قابض و مقوی معده
و دماغ و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهت اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض
بارده دماغی و خفقان نافع و تخلخه و بوییدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید است و مضر محرورین و مصلحش کافور
و نیلوفر و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهم است و بدلش کبابه فاغیه بفارسی بوی و بترکی سیحان نامند
و در نسیم گرم و خشک و خوردن او موجب نسیان و اخلاق ذمیمه و زردی و فساد رنگ گردد و عجاد

پیکان و خار از بدن و رادع سم عقرب و مطلی ضماد زیره و جلوس در طبیخ او رادع عسر البول و خوردن او جهة
قلع ثآلیل و سیما میر مجرب و سرکین او و سراو که سوخته باشند با سرکه جهة رویانیدن موی داء الثعلب
و شرب سرکین او مسهل اخلاط غلیظه و با الذر مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف او بغایة ملین طبع
و رادع عسر البول و قدر شربتش نیم درهم است و کور او باعث گریختن موشان و بول او رادع بثورهای
ثابته و چون بر زخمی ... بول کنند باعث التیام زخم او میگردد و دیگر به تجربه رسیده است
و لهذا در ولایات دار المرز بجهة زخمی ... در میان بهائم خوابگاه ترتیب میدهند که موش
عبور نتواند نمود و در این امر بسیار حریص است فاوزن بیش موش است و مذکور شد فاقیا
لغة سریانیه است و بفارسی هزار چشان و در شکاین و طبرستان لالک نامند نباتش شبیه است بتاک
انگور و خار دارد و برگش با ملاسة و مایل بشدت ... و گلش سفید و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و درال
خوشه دار و در زمستان ثمرش بزرگ میماند در اخر دوم گرم و خشک و بیخش گرم تر از ثمر و برگ و با
حدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا
شیر و مفتح و منقی ... و جهة ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب دانسته اند و جهة صرع و نسیان و سدر
و فالج و با عسل جهة سرفه کهنه و شدخ عضل و درد معده و پهلو و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر
شربت او تا یک مثقال است و اب او که در بهار درخت او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقی قوی و قدر
شربت او یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او جهة سپرز و با سرکه جهة جرب و تقشر

جلد وکلف

جلد و کلف و ثآلیل و بثور لبنیه و آثار سیاه و گشودن دمل و تحلیل نمودن عضو شکسته نافع درد کهنه دارد
بیخ او را جوشانیده با نبیذ جهة جمیع دردهای بارد و بواسیر و ضعف و رادع جرب و زخمها و تحلیل صلابات و ...
جهة ازالة آثار ... با نبیذ و جلوس در طبیخ او جهة پاک کردن رحم و اخراج جنین موثر و گویند ...
فاشرا و ثمرش مضر سر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح آن بعد از قی کردن خوردن رب و ثمر او در
افعال قریب به بیخ او و ضمادش سترنده موی و خوردن ساقهای تازه او که بجهة ... رادع و جمیع مواد
درد معده و مسهل و مدر شیر است و بدل و بیخ و ثمر او بوزن آن در ونج و نصف آن ... است
فاشرا ... نباتش در پیچیدن بمجاور خود شبیه است بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی
... نامند و ساقش سیاه و ثمرش مانند فاشرا و سیاه و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در
افعال ضعیف تر از فاشرا و ضماد برگش جهة زخمهای حیوان و التوای عصب نافع فالنجمشک لغت یونانی
و بمعنی دواء الثریا است و ... نبات او در دشتها میروید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع
میباشد و برگش باریک و گلش سفید و شبیه بسوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدس و از آن باریکتر
و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشک شدن سفید میشود و در سیم گرم و خشک برگ و گل و تخم او جهة گزیدن رتیلا
و عقرب و دفع مغص سریع الاثر است فانید در سکر مذکور شد و در فانید سنجری و خزائنی اختلاف کرده اند
و گویند معمول از شکر و آرد جو ... و آرد جو سنجری ... و از ترنجبین صاف ترتیب
میدهند و گویند منسوب بقوم ... و جرم ... است که بلدی از خراسان ... حرارت معتدل و با رطوبت

وملین طبع وجهت سینه وسرفه مفید است فاغیر بلغت مصر قسمی از بردی است که از کاغذ میسازند فاتم مرغیست

خاکستری رنگ و طوق دارد قریب بکبوتر دراز خردم گرم وخشک است و مهرای او جهت فالج ورعشه وامراض عصبانی

ورياح غليظه وتفتيح سدد نافع ومورث بی خوابی وکباب او بد هضم ومصلحش شکر وروغنها وسرکه است

وقطور خون گرم او جهة بیاض چشم مؤثر وزبل او جهت کلف وبا سرکه جهت تحلیل وتفتیح اورام مفید است

فاشرا تخمی است سرخ وخمیده وتلخ وغلاف او مثل خربوزه وبرگش مانند برگ نخود ودر میان المقدم وجود

میروید وبیونانی اندروصار [illegible] نامند در اول گرم ودر دوم خشک و لطیف وتقطیع ومفتح سده جگر وجهة درد

مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع وفرزجه او باعسل مانع حمل وشرب جوشانیده او در زدن شرش

کننده کرم معده وقدر شربتش دو درهم است فاغرة فاغره است فاقود اسم عربی بر کنگر است

فاقرا بلغت یونانی یونانی بمعنی حشیشة الدلال الدخس است فاغیه بغین معجمه شکوفه حنا است ودر انگا

مذکور شده و این اسم شامل شکوفهاست و بعضی مطلق بیخ او گفته اند فالیمیدلیون فالانخیقون

فالنجیفیون است فارنیا اسم یونانی حوز است فالافتیوزدان اسم یونانی د دقوی کبیر است

فاقس هرمز زوفای کوهی است فالامس فاسی است فارسا اندر دخون است فاقس

مرزنکوش است فارنیطیا سطراطیقوس است فاقرا البرکا باقلی است فالیس جامه است

فاریقا بلغت یونان حلبه است فاغس اسم یونانی بطیخ است فاقرون اسم یونانی بزر است

فاطرا اسم یونانی جندبید ستر است فاتنجو جندبید ستر است فانا

ابرقلیون

ابرقلیون نبات خار دار است فاتورشیه مراح هند است فالرغوس لعلق است فاما اسم

هندی خطبیا است فنابر آسمانی نباتیست برگش زرد ومتیره رنگ وبابل سفیدی است

وبرگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن وگلش زرد و مجتمع وتخمش مانند تخم تره تیزک و بیخش خوشبو

ومنبتش کنار دریا ورودخانه ها ودیگر آبها است در آخر دوم گرم وخشک و بغایت مقوی باه

ودرانفع زکام وعسر النفس وسرفه ودر بول ورياح غليظه وضماد او محلل صلابات ودرانفع مفاصل و

نقرس وعرق النسا وورم انثیان وفسخ عصب ومای بیخ او انفع از تحلیل وهاضم ومسخن

معده وکرده ومثانه ومدر بول ومحرک باه ومحلل مواد بارده است قنبیل بفارسی شاهم مانند جهت

تلیین طبع وجذب مواد از اعالی بدن مستعمل است ودر جمیع قوت مسهل نه آشته بآب بدل

حقنه میکنند واقسام آن در دستور است مذکور است قنبیت نان خشک است که بسیار نرم

نا ایسیده باشند ومستعمل او ازنان گندم است قلیل الغذا ومجفف رطوبت معده ومولد رياح وسودا

ودیر هضم ومضر احشای ضعیفه وکهنه او بسیار زبول تر ومورث قولنج ومسدد ومصلحش شکر است

فنانا سپیباست فجل بفارسی ترب نامند بری وبستانی و شامی میباشد وشامی آن است

که تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بالعکس وبری او تندتر از بستانی وبدرازی ذرع

ادنیست وتو تخمش بخردل قریب تر و نزد بعضی خردل بری عبارت از اوست وبستانی برآن قسم

متند بر هبردن سیاه تومیتر از سفید منتطیل و تخم قسم ان تومیتر از سایر اجزا او و بعد از ان پوست و برگ
ریزه او و بعد از ان برگ بزرگ و گوشت او و مرتبت نه گوره تا سیم گرم در دوم خشک و مدر بول
و هاضم طعام و مخرج ریاح و محرک اروغ و باید که تلیین و نیکو کننده رنگ رخسار و مداومت خوردن
او باعث رویدن موی که ریخته باشد و اب او مفتح سدد و میان قی خصوصا با عسل صافی و مطبوخ
او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض و دفع ضرر فطر مفید و اکثار او مولد قمل
و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و ارواح کشنده عقرب است و طلای او
بر بدن مانع مقاربت هوام و اب شاخهای او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر یک وقیه جهت اخراج
سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و اب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج
زرد اب مستسقی نافع است و چون درون ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهت درد گوش
سریع الاثر است و چون ترب را سوراخهای کرده چهار درهم تخم شلغم را در ان جای داده بقعها را
با پارهای ترب مسدود نموده در خمیر گیرند و در زیر اتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج
سنگ مثانه مجرب است و باید سه روز بدستور سلوک نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط
و مضر سر و حلق و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند ضماد او جهت قروح خبیثه و کلف و
تحت جنب و ماشرا ... جهت رویانیدن موی داء الثعلب و خوشنهای ابدال مفید ...
سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح ضرری در اوست و تخم ترب مدر بول و حیض و مجرب ... مقی و جهته

درد جگر

درد جگر با رود و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن مار نافع و در سایر افعال قویتر از اصل ان
و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم و با الذنش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب و قی اور تر از تخم او و گلو رسم
وازار او سی درهم دار حرم ان بیت درهمست و برگ او بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن او مستعمل
نیست و نشای انرا توتش مرکب از بلغم و ترب تا نیست و گرم تر از شلغم و ضعیفتر از ترب
و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمکست و روغن ترب که از ترب در اب پرکرده
که در ابتدا التخم رستن ترتیب میدهند بسیار مسخن و قائم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است
و لطیف و گرم تر از روغن بیدانجیر و محلل قوی و نشامیدن و طلا کردن او نافع زهر گزیدن عقرب
و تدهین او جهت رفع تشنج که بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره
و چکانیدن او در درد گوش و ریاحی که در گوش بهم رسد نافع است و مؤلف تذکره گوید که چون ترب را
خایید و بگذارند تا متعفن شود کرمها از ان متکون میگردد و چون ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند
عددی بماند انرا حل کنند در حل معادن سحریست و افعال غریبه از او می اید ... فحیل ...

فاء مع الراء

فرفیون اسم صمغیست خاکستری رنگ مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی ان
تند و نبات او شبیه بگیاه و شیر دارد و سفید و با شعبها و خارناک و قسمی از ان را بر کشی ... یاد
و خارش تندتر و شیر او بیشتر و از بلاد بربر ... ان خیزد و بسبب تندی شیر او که بوی ان ... مشام نرسد
از دور حربه بادمیرسانند تا شکافته شود و قبل از شکافتن در زیر ان نبات شکمبه گوسفند را در ظرفی تعبیه ...

و بعد از ان جرم را بیرون کنند و دیگر دفعه شیر لبلاب فرو ریخته در شکنبه جمع میشود و پس خشک کرده استعمال مینمایند و
مغشوش او با انزروت و صمغ دراب و دحل(?) میشود و بخلاف غیر مغشوش و بدستور مغشوش او تخلخل
و تند طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوت فربیون تا چهار سال باقیست و چون با باقلی مقشر
ضبط نمایند هیچوقت از قوت نمی افتد و مولف اختیارات گوید که ان صمغ درخت مازریون است
و اصلی ندارد در چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهة استسقا و سپرز
و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط
جنین و فرزجه او باعث بهم امدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل جهة نزول آب
مفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط او با آب چغندر جهة سبل و دمعه
و حمره چشم و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر ان و طلای او رافع گوشت زیاد زخمها
و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام رافع سمیت ان و با روغنها جهة فالج و لقوه و خدر و امراض
اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهة تسکین قیام و ضربان مفید و حمول او بقدر حبه نیز در دیر(?) جهة
ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل رافع انست و بحبه او که با انگشت(?)
سابیده باشند فرزجه ان جهة اعانت حمل و تضییق فرج و تقویه رحم و رفع بد بوئی ان بی عدیل و
مصلح او کتیرا و رب السوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او موجب اختلاط عقل و التهاب
معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و رافع ان تبرید قوی و امثال انست

فراسیون

فراسیون نباتیست ما بین شجر و گیاه و شاخهای لطیف از یک اصل میروید مربع و باندک زغب
و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت مهین و مایل باستداره و چین دار و با خشونت و تلخ
و تخمش محیط ساق ان و بعضی را گلش مایل بزردی و بعضی را به ارزقی و منبتش خرابات و کوهها
و در اخر ثور و اوایل جوزا گل میکند و قوت ان تا شش سال باقیست و مولف اختیارات گراث
جبلی دانسته و از این جهة فراسیون نزد عطاران بی بلا مفقود و معدوم است در دوم گرم و در سیم
خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و
محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوت تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی ان و مخرج
جنین و مشیمه و رافع ضرر فطر و امثال ان و طبیخ او با شکر و انجیر دل و ابرسا جهة ربو و سرفه کهنه
و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهة قرحه ریه و التیام جراحات ان بی عدیل و با روغن گل و روغن زیتون
جهة درد رحم و با ادویه مناسبه جهة درد سپرز و پهلو و استسقاء و سنگ مثانه و خاییدن و بلع کردن ان اسراع(?)
جهة قلاع و درد معده و ضماد او جهة جراحات کهنه و داء الحس(?) و بردن گوشت فاسد زخمها و تحلیل اورام
و خنازیر و نضج دمل و گشودن ان نافع خصوصا چون تازه او را با پیه کرده و برگ او سابیده باشند و با
روغن بنفشه جهة انتفاخ پلک چشم و درد ان که از ضربه و سقطه بهم رسد و تسکین اعضا و طلای مطبوخ او
با اب جهة ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و تعقد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره

او بهترین ادویه چشم و جهت تقویت باصره و بردن زردی یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق
دمعه و نزول آب و حماده و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش مجرب و نافع و مفتح سده مثانه و گرده و کلیه
اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه و پادزهر و قدر شربت او مقوی
فعل آن و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در امراض سینه و ریه نشان و دو وزن آن و در تحلیل ریاح
اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و نیم وزن است و چون زمین را مغاک کرده به آتش گرم کنند و آتش را
برداشته فراسیون را در او فرش نموده علیلی را که از برودت در باغ زمین گیر شده تا بر روی آن گذارند
و از فراسیون بر آن لحاف کرده پس بپوشانند تا گرمی مغاک بر طرف شود و در رفع امراض آن
شخص مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب
مذکور در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع است فرنجمشک
معرب از برنجمشک فارسی است و قرنفل بستان نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد بری آن منبت
سنگلاخها و نباتش و ساقش بقدر دو ذرع و برگش مثل برگ سوسنبر و تند بوی و با عطریه و بستانی
ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و در بوی شبیه به قرنفل و تخمش مانند تخم ریحان
و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابها و در آخر دوم گرم و خشک و بری گرم‌تر و قوی‌تر است
مفتح سده دماغی و مصفاة و مقوی جگر و دل و معده و هاضم غذای غلیظه و آرد فاد و خوشبوی و در انفعال

بهتر از مرزنگوش

بهتر از مرزنگوش و سوسنبر و جهت دیگر اسباب خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سپرز بارد
و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مره السودا و مسیع محرورین و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتش سه درهم است و بدلش سوسنبر و تخم او و لبلاب خشک و مجوف منی و مولد ریاح که ضیاع گویند
در هضم و لبوخ آرند و قدر شربتش تا دو درهم است و چون در سرکه و شراب انگور داخل
کنند نافع فساد آنست فروج بفارسی جوجه و بترکی فرنک نامند و بهترین آن جوجه مرغ دیگر است
و خواص هریک در دجاج و حمام مذکور شد و مداومت کباب کبوتر بچه را با ادویه حاره مولد
جذام دانسته اند و پخته او با پیه او مقوی قوی باه و گویند خوردن بچه باقی صیبه مضعف
باه است فراز بفارسی اسب و بترکی ات نامند و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث
شجاعت و قساوت قلب و مبهی و مبرد و سوخته آن قاطع اسهال رطوبی و کباب او مولد
خلط فاسد و مصلحش بهارانجیان و شامیدن دوغ و ابارست و در تقویت باه با شیر تنها و دل
نمودن و ضماد او و مقدار نیم مثقال رافع اسهال مزمن و قرحه امعاست و خون تازه گرم
او از سموم و طلای او و تغییر دهنده رنگ وضح و ذرور جلد سوخته او با موی رافع خون است
و گویند چون دندان آسیای او را بر ساق کسی ببندند از حرکت ماند که نباید و اگر پای
حیوان چهار پا را بدم ببندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را آویزند کیک داخل آن
خانه نشود فردوانا الرازی گوید قطع است فرصاد اسم عربی توت سفید است فرزان اسم

فروج بفتح فاء و سکون راء مهمله و فا و جیم در آخر مطلقا بچه هر مرغ که باشد جوجه است و لکن الفروج فی الصحاح والانثی فروجه الطائر والقلة افرخ وافراخ وجمع الکثیر فراخ انتهی واما فروج بتشدید راء و جیم در آخر بچه جوجه است خصوصا فیه ایضا الفروج فرخ الدجاج وفی القاموس فروج کسنور فرخ الدجاج و یضم فسبوح انتهی ففیه لغتان فتح الفاء وضمها والراء مشدده مضمومه فی کلیهما

در کتاب بنی آدم بنا زراکه اطلاق ترجمه مقتضی آن است که اصل لغت فرخ نمانده باشد و سهوا از کاتب باشد و اگر نه این بعد لغت فروج جلم با اطلاق معنی نماید بنمایند و در محل خود ذکر شده است که دجاج بفارسی مرغ خانگی است فقد تحرر مما سلف الحق

مغربی بقلة الحمقاء است واندیتون نزد بعضی مسمی باین اسم است فرفخ بقلة الحمقاء است
فرفیر بکسر فا اسم عربی بنفسج است فرفار درختیست بقدر چنار برگش مثل برگ بادام و گلش
مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از گلنار است فرخشم اسم بادالیم و
~~گلش مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال~~ عربی نیز است که با زرده تخم مرغ به آتش
نرم کوبند تا غلیظ شود و شبیه بانزروت شود و در افعال مثل لبا است فرکیه آش حلیم است
فرد بفتح دال و جزم را اسم عربی مومیائیه لبا و نرم است مانند سمور و قاقم و غیرها فرفقار دوان
رغی الحمام است فرنغیه حلبه است فرنداب اسم مصری اریان است فرقاد بلغة السریانی زیتون است
فرا بخنیف راحار الوخش است فرسون طلق است فرنفشناه ترج است فرفیمون اسم
یونانی ارنب است فرفیون اسم عربی نوعی از بادآورد است فرمیان دهمل است فرفیون
اسم رومی لبنا است فرطس اسم یونانی مار شاخ دار است فرصید تمیمی که بد مجمم
الزبیب عجم النبت است فرنانفه اسم هندی خرما فسات فرنبی اسم فارسی سمن
فرند اسم ترکی فرخ است فرنی اسم فارسی مربلیه است فستق معرب پسته فارسی است
درختیست شبیه بدرخت سنتز و غیر مثمر [illegible] مدید قوتش باقیست و مغز او را تا ماه
راند [illegible] فساد او است مغز او [illegible] گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و
دباغ [illegible] و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و جرب

[illegible]

فرهی

فرهی بدن و مقوی معده و دیگر سایر ابواب گرده با و نمیرسد خصوصا چون با پوست رقیق
ملاصق مغز خورده شود و در جهت درد جگر و غمی و غثیان و در سرفه مزمن و تقویت دل و حافظ ذهن
و در نفع خفقان و بر دوست جگر و لاغری گرده و یرقان و سیر زنا نافع و مصدع محرورین و مورث
شری با و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در
حرارت و خشک و پوست سبز پر دل و سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال
و تشنگی و دقی و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهان و رفع قلاع و پوست سفید صلب که طبخ مغز ط
داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجرب است و طبیخ پوست درخت او برای درد جهت زحم
و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی با آن جهت ریختن موی نافع و روغن پسته
مقوی غایتها و خوشبو کنندۀ اطعمه و بالخاصیه مقوی معده و سعوط او با مشک جهت لقوه و تقویت حافظه و تنقیه
دماغ مجرب است و با عنبر جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و رفع سموم موثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نه
بندد در برغنج مذکور شد فسافس بفارسی ساس نامند جنوب [illegible] شکل عدس ح لبا بد بوی و در مزاج قریب است
و در الیه او جهت اختناق رحم و درد دندان و شراب او با سرکه و شراب بغرغره او جهت اخراج زلوی که در گلو مانده
باشد و گلو فشتن بیاید او و برسوراخ تقطیب جهت احتباس بول لبا موثر است و بلع کردن هفت دانه جهت گزیدن
مار شاخدار و چون بتنقیه با قلائی گذاشته بلع نمایند جهت تب ربع بی عدیل یافته اند فشیران اسم یونانی
برز قطونا است فوزه الکلاب اسم مصری نمابیستن و نزد بعضی شامانج است فتق [illegible] حب اللاذنت [illegible]

فاشر النبتین

قعیل است فریبا اسم عبرانی فاقله است فسوبرشین اسم عبرانی صابع صعتر است فشغ بفتح فا و شین و غین
معجمه بمعنی انجبار است که بجای درخود می پیچد بکدیگر را و درا بپوشاند و فاشرا و مثال او را از این جهت قشاع نامند
و فشغ از جنس فاشرا است و نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریکتر و خار او کمتر و ثمرش خوشه دار
و برگش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخش صلب و سطبر و در آجام
و بدستور در مواضع درشت هم میروید و قسمی از آن بخار رود و دانه او شکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و لبدار
سیاه و بر دور او خط سفیدی میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از او باشد قسم اول در سیم گرم و خشک و
شرب برگ و ثمرش رافع ضرر ادویه سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوه غریزیست و چون برگ او را
با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره را بتدریج از او دهند در مدت حیوة سموم حیوانی و نباتی در او اثر نکند و
قدر شربتش یک مثقالست و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث دیدن
خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است فصفصه معرب اسفست فارسی است و در رطبه مذکور شد فیل تحجه

مع لعاد

بکسر الفائین الرطبه

نشر است فیلا بکسر فا و جیم الزبیب است فقمه بفارسی نقره است سیم و بترکی کوموش نامند و چون او را

مع فساد

از گوگرد و زیبق پاره دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکلس گردد
یکجزو از آن کبریت که تکلیس او نموده ده مثل خود زیبق را منعقد میسازد در اول سرد و خشک و گویند
معتدلست و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهت خفقان و بدبوئی دهان و دفع رطوبات لزجه
و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و در لوح سرفه و استسقا و سبز رنگ کرده مثانه نافع و ضماد

او محلل

او محلل اورام و با زیبق مقتول رافع بواسیر و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر معاء و مصلحش کثیرا
و شربتش تا نیم درهم است و گوگرد خام باعث سیاهی و دمگش تلخ رافع آنست و گویند گوگرد خام
معتدل او و بعد از تعدیل موجب نباتست ارواح را به دقیق متحجر تا مثقال خوردست و خوردن
اشربه و خمر در ظرف نقره باعث تفریح است فقد نباتیست شبیه بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد

بکسر اول و سکون ثانی و راء مهمله

و پیرگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و حروف او مملو از صفائح و ماکول او در ابتدا کلنگ و بفارسی
قارچ نامند و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال
او و کماة مخصوص ماکولست و هرچه بزرگتر جنس وی را لحم بد و سفید و با اهل سفید باشد و گویند
دار از زمین فوت و رویید ماکول است و سیاه او در غایت سمیت و هرچه از نوع سفید باشد و سرخ او
در تحت درخت زیتون و انجیر و کرکان و مثال آن روید و بدستور از سرگین و جمعهای مانند
آن بر آید کننده میباشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع سرخ او است ماکول او در دوم سرد و تر
و اکتحال آب تازه او جهت بیاض چشم و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا
چون سرمه را با آن پرورده کنند و سائیده خشک او رافع اسهال و ذرور و زلق الامعاء و ضماد او با
سرشیم ماهی و سرکه جهت نقرس و نمله و برآمده یکباره مجرب و مداومت خوردن او قاطع نسل و دیر هضم و مولد
خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بعد از اکل منعقد میشود و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته
و بهترین مصلح او آب کامه و خردل و بخیتج او است با نمک و شبت و پودنه و روغن گنجد و زیتون و صعتر و فلفل

وخوردن زنجبیل پرورده وجوارشات وخوردن اسپر وبعد ازان نعایه مخروبه شوربا تخم مرغ
وبالوبشت خوردن واز خواص اوست که هر حیوانی کسی را بگزد که فطر ماکول خورده باشد هنوز از معده
گذشته باشد هیچ دوائی علاج نمیکند ومرهم درزیر خم تراب سرکه ردیه پوست وگیشنیز است وجوف خمیر
کرده موارث بهوشی وتریاق غیر ماکول وسکنجبین وبا سرگین مرغ خائی است **فطر ما بونا** اسم
یونانی بمعنی کرفس کوهیست داود الکرفس صخری وکرفس ماقدونی نیز مانند وتخم او شبیه بنانخواه
وخوشبوتر ازان وتندتر است وبهترین اجزای او تخم ان ودر سیم گرم وخشک وقاطع لزوجات ومدر
بول وبغایت مدر ادرار حیض قوی الاثر است ومخرج جنین ومحلل نفخ ومقاوم سموم بارده ومسهل
منضج وجهة مغص ودرد پهلو مفید ودر جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است وبالعنی بتخم کرفس
نبطی را بجای او استعمال مینمایند وان مدر مخرج طمث ومایل بدرازی وبقدر فلفلی وبیرونش سیاه و
اندرون سفید مایل بزردی وتند طعم وبرگ نبات او عریض وباندک حدت وجیتر ... جنس است
ودر سکابین واپلهیم مانند واین قسم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند وجمعی مثل ان
داده ودر عرق رافع عرق النسا وتهییج وفرزجه او مسقط جنین ودر سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است
ودر حرف کاف انشاء الله مذکور خواهد شد **فطرس فطوس** حب الآس است **فطر بان** بی ... خیمه است
وزبون ترین اقسام نانهاست **فیلوبدس** اسم یونانی دجاج است **فقع** بترکی دنبلان وبفارسی کنج
مانند داده غیر اقسام فطر است ... مدور وقریب بقدر نارنج وکوچکتر ازان مینباشد در زیر زمین ...

الباکون

ابهامتون میشود وشیرین ولذیذ وسرد وتر وبهتر از فطر ماکول است وغلیظ است واصلاح ان به شوربا است
که در فطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذ است ومسکر نیست واز ادویه مناسبه وآبهای حبوبات
ومیوه‌ها ترتیب میدهند ودر هر بیست رطل آبهای که خواهند یک مثقال از هر یک زعفران وقرنفل وسنبل
وقرنفل وبد ... کرفس ونعناع ومصطکی وقاقله وبرگ ترنج باید کرد وسردترین همه فقاع نیست
که از شیره جو ترتیب دهند وان مدر بول ومرطب بدن وجهة سرفه وامراض حاره ردیه است
ومحرارت ودحجات ... دماغ واعصاب ومصلحش ادویه حاره است وانچه از نان ومصطکی وسنبل وقاقله
وجز خون ترتیب دهند کثیر الغذا ومقوی معده واحشا ودافع نفخ است وگرمترین اقسام او خیلی وحرفی ...
مویز است **فقاع** اسم جنس شکوفها است **فقاع نوز ...** صابع هرمس است **فقاکوکن** اسم یونانی
عرنجه الخدی است **فقتامیدکس** انجور مریم است **فقتامیرون** فاشرستین است **فقدبال** شاه ...
فقاح الملح زهرة الملح است ونزد بعضی ابغرا است وبا سر جو به گویند که بر روی نمک معدنی بسته شوره
شکون میرود والطف اجزای نمک وقبض او کمتر است **فقعین** عفص است **فقده** حب الغقد است **فقحم** گل
زرد است **فقدبونا** حنا است **فقارس** اسم یونانی سرو است **فقاع الاذخر** شکوفه انگور است ودر اول سرد وخشک
وبا عطریه ومقوی دل ومعده ومسکن فواق وقی وعرق ودر افعال قویتر ولطیفتر است **فلفل**
بسکون لام وکسر فا در لغت بمعنی سفید زردی است ... مانند وبتشدید زا وکسر فا ولام
بمعنی ریم آهن وریم معادن که از ... واهل هر یک از آن خیزد ودر اصطلاح حسام ... است

نارسیده او با نتهای رسد سفید سیاه شد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و ظاهر اصل
ندرسته باشد و سفید است فلفل تر است و سیاه چینی دار امرود شد تر دراز گرم و خشک
و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب تحلیل و جالی و تریاق سموم
بارده و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح و مفتح و مقوی حافظه
و مفتح سدد و با شیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون مبرد دین و ملطف اغذیه غلیظه و رافع
آروغ ترش و مقوی جگر و معده و مسخن آن و باد ادویه قالعه تیه و تقطیر بول نافع و باذ زهر
علتهای عصب و اعضای عصبانیست و حمول او مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد
او با زفت مثل خنازیر و رافع داء الحیه برص و ناخنه و با نطرون بغایت جالی آثار و سرخ
کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهت تهییج
ریحی و جوشانیده او در روغنها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره تبهای
بارده مفید و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در کلات جهت
رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بتور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده
باشند مجربست و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر است و خاییدن او با مویزج
جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و محشی سینه و حلق و مصغر گرده و مکر
حار و جمعی که خون ایشان وفور نداشته باشد و جراحات باطنی و الم در مجاری بول اند آشامیدنش

که هر یکی کانی مخصوص است یا در وزن متفاوت باشند اعم از آنکه منطرق بالفعل یا بالقوه باشد که قابل
با عمال مخصوصه قابل گداز و جنبش گردد و اقسام جنبش گیر بالفعل را منطرقات و معادن سبعه
نامند و فی الواقع هشت نوعند که از هشت معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن
و روی و توتیا هر یک از معدن مخصوصی اند و مس و روی از یک معدن اند و در وزن مختلف اند چنانکه
بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس زرد که جسم معدنی هم میرسد و روی از معدن
بدون گداز سفون میگردد و دیگر خود روی آن بفارسی روی و مس است و یونانی طالیقون
گویند و آن در نهایت زردی میباشد و از تاب آتش سیاه میشود و لهذا الجریه صفر نامند
و مس سرخ و مایل بزردی میباشد و هر دو قسم او در وزن سبک تر از روی اند و منطرق بالقوه
سبیبات که با عمال مخصوصه جنبش گیرد و گداز نده میگردد و دیس فلزات نه نوع اند و معادن منطرقات
هفت و از یک معدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد و چون روی نایاب و قلیل الوجود است اشتباه
عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده و تا غایت تحقیق این مراتب
اعدی بکتب قدم استقصا نموده و کما لایخفی در خواص هر یک مذکور شده میشود فلنجه فلنجه است
فلفل یونانی از سیس نامند درختی است شبیه بدرخت مغز و خوشه آن در گلش رتبق و طرف
ملاصق شاخ او سرخ و طرف دیگر سبز است و فلفل سفید سیاه و هر یک ببری دستانی میباشد و گویند

نارسیده او

فلفل موية

و مصلحش دوغهای سرد است و در مبرودین عمل و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش زنجبیل است
فلفل موية اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند غیر از بیخ و چوبی باید خشک شده است
و ابن جلجل ریشه درختی غیر فلفل انسته و اصلی ندارد و بهترین او کهنه تازه است و در
خواص و قدر شربتش و مصلحش مانند فلفل و در امراض سپرز و در رگ قوی تر از آن و شکوکا جهت
سکته و صرع نافع و بدلش دار فلفل است فلفل الماء نباتیست که در ابهای غیر جاری
روید برگش شبیه ببرگ بید و ساقش پر گره و شاخهای او بقدر زرعی و دانه او ریزه
و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او تند و شبیه بطعم فلفل و بی عطریه و نوعی فلفل در طعم اشتها
میکنند در دوم گرم و خشک و مسخن معده و جگر و هاضم و جماع برگ و تخم او محلل اورام بلغمی
و صلبه و رادع و بیخ او در ادخمه و کلف و بهق مزمن قوی الاثر و قدر شربتش تا دو درهم
فلفل السودان دانه ایست شبیه بحلبه و غلاف آن و تند با اندک تلخی در آخر دوم گرم
و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل مجرب و جهت قولنج ایلاوس
نافع و جهت درد دندان و حرکت آن بغایت مؤثر و مضر حلق و مصلحش عناب و قدر شربتش تا
دو درهم است فلنجمشت هندی بقدر پسته و پوست او شبیه به پوست فندق و
مغزش مایل بزردی و سفیدی و با دهنیت و از فلاحه نقل کرده اند که آن را بپیوند نیلوفر با
یاسمین بهم میرسد و دانه او شبیه بدانه نیلوفر و غیر بیخ نیلوفر هندی و غیر بندق الهندی است

در دوم گرم و در اول خشک است و نزد بعضی در سیم گرم و خشک و محلل و مفتح سدد و منقی دماغ
و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده
و استسقا و باد بواسیر نافع و جماع برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش
تا دو درم است فلایه حب الراس است فلغامون نوعی برنج است فلاء راوند است فاون سرخس است
فلیونیمون بیخ ریحان و نزد بعضی جو مانه فلفل شاهی تخم ملکیه است فلفل المغاربه شامل اشق و حرف
بابلی است فلفل القرود تخم دسمه است فلفل القرص ماهودانه است فلیفله هرنوه است و گویند تخم بیخ
انگشت است و بلغت مغربی برز الاخره است فلنجمنک فرنجمشک است فلفل دراز اسم فارسی دار
فلفل است فاون بلغت رومی برگ نبات تا ست فلام اسم عربی تاتلی است فنجنکشت اسم فارسی

فا مع النون

زرساتی است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق مشابه حیوان و از سنجاب بزرگتر و از بلاد
روس و ترک آرند خوشبوی و گرم تر از سنجاب و قاقم و سرد تر از سمور و لباس او موافق
جمیع امزجه است خصوصا جهت اطفال و نزد بعضی جلد مرغی است و بخور او جهت گریزانیدن هوام
مؤثر است و قول اول اصح است و اخیر پوست مرغیست سفید تر و بزرگتر از غاز و قوتا مانند لباس
او موجب تبرید است بخلاف فنک فنجیون اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ لبلاب
کبیر و از منش هفت عدد و بیشتر نمیباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و بازوهای بسیار
و در بهار از میان آن برگها ساقی میروید و بقدر شبری و گلش زرد و زیاده بر ده روز نمی ماند

و لهذا تصریح نموده اند که بیخ کل دبی سادق است و بیخش باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم
و تلخ و با قبض و در سیم گرم و خشک و تازه او مستعمل و اندکی از بیخ دیگر او که در دهان نگاه دارند
رافع سرفه مزمن و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلل ریاح و بخور او جهت استسقا و بدستور بهمین اثر
دارد و ضماد او محلل و کشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمها است و حمول او با عسل
مخرج جنین مرده و زنده و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است فنجنکشت اثلق است فنا و
عنب الثعلب است فنجروان فلنجمشک است فنجبوش بیا بعد از جیم نوع سرخ ابو خلسا است و مسمی
بعرق النعاذج است فنجیرویان تمیمی گوید که آن جمجم است فنجنوش بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی
معجون خبث الحدید است و مرام با دزهر کاویرا باین اسم می نامند فندق هندی اسم فارسی
رتّه است فندقنا اسم فارسی بندق است فو بتشدید واو اسم یونانی نباتیست شبیه بنرگس
بزرگ برگ و ساقش زیاده از دو ذرع و املس مجوف مایل به بنفشی و بر گره ها گلش شبیه بنرگس و از آن
بزرگتر و سفیدی او به بنفشی آمیخته و بیخش بسطبری انگشت و منتهای آن با شعبهای کج و مانند بیخ اذخر و از منتهای
خریق سیاه و در بوی شبیه بوی سنبل رومی و مراد از مطلق او بیخ است و بفارسی بیخ سنبل
نامند در آخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض و با قوت تریاقیه و جهت درد
پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق و مغص و عسل با درد سینه و ضماد او جهت داء الثعلب مفید و مضر ریه
و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کبابه و قدر شربتش از جرم او تا یک مثقال و در مطبوخات دو مثقال است فوة بضم فاء

و تشدید واو مفتوح و هاء بعربی عروق الصباغین و فوة الصبغ مخزن الادویه
بفارسی

فا مع الواو

بفارسی روناس نامند نباتیست سرخ و مستعمل صباغان و فوة الصبغ گویند بری و بستانی میباشد
و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر
و عرق و مقوی معده و مسقط جنین و طبیخ او با عسل جهت عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج
و سکنجبین جهت سدّه جگر و سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کثیرا و مضر سر و مصلحش انیسون
و قدر شربتش یک مثقال است و در مطبوخات تا سه مثقال است و باید ناشتا بر روز حمام رود و بر ساق
و ثمر او مجموعه رافع سم هوام است و هر جزوی بتنهایی این اثر ندارد و ثمرش در ازاله سپرز بهتر از
سایر اجزا و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق
و ثوبا و سعفه و خراز و آثار جلد از ضربه و مسقط نافع و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او
زرنباد است فوفل معرب از کوپل هندیست و ثمر درختیست بزرگتر از جوز بوا و مدور و با
عفوصت و اندک تلخی و سرخ و سیاه میباشد و درختش از جنس نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا
و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ و بسیار قابض و سرخ او مسهل بعسر و غیر مفرط و رافع زردی
حار و قاطع عرق و جهت استحکام عصب و سستی اعضا و دثه و قلاع و امراض حاره دهان و دندان
و قطع سیلان خون نافع و مخشن سینه و مصلحش کثیرا و اکتحال او جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و
التهاب و رمد و جرب مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف آن ابهل کبابه است
فوتنج معرب پودنه فارسی است و بعربی حبق نامند بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او

[illegible]

برگیست و مشکطرامشیع قسم جبلی است و منبت او از نهرها که برگش درازتر و ساقش بزرگتر است چون در
بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و پودنه بری ساقها متفرق و تند بوی و با عطریه
و برگش ریزه و مایل باستداره و تخمش شبیه بتخم ریحانست در اول سیم گرم و خشک و با نجابه ملطف و مدر
عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان
و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و گزاز و لرزش معده و ضمادش جهت سرخ
کردن عضو و رفع سبز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی او جهت غشی و فرزجه او جهت اخراج جنین
و نطول او جهت حل و ریاح رحم و صلابت آن و خشک سوخته او جهت تقویت لثه مفید و مضر امعا و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل و نصف او پودنه نهریست و قسمی از پودنه بری که برگش را از
و نرم و مایل بسیاهی و گل او خوشبو و تند و مایل بزردیست در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است
فودنج نهری قسمی از گرما نند ریحان کوهی و شاخهای او پراگنده و گلش بنفش و در کنار نهرها
میروید و قسمی از آن شبیه بنعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر است در آخر دوم گرم و خشک
و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفس الانتصاب و تپ بلغمی و سوداوی
و بدا م و با شراب جهت سموم و قسّی عسل و مغص و رشیه و نطول او جهت رفع زرد یرقان و با
عسل جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول او جهت احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش
کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد تخته او و در شراب جهت ازاله آثار سیاهی جلد و عرق النسا

وقطور اب

و قطور آب او جهت گریزانیدن هوام و ضماد تخته او و در شراب جهت ازاله آثار سیاهی جلد و
گوشتن گرمیکه در گوشش بهم میرسد مفید و چون خشک او را بر موضع گزیدهٔ هوام بندند و جذب قوه
آن عضو و جذب سمیه است و در هر عضو یکه کرم متکون شود زرور او رافع آنست و مضر باده و گرده
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است فودنج جبلی
مشکطرامشیع است فودج مایه آبکامه است و بعضی نیز شیرها را نیز مایه میشود و آنرا از آرد جو و
آرد گندم که به آب گرم خمیر کرده با شنبلی نمک ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده
در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک گردد و ضماد او با سرکه و روغن گل جهت جرب و خارش مدید و نفخ
دمل مفید و محلل قوی است و بعضی آنرا ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط می سازند و مدتی
در آفتاب میگذارند و در دستورات مذکورست فول باقلی فوم سنابل سیر و گندم و نخود است فودنج بری
بلسکی است فوة الصبغ فوه است فوشنه مرشته است فولیون اسم یونانی جعده است فوربون اسم
یونانی عاقرقرحا است فوته غشه است فوذل قنابری است فوراس اسم یونانی [illegible] است فورلیا اسم
یونانی جلنار است فولس اسم یونانی برگ نیاتاست فرفو بیونانی حنظل است [illegible] بیونانی
[illegible] است فهد اسم عربی یوز است فیروزه معرب از پیروزه فارسی است و اکثر آن از
نشابوری کبود صاف است که رنگش بهوای صاف صاف نماید و در غیر آن کدر و آنچه از معدن
نیشابور دیگر آن بهم رسد و مایل بسفیدی باشد ثنابائی است و مجموع او از عرق و چربی و بوی متغیر فاسد

میگردد در اول سرد و در دوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه
امعاء و سایر جراحات باطنی و جهة خفقان و با عسل جهة صرع و سبز رنگ مثانه و گرده و اکتحال
او جهة دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهة سموم قویه تا یک درهم است و بدلش دو درهم او را با [illegible]
گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص او است که دارنده او در آب غرق نمیشود و صاعقه باو
نمیرسد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون با [illegible] نرم گدازند صلب کند و مکلس و تکلیس
معادن و تثبیت نقوش را به ... نماید فیل حیوان معروف است و در غیر بلاد هند نمی باشد و در هر سال
یکبار بیرون آید و مدة حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزای او دندان است که عاج نامند و سرد و یابس
و جالی اسهال و [illegible] الدم و بستن ان بر عضوی که استخوان شکسته در او باشد جاذب ان و معین بر اخراج
و خوردن او را [illegible] با شراب و فرزجه او را بعد از طهر جهة حمل عاقر مجرب دانسته اند و شرب
او با آب پودنه مانع از دیاد جذام و برهان کرده او که تراشه عاج نامند بقدر دو درهم
که هر روز با عسل بنوشند مقوی قوت حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد
سابیده او با مثل ان براده حدید جهة بواسیر مفید و تعلیق او بر گردن انسان و [illegible] که
در بازوی سیاهی بسته باشند مانع ضربه و وبا و طاعون و خوردن بول او که زنان طاهر تر نداند که
بول فیل است بخورند و سن بخته حامله شدن مجرب دانسته اند و فرموده که زهره او با خون [illegible]

و تخم او تریاق جمیع سموم است و ما سر حو به گوید تعلیق پوست او رافع تب ربع و تب
نایبه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای مزمنه و کرم اشنده هوام و طلای
او رافع کلف و آثار و قمل و سوخته او جهة بعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او
در غایة حمل قوی الاثر است و خوردن یک قیراط ان با سکنجبین رافع ضرب و اسهال
مزمن است فیجین اسم یونانی سداب است فیل زهره یعنی سم الفیل است ان قسمی
از لوف الکبیر است که حضض هندی عصاره اوست و قاتل فیل است فیل بوش قسمی از لوف
الجعد نامند فیلیه فیلیه و فنج حجر القیشور است فیلطس تنبک اسم است فیقین اسم یونانی قرطم است
فیلیه اناریو قرطم بری است فیقس اسم یونانی عفص است فیقس جو مانه است فیل شاه
ترج است فیفهان اسم اندلسی اشله التود است فیقا اسم عبرانی النعم است و بسریانی فیقیا
نامند فیقراطوالس اسم یونانی عنصل است فیناس اسم یونانی سعد است فینا بورس اسم رومی
اصابع هرمس است فیقرا بلغة یونانیه بمعنی ملح است و مراد از او صبر سقوطری است حرف القاف

قاف مع الالف

قاقله بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او را اغلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است
و دانه او مایل بقدر بزرگ و صغار او را اغلاف سفید و دانهای ریزه تر و هر دو با عطریه
و تندی و تلخی اند و نباتش بقدر دو ذرع و برگش عریض و باخشونت و تند بوی و ثمرش در سر
شاخها متفرق میباشد و از هند خیزد و کبار او را ذکر و صغار را انثی نامند و قوت ان تا ده سال

باقیست کبابه را خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال قوی تر است در دوم گرم و خشک و مسخن دل و محلل
و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و باقوت قاقله و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق
و رایحه دهان و جهة ریاح معده و حشا و غثیان و قی و درد جگر و سده ان خصوصا با شراب و جهة
حرع و سنگ گرده دائما نافع و نفوخ او عطسه اورنده و جهة صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ابد است
و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن و نیم ان قاقله صغار است یا بوزن کبابه و قسم
صغار را در اخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویه با عمه قوی تر از کبار دانسته و مخفف رطوبة
سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوة قاقله اکثر از ان و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش با نصف ان کبابه و نصف حب بلسان است قاطانیقی بلغة یونانی بمعنی کف
العقاب است بر نبات او مانند مورد و زیتون و ثمرش سوراخ دار و شبیه بسبب کوچک و تخمش
مانند نخود و بعضی مثل کرسنه گویند و در تعشق موثر است هرگاه به اسم شخصی دها در النخص داده شود و تعلیق
او را مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم قبطی است و بعربی قلدم و بترکی و بفارسی شور نامند
نباتیست شبیه به اشنان و سفید و رطوبة او بیشتر از اشنان و از ان سبزتر و طعم او شور و با تلخی و شتر
بخوردن ان رغبت و موافق مزاج او است در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا او اب و تقدیر یک اوقیه با نیم
رطل با اب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهة ضعف معده و ترهل

و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قارنصه بفارسی چینه دان و سنگدان نامند
و طیور را بجای معده است و بهترین ان از اردک و مرغ پرواری است و بعد از اخراج عصبهای
ان کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و دیر هضم و مصلحش اب کامه و نمکست و پوست اندرون
ان را چون خشک کنند و سابیده با اب سرد بنوشند جهة درد معده و زلق الامعا و اسهال نافع است
قار بفارسی مشهور بقیر است و ان از زمین با اب گرم از چشمه‌ها میجوشد سیاه و مایل بسرخی و اصل ان
بعضی صلب و برخی سیال میباشد و با قدری خاک نیز طبخ میدهند تا قوام یابد و مثال ان اندود و
توشش تا سی سال باقیست در سیم گرم و خشک و در افعال قریب بقفر و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه
و لزجه سینه و دماغ و مانع تغیر طعام و فساد هوای و بابلی و معین هضم و جهة معده و جگر و سپرز نافع
و خاییدن او جهة رفع رطوبات و ثقل زبان نافع و جهة فساد لثه و ضرس که بی حسی دندان است مفید و
ظروف با قیر اندوده مدت مدید اب را مانع تغیر است و اشامیدن اب از ان ظرف مصلح غلظت اب و رافع
طاعون و مانع استسقا و تراکیب الم در خم قیر اندوده ترتیب دهند گرمتر و سریع الخروج تر اند و نیست
و خمار او کمتر میباشد و اکثار خوردن قیر بورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش
قفر است قاذند اسم روغن منجمد سفید است شبیه به پیه و دنبه اوی از حبشه و نواحی یمن اورند و تخم قاذند
نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و دبالها
و هر به پا و رافع سرفه قدیم و درد زانو و اشتیاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم

پوست حیوانیست از موش بزرگتر و شبیه دو دنبالش کوتاه و سر دنباله او سیاه لباس ان گرمتر از سنجاب
و سردتر از سمور و در خواص مانند فنک است قاتل الحیات و قاتل النمک ماهی زهره است قاتل الذئب
خانق الذئب است قاتل ابیه نزد بعضی بد آسقان و نزد جمعی قطلب است قاتل نفسه شامل کافور و نزد بعضی
دماندانست که بنفسه تکلیل و نقصان پذیر باشد قاتل النحل نیلوفر است قاتل النمر خانق النمر است
و نزد بعضی مازریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب است و گویند عبارت از اوراقی است
قاتل اخیه خصی الکلب است قاتل المتلق نوعی از اناغلس است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است
قاطر دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی بقلة الدجاج است قاقرا اسم یونانی کردمانا است قاقیا
اقاقیا است قاقوقندر خاخینس است قاقولیطا اسم رومی نوشادر است قالمیق اسم ترکی بادزهر است
قالین اسم ترکی قصب است قاپارد اسم ترکی بزرقطونا است قاره اسم ترکی تلیج است قاون
اسم ترکی بطیخ است قاربوز اسم ترکی بطیخ هندی است قان اسم ترکی دم است قابوق اسم ترکی
قاف مع الباء
قشر است قاتیق اسم فارسی خطر کولست قارا اسم ترکی مصل است قبج بفارسی کبک و بترکی
کلکیک نامند در الموت زاج نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد
خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در
مزاج محرور در هوای گرم و با شراب صدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و شربتش ... است و شربت
یک مثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یک مثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت نوبه و جلای

بصر و بیاض چشم و بلوری و جرب چشم و با مروارید و شکر با توتیا جهت بیاض و جرب مجرب
و ضماد او بر چشم با روغن زیتون با توتیا جهت نزول آب و سعوط آن در اول هر ماه یکبار
جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید و ضماد او که در سرکه عنصل پخته باشند جهت درد شکم و ...
او در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر ... بدن و دوست
تخم او با ادویه مناسبه اکتحال نمایند جهت رفع بیاض نافع و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج
سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع کلف و نمش است
قاف مع التاء
قبیط ناطف است قبیاق اسم ترکی درع است قپقبان اسم ترکی نمر است قتاد بتای مثناة اسم خاریست که
بفارسی گون نامند و نوارس قسمی از او است که بفارسی قیبج گویند و کثیرا صمغ گون است و مذکور
خواهد شد در دوم گرم و خشک و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عسل جهت رفع آثار جلد مفید است
قاف مع الثاء
قت رطبه خشک است قتیل الرعد سلوی است قثاء بثای مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار
دراز و خیار چنبر نیز گویند و در بعضی مکان طول او بقدر ذرعی میشود در آخر دوم سرد و تر و ...
ادمکس حرارت و تشنگی و مدر و سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف تر از قثد و
سریع الهضم تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و جالی و قوی تر از تخم قثد و پوست و گوشت او مولد
ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از او بهم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز
دراز زیانه و شربتش ... و جهت تگرگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال مغز او ... است قثد اسم عربی

و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند در اخر درجه سرد و تر و مسکن حرارت صفرا
و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و منفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ تر از قثاء و رافع
ضعفی که از اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهة تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و اب او با
چهل درم تا شصت مثقال با شکر مسهل مرة الصفرا ایله در معده و امعا باشد و اب خیار زرد تر ش رسیده
در اسهال قوی تر از نارسیده ان و چون قدری قرنفل در ان خیسانیده روزی دو بار معاف
با ماء العسل بنوشند جهة نیکوئی رنگ رخسار و تنقیح سده و تحلیل مواد حاره نافع و رافع خفقان
دیر وز و نطول او جهة رافع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهة جرب و حصف و شری و خارش بدن
و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن دو مثقال درم
از پوست خشک او جهة عسر ولادت بغایت موثر و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام
و درد ناف و تهیاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و
بوییدن خیار جهة انتعاش روح حیوانی و درد سر حار مفید است و ترشی خیار مبرد و مطفی حرارت
و لیکن دیر هضم و با طعام و بعد از ان مضر است و تخم خیار سرد تر از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج
صفرای سوخته به ادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد سینه و قرحه ان که از حرارت
باشد و ضماد او با بوره و عسل جهة اورام حلب است و مضر انثیان و مصلحش کثیرا و بدل تخم خیار زه و ترش با نجدانم
و روغن خیار که مانند تر تیب دهند در افعال ضعیف تر از روغن کدو است **قثاء** بفارسی خیار زه
ادنی کدو

دشتی نامند بقدر ریحان و بسیار تلخ و بدبو و نبات او ساق دار و غیر مفروش بر زمین است و برگش کلفت
از برگ خیار و با خشونت و با زغب و بیخش بزرگ و سفید و منبت او صحراها و مواضع ریگزار و قوی
ترین اجزای او عصاره ثمر است که افشرده با قدری صمغ یا نشاسته آمیخته قرص
قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقی است و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و
بمقاربت شعله میسوزد و بسیار سفید نمیباشد و زبون ترین او کراتی رنگ و خشن است
در سیم گرم و خشک و مسهل مرة السودا و بلغم خام و زرداب و مقیی و منقی دماغ و رافع
استسقا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ
گرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و خوده و درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا و حمول او مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا شش
قیراط است و مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقیی با فراط و مصلحش در افراط قی سویق
الشعیر با اب سرد و سرکه و میوه های قابض و در افراط اسهال محجمه انثی و جلوس
در اب سرد و اشامیدن قوابض بارده است و شرط است که با ادویه مناسبه طبخ و فعل او
استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربد و نیسون و نمک هندی و ماء العسل و
رب انگور و زعفران و اقسام صموغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل استعمال او جایز است
و طلای او با عسل و بدستر با روغن زیتون محلل ورم حنجره و با سرکه جهة کلف و اثار

و تاثیل و قوبا نافع و آب او در اجهت تنقیه معادن و نبات و بیاض ان مجرب دانسته اند
و بیخ او در تجفیف قوی تر از سایر اجزاء او و ضماد مطبوخ ان با آرد جو محلل جمیع
اورام بلغمی و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و قوبا و با علک البطم کشاینده دل
و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با سکنجبین و امثال ان جهت درد مفاصل و نقرس و عرق
النسا و استسقای لحمی بغایت مؤثر و مداومت شرب طبیخ برگ و بیخ او رافع جذام و بهق و سپیده
تیراه از ان مسهل بلغم و مرة الصفرا و بهترین ادویه استسقا است و قدر شربت
از طبیخ او تا سه اسکرجه و حقنه طبیخ او جهت عرق النسا و مضمضه ان جهت درد دندان
بارد و سعوط او با شیر دختران جهت دردهای مزمن مفید و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل سرد و مزمن
نافع و قدر شربتش تا یک درهم است و باید با ارد جو و کتیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار
که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب گردد یا ثمر او را ریزه
کرده با روغن زیتون در وزن آن چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی
و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح آن
و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم است **قثاء النعام** حنظل است
قثاء ثمر الکبر ثمر کبر است و در انجا مذکور میشود **قثاء هندی** بل است و نزد بعضی خیار
شنبر **قثاء انجیه** زراوند طویل است و نزد بعضی حنظل است. **قثاء تره دیا** رتقاء
الحمار است **قجی** اسم ترکی گیاه خردل بری است **قدید** اسم جنس جزهای خشک است — قاف مع الجیم مع الدال

و مراد از

و مراد از مطلق آن گوشت قاق است و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص
اصل انست و زبون ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث
جوششها و قولنج و بیخوابی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا
موافق است هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و درد
و شیرینیها سرد و تر **قدیمیا** اقلیمیا است **قدیم الله** خبازیست **قدح** بهار نارنج است
و نزد بعضی شکوفه رطبه **قدیح** نوعی از ابرو نیست **قدم** بلغه اصفهانی تودری است — قاف مع الدال
قردمانا معرب زردامومن یونانی است گیاه او شبیه به نبات بابونه و بهار بستانی
او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخش تو بیتر و گلش سفید مایل بکبودی
و بزرگ و تخمش دراز و باریک و شبیه بکرویا و از ان درازتر و با تلخی و تند بوی
و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم او است در سیم گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی
و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و فواق
و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا و فالج و درد گرده و گشاینده عضل و با پوست
بیخ غار مفتت حصاة و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه مجرب است و حمول او محرک
او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یک مثقال و بدلش اذخر

باجرمل **قرنفل** بفارسی و ترکی میخک نامند و ان شکوفه درختی است و اصل درخت و نبات
او را احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند
و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است و سیاه و شدید بوی
و با عطریه قوی و تلخ و در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و قوی دل و هاضمه معده و جگر
و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل
سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم
و زلق الامعای رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوئی دهان و فالج و جمیع امراض
بارده دماغی و خشیت و وسواس و خفقان و نیم درهم او با شیر تازه بشرط مداومت
بغایه محرک باه و مداومت یکدرهم ان در هر وقت طهر زنان باعث حمل و در دن
یکعدد از قسم نر او هر روز موجب منع حمل و اکتحال ان جهت سبل و تقویت باصره و غشاوه
و طلای ان بر احلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم و بریان فرخ جهت سکته و سدد دماغی
و نزلات بارده مجربست و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد و حرق قرنفل که
یکجزو او را با یکجزو و نیم گل سرخ و نیل او کاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع را ساییده
و تصفیه بگلاب نموده تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس

و مفتح و جهة

و مفتح و جهة تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده بی عدیل است و شراب او
که یکجزو انرا با شانزده جزو اب انار رین و یکجزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده یک هفته در
سرکین اسب دفن نمایند بر اتسای زخم قوی تر و چون همین شراب را با شکر قوام اورند جهة
امراض بارده صعب بی نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعا است و مصلحش صمغ و قدر
شربتش تا یکمثقال و بدلش سنبل و دارچینی و نصف ان بسباسه است **قرنفل البستانی**
فرنجمشک است **قرفه** اسم جنس پوست هر درخت و پوست ان است و مراد اطبا پوست
درخت خاصی است قسمی از ان خوشبوی و عطر و سیاه و مانند رنگ قرنفل و در بوی
شبیه بان و او را قرفة القرنفل باین سبب نامند و قسمی مایل بسرخی و در عطریت کمتر از قرفة
القرنفل و شیرین تر از ان و در بوی شبیه بدارچینی و قرفة الدارچینی گویند و در نزد
بعضی پوست بیخ درخت دارچینی است و جمعی غیر ان دانسته اند و قسمی مخطط بخطوط و قسمی
سفید و زرد و شکن میباشد و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بوشس گوید در افعال ضعیفتر
از دارچینی است و جمعی انرا قوی تر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در مزاج و افعال
مشابه قرنفل و از ان ضعیفتر است در اخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویه
معده و جگر سرد قوی تر از دارچینی و جهة فالج و لقوه و صرع و امراض عصبانی و مفاصل نافع و ضماد او

باسر که رافع جرب و قوبا و شربتش تا دو درم و بدلش سلیخه است **قرنفل** بلغة مغربی لیتاست و برگش شبیه برگ اللبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش بقدر زرعی و شعبها دارد با خشونت و گلش بنفش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و بیخش مانند خرنوب سیاه و در بوی شبیه بدار چینی و در مواضع نمناک بهم رسد و بیخها دار الزبا در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مفتح و رافع صرع و بوییدن او جهت زکام و آب طبیخ او جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و حبوس طبیخ او جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی چشم و ابتدای غرب و ورم پستان و رفع انجماد شیر ان منید و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض و اخراج جنین و بانشراب جهت لرزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضا مفید و در دغنیکه در او جوشانیده باشند جهت لرز و کزاز نافع و او مفر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرهم است **قراقاط** بلغة ترکی اسم ثمر درختیست بقدر فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بان و ظاهرا نوعی از اناراند باشد و بغدادی اشتباه نموده انرا زقال دانسته است و زقال اسم فارسی قارانیا است **قراصیا** اسم رومی و عجری حب الملوک و نفارسی آلو بالو نامند و کیلاس قسم شیرین او است آلو بالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره گرفته با عشر آن بر از یانه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقة البول بیعدیل و خشک او قابض تر و چون مغز دانه او را با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای

باریک ساخته در احلیل بگذارند رافع حرقت مجاری بول و منقی بول المده و حرقة البول است و کیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و مضر بابرده و محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهت خشونة حلق و شبس مفید است و مصلحش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و معزی و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها و رافع خشونة حلقوم و التیام دهندهٔ زخمهای باطنی و ضماد او جهت نیکوئی رخسار مؤثر و اکتحال آن مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش یکمثقالست **قرة العین** جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند چه او در طعم و رایحه شبیه بجرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس است و در آبها میروید گلش زرد و با عطریه و تندی است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قرحه امعا و معص و حابس نزم الدم و جشا و سرخ کننده رخسار و نطول طبیخ او مسکن لرز و قشعریره و مضر سعل و مصلحش عناب است **قرع** بفارسی کدو و بترکی قباق نامند دو قسم میباشد یکی را الدوی سفید و دیگری را رومی مجموع ان در دوم سرد و تر و ملین و منفخ و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او را النجه بخمیر گرفته یکشب در آتش تون و تنور گذاشته باشند با عسل و اندکی نطرون مسهل باعتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهت تبهای صفراوی یا دموی و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و دسواس و جنون و رمد و درد سر که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و امعا مفید و قدر شربتش تا چهل و تمعات است

[illegible]

و خوردن کدو با مزور است جهت تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و تر طیب بدن و دماغ مؤثر
و مرق خروس بچه که با کدو طبخ یافته باشد و یا با مغز تخم او جهت رفع عطش تبهای حاره
و سمیه اخلاط مجرب است و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح
مؤثر و مسیر عبارت از اوست و چند لو ریشود و ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حدت
خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتهاء و مفر مواد بلغمی و سوداوی
که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبهای سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و بالاغذیه
منقلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است
و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی قوره و سرکه و امثال آن و ضماد کوبیده او
جهت اورام حاره و التهاب معده و احشا و در سرسام حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور آب او
با روغن گل جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی
و خشکی دماغ و قطور و غرغره با آب او جهت خناق مفید و سائیده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب
صفرا و در ضماد و اکتحال با آب گل او و آب تمر هندی جهت رمد و زردی یرقان که در چشم باشد
بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمهای محرق
و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم
احشا نافع است و چون جوف کدو را بالجبت الحدید مملو ساخته بعد از چهل روز آب او را

با حنا بسر شنند خضاب بسیار نیکو است و مغز تخم کدو در درد دم سرد و درد دل و تر و جهت حرقة البول
و لاغری کرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه
و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ و بعض صفراوی و دل
و تبهای حاره بی‌عدیل و قدر شربتش از مغز تخم او در روغن آن تا هفت مثقال و بدلش
مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف کدو را کوبیده آب آنرا با مثل او روغن
کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و النهاب
و حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حاره و نرم کردن صلابات بسیار مفید است
و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه کرده سیر بکوبند و بجوشانند تا محرا
شود و چربی او را جمع کنند در تربیت قویتر و سردتر از روغن است که با روغن کنجد ترتیب
دهند [illegible] گیاه خار دار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش و از میان
برگها ساقی میروید یک قسم را ساق کره دار و خارها در حوالی گرهها و گلش سفید
و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندکی تندی مانند طعم زردک و بقدر سیبی بیوه زا
مانند و در افعال مانند مسرمس است و قسم دوم را برگش با خشونت و خار دار و نرم و بسیار
و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای او شاخها میروید و آن قویتر از اول است
و قسم سیم را برگ مایل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و بیند و قسم چهارم را

برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهرش بنفش
سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم او که از اقسام قرصعنه بیضا است گلش
بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه بکلابست و قسم ششم که قرصعنه جبلی
نامند برگش جدبه دارد قوی الحرارة و در بیت المقدس جهة درد کمر و مواد بارده مجرب
میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و گلش سبز است و با اندک
سفیدی و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف و چتری مایل
بسفیدی و شاخها زیاده بر شش عدد نمیباشد و قبهای او مستدیر و در اطراف قبه خارهای
تند باریک و شش عدد و گلش دراز و بطول بری انگشت سبابه و در طعم شبیه بزرگی و از
مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و او را قرصعنه مدس نامند و دریا زندران زدلنک
و دریشکا این ستنا گویند و گویا مجعف شش شاخ باشد در اخر اول گرم و خشک و تریاق سموم
و محلل صلابات و بلغم و معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و منبت چهاره
و از اکثر اقوال ماکوله بهتر است داءب و رافع مرض و احتباس حیض و درد جگر امتلایی و آب
مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت او دافع اخلاط فاسد
و بدن و محلل نفخ و شربت آب او دله با مثل آن سداب طبخ یافته تا بقدر سی مثقال
جهة درد تهیگاه مجرب و بکشد تا ال از پیچ او با مثل آن تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای

او باعسل

او با عسل بغایت مقوی اشتها و ضماد او با مثل آن آرد جو رافع قروح رطبه ساق و
ابتدای داء الفیل است و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکمثقال است
قرمز لغة ارمنیست و آن حیوانیست در نهایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی
و در برگهای اشجار متکون میشود و چون بحد طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل میکند
و رنگ و مخصوص ابریشم و پشم است و یکجزو ده جزو حریر را بسیار رنگین میسازد
و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار زیتون و در
سبزه‌ها یافت میشود و در دوم سرد و خشک و شرب او را با عسل تا یک هفته جهة قطع حیض
مجرب دانسته اند و شیاف او ... و با سرکه تا یک هفته مانع حمل و ضماد او با عسل جهة
التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهة شکستگی اعضا و جراحت عصب قوی الاثر است
و ذرور او مجفف بواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب
مطبوخ مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهة دراز کردن موی موثر و قدر
شربتش دو درهم است قرمقان چیزیست مانند فادکه در جوف اشجار بهم میرسد
خصوصا درخت خرما و درخت مقل و آرزد گویند مخصوص درخت مقل است در اول دوم
گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهة نرم کردن
جلد بدن و ستون و جهة تقویت لثه و سفید کردن دندان مفید است قسر ملا افضل

وفتح ثانی اسم کراث البقل است و در حرف کاف مذکور خواهد شد **قرظ** بظای معجمه
وفتح اول وثانی اسم درخت نوع از امغیلان است و مذکور شد **قرانیا** اسم
اسم یونانی زرقال است **قرطم** بتازی اورا بفارسی تخم کافشه و خشک دانه نامند و در
گیلان تخم کاجیره گویند وان تخم احریض است و سفید و طولانی میباشد در دوم گرم و در آخر اول
خشک و شیره او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و درد و مفتح سدد و منجمد کننده شیر در
معده و کدازنده منجمدان و جهة مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن رخسار و استسقای لحمی
و زقی نافع و چون سنجاق سم اورا در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف او را بنوشند در رفع
ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی مثقال از شیره او با انقوع جهة
امراض سوداوی و با خیار شنبر جهة تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و با دام و انیسون و فلفل جهة تنقیه
دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و در مفاصل و نقرس و بخارات موی و با مرزنجوش و ماش و
نخود آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق سوخته و چون برنج را با شیره او طبخ دهند رافع تولید
دبرنج است و حقنه با شیره او جهة قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او در اقوه مسهل ضعیف
تر است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم کافشه
قریب بروغن تخم کتان و قایم مقام روغن الخجره و جهة ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده و نافع
و مضر معده و مداومت شرب او دندان را موارث برص یافته اند قرطم بری شبیه بنبات ابوعیست

قرطم بضم قاف وطاء مهمله وسکون راء مهمله ومیم در آخر وبکسر قاف وطاء نیز آمده وبهر دو لغت بعضی بزر عصفر بفتحتین باشد چنانچه در احوبیض ذکر شد وقال فی القاموس ههنا القرطم کزبرج وعصفر حب العصفر جید للقولنج مسهل للبلغم اللزج وصب ماءه حار اعلی اللبن الحلیب یجمده وغسل الراس والبدن بلبنه یدفع القمل والخشونة ویحسن الوجه ولبه باهی والاحتقان به نافع للبلغم انتهی

دساتهای او بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است
در دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یکمثقال از برگ و ثمر او با نیم مثقال فلفل جهة
گزیدن عقرب نافع است و گویند مادام که عقرب گزیده اثرا در دست نگاه دارد
ادراک الم نمیکند و چون بیفکند ادراک مینماید **قرد البنبل** دوای سمی است اختلاف
بسیار در ان کرده اند و انچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از بیش است سیاه و
باریک و با درشتندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافت
میشود و قسمی از ان سفید نیز میباشد و در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه
و روغنیکه در ان جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابة اعضاست و ربع درهم
او کشنده باختلاط عقل و بول الدم است **قرقومعا** اسم یونانی ثفل روغن زعفران است
در سیم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعضا و اکتحال او جالی بصر
و مقوی روح باصره است **قرافارغومین** نباتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و
بغایة تند و گویند چون مرد و زن چهل روز قدری از ان ناشتا تناول نمایند و بعد از ان
مباشرت واقع شود البته حامله گردد **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از ان کاغذ
مصریست که از ساق بردی و لعاب شنبلیت ترتیب دهند سرد و خشک و جهة قرحه ریه و سوزش معده

دامعاد با طبیخ سرطان قطع خونیکه از شش آید مفید و ساییده او در اب و سرکه قاطع انفث الدم
و اسهال و سوخته او جهة التیام جراحات عظیمه و تقویة لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش
بهم رسد و نفوخ او جهة رعاف و حقنه او جهة قرحه امعا و بخور او جهة زکام و اکتحال او جهة بیاض
و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال و بدلش سوخته بردی و کاغذ کبود سوخته در
اکثر امور قایم مقام اوست قرنمان معرب انبه ربطانست و مذکور میشود و ابوحنیفه دینوری
اسم درختی دانسته است شبیه بدرخت جنار و در ساحل عمان یافت میشود و برک و شاخ
او خوشبو و ثمرش خشک انرا بقدر دو مثقال جهة اسهال مفید دانسته اند قرنوقی قرنیا اسم یونانی لبابه است
قریس غذا ایست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و میوه های تازه
و خنک و ادویه خوشبو ترتیب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مفرح و تقویة دل و
اعضای تنفس است قراد بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در رباطها متکون
میشود و در طبع و افعال مثل ساس است قراز بکسر اول و فتح ثانی بفارسی درانوزینه و
میمون و کبتی نامند و در جمیع خواص قریب بانسان و طلای خون او مانع رویدن موی مجرب است
و اسم مخزون که از انسان مختوق در لغت قید ما مرقوم است از ان نشر حاصل میشود و از اسرار
مکتومه است قرنا بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است و گویند خنفساست و بزر

بعضی لوبیا است قرنفل شامی قرنفلیه است قریا خرنوب شامی قرمنا سلحفاست قرف
خمر غلیظ است قران قرنبیت شاخ کرلدن است قرقبنو اسم یونانی سرطان است قرفیبوس
بلغة رومی اشترغاز است قرباریس بیونانی اسم جبنی است قرالمن ماء العسل ساذج است
قرفه الطیب قرفة القرنفل است قرسیون فراحیاست قرقوفی قرقوباندا قردمانا است قردا قرد است
قرنیقس بتشدید را بزر الانجره است قرنقی خاک است قرقفانی قرنبا قرقدیا کرد یا است قرزن با بوج است
قران البحر مرجان است و نزد بعضی کهربا قردالی قرنیلیون بیونانی لبد است قردمن بیونانی حرف است
قرطینا حب النیل است قرنقل البیت قرنجمنک است قرهان نوعی از فطر است قرتاپون
افحونست قرقوم اسم یونانی زعفرانست قرد اهنی طرف الماء است قردن سعد است قرنبله
نوعی از لبلاب است قرتم اسم ترکی رصاص اسود است قروت اسم ترکی اقط است
قرقره اسم ترکی مصل است قاولا اسم ترکی تدرج است قرقودی اسم ترکی عقاب است
قرهامی اسم ترکی شحرور است قرنقوج اسم ترکی خطافست قرغاج اسم ترکی
درداراست قرقوزا ودنی اسم ترکی شونیز است قرز بکسر اول اسم صعتر است
باغم اسم ترکی ضفدع است قرساق اسم ترکی تنک است قراج بتعاف ذرای
معجمه اسم مغربی نباتیست خوشبو و شبیه برازیانه و از ان کوچکتر و ثمرش اذخر و منتشب

وتخمش مانند لیمون در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و تخم
و شاخ او در اطعمه باعث لذت ان و چون اب مطبوخ او را تا ربع رطل با شکر بنوشند
در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند قزح بکسر اول اسم عربی تخم بیاپیراست قراز
زجاج است قزدیر رصاص ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزبان اسم ترکی عبیرا
زیانکره دل و نانی اسم ترکی درمست است قسط بیخیست شبیه به بیخ تفاح و از نواحی هند خیزد
و نباتش معروش و بی ساق و برگش عریض و قسم میباشد یکی شیرین سبک و سفید و با عطریه
و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی سبک و عطر و تلخ بوی و تلخ و او را قسط
هندی گویند و قسمی مایل بسرخی و سنگین و در روزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبو و بی تلخی
و از مطلق ان مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است که بلذع
زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست و فرق او در میان او در رسن که قسط
شامی نامند عدم عطریه رسن است و عدم گزیدگی زبان و صلابه ان در سیم گرم
و خشک و مدر بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح سده
جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مسهل کشنده اقسام کرم معده و جهت درد ریه
و درد سینه و درد معده و سستی عضل و تقویه معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده

قاف مع السين

وعضلات

وعضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و با سکنجبین جهت تب ربع و با عسل جهت
ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و با عسل سبز رد استسقا و تشنج کزاز و رعشه و خدر نافع و بخور
او قاتل جنین و رافع وبا و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن
زیتون جهت رفع لرزه و فالج و استرخا و درد گوش و سوطا و جهت درد سر مزمن و ذرور او جهت قروح
رطبه مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و قطران و با عسل جهت داء الثعلب و نمش
نافع و مضر مثانه و مصلحش کل انگبین و مضر ریه و مصلح ان انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف
وزن ان و عاقرقرحا است و روغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال و نیم کوب کرده
یک شبانه روز در شراب خیسانیده با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن
بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع معده و جگر و از تنهای بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش
تا هفت درم است و روغن غیر ساذج او در دستور مذکور است قسوس اسم یونانی لبلاب
کبیر است قسطوان اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر ذرعی و
برگش دراز و شبیه برگ بلوط و از ساق میروید و خوشبوی و برگهای اسفل بزرگتر و از اعلی ریزه تر
و گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و تخمش با رنگ و شبیه بخرنوب و مستعمل
از ان برگ و بیخ است در سیم گرم و خشک و شراب قبل از سموم و بعد از ان رافع مضرات ان و از مجربات
شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهت اورام و سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و عصاره او

جهة درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او را جهة فی مغرطه مجرب دانسته اند قسب اسم حجازی
خرمای خشک است که بکمال نرسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه
و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش گردکان بو داده است قسبلبلاب ثمر است بر کش مشبک و ریزه و خشخاش
باریک و شرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره او جهة غونه خیشوم
و آب بیخ او با سرکه جهة گزیدن رتیلا نافع است قسط لیبدوان کاکنج است قطس اسم

قاف مع الطاء

جنس قط است قط نسانی ... است قطامر و قطامندی و قط جبینی قسطلیح است ...
و قط امور و رومی قسط شیرین است قسیوس حنین ابن اسحق گوید لحیة التیس است ...

قاف مع السین

کبر است قسطیر رصاص ابیض است قسطوریون و قنطوره جند بیدستر است قسیلیون زنگار است
قسا سلیخه است قسطل ... شاه بلوط است قسرتی اسم ترکی رماکست قساده ... اسم
روغن زفت است و در زفت مذکور شد قشور اسم جنس پوست اشجار و انار و در غیره ...

قاف مع الشین

و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام آن غذا ایشه ندارند و قابل هضم نیستند قشمش معرب از کشمش
فارسی است و در زبیب خواص آن مذکور شد قشاره اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است
نزد اهل بغداد قشا الکندر صفایح باریک کندر است شبیه بپوست و او را از کندر لطیفتر
دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد قشره باصطلاح حکما معرب ... پوست

قاف مع الصاد

زر شلست قصب بفارسی نی و بترکی قامیش نامند و اقسام میباشد هندی آن که باقسام ...

زر قوی

غیر مجوف و باقی اقسام مجوف‌اند و قصب فارسی نی سبز است که در غیر آنها میباشد و انجامی مجوف انها است
و قلم و نی شکر از اقسام او است و عملش که قسمی از نی ... است چون در زمین‌های آب دار بروید برش
یابد نی میشود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و خشک و بیخش قوی‌تر و با اندک حدتی
و ضماد تازه کوبیده او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد برگ
تازه او جهة اورام حاره و باد سرخ و شرب آب بیده او با عسل جهة سرفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح
سده زهره و مضر شش و مصلح آن کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهة جرب و حکه و زخمهای جرکدار
و سنون او جهة جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن با ... آن
حنا جهة رویانیدن مو و تقویة آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در بیخ ... جمع میشود
جهة بیاض عین از مجربات است و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن بپاشند جهة ... حیوان
... حاره و رفع شدة گرمی هوا و فساد آن مؤثر است و شکوفه او جهة گزیدن عقرب و اخراج
کرم گوش بی عدیل است قصب السکر نی شکر است در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن
و مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونة سینه و سرفه و محرک باه و ملین
طبع و قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و ... او که در سه جوش داده باشند نفخ او زایل
میشود و قی کردن با آب نی شکر منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مورث التهاب معده و مغیر ... و مصلحش ...

انیسون است قصب الذریره نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی
و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به تنیده و ساقش پر گره و از قلم باریکتر و خوشبو با قبض و
تندی و تلخی در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح سدد و مقوی دل و جگر و معده
و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده
شکاف و عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض کرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفؤاد
بارد و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و استنشاق و دود او جهت سرفه رطوبی مجرب و ذرور او جهت
خوشبویی رائحه زیر بغل و عرق و تشنج اعضا نافع و اکتحال او جهت جلاء و تقویت بصر نافع و مضر
گرده و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها است و قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش بوزن آن سلیخه و بدستور المختار الطیب است قصدیر رصاص
ابیض است قصبه اسم عربی ماموسیح است قصبیه توذریست قصب الذریره است
قضاص بضم اول قسمی از خطمی است رقیق الغلاف و کوچک دانه و لب آن بار رسیده
خواص خطمی مذکور شد قضاعه بغین معجمه بفارسی او را سگ آبی نامند و اکتحال و ضماد
دماغ او جهت تاریکی چشم مفید است قضم قریش حب صنوبر صغار است قضب قضیم
رطبه است و به عربی تنلیف کنند اسم جنس و شامل است قضا مصری نوعی از اذان الغزال است

قاف مع الضاد

قطران

قاف مع الطا

قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رائحه و او را قطران برقی
نامند و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیال است و نوع اول از درخت
شربین و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آن
که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر میکنند و آتش
می افروزند تا مایه در آن چاه جمع گردد و بدستور اسال اشجار مذکوره را آتش میپخ
میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران
نوع برقیست که از شربین حاصل میشود و چون بتقطیر دیا با سرکه و سفیدی تخم مرغ
آنرا سفید کنند جهت غالیهها بغایت نیکو است و دخان او لطیفتر از اصل اوست و او گرم
و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج
آن و با قوه تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مضعف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر
جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمها است بدون احداث وجع و التیام
دهنده زخمها و شرب او جهت درد سینه و ربو و سرفه بارد و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا
و کرم معده و ریاح احشا نافع است و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان
دردناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم آن و حقنه آن جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت

جرب و [illegible] آن حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارد و رفع ضعف اعضا
از فرط سرما و گزیدن مار و دفع خناق و ورم لهات و طلای او بر قضیب جهت بزرگ
کردن آن و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه
جهت کشتن کرم گوش و با آب [illegible] جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض
که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال است و زیاده از آن
کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و گویند بوزنش نفط و نیم وزن آن برگ
درخت شیرین است **قلقل** باسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به و برگش باریک
و ثمرش بقدر آلوچه و بیدانه و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو و با قبض و
بعد از خوردن آب او بجای دانه ثفلی مثل کاه از آن میماند در دوم سرد و خشک و ثمر
او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب نازل مؤثر و طبیخ برگ او محلل اورام
و جهت جوششها و منع کثرت دبل و نزول او جهت درد معده و رحم و ذرور او جهت تجفیف قروح
رطبه و فرو و سوختگی آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت شود خوردن آن مانع اسقاط جنین و حمول
او جهت رفع سحر و افسون مؤثر است **قطن** بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند در دوم
گرم و خشک و مجفف و کوفته او بغایت مفرح و کوفته آن قریب بکار و شربتی که از آن بسازند
بقدر بیست درهم آن رافع خفقان و خناق رحم و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید

و ضماد کوفته

و ضماد کوفته و برگ بدستور و پنبه سوخته محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش
و آب برگ او قاطع اسهال است بشرطی که با شربت سیب و نعناع تا ربع رطل از آن بنوشند
و پوشیدن لباس او مسخن و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز
و فالج و ضماد او با روغن گل جهت نقرس بی بدیل و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و [illegible] جهت
زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجربست و چون فتیله از آن ساخته یکطرف آنرا آتش زنند و
طرف دیگر را بر ثالیل گذارند بحدی که قریب بداغ رسد و سه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجربست
و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب
کند و پنبه کهنه پوسیده رافع گوشت مرده زخمها است و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل
و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین و با دارچینی در مبرودین بغایت
مبهی است و قدر شربتش از شکوفه او تا پنج درهم و از مغز دانه او تا پنج درهم است و روغن
تخم او مبهی و ملطف و جالی و رافع سرفه و مغص و تدهین او جهت امراض بارده بی بدیل است
قطف اسفناج رومی است و او را سرمق فارسی نیز نامند مانند پودنه بلند میشود و ساقش
نزدیک بذراع و برگش سبز مایل بزردی و دراز و زود شکن و گل و تخم او مایل بزردی و با اندک
لزوجت است و بری او قوی تر از بستانی در رطوبت و برودت او کمتر از آنست در اول دوم سرد

و تر و سریع الهضم و رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جگر حار
و صاحبان تب حاره و ملین طبع و ساق او منضج سدد و رافع اورام ظاهر و باطن و با شکر
جهة سپرز و سنگ گرده نافع و با ادویه مسخنه غیر محلله مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه خوشبو
و طلای عصاره و برگ او رافع جرب و حکه و آثار و شستن جامه حریر و پشمینه به آب طبیخ
او پاک کننده چرک است بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در او خشکی و منضج و مسهل
و مقوی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مبهی و چون تا سه هفته از آن بنوشند جهة استسقا
مجرب دانسته اند و جهة عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب حشا و یرقان و رفع
سموم و تبها مفید و مصلح او در ابیجان قی نمک و عسل است و اکتحال او با شکر جهة جرب نافع
و قدر شربتش دو درهم است و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند
تا به نصف رسد نوشانیدن آب او را جهة اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند قطف بحری نباتیست
شبیه بعوسج و بیخار و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در
ساحل دریا و شوره زار میروید و آنچه در شام ملوخ نامند بهترین اقسام قطف است و نزد
بعضی قطف بری ملوخیا است گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بخش بقدر دو درهم جهة اقعاس
بول در رفع معرض و ... عضل مؤثر و مفید است قطاب غذاییست که از خمیر و روغن

باسهای

باسهای رقیق کوچک ترتیب داده در مغز بادام و پسته و شکر و بدستور از سبزیهای پخته و
گوشت قیمه کرده جوف آنرا مملو ساخته در روغن سرخ میکنند قسم اول مولد خون متین
و مسمن بدن و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها ترتیب
دهند در ترتیب اول قوی است و قلیل الغذا تر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگران
سکنجبین است قطاة بفارسی سنگ خوارک و بترکی با قرقره نامند و آن مرغیست
بزرگتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگ دار میباشد
در آخر درجه اول گرم و در دوم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد او رافع استسقا و ریاح
غلیظه و فالج و برودت حشا و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلحش سرکه و روغن
و مهر آمیختن او با ادویه خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهة
بیاض مفید و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهة رویانیدن
موی داء الثعلب و کچلی مجرب است و باید دو روز از ذبح او گذشته تناول نمایند قطایف
بفارسی رشته ختائی نامند و در اطریه اشاره به آن شده و خوردن آن با عسل مولد خون
صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ناقهین و ضعیف القوه و چون او را با
مغز گردکان تناول کنند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود قطونا
گیاه بزر قطونا است و در افعال مثل گیاه بارتنگ است قطاریفا قنطوریون قطبو اسم سریانی

قسط سوره است قنب بری است قسطیر دردار است اسم یونانی گویند تمیمی قسطالا سرخس است

قطلم پنبه کهنه است در قطن مذکور شد قعیل نزد بعضی از اقسام فطر است و نزد بعضی اسم

بنجی پنبه سقراطیون و آن نبتیست بقدر شلغمی مایل بسرخی و با تلخی و لزوجت و برگش شبیه

ببرگ نرگس و کراث و سوسن در سیم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل و عصاره

او را که بقدر دو سه درهم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سبرز و جنون نافع دانسته اند

و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر و شفیه و سطبر دنی برگ و سنبل و بیخ و با اندک

تندی و خشک او زرد مایل بسرخی بیخ و اثر انجه با ماست و سیر شاد الهیما بند تعالی اسم

عربی شکوفه انگور است ... اسم عربی و شامل خصیة الثعلب و تلقاس است قفر اسم جنس

قار و عرق الجبال است و انچه شبیه بقیر در نکون باشد قفر الیهود دو قسم است یکی در ساحل

دریا یافت میشود که مسمی بحیرة الیهود است و موضعیکه در قدیم کفرا میگفته اند و ان

جنبی است نفش مایل بسرخی و در او صخریت غالب است و از دریا بساحل می اید و قسمی از

زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و مؤلف تذکره مخصوص بجزیرهٔ طبرستان و ساحل ان

دانسته است و انچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیائی و عرق الجبال نامند و از قفر

الیهود لطیف است و از مطلق قفر مراد او است و بهترین قفر الیهود سیاه براق زود شکن است

که بخاک و سنگ باشد و در رایحه شبیه بنفط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است نه سایر اقسام

در سیم گرم

در سیم گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب

عنبر و اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و سرفه

مزمن و عسر النفس و عرق النسا و گزیدن هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح

غلیظه شکم و قراقر و تقویت هاضمه و اعصاب و قرحه ریه و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم لوزتین

و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر بول و بواسیر و با جند و شراب

جهت رفع احتباس حیض مایوس العلاج و با سرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل ان و ضماد ان جهت

تقویت اعضا و با موم و ارد جو و نطرون جهت نقرس و مفاصل و اورام ملبد و با ادویه مناسبه جهت

التیام زخمها و نرم کردن اورام ان و رفع کرم ان و منع ورم جراحات و الصاق موی زیاد

پلک چشم و صاف کردن بشره و نضج خنازیر و رفع برص و قوبا مفید و بخور او جهت گریزانیدن هوام

و مار و پشه و خروج رحم و اختناق ان و نزلات نافع و محرک صرع مصروعان است و حقنه با ان

و ماء الشعیر جهت قرحه امعا و ستون و جهت درد دندان کرم زده و رفع رایحه کریهه دهان و اکتحال

او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن ان و مضر محرورین و مصلحش سرکه است

میوه های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یکدرهم است قفر برای معجم نبات

کشوث است قفلوجه اسم شامی کراث شامی است قفند کمون است قفوریا کفری است

و نزد بعضی قفر الیهود است قنارس اسم یونانی کبر است قفر زنجبیل است قفر قبیرا است

قاف مع اللام

قلقاس نباتیست که نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است برکش مایل بتدویر و عرض و قدر برگ بادام و از یک بیخ چندین شاخ بی ساق میروید بطری انگشتی و بر هر شاخی یک برگ است و تخمش سطبرتر از زردک و کوتاه مایل بسرخی و اندرون آن سفید و با اندک قبض و تندی لذیذ در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و بیخ امعاء و لاغری کرده و سهال نافع و نفاخ و مداومت او مولد سودا و مسدد و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب بتخم کرفس و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس صلب و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد آن جهت نفخ اورام و فرو رسوختن او جهت قروح و قلاع و تقویت موی مؤثر است قلقشا نباتیست شبیه به نبات کنب و چوبش مایل بسرخی و شاخهای او دراز و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون او مایل بسیاهی و مغز آن با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق او قوی تر از پوست کنب و گلش مایل بسفیدی و مستعمل از او دانه او است و بعضی او را حب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مبهی خصوصاً با کنجد و نبات و مسمن بدن و قدر شربتش تا یک اوقیه و مصدع و مصلحش بودادن او و استعمال سکنجبین است قلب بیای موقده و ضم اول نباتیست برکش شبیه ببرگ زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقدر زرعی و زیاده از آن و شاخهای او باریک و شبیه باذخر و در اطراف شاخها چیزی شبیه بساق میروید و منقسم

بود ساق میشود

بد و ساق میشود و بر او برگهای ریزه میباشد و ما بین آن برگها دانه او میروید صلب و مانند بر سیاه و با خشونت شبیه به لنگ ریزه و منبتش کوهها و زمینهای درشت است در سیم گرم و خشک و مدر حیض و جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و حبس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است قلب بفتح اول بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر هضم و ردی الغذا و بهترین او از طیور و بره است و مصلحش سرکه و روغن و ادویه حاره و مهرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خون در طوبت آن که در حین کباب کردن از او چکد جهت شبکوری مجرب دانسته اند قلب الحجر نام و تای شباه حب التعلب است و مذکور شد قلامس بلغت یونانی بمعنی آذان الدب است و پنج صنف میباشد و ماهی زهرج نوعی از او است صنفی سفید است و برکش سفید و نر ماده میباشد برگ باد شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساقش بقدر زرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق و برکش ظاهر و گلش مایل بزردی و تخمش دراز و بطری انگشتی و نر او را برگ دراز و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف سفید است و صنف سیم را شاخهای بلند و دراز و بی ساق و برکش شبیه ببرگ به و بر سر شاخها قبه های مدور و گلش زرد و طلایی

وصنف چهارم را برگ شبیه برگ انجیر و از ان کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف
پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندی بوی و گلش سفید مایل بسرخی
و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهی است جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل
و جالی و مدر و با قوه قابضه و ریشهای ان در افعال قایم مقام یبروج و بیخ
صنف سفید سیاه او جهت منع سیلانات و یکمثقال ان با شراب جهت اسهال و
طبیخ ان سکاف مفصل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم نران جهت سوختگی آتش مفید و ضماد
برگ مطبوخ صنف سیم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت نقرس
و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درم است
و بدلش ناعورس است و ظاهر اسم تنباکو باشد والله اعلم قبابی را اصفهان کهلا
و در خراسان شنی رود و در گیلان قلیاد نامند و ان از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند
بهم میرسد و از نبات رمث و در حرام نیز حاصل میشود و بهترین او صاف براق
سیاه است و ان جزو اعظم صابون است و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرک
و شربتش یک قیراط که هفت بار در آب حل نموده و بعد غلیه صاف کرده عقد نموده
باشند هاضم قوی و بغایت مشهی و قاطع بلغم معده و دافع قی مایوس العلاج و مقوی
معده است و طلای ان زایل کننده گوشت زیاد زخمها و ثالیل و ناصور و بهق و برص

دو وداع

و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات بی‌بدیل و یکدرهم او در ریحان رود کشنده
و در اطلیه استعمال او بالغراده ممنوع است چه ان مورث یبوستی است که رفع
ان دشوار است و چون قلی را با روغن حل کرده بر انگور بپاشند زود مویز شود
و ملح القلی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قلقد اشنخان است قلیبقی را است
قلونوس مشبوط است قلقوطه اسم شامی کرات شامی است قلاه بعربی قاقلی
و نزد بعضی رعی الابل است قلبقلبونا قیقهر است قلاه آذربوست قلانی نوعی از
انجیر سفید است قلیه عنبین تعالی است قلوبابین اسم یونانی ظفر القط است و ان شجره
آبی مالک قلامانی اسم یونان درخت خیار است قلوبرتیا اسم عبرانی قرع است قلقدیس
زاج سفید است قلقطار زاج زرد است قلقند بدال و نون زاج سبز است قلیقنه جماره است
ماویبیا به یونانی راتینا صمغی است که به آتش پخته باشند و نزد بعضی صمغ صنوبر صغار و نزد جمعی
صنوبر کبار و صغار است قلیمیا اقلیمیا است قلومن ماسیون اسم یونانی رتبه التجرا است
قلقل حب التعلقل است قلی رصاص ابیض است قلاجاره بلغت اصفهانی
عقعق است قولان اسم ترکی حمار الوحش است قمری مرغیست از فاخته کوچکتر و بی طوق
و بسیار مأنوس و نوع سفید او خوش منظرتر است و در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین

فائدة مع المبهم

و مولد خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه و تدهین بروغن
و پیه او موجب سرعت حرکت اطفال و منجم او معین نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر
و چشم بد است **قمل** بفتح اول و سکون ثانی بفارسی شپش و بترکی بیت گویند و چون باقلی را
سوراخ کرده دو عدد او را جای داده بلع نماید جهة رفع تب ربع مجرب دانسته اند و چون
زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است و از خواص او است که چون
مریض قریب بموت رسد از او گریزان میشود و چون زن حامله در لعوق دست گنی انگشتری بران بدو زند
هرگاه در میان شیر حرکت تواند کرد آن زن حامله به پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد دختر
و از مجربات است **قُمّل** بضم اول و فتح ثانی و تشدید آن کنه بزرگ و ملخ خورد است **قمیز** اسم ترکی
شیر مادیان است که بنحو مخصوص تخمیر آن کنند و در لبن مذکور میشود **قنبیط** اسم عربی ... است
قنبیلا اسم عربی روبیان است **قنبیلا** بلغت شام نوعی از زردچوبه است که او را ...
قنبیل بفتح قاف و ... ... البرغیث نامند **قنب** بلغت اکبیریان اسم فضه است **قنّبر و قنبل یا قنبر** بضم قاف قریش است
قنابری گیاه شیر است **قنبیه** اسم مصری قصب الذریره است **قنبیجه** اسم جنس بنوفا است **قنابری**
در اصفهان ... و در خراسان ... گویند دارای شبیه باسفناج و با اندک تلخی و تندی و بقدر
شبری و ساقش باریک و منش سفید و ریزه و تخمش غلافی بقدر نخود و در هر غلاف چهار عدد و بسیار

شبیه بنخود دل است در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر بول و عرق و حیض و شیر و منضج
سده جگر و سپرز و موافق محرور و مبرد و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و ریه
از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهة رفع رطوبات
دماغی و خوردن و طلا کردن آن جهة بهق و وضح و کلف مجرب و جهة بواسیر نافع و مولد سودا
و مصلحش نخود آن و بست با روغن بادام و امثال آن **قنابری** ... اسم یونانی و آن نبات
کبیر و صغیر و کبیر را غلیظ و صغیر را رقیق گویند و کبیر را خشن شبیه بساق حماض و خشن و
بقدر دو سه ذرع و بر شعبه و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبّه مایل بزردی و گل قبه
کحلی و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کافشه و بیخش سطبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار
سرخ و با تندی و شیرینی و قبض و نبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و شیبها است
و قوتش تا ده سال باقی و در اخر دوم گرم و خشک و عصاره بیخ آن قویتر از سایر اجزا و مدر
حیض و مخرج جنین مرده و منفذ زنده آن و مخفف سلاخ و جهة سرفه کهنه و ضیق النفس
و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و رفع یرقان و استسقاء و
سپرز و نفث الدم مزمن و درد پهلو و ورم سپرز و خسم معص نافع و ضماد تازه او و بتنهائی و
آن با مرهم ها جهة التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر

منبتش قنطوریون دقیق

دازان ضعیفتر و مضر بسر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است
نزدیک آبها و شبیه بغودنج و ساقها از هم جدا و بی شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش
مایل بسرخی مانند گل سنب و دازان کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سداب و تخمش شبیه
بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال باقیست در اول سیم گرم
و خشک و لطیف تر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصارهٔ ان و مجفف بلیغ و در جمیع
افعال قویتر از قسم کبیر و مطبوخ او که دو مثقال را با هفتاد مثقال اب جوشانیده تا بنصف
رسیده با شکر و امثال ان بنوشند مسهل مرة الصفرا و مرة السودا و زرداب و بلغم و رافع ضرر
سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت
سپرز و منقی دماغ و اعصاب و با ماء اصل الاصول رافع عرق النسا و افراط عمل او مودی
به اسهال دموی است و ضماد تازهٔ ان جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و بابیه جهت
ورم زخمهاء تازه و کهنه و با ارد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حاره و
شرب عصارهٔ ان با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای عصارهٔ ان با سرکه جهت درد سری
که از افتاب و شرب خمر بهم رسیده باشد نافع و چون موی سر را بنوره رفع نموده عصارهٔ را
با سرکه طلا کنند جهت رفع قرحه سر و رویانیدن موی مجربست و با شراب جهت گزیدن زنبور

دبادول سگ

دبابول سگ جهت ثالیل و با عسل جهت رفع شپش و در حکه و با شیر دختر جهت ورم ملتحم چشم
و درد ان و با اب کاکنج جهت سطری پلک و جرب و با اب رازیانه و شیر جهت جمیع دردهای
کهنه چشم و اثار قرنیه و غیره مفید و چون پلک را برگردانیده عصاره را با اب
انار بمالند در حال رفع جرب ان میکند و با اب مرزنگوش جهت ریح سبل و قطور او با
روغن خیری و امثال ان جهت خریان گوش و با آب برگ شفتالو جهت کرم ان و با اب
ترب و مانند ان جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و کری
و سعوط او با سرکه و اب عنصل جهت قروح بینی و رعاف خصوصا با اندک زاج و کافور
و اب یخ و مضمضه او با گلاب جهت رائحه کریه دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب جهت
شقاق لب و غرغرهٔ ان با آب بارتنگ و عنب الثعلب و خوسج جهت ورم لوزتین و خناق
و با طبیخ جوز السرو جهت دندان متحرک نافع و هرگاه عصارهٔ او موجود نباشد اصل او را اهرا
بجهت اب ابرا البتوام او رند و حمول عصارهٔ تازهٔ او مدر حیض و مخرج جنین و طلول و بخور
او رافع کزاز و مضر امعا و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربت از تازهٔ او دو درهم است
و از خشک سه درهم و در حقنه نیم درهم و از عصارهٔ او یکدرهم و بدلش بوزن ان افسنتین
و نیم وزن ان بابونه و نیم مثل و تربد و نزد بعضی بوزن او برسیاوشان و نیم وزن ان

او برگ حنا است و حقنه با طبیخ او و روغن کنجد جهة درد کمر و عرق النسا و قولنج بیدل و ضماد
گل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوي الاثر است و روغن او
که با اب و را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و رافع
اعیا و فالج و بهر ولادت و ریاح و دردهای مزمنه است و شربت او که آب او را
با شکر بقوام اورند در جمیع امور مذکوره مفید است بیل چیزیست شبیه به ریگ مکه
زرد و مایل بسرخی و گویند شبنمی است که در بلاد یمن بخاک مخلوط گشته باین شکل میشود
و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند تخم سرخس است در دوم گرم و خشک و نزد بعضی
سرد و خشک مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام کرم معده و امعا قوي
الاثر و مضر امعا و مصلحش شیح و کثیرا و ذرور او لعابیه مجفف زخمها و رافع جرب و بعضی
و قدر شربتش دو درهم است و بدلش درخت سرکه است قنفذ بفارسی خارپشت و از ...بابن
دارموک و در بلاد زندران اربجی نامند و بترکی کرپی گویند حیوانیست موی او مانند خار
و اقسام میباشد جبلی و را دلدل نامند و بری و بحری و کوچک و مراد از مطلق او بری است
مجموع ان در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و قولنج و مدر و امست
ان رافع جذام و باعث و ذوبان و جهة استسقا و سبز زرد و درد گرده و تعرش موافع و دلیل

[illegible]

و فسخ عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه مرطوبین و کزاز و لرزه تب
و مداومت او مورث عسر بول و مفسد معده و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مقرر
کرده و مصلح ان عسل است با سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت
زیاد زخمها و التیام دهنده ان و شرب نیم درهم انرا جهة تب ربع مجرب یافته اند
و ضماد گوشت او جهة خنازیر و غدد و پیه او جهة کلف و بهق و پوست سوخته او با زیت
جهة داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهة استسقا و ذرور زهره او جهة رفع انتشار زخمها و جذام
و شرب ان را با موم جهة رفع جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال ان رافع بیاض است
و قنفذ جبلی گرم تر از سایران و خوردن او جهة نقرس بیدیل و بدستور ضماد گوشت و خون
او رافع جرب بدن و جالی کلف و حمول او مدر حیض است و گویند در موضعی که خارهای
درشت او باشد هوام نزدیکی نکنند و مار از اقسام قنفذ گریزانست و قنفذ بحری لذیذتر از
بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهة جرب و قروح بز مفید است
بکسر اول و ثانی به نون و فتح ان معرب از کنس فارسی است و برگ او در انگ و سرار و در کیلان
حسن گویند و پوست او را اکنند و تخم او را شاهدانه دکوفه و عنبار زغبی او را جرس نامند

و برگش مرکب القوی و در سیم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر بسبب جزو حاره مفرح
و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حاره و بقای اجزای بارده مخدر و مضعف حواس و جگر
و معده و مورث فساد رنگ رخساره و استسقا و بلاده و کسالت و جنون و تکدر روح دماغی
و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و شیرینیها مقوی فعل او و ترشیها مفسد انست و بری
و لبنانی پیباد در تیراء بر کابل لبغیدی و پوست او باز میشود و تخمش شبیه بحب السمنه و قوی تر
از لبنانیست و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط ان منقی دماغ و نشستن بر طبیخ او رافع
ابریه و قمل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره و مسکن درد ان و قدر شربتش
از یکدرهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از ان کشنده است و شاهدانه در اول
سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غثیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و بو داده او را
ضرر کمتر است و اکثار او باعث قرحه و احشا و مصلحش خشخاش و سکنجبین است و در ورق بو بیده را
جهة جراحات مجرب دانسته اند در دهن شاهدانه که بدستور روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد
اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و رفع اورام صلبه نافع و شرب آن قاطع باه است قنبره
بضم اول و تشدید بفارسی چکاوک و بترکی قزلاق نامند و از عصافیر مشهوره است کباب او

رافع قولنج

[illegible]
[illegible]
رافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت آب دیده ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش
سرکه و میوه های ترش است قندز اسم حیوان جند بیدستر است لباس او بوبست رافع
ریاح و جلوس بران رافع نقرس است قنبیط بضم اول و تشدید نون و فتح ان و کسر
بای موحده بفارسی کلم رومی و کلم گرد نامند مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوت مفتحه و
محلل و مبهی و مدر بول و بالخاصیه محلل خمار و مولد سودا و مضعف دماغ و منجر و ردی الغذا و مسدد
و در سایر افعال مانند کرنب و مصلحش بهتر انکه پختن او در روغن بادام و زیتون و ادویه لطیفه مائیه
و مانع مستی و نطول طبیخ او جهة مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است قناو نوعی از اندروطالیس است
و نزد بعضی رطبه یاله و بلغت مصری اسم الثق و بلغت مغربی کلخ است قنبز نابه شاهدانه است
قناطیر اسم یونانی قنب بریست قنه بارزد است قنابری ببا و بغیر بای مثناة تحتانی زکی حقر عصفور است
قنطا دم الاخوین است قنطاره ساد درست قندون اسم عربی دار شیشعان است قندس لندکرایست
[illegible]
و حیوان جند بیدستر را نیز شامل است قنفهر قیقهر است قندون بلغت اصفهان علک البطم است قنز
شکر طبرزد است قوالیدون نوعی از ابردن و ان نباتیست برگش مستدیر و با اندک تجویف و
ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق او و بیخش مانند زیتونی و با تندی و تلخی است مرکب القوی و با رطوبت
و تحلیل و جالی و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهیج بدن و ضماد
او جهة اورام حاره و حرارت معده و احشا و تنعاقیکه از برودت هوا بهم رسد مفید است و بیخ او در ام

فی اللغات ثلث احدها قیقهر بنون بین القافین وراء فی الاخر والثانیة قیقهن بیاء تحتانیة بینهما ونون فی الاخر والثالثة قیقهر بتحتانیة بینهما وراء فی الاخر هذا ما ظفرت به والله التدبر ٢ م دی

قافس مع الواو

و خشک و منقی سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصارهٔ بیخ و برگ او محلل ورم زخمها و با شراب
و سیع کنندهٔ ثقبه و جراحات است **قواریر** زجاج است **قوق** حجر الرحی است **قوقی**
اسم یونانی بمعنی بخور است و شامل بخور خوشبو و نزد بعضی حیوان جند بید ستر است **قوقالی**
نوعی از درد قولنج است و نزد بعضی تخم کرفس بری است **قونیا** اسم یونانی اسفاناخ است
قوشیرا اسم یونانی طباق است **قوطریا** آذریون بری است **قوطیلس** مازریون سیاه است
قوسیا اقط است **قوماروس** اسم یونانی قطلب است **قوریون** اسم یونانی کزبره است **قوب**
بضم اول و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است **قورالیون** اسم یونانی بسد است **قوین** اسم
یونانی کرنب است **قوناناس** اسم یونانی اجاص است **قوردنیاجیلا** اسم سفرجل است **قونیون**
اسم قرمی است از اجزاء مثرودیطوس و نوکراثا نیز باین اسم نامند **قونامیلس** طاهی الکرکی است
قومنی مزر است **قوزه** پنبه کهنه است **قوتغز** گیاه وج است **قوزی** اسم ترکی حمل است **قوزه** اسم
ترکی جوز است **قوزغالاق** اسم ترکی حماض است **قوزقون** اسم ترکی غراب سود کبیر است **قوزغونا**
اسم ترکی عنب الثعلب است **قویردق** اسم ترکی دنبه است **قورد** اسم ترکی ذئب است **قوش دلیه**
اسم ترکی لسان العصافیر است **قویهن** اسم ترکی قبان است **قوم** اسم ترکی رمل است **قهوه** اسم
ثمر غلیظ است و الحال مشاد را زاد بار درخت یمنی است که در یمن بن نامند بقدر فندقی و چون
از غلاف منقشر گردد مغز او منقسم بدو قسم گردد مایل بسبزی و بعضی بزردی و با عفونت و سیاه اند

تلخ

تلخ و غیر مستعمل است و درخت او بسیار شبیه بدرخت زعرور و غلاف او را
قشر نامند و بطریق مغز او بو داده استعمال مینمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند
و النجم بتجربه رسیده و بقیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی آن غالب است
و قشر او گرم و خشک تر از آن و مجفف رطوبات و مدر بول و با قوة قابضه و مولف
تذکره او را مفتح دانسته و جهة سرفهٔ بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رادع اعیا
و ابله و حصبه و نزلای دموی و تقویة معده و منع صعود بخارات به دماغ نافع دانسته و اکثار
او مورث بیخوابی و ضعف باه و مبرودین و محرور مزاج سوداوی و مصلحش به دهن بادام دانسته و
شیر تبهها است و چون بطریق نخود باریک گرم برشته کنند که سیاه نشود جهة قطع
اسهال بغایت مؤثر است **قیصوم** نوعی از برنجاسف است در برگ و قبه مانند آن
سوای آنکه از ساق برنجاسف شاخها بر دیده و او را ساق یکشاخ دارد و بیکرنگ ساق
بر می آید در انتهای ساق قبهٔ او جتری و طول ساق از شبری زیاده و کمتر نیز از آن
میباشد و بر آن برگهای ریزه مثل ساق زنبق و ساق الماریطن و از امار یطن قویتر در برگ
اصل او و مغرودش بر روی زمین و گلش با عطریه و در ثقل از الکه شبیه بالجه برنجاسف
و طعمش تلخ و زرد رنگ است و بجهة این اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته اند
در سیم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رادع تب لرزه و درد سینه و ضیق النفس و هرر

ادویه قتاله و ریاح مفاصل و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده و معاد بخور دوا فراش
او گریزاننده هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او مخرج جنین
و نطول او جهة صداع بارد و نوخته او جهة قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و
روغن ترب جهة سرعت برآمدن ریش مؤثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و شخاش و بغایت مضر معده
و مصلح آن عسل و شحم و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسنتین و بابونج است و روغن او که از برگ
و گل آن گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لرز و امراض بارده
عصبانیست قیقهر صمغی است شبیه به سندروس و بدبوی و بدطعم و بهندی رال و بغلط رسی
لعل مصری و بعربی شجره نامند و تمیمی گویند اسم عبرانی سندروس است در سیم گرم و خشک
و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهة صرع و استسقا و ربو و پنجروز متوالی
آشامیدن او با سکنجبین و با آب جهة سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهة درد
دندان از مجربات و اکتحال او ضعف باصره و رفع آثار چشم و مرهم او جهة جراحات مزمنه و ناسور
مجرب و قدر شربتش ربع درهم است قیشور حجر القیشور است قیر قار است قیبا یوسی
تمیمی گوید بیونانی دارچینی است قدریس پوست تخم مرغ است قیقاس سیاه دان است قینا
گیاه خرد است قیمولیا طین قیمولیا است قیرس اسم یونانی موم است قیلافون شیرخشت است
قیوند قاوند است قیروطی شامل موم و روغن است اعم از آنکه ساده باشد یا آنکه مرکب از سایر

ادویه حرف الکاف کافور صمغ درختیست و اقسام میباشد ریاحی آن سفید مایل بسرخی
و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را یافته بود
و این قسم اعلا است که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری آن سفید و صفایح و صاف
در جوف درخت یافت میشود و کافور رهوتی از ریزهای چوب جوف درخت از جوشانیدن
آن بهم میرسد و آن تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است
و در غایت بزرگی میباشد بحدیکه صد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز و چوبش سفید سبک و بی گوشه
و بی ثمر است و از چوب او جهة پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و لیک
به پیرامون آن نمیگردند و گویند بسبب کم یابی او است که از جهة گرمی هوای آن مکان
پلنگ و مار همیشه جا در آن درخت اند و ابی که در حین قطع درخت از او میچکد مسمی بماء الکافور است
و در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل بسرخی و در سیم گرم و خشک و جالی چرک بدن و ظروف و
جامه است و مگس نزدیکی باو نمیکند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدع
و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم و عفونات و
اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و
جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم و صداع و ضعف دماغ
حار و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی مبرد المزاج و سعوط او با آب کشنیز جهة رعاف

و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت دندان
کرم زده و قلاع و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای
حاره و جراحت تازه و قطع خون آن و تسکین آن مجرب و اکتحال او جهت رمد و طلای
او جهت دردسر صفراوی و شدت حرارت روح دماغی و ضماد او بر نافوخ و پیشانی جهت
رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی
موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو و بسیار بوییدن او مورث بیخوابی
و مصلح او روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یک نیم درم و مثقال او قاطع
باه و منفذ معده گویند اینقدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و کوزن او صندل
سفید است و کافور مصنوع که از موم بقدر ده درم و حجر الرخام ده درم و روغن بنفشه بقدر درم
و قدری کافور ترتیب میدهند فرق او با کافور اصلی ثقل و چسبنده گی مصنوع است و بوی
اصلی غیر مصنوع شبیه ببوی پوست لیمو و ترنج است **کاشم** اسم فارسی است و
یونانی لیغسطیون و در دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوههای بلند جنگل دار است و ساقش
باریک و شبیه بساق شبت و برگره و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن نرم تر و خوشبوی
و برگ اعلای ساق باریکتر و برگ پائین کثیف تر و از آخر ساق چتر دارد و ثمرش سیاه و از بادیان
بالیده تر و تند طعم و با عطریه و بیخش شبیه به بیخ انگدان و خوشبوی و مستعمل تخم و بیخ او است

و قوتش

و قوتش تا سال باقی و در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی
معده و مسهل اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و هاضم
و رافع استسقا و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل
داخل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است و جهت عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه
و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک اشتها و اعانت بر حمل و طلای
او جهت عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و کثیر او مضر مثانه
و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم زردک است
کادی اسم هندی و بعربی کذ نامند در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است و شبیه
بدرخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر بر کجا نند و سرش مانند غلافی و
در غلافی چهار عدد دانه شبیه بدانه خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و لیکن بغایت
خوشبوی و او را کبوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش میدهند و مسمی
بدهن الکادی است و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کادی
در آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح و رافع
خفقان و اعیا و مانند آن و مقوی جگر و مسکن دردهای صعب و تریاق است و که خوب ادرار

کوبیده بجوشانند و آب و را با شکر بقوام آورند جهة آبله و حصبه بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شربت گذر را بنوشند برنج عدد آبله برنمی آید و اگر خیزد کمتر
و او را جهة التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر است و رب
آن از قوی تر از دانه او و بدلش بوزن او صندل سرخ و مثل آن بقم است کالی بهنگاری
عروق کیس پرده و از انواع عنب الثعلب است و بستانی او در نباتات مانند آن و برگش
عریض تر و بزرگتر و در قوت مثل او و سر شاخهای آن بگون و ثمرش در غلاف سرخی شبیه
بمثانه و دانه اش بقدر بندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بسبز
و جبلی او را برگها مانند برگ سیب و غبار آلود و سیاه و ساقش با رطوبت چسبنده و نبات او
بزرگتر از بستانی و گل او لب یا سرخ و دانه اش زرد مایل بسرخی و در غلاف زردی
و بیخش بشکل شاخهای و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تخدیر قوی تر از خشخاش
و مدر بول و یکمثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد از مطلق
کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقیست
در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض کرده و مثانه و قرحه آن و مخرج سنگ آن از آن
و مسهل و محلل جگر و رافع ربو و عسر نفس و قروح امعا و کرم معده و مداومت او هر روز بقدر یکمثقال

جهة یرقان

جهة یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او را ابتدا یا یکی از حیض جهة
منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش گل قند و قدر شربت از پوست دانه
او تا پنج درهم و بدلش عنب الثعلب است کاکچی اسم هندی است و از حبوبات
میباشد و بهترین او از تریخ است و طریق آنست که حبوبات را پخته صاف نموده و ریشه کنند
و تا چهل روز زیاده بران در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت
خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل و گلقند است کاربا اسم فارسی لسان الثور است
کهربا است کافور روی [illegible] ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه اسم فارسی است
[illegible] قسم ناصاف کافور است کافی الکس زرنباد است کاسس اسم یونانی جوز است
خشخاش زبدیست کا [illegible] ما زریون سیاه است [illegible] سیا الیدوس است
[illegible] فلفل است [illegible] اسم هندی انجمد است [illegible] اسم هندی شنو بیز است
اسم هندی شکر است [illegible] اسم هندی قسمی از از است [illegible] اسم هندی
هلیله کابلی است [illegible] اسم هندی عصارات است کاز اسم هندی جرزه است
اسم هندی سطوخدوس است و منضج است [illegible] اسم هندی سادادره است
[illegible] اسم هندی قنابریست [illegible] بلغت هندی سیاه است [illegible] اسم هندی

[illegible]

تخم زردک است کاپیراکنگره اسم هندی سرطانست کاپا اسم هندی لعبراست
کالونه اسم هندی کنبر است کادت اسم هندی نوعی از بیش است کاک اسم
هندی کات است کاندیا اسم هندی قصب السکر است کاد اسم فارسی تبر است
کادکوهی اسم فارسی تبر اوخش است کاسنی صحرائی و بستانی اسم فارسی هندبا است
کاسنی دشتی اسم فارسی هندبای بری است کاو اسم فارسی خس است کاورس جاورس است
کاجره کافوره اسم فارسی احریض است کاودانه اسم فارسی کرسنه است کاودیده اسم
فارسی جاورس است کاوزهره اسم فارسی حجر البقر است کاوشبا اسم دیلمی خلد است
کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کاتینه اسم فارسی
عنکبوت است کالیشقه اسم فارسی شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی اقحوان است
کبر نباتیست خاردار و پرشاخ و برگش باریک و غلاف سرگل او مثل زیتونی و گلش سفید
و در وسط آن چیزی شبیه بموی و ثمرش که خیارکبر نامند از بلوط درازتر و تخم او زرد
و با رطوبة لزجه و در خرابها و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ آن قوی تر از سایر اجزا
و در سیم گرم و خشک و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه
سپرز خصوصا پرورده آن بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مره الصفرا و السودا

والله اعلم

کاچی
حلوای روانی گویند که از روغن و آرد و شکر پزند و بعضها بر بالای آن چون علف ... ذکر لفظ کاچی این موضع بعد ورق کتاب مذکور نبود لهذا آن از برهان الکاف ... از کتاب ... و بیان عصیده معلوم میشود آنست که کاچی اختصاص بانچه صاحب برهان ذکر کرده ندارد ... مشهور در این زمان بیان ... فتدبر

و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و باد دیه خوشبوی مثل سنبل الطیب
و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او رافع بلغم اعضای تنفس و ضماد
تازه او رافع فسخ عضل و عصب و خشک او رافع قروح خبیثه و باد دیه مناسبه
محلل اورام صلبه و خشک او با زیره و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم سپرز
و بخور او رافع بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خاییدن آن جهت درد دندان نافع
و بطلمیوس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن
کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا آب آن بالتمام و روغن او تا نصف بسوزد پس او را
بر سر ضماد و طلی کنند موی سر را سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجرب دانسته اند و ثمر او
قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند
بیخ آن و از آن ضعیفتر است و زرور او رافع نواصیر چشم و خیارکبر گرم و تر و تخم او
در سیم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خاییدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار
او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده
او بسرکه مفسد معده است و ساق و برگش در افعال گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل
او و محلل خنازیر و نواصیر جرب است و عصاره آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد او

بازفت رافع قروح شهدیه کرد و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است
و در جمیع افعال ساق او قویتر از برگ و غرغرهٔ طبیخ همه اجزای او منقی دماغ و مفتح سده است
و قدر شربت از اوراق تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم
و در مطبوخات تا هشت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است

لبسیج در اصفهان موشک نامند و بترکی ماستوا چیچکی و آن چهار قسم میباشد و نبات
همه شبیه است ببلنیز یکی مایل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در سطبری
و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پر شعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم
دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سیم آن نباتش بسیار کوچکتر و گلش
زرد طلایی و بدبوی و قسم چهارم را گلش سفید است و اقسام آن در آخر سیم گرم و خشک و با
حدت و محرق جلد و ضماد تازهٔ او در اندک زمانی موجب جرحت و در دفع عفونت اعضا و بازو
جهت جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص و ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ
او جهت سعفه و بیخ خشک او در عطسه آوردن قویتر از کندش و طلای او از خارج جهت درد
دندان و از داخل جهت ریزانیدن آن و حمول او جهت اخراج جنین میت و مشیمه و حیض نافع و دو مثقال
او کشنده و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند نایب مناب داغ است **کبابه**

دانه ایست

دانه ایست قریب بحب بلسان و خوشبوی و مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند
درخت مورد و از هند خیزد و افلیجه نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقیست در دوم
گرم و خشک و لطیف و بغایت ملطف و مفتح قوی سده و احشا کرده و مخرج سنگ و بول و استعمال
آن و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر مزمن و اسهال
و تقویت معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با پیه حیوانات
جهت تحلیل اورام و با غالیها جهت خوشبوی رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلا کردن
خاییدهٔ او بر قضیب بغایت ملذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یک مثقال
و بدلش قاقله و دارچینی است **کبریت** بفارسی گوگرد نامند و آن اصل حار موالید و زیبق
اصل بارد آن و چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل
بسبزی و آنرا مصطکاوی و اصابعی نامند و یکی سفید و مسمی بگوگرد فارسی است
و قسم چهارم مایل بکبودی و آنرا کبریت اسود و کدر نامند و آنچه از طبخ آب چشمهای
گرم و از خاک اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین آن احمر است و باصطلاح
اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی آن و اقسام
او در آخر سیم گرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال باقیست و در غایت دهنیت

وتدبیر او بطریقی که محترق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت استحالت و محلل و ملطف و مسخن و مجفف
و جالی و جاذب و تریاق مقاوم جمیع سموم و بازردهٔ تخم نیم برشت جهة سرفه رطوبی و ربو
و اخراج چرک و بلغم سینه و نفث و رفع یرقان و زکام و نزله و طلای ان مسکن ضربان اعضا
و سفید کنندهٔ موی و با عسل و بدستور با بول و آب دهن جهة گریزیدن هوام و باعاقرقرحا و عسل
و سرکه جهة جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و علک البطم
جهة قلع اثار و حکه و جرب و بهق و برص و ناخن و تقشیر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و اکله
و قروح رطبه و با حنا جهة قوبا و با سرکه و قیمولیا جهة لعقه و باحنند جهة تحلیل صلابات
و با حب الغار جهة امراض بارده و صداع و با ماست و نیم وزن گوگرد و صمغ عربی
جهة تعفن و قروح سر و قوبا مجرب و با بورهٔ ارمنی و گل داودیه مناسبه جهة تعرق نافع
و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهة سکته و تنقیه منیه و بخور او حابس زکام
و نزله و مسقط جنین است بسرعت و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع
گری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال
و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و مصعد او جهة تکلیس معادن و رفع چرک ان بدیل
و شبیه کردهٔ او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن گوگرد بنهجی که ساختن ان در

دستورات

دستورات مذکور است جهة جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و لعقه و قوبا بیعاد
و عرق گوگرد بغایة مجفف و سریع النفوذ و محرق و مفرح جلد و جالی و رافع
رطوبات و مسخن و معرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد
بن دندان و کثافات انست و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است

کبد بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین ان جگر اردک و مرغ پرواری
و بعد از ان جگر بز غاله است گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و خونیکه از او بهم رسد قوی
عفونت بسرعت میکند و مصلحش اب کامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهة
قرحه امعاء و اسهال قوی الاثر است و جگر بز بالخاصیه محرک جرح مرمره و عشی است
و بتجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل ان مرقوم است

کباب اسم عربی
گوشت به اتش برشته است و اختلاف خواص ان بسبب اختلاف لحوم و بهترین
ان گوشتهای لطیف است که در پختگی و برشتگی جمیع اجزای او بیک قرار
باشد و ان مولد خون متین و مسمن بدن و مسخن گرده و محرک باه و گشتها و موافق
معدهٔ مرطوبین و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق
و گشنیز و ادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین

دخوردن اب بعد از کباب بغایة مضرست کبریت الدهان نوشادرست
کبیس مضرست کبست اسم فارسی حنظل است کبیج بطارخ است کبوه ذهبی
از نبوتات است کبات شامی اسم فارسی طباهیج است کبرا زرد نیا اسم شیرازی
خرنوب شامی است کبک اسم فارسی قبج است کبودی اسم فارسی وج است
کیاب اسم ترکی قعیل است کبوتر اسم فارسی حمام است کبابه انقم اسم فارسی
فاغره است کبوتر بچه اسم فارسی فراخ الحمام است کیبوره اسم هندی کهربا است
کبوره اسم هندی کافورست کبیر اسم هندی لوتیا است کبوک اسم هندی
قبج است کبوره اسم هندی شقین برست

کاف مع التا

کتان نباتیست ببلندی زرع زرع ساق
و برکش باریک و کاش لاجوردی و قبهای او قریب بجوزی و پر از تخم و پوست او را
مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث
تعلیل عرق و جهه جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور کیاه او جهه سده زکامی و اصلاح
حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التیام دهنده ان و گل او مفرح و مقوی دل
و ریشه او مایل بسبزی و بذر او ران جهه زخمها مفید و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی از ان
سفید و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد در دوم گرم و خشک و بارطوبت فضلیه و مدر بول

وحیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهه قروح گرده و مثانه و مداومت او را وزن
نیم مثقال جهه درد معاد با عسل جهه ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهه تحریک باه
مایوسین مجرب دانسته اند و بو داده او قابض و جهه نفث الدم و سرفه رطوبی بغایة
مفید و لعوق او با عسل جهه سرفه بلغمی و سه درهم ان جهه تنقیه سینه و تفتیح و تحلیل
ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهه ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهه تسکین
درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بورهٔ ارمنی و انجیر جهه طلف و با حرف بابلی و عسل
جهه شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهه ثاليل و با اب سیر جهه صداع و رمی و قوبا
و با روغن کنجد جهه زخمهای ورنج درد و لذع ان و حقنه طبیخ او جهه اخراج فضول و
لذع امعا و رحم نافع و جلوس در طبیخ او بدستور جهه درد رحم موثر و سوخته او جهه جراحت
و درد و لذع ان مفید و مضعف باه و ضماد مصلحش سکنجبین و مقلد بصر و مصلحش کتیرا و مقدار شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم
مصلح ان عسل و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم
و تر و حقنه او با روغن گل سرخ جهه تسکین درد و جراحت امعاد و طلای او جهه قوبا و خراجات
و تسکین دردان و وجع نواذ دست میدان و مالیدن جوشانیدهٔ او با سیر جهه رفع قولنج
انسان و دواب موثر و مضعف معده و باحره و مصلحش سکنجبین است کتم دستمرات بری
و بستانی میباشد و برگ او بابرگ زیتون و شکل بن شال حنی نامند یعنی خنای شمال ولتم غیر

برگ نیل است چه گیاه نیل شبیه است بگیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ وسمه
شبیه ببرگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه میشود
چند عدد از تخمش در غلافی طولانی و دشتی و کوهی آن در کنار رودخانهای ریگ دار
میروید و شاخهای او انبوه تر از شاخهای نیل و برگش از آن عریض تر و دراز تر میباشد
و بعضی برگ نیل را وسمه دانسته اند و خلاف واقع است در دوم گرم و خشک و با قوه
جالیه و قابضه و محلله و خضاب او قوی تر از برگ نیل است و ضماد او با آب نمک جهت صداع
ریحی و بلغمی و بیضه و حوذه و رفع زخمها و بخور و طلای او جهت زکام و تقویه موی و منع
ریختن آن و آشامیدن آب او و آب طبیخ او بغایت ملقح و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید است
و مضعف باه و مصلحش قرنفل و لادن و روغن آن که آب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده
باشند بحدیکه روغن باقی مانده باشد جهت بواسیر و امراض بارده معده مجرب و مانع ریختن
موی و رافع دردهای بارده است و چون بیخ او را با آب طبخ دهند و قدری صمغ
عربی اضافه نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و تخم وسمه در رنگ و مقدار شبیه
بتخم ترب و غلاف آن مایل بسیاهی و بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل آن است
[illegible] محلل است [illegible] اسم فارسی تفاح است [illegible] اسم هندی رصاص اسرب است
[illegible] اسم هندی اسارون است [illegible] اسم هندی کلک است [illegible] بثای مثلثه صمغ

تخم برد [illegible]

[illegible] مع الثنا

قناد است

قناد است که بفارسی کون نامند و آن مایل بسفید و بسرخی میباشد در حرارت و برودت
معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی
و معری و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت
مغاث اخلاط و حرقت و قرحه چشم و قاطع نفث الدم و مسمن و مصلح ادویه سمیه و
رافع حدت ادویه مسهله و مقوی فعل آن و با قوه مسهله و جهت سرفه و خشونت سینه و
قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویه رودها و تسکین درد گرده و مثانه
مفید و مداومت آشامیدن او با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر نباتیه مسمن
بدن خصوصا چون بعد از آن شیری که در او نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه
شمرده اند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب
و با بوره و گوگرد جهت جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت شقاق و گلگونه موی و
اکتحال او جهت التیام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و
بارده موثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک درهم تا پنج درهم و بدلش صمغ
عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است [illegible] پر سیاوشان است [illegible] لبغاج است
[illegible] خطمی است [illegible] قرصعنه است [illegible] خرنوب است [illegible] جماد
النحل است [illegible] برنجاسف است [illegible] لسان الحمل است [illegible] بلغم

کاف مع الجیم جوزار قم است کجور اسم هندی زرنباد است کجم جب حدرم است کچلا اسم
هندی اداراقی است کچلین اسم هندی بورهٔ ارمنی است کچیان اسم هندی
غورد است کجری اسم هندی خراطین است کچول اسم هندی سلیخا است
کچیاتان اسم ترکی انجیر است کچله اسم فارسی اداراقی است کچی اسم
فارسی حب قرص است کچی اسم ترکی مغز است کچه‌باهی اسم دیلمی دلغین است
مع الحا کحل اسم سرمه است و هرچه مانند سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل با اثمد است
کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی انزروت است کحلا و کحیلا اسم عربی انواع
ابوخلسا است و لسان الثور و خوص و لبان نیز مانند کحل زیان حدحض است کاد
مع الدال کد اسم فارسی قرع است کدر اسم هندی حمار است کرفس اقسام میباشد
مع الرا قسم جبلی صخری فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری را تخمش شبیه بزیره
و بیخش باریکتر از بستانی و قسم نبطی را کرفس تتوی و مشرقی و کرفس عظیم نامند ساقش
مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی و برگش عریض و چتر او مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرطم که
تخم کافشه باشد و سیاه و صمغی و با عطریه و بقطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند
و بیخش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیف تر از بستانی است و کرفس بری برگش
عریض میباشد و هرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده

[illegible]

و دشتی اندکی و خوشبو و مایل بزردی و ساقش با صلابت و تخمش مستدیر و شبیه
بتخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر نبطی و در سنگلاخها و شبتها میروید و در
افعال قریب بفطراسالیون است و مدر عرق و جهت عرق النسا و تهیج نافع و حمول او
اسقاط جنین مؤثر است و کرفس الماء حاجی و کرفس مائی و نهری در میان آب و کنار آن میروید
و در قوت ضعیف تر از سایر اقسام است و کرفس بستانی را برگش مایل بتندی و برگ شبیه
ببرگ گشنیز و در مطلق کرفس مراد اوست و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند
و با عطریه و در مقدار قریب به انیسون است و بیخش بزرگ و سیاه و قوی‌ترین اجزای او
و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض
و منقی گرده و مثانه و از قوه ادرار مسقط جنین و محلل ریاح و نفخ و باهی و محرک باه
و استسقا و قی و رافع حدت ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع بلغم و جهت ربو و
ضیق النفس و فواق و برودت احشا و درد پهلو و درد این و خصیه و لرز بلغمی و عرق النسا و تشنج
بلغمی و معص و گداختن سنگ مثانه مفید و آب او را که با آب انار و شکر بجوشانند جهت ورم
مفرد نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و بدستور بعد از آن سبب
سرعت تاثیر سمیت آن میگردد و رافع ضرر خوردن مردار سنگ و امثال آنست و ضماد
محلل اورام و بااردجو جهت ورم چشم و طلای عصاره او و با الملهفته بار وغن گل و برگه

جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با انگور و بوره سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل
جهت ثالیل و رفع آثار نافع و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن عطش و نهایت
و پروردۀ آن با سرکه موافق محرورین و مقوی معده و احشا و منضج سدد و محرک اشتها است
و مضر حوامل و مرضعه بجهت تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مغلظ شیر و باعث صرع
مولود و خبثت عقل آن و منجر و تازه او نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از تخمش مطبوخا
سه درهم و از عصارۀ او تا پانزده درهم و از جرم آن سه درهم است و تخم کرفس بستانی در
تفتیح قوی تر از سایر اجزاء او جاذب فضول بمعده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او
و مضر ریه و مصلحش حماما و گویند تخم کاسنی است و مورث سحج و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش یکدرهم
و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا
قطراسالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده
بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و حبس بول نافع است و چون
نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یکمثقال شکر تناول کنند جهت تقویت معده و رفع ریاح
مجرب است کرم بفارسی تاک و رز و ماد نامند بستانی و بری میباشد و بری ثمر دار را
انگور سیاه و ریزه و با عفوصه و شراب الدقابغی و سیاه میباشد و بری بی ثمر را در
شیراز دیورزه گویند و شاخ تازۀ اقسام او را از لغات الکرم و عسالیج نامند و آن

در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزاء او است و بعد از آن برگ و عصارۀ آن مقوی
معده حاره و مانع قی و قاطع قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار
و تقلب نفس و مدر بول و جهت قرحه امعاء و اسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند
و خواه حقنه کنند و شربت او که آب او را با قند بقوام آورند جهت تحریک اشتها و رفع
صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه
هست که بسبب قوۀ جالیه باعث اطلاق شود و آشامیدن عسالیج مانع صعود بخار
بدماغ و مضعف باه است و مضر سرفه و مصلح آن عسل و ضماد برگ و عسالیج او جهت ابتدای ورم سرد
ورم حاره معده و سایر اعضا و التهاب آن و اورام خصوصا با آرد جو جهت اسهال بارد
بغایت مفید است و صمغ او که منجمد زبیار جالی و یابس است و آشامیدن آن
با شراب مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز و ضماد او جهت قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مفید
و دوام مالیدن او با روغن زیتون سترندۀ موی است و آب چوب تازه که در حین سوختن
تراوش کند رافع ثالیل و سترندۀ موی و خاکستر چوب او و نشارۀ آن با سرکه رافع بواسیر
و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل طلا
جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بورۀ ارمنی جهت بردن گوشت زیاد

زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غددی مؤثر و ضماد گرم کرده او جهت
بواسیر و خوردن یک درهم آن جهت قرحه امعا مفید است و نوع بری او زیاده قوت الفعل
قویتر و شکوفه او بهترین اجزای اوست و در دو مثقال خشک آن حابس اسهال و دم و بول
و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام
و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول
او قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهت درد چشم و با عسل جهت داحس و
ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون آن مفید است و آب طبیخ بیخ او بقدر سی مثقال
با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء صفرا و پوست او از جهت قطع خون لثه مجرب است و روغن
رز که شکوفه او را مکرر در روغن زیتون کرده و بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوه
قابضه و رادعه و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهت قروح ساعیه و خونی
دهان نافع است کرنب بفارسی کلم و باصفهانی قمریت نامند بستانی و بری و جبلی
میباشد و قنبیط از بستانی اوست و مذکور شد و قسم معروف او را اخش مانند چغندر
و سبز و برگش سطبر و اصناف و شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال
میباشد و مجموع آن مرکب القوا و در اول گرم و خشک و مبهی و نفخ کننده و خمار و مولد منی و منوم
و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال و نیم پخته او

[illegible]

مسهل و مدر و مقوی باه و رافع خمار و ارتعاش سر و مزمن و عصاره او با ایرسا
و اطریفل مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن آن هر روز بقدر یک اوقیه رافع
درد سپرز و ذکر ... و آب مطبوخ او منقی بدن و عروق و مسکن درد سر و جهت سرفه
کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشا و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات
باشد نافع و مصلح سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر محرورین و مصلحش
پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج با آب و سکنجبین و در پر کردن
خردل و امثال آن و ضماد او رافع ریختن موی و با حلبه و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و
زخمهای عرق و ضماد برگ او با آرد جو جهت اقسام اورام و اخرهای باد سرخ و شرا و سرطان
و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول
آن با ... جهت رفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او بجانب جعفی
و رافع قلاع و زردی دندان و لثه و مانع روییدن موی و با پیه خوک و امثال آن
جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است
و تخم او در دوم گرم و خشک و مبهی کننده کرم معده و طلای آن رافع نمش و کلف
و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و بازو

جرجیت

وتلخ وتخمش بغایة محرک باه است وکلم بجزیرا برکرد و از دسرخ وشبیه بزرگ از زرادند مد
وطعمش تندرد با تلخی وخوردن جایز نیست ود در ضمادات محلله مستعمل است ودو مثقال از
تخم او در کشتن حب القرع بسیار موثر است کراث بفارسی کندنا و باصفهانی تره
بدیلمی کوار نامند بری و بستانی او را نبطی نامند و از اقسام است انچه برکش بارکتر
د در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المایده کویند و انچه در اخر زمستان و اول
بهار بهم میرسد شبیه به پیازه و قبه او مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق ان
مراد کراث البقل است در سیم گرم و در دوم خشک و خوردن بعد از غذا مانع ترش شدن
طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و منفتح سده جگر و مقوی کمر و قوه
با ضمه و منقی قصبه ریه و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت
جمیع امراض بارده و رطوبه سینه و با ماء العسل جهت سموم نافع و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه
مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و سبزکه پرورده او منفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و
حمول برگ کوبیده او بتنهایی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع از زلاق جنین و
جلوس در طبیخ او که با سرکه و اندک نمک باشد جهت انضمام رحم و صلابة ان مفید و ضماد او جهت گزیدن
هوام و افعی و با سماق جهت شری و تالیل و با نمک جهت قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهت

وقطور

وقطور ابو با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی دبوطاد با کندر و سرکه جهت
قطع نزف الدم و رعاف مفید و چون کندنا را دو بار بخته بفشارند و جرم او در
اب سیر بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت ان میکند و باعث لذت اطعمه
میگردد و اقسام کراث از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مفسد اسنه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر
و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است و تخم او در اخر دوم گرم و خشک
و مبهی و با شراب بغایة محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و منفتح سده
بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی کرده و مثانه و رافع امراض بارده ان و بو داده او بتنهایی
و با جرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد ان جهت گزیدن
افعی و علف و اثار و درد های بارد و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن
جهت درد دندان و اخراج کرم ان موثر و چون کوبیده او را در سرکه بریزند رفع ترشی
سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قوی تر است و کراث بری
شبیه بسیر است و بسیار تند و مقطع و منفتح و بغایت مدر بول و حیض و حمول او جاذب جنین
و عصاره او مورث اسهال دموی و بیخ قیراطه از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند
رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاروق است و جهت گزیدن هوام قوی تر از تخم

سایر اقسام وضماد ان رافع برص و ثالیل و مقرح اعضا است و قسمی از بری که در کوهها یافت
میشود برگش بسیار باریک میباشد و با حدت بسیار ملطف و جهة درد معده و معاد و خوشبو کردن
دهان قوی الاثر است کراث منبج و تخفیف ثانی اسم عربی درخت کوهی است برگش
دراز و باریک و شاخها نرم و پر شیر و در بلاد حجاز بسیار است و غشیه السباع نامند شیر او
اطعمه کردن رافع جذام دانسته اند کرسنه اسم عجمی نوعی از حلبا نست و بفارسی کاودانه
و بعربی حب البقر گویند و ان دانه ایست مدور قریب بقدر نخودی و تیره رنگ مایل
بسرخی و تلخی و تندی و غیر ماکول است و از اول گرم در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع
و منقی سینه و شش و با تریاقیه و جالی و با تقطیع و منتج بدن و اراده او که بعد از خیسانیدن
و مغتر کردن بعمل او اراده باشند مسهل و محرک باه مبرودین و با سرکه رافع عسر بول و جرب
کرده و با روغن کنجد مسکن زحیر و محفف و با عسل و گردکان مسمن بدن و طبخ او با عسل
جهة سرفه رطوبی و تنقیه ریه و رحم و ضیق النفس و با سرکه جهة یرقان و سپرز نافع و ضماد
او جاذب خون بظاهر جلد است و جهة جرب و شکستگی اعضا و عصبه و شقاق و ناز فارسی
و تحلیل و صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج
جهة رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افتیمون جهة گزیدن عقرب و با شراب جهة

گزیدن عقرب

[illegible]

گزیدن عقرب و با شراب جهة گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با
آب دقاق و تخم خربزه و جهة برص و با زفت جهة بزرگ کردن عضو موثر است و در سرخ
کردن خیار قوی‌تر از سایر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث
اسهال دموی و مصلحش کلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا سه درهم است کرناب لبابیت
که بعد از نیم پخت کردن مرغ و مثال ان به آتش برشته کنند جهة مرتاضین و معده حار
و تقویه بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش مبقبح است کرویا بفارسی زیره رومی
و شاه زیره و قرنبا دگویند از زیره درازتر و مایل بزردی و با حدت و تلخی است و گیاه
بستانی او بقدر ذرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و تخمش شبیه بزرگ و جنگلی او ماکول است
و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات مانند بستانی است
و مذکور شد در اخر دوم گرم و در اول سیم خشک و ضعیفتر از قردمانا است و محلل ریاح
و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و تیز و هاضم
و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده
و جهة اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد
معده و مغص و تقویه بدن و فربه کردن ان و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع و خوردن ان

ان بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یکوقیه باشد تا یک هفته جهة ادرار دل استسقا مجربست
سرکه برورده او موافق محرورین است و قدر شربتش تا پنجدرهم و مضر بریه و مصلحش ادویه عطر
و مفرکرده و مصلح ان کثیرا و بدلش تردما ناست و انیسون و زیره کرکی بفارسی کلنک
و بترکی درنا نامند کوشت او در دوم کرم و خشک و منفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر
هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او انست که یکدو روز بعد از ذبح با سرکه و ورد و نعنا
استعمال نمایند و چربیه دان او حابس اسهال و مهرارس کوید که دو درهم از خشک
سائیدهٔ او با اب نخود مطبوخ جهة درد کرده و مثانه مجربست و سرکین او در رفع کلف و خون
و مسکن نقرس و مغز سر او جهة شبکوری و با زبد البحر و سرکین سوسمار و شکر جهة بیاض
چشم و با اب صلبه جهة تحلیل اورام و موی سوختهٔ او جهة بواسیر نافع و سعوط زهرهٔ
او با اب چغندر سه روز و با اب مرزنکوش بدستور سه روز تا یک هفته رفع لقوه میکند
و مجرب دانسته اند بشرطیکه دران ایام روغن کردکان بیاشامند و جا الندد برودتی نکاه
نکنند و اکتحال ان جهة نزول اب و شبکوری و ناخنه دانسته اند و طلای ان جهة برص و جرب
متقرح قوی الاثر است و سعوط زهرهٔ و دماغ او از هریک یک قیراط با روغن زنبق رافع
نسیان و سفیدی موی محرورین است بشرط تکرار و در تقویت حافظه بیعدیل است

و اشامیدن پیه

و اشامیدن پیه او با سرکه عنصل جهة ورم سپرز بغایت موثر است کراوان حیوانیست
از جاموش بزرکتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر
در یکعدد و بشکل کله قند و از روی بینی او رسته و مورتش نزدیک شبیه است بغور شاخ
او جهة بواسیر و عسر ولادت و کریزانیدن هوام نافع و اشامیدن ابی که ظرفی که
از شاخ او ساخته باشند جهة رفع بواسیر مفید و طلا کردن پیه او مورث مهابت است
کرشنه شکلینه درود های حیوانرا شامل است و بهترین او از کوسفند و بزرجوانست و بعضی
او را سرد و خشک و جمعی کرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده است
و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم و مصلح ان مهرا بختن و
سرکه و ادویه حاره و خوشبو است کراویا نجیست شبیه بسنبل رومی و از ان سرختر و در
جمیع افعال مانند عاقرقرحاست و از این جهة نزد بعضی اسم عاقرقرحاست نوع دوای
دیکر و نزد جمعی فا وانیا است کرکم لغة یونانی و بمعنی صفر است و نزد بعضی مراد از ان
زعفران و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی سنکیست
شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی جنس دیکر دانسته اند کرکی
مرغیست از کلنک بزرکتر و پاهای او دراز و در طبع مانند عصفور است نمردرخت متداولست

گرگر اسم صنوبر صغار است گرنف اسم قطن است گرشنی کره اسارقحو نست گرگان
اسم فارسی فندقو قا است گروبا براز دفارسی ردمی دبه فرد ماناست گرانف
راسن است گرنبا گرم گراث بریست گراث البقول و ماکراث لبنانیت گرفس برّی
قام خیر خراه است کی در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند کرفس لبنانیت گرفس ماه
قرة العین است گرفس جبلی ... فطرا سالیون است گرفس یا کرفس ... کاشرا سیت
برده بود فاشرشتین است گرفس نوعی از سیالبوس است گرنبا نیلوفر است گرنب
کرنب لبنانیت گریون تنطوریون دقیق است گردش غنم زفونت گرم باچه است
در اکارع مذکور شد گرنبر قثاء الحمار است ونزد بعضی قثاء الکبر است گربا مخاحس نست
رابح گرنا کبست گراث بلغة شکابن قسمی از خرنوب شامیت گرنبه دزهی بلغة
شکابن تیل است گرنبه اسم هندی سنباوج است گوداگونت اسم هندی
قسط تلخ است گراناما اسم هندی قصب الذریره است گرهودا موج اسم هندی کندکی است
گراماملا اسم هندی گرسنه است گرنبه اسم هندی عصفر است گروه بهندی شبت است
گردا بهندی خیارشنبر است گربیه بهندی ادرنت است گرانیه بهندی تنطوریون
دقیق است گرنج بهندی دح است گرشنان اسم ترکی سنبداج است گرنب اسم ترکی

خروع است

خروع است گرج اسم ترکی عدس است گرپی اسم ترکی دلدل است گرشلة اسم ترکی
سام ابرص است گرگان اسم فارسی جوز است گرم نشک حب الحبت است گرم بنیا
خرا الحنین است گرب ذئب است گرنبه سنور است گرم نشتی ظهونست گرد غبار
الرحی است گرده کلیه است گرم ابوب اسم فارسی مبلنو است گرکی اسم فارسی
نسر است گوتیل اسم شکابنی زعرور است گراکره اسم شکابنی شعراق است گرف

کاف مع النا

اسم دیلمی شعرالتوت است گزبره بفارسی کشنیز نامند بری و بستانی میباشد بری اگرچه تریزه
تر و مایل بزردی و تخمش کوچک تر و هر دو عدد بهم ملاصق میباشد در جمیع افعال قوی‌تر از
بستانی و از آن زبون‌تر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی
و خشکی ان در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته‌اند و تازهٔ او بااندک
حدت و قاطع باه و بنعوظ و سی مثقال از او بکشنده و بهت مثقال ان با شکر مسهی و منوم
و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صعتر و التهاب
معده و تشنگی و حابس قی و رافع ازلاق معده و تعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت
و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام بادسرخ و با نان خشک جهة قروح
ساعیه و جرب و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهة ضربان چشم و با اردجو محلل خنازیر
و اورام صلبه و با اردباقلی رادع خنازیر و امثال ان و قطور آب او در چشم جهة منع

بر درزا به جهت صیه و در دفع زردی چشم مجربست چون شربرا با آب کشنیز بنوشند و با روغن گل سرخ
طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح مجربست و مضمضه با آب آن جهت جوشش دهان و بثور زبان
نافع شربتش از آب آن ده اوقیه و از جرم او تا سه درم و بدلش برگ خشخاش و کاهو است و تخم او
که کشنیز خشک عبارت از آنست در اول دوم سرد و در سیم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخارات
بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصا بو داده او و رافع خفقان و مبهضه و وسواس حار و خمار و درد سر
با صندل و نیمون جهت تقویه معده و در دفع ارواح و باهی بخته مواد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون
آن و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور او قاطع خون
جراحات و شری که از او نشتیده باشند جهت سار و دوار و منع مستی شراب نافع و سفوف او که در سرکه
خیسانیده باشند همین خواص دارد و خاییدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر
صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض و زیادتی او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش
تخم نیم برشت و شراب و سکنجبین بغرجل و قدر شربتش از یک درم تا اوقیه و بدلش تخم کاهوست
و خشخاش کزانگبین نوع منی است که بر درخت کز و سایر اشجار نشیند مانند ترنجبین منعقد
میگردد هرچه از درخت بید حاصل شود الطف و آنچه از درخت کز و بلوط بهم رسد با قوة قابضه
میباشد و بهترین او سفید صافیست که مخلوط بریزه نباشد در اول گرم و در دوم خشک معتدل و مقوی آلات
غذا و تنفس و با قوت مسهله خصوصا با سکنجبین و جالی و جهت خشونت سینه و ضیق النفس حار و نفث

ورباح غلیظه دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل است کزبرة الثعلب قسم
اخیر سندیریطس است کزدانه اسم فارسی بادرنجبویه صحرائی است و در طبرستان کثیر
الوجود و مذکور شد کزمازج بجیم و بکاف اسم درخت گز است گز اسم فارسی طرفا است
کزبرة البئر برسیاوشان است کزبرة الحمام شاهترج است کزدوشان بلغت لرستان
مجم بجیم است کزک درخ است کزنه اسم دیلمی انجره است کزه اسم فارسی جرجیر است
کزدم اسم فارسی عقرب است کزول؟ ابن تلمید تصریح نموده که آن ثمریست بقدر انگشتی — کاف مع السین
و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر است و اندک عریض و دانهای او بقدر دانه خیار شنبر
و درخت او در روم میباشد سرد و خشک و با رقابض دیگر رهم او در قطع خون اسهال دموی
و ذرور آن در دفع نزف الدم جراحات مجربست کیلا کیسه؟ اسم نبطی چوبیست شبیه
بروناس و در او سیاهی و سرخی غالب باشد صمغ با جنبنده کیسه و تخمش شبیه بحب الرشاد
و گویند پوست درختیست شبیه بسلیخه سیاه در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده
گرده و فتح سم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بدن بهتر از اندرزاد و گلگونه
رخسار و کشنده کرم معده و سنون او جهت دندان متحرک و درد آن مفید و مضر به معاء و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش تا نیم درم است کسنجبین اسم رومی خشیشة الزجاج است کسوی؟ خشخاش
زبدی است کسب جرم و ثقل حبوباتیست که از فشرده روغن اجزا گرفته باشند کسب؟ باقله؟

کاف مع النون

حشیش است و نزد بعضی اسم فارسی کبر است کبر زفت خیلت کسوده کزبره است

کبیتون ولبوت است کتم اذان الغزاست کبه ابن عرس است لسیه خبز الطابونست

کندوان اسم هندی منک است کمیس اسم هندی زاج سیاه است کفا اسم هندی

عصفر است کشوث اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر از انبج عدد

میباشد و کاشتی بکشد و مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنباله عقرب و تشبیر ازی بیچک

نامند و بهترین او هندیست در اول گرم و در اخر خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و ضماد او

جهت اورام بارده و توبا و جرب نافع و قاطع باه و شیر و مصلح او حب الصنوبر است و قدر شربتش

یکدرهم و بدلش صبر است کشوث گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق و مایل بزردی و

تیره گی و بر خارها و گیاه ها می پیچد تند و گلش ریزه و مایل بسفیدی و تخمش کوچکتر از تخم ترب

و مایل بتندی و زردی در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و تیز

و عرق و مقوی معده و جگر و رافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و جهت تبهای کهنه و یرقان

و تنقیه بدن و ربو و خناق و مرض ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح ان نافع و اب و با سکنجبین

مسهل صفرا و مطبوخ او در تنقیه خیسانیده او در اسهال قوی تر و قدر شربتش از اب او د و قیه

و از جرم او در مطبوخات پانزده درهم و مغثی و مصلحش کثیرا و تخم او در افعال قوی تر از سایر اجزا

و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بوداده او قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است

مصلحش

و مصلحش سکنجبین و مضر به و مسلح ان کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث او فنتین است کشمش

اسم فارسی زبیب بیدانه است و موبز منقی گویند و بهترین او سبز بالیده است مبهی و با قوه

مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشنج قفع است کشک الشعیر ماء الشعیر است و در شعیر

خواص او مذکور شد کشوث رومی افنتین است کشد قسط است کشه اسطوخودوس است

کشک پنیر مایه خرما است و در طلع مذکور شد کشتری ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است

کشد اسم فارسی اقط است کشف اسم فارسی سلحفات است کشوث ویلیان اسم فارسی

دیق است کشه اسم فارسی نیل است کشنیز رومی اسم فارسی تخم مختلفه است کعنیون

بادنجان بریست کعب استخوان متصل بساق است و بفارسی غاب نامند بهترین او کعب گاو و خوک است

و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر جهت سپرز و توتیه باه و دمامل جهت تقویه جگر و تفریح دل

نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال است و سوخته او مقوی دندان و ضماد او رافع برص و اثالیل

و مقوی باصره است کعب الغزال فانید سنجریست کعک خبز الطابون است کفاه اسم فارسی

اجریش است کف الضبع نباتیست ربیعی و چند روزی بیش نمی ماند برگش بقدر و کم عدد و متفرق

بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن میشود و بشاخهای او باریک و بر روی زمین منبسط و از هر

یک بیخ چند عدد شاخ میروید و زغب دار و گلش زرد و کبود میباشد و تر دیده از اینجا در زمین نمناک میروید

کاف مع الغین

کاف مع الهاء

مدقوقة الحنطة او الشعیر فارسی معرب انهر و تقدم ان الاقط عربی و یقال له بالفارسی کشک و قروت

درد دم گرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و جالی و بیخ او جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن
گوشت صحیح و تنقیه جراحات و رفع ثآلیل مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است،
کف سهر نباتیست شاخهای او باریک و بقدر شبری و در زیر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر
متشقق و بر زمین چسبیده و گلش زرد و بسیار براق و با عطریه و بیخش بقدر زیتونی و با شعبه
و در اول یابس میروید در طعم و خواص مانند کف الضبع و فرزجه بیخ او معین حمل و ذرور او
جهت قروح خبیثه و با عسل جهت ثآلیل موثر است کف مریم نباتیست بقدر ذرعی و برگش مستدیر
و بقدر برگ مورد و بیخش مابین سیاهی و زردی و در وسطش سرخ و تخمش از تخم کاهو باریکتر
و با تلخی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح
و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ است و قدر شربتش یک مثقالست کف الاجذم و کف
المجذوما نیز گویند نزد بعضی درخت پنجنگشت و نزد جمعی بیخ سنبل رومی و نزد برخی کرمه
بیضا است و بعضی گویند خصی الکلب است کف عایشه اصابع صفر است و نزد بعضی حجر کف
الیهود قاطاطیقی است کف النسر خرنبل است کف الکلب نیز گویند و بلغت مصر اسم اسقولو
فندریون است کف الذئب کف الضبع است و نزد بعضی کبیکج است کف ... بد اسقانیت
کف هدهد عرطنیثا است کف مریم اصابع صفر است و در عراق شجره مریم را باین اسم نامند

و در معرب

و در معرب بنطافلون را کف الذئب و کف الارنب حنططیانا است کزبری بوبهت و غیلاف
شکوفه تازه مسمی بطلع و خشک آن موسوم بدقیق النخل و کش است و طلع مذکور شد
و کفرا با عطریه قویه و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد در آخر دوم
خشک و با حرارت کمی و برودت زیاده و دو مثقال از سفوف او قاطع اسهال و طبیخ او
قابض و نیم رطل نیم کوفته او را چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رسد با وزن
آن شکر بقوام آورند جهت درد مثانه و کرده و ضعف احشا مفید و منع انصباب مواد بمعده
و رحم مفید و کون کفری مقوی لثه و رافع آکله و قروح خبیثه است و بدستور ذرور آن
همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و راتینج رافع جرب است
بشرطیکه چند روز بگذارند و غبار او بسیار نرمیکه خیرکش را وهم میرسد و جمیع افعال قوی تر
از کش و لغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه و اسهال است و عرق
کفری که بطریق گلاب گیرند با عطریه و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحج است
و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع نیم کوب کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار
روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع ورم معا و درد سر
حاره و مقوی موی و مانع سقوط آنست و کفری بالخاصیه مانع فساد دخنها و مقوی فعل آنست
کف الیهود حجر الیهود است کف بنات اسم فارسی زبد البحر است کف ... اسم فارسی زهره النحاس است

کفتار اسم فارسی ضبع است کفینه اسم فارسی حجر توتیا است کف اسم فارسی زبد است
کاف مع الکاف
کمری اسم هندی قاقنا است کمرکه اسم هندی نیلوفر است کرای اسم هندی دجاج است
کلکاب اسم ترکی قبج است کلکاب دران اسم ترکی صعتر است کلو اسم تنکابنی لبلاب
مع اللام
کبر است کنگ اسم فارسی جرجیر بری است کل اسم چوبیست که از هند آرند و فعل مغاث
از او می آید و لهذا او را مغاث هندی نامند کلیه بفارسی گرده و باصفهانی قلوه و بترکی
بوکرک نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان
جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و آب کامه و سرکه است پیه او ملین و ورام صلبه کلب بری و بحری و
اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود
و تولد واقع میگردد و سگ آبی دو قسم است یکی بحری است و دیگری نهری و آنرا بفارسی خرمان گویند
چه در شکل شبیه بخر میباشد و بعربی کلب الماء نامند و جند از این قسم حاصل میشود و سگ اهلی صفات
و مجموع آن را در دوم گرم و خشک و بچه بیست روزه او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو پخته تناول
نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و بجهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و پنیر مایه او بقدر ربع درهم
رافع سموم و کلف و شیر او که از زاییدن او دو ماه گذشته باشد همین اثر دارد و قطور او در رافع حرقة البول
و بیاض چشم است و چون بچه چشم نگشوده او را بتمامه طبخ دهند بقدری که آب بیان شود و لو دو مثقال
گندم را با آن آب بجوشانند تا جمیع آب را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را

در جای

در جای تاریکی با آن گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر
تناول کند و بغذای دیگر با آن مخلوط نمایند باعث حمل او گردد و از مجربات است خصوصا
چون سه قطعه مرغ پرورده و در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجرب است
و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد پستان است و استخوان و عصب
سگ با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات
و کباب جگر سگ دیوانه جهت رفع سمیت دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر او
جهت بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافع است و طلای زهره
او مانع روییدن موی زیادی چشم و بول او رافع ثآلیل و نشامیدن آن مانع حمل و پیه او
جهت خنازیر مفید است و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق مجرب است خصوصا چون تعلیف
به استخوان نموده باشند و آشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر یکدرهم و بدستور سرگین خشک او
جهت اسهال دموی و ذرور سرگین آن جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق
دندان نیش او که ناب گویند مانع خرخره خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقانیست
و چون ناب او را با ناب گربه بموی انسان بخور کرده هر دو را در خانه دفن کنند باعث
عداوت ساکنان آن منزل شود و محمد بن زکریا فرموده اند که چون قضیب سگ را خشک کرده
بر ران به بندند بغایت معین جماع است و کلب بری در سیم گرم و خشک و در خواص مانند

اهلی است کلب الماء قسمی بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن میباشد و دستهای او
بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست او را ظرف نفت میکنند و یک مثقال از
زهرهٔ او سم قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال او را نفع است
دیسقوریدوس گوید که گوشت تازه او جهت نقرس بسیار مفید است کلب بحری بقدر گربه و بزرگتر از آن
و شبیه بدان و دستهای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رود خانها
میباشد خصوصا در رود دجله و ارس کثیر الوجود است و در تنکابن او را سگ آبی مانند و چند راو
حاصل بشود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی چند را از آن قطع کرده بود و بعد از
جوشانیدن در آب خاکستر و بعد از آن خشک کردن رنگ و بوی از آن ظاهر شده و نوعی از
استحاله در آن معلوم گردید در خواص و افعال کلب بحری قریب بکلب اهلی است کلب الماء
کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است
که بحد سفیدی رسد و اجزای او بسبب احتراق از هم بریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف
و حلزون و امثال آن و از مطلق او مراد اطبا آهک است که او را ابیر و نوره و نیز نامند
و جالینوس کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته اند نه غیر آن و مراد اهل صناعت
ازانست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته بردهای انبر اکرفته
در کوزه گل اندود کرده چند شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین

معدنی است

[illegible marginal note]

معدنی است که سنگ رخام و سنگریزه های صلب را الجمل او زنند آب ندیده و انرا اجزاء اول
گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی التوه است و با حدت و محرق و مقرح جلد و آب دیده
قسم حجری انرا تا سه روز قوة احراق باقیست و بعد از آن مسحق میباشد و مویرا در مدت بعید
میبرد و در نفخ در بردن موی متوی فعل آهک است و ثفل عصفر در کشتن قمل و رفع بوی او است
و روغن گل سرخ و آرد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ سابیده رافع حرارت نوره است
و آهک شسته مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیدی تخم مرغ آلوده
و به آهک مغسول اغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجربست و ضماد او متوی عضلا و حابس اسهال
و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و با روغن زیتون
که در آن آهک را جوشانیده باشند جهت منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در
حبس خون جراحات قویتر و جهت جرب و حکه و رویانیدن گوشت زخمها و جبر اعضا مجرب و در فرزجه
او قاطع خون حیض است و گویند چون او را با مثل آن نمک و ربع آن طرطر سابیده با نه
منقل در سرکه تشغیه کرده پس تقطیر کنند منقطر مذکور کبریت را سفید میکند و سیمابرا منعقد میسازد
و خوردن آهک کشنده است و بدرد معده و حبس بول و غشی و اسهال و موی و آبلها در او آمده
مکرر ریخته باشند هرچه باان آب طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از سر ادویه است

کلیج لغت سریانیست و بغدادی گویند که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه ببرگ درخت سیب و قابض
و رافع نفث الدم و اسهال دموی جهته ازدیاد اثنی و سعوطا و جهته رعاف مفید و تخمش بسیار گرم و مدر
عرق و رافع مغص است و از قول ذکاهر میشود که اندرد کالیس باشد و در انجا تصریح نموده که
مانند شاهان پی برگست و در اینجا بیان نموده که برگش مثل برگ سیب است و بلغت مصر کلیج
عبارت از نشق است کلیانی اسم اشقت کلکیر راسن است کلیکان کنیج است کلیعا
دلف جرجیر است کلم نبطی اسم فارسی غراب البتع است کلیمیاه اسم فارسی
غراب کبیر و غراب الزرع است کلیم غو اسم فارسی آذربویه است کلی غریب با صنعیای اسم
سفاربوست کل یا ختمان بلغت خراسانی زرین درخت است و بلغت تبریزی حماحم است کلانجب
بلغت تنکابن وردع است کل ماغفت بلغت اصفهان حریف است کلشتی اسم فارسی نسرین است
کل فلیست اسم فارسی آذریون است کل نار اسم فارسی جلنار است کلکندم اسم
فارسی جو و جندم است کلنت اسم فارسی خراز الصخر است کل بکسر کاف اسم فارسی
طین است کل آرامانی طین الاحمر است کل ارزنی طین الماکول است کل مفا بضم اول اسم
فارسی فاغیه است کل خوش نفز اسم فارسی منحج است کلورنج دردا احمر است در د
الکهاق است کل ترنل اسم فارسی زهره است کلم اسم فارسی کرنب است و کلم رومی قنبیط را

نامند

نامند کلنک اسم فارسی کرکی است کلاب ماء الورد است کلاب اسم دیلمی دیک است
کلمارا اسم دیلمی لوف الکبیر است کلا لوخی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی
بطیخ رقی است کلی اسم هندی تبدست کلیجری اسم هندی خیار است کلیجا اسم
هندی کندر است کلنجن اسم هندی خولنجان است کلتهی اسم هندی حب القلت است
کلوکوه بفارسی سرخی نامند از سفیداب و لک ترتیب میدهند و بجهته صفای بشره و سرخی رخسار
مستعمل زنانست کلس بلغت مازندرانی جرلیست کلماخیر صمغ کرفس کوهیست شبیه
بجاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است در اخر سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسقط جنین
و محلل صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقای زقی و لحمی و قدر شربتش از یکدانک تا نیم درهم

کاف مع المیم

و مصلحش کثیرا است کمثری بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی آن ترش
و شیرین و اقسام است و بهترین اقسام شیرین او امرود چینی و نطنزی است و چینی مخصوص
بلاد دامغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد ری و نطنز موجود است
و بهترین امرود بلاد آذربایجان بلیجی است و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم
تر و حابس بخار است و مفرح و مقوی معده و مانع تخمه و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات
و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه و بعد از تلیین معدل خون و مرطب دماغ و جهت رفع

سمیته فطر مفید و مولد نفخ و قولنج و مصلح او زنجبیل مربی و رازیانه است و بهترین اقسام امرود ترش
لطیف آبدار رسیده اوست در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشهی
و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل طبع و قبل از آن قابض
و مولد خلط صالح و مسدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده
در صحت آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود را کشنده کرم معده دانسته اند
و شکوفه او مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد او جهت ورم چشم نافع و برگ او جهت
اسهال و التیام جراحات و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منضج است
و نوع بری او قلیل الحلاوه و کوچک و بی آب با عفوصت و بسیار قابض و مسدد است و ذرور خشک او
جهت رویانیدن گوشت جراحات و سفوف آن جهت اسهال حار و خاکستر چوب او رافع زهر فطر و
امثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوشبو و عسل است و رب امرود قابض
طبع و مقوی معده حار است **کما** اسم جنسی از اقسام فطر و کشنج است و فغیل و سماروغ است و ترد
بعضی مخصوص نوع ماکول آنست و فطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور شد **کمافیطوس** معرب از
حامانیطس یونانی است که بمعنی صنوبر الارض است و آن نباتیست در بوی شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با
اندک قبض و تندی ساقش بلند نمیشود و برگش در پیچیده کی و تراکم و بری از رطوبه شبیه است

بحی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند و برگش از آن ریزه تر و با زغب و با رطوبه چسبنده
و شاخهای او مایل بسرخی و گلش زرد و با رایحه و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش شبیه و از
ماه نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا دو سال باقیست و مولف اختیارات
تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است و ریشه از داشی دارد نامند کما هرا
این کلام ممیز از سایر اشتباهات است و در آخر دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل از او برگ و شکوفه
و تخم اوست مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت
استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با توابل النخاس
و اقیاء مسهل عظیم زرد آب و منقی رحم و سایر اعضا است و مداومت آن با آب زاران و عسل
شهد رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت اندمال جراحات و ملابه پستان و با عسل جهت منع غلیظه
ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش نیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزن آن الوس سما
و نصف آن سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند **کمادریوس**
معرب زخاما دریوس است که بمعنی بلوط الارض است و آن نباتیست طولش قریب بشبری و برگش ریزه
و در شکل و رنگ و تشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و
بنبک لاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با حدت و در تموز یافت میشود و قوتش تا هفت سال
باقیست و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمادریوس بیخ درختیست رومیه

بلوط در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز و سرده مزمن
و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف مقعد و
اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که بثلث رسد
و چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و مثانه مجربست و سه درهم مسحوق او با جلاب یا عسل در چند
روز رفع درد سینه و برودت نواحی میکند و ضماد او با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال او با شراب
جهت عشا و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و در غسیله آب تازه او با آب طبیخ او یا از کل او ترتیب داده
باشند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و شراب او که در یک رطل آب انگور ده مثقال از آن
ریخته باشند یا در یک مثقال و نیم او را در یک رطل خمر زرده و مدتی گذاشته باشند جهت تشنج و یرقان
و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر
شربتش تا سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعا و کرده است و مصلحش کثیرا و بدلش مثل آن
سیسالوس است و ربع او سلیخه است و نزد بعضی نیم وزن آن سلیخه و بعربی زیره کاموین و بیانی
و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه است سیاه و بری و بستانی را
کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و اخیر زیره سبز است و در اکثر مکان
میباشد و بری هر صنفی قویتر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه بشونیز و قوی الحرارة است

و از مطلق کمون مراد کرمانیست و به یونانی او را باسیلیقون نامند و بمعنی ملوکی است و بهترین
اقسام کرمانی بری و زبون ترین سفید بستانیست و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نبات
او از رازیانه کوچکتر و برگش متعدد و قبه او مانند شبت است در اول سیم گرم و خشک و بسیار
ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طمث و حیض و تریاق سموم هوام و محلل نفخ و ریاح و هاضم
و محرک ارواح و ملطف لحوم غلیظه و جهت عسر نفس و تخمه و مغص و فواق و مسهل در رفع خوراک و امثال آن و فواق
رطوبی و ورم ریحی سپرز و بو دادهٔ او جهت اسهال رطوبی نافع و با سرکه پرورده آن که بعد از آن
برشته کرده باشند قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه بطبیخ او محلل
نفخ و قولنج و ضماد او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با صعتر
و قطور او جهت قرحه چشم و جرب و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و طلای آن جالی بشره و آب
او جهت طرفه و با نمک جهت سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم
سپرز و بار و با قلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم و بدلش کرمانی
سایر اقسام او و بدلش کمون شامی کرویا و تخم کرفس است و مداومت جرم او و عرق او مورث لاغری و
زردی رخسار است و چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند رمدة العمر منع تکون قمل میکنند
و از مجربات دانسته اند و قسمی نبطی او که بفارسی زیره سبز گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه شونیز است

جهة تزیین هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و خون منجمد ان بی‌بدیل است خصوصًا چون با ترکیب
لبنانی بنوشند و با سرکه جهة فواق و کرم معده ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع زنگ خون مرده
تحت جلد است و جهة ورم حار شریان مفید است کمون حبشی قسمی از کمون بر لیکن شبیه بشونیز و مذکور شد
کمون حوانید نست کمون فارسی کرویا است کمون سیاه زیره کرمانیست در بعضی بلاد
شونیز را باین اسم مینامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیره سبز است کایبون مازریون
سیاه است ... صمغ خرد یمنی است و بفارسی حسن لبه گویند و حصی لبان مذکور شد ... تمیمی
گویند بلغت سریانی باداورد است و بفارسی کیاهیست معروف که دوا را بان تعلیف میکنند
صمغیت منتن صمغ او است کاین اسم هندی نوعی از منیس است ... اسم هندی تخم
انجره است ... اسم هندی مومیاییت ... اسم هندی عنب الثعلب است ... اسم فارسی
بول است ... اسم ترکی نفضه است ... صمغیت مخصوص بلاد شحر عمان و جبال یمن
مستدیر صلب مایل بسرخی او را کندر ذکر و سفید است را انثی نامند و تازه او را که در انبار نها
حرکت داده باشند مدحرج گویند و پوستهای رقیق او را که از ساییدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر
نامند و انچه غبار صغار ایشن و مانند آرد باشد دقاق کندر و کندر را قوتش تا بیست سال باقی میماند و مغشوش
او از آتش شعله در نمیگیرد و درختی است بقدر دو ذرع و خار دار و برگ و تخم او شبیه ببرگ و تخم مورد

مفید جهة ... صمغ ... بمعنی ... و کثیرا ... فی ... و غیره ... العلب ... علی بصیرة

عبارات ... مجموع
درد دم گرم

درد دم گرم و در نسیم خنک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان ظاهر اعضا و جمیت دماغی
و نفث الدم و مقوی معده و دل و هاضم و حافظ و جهة ضعف بلغم و با تریاقیه مبهی و منقی و مقوی
روح حیوانی و دماغی و جهة خفقان و صاف کردن او از دبا و مصطکی جهة رطوبات
دماغی و نسیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درهم او با مثل آن زنانخواه جهة زحیر و با روغن
زیتون و عسل جهة رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع رایحه کریه خیشوم
و عبر النعل و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح غلیظ و نسیان
و با مویزج و صعتر جهة ثقل زبان و با زرد تخم نیم برشت جهة تقویت باه و تولید منی خصوصًا
با جوز و بابونه و اکتحال او جهة جلای بصره و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و
بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصًا با عسل و ذرور او جهة قروح خبیثه و ساعیه و قرحه متعفن
و ضماد او جهة ثالیل و با پیه مرغابی جهة جراحت سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسد
و با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهة تحلیل صلابات و با روغن مورد جهة ریختن
موی و با عسل جهة داء الثعلب و با زفت جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد گوش و با قیموالیا و روغن
گل سرخ جهة اورام حاره پستان و با ادویه محلله جهة اورام احشا مفید و بخور او جهة رفع و با و سرفه
رطوبی و قی و با دگر بریزانیدن هوام و خاییدن او جهة سرفه رطوبی و تقویه دندان و لثه نافع و خوردن یکمثقال
او در ادرار و خیسانیده و آن آب را بنوشند و مداومت بان نمایند جهة رفع نسیان از مجربات دانسته اند

ربع ... مس ...

واکثار او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جرام و بهق سیاه و مصلحش برنج
فارسی و شکر و قدر زیاد او باشراب سرکه کشنده است و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مصطکی
و قشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض و مجفف قوی است و بجهت نفث الدم بغایت موثر
و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا و حقنه او نیز بدستور جهت قرحه امعا مفید است
و ضماد او بر شکم قاطع اسهال کشنده و گرم معده است و دقاق کندر لطیف تر از کندر و منضج و جالی
و در افعال ضعیف تر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی است و دخان او که دوده
او باشد گرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده است
[illegible] بیخ نباتیست شبیه بکنگر برگش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس التمینه را به او می پوشانند
و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بوی و در سرطان میرسد و قوتش تا بیست سال
باقیست در آخر سیم گرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم و مخرج مرة السودا و بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی
و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آرنده
و شامیدن و طلا کردن او جهت استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای او با عسل جهت بهق
و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب بقدر یک عدس جهت امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهت
شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و سکوت و چستی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او
زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه مجرب و قی کردن آن جهت عسر نفس

در بول و با بیخ کبر و حاو شیر جهت ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و شقیقه سوداوی نافع و زردک که در آن جوشانیده
باشند جهت امراض بارده گوش خصوصا جهت کرم آن و جهت تحلیل آن قوی الاثر است و قدر شربتش
جهت قی کردن یک دانگ تا دو دانگ و جهت سپرز و یرقان و امثال آن یک دانگ تا پنج قیراط و اولی
اجتناب از شرب اوست و دو درهم آن کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مصلحش زبد و مورث
کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهت قی مثل او جوز القی و ثلث او فلفل و در غیر آن وزن او
آن متعدد و نیز بضعف آن شیطرج است [illegible] بلغت طبرستانی قسم کبیر زعرور است و بعربی [illegible] مانند
قابض تر و لذیذ تر از زعرور است و در افعال قوی تر و دوام او زیاده تر از اوست [illegible] اسم فارسی
صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند در دوم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل
اورام و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است [illegible] اسم نبطی نباتیست مثل درخت
کوچکی برگش در رنگ و حدت شبیه ببرگ سعتر و در بوی مانند بوی دود و شاخهای او از یکساق بطرز رسته
و نرم تر از درخت حیة الخضرا در سیم گرم و خشک و بوییدن او مسخن دماغ و شراب او مسخن معده و جگر و معین هاضمه
و بالخاصیه بجایی که او باشد عقرب در آن نمی آید و اگر برگ او را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و محلل و مفتح
ثقل و محرق خلط و قدر شربتش یک درهم است [illegible] نباتیست شبیه بنبات زبانه و در ذل و
برگش عریض تر از آن و در بوی مانند کندر و در سیم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته باشد
[illegible] مصطکی است [illegible] اسم یونانی جادریس است [illegible] عود العطاس است

کنجد بری اسم اصفهانی ارزنست و در دیلم کنجینه نامند کنجه اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی
برست کندر اسم فارسی حرنفست کندم کم اسم دیلمی خندروس است و در اصفهان ذرة
مکه نامند کندم رومی اسم فارسی شیلم است کندنا اسم فارسی بادآورد است کنه
اسم فارسی قراد است کنار اسم فارسی کراث است کناد اسم فارسی نبق است
و بلغة مازندرانی اسم درخت بنم است کنف اسم فارسی قنب است کنجب اسم فارسی
حمصیوست کندرب اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندهک اسم
هندی کبریت است و کندیک کندک نیز نامند کنبر اسم هندی خرزهره است کنده اسم
هندی نی شکر است کندیا اسم هندی نفاح اذخر است کندا اسم هندی صمغ است کنبود اسم
هندی خراطین است کنولیا اسم هندی عنب الثعلب است کندا بهندی رجل الغراب است اندام
بلغة سندی ساذج است کنهال بهندی محلب است کندا بهندی حندقوقی است کنتو
بهندی شنبالیت کنکونی بهندی دخن است کنوا بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است
کومه بلغة اصفهان نوعی از زهریست که مایه آبکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند در خواص
قریب بری و تجفیف و کمتر از آن و مضر سینه و سرفه نیست اما اکثار او باعث تبهای عفن و اورام
مزمنه است کوتیلا لغة تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ بلغة طبرستان دیوداره و بلغة مازندران
کوزن گیاه بیان نموده و آن نباتیست برکش شبیه ببرگ نارنج و ساق او زیاده بر دو زرع

کافی مع الواو

دنخمش سیاه و بقدر آلو بالو و ظاهر تخمش سیاه و درونش سفید و از غیر نفاخ است و بالخاصیه
هر فعلکی که قابلع آن در حین قلع او کند دیهر قولی که متلفظی کرده شاربی و همان فعل قول
مبادرت نماید و از مجوده است و مستعمل اهل آن در ولایت دیلم برکلد است و در اطعمه استعمال
مینمایند در آخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رادع سلس البول و بول
در فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربت از برکش که با اطعمه طبخ نمایند تا
ده درهم و از تخمش تا نیم درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده است کوالع جمع کراعست
و دندکو رشند کوره اسم فارسی مقل است کوزمان کهنه است کوالف باد آورد است کوزندم
جوز جندم است کولب باموس لحین ساموس است کوک خس است کوبیر اسم هندی فلفل است
کوب ذر فلفل تیبت و نزد بعضی قیمولیا کوز النخل اشنان زنبور عسل است کوزان نوع
از آل است کورکیا اسم فارسی اذخر است کوشاد اسم فارسی خیطیانا است کوزمن اسم
رومی انجد است کوکانیوس اسم سریانی اجاص است کوله بر اسم فارسی انجد است کوزه
اسم فارسی خرنوب شامی است کوبنج اسم فارسی زعرور است کوشکا اسم فارسی سنبج است
کوزر اسم فارسی کبر است کوکان بفتح اول و دوم اسم فارسی فتاد است کوکربان
اسم ترکی حجام است کوقل اسم هندی مقل است کوکر اسم هندی ثعلب است کوده اسم
هندی فرس است کوشتا اسم هندی قسط است کوه بتا اسم هندی حب النیل است کرکی

کاهو را در فرس قدیم
کوب گویند
مرعی

کاف مع الهاء

بهندی دجاج است کرکره بهندی کمافیطوس است کلاغه اسم هندی خصی الثعلب است
کوزه بهندی صمغ است کرم اسم هندی خراطین است کونه نره اسم مازندرانی جرجیر
بابلی است کهربا بهندی گویند از نوع مهره است و از دریای مغرب بساحل می افکند و بعضی را
اعتقاد آنست که صمغ درخت جوز رومی است و از بلاد اروس و بلغار و مغرب خیزد و
نزد بعضی آنچه مسلم است در جزایر بحر مغرب که باشند مرغ متحجر میگردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود و نزد محمد بن احمد مغربی و مغربی آن قوی تر از
عربی است و از اقوال قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یک جنس باشند و سندروس مخصوص
بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریکند و سندروس را بدین
حرارتی که از مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاد است و در
سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
از آن ظاهر میگردد و بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب یا زمین فراریج مغرب بهم رسد در گرمی
معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم
جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و جهت سهال دموی و یرقان
و خفقان و حرقة البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر بول و بالخاصیه جهة
زحیر نافع و طلای او جهة بیگنگی اعضا و با مورد جهة منع عرق ضعفا و با صبر جهة ساقط کردن

دانهٔ کهربا

جهة سوختگی آتش و تعلیق او جهة حفظ جنین از اسقاط و دفع یرقان
... است و تعلیق او بر معده جهة منع تخمه و با خود داشتن جهة تقویت دل و دفع خوف
و طاعون و زرور او جهة التیام زخمها مفید است و چون بوزن چهار شعیر او را در طالع
سرطان در صورت... قایم الذکر نقش کنند حامل آن از جماع فتوری نیابد و گویند
مفرح و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن آن ... ...
و ثلث وزن آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و قدر شربتش
نیم مثقال است کهربانا اسم سریانی شاخ نبات فادانیا است کهلم کمیله است
کهل اسم اصفهانی قلی است کهیا اسم هندی خرنوب است کهلم و کهرب اسم
بادنجان است کهرنا اسم هندی مزدوره پی کونت است کهرکت بهندی خرما است
بهندی بمعنی ترش است کهیر بهندی اسم تمر است کهیلا ... بهندی تخم خرفه است
کهنتهه بهندی بمعنی تفل چیزها است کهو بهندی اسم حافر حیوانات است کهنکر بهندی
خشک است کهتل بهندی سلیخه است کهیریر بهندی سوسمار است کهونی بهندی حب
المحلب است کیاه دمیر اسم فارسی اکلیل الملک است کیاه داود اسم ... اسطو خودوس است
کیرس ذره است کیسج کادی است کیل پر اسم فارسی سرخس است ... اسم فارسی مرصطی است

کاف مع الیاء

کیلاس رترسیا که آلوبالوست و بعربی حب الملوک نامند مذکور شد
ازدوقس است و مذکور شد کیله بهندی موز است کیره بهندی اترج است
خنطه است کیره بهندی مغره است کیر بهندی زعفرانست بیتی بهندی خبث الحدید است
بابلا بهندی دار شیشعان است لینکر بهندی خار مغیلانست لیلر کانیر اسم هندی
اقاقیا است عنزروت لام لادن رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت
انار و شبیه بدرخت دبق و برگش عریض و بهم متصل و رقیق و ملت و کلش مایل بسرخی و ثمرش مانند
زیتونی و در جوف ان دانه سیاه باریکی و رطوبه غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند و بهترین
اقسام و لادن عنبری نامند و هرچه از ان رطوبه بر موی بز دلو نشند و چون جریدن ان نبات
چسبد و از ان جدا کنند زبون تر از قسم اول و هرچه بر سم مرائی چسبد و با خاک و ریگ
امیخته باشد زبون تر از همه است و بعضی تصریح نموده اند که رطوبه مذکوره از قسوس که نوعی
از لبلاب است بر موی مرائی میچسبد و بهترین او نرم خوشبوی سیاه مایل بسرخی و سبز
در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوه قابضه و منضج قوی و محلل و مفتح دهن
رگها و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع نوازل و دارای
بارده و با شراب قابض طبیخ و طلای او جهت درد سر و صلابه معده و جگر و التیام زخمهای کهنه

و با شراب جهت اثار قروح و آبله و فرجه او جهت صلابات رحم و خناق و خنازیر و ادرار
حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات و سرفه ایشان و بر معده
جهت تقویه ان و رفع غثیان و سیلان لعاب ان و با پیه خوک و پیه گاو جهت ورم
مقعده و درد ان و حقنه او با روغن گل جهت سحج بارد و طلای او با روغن گل جهت شوخکی
آتش و با روغن مورد جهت تقویه موی و منع ریختن ان و بخور او جهت گریزانیدن هوام
مؤثر و چون زن بعد از بول کردن بان بخور کند پس در حال باز بول اید از زن قابل حمل
خواهد بود و الا قابل نیست و مضر سفل و شامیدن او موجب کرب و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش
تا یک درهم است و روغن لادن که کوفته او را در یکرطل روغن زیتون بخند حل نموده روز
دیگر بر اتش ملایم گذارند که قریب بسوختن ان روغن بسوزد جهت برودت اعضا و تقویه معده
و زکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویه ان بغایت مفید است لاجورد معدن او در ولایت
و بهترین او صاف و شفاف است که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و انچه از سنگ مس مرتب
دهند و هرچه با زرنیخ و زاج و سنگ ریزه ترکیب نمایند و داو لاجوردی نمیباشد بخلاف مغشوش
ان و محلل و رطب غیر مغسول او است در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و محلل
سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و صاف کننده ان از کدورت و با خاصیت رافع سودای محترق

قلب و جالی است و تعلیق او رافع خوف و مفرح و مقوی دل و با قوه جالی و با قوه قابضه و رافع
امراض سوداوی و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و بدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و رمد و دمعه و
بیاض و قرحه و ریختن مژگان و ذرور او جهت اکله و قروح ردیه و نفوخ او جهت رعاف و فرزجه او
با دهن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قلع ثالیل و برص
منفخ و مضر معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم
مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر ارمنی است لاله سرنگون اسم فارسی نباتیست معروف و در
باغچه ها غرس میکنند بیاض او را چون با دنبه با لمنا صنعه کوبیده بجوشانند تا آب او سوخته و دهن بماند
طلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته اند لاله نعمانی اسم فارسی نباتیست برگش شبیه برگ زنبق
و منحصر در سه چهار عدد و گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و
چند پرده او چیزی شبیه به ابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده پردن او سیاه و مغزش سفید و
شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است با تفریح و سکار و محرک باه و سرخ کننده رخساره و منوم و
قلیل الحرارة و با رطوبة غالبه و مشهی غایبه و مشهی و هاضم است و قدر شربتش از یک درهم تا دو
درهم است لاغیه نوعی از یتوعات و باسمیه و بنجایه تر از انواع یتوعات است و ابو جریح گوید از
مطلق یتوع مراد لاغیه است و او را در کتاب ابن سینه مسیح نامند گیاهیست برگش قریب بگیاه

بتقدیم الیاء التحتانیه علی التاء الفوقانیه

سقمونیا

سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد و مایل بسرخی و شبیه بنرگس و مایل بخوشبوئی و تخمش مانند تخم خشخاش
در آخر سیم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مفرح جلد و منقی و بد شیوه برگ و تخم او مسهل تر دارد
و کشنده ماهی و جهت استسقای زقی و اخراج زرداب نافع و شیر او از سقمونیا قوی تر و بارد و جمع کرده
استعمال باید نمود و قدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ و نیم و از آرد جو مخلوط با تن تا یک درهم و از برگش
در مطبوخات به شوربا تا یک درهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا است لالا رادی گویند گیاهیست که از گله خیر دو تخم
ثمر او جهت بواسیر و درد مقعده و شراب او جهت زنج سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم مورد است لادن
صمغ درخت هندیست خوشبوی شبیه ببوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ ما بین سفیدی و
زردی در آخر دوم گرم و خشک و مسخن و ملطف و منضج و مفتح سدد و رافع بلغم و جهت سستی اعصاب و ضعف
و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل ورمها و قطع رائحه بد نافع و با آب مورد جهت
تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال موثر و بخور او عرق آرنده و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر
شربتش نیم درهم است لاجی اسم هندی هیل است لاجزیه صامر یوما است لازورد
لاجورد است لاغوتین یا لاغوتس بیونانی و لاغوقلیریا بیونانی ارنب بریست لاغوس ابن بالسود
بیونانی ارنب بحریست لاغیرنادس مرطیانتنا است لاوتیا بیونانی ناهودانه است
لانک اسم هندی گرسنه است لاک اسم فارسی لک است لاک شب اسم فارسی علیک است

اللام مع الباء

قال دیسقوریدوس الفوتونیا و ابن البلاب البری اسامر الادویه

لبلاب اسم جنس نباتیست که شاخهای آن حام حام فارسی اسم لاله خنای بیست ختنی لاله عمند
او ممتد شده بهر جا در آمیزد و هر چه بزرگتر باشد کبیر گویند و کوچکتر او را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه
می باشد سفید را گلش سفید و شبیه بشاخ حجامت و تخمش سفید و برگش مانند برگ لوبیا و در تنکابن
گلکونا منده و سیاه او را گلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و سرخ
و کبود می باشد و برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخم در غلاف سیاهی مایل بسرخی و قسمی از آن بی ثمر و ساق
جمیع اقسام کبیر و صغیر پر شیر است و مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد و خشک اند و نزد
یوحنا ابن ماسویه گرم و مفتح سدد و ملین طبع و محلل و اب آن مسهل مرة الصفرا و چون بکوبند
تنقیح او غالبی و استعمال آن اکثر در آب فشرده آن بعمل است و برگ کبیر سفید او که مسمی بحبل المسا
کین است جهة جراحت عظیمه و سوختگی آتش و درد و شراسیف مزمن سینه و اب او جهة سرفه و قولنج حار و
با خیار شنبر جهة ورم مفاصل و احشا و قرحه امعا و در بومیدیل و سه درهم از گل او جهة قرحه امعا
و ضماد برگ تازه او جهة درد سر و مطبوخ او در روغنها جهة تحلیل اورام و دردها و سعوط عصاره
او با ایرسا جهة درد سر کهنه و با روغن زیتون جهة درد گوش و جرب گران و با موم
روغن جهة سوختگی آتش مفید است و قسم سیاه او را عصاره اش سیاه کننده موی و برگش
جهة قروح خبیثه و کل قسم اخیر که بی ثمر است آشامیدن و فرزجه آن مدر حیض و بکور او

بعد از طهر

بعد از طهر مانع حمل و اب او شدید الحرارة و حدت و سترنده موی و کشنده قمل و بیخ
او با شراب جهة گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهة التیام جراحات خبیثه
و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونة و دراز مایل بسیاهی است مسمی بسمیلقس است
سرد و خشک و جهة سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و ربع درم بزر و ربع رطل از آب
او با دو درم مغز قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او رافع قروح خبیثه و تازه
التیام دهنده جراحات است و قسم لبلاب مضر عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و
قاطع حیض است و قدر شربتش از آب او از یک تا سی درهم و لبلاب صغیر با توه
محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم از سایر اقسام و رافع سرفه کهنه با پوست طبخ نمایند
و قولنج حار و محلل ورم مفاصل و با خیار شنبر جهة اورام احشا و تفتیح سدد و اکثر تنها نافع
و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است با بیست درهم نبات لبخ اسم عربی درختیست
غیطی است و در صعید مصر کثیر الوجود و شبیه بدرخت چنار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از
رسیدن شیرین میشود و با کراهة طعم و برگش مایل بدرازی و معروف بسمیه است و اهل
مصر سمیته در او نیافته اند و ابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آن را درخت دانسته و نزد
مؤلف جامع الادویه سداب است در دوم سرد و خشک و شرب و ذرور او قاطع

نزف الدم و رادع درد دندان و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن و مورد
جهت جبر کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفصل و درد داء جهت گزیدن انیدون هوام مؤثر و خوردن
آن مقوی معده و حابس اسهال و صداع و مورث ثقل معده است **لبن** بفارسی شیر و بترکی
سود نامند مرکب القوی و مشتمل است بر دهنیه و مائیه و جبنیه و دسومه او در اول و دوم گرم
و خشک و مائیه در دوم سرد و تر و جبنیه در اول سرد و خشک است پس شیر هر حیوانی در گرمی
و سردی و یبوست و رطوبه بحسب غلبه یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات
به انفراده مذکور میشود و امور کلیه و مشترکه در اینجا مرقوم میگردد و هر چه در تغذیه انسب است
از حیوانیست که اقرب بولادت انسان است و لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز
و گوسفند و آهو و شتر و از الاغ و اسب و خرگور و خوک و غیره در تبریدی اقوی اند و از گاو و
گوسفند و بز در تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فصل مختلف میباشند چه هرگاه بمسکرات
و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و خشخاش و مانند آن شیر او مخدر و مسکر
میشود و از تعلیف بمسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و ملطفات و مغلظات
و امثال آن آثار آن مبدل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از
سرد شدن زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ آن گردد

و از مطلق

و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است و در تغذیه ابدا از گوشت و تخم نیم برشت
موافق ترین اغذیه و هر چه جبنیه در او غالب باشد مسدد است و الا مفتح و طلای
آن موافق ورم مقعده و قرحه و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است
و استعمال آن جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته تا چیزی خوردن و خوابیدن
منع آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مهلک دانسته اند و قبل از
انقضای چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظت و در قرب الولادت بسبب
غلبه مائیه استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال او اولی است
و اکثار او مورث تبها و مولد قمل و حکه و دسومه سریع الاستحاله بدخانیه و در امکن حاره
و معده ضعیف باعث مرض است و موافق سوداوی و یابس المزاج و معتادین افیون و قلیل او
در تغذیه و کثیر آن در تلیین طبع قوی تر است و مجموع شیرها ملطف و جالی و رافع اخلاط سوخته و موافق
اعضای تناسل اند **لبن البقر** شیر گاو است و کاهش از جنس او است و اغلظ از آن و سرد و دهنیه
غالب و مائیه و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و غلیظ تر از سایر و تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد
بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و دفع فضلات
و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است بتقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت
سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویه بدن و قرحه ریه و سل که با تب خلطی باشد و امراض یابسی و جرب

[illegible]

دتو با دکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با کردکان و خرما جهت فربهی کرده و بدن
و داغ کرده او به آهن و سنک تفته جهت اسهال و قطور و طلای او جهت اکثر امراض چشم نافع
حتی مایوس العلاج از مداومت ان صحت می یابد و با کندر جهت حرقه و با انزروت جهت
ناخنه و سبل و سنوناق و طلای او با شیاف ابیض جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با زیتون
و موم و روغن زیتون رافع درد نقرس حاره و قدر شربتش از نیم رطل است تا یک رطل و مضر صاحبان
سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و بی و درد سر و سدر و صرع و مفسد دندان و زنان البثق و صاحبان
خفقان رطوبی و منجر و آکلنا را و مورث سنک مثانه و کرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط
غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شربت او با شهد شکر مانع انجماد اوست و چون منجمد گردد باعث لرزه
و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و رافع ان قی و شرب سکنجبین عسلی و سرکه
ممزوج به اب نمک و نشا و بدستور تخم کرفس و عسل با اب گرم است و شرب پنیرمایه را تا یک مثقال
از مجربات شمرده اند لبن الضأن شیر گوسفند است و دهنیه و جبنیه او غالب و غلیظتر از شیر
گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه و تدارک مضرت جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر
دماغ و نفخ و قرحه ریه و امعا و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در
سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیه او غالب و برودت
و رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب و بی حرارت و ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه و دق

و غرغره

و غرغره او در ورم لهات و خناق انفع و سی مثقال ان تا چهل و پنج مثقال با دو مثقال شکر ادهم مثقال
زرنیخ سرخ و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند
شیر گاو و از ان لطیف تر و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس ان لبن النساء شیر زنان
موافق ترین شیرهاست و از مرضعه دختر سرد تر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و منضج سده
خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یابسی و سوداء و جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام
و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک و ترتیب دماغ و درد گوش و ورم
و قرحه ان مفید و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را
بر روی قمل بدوشند و قمل بمیرد یا در زیر او بماند از ان دختر حامله خواهد بود و بعکس ان
به پسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و سایر البان انست که چون بر روی ناخن
بریزند جمع شود و با چسبنده گی باشند با اعتدال قوام لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیه
از جهت شدت امتزاج اجزاء او جدا نمیشود و لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت و مفتح
و مدر بول و زرداب و ماء الصفرا نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده لثه و تر و
محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و ادرار مشیمه باطنی و ضیق النفس و ربو
و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند مسهل
زرداب و باید بتدریج از او دو وقیه بنوشند تا بیک رطل رسد و ادرار و ورم صلبه
با روغنهای محلله بنوشند مانند روغن ناردین و بادام تلخ و قسط و امثال ان

و باید شتر را تا دو روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال

ان نمود لبن الاتان شیر الاغ است و مائیة او غالب و بغایة قلیل الجبنیة و دهنیة و سرد در این

شیرها و لب یا مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و منفتح و بطی الاستحاله بخلط غالب معده و جهة

سل و دق و هزال یبسی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفث و جهة رو نفث الدم و التهاب

خون و صفرا و جراحات رحم و مثانه و الات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او جهة جرب

امعا و رحم و اسهال دموی خصوصا با قابضات و مضمضه او جهة تقویة لثه و دندان و ضماد

او جهة اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهة دمعه و سلاق منفعت مفرط ان

در سرد و مصلح او کل انگبین و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل است با شکر و کثیرا و روغن

لدد و در یبوس و امثال ان و تعلیف او باشیای مناسبه هر علتی شترط است بدل

شیر بز لبن الرماک شیر مادیان جبنیة او کمتر و گرم تر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و

مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او بانشازه

عاج بعد از طهر معین حمل بما قراست و از خواص او است که در هر سالی که قابلیلی از او باطفال

دهند در ان سال ابله بر نیا رند و اگر براید زیاده از چند عدد نباشد و از مجربات مکرر است

و نرش کرده شیر مادیان را قمیز نامند و در اکثر افعال قوی تر است لبن الناقه شیر

خر است نزد بعضی ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضح است لبن الحمار الوحشی

شیر اهو و خرگور گرم تر از شیر مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است لبن الفاشی

لبن الاسد شیر شیر بیره و شیر شیر در نهایت گرمی و در غایة جلا و ادرار و نفوذ اند

لبن الماعز بفارسی ماست نامند در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه و محرورین و مسکن تشنگی

و غذائیة او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باو است و تحقیق مذکور خواهد شد و او

مضر معده سرد و دیر هضم و کثیف و مسدد و مولد اخلاط خام و مفرح تهای مرکبة و غنیه و مصلح معاجین

حاره و زنجبیل پرورده است اللباء بفارسی فرشه و بترکی آغوز نامند و ان شیر غلیظی است

که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود و یک وقیه او دو رطل شیر را غلیظ میکند در تسمین

و تحریک باه محرورین مؤثر است و بغایة مسدد و مورث فواق و تولد حصاة و دیر هضم و مصلحش

شیرینیها است لبن التحدد نزد اکثر اسم نوزنست و بغدادی و بعضی گویند چیزیست شبیه بصمغ

و مایل بسیاهی و زردی و بغایة گرم و از نواحی مغرب خیزد و بوییدن او باعث رعاف و عطسه

مهلک و از سموم قتاله است و ضماد او محلل اورام صلبه است و چند ساعت لبن النباتات

شیر نباتات شیردار است مثل مازریون و مجموع ان از سموم و مسهل بعنف اند و هر یک مذکور است

و انچه اسم مخصوص ندارد و از یتوعات مرقوم میگردد لبن القیطم منزدابه کافته است و لک

باب القوم و نبات الجنطه و لبان البیر و لبان الغنم نشاسته است اللبن النخله جمار است اللبن البغل

قسمی از سلیخ است و مستعمل صباغانست بیونانی اذان الغار بستانی ست خردل
بریست شیطرج است اسم مغربی فرفیونست معه سالمه است
معرب لیبانوا و یونانی وان کندرست بلغت سکابن اسم حلکی کک ترکیست
اسم هندی قاقله است بلغت اکیریان زیبق پاک صافست اقسام
گوشت مذکورست و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم
چه اغذیه انسان که از دوائیه ابعد تا منحصر در نباتات و حیوانست و در استحاله تا مشابه مغتذی
شوند ناچارست که طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و
تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر پنج فعل کافیست که تفریق و تغذیه
که آن هضم و تمیزست و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج تحلیل و استحاله و تمیز نیست
و در لحوم محتاج بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است
و بهترین طیور متوسط اوست که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال آن
و بهترین مواشی گوسفند نرست که زیاده از یکسال و کمتر از ... ماه بر او گذشته باشد و بعد از آن
گوساله که ... شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین آهو بره و بچه گاو است
و در مزاج صاحبان تب و صنایع و قوی الحرارة گوشتهای غلیظ مناسبست و بهر بچه گاو گم

لحم الجمیم

جوان بیرون آورده باشند آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام مثنه و شیمه و پر سال و بسیار لاغر
موروث امراض بسیارند در روزی دو بار خوردن گوشت ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت
دشوارست و مداومت خوردن لحوم موجب قساوة قلب و تیرگی باطن و زیادتی عروق
صفات بهیمی است و بسیار در بر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و شهوتها است و
و شراب بعد از آن بغایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و
تخم مرغ جایز نیست و هرچند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت اب غیر ملح اللحم
وسریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است لحیة التیس دواء مختلف فیه است نزد انطاکی
وجمعی دیگر برانند که نباتیست برگش مثل برگ گندنا و قلیل الغذا و مفروش بر زمین و در منبهان
نشند بسکون نون نامند و مانند سبزیها میخورند و حنین بن اسحق و جمعی دیگر گویند که اسقوردیون
فیدوس دانسته و قول اول معتبرست و آن نباتیست شبیه بدرخت کوچک شاخهای او صلب و
برگش ممتد میرود با زغب و صلابت و گلش شبیه بگلنار و قسمی از آن سفید و نزد بعضی نوعی
از طراثیث میروید مایل بسرخی زرد و شمشی و بعضی سفید و بعضی اشقر میباشد در رومی آن خرنوث را
هوقسطیداس نامند و بیونانی ابوقطس و از جمیع اجزای نبات قسوس قوی ترست و مراد
از عصاره لحیة التیس عصارهٔ طراثیث مذکورست در اخر اول سرد و در دوم خشک و قابض و در
اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری و دموی و رادع قرحه امعا

و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی‌تر از اقاقیا و قدر
شربت از عصاره تا سه درهم و از برگ و گل آن چهار درهم و ذرور برگ و گل او جهت التیام
جراحات و رفع تعفن آن و گل او با موم روغن جهت سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن
جهت قرحه امعا و تقویه معده و منع ریختن مواد باو نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حضض
و اقاقیا است و ابی خالد افریقی و ابن ابی الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخهای آن
بی برگ و مایل بسرخی و درخشنده و سرخی مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در سنگستانها
و جبال نشیب و از زمین بیدست و در نوره زارها میروید و این قول اصح منها بد حیرنیج
سیاه مزبور نوعی از طراثیث است و محمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را رافع سموم [illegible]
لحاء [illegible] صناعی آن سنگ ارست و معدنی او در بورق مذکور شد [illegible] بضم اول
نعر التولست [illegible] اول پوست بیخ نباتات و ریشهای باریک آنست [illegible]
بربیاد و شانست لحیانی بنسا قوس است دکو بند حر نغذ است لحام [illegible] از اقسام
سنگ ارست و مذکور شد [illegible] بخای معجمه لغة یونانی و نوعی از خیری بریست نبات او
قریب بزرعی و دشتی بنفشی و بری و جبلی میباشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی
سراج القطرب است و نسیم گرم در دو درهم از تخم او مسهل قوی و رافع سم عقرب و سیاله
و منفتح سدد و رافع یرقان و قدر شربت از نبات او یکمثقال است و چون گل او را

[illegible]

ازدی عقرب

بر ردی عقرب اندازند کشنده او است لحیة الکلب خزامی است [illegible] شامل
لحام الذهب و اتنکار است لحام [illegible] صمغ البلاط است لسان [illegible] زبان حیوانات است
سریع الانحدار و مرطب بدن و باد و دیه حاره و مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن
و مصلحش سرکه و کشنیز و زیره است لسان [illegible] بفارسی بارتنگ و بترکی باغ برپاغی
نامند و از جنس مرماحوز است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاصق
بیشتر و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه
و کوچک و ساق قسم کبیر او بدستور پراکنده و مایل بسرخی و قریب بزرعی میشود و تخمش
ریزه‌تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و با زغبیه و نهایت سطبری آن
تا بقدر انگشتی و منافع کبیر او زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در دوم سرد
و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و منفتح و حابس نزف
الدم جمیع اعضا و پخته برگ او با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال دموی و عصاره او
مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و بسته کرده و حرقة البول و سیلان
حیض و خون بواسیر و سده سپرز و جگر و ضعف آن و سده و صرع و تبهای حاره و ربع
و خوشش دهان و لثه و قرحه ریه و نفث الدم و ذرور او جهت بواسیر و التیام زخمها و ورم آن

و ستونهای آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و نار فارسی و قطور آب او جهت
درد گوش حار و امراض چشم و حمول او جهت درد معده و درد رحم و اختناق آن و نواصیر و
ضماد برگ او منقی چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حاره و نهری
دانمک رافع سمیت زخم سگ دیوانه گزیده و باشد آب جهت باد سرخ و مضمضه طبیخ آن
جهت امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مفرح سبز زرد
معدهکی و قدر شربتش از آب او دو مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض لبتانیت
و گویند با لحاء صیدستی عدد پنج او در اعون با چهار اوقیه شراب ممزوج به آب بنوشند
رافع تب غب و چهار عدد آن رافع ربع است و تخم او در افعال مانند عصاره آن
و بود اده او قابض و مغزی و مقوی امعا و رافع زحیر و قدر شربتش سه درهم است
و عرق با رنگ در تقویت قوه ماسکه بعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است
لسان الثور بفارسی گاوزبان نامند برگ نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و منفرش
بر زمین و بر روی آن نقطهای سفید شبیه بخار و زغب او رسا و قش قریب بزرعی و مزغبست
و شاخهای او با زغب و با رنگ و سفید و گلش لاجوردی لعل کحلی رنگ و تخمش مستدیر و لعابی
و در جبال دار المرز کثیر الوجود است و قسمی که در صفاهان و بعضی بلاد گاوزبان نامند هم از ... است

و گل او

و گل او لاجوردی و کوچک و مدور میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هشت سال باقیست
و گل او الطف و جمیع اجزای او مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مره
السودا و صفرا و جهت امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان
و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکوئی خیار و رنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت
غریزی مؤثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربتش از آب او تا چهار اوقیه و از جرم او
ده درهم و بدلش بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ آن پوست ترنج است و چون
از آب او و آب سیب و آب موبز شراب ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح کند بی‌گمان حل شراب
میکند بدون ازاله عقل و دو درهم گل او با یکدرهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع
خفقانست و محرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر
از او و قدر شربتش سی مثقالست و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان
و حرارت دهان مفید است [illegible] غیر رعی الابل است نباتش ما بین ایاد از خیت
و پرشاخ و پراگنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش شبیه ببرگ به و از آن دراز تر
و عرضش کمتر و با زغب بزرگی سفید و ثقیل الرایحه مایل بتلخی و ثمرش زرد مایل بسبزی است
و منبت آن در زمینهای درشت و در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر

و باطن بیت اشتر با ضماد او و رافع سم ثعبین بحری و طبیخ برگ او و شاخ او مدر حیض و بول
و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و با حنا سیاه کننده موی و ذرور او جهة التیام جراحات
و تنقیه جبینه ان و استنجا با آب مطبوخ او مسکن حکه فرج و مقعد و ذکر و آب پخته او با عناب و مویز
مفتح سدد و رافع التهاب و مصفی جگر و مصلحش صمغ و قدر شربت او دو درم و قیروطی از جرم او تا
سه درهم است و چون بخور کنند یک مثقال او را با حنا در رطل آب انگور تر تثقیت دهند جهة قرحه گرده و مثانه
و نفث الدم و سرفه و سستی مفاصل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش تا نیم رطل است لسان العصافیر
بفارسی زبان گنجشک نامند درختیست و قسمی از درخت دردار عظیم است برگش شبیه برگ بادام
و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه درازتر شبیه بزبان گنجشک
و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوتش تا دو سال باقیست در آخر دوم گرم
و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و معرض و مدر بول و مفتت حصاة
و با رطوبة فضلیه و بغایة محرک باه و جهة خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویه اعضای
تناسل و فرزجه او با زعفران و دل بعد از طهر جهة اعانة حمل از مجربات است و مصدع محرورین
و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوزبوا بوزن او و نصف آن بهمن سرخ است
و نزد بعضی کرکان و تودری سرخ بوزن او و برگش منقی زخمهای و التیام دهنده آن و ضماد

پدلت

پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است لسان [illegible] نباتیست برگش دراز و اطراف
او مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخهای پراکنده و بقدر دو ذرع و بر سر
آن قبه مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است در سیم گرم و خشک و طبیخ او
جهة حصاة گرده و مثانه و فرزجه بیخش جهة گشودن حیض و اخراج جنین نافع است لسان [illegible]
نزد بعضی لسان الحمل و نزد جمعی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه
ببرگ بارتنگ و درازتر و با تقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه
او بسیار و گره دار و با رنگ و گلش بنفش و تخمش با رنگ اول تا لبنان میرود و منبتش حوالی انهاراست
و بیخش سفید و پر شعبه و شعبه‌ها مثل ریسمانها رنگ و منکسر و در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او
بقدر یک رطل رافع سپرز و ضمادش جهة التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است
لسان الثور نباتیست با لزوجت مسمی باذان الثور برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و درشت و خشونت
مثل برگ گاو زبان و ساق کیله از میان برگها میروید بقدر ذرعی و بر سر آن گل کحلی و بوی او مانند
خیار و خام و پخته او ماکول است در دوم سرد و تر و جهة ثقل زبان حیوانات بغایت مؤثر و
رافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع حاره است لسن بلغت هندی ثوم است
[illegible] بهندی سبتانست [illegible] بلغت دیلمی سلوی است [illegible] بلغت مغربی اقیموس است

لام مع الصاد

لوقوريون بلغت عبرانی قرفه است لسان الحجر است سنبات لوقطس لبلابت لصیقی از ان الدب
نیز گویند برگش شبیه ببرگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر ارشی
و تخمش بقدر فندقی و نخود و خاردار و بر جامه میچسبد و لصیقی از انجهة گویند و در شکار بن
معروف بکاسن است در اخراج دل گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهت سرفه بارد و خشونت
سینه و ضماد تنش با روغن گل سرخ جهت ضربان ورم مقعد بغایت مفید و مترشن مسهل و غسول او
سرخ کننده خیار است لصف کبر است و بلغت مغربی اسم حرنفف است لعبه بربری بیخیست شبیه

مع العین

بلورنجان و باریکتر و مانند سرپستان و تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقست و بلورنجان را
بعضی باین اسم مسمی دانسته اند در دوم گرم و خشک و بغایت مسهل است و مدر خون حیض و بول است
و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال ان نافع است و رازی جهت سموم بی عدیل دانسته
و مداومت او باعث سرخی رخسار و اکثار ان مورث امراض حاره و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر
شربتش یکدرهم و بدلش بوزن او تودری و مثل ان مغز گردکانست لعبه بیروح الصنم است لعبه
متعجبه است لعبه شقایق النعمانست لعل حجری قسمیست از لعل معرب لال هندی
و از ادویه مستانفست و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده و مؤلف منافع الاحجار لباب
الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز نیست که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم
گشته لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و باستحکام زمانی او نیست و بجهة اختلاف مکان

تکون بعید نیست

تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند ان
تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره متوی تر
از یاقوت است و مع هذا اشراب او حابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع علل دل داروی
و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانگ است و بعضی تا نیم درم
تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست و بفارسی سابیزک نامند و ان ثمر بیروح است و بیخ لفاح
عبارت از بیروح سریانی و مذکور خواهد شد قسم ماده او را برگش عریض مفروش بر زمین و شبیه
ببرگ کاهو و از ان کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر
و زرد بسیار خوشبو و بعد از رسیدن با عطریه و مایل بشیرینی و او را تفاح الجن نامند و تخم
او شبیه بتخم سیب و بیخ او دو سه عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطنش سفید و پوست
بیخ او سطبر و بشکل بیخ او اندکی شباهت بصورت انسان دارد و لیفهای شبیه بموی که
با بیروج الصنم میباشد دارا نیست و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر
خیار و زرد و بیخش در سطبری متوسط است و صنفی از ان از منبت مقابر و مواضع سایه دار
و برگش کم عرض و در طول بقدر شبری و مایل بسفیدی و بی ساق و بشکل و ثمر و بیخش دراز و
بسطبری ابهام و سفید و ان قویترین اقسام است و قوتش تا چهار سال باقیست و قویترین اجزا
پوست و بیخ لفاح است و مستعمل از ان عصاره و اسیال او و پوست بیخ او است در اخر

لام مع الفا
سابیزک
بسین مهمله متصله
بالف بعد آن با
موحده بیا تحتانی
رسیده و زای نقطه
دار مفتوح با کاف
مردم گیا و بعربی
لفاح و معرب
آن سابیزج است
کذا فی البرهان
و قد مر فی الیبن

سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و چون فشیخ او عدیم القوة و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد
حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و گیاه او مدر و شربتش قیراط از پوست
بیخ او با آب و عسل منقی بلغم و مرة السودا و جهة حرقة البول و خفقان حار و اسهال دموی
و رفع بیخوابی نافع و طلای او مولد قمل است در جمیع زمان و جهة درد سر و اورام حاره
و بارد و جو جهة درد مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهة گزیدن هوام و با سرکه جهة
باد سرخ که حمره نامند و طلای شیر او جهة کلف و نمش و مضمضه طبیخ او جهة درد دندان مفید و ادمان
او کننده است با اختلاط عقل و سبات و غشیان و مصلحش سداب و خردل بری و دل و نیون و قدر
شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزنش بزرالبنج و بوزن نیم درهم از تخم او کبدی سرخ کننده
رخسار است که از حمام بسیار گرم ردی دهد و سعد دان با اندکی از زبانه و شکر مکرر با تفریح و ...
و حمول او با آبکرد قاطع حیض است و ضماد برگ او با آرد جو جهة اورام حاره و برص نافع است
و از خواص او است که چون بیخ لفاح را با عاج بقدر نشین ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و
اهل تجربه آن را ... و معطر او را با پوست نار و مورد جهة تکمیل صناعت از مجربات
شمرده اند لفاح درختیست بزرگ و منبتش نواحی شام و در تری و سبزی مشتعل میشود و در خشکی
با رو براتش ... تاثیر میکند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول سبحانه و تعالی و من الشجر الاخضر نارا
او است طلای برگ خشک مسحوق او رافع برص و بهق و عصاره او رافع ثوبا است و انطاکی گوید ...

صنوبر است

صنوبر است ... خیوطی است که از تاک میروید و در کرم مذکور شد ... بشلیم است ...
سیر دوح الضم است بغرنقیس حنا است تنلیق بفارسی لک نامند و از طیور معروف است
و در سالی که دبا در بلاد شود ترک توطن آنجا میکنند در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او جهة جذام و لقوه
و ضعف باه و حدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد و بیضه او در جمیع
افعال قوی تر و سرگین او جالی بهق و آثار و با دو تخم او سیاه کننده موی و رافع جرب است و زهره او
رافع شبکوری و خون او از سموم و جهة وضح و بهق نافع است نواح شتر ماده شیر دار است لقطیه
صمغ صنوبر است لک بفارسی زنگ لاک نامند و صمغ نباتیست شبیه بمرد ساق گیاه او پر شاخ و گلش
زرد و تخمش قریب بقرطم و گویند شبنمی است که بران نبات می نشیند و در آخر میزان جمع میکنند و بهترین
او سرخ و قوتش تا ده سال باقی میماند و در دوم گرم و در سیم خشک و مشتمل بر رطوبت فضول اوست و طریق شستن آن در
دستور اعمال مذکور است و مقوی جگر و حشا و مفتح سده سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط
بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهة استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو و فالج
و ضعف کرده و سایر اعضا نافع است و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح
دو ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع او طباشیر است و از خواص او است که چون هر روز
یک ... او را با سرکه تا سی یوم تا چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کنند و چیزی از این مربا و نمی رسد و اگر سه
چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند به ستور همین اثر دارد و در رنگ و مخصوص ...

الغلیظ من العصاید لانها تلقت از ... صحاح

بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ نمیگیرند و باید ابریشم رشته را در آب طبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند
یکشب با آتش نرم جوشانند و طرطیر باید پنج جزو از لاک صد جزو باشد و الا بدون طرطیر تا تیز ندارد
و چون آن بیست شبانه روز در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده به آتش نرم بجوشانند
تا درد و صاف او جدا شود آب آن سرخ و درخشنده گردد پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع
نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر است از شنجرف و نقل او از زرگران در استحکام جوهره با استعمال می‌نمایند
و معروف به موم زرگران است در غایت قبض و شرب او در قطع حیض از مجربات است **لماء** عنب الثعلب است

لام مع المیم

بلغة مغربی قطف بحریت **لبرونا** قنطوریون صغیر است **لبیقا** بلغت یونانیت و شریف گویند

لام مع النون

که او را در شام مثلث نامند بستانی و صحرائی میباشد نبات بستانی او ابرکش عریض تر از برگ کندنا و برگ خولان
و منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر سر آن گل سیاه شبیه بگلاه
و در او صورتی شبیه بزنگی دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و حب دیاه شبیه بزبان گنجشک
بزرگ و مشابه منبتش زمین نمناک خشن است در دوم گرم و در سیم خشک و تخمش مدر بول مایوس العلاج
و گویند ساحران از افعال غریبه سرمیزنند و قدر شربت از جرم او یک مثقال و از طبیخ او دو وقیه است
دفع مضر مکثرا ابرکش مثل انیسون قند ریون و باخونه و نشا میدان و با شراب یا سرکه جهته سر زدن ضماد
تازه او جهته منع زیادتی جراحات و التیام آن خشک او جهته تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است

لبخ

لام مع الواو

لبخ البخ است **لون** بهندی ملحت **لو** بهندی قرنفل است **لوز** بفارسی بادام شیرین
گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق
و مواد کرده و سینه و معین باه و مسکن حرقة منی و بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ
و شیره او با شکر جهته سرفه مجرب و جهته خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو و قرحه
مثانه و امعا و زحیر و رطوبت معده و با نصف وزنش مثل و شکر در قطع سرفه از مجربات
شیرینی و بو داده او مقوی معده و قابض و مفرح و فاسد او موجب کرب و سقوط اشتها و غشی
و مصلحش رب حامض است بعد از قی و تازه نارس او با پوست که چغاله نامند مقوی معده و بن
دندان و برگ تازه او مسهل و معتدل گرم و خشک و قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه
مردان و قاطع باه زنان و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کرده قوی تر است
و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و رافع ورمی که از
و فربه بهم رسد و حقنه و شرب و چکانیدن او جهته درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة
و شرب او جهته گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کثیرا و شکر جهته سرفه خشک مجرب و جهته تنقیه او از
و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا نه مثقال و در رفع خشن مجرب
و دوام تدهین مهرهای پشت با او جهته نقرس و رفع خمیدگی پیران مجرب دانسته اند و جهته سرسام
و ذات الجنب و تورم و غرغره او با آب گرم جهته خشونت حلق مؤثر و مضر احشا و مصلحش مصطکی

لوز المر بادام تلخ است ریشهٔ درخت او گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه
جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهت تنقیهٔ سپرز کرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت کوفتگی
آتش مفید و مغز او در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و در ازالهٔ اخلاط غلیظه بیعدیل و جهت ربو
و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع و با می پخته جهت تحلیل گرده و حصاة و با عسل
جهت سپرز و امراض جگر و تفتیح سدد و یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و تپش و سایر دردها مفید
و مفرز امعا و مصلحش شکر و فرزجهٔ او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهت بثور آبریه و قوبا و خراز
و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهت درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت خراز
بیعدیل و ارسطو گوید چون پنج رسم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست
نگردند و روغن او در اول دوم گرم و مایل برطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سودا و به معده
و نواحی آن و باد و به مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصاة و جنین
و جهت قولنج و خناق و داء الرحم و انقلاب آن و طلای او جهت رفع آثار و کلف و چین گونه
و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهت خروج رطوبت سر و خراز و قطور او جهت درد گوش و دوی
و طنین و کشتن کرم گوش نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت
بادام شیرین و تلخ نابت مناسب صمغ عربیست لوز بیدق و لوز جبلی بادام کوهیست درخت او

کوچک

کوچک و برگش ریز و گلش مایل بسرخی و با عطریه و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و ادنی و جلوز است
در سیم گرم و خشک و جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربتش
از کل یک درهم تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال است لوز البربر قسمی از لوز بربریست شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر
و زرد و جوانب او بی نقبهایی که به مغزش نرسیده است گرم و خشک و بسیار قابض و روغن او در زیت
السودان مذکور شد لوز جبلی و لوز السودان [illegible] [illegible] بلغت مغربی لوز البربر است
لوبیا مؤلف تذکره گوید لغت هندیست و یونانی سیاهن و بعربی قرنیا نامند و شبیه بلبلاب و منبسط
بر زمین و بعضی بمجاور خود می پیچد و دانهٔ بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه بگرده و طولانی
و غلافش مانند باقلی و از آن رقیق تر و قوتش تا دو سال باقی و از باقلی بهتر و زبون تر از نخود و سرخ
او در آخر اول گرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب
آب مطبوخ او با اندکی قند و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت
درد کمر و گرده مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و آب کامه و زنجبیل و با الخاصیه
مورث غشیان و مصلح آن دارچینی و سکنجبین است لوبیای هندی قسم اخیر قشنغ است و در
عراق دهادم نامند لوقیاس یونانی نوعی از مرو است و بطریق چنین حرف ابیض نوشته اند
لوسیماخیوس یونانی و بمعنی شفیلة الذهب است و نوعی از سراج القطرب دانسته اند شاخهای ساقش

قریب بزرعی و بارنگ و گره دارد و در هر گرهی برگها رسته شبیه ببرگ بید و طعم او با قبض و سیاق
و گلش سرخ مایل بزردی و بیختش ایستاده و نی زار در اخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم
گرم و خشک بیان نموده و مستعمل ازاو برگ و عصاره است قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و قرحه
برگ او جهت سیلان حیض و حقنه او جهت قرحه امعا و ضماد او جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا
جهت دراز کردن موی و بخور او جهت گریزانیدن هوام موثر و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه و
مصلحش عناب و قدر شربت از اب او نیم مثقال و از برگش یک مثقالست لؤلؤ بفارسی مروارید و ترکی
ینجی نامند و بزرگ مقدار او مسمی بدر است و انچه در صدفی منحصر بیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم
نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و از خواص او است که چون در صدف بنهایت نمو رسد باز بتدریج
بتحلیل میرود مانند ثمر نباتات و بهترین او عمانی سفید مدور بزرگست و زبون ترین او قلزمی است
و انچه سیاه و ریزه و مایل بسیاهی باشد و سیاه و زرد و غیر مدور و سوراخ دار او مستعمل اطبا نیست
و روغن و عرق و بوهای کریهه مضر او است و جوشانیدن او در اب برنج و مالیدن بسنباده رافع
چرک و زردی او است و از ابرار است در اخر دوم سرد و خشک و در تفریح قوی تر از طلا و غواص در
اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و غشی و فزع سوداوی و جهت اسهال
مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوئی دهان و حصاة و حرقة البول و سدد

دیرقان

دیرقان و رفع سموم و وسواس و جنون و در بول و ذرور او جهت قطع سیلان اعضا و التیام
زخمها و اکتحال او جهت رمد و سلاق و ظلمه بصر و بیاض و سبل و کمنه و سنون او جهت پاک کردن
دندان و تقویه لثه و طلای محلول و تقطیر محلول او رافع برص است و در تقطیر و غیر محلول او
جهت جذام و جمیع اثار و قرحه او را در منع حمل مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او مقوی دل و در
دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش رب است و قدر
شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق شیم از دستور اول مذکور است
لوبیای مصری الطهرانست که قسم بری النخیطس باشد و ابن تلمیذ و محمد ابن احمد گویند که لبابست
برگش شبیه ببرگ اسقولوقندریون و گلش منبت و بری و بستانی میباشد و بری او در حرارت غالب
و شرب برگ خشک او و ضماد پوست او با سرکه جهت جرب مجرب است و جمیع اجزای او جهت التیام جراحات
مفید لوف لغت عربیست و بفارسی فیل گوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ لوف الحیه نامند جهت ساق
او مانند مار ابلق است برگش شبیه بلبلاب کبیر و با رنگهای مختلف و شاخهای او مانند عصا و ساق
او سطبر و مرقش و ثمرش مانند خوشه و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش مانند
ملبوس و منبتش اماکن نمناک سایه دار در اخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظه لزجه و ملطف ان
و مفتح سدد و بغایت جالی و مدر بول و حصاة و بیخش جهت نفس الانتصاب و با عسل جهت عسر بول و با شراب

جهت تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و جهت تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه
مفید خصوصا برگ و ثمر او و عصاره لوف جهت رفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر و نیز حمول
او جهت نواصیر و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه او جهت تعاقی مزمن و رفع آثار داء الثعلب و خورشه تازه او با روغن
زیتون مسکن درد گوش و بوییدن گل او مسقط جنین و طلای ایرسا او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام
خصوصا افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یک درهم و بدلش افسنتین است و شرب سی عدد از دانه او
با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه بی‌عدیل و محمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم در روغن
گنبد و مثل خمیر با یه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است
و قسم ثانی از لوف که چرده بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری و بیخش مستدیر مایل بسرخی ماننده قسم اول و
او را لوف الجعده و نیل جوش نامند حرارت او کمتر از اول و از آن خشک‌تر است و بیخ او قوی‌تر از سایر
اجزاء او با تقطیع قوی و جهت سینه و تنقیه آن و ضماد او با سرکه کار جهت بغرس مفید و در سایر افعال
مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته شود ضماد آن مسقط
دانه بواسیر است و قسم ثالث او را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر او است
و برگ و گل او شبیه بآن و بیخش بقدر زیتونی و قوی الحرارة قریب بدرجه چهارم و محرق و لذاع
و قوی‌تر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای

زرد و غن زیتون که ثمر و بیخ او را سابیده در آن جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام و بارد و
بنفشه در رفع ثآلیل مجرب دانسته اند لوف الحیه و لوف الجعد لوف الکبیر است لوف لحیه لوف
الصغیر است لیفون گیاه حضض و بفارسی فیل زهره نامند لیقی به یونانی شکوفه حماما است
لوما مبهس است لونا بعبرانی حی العالم و نزد بعضی قنطوریون صغیر است لونیمخ
بیونانی حندقوقا بری و بعبرانی شنتین است لوفرد بس حجر قبطی است لوایاده شیطرج است
لوایس بفرد بس بیونانی حندقوقا بستانیست لوتو عتر بحریست لوناز فالنجبقی است
لوزی بهندی آهن است لونک و لیفه بهندی گیاه خرزه است لوبر بهندی جادرس است
لهه بهندی بردی است لهر بهندی کندر است لهرکا بهندی ثعلب است لالا بهندی
سپیدانیست لهوب بادنجان است لاهدر اسم هندی خونست لهاجو بعبرانی ابن عرس است
لوزه خشن شجر مصریست که گازران استعمال مینمایند و در آن رنج و نرم میشود و سرد و خشک لام مع الفا
و مجفف بلذع و قابض و مانع سیلان مواد و جهت جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال
و درد مثانه و نفث الدم نافع است لیف اسم خیوطی است شجری محیط بر نخل و نارجیل و نقل و مقل
آن و از آن مطلق او مراد لیف خرما است و بهترین او از نارجیل و نخل حجازی و زبون‌ترین از مقل است لام مع الیا
در اول دوم گرم و خشک فرش و لباس او جهت استسقا و ترهل و اورام و از نارجیل که سوزانیده باشند
جهت خراز و حکه و جرب و نثر اوست جهت اخراج حصاة و لیف مقل جهت تسکین بواسیر متند و ناسور اتواع

ليمو الهندی

او منقی دندان و جهة امراض لثه والتیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم نافع است
پنجیست شبیه بجد و بزرگتر از ان و ظاهر و باطن او سیاه و برکش شبیه برک سرایش و ریشهای او
باریک و بهم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک و بقدر کردکان و بزرک بقدر نارنج و باخشونت کویا بهم
که مدور کرده اند و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل می اندازد و در دوم کرم و خشک و بغایة جالی اثار
و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مغسول او جهة بیاض و ناخنه
چشم مفید است لیمو انطاکی کوید لیامیست سرخ و خاردار و بشکل خیار کوچکی و نابت منابت قثاء
الحمار است و در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود و زیاده از یکدرهم قتال است لیمو در جمیع خواص مانند
ترنج و پوست زرد او در دوم کرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معاون هضم غذا و منضج
سده کرده و محلل قولنج ریحی و اروغ اورنده و مصلح کیفیة اخلاط رویه و با د زهر سموم مشروبه و ملدوغه و دافع
افعال قایم مقام پوست ترنج است و انچه ما بین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند کوشت ترنج
و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه
و ملطف ان و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهة تبهای حاره
دموی و صفراوی و عفونت خون و تبور و بثور و حصبه و دبل و ورم حلق و لهاة و کرب و غم و دق صفراوی
و غشیان و تقلب طعام و بد لذتی اطعمه چرب و جذب مواد حاره جگر و معده و جهة در دسر و دوار و سدر

که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و غثیان صفراوی و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله مفید و اکثر
امور قایم مقام سرکه و جهة مریض بهتر از انست و مضر عصب و مصلح آن سرفه و بارد المزاج و اکثار او ذرب و خراش
معده و ضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را به اب لیمو بخیسانند حل شود و ضماد
دوغ محلول باب لیمو با نوشادر اندک زمانی رافع بهق و اثار جلد است و تخم او در دوم کرم و در اخر
اول خشک و در رفع سموم مانند دانه ترنج و تفریح او بغایة عظیم و قدر شربتش یکدرهم تا دو درهم است و با
اب کرم یا شراب باید مقشر از پوست باشد و خاییدن دانه او رافع چسبی دندانست که از ترشی بهم رسیده
باشد و لیموی نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبوئی آروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار
ضعیفتر است اما مضر عصب نیست و بدستور انچه پیوند بدرخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب الفعل اند
با و و همچنین است انچه معروفست بمرکب و چون لیمو را بتمامه خشک کرده با وزن او شکر بسایند جهة منع
صعود بخارات و تفتیح سده و تعدیل و برک لیمو در تفریح ضعیفتر از برک ترنج است لیموفر یونانی
حماض بزرک برکست لیموفر نیلوفر است لیموفر سون یونانی دلبست لیمونی بلغة نبطی لحم الشاة است
لیمونیون کاشم است لینا لوبیا است لینوزوستیس بلغة یونانی مرو انبج است
یونانی لبلاب کبیر مسمی بحبل المساکین است لیبانوس کندر است لیلنج نیلج است و نزد بعضی نوعی از
اقلیمیای مس لیارن بلغة دیلمی اسم انار دشتی است لبیکه بخوریست که در هیاکل قدیم مشتعل بود لیموفر یونانی

نرگس است حرف الباء باء بهترین آبها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار است که
بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگدار لازوردی و ببید المنبع و تند رفتار سبک وزن و مکشوف
و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب نیزار و گوگردی و امثال
آن اصلاح آن شود و در آب نیل جمیع این صفات موجود است و بعد از آن آب معطر که مانند گلاب
عرق کشیده باشد و آب قطیر که از کوزه سفال تراوش کرده باشد و بعد از آن آبی که جوشانیده
بنصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت همه اینها بحسب قله و کثرة
و مواضع مختلفه است و آب خالص سرد در نهایت مرتبه رطوبت و ارطب از هر چیزی است هر چند
واگرچه بسبب لطافت غذای حیوان نمیشود لیکن نسبت بروح طبیعی و قوت غاذیه حکم هوا دارد
نسبت بروح حیوانی و قوت آن پس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود باعث
حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه وصول آن باعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی
بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح حیوانی در حین قصور هوا و مدر فضلات
رقیقه بدنیست بعنوان مرافقت و مضر صاحبان ضعیفه بارده و امراض رطوبی و قروح و جراحات و دبیلات
و قولنج است و اکثار او و عدم مراعات وقت مورث سستی اعضا و عصب و ضعف اشتها و هضم و فساد
رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهییج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض

بارده رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده نیاشامند مگر صاحبان معده و جگر حاره
و بعد از میوه های تازه مورث تکون مواد اکله و امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث
رعشه و خدر و ضعف و بعد از خواب موجب اطفای حرارت غریزی و شرب او ایستاده و بر روی افتاده
مورث ضعف معده و عصب است و بدستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصبی مگر در هوای بسیار گرم
و ایام طاعون و صاحبان خشکی بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند و مباشرت تشنگی
صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراقات است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان سدد و بسیار گرم
محلل ریاح و موافق مالیخولیا و استسقا و گرمی مسکن حارش مدر و قیل او مخاصل معده است چون ناشتا
بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و منفذ طعام و مورث استسقا و مثل سبز و تفیا عدنحارت است بد ماغ و جهة
ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن و تشنگی بودادی و بلغم شور و اعانت و دوای
مقی مؤثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضر عصب و خشکی ضعیفه
و مصلح آبهای بد خوردن بیار است و جوشانیدن آن با صدیک سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با گل
و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در این صورت جمیع آبهای شور و تلخ بر شیرین میشود و مجربست و چون
رشته بمانی و بدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه است ماء آب دریا گرم و تند و ملین
طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه او با روغنها جهة عرق النسا و قولنج نافع گرم او جهة درد عصب و حکه

وشقاق و جرب و قوبا و جلوس و از جهت گزیدن هوام و امراض بارده و استسقا مفید مضر معده و مصلحش رب
گوشت آب مرغ و مرق ماهیست ماء الاجام آب بیخ زار و برنج زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف
قوتها و مورث امراض سپرز و سدد و استسقا و زلق الامعا و ذات الریه و تب محرق و ربع و درد
و ادرار رخوه و سرد را دست و رجا است و اصلاح او به نهجی است که گذشت ماء ... آب سبزه زارها
در بدی مانند آب بیخ زار است ماء ... آب تور موجب لاغری و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اولا
مسهل است و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیرینیها و چربیها و مخلوط نمودن او با آرد جو
بو داده و بیخ ماء ... آب تلخ مفتح سدد و ملطف اخلاط غلیظه مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و سبر
مطبوخ است ماء الکبر آبیست که از زمین گوگرد در آید و آن گرم و یابس و ملین و مجفف و مسهل و جلوس
و از جهت قوبا و بهق و جرب و تقشر جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و تنخوص سپرز و درد جگر و رحم و زانو
و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزنده سباع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است ماء الزاج
آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی و بورقی و مسهل کبریتی مذکور شد و مجموع آن مسهل قوی اند
و قریب به کبریتی و زاجی و شبی قابض و مانع تولد قمل و شرب قلیل او حابس قی است و زیاده از
بغایت مضر ماء الزفت آبی که از معدن زفت و قیر خیزد شرب او مفتح و مسخن بدن و سرخ کننده رخسار
و جهت قروح کهنه مفید و مورث قرحه امعا و امراض حاره و صلح او اغذیه رطبه و منع عرق و کل ازمنی است
ماء المعادن آبی که از معدن مس خیزد یا مس تفته در او انداخته باشند جهت جوشش دهان و ورم لهاة

و درد گوش

و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه نافع و شرب او خطرناک است و صلح او به دستور آب زفتی است و آبی که
سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج و احتباس بول است و آب تفته تعلیمی به ترتیب او در بدی نیست
و آب تفته بطلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نمود و جهت خفقان و مالیخولیا نافع است و آب
تفته به آهن مذکور شد و مجموع آبهای معادن مورث عسر البول اند ماء الشعیر در شعیر مذکور شد ماء ...
عرق بیدست و در خلاف گذشت ماء ... عرق بید مشک است و در خلاف بلخی مذکور شد ماء ... عرق
شکوفه نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور شد ماء الورد گلابست و در ورد مذکور شود ماء ...
بلغت مصر اسم ماء الفداح است ماء الکافور در کافور گذشت ماء ... در کنزی گذشت ماء ...
شامل صحناة و ما تونت ماء القراطین مالی قراطین است و نزد بعضی اسم خندیقون است و آن نوعی از خمر
و مذکور شد ماء الفقاع آبی است که از کوزه سفال ترشح کند ماء ... سحقونیا است ماء الجبن آب زرد
شیر است که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب آن در دستور ... مذکور است و او جالی
و غسال و مسهل و مرطب و مفتح است و جهت علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب و حکه و داء
الفیل و احتراقات و حرقة البول و ضعف گرده و حصاة نافع و باید بر زالعلیف بسبب است و مرطبات
مثل کاسنی و خیار و امثال آن نمود با ادویه مناسبه آشامیدن و در مواد محترقه و سوداویه تعلیف
شاهتره و امثال آن نمود و در یک از شوف دشر تبها و جوب ... ثانی دستور است مذکور است ماء الملح

تر قیست که از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده

خون و رافع ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن

بحسب اشخاص مختلف میباشد و قویترین گوشتها در این امر بره یکساله است و در بعضی امزجه از لحوم

کبک و مرغ و مانند آن ترتیب میدهند و دستور آنست که گوشت و رق کرده را از استخوان و چربی جدا

سازند و مهرا پخته بحدیکه با آب یکسان شود و آب غلیظ گردد پس عرق بکشند و اگر تقویه زیاد مراد باشد

لحوم را با قدر مناسبی از ادویه مناسبه و ادویه عطریه بارده و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و داروهای

حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند ماء الاترج آب خاکستر است و اختلاف قوه آن باختلاف اصل آن است

چه آب خاکستر نبوبات و اشجار حاره قویتر میباشد و مجموع آن گرم و مغص و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال

آن در خارج جایز است نه شرب آن مگر قدر بسیار قلیلی و آن برنده گوشت زیاد زخمها و منقی و مجفف

آن و نطول آن جهت درد عصب و فالج و حقنه آن جهت قرحه امعا نافع و شرب آن با رصاص و نقد نیم مثقال جالی مهده

و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال رطوبی و مخشی و مصلح او روغن بادام است و نیم دنیار او

جهت خون جامد خصوصا بسبب سقطه و ضربه در شکم منجمد شده باشد و جهت رفع سمیت از زیبق و زرنیخ مفید است

مالی قراطن اسم یونانی و مالی بمعنی عسل و قراطن آب است و ماء القراطن که مستعمل اطباست

محرف او است و آن عبارتست از ماء العسل که در جزء آب باران و یا آب صاف را با یک جزء عسل

بجوشند

بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبع و رافع قی و اذیه ادویه قتاله و قرار قی شکم و مقوی اعضای رئیسه

و معده و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد و مفر

اورام حاره و احشا و صفراوی مزاج و مصلح آن آب و رب میوهای ترش و قدر شربتش تا سی مثقال است

ماء الجبن آبیست که از پنیر دهند و چنین می آرند غلیظ و سیاه و بدبوی و گویند از نوع ماهی

حاصل میشود در سیم گرم و خشک و طلای او رافع قروح و آثار و حکه و جرب و جوشش لثه و شرب ربع

درهم او جابر شکستگی اعضا است در یکروز و بدستور در التیام عصب و عروق پاره شده مفید است

مارتون بتای مثناه فوقانی اسم یونانی آبیست که از ماهی نمکسود ترشح کند و بعربی ماء النون

نامند گرم و خشک و حقنه او جهت اخلاط غلیظه و ورک و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهت تنقیه جراحات

کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض است ماهودانه اسم فارسی دانه نباتیست شیردار

و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مستعملی بدین است ساقش قریب بذرعی و سطبری انگشت و برگهای تنک

و دراز و شبیه ببرگ بادام و برگ شعبهای او ریزه و مایل بتندی و شبیه ببرگ زرد اوند طویل و گلش زرد

و ثمرش در غلافی مخروطی شبیه بخیار کبر و در جوف و سه دانه متفرق از هم و هر یک را غلافی دیگر و دانه

او از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر و مایل بسرخی و باطنش سفید و شیرین و چوب و بیخ او با رنگ و شیر

او در سیم گرم و خشک و برگ و دانه او در اخر دوم و قوتش تا ده سال باقیست و گویند از هند و عراق

خیزد آب مطبوخ برگ او با خروس سال دار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع
نمودن دانه او مسهل و شربت کوبیده او در اسهال قوی‌تر و محرق بلغم خام و مخرج بلغم غلیظ و مرار
سوداوی و مضر به معده و مصلحش انیسون و مضر بمقعد و مصلحش کثیرا و قدر شربت از حبات او از سه عدد
تا شش عدد و از برگش تا دو درم و شربت آب سرد همین فعل دارد و بالفعل بجای ماهودانه
حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است ماهی‌زهره اسم فارسی است و بعربی سم
السمک نامند و قسمی از خربق سیاه است و بترکی سغرقویروقی گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بزمین
و ساقش زیاده بر ذرعی و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب آن رسته بهیئت سرد و پوست ساق
او مایل بزردی و با اندک حدت و آن مستعمل است چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی مست
میگردد و بر روی آب آید و میمیرد و در سیم گرم و خشک و مسهل قوی قسام بلغم و محلل ریاح و جهت
نقرس و مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربت
از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درم و مضر امعا و مصلحش کثیرا و نشاسته و دوست
مازریون معرب از مازریون فارسی است و بیونانی خامالاون نامند نباتش بقدر درخت سماق
و شیردار و برگش شبیه به برگ زیتون ها ریز و قسمی را برگ باریک و رقیق و مایل بسفیدی و درز
و قسمی را برگ مایل بزردی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آن را و جمیع گرم و خشک در سیم

اجزا در سیم و زبون ترین او سیاه و از ضرر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی
ماء اصفر و قسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده
و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت تنقیه چرک زخمها و رفع خشکریشه آن و با موم روغن جهت جرب
متقرح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و در دو درم غیر مدبر او کشنده
و بدون تدبیر مصلح دو ثابته مضر جگر و مقی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا
نیم درهم و شیر گیاه او محرق و آکال و کشنده و ضماد او در برص و بهق جایز است و طریق تدبیر آنست که
برگ کثیرا و او را دو شبانه روز در سرکه خیسانند و در سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوب
نموده بروغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد و افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ
و رب سوس و ریزه نمک هندی و در اسهال ماء اصفر ایرسا و تودری و ال النحاس و اسارون و عصاره
غافث و افسنتین و زنجبیل و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شربت او با آب عنب الثعلب و آب رازیانه
و خیار شنبر اولی است و اگر یک اوقیه او را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و آب صاف او را
با یک اوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند از آن روغن از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند
بیغابله است ماحیثا اسم نبطی نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرون برگش مایل
بسفیدی و با زواید مثل اره و با زغب و با رطوبت چسبنده و گلش زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن
و ثقیل الرائحه و تخمش بقدر کنجد سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و بخلاف منحنی میباشد بخلاف

ق م

ما میشا که اثری از او ظاهر نمیماند و در سرطان میرسد و او را کوبیده و قرص میسازند بهیئت بلوطی و
قوتش تا هشت سال باقیست در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاهی قوی الرایحه بالمجی است
که چون در آب حل کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مجفف او بهتر از جرم اوست و طلای
او جهت اورام حاره و باد سرخ و درد سر و مفاصل حار و بجهت که بسبب حرکت در نبض و ران بهم رسد و خشکی آتش
و منع ریختن مواد بچشم و در کورادر با گلاب جهت قلاع و اکتحال او جهت دمعه و سترفای پلک چشم و ضعف
باصره و دمعه مفید و مضر سر و مصلح آن بادام و شربتش تا یکدرهم و بدلش سماق و تخم او لسیار و متین بدن و نیم مثقال
ان قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهت شری و حمره و در ذنقرس معتدل است
قسمی از زرد چوبه است ساق و شاخهای نبات او در زمین مرتفع و برگش شبیه ببلاب و مایل باستداره
و سفید مایل بزردی و با لزوجه و بیخ او پر شعبه و کوچک گره دار و غیر مستقیم و در گرههای او ریشههای
باریکی شبیه بموی و منبتش نزدیک بهار است و هندی او زرد مایل بسیاهی و چینی زرد و زبون تر
از هندی و غیر هندی و چینی مایل بسبزی میباشد و طعمش شبیه بکنجد و در اخر سیم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال
باقیست منتح سدد و مقرح جلد و جالی و مدر و محلل و شربت او جهت یرقان و بخشش و ریاح غلیظه و طلای او
با عسل جهت برص و ناخن و کلف و برش و جرب و با روغن خائیدن او جهت درد دندان و سعوط او جهت تنقیه دماغ
و اکتحال او جهت بیاض ناخنه و ظلمه بصر و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش بوزن او زرد
چوبه و نصف او مرست ماریاد اسم فارسی نباتیست قریب بذرع و برگش شبیه برگ بید و گلش زرد

دتبه او شبیه

دتبه او شبیه ببرگ هر زد و منبتش حریم جبال آذربایجانست و اکراد متوطنین آنجا یکدرهم او را کوبیده در تنور با کرده
میخورند و دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند بشرط آنکه تا یکهفته بعد از ان چیزی سوای نان
فطیر نخورند و جبر از زاد در ارمنی و جماع نمایند و ظن حقیر آنست که او از حیوان باشد و الله اعلم مالیبا انزرد
بعضی مر انست و بولس گوید خبیثیست که در بلاد شام که خوردن برگ او رافع سموم افعی میکنند و طلای پوست
او که سوزانیده باشند رافع برص و خوردن نشاره چوب او کشنده است ماش از حبوبات معروفه است در اخر اول
سرد مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیف تر از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن
حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم
لهاة و درد سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام
و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او در خربزه
روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلی و در بریدن جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص او است
که با وجود برودت تحریک سوداو جذام میکند ماش ... حب القلقلست ماس اسم فارسی الماس است
از احجار معدنیه و آتش و آلات حدیدی و مثال آن در او اثر نمیکند و از سراندیب خیزد و قسمی از او سفید
تریب برنگ نوشادر و شفاف و مسمی بنوشادریست و بزرگتر از باقلی مشاهده احدی نشده و قسمی
سفیدی او کمتر از نوشادری و قطعات بزرگ از او یافت میشود و او را ماقدونی و زیتی نامند
و قسمی مسمی بحدیدی و در رنگ مانند مغنیا است و قسمی از او مسمی بقبرسی و در سفیدی مانند نقره است و آتش
در او اثر میکند و لهذا نزد بعضی از اقسام الماس نیست و گویند سرخ و سبز نیم رنگ نیز از او میباشد و بهترین او

ناقد وفی و زبون ترین سبز و خالدار او است در چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم و قتیل او
قتال و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مدرس او مانع صرع و
گذاشتن او بر دندان منفعت است بدون کافتین و از خواص او است که بغیر شکل مثلث نشکند بهم شود
و در جمیع اقسام معدنی اثر میکند و سریعتر و مؤثرتر است [illegible] اسم فارسی است و نار کیوا نیز
نامند نباتی است شبیه بدرخت و در کنار راهها و زمین سخت میروید و شاخهای او بسیار و تا یک قد
بقدر ربع ذرع و برگش که چکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل نسترن و ثمرش در میان برگها
و مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و چون
کرسنه و نیله و سایر حبوبات را در آن جوشانیده خشک کنند طعم آنها از فلفل تمیز نمیتوان کرد و در دوم گرم
و خشک و محلل ریاح و رافع بوی آب سیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخسار و رافع اورام
بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ او
با آب سترنده موی و شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است [illegible] دوای
هندیست گیاهی است شبیه بریحان و برگش مانند برگ مورد و مایل بتندی و بیرد و در رأس بحر مانند سنبل هندی
و گل او شبیه بیاسمین گرم و خشک و لطیفتر از یاسمین و برگ او را جهت عطریه داخل روغنها میکنند در جمیع
افعال قریب بسنبل است نارنج بفارسی هزار دستان ... مانند کوکنار و نبات او بسیار بر لحوم سرد و تر و کثیف تر
از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرمی هوا و غیر سوداوی مزاج و مصلحش بادام و نارجیل و خرما است

و میوه‌های تازه و ترشیها و کباب و بغایت مغزی است و گوشت بزغاله مافوق شش ماه بسیار رطوبت
بهترین لحوم است و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویاننده
گوشت زخمها و شرب او جهت رفع سم ذراریح و زهره او با نشاسته و ادویه نضج و جلاء و رشح جهت بهیج
ورمها لیکن از اغذیه بهم رسد و افراط عمل دوای مسهل و حقنه او با آرد جهت قرحه امعاء و ضماد او با سرگین
او و زعفران جهت نقرس مفید و طلای سرگین او بغایت محلل و جهت ورمهای کهنه و استسقاء و ورم سپرز و سوخته
او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبیه و سعفه و قروح ساعیه و نهده انثیین
و با بزر البنج جهت کوچک کردن انثیان از مجربات و شرب او جهت گزیدن هوام و رفع یرقان و با ماء العسل
جهت گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک او در اول الکند جهت رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند
و طلای پخته او با شراب و با سرکه جهت جذب سم هوام و داغ کردن با او جهت عرق النسا از مجربات و مشهور
بداغ عربی است باید سرگین بز را افروخته و در پشه پیچیده در موضع عمیقی که تحت بند پا و محاذی
ابهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارت آن محسوس در رگ گردد و محرق
و غیر محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارده و با سرکه جهت جاورسان و طلای مطبوخ او با بول الاطفال جهت قوبا و نمش
با نخمی و ریاح غلیظه و تحلیل با صمغ و با شراب و حلبه جهت تحلیل اورام مفید و طلای پشم سوخته او با سرکه
جهت داء الثعلب و بثور او با مثل آن نمک سنگ جهت رفع زردی دندان و مغمومه لثه و با سرکه جهت ثالیل
منکوسه و کور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و شرب پشم سوخته بز نر با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب

دانسته اند و قدر شربتش تا دو درم است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای آن جهت داء الفیل و قوبا
مفید و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده زهره او را با دار فلفل مخلوط
کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب او را در چشم کشند جهت شبکوری مجرب دانسته اند
و چون گرده او را شرحه کرده دو گرد بران پاشیده کباب کنند و آب مترشح او را بر بهق سفید طلا
نمایند از بزرگی زایل کند و از مجربات شمرده اند و سلیموس و اغاریمون گویند که چون خصیه بز را [illegible]
و زراوند مدحرج و قطرون و زیره برابر پاشیده خشک کنند یک مثقال او را با سکنجبین جهت [illegible] و درد
جگر و درد مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون با بوره و صمغ [illegible] کنند یک مثقال
او با سرکه عنصل رافع سپرز است و خون بز نر چهار ساله که در اول فصل [illegible] ذبح نموده خون اول
و آخر را بریزند و خون وسط را در ظرف سنگ بریزند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی کاه و غربال
در سایه خشک نمایند او را ید الله نامند در ریختن سنگ گرده و مثانه بی عدیل است و چون شاخ و سم بز را
با شراب و عسل و بعد التخمیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم میسازد و چون سم او را حل
نمایند مدادی در غایت سیاهی است و بستن پوست سر بزغاله که مری ذبح آن بر سر صاحب سرسام
و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر او مرطب قوی و طلی دماغ و دخنهای جلد است و بول او تا بقدر
چهل مثقال با یک درهم سنبل الطیب جهت استسقای لحمی عجیب الاثر است [illegible] بفارسی بوتیمار
نامند از طیور آبیست گردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنگ و نشیمن در کنار آبها و رودخانه [illegible]

[illegible]

[illegible] دو دم آن خشک و کوفته و مجرب باه و مقوی گرده و غلیظ و مولد ریاح و مطلی آن دو به حاره و طلای پیه او
قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهت منع نزلات مفید است ماهی [illegible] شبیه بمار و زیاده [illegible]
و سفید و از دنباله تا سر او دو جانب [illegible] دارد است و بر روی آب [illegible] سایر ماهیان نمی آید گرم و خشک
[illegible] جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است [illegible] مالیاست [illegible]
[illegible] است [illegible] از راح الاساکیه است [illegible] اسم رازیانه بری دستانیست
[illegible] است [illegible] بیونانی مقل است [illegible] اطراطیقوس است [illegible] بیونانی
[illegible] است [illegible] بیونانی اترج است [illegible] بیونانی اسم مغز [illegible] است [illegible] بیونانی
[illegible] مرماحور است [illegible] خرنوب سیاه است [illegible] دلبوث است [illegible] بیونانی
[illegible] است [illegible] طالیسفر است [illegible] اسم یونانی بصل است [illegible] بادرنجبویه است
[illegible] نبات قنه است [illegible] از غاموقی است [illegible] فطراساليون است ماهی [illegible] اسم
فارسی [illegible] است [illegible] اسم فارسی [illegible] است [illegible] اسم فارسی جدوار است [illegible] اسم
فارسی دلفین است [illegible] اسم فارسی سمک است [illegible] اسم فارسی [illegible] است [illegible] اسم
فارسی [illegible] است [illegible] اسم فارسی [illegible] است [illegible] اسم فارسی [illegible] است [illegible] بفارسی
[illegible] است [illegible] بفارسی [illegible] است [illegible] بفارسی [illegible] است [illegible] اسم فارسی [illegible] است
[illegible] بلغت اصفهانی خرد نیست و در شکار [illegible] نامند [illegible] بترکی [illegible] است [illegible] اسم هندی [illegible]

حرف التا

ماجوپل بهندی عفص است مال بهندی ذباب است مالیا بهندی رسخت است ... بهندی طین است
ماخی بهندی ثمرة الطرفا است مایل بهندی جوز القی است ماجیه بهندی نوعی از بیش است
متمعه اترج است متنی نخاع است مقر بهندی کرسنه است متهها بهندی بعضی شیر زیاست مقار ...
بهندی جدوار است ... بهندی بیش است ... بهندی قسط شیرین است مثنان بتای

مثلثه اسم عربی نباتیست که کرم دانه ثمر اوست و آن دو قسم است یکی را انشاخها بلند دو ذرع و متعدد و درخت و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن باریکتر و با رطوبت چسپنده و گلش سفید مایل گل ثمرش میروید و شبیه بتخم مورد و مایل باستداره و بعد از رسیدن سرخ میشود و دو پوست اول سلب و سیاه و مغز او سفید و چرب مدانق و در مانه سبز نامند در سیم گرم و خشک و برگ و تخم او مستعمل است یکدرهم او با هر مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و مانع صعود بخارست بدماغ و طلای کوبیده او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت موثر و زیاد او کشنده و مورث تشنج و حکه عظیم و ورم حار و برگ او در افعال مثل تخم او و در سرکه خیسانیدن آن جهت استسقا نافع و مفید و با طبیخ باقلی و عدس مسهل برقی و حمول او قاتل جنین و مخرج آن و سمن فرج و مشوق جماع و ملذذ آن و رافع رطوبات فرج و معین بر حمل و قدر شربتش در مطبوخات تا سه درهم و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و ضعیف الابدان جایز نیست و قسم دیگر او در مصر اکثر الوجود است منبتش کنار آبها و ریگزارها و نباتش بقدر دو شبر و چتری و برگش مانند برگ اکلیل و در پهلوی هم و گلش

زرد باریک

زرد و باریک و تخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم الجزر و در سیم گرم و خشک و برگ خیسانیده او در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و ماء صفر و بلغم خام و ضماد او منقی زخمها و رافع کوفتن زیاد و در سایر افعال مثل اول است مثلک سوسن است ... زعرور است ... انگور است که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث بماند منافع او قریب بخمر و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و موافق صاحب آبله و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی باه و مبرودین و اکثار او مضر محرورین است مج بفتح ماش است ... قسمی از عنب الثعلب است مجرب ... برای ابلام اسم هندی ... است ... بهندی ثوه است ... بهندی نشستن است

مهم منبع الجسیم

... بفارسی گل خوش نظر نامند نوعی از ریاحین و در دوم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت کرم گوش و قرحه و درد آن نافع است محمودا سقمونیاست

مهم مع الحما

محلب درخت حب المحلب است ... بیخ انجدان است و اعم از بیخ و ساق و برگ انجدان سفید است و از بیخ کماة که انجدان سیاه است ... بلغه اندلس محلبه است ... زرده تخم مرغ است ... اسم نباتیست که استعمال آن خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده اند و او ... اما کن مختلف الشکل میباشد و تا هشت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع آن با تلخی و کل همه انواع با تلخی و منکوس و شبیه بجمجمه میباشد بعضی را انشاخها بیباق و برگ مانند برگ کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر آن مشقق و چندانکه شاخ او دراز گردد برگ در ریزه تر میشود تا بحدی که برگهای آن مانند گل گاو و منکوس و مخم ...

مهم مع الحنا

کوچکتر از نخود و بوته او شبیه بوته سنبل و بعضی گلش مایل بکبودی و سرخی و قسمی را برگ ریزه و مایل بسفیدی و زردی
واندکی سیاهی و این قسم را آس الهند نامند و قسمی ساقدار و بقدر دو شبر تا سه شبر با رنگ و سیاه سبز و
پیشاخ و برگ و گلش بصورت عنصلی و کبود و بهمرنگ و قسمی را ساق مربع و برگ مدور و تنگ و قسمی شبیه بسیر کهبادر بجوبه
و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب و اغبر و بهرانی قه رغبی بنفش است شبیه ببابونه اما در دو رقبه مثل بابونه
اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین قسم اول و آنچه در اراضی صلب
بی آب روید و قوتش تا بیست سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن رافع
ضرر آنست و در نفخ قولنجهای صعب عجیب الفعل است و جهة تحلیل اخلاط لزجه و کمر و مفاصل و درد رگ
و تقویت معده و جگر و سپرز و اعصاب مفید و خواجه نصیر قدس سره فرماید که جهة تبهای مرکبه بیعدیل است هرگاه
تا یکمثقال و یکمثقال و نیم او را در اخل سه ندد کوفته کرده در آتش تا زدان طبخ یابد و قدر شربتش تا یکمثقال است
و چون در اول تحویل آفتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یکمثقال بخورند در آن سال هیچ سمی ضرر به او نرساند
و عرق مخلصه مسهل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و مسلول است و بعضی تریاق
کبیر قایم مقام خمر دانسته اند مخ مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین و کثیر الغذا و مسمن و الذ اجزای او
منفذ شهوت و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین ترشیهاست و طلای او جهة صلابت
عصب و تشنج و فصل و نشاق نافع و بهترین او مغز ساق و قوی ترین او در طلیه از گاو است مخیض بفارسی

دوغ و بترکی آیران نامند و بهترین او تازه ایست که دهنیه او را بالتمام گرفته باشند در دوم سرد و در رطوبت
در او غالب بر یبوست و مسکن غلیان خون و صفرا و محرورین و تشنگی و دافعی حدت سمومات حاره و جهة
تب دق و تشنگی و معده حار و التهاب جگر و باخبث الحدید و اطریفل جهة تقویت معده و داغ کرده او
با سنگ و آهن تفته جهة اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و تو ابرق مطبوخ او با برنج و آرد جو
بود داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جهة تسمین و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل
باید داد و در دق نان را زیاده از ده مثقال جایز ندانسته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تسقیه تا
سه مرتبه کرده خشک نموده با شربت اندکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار
مرتاضین است و دوغ در تبهای خارجی متعفن میگردد و مصلح آن قی و شرب سکنجبین سفرجلی است و چون
در معده بارد ترش شود مورث دوار و دشی گردد و اصلاح او با فلافل و جوارشات است مخاط شیطان چیزیست که
با بعضی احجار میباشد در آتش نمیسوزد و خماد او در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثر است مداد مخروم
اسم معوبنیت که بیونانی سوطرا نامند شیطان الحجم اسم عربی پسته است مداد بفارسی مرکب نامند و عمل او تمام
او در دستور است اول مذکور است و مراد اطبا قسمی از آنست که از دوده درخت صنوبر با دوده روغن
تخم کتان و صمغ عربی و با غری الجلود با زاج زرد ساخته شود در دوم گرم و خشک و بخلاف مداد هندی
که آن سرد و خشک است و از اجزای درخت نوفل میسازند و طلای مداد هندی جهة اورام و سمی اعضا

میم مع الدال

و برکف پا جهت جذب حرارت تنها و با سعوط و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافع است و تخم هندی او جهت منع
ریختن موی والتیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه و منع نیابد کرد تا خود بنفسه رفع
گردد و دیسقوریدوس گوید که دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است [illegible] اسم حمرات [illegible]
اصابع فرعونست ... معرب زمرزکوش فارسی و غیر از آن الغار است جهت اسلاک کرده
شبیه بکونس موش نیست و از جمله ریاحین خوشبو است و در خانها زرع میکنند برگش طولانی و کم عرض
و کلش سفید مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفافت و مولف مغنی اشتباه نموده که از آن الغار باشد
و مؤلف اختیارات بدیعی اشتباهات زیاده از آنست که هنوز در اینجا باید بآن تصریح نمود و دوا در اخر دوم گرم
و در اول آن خشک و در افعال بهتر از سوسنبر است و محلل و مفتح و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و منبت حیض آمده
و مفرح و مسخن اعضا و مجفف رطوبات معده و امعاد جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ
و جهت خفقان و وجع الفواد و مالیخولیاء مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح و سپرز و درد سر
و شقیقه و حبس زکام و عسر بول و احتباس حیض و نزلات بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب
و بر زخمهای کهنه و با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت گزیدن عقرب و جهت کلف و بدبوئی عرق و
با موم روغن جهت التوای عصب و اورام بلغمی و با مغره جهت ورم حاره چشم نافع و با بزر البنج انثیان مجرب
و بوییدن او جهت سده مترین دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و بخور او جهت شقیقه دماغ و لقوه

و جع و خاییدن او با نمک و فرو بردن آن جهت سیلان آب دهان و اکتحال او جهت ابتدای نزول آب و ضعف
باصره مفید و مالیدن او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربتش از جرم
او تا دو مثقال و از مطبوخ تا هفت مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است و روغن مرزنگوش
که از او سازند اما عمل مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر
بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه نافع و بخور مرزنگوش رافع مضر هوای وبائی و گریزاننده
هوام است [illegible] بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب و روم و هند جمیع اجزای او تلخ و بسیار
بلند و رعنا و نرم و گرهها دارد و مانند بندهای نی و میان بر و از آن نیزه میسازند و مشهور بنیزه نی است
و نزد بعضی مران و مالیا همان است و این قول صحیح است در جه در افعال قریبند و نزد بعضی مران قرانیا است
و این اصلی ندارد و جه مران را برگ شبیه ببرگ توت و برگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج و از آن
کوچکتر و درخت او ولیا بلند میشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بثمر او و با طعم خفیف بسیار است و در دوم
گرم و خشک و برگ او و رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و عرق
مانع تخمه و ضماد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر
اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او جالب حیض و ضماد سوخته آنرا با سوخته برگ و دانشان جهت دراز کردن
موی مجرب دانسته اند و گویند تراشه چوب او تقدر دو درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است قتیامل

مهم مع التراکیب

[illegible] ابسنجد درختی است مغربی شبیه بدرخت مغیلان و خار دارد و از زخم کردن درخت مذکور لبن
سایل از آن حاصل میشود در اول مترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود و لبلاب تلخست و بهترین او
مایل بسرخی و تند بوی و سبک وزن و زرد و شکن میباشد که بعد از شکستن در اندرون سفیدی شبیه بناخن
چیده باشد و این قسم را مرعاف نامند و آنچه در ساق درخت بماند جمع شود منجمد گردد مسمی بالبطارح است
و آن زرد میباشد و در خوبی قایم مقام قسم اول است و آنچه از افشرده اجزای درخت از خشک
کنند مایل بسیاهی است و قریب به سایله و مسمی بجنبی است و آن زبون تر از قسم ثانی و هر چه
از افشرده اجزای تر آن سازند و خشک کنند لبلاب سیاه و بدبو و تند و قتال است و شربت او جایز نیست
در آخر سیم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوه قابضه
و مجفف بلدغ و شربت او مسهل با صفرا و با تمسّ مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم نیم درم شربت
نیم درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات و جهت سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال
مزمنه و قرحه امعا و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز
و دفع مضرت سموم بارده و طلای او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن و با نبات ثانی جهت بدبویی زیر بغل
و کنج ران و فرج و با روغن مورد دلادن جهت ریختن موی و با سکنجبین و عسل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج
جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا ضماد و جهت با روغن زیت که کابی بر ابهام پای راست گویند کجدی

محرک جماع است

محرک جماع است که تا ازایل نکند تسکین نیابد و طلای او جهت حفظ جسد میت از تعفن و در تعفن زخمها
بغایت موثر و با جیوان صدف جهت التیام زخم عصب و رویانیدن گوشت بر استخوان و غضروف
و با سرکه و آب چغندر جهت نقش و آوره و با آب ترب جهت خون منجمد تحت جلد و باگوگرد جهت جرب
و اکتحال او با ادویه عین جهت بیاض خصوصا با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر
مجرب و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت رمد و با آب برگ سداب جهت دمعه و جرب و حمول او با کندر
و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی از مجربات و مضمضه او با شراب و روغن زیتون جهت تقویه
دندان و لثه و تعفن آن با سرکه مفصل جهت خون بن دندان و ذرور او جهت قروح سر و سایر زخمها
خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب زنگ بشویند و فتیله او با افیون دهند و مامیثا جهت درد
گوش و تنقیه چرک و التیام زخم آن و سعوط او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بد
بویی منی و حقنه او با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبویی آن و رایحه او منوم است
و او مصدع و باعث سدر و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک باقلی تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام
تلخست و نزد جالینوس نصف آن زیره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش مومیائی و جند دل فلفل است
و بجهت مرات امراض و دوده ... ازاد و مجفف قوی و در افعال مثل اوست [illegible]
صمغ درختیست شبیه بدرخت ... برگش باریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تند

بوی و تلخ و در سیم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوخته او را که سه بار در حمام بمالند رافع جرب و داد
و تنقیه از آب و بعد از دو روز قاتل است و سنون او جهت تقویت لثه و جراحات آن و ذرور خشک او جهت
التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت مؤثر و در فلاحت مذکور است که چون برگ او را غرس کنند درخت
بستان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز قطر باری اید *(in red:)* مر بضم
اول و تشدید ثانی اسم عربی خاری است که در اواخر بهار بهم میرسد و در صعتر میروید و در ریشه مانند
برگش مانند برگ چغندر مایل بسیاهی و ملاصق بزمین و در زیر بستان مانند درخت شعبها از یک بیخ
میروید و گلش زرد و دارای خار دارای سنبله گشاده میشود و در آن تخمی مانند کافشه و بسیار تلخ و تویش
تا چهار سال باقی است و ساق او در اول بست بازگرده میخورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک و چون
و چون شتر را فربه میکند لهذا شوک الجمال نیز نامند در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب
عصی الراعی در گشادگی و مدر بول دارد و مفتح سده و جهت ضعف جگر و سل و قصبه ریه و تبهای
کهنه و جرب و حکه و درد پهلوی مزمن و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهت رمد
و شته دانه او با شراب جهت سموم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و شربتش تا سه درهم و از اصلش تا یوقیه است
(in red:) مرو اسم جنس است و انواع او و هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور
نیز الحلاق میبینند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی او است که مرماحور باشد و اصناف مرو چهار است

و نزد بعضی

و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا آن بردن باشد و از نوع مرو است نوعی
از مرو که بوی میبیاشد نسبت بمرماحور و او را شموسا نامند دیگری را مرو تلخ و آن مرماحوس است
دیگری را داربنا منده و آن مرماطوس است و ماسر چوبه چهار نوع او را داریس و مرماطوس
و مرمازاد و مرماحور نامیده و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک اند و محلل ریاح
و بلغم و مفتح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و سستی و فالج و درد
اعضا و تخم آن لعابی و ملین طبع و بو داده آن قابض است خصوصا با تخم حماض و رافع اسهال
دموی و قرحه امعا و سحج است و نزد محمد ابن زکریا تخم مرو و در دوم گرم و در اول تر است و گوید
چون قطره قطره آب برآورده ریخته با انگشت بمالند و لعاب دهد او را با اندکی روغن یاسمین سه روز بیاشامند تا
بنوشند شری و سودا دیرا بالکلیه رفع میکند و مجرب است *(in red:)* مرمازاد بفارسی مرو را زاد نامند ماسر چوبه
گویند که آن بشاخ باریک میروید بقدر شبری و قریب بیک عدد و زغب کندی که کوبی از ساق تا آخر
در میان پنبه محلوج بسیار رقیق است و گلش بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه
آمیخته و بسیار خوشبو و صعتر در جبال فیروزکوه بکرات مشاهده و اخذ نموده است و طول البیش خشکی او را اکثر
از گرمی دانسته است و او مدر حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و رافع امراض بارده و رحم و جگر و معده است
و سعوط آب و با روغن بنفشه جهت سدد و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید *(in red:)* مرماحوس بفارسی مرو سفید
و مرو تلخ نامند نباتی و شبیه بمرماحور و برگش مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و مایل بسفیدی

[illegible]

وتخمش مدور بخلاف سایر مناف که طولانی اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است گرم و
تر و بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در همه افعال مانند مرو خوش است و [illegible] الدولة
مرو دوتر از آن است مرماخوری مرو بریست و قسمی از مرو سفید و بفارسی دار بک نامند
نباتش مانند مرماخوس است و برگش شبیه به برگ خبازی و از آن کوچکتر و باتشریف و در افعال
مانند مرماخوس است مرمانور برای [illegible] و معجمه مرو جبلی است و بفارسی مرو خوش بو گویند
ساقش زیاده بر شبری و با صلابت و برگش با خشونت و مابین مدور و درازی و مابین تیره و
سبزی و مایل بر سفیدی و خوشبوی و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب
بتخم کتان و گلش مایل بتیرگی و زردی در اول گرم و خشک و مقوی معده و امعاء و معین مستسقی شراب
و منضج سدد دماغی و جهت خفقان سوداوی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم
و درد حوامل و بدستور نطول طبیخ او و جلوس در آن و فرش کردن برگ تازه او در حمام بهترین ادویه
صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربتش از برگ و تخم و گل او تا دو درم
و از آبش تا یک اوقیه و مصلحش [illegible] مرماس [illegible] معرب [illegible] مشتق از مر است و بفارسی
انکامه نامند و آن از ادویه قدیمه و اختراع اطبای کلدانیون است ماده او را نوح نامند و [illegible]
مذکور شد و بهترین او دانست که آرد جو و نودانگ برابر [illegible] آن خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند
و آن را با هم وزن او نودانگ و مثل آن نمک در ربع او را زیانه و بجهت مرو دین قدری تخم کرفس

و دار چینی

و دار چینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند
و آب برو بپاشند تا سیاه و منتن گردد پس در آب حل نموده صاف کرده و در آن ریخته گرده چند روز در
آفتاب بگذارند گرم و خشک و مسهل و هاضم و مشتهی و رافع تخمه و مضر جگرها و ملطف غذای غلیظ و منقی
معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهت ورم معده و اخلاط لزجه و [illegible] از فضلات و شربت او چند روز
با قدری نمک جهت لاغر کردن بدن از مجربات و حقنه او جهت قرحه امعاء و قولنج و درد ورک و نطول
او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت ورم لهاة و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان
ذائقه مؤثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحب خارش بدن است و مصلح او لعابها و چربیها و
شیرینیها است و قطور او در چشم مانع نزول آب است و اگر برو ذرور کرده باشند در ازاله آن از مجربات
دانسته اند و بالفعل انکامه مشهور در این بلاد که بجای مری استعمال میکنند کامه ای است باده
انکامه را در سرکه حل نموده در آفتاب میگذارند و در اقوی [illegible] ضعیفی [illegible] غالب [illegible]
امعاء است و در حقنه ها استعمال آن جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شتر حل کنند
و معروف نیست [illegible] مرمیطین سنگی است سیاه و مخلوط برنگ و
بعضی از آن لاجوردی و چون بسایند رایحه خمر از او ظاهر شود و از [illegible] او
جهت [illegible] و شرب [illegible] شیر او را جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند [illegible] مرزنگوش مرداسنگ

[illegible]

فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن بعمل می آید و معمول او از رصاص اسود و بوده است
غیر مغسول و مایل بسرخی و در آخر سیم خشک و مغسول او سرد و خشک و تشنیه کرده او الطف و اقوی است
و طریق ساختن و احتراق و غسل و تشنیه کردن او در دستور است مذکور است و قسام او سم و قتال است
و با قوه محلله و قابضه و مبرّد و بغایت مجفف و مسدد و حابس و برنده گوشت زیاد و در دیانندهٔ
صالح آن و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق و چون در مرهم کنند ترشحی او را زایل کرده قریب بسیر بنی
عسل سازد و طلای او با آهک سیاه کنندهٔ جلد و تشنیه کردهٔ او در حقنه ها حابس اسهال قروح و جب
و جالی کلف و مسکن حدت ادویه تند و جهة رفع بد بوی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و تهییج
جلد بغایت مؤثر است خصوصا با روغن مورد و روغن گل سرخ و طلای او با روغنهای مذکور
بر حوالی تثبت و زیر بغل مانع ریختن مواد است بدل و جهة رفع آثار و حکه و جرب و تحلیل خون جامد
تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهة رفع قمل و در اکتحال جهة سلاق و جرب
و ناخنه و قرحه مفید و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ گردد بهترین ادویه شقاق است
و سابیدهٔ او با مثل آن گوگرد که با سرکه و روغن مورد طلا کنند جهة تبری و جوشش های پر آب نافع
و امیر الدوله التیام و تشقیه زخمها را با لذات ازاو نمیداند و معین ادویه مناسبه دانسته است
و تصریح نموده که خوردن نیم درهم از تشنیه کرده او با جلاب مخرج قسام کرم شکم مجرب است در نسخ الرس

نیز فرموده اند که زنان در بلاد ما با اطفال جهة قرحه و اسهال مفید و حقیر نیز در بلاد و دار المرز
دیده که جهة رفع کرم با شیر مفید و حرکت میفرمایند و تا آن با کرمها دفع نشود مانع سکون اند
و فی الواقع در دفع اقسام کرم مفید لیکن در درجه او کشنده است با احتباس بول و تشنج
و شکم و سحج عظیم و ضیق النفس **مرغزی** لغة سریانی است و بفارسی بز مرغز نامند از انواع معز
و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید می باشد لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن و مرطب
و مقوی کمر و گرده است **مرقشیثا** اسم یونانی سنگیست و ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی
میباشد و هر یکی برنگ شبیه بیکی از معادن اند و غیر براق اند بخلاف مغنیسا که براق است و گویند
هر یکی در معدنی بهم میرسد و بتدریج مخلوط بجوهر آن معدن میشود و آن جوهر را از او استخراج می کنند
خوب ترین همه نحاسی و در آخر دوم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و نشر او جایز نیست
و ماده مصری مانند غبار نسایند در الحلیه نفعی ندارد و محرق او که بعمل آورده و در آتش سرخ کرده باشند
الطف و مغسول آن مبرد است و طلای او با سرکه جهة بهق و برص و نمش و تنقیه زخمها و حرارت و غسل
و بار اثیا نافع جهة تحلیل اورام و اکتحال او جهة تقویة بصر و ظلمت آن و تعلیق بر اطفال رافع فزع است
مراره بفارسی زهره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه و غیر مذکور
جزئیه در اینجا مذکور میشود و مجموع آن گرم و خشک و مفتح سدد و مصفات و رافع ظلمت بصر و تندید النفوذ اند

و در عربی بکسر اول ... تیکیو دارد از وی ... اختیارات
... مقصود ... مفعول از باب ... یافته شده
جامه ایست شرح قاموس
... مقصود از جمله توضیح عبارت
اختیارات است بحسب لفظ
و اگرنه چندان مناسبتی
ندارد لکن در نظر ظاهر
فتبصر ...

وطلای آن برناف و نیاف آمیسهل طبع و فرزجه آن مدر حیض و بهترین آن زرد مایل بسرخی و زبون ترین
آن زنگاری و لاجوردیست و استعمال آن جایز نیست و قوی ترین همه زهره و شیر و ضعیف ترین همه
زهره خوکست و هر یک بسبب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهره ذکور و از ذبیحه حالت تشنگی و گرسنگی
و حرکت مفرط قوی الحرارتست و بخلاف آن ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور ثانی اول مذکور است
وطلای زهره بز با عسل رافع حصاء زیر و از گزیدن رافع برص و بهق و از هندبا با عسل مانع ورم جراحات
و سعوط زهره قنفذ با خصیه الثعلب رافع صرع و شرب یک درهم او با یک درهم موم مخرج جنین میت و از
مجربات شمرده اند و شرب زهره آهو و الاغ با روغن تازه گاو ناشتا در حمام رافع بهر و ربو است
و سعوط زهره اردک خانگی با روغن بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب زهره جند را با خاکستر
چوب گز و عسل رافع بول در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث
لذت باه عظیم زنان و محبت مفرط ایشانست و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زیتون
بر قضیب و با نه و لیخ ران و خصیه باعث شدت نعوظ است و تا کف پا را بر زمین نگذارد زایل آن نشود
مرجان مرجانست بهندی لستد نامند و نزد بعضی مراد از لستد بیخ مرجانست و مرجان در خشکی
کمتر از لستد و در سایر افعال مانند او است و یک درهم او را پازهر جمیع سموم دانسته اند مرجراة [illegible]
[illegible] قسم سیاه مرجان است مرنخ بلغة اکبریان حدیدست مرنخ بسجای مهمله مشتق از [illegible]

قیل المرجان اول المتولدات
النباتیه و آخر المتولدات
الحجریه [illegible]

وان خرم است

وان خرم است مرزنجبار بنای معجمه بدبوی است اسم خرم است [illegible] بلغة مصر مرز است [illegible]
مرزنگوش است [illegible] بیونانی آذان الفار است [illegible] بمعنی موش و اذن‌ها بمعنی گوش است [illegible]
اسم فارسی هوم المجوس است [illegible] اسم فارسی هوم المجوس است مرماهان [illegible]
مرماحوز است [illegible] مرماطوس است [illegible] مرماطوس
[illegible] مرمازرادست [illegible] مرداسنگ است که سنگ مرده باشد نه مطلق مرداسنج [illegible]
[illegible] کفیدشونست **مربافلن** بیونانی بمعنی هزار برگ و آن حزنبل است [illegible]
[illegible] شامل جوز و بهمن نیل و انیونست [illegible] مورد است [illegible] بیونانی آس بری است [illegible]
بیونانی آس بستانیست [illegible] نزد مؤلف جامع الادویه مرماحوز و نزد بعضی مرماطوس است
مرمرت یلم است [illegible] بیونانی در چینی است [illegible] بیونان بمعنی ریحانست [illegible]
حنظل است [illegible] بجیم نابیل است [illegible] نزد بعضی خندریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ [illegible]
[illegible] اسم فارسی میر است [illegible] بترکی اسم نبات عنب الذئب است [illegible]
[illegible] اسم فارسی اوز است [illegible] اسم فارسی مرو کلمبو است [illegible] اسم فارسی [illegible]
مرغ خانگی اسم فارسی دجاج است [illegible] اسم فارسی رخمه است [illegible]
[illegible] اسم فارسی دیک بری دشت [illegible] اسم فارسی صعتر بستانیست [illegible] اسم فارسی

عدس است مرج مسک تخمدس اسم فارسی قطاة است مرغ ماهی بفارسی ماهی زخرج است

مرو اسم فارسی لولو است کتب اسم فارسی مداد است خوکی اسم فارسی

صاقر است مرال اسم ترکی ایل است مرد اسم هندی مرزنجوش است مرج اسم هندی

فلفل است مرلی اسم هندی غزال است ... اسم هندی برنج است ... اسم هندی

دادی لغوا است ... اسم هندی احجد است مرو برای مهمه قسمی از نبید است که در مصر از

از جو و در بصره از برنج بیا زند و در نبید مذکور میشود و بفارسی بوزه نامند مرزنگوش

نباتیست برگش شبیه برگ با رتنگ و از آن بزرگتر و منحنی بطرف زمین و ساقش باریک و مدور

و بی برگ و بقدر ذرعی و بار طوبته چسبنده و بر اطراف سر آن گلهای مابین سفیدی و زردی و خوشبو و تخمش

باریک و سیاه شبیه بتخم ریحان و بسیار خوشبو و منبتش اماکن رطبه و در جوزا میرسد و تخمش مانند گل سرخ

در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و محلل اورام و رادع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض طبیخ و دو

درم از بیخ او جهة ضرر افیون و سموم مضادع و از ضرب عمری و نخش جهة قرحه امعا و طبیخ بیخ او جهة تنقیه سدد

جگر و نزد گرده و درد رحم و شرب شرابت او جهة اسهال و ضماد او جهة ورام بارد و حشا و بلغمی و دمل

او جهة دور از گزیدن موی موثر و طلای او با زبیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل است و تا یک مثقال

و مغز سبز و مصلحش با دآورد و قدر شربتش از ... تا نیم درهم و بیخ او از یکمثقال تا دو درهم

وبدلش لسانست

وبدلش لسانست مرج درختیست با دام تلخ است مرو بلغت اصفهان بوس است ... خون منجمد است

که از حیوانی کوچکتر از آهو و در بلاد چین و ختن و ترکستان حاصل میشود و در آخر او چینی نامند و

دستهای او کوتاه تر از پا و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او منحنی و دراز و جهد که بدو بالا

او رسد و در آن سوراخهایی که استنشاق به آن کند و مشک چهار قسم است بهترین آن ترکی نامند و آن

خونیست که از آن حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع میشود بر روی سنگها منجمد میگردد و آن در غایت خوشبوئی

و بوی او رعاف می آرد و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابة و قلیل الوجود است دوم را

تبتی نامند و آن نافه است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب

خارش یا پوستی که ظرف اوست می افکند دیگری را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید

ناف او را شکافته اطراف او را بدست میمالند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن

سیاه و با صلابة میباشد قسم چهارم را هندی نامند و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد

با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک مینمایند و آن از همه غیر صلبتر است و عملی را از رویند و بعد از دو اول و

حسن لیکه با جگر خشک کرده بزود بر آن مورد و قرنفل و خون لعبتری در قدری مشک تر تدبیر داده در نافه میکنند

و علامت مغشوش از آن یا حی مفرط و ثقل و معلوم است و آنچه در نافه باشد بسیار گران الوزن اول از

نافه لذیذتر بند و پس از دو رطوبت بزک لذیذ را انند که بوی کسی ندارد خالص است و الا فلا و آنچه در غیر نافه

درکف دست قدری ازانرا باآب دهن بمالند اگر حل میشود خالص و اگر فتیله گردد مغشوش است و ارسطو
گوید خالص سائیده و مشک در ظرف رطوبت دار ببندد یکساعت وزنش زیاده میشود و بهترین او
تبتی و قوتش تا سه سال باقیست و ازنافه بیرون آورده او تا یکسال در سیم گرم و در دوم خشک و بعضی
گرم گرد و خشک ... و غالیه میشود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه
و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و جالب طبع و مسکر و جهت ضعف دل و سودای
و غشی و رفع خمار و تریاق سمیه و ادویه سمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج
و لقوه و رعشه و ولادت ... ان و ریاح امعاء و نیکوئی رخسار و رسانیدن قوت ادویه بعمق بدن و در
اکتحال بطبقات چشم مؤثر و تریاق است در رفع سم بیش و قرد ... السنبل ... و فرزجه او ...
حمل و طلاء او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و باروغن بان بر مقدم دماغ و بوئیدن او
جهت منع نزلات و صداع بارد با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض
و دمعه و غفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شرب
او باعث بوی دهان و مصلحش کلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او ساذج است
شاذنج ... شیشه ایست که بعد از گداز شیشه بر روی ان مانند شیشه رقیقی ظاهر میشود و
از احجار مطبوخه است که بشیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا در سخت است سائیده و تسقیه با آب آهک و آب ...

کرده

کرده صمغ البلاط اضافه نموده بجوشانند گرم تیند و جالی و رافع گوشت زیاده و خاسند زخمها
و کشنده دیدان و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکتحال رافع بیاض و ظلمة بصر و ناخنه
و سلاق و نشر ناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شری و ثآلیل و بدلش اکلیمیا است
مسحوق نزد بعضی بوزیدان است و نزد بعضی بورتنجان و انقاکی و بعضی گویند که او فرد التعب است
و ریشه هائیست با پیچیده که میدب و مهندی او بهم پیچیده و مراج بوی که چون باز کنند چوب او مرج
متساوی الاختلاف مشاهده میگردد و بهترین او خوشبوترین جوهر صلب بیشترین است در دوم گرم و در اول تر
و مسمن بدن و مهیج باه که بکه استعمال فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب
او قبل از سم مانع تأثیران و مضر حلق و مصلحش عسل و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش خمیر مایه است
میر آسم مربای کدو است و انطاکی گوید و انفع ان بتعبر الطاست و عسل او معتدل و محرک باه
و مسمن بدن و مفتح سده و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط
سوخته بارد و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات
بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة
البول و خشخاش جهت رفع بیخوابی و با بادام جهت تسمین بدن مؤثر است باید که کدو را از پوست
و تخم و پیه پاک کرده نیم پخت کنند و آتش سوخته قرب بخشک نمود دو ربع آنرا در جندان کرد

علاحده بتوام اورد اضافه نموده طبخ دهند باندکی صندل و مصطکی خوشبوی سازند مشمش بیونانی
زاج سبز است مشمش الصین شامل شود احرا و جعده صغیر است مشمش التراتان نارنگ است مشمش لیفی درخت
مقل است مشمش ... حان مرلبه است مشمش الراعی شامل زرد فراد طرح است ... نوع بزرگ
نوارس است ... ابنه است ... نوع بزرگ قتاد ورق اللایل ارشاد ...
زعرور است ... بلغات مجمعه اندلس زرد طویل است مشتکن حجر المسن است مشتهر
آبنوس است مشطار خرما رسیده است مشطقانوالیکمود هندی است مشطبجر مصطکی است مس اسم
فارسی نحاس است مشرخم اسم فارسی رانحت است مشار اسم فارسی ... است مشک
بفارسی زبد است ... بهندی ... است مسو بهندی عدس است مسی بهندی کاکنج است درد
بعضی بلاد هند اطریلال را باین اسم می نامند مشمش بفارسی زردالو نامند و بترکی اردک
و اقسام میباشد و بهترین او شیرین و بزرگ کم جرم و خشک او بهتر از تازه است در دوم سرد و تر و مفتح
سدد و ملین ... و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است و ماده اگر در معده فاسد شود
و جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع ارواح ... ترش او دو ... بنده
خندگان و چون ... چاره از ان خوردن آب گرم و عسل بعد از او بنوشند و قی کنند اخلاط
گرانی و زنجاری رفع شده رفع تب گردد و از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن زردالو

فصد کنند خون سفید رنگ مثل مده شود لهذا مداومت او را باعث برص دانسته اند و او سریع التعفن
و نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر مبرودین است و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن او بر
بالای طعام و خوردن آب بعد از او بغایت مضر است و مغز دانه تلخ او در دوم گرم و خشک و شیرین
او در اول گرم و تر و مسهل و روغن هم آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت
حلق است و روغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی آن محلل اورام متعدد و مفتت
حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با انیسون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش
بی عدیل و در بسیار افعال قریب بروغن بادام تلخ و قدر شربتش تا نیم مثقال و روغن شیرین او ضعیف تر
از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ او مدر و مسقط کرم
معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و تکمید او سرد و خشک و لطیف و نشر پوست و ذرور او
قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی است مشط الغول نباتی است شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ
گشنیز و صلب و سنبل و ثمر خوشبوی در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سده و نشر او قیمتی
برگ او را جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند مشک قسمی از بید و نه و قوی تر از اقسام است برگش
انبوه و بزرگ تر از برگ بید و نه بری و با خشونت و مایل با ستداره و چون کوبند از ان بخورد شیر او
برنگ خون شود در آخر سیم گرم و در دوم خشک و نعایة مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة

و جهة اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد حسم و قولنج و تقویت اشتها و شربت او جهة عنشی
و کرب نافع و در سایر افعال قوی تر از بودنه است و آن مذکور شد و مغز متعدد مصلحش سرکه و شربتش
یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش بوزنش بودنه است و فرد مانا و در اد راز حیض بوزن او و عدس المر
مشیری بلغت اکیریان قلعی است مشرمندا بمعدهندیست مغاطوری دنیا توس است مثنا ن بهندی
کرسنه است مشو بلغت تنکابن اسم نوامرار است مشو اسم فارسی خلر است مشه زمرزبان
اسم فارسی سندت است مصوص غذا یست که از جوجه و مرغ جوان و سبزیهای سرد و گرم و ادویه خوشبوی
بحسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی را با آب میوه های ترش مطبوخ سازند و منافع هر یک تابع اجزای او است
مصطکی معرب از مسطنجی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر و سفید او را رومی
و سیاه او را نبطی گویند درخت او در صافی و شاخهای او در لطافت و برگ آن مانند درخت اراک
و از آن بزرگتر و ثمرش مایل به تلخی و قوتش تا بیست سال باقی است و درخت او نزد شیخ الرئیس
و بوس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او همه را قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس
دانسته اند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است و دوام لطوخ طبیخ آن رویاننده گوشت
بر استخوان و مقوی اعضای مسترخیه است و ضماد برگش جهة خروج مقعد و رحم و مسواک چوب او مقوی
دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او را کوفته جوشانند و مکرر تصفیه کنند تا آب غلیظ

کرد

الصاد مع المیم

گردد جهة نفث الدم و اسهال و قرحه امعا و نزف الدم و برآمدگی ناف و رحم و رفع سیلان حیض
و تنگی اعضا و جرب نافع است مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و
اشتها و محرک آروغ و با جلای عظیم و محلل ریاح و رافع نفخ با آروغ و با سفل و رافع بخش و
درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهة بلغم و با صبر جهة صفرا و با
هلیلجات جهة سودا و عسر النفس و با ادویه مناسبه جهة نفث الدم و قصبه ریه و با کهربا جهة نزف الدم
از مجربات و با کندر جهة قوة فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهة گرانی سامعه مجرب
و بدستور بخور کردن پنبه با آن و بگلاب ترکرده کماد نمودن بر چشم در درد مد از مجربات شمرده اند
و طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهة تشقق لب و لرزه های بارد و رعشه و ضربان و کزاز
و اعیا بعد از تدبیر و ضماد آن جهة سستی اعضا و ضربه و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با
ادویه مناسبه جهة درد و ورم معده و امعا و علل جگر و تفتیح سدد و دقی نافع و بخور او سعوط او با روغن
زنبق جهة درد سر بارده و مضغه او مطیب نکهه او جهة استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو
دردناک و پاشیدن مصطکی بر آن و بخرقه بستن آن جهة تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خاییدن
او جهة جذب رطوبة دماغی مؤثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش کتیرا و بدستور بیست تا نیم درم
خیسانیدن آن و بدلش بوزن او کندر و با یک وزن و نیم آن علک البطم و در تقویة معده و جگر از خسر

تتمه و ... [illegible]

و قدر شربتش تا یکمثقال است و روغن مصطکی که کوتیه او را در یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف
حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهت امراض رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی
و علل جگر و دو مثقال او جهت قرحه ریه و خفقان و جهت قرحه امعا و طلای او جهت آثار جلد و نیکویی رخسار
مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش بسازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر
جهت جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است مصع ثمر عوسج
مصع کهربا است مصعب امعا است و مصران و امعاء انسان زعرور است مصع النار بلخی است
مصنع نبیذیست که از میوه ها و دانها ترتیب دهند بترکی قراقروت نامند و در منهاج قارا
گویند و آن مائیت دوغی است که طبخ داده غلیظ او را گلوله سازند و مائیت او را بار دیگر جوشانیده
منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای
او در رفع ورم زبان و غرغره او در ورم حار گلو از مجربات و مضمضه او جهت قلاع حار مفید و او
مضر معده سوداوی و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذاست مصلحش ادویه حاره و حرارت است مصر البقاد
مجمع الرمان ابرست و ثمرش حب التلقیح مطبوخ ابنکوریست که از طبخ بنصف رسیده او را منصف نیز
نامند الطف از مثلث و در افعال مانند اوست مطهر بنجکشت مطیبا نورست و لعوق نوره را
باین اسم نامند مطر بارزدست مظ نظاء مجمع کلنار است معا بفارسی روده و بترکی باقرساق

الفساد مهم مع مع الطا

مع الطا الیعی

نامند و ما

نامند و معانده کور شند معنو تا شامل حمیت و ماهو دانه است مغز ماغزاست مغانیرلیا
یونانی بالنست معضا صمغ آلوست معد خصیة الثعلب است مغان ماز زولت
مغاث بنجی است دراز و سطبر و پوست او سیاه مایل بسرخی و جوفش ما بین سفیدی و زردی و بهترین
او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی بیخ رمان انبرلیت که آن کلنار است و نزد جمعی
سورنجان است و اظهر آنست که غیر هر دو است و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ
و کاشن سفید و تخمش مانند حب الصنوبر و انطاکی گوید قسمی از او در نواحی شام بهم میرسد و در مصر
متحمل و ضعیف الاثر است و در دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هشت سال باقیست مسمن بدن و محرک
باه و با قوه قابضه و مقوی اعضا و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد
کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و سستی اعضا و ضعف عصب و تشنج
و استرخای آن و صلابت رحم و مداومت آن با آب عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی
جهت جبر و فتق و خرد شدن نافع و تخم او در تحریک باه قویترین اشیا است و او مضر مثانه و مصلحش مصطکی و عسل
و شربتش دو درهم و بدلش بوزیدان و شقاقل است و در ضماد اقلیمیا مغره وادراک آن طین مغره نیز
گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاکیست که از روم خیزد و سرخ مایل بزردی و با نمره
و در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل قیام
کرم و حب القرع و با زرده تخم مرغ نیم برشت و با رب انار بنک جهت قرحه امعا و مثانه و با شکر جهت قرحه

النفس مهم مع
و ترس مع النقرس

کردن بدن و طلای او با سرکه جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن گل جهت بثور
بشره و براق کردن آن و حقنه او جهت قرحه امعا نافع و اکثار او مضر و مصلحش شیرینیها و شربتش تا درهم
و بدلش مثل او گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون دست را با او خضاب کنند و او را نشسته حنا به بندند تا
روز رنگ حنا باقی میماند مغنیسیا اسم یونانی سنگی است قریب به مرقشیثا و بفارسی رنگ کار سه
نامند و کاسه گران ظروف را با او رنگ میکنند و از اکثر آن سرب حاصل میشود و آن پنج نوع یکی سیاه
دیگری مایل بسیاهی و با نرمی میباشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و تبول
اکثر حدیدی او سیاه و ذهبی زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و از جمیع اقسام او قطعهای که عیون
ظاهر است و بلوری و درخشنده باشد دارند که از زنده زجاج و صاف کننده آنند و او را قابل رنگ
گرفتن میسازند و با آهن نیز این فعل میکنند در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات
و رادع حصات و عسر بول و ذرور او التیام دهنده جراحات و با سرکه طلا رادع کلف و برص و در
ازاله جرب و روغن و امثال آن غریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش تا یک درهم و بدلش مرقشیثا است
مغد بادنجان است و ثمر لفاح بربری نیز نامند مغنا مغنا ... سکر العشر است مغوم قلیه بادنجان است مغناطیس
حجر مغناطیس است ... اکلر است مغیانا بلغت سریانی اسم حرف بابلی بوده است مغرة اسم
فارسی ارماغ است مغزرکونا اسم فارسی مخ است مغافنیه طین مختوم است مغربالی ...

نیز گویند

نیز گویند مغربو اسم فارسی لبوب است مغرج لسان الثور است مغروح ... بادرنجبویه است مغرو
اسم نوعی از قطران است مقل ... صمغ درختیست مانند درخت کندر و در بلاد عظیم و در صحرای عمان
کثیر الوجود است و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی را مقل الیهود
و مایل بتیرگی را و سیاهی را صقلبی و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد و او را مقل عربی گویند
و بهترین او زرد و صاف براق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال
باقیست در اول سیم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین و مدر بول و شیر و حیض و رادع حدت
ادویه مسهله و با تریاقیه و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شربش او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام
و کزاز و تحلیل خون منجمد و خنازیر و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و
احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد کلی و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهت رفع نسیان
مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه و تعقد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظه و خون
منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با آب دهن صایم جهت ورم ... و با دقیق و با
اندکی برنج جهت اسقاط دانه بواسیر و دمامیل و با طلا جهت تهیج و استسقا نافع و بخور او جهت بواسیر و حمول
او جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد مسحوق مطبوخ او با سه چندان
سبوس گندم که بجای آب، آب انگور باشد با روغن گل جهت ورم نفخه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر
جگر و مصلح آن زعفران و شربتش یک درهم و بدلش دو ثلث او مر و ربع او صبر است مقل ... اسم ثمر درخت

میم مع الفا
مع القاف

در درخت او در شکل ماکول است مانند قبض و در انهش خنکی دارد و خشونت دارد و با غوصته و دم است
ثمر شبیه بدرخت خرما میباشد سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ او جهت
تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در ان جهت رفع القیء و رگها مفید و شرب طبیخ درخت او جهت
قروح مزمنه و تنقیه بلغم و طول الیف سوخته او جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است مقنقم عبارت
از شیره است که گرم کرده عصاره خربوزه شامی اضافه نمایند دارد و مسکن حرارت و تشنگی و رافع
تبها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و خناق معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه و اخلاط
سوداویست خوا اس فطراسالیون است مقنقل قسب است مقونیا ملیونیست که خربزه گرگ باشد
مقنر اسم عربی نبات صبر است قلومر است بلغت سریانی بنفشه است
اسم مخلصه است اسم هندی دام بکنیوت است اسم هندی خنب است اسم
فارسی ذبابست اسم فارسی نخل است بهندی تماح است بهندی لودر
بفارسی نمک است و بهتر آن دو ز نامند معدنی و مائی میباشد و معدنی بدو ان ابستون میکرد
و ان جبلی و بری میباشد و مائی ان ابهای است که منجمد گردد و معدنی او اقسام است و هر یک را
که نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین ان تلخ اندرانی معدنیست پس تلخ مائی و بعد از ان
نمک طعام و قسم هندی مائی هندیست کم یاب است و زبون ترین ان تلخ معدنیست و اقسام نمکار
و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و انرا از خاکستر بعضی نباتات

کارانا

که اب انرا صاف نموده باتش یا افتاب منعقد میسازند و بدستور از بول حیوانات و انسان
نمک بطبیخ و عقد میگیرند و بهترین او محرق محلول معقود و صافست و مراد از مطلق ملح نمک
طعام است و مجموع ان مسهل بلغم و سودا و ماء صفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه طعام
و فساد ان و مشهی و نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج ان بعضی در مسهل خلط خواص
تو بهتر از سایر نمک چنانکه مذکور خواهد شد و سودا و دان قابض و سوخته او الطف و همه ان غاسل امعا
و معین قطع سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزگی الطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین رافع
مضرت افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی نافع و قی آوردن
با نمک و سکنجبین منقی معده و با سرکه جهت قطع اخلاط و با صعتر جهت رفع تعوبات و اخراج ریاح به آروغ
و با عسل و مضمضه او جهت قطع خون لثه دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات و با روغن زیتون
و غیر ان و عسل و زفت جهت فتح دو کشیدن اعضا و دلک و با سرکه دلف صابون جهت ورم بلغمی و ریگی و تهیج
و با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با سکنجبین جهت گزیدن افعی و
با زفت و قطران جهت مار شاخ دار و نهنگ و با زفت و عسل جهت ادرار بلغمی و با عسل جهت خون منجمد
تحت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی اتش و حکه و جرب و زخم ابله و جذام و با حنا جهت داء الحیه و با
جوز ماثل جهت ورم انثیان و با خمیر جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و بخور او اکتحال او جهت بیاض و سلاق

وسبل و قوة بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهة سبل و بامرداریدجهة بیاض مجرب و در
پاک کردن دندان و تبدیل دشستن نمک ساعیه و آکله و جوششها با نمک و سرکه رافع آن و لسق او
بابث م بر زخم قاطع خون آن و بستن گرم کرده بر اعضا جهة دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ
و مورث تاریکی چشم و التهاب و محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان
نحیف و مصلحش صعتر و چربیها و اشیاء بارده رطبه است و از خواص مجربه او است که چون سه درم
او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض در آتش اندازند اگر بعد از حرارت میل به بردن
خانه کند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته او را در ظرف مشرق بنهند و
رفع سحر و چشم بد کند و چون در پارچه سرخی بسته بر طرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت
ولادت گردد و عرق نمک که بتقریج و انبیق تقطیر کنند بغایت ترش و خوش طعم و مصلح رطوبات معده
و مفتح سدد و رافع استسقاء و سپرز است و اکثار او باعث لاغری بدن و درد کرده و بغایت جالی
دندان و رافع گوشت زائد لثه است ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری نامند و از بهترین
اقسام و در آخر درجه دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی‌تر و در
ادویه چشم استعمال غیر او جایز نیست و در سایر افعال سابق بر این گذشت ملح نفطی از جمله معدنی
و سیاه و بدبوی و با نفطیه است و از آتش منقطع و زایل نشده سفید می‌گردد در سیم گرم و خشک و مسهل برین

اقسام

اقسام ثلثه و منقی و در اخراج بلغم و سودا اقوی‌تر از سایر و چون با روغن گل سرخ طلا کنند در رفع
جرب و حکه نافع است و از عجیب الفعل است و قدر شربتش تا یک درهم است ملح سود از اقسام
ملح العجین و او سیاه و بی نفطیه است و در افعال مانند ملح نفطی ملح الطعام نمک طعام است و الوان او
مختلفه می‌باشد و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل بزردی است و بهترین او سفید
صاف و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی نمکی است شفاف و سرخ مایل
بسیاهی و قطعات او بزرگ و در اول سیم گرم و خشک و مسهل امعاء صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل
ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یک درهم و نیم است ملح مر نمک تلخ است ما بین
سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرم‌تر و قریب به درجه چهارم و در اندمال جراحت با صمغ زیتون
قوی‌تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یک درهم است ملح جبلی نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید
مسمی باندرانی ملح بورقی بوره است که از درخت غرب بعمل آرند و در افعال قوی‌تر از بوره ارمنی است
ملح الصاغه بلغة مصر القرب است ملح تنکار نوره است و البعر مذکور شد ملح الدباغین قسمی سیاه ملح العجین است
ملح الصاغه تنکار است ملح هندی ملح هندیست ملح النوشادر نوشادر است ملح الحجر نوشادر است
ملح القلی نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف آنرا با آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد
و چون او را در سرکه حل نموده منعقد کنند با نوشادر در آب بیند در نقل معادن مر انتفاع بعید بل دانسته اند
و چون به ازای هر سه درهم نوشادر یکی زرده تخم پخته اضافه نموده به آتش برشته روغن او به آید

ملح السبخ شوره است ... کند رافع بعضی ...

در عمل بر مقاصد مجرب شمرده اند و او برنده کوشت فاسد لثه و منقی آنست ملح بحری از اقسام ملح
مائی است و تا آب با درسیده حل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب بملح اسود است ملیح نوعی
از عوسج بزرگ برگ سرخ است ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانیست ملون ملوخیا خربزه گرمک است
ملیلیلن بلغه اندلس بقله یمانیه است ملیلنی بیونانی انمد است ملیوریا زاج سیاه است ملیونا
زنجفر محلول است ملیون قنطوریون دقیق است مل سیالیوس است مامنا اکل الملک است
ملطاا دینا قوس است ملوخ بضم اول و تشدید ثانی اندروطالیس است و بلغه مغرب قاقلی
مونی بلغه شام قطف بحریست ملیخ بفتح اول و ثانی و فای معجمه اسم فارسی جراد است مادیون
اسم هندی کندش است ماماا اروایح اسطوخودوس است ممیت مولن دواء المسک است ممولوا
بهندی طرد غلو دیس است من اسم عربی مجموع شبنم است که منعقد گردد و شیرین باشد مثل ترنجبین
و گزانگبین هرچه بر نبات سمی منعقد شود سم است مانند قسمی از سکر العشر و آنچه از نبات قابضه
حاصل شود قابض و از مسهله مسهل منج بفتح اول و ثانی و کسر اول درخت بادام تلخست منج زرد بنان اسم
فارسی و آن تخمیست شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بریست مسکر و مغرج و
اکثار او متغیر عقل است منفشا در حب المنیم مذکور شد منقر بنک اسیست منتنه بلغه مصر عاقر قرحا
منقف اسم مطبوخ است منبرنه ناردین است منغ نوزی بیونانی میبر دج است منه بلغه اهل خراسان
دار بیست و در منهاج از آن گرفته و در بعضی بلاد عراق و همدان آنرا الکج نامند و مذکور شد منغوره جری خشخاش را

میم مع النون

شامل است منبا بشیرازی اسم نمیه است منگ بهندی ماش است منده بهندی نوعی از دخن است
منبر بهندی طباشیر است منبل بهندی زرنیخ سرخ است منه کی بهندی صندع است منه دل
بهندی جوز القی است منبرنه بهندی قوه است منو اسم یونانی بیخ نباتیست برگش در شکل شبیه
بشبت و از آن سطبرتر و تا بقدر دو ذرع و بیخش باریک و دراز مایل بزردی و متفرق و بعضی راست
و بعضی کج و خوشبو و در خاییدن دهانرا گرم کند و با اندک گزندگی و بفارسی ریشه دراکونید
و آن سنبل جبلیست چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقیست در دوم گرم و در سیم خشک
و با قوه قابض و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد مثانه ذکر کرده که بسبب احتباس فضول باشد
و جهت ریاح معده و بحبس درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و نضج منی و رفع بخار
بد بوی و بلغم و لزوجات و تصفیه آواز و امراض عصبانی نافع و جلوس در طبیخ او جهت عسر البول و احتباس حیض
مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و مصدع و مصلحش خیار نیدن در سرکه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
نیم وزن او سنبل الطیب و نیم وزن جوز بوا است و گویند فطراسالیون است بوزن او و شیخ الرئیس
در تعریف او فرموده که بیخیست مختلف الشکل و در رنگ شبیه بفاریقون است و ابن جزله گوید بیخیست سفید
مایل بزردی و دراز و خوشبو و بغدادی و ابن تلمید و جمعی کثیر بنهجیکه در اول تعریف او مذکور شد
قایلند و تعریف مذکور بر ریشه دراکو صادق می آید و الله اعلم مومیا لغة یونانی بمعنی حافظ
الاجساد است و بفارسی مومیایی نامند و آن چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود

میم مع الواو

و در بعضی جبال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای مغرب
یافت میشود بخوبی فارسی و ایرانی نیست و بهترین او سیاه براق است که بوی بدی نداشته باشد
و ارسطو فرموده که بهترین او آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه‌ی شکسته پیش کرده بر آن
بمالند التیام یابد در اول سیم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست
و مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ الارواح
بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و سموم مشروبه در معده و وجع الفؤاد و تقویه
معده و خناق و رسم(?) و جمیع امراض بارده و نفث الدم جراحت مثانه و سلسل البول و ابتداء جذام و داء الفیل
و ثقل زبان و گزیدن عقرب و زنبور محلل او در رگ‌ها و ضماد آن جهت تنگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل بمعتدل و با عناب و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با
آب کرفس جهت سپرز و در هر علتی با معادن مناسب آن شاید بهتر است و قطور او با روغن گل سرخ
جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او با آب مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض
دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و با شیر جهت امراض اعضای تناسل و تغیرات(?)
و با دوده(?) گل ارمنی و گلیه(?) زعفران جهت صدمه جگر و معده و با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلای او با روغن
کاد(?) جهت گزیدن عقرب و حمول او با روغن زیتون جهت تقطیر البول و استرخای مقعده و [illegible] و دلوک او
با عسل جهت لکنت زبان و مسوح او با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت

تحریک جماع

تحریک جماع و با اشربه مناسبه بهیج تجربه نافع و مفرح مرورین و ملخص سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا
نیم درهم و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و بدلش نفط الیهود است و ارسطو گوید که چون مومیایی معدنی
خود را با پیه خوک غیر ممکن بود در گوشش اصم مادر زاد که از اندرون حس سمع میکند مومیایی انسانی
در ازمنه سابقه بجهت حفظ جسد میت از تعفن بمرور عسل و مومیایی و قیر و مثال آن طلای نموده اند
و چون اکثر دخمه‌های بلاد مغرب را آب بحر محیط گرفته هر چه از اجساد و اعضای موتی را امواج بحر بساحل
رسانیده میرسد آنرا اجهال بجای مومیایی صرف نموده و مینمایند و از رصد الاقالیم بلیناس
ظاهر میشود که حد معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سیاهان مغرب است و چندین
درجه معمور در آب مغمور است و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیایی دو قسم است یکی از جبال
و یکی از قبور موتی که بجهت حفظ جسد بر آن طلای کرده اند و آن غیر اعضای آن نیست اگرچه در جبر
دیگر نفعی میکند لیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد بدن و مضرتهای بسیار است موز
معرب اسم هندیست و بعربی طلح نامند درختی است شبیه بنبات ذرة و مربع ساق و تا
سه ذرع میشود و برگش دراز و عریض تا بقدر دو ذرع و ثمرش سبز و بقدر خیار و کوچکی و نارس او را
چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هشتاد روز میرسد و موقوف بر زمانی
و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین و مانند عسل است و در فلاحه مذکور است که چون دانه
خرما را در قلقاس غرس نموده و سقیه کنند و سرگین آب در محل غرس بریزند درخت موز میشود و او

در گرمی معتدل و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون خام و گرمابه
مجرد رین و جهة لاغری کرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهة کلف و بهق و جرب و حکه و
با آب تخم خربزه جهة کلف و نیکو کردن رخساره و خاکستر پوست او و پوست درخت آن جهة التیام زخمها
و رفع نزف الدم و ضماد برگش جهة تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سده و ضعف معده و مصلحش عسل و شکر
و مربای زنجبیل است موریند نامرد رنگ سفید کرده است موتوحس بلغت عربی قطر است موم اسم فارسی
شمع است موزند اتنار کبریت است موریون نوعی از سرو ح است که برگش سفید و شبیه ببرگ چغندر باشد موردقی
یونانی طرفا است مرعانی یونانی ابن عرس است امویلونان بردی ابار است مولی یونانی حرمل عربی است
موردیان موسی است موزدنغرم آس بری است و گویند اسم فارسی ذخر است موزامولنلیر سیاه دندانست
موتنون نوعی از سمور قریب بمنس است مورد اسم فارسی آس است مورتی بفارسی [illegible] است موتول
اسم فارسی خلد است موبرنو زبیب الجبل است موبز بفارسی زبیب است موغوران اسم فارسی لوق است
موزیزدوان اسم فارسی مریزج است موشابکی نقر الیهود است موزجه بفارسی نمل است موکمیر
اسم فارسی اصل الزیر است موزادیسی بفارسی ربوح است موم بلغت اصفهانی قار است مومیه
بهندی کتونه فوفل است [illegible] بهندی [illegible] است [illegible] بهندی فجل است مولی بهندی لولو است
مونت بهندی ماش هندیست [illegible] بهندی اذان الفار است موره بهندی توتیا است مرندا بهندی
کاذریوس است مرتنب بهندی ماش است ماهی بضم اول و بالف آخر و بدستور بیای آخر اسم منطقی سنگی است

تم مبحث المیم

کم از دو سنج

که از نواحی روم و صعید مصر خیزد سفید و شفاف مانند بلور و بیار صلب است و مثل سنگ آتش زنه آتش از او
ظاهر میگردد و در خون گرم حل میشود و در جاییکه مغنیا بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف
و از او صلبتر و شبیه بنمک سنگ میباشد و آنرا کوبیده ظروف میسازند و آن غیر مجلوان است در دوم
سرد و خشک و با مروارید و شکر قالع بیاض چشم است و اکحالی و جبه از او با نمک و نوشادر و زعفران
و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران که آن
جهة تسهیل ولادت و بر اطفال جهة از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و در دست داشتن
او در دست راست جهة قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهة زیاد کردن شیر و رفع انجماد آن
مفید است مهلبیه بفارسی فرنی نامند و از جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب
دهند و او را دو رسن باهلی جهة مهلب بن مغیره اختراع نموده بجهة رفع قی طعام که از ریختن سودا
بمعده ناشی شده بود گرم و تر و جهة مالیخولیا و جنون و در سیر پیتی و فربه کردن بدن و تولید خون
صالح مؤثر است مهد آذربو است [illegible] اسم هندی [illegible] است [illegible] اسم هندی [illegible] است
مهو اسم هندی حنا است مته بهندی عسل است مهربیاه اسم فارسی گیاه [illegible] است اسم
اصل السوس است مهرباد اسم فارسی حجر الحمیه است [illegible] اسم عربی است و یونانی لوطوس نامند درختیست
قریب بجوز زردی و برگش باریکتر و زواید او بیشتر و شبیه ببرگ کرفس و بویش مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو
و دانه او سیاه و از دانه انار کوچکتر و با تندی و در دوم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و منقی رطوبات

[illegible]

مبحث المیم

وحقنه با نشارهٔ چوب او جهت سحج و قرحه امعا و ضماد او جهت داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او
جهت استحکام موی و دانه اش جهت سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون سه روز در آب در آورده صلابه نمایند و هر روز
تجدید نمایند در رفع آن و فتق مجرب دانسته اند میعه سایله اسم عربی صمغ درختیست لبنار خوشبو و آنچه
از درخت بیرون آید کس کنند اعتبار ابل بزرگی و قوام عسل میباشد و بهترین اقسام است و هر چه از افشردن اجزای
اجزای درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظ تر است و آنچه از آب و به الطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل
و مسمی بمیعه یابسه است و مؤلف کتاب تذکره گوید که یک نوع او سفید میباشد و یک نوع او سرخ و محمد بن زکریا
گوید که این صمغ درختیست مسمی به بعهر در بلاد شام شبیه بدرخت به و پوستش تا دو سال باقیست در سیم گرم
در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منفخ و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنی و سه درم او با چهار دانگ
آب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد
کمر و درد رحم و گرفتگی آواز و طلای مطبوخ او بر دهن زیتون جهت ماندگی و لرزه تنهای بارد و خدر و کزاز
و غرغره از مجربات و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح
غلیظه و فرزجه و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب بهترین ادویه و با ضماد آن تقریس و مسهل
مقوی و بدل آن در فرزجه و مصلحش مصطکی و شربتش از یک مثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و خنده و نزد بعضی
بوزنش قطران و ثمن آن و زفت رطب است میعه یابسه نزد بعضی ثفل اجزای درخت او است که سایله از آن
افشرده باشند و نزد بعضی آمیخته مطبوخ آن گرمی و خشکی او زیاده و در عمل افعال مانند سایله و با قوت قابضه

اسم عربی [illegible]

وحمول او

و حمول او مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهت رفع انضمام رحم و طلا به آن و بخورش جهت رطوبات
دماغی و لقوه و رفع خدره هوایی و دوایی مؤثر و مصدع و مصلحش انیسون و بدلش جاوشیر و شربتش تا دو
مثقال است میفختج معرب می پخته فارسی است و بعربی عقید العنب است و آن آب انگور است که در
طبخ زیاده از دو ثلث سوخته باشد و غلیظ گردد و آن مایل بسرخی میباشد و در گیلانات دوشاب ترش گویند
و چون با خاک اره و شان کوبیده تند و شیرین میگردد و آنرا دوشاب گویند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک
و مجرب باد و ملین طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصبه و در محرورین اکثار او مولد صفرای غلیظ و مصلحش
آب میوه های سرد و تر و بدلش دوشاب انگوریست میغوزان نوعی از زبد البحر است و بفارسی کرم
ایوب نامند جهت احتباس حیض و حصاة و درد گرده و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع مانند زبد البحر است
میبختج اسم فارسی شربتی است که با شراب دیا با آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب دهند میبختج مدبر
می پخته ایست که با شکر و عسل یا رب به و [illegible] پخته باشند میبختج میوه می پخته ایست که در مدبر تر از اهل جوز [illegible] و
قرنفل و مثال آن اضافه کرده باشند میفنجوش اسم فارسی شرابیست که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب
داده باشند میلیقوس معرب است میلیقوس تکرار است میسوسن شراب سوسن است میشهار ابرد است و نزد
بعضی افخوانست میندکه اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی قرد است میهل بهندی
جوز الکوثل است میتی بهندی حلبه است حرف النون با الف نواه اسم فارسی است و زنیان نیز نامند

نون مع الالف

و بعربی کمون بلوکی گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از ان کوچکتر و اشقر
مایل بزردی و تند بوی و با حرافت و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیم گرم و خشک
و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات لزجه و درد
سینه و مدر لبن جگر و سپرز و معدف ریحی و آنچه بسبب دوای سمی مسهل باشد و منقی حرارت از وجاعات سینه و جهة
رفع عادت افیون و مضرت آن و مدر بول و حصاة و قی و خفقان و آروغ بد بوی و تخمه و فساد
اشتهاها و تبهای مزمنه خصوصا ربع و سردی احشا و بهق و برص و با عسل جهة احتباس بول و مردن
و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهة محرورین و بجهة جمیع امراض رحم و کسی که طعمه بد البقه او لذیذ
نماید نافع و ضماد او با سفیدی تخم مرغ جهة ناف برآمده مجرب و با عسل جهة در جمیع اعضا و تحلیل ورم
ان از مجربات خصوصا با طین قیمولیا و بدستور در رفع خون منجمد تحت جلد و بعد پل و با ادویه برص
و اثار تقوی فعل ان و با روغنهای جهة ثور اللبنیه و با نمک و ترمس و زعفران جهة ورم انثیان و لقول
او جهة رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و قطور آن جهة گرانی سامعه و بخور و فرزجه او جهة
جهة تنقیه رحم از رطوبات بد بوی نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد
و شربت سه مثقال او با دو رطل شیر جوشانیده و بنصف رسیده تا آشامند بوقتیکه شکر بر بالای لحوم خورده شود
باعث فربهی با فراط کرده و نانخواه خوردن همین رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات و مصدع محرورین

و مصلحش

و مصلحش کشنیز و مقلل شیر مرضعه و مصلح آن ترمس و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر تسمین شونیز است
و عرق نانخواه جهة فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر نفس را در حال رفع میکند و چون با دارچینی
و کاوزبان عرق بکشند در تفریح نایب مناب خمر است و روغن او که بتقطیر گرفته شود بهترین ادویه
ریاح و دردهای مزمن و ادرار بارده است و چون در آب لیمو تقطیر یک انگشت در آب پوشانند
بخیسانند و خشک کنند و تا هفت بار مکرر ادغا نیند جهة اشتهای ما یوسین مجربست نارجیل او رجوز
هندی نامند درختش مانند درخت خرما و بعد از هفت سال بار میدهد و تا صد سال ثمر میکند و در آن آبی
میباشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ او را و یا ثمر او را بریده کوزه بران نصب کنند
آب به میان ظرف از یک رطل تا پنج رطل جمع میشود و او را سندی نامند و حلاوت او دیر و زبا قیست و در
اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر است و بعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود و دو سه از شاخ نارجیل جبلی با به
که قسم نر او است به این قسم گرفته شود و طاری نامند و لیف درخت او مدتها فاسد نمیگردد و در جمله
از ان ترتیب دهند حیوانات موذی پیرامون مطروف آن نمیگردند و نارجیل در آخر دوم گرم و در اول آن
خشک و مسکن اوجاع بارد گرم و خشک و با مغز تست و اول گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیم خشک و مغز
نارجیل مولد منی و مسخن گرده و کمر و مسمن بدن و مبرد دبن و مدر خون و جهة تقطیر البول و سردی مثانه و درد مفاصل
مزمن و خوشبوی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال ان و ضعف جگر و قروح

باطنی و بو آسیر و با شکر جهة تولد خون صالح و تقویة حرارت غریزی نافع و جرم او دیر هضم و مولد خلط غلیظ
و مصلح آن شکر و نبات و مغز محرور و مصلحش میوه‌های ترش و لیمو و نانخواه مخرج آن مورث غثیان و غشی است
و قدر شربت از جرم او سه مثقال و از آب او سه وقیه و شراب او جهة خفقان و مالیخولیا و تقویة باه و سرکه او
مسهل بلغم و حب القرع و جهة تقویة هاضمه و مهرا کردن لحوم مؤثر و خاکستر پوست او جالی دندان و کلف
و سیاه کننده رخسار و رافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی موی و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از آن
اخراج کنند شربا و ضمادا جهة تقویة فهم و تولید بیه کرده و رفع درد مثانه و ریاح آن و درد کمر و زانو
و بواسیر و تحریک باه مفید و شربتش تا نیم مثقال است **نارجیل** بهندی ثمریست غلاف دار مانند غلاف نارجیل
و بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند مغزش مایل بزردی و بطعم
دلبیار صلب و پوست او تیره مایل بسرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و بطعم خوردن آب او بخلاف دارد نافع
سموم و مضرت آبهاست و ادعیه قوی دیگر سیاه او که برروی سنگ سائیده باشند در رفع سم هوام و افیون
و انفعی و امثال آن مجرب و قوی‌تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی است و تا قی کند باید مکرر
داد و ضماد او بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام و رافع الم آنست در ساعت و بقدر یک برنج در هفته یک دانه بار
با حلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرزهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است و دقی و رافع مضرت هوای
وبائی و اختلاف آبهاست و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و دافع اوست بتکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد

تحریک قی نمیکند و گویند زیاده از یک مثقال است **نارنج** معرب از نارنگ فارسی است ریشه و پوست درخت و پوست نارنج
و شکوفه و تخم او در دوم گرم و تر نشی او در آخر دوم سرد و خشک و با لزوجتی که موافق سینه و نزلات و سرفه
حاره است و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او با برگ
جهة درد سر مجرب و شربت یک درهم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب گرم جهة بیخ و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از
مجربات و ضماد پخته مهرای نارنج تمام جهة جرب و حکه و جوششهای سرد و نرم کردن موی و جلای بدن بیدیل و بوئیدن
او و برگ آن رافع طاعون و فساد هوا و آب خیسانیده پوست و شکوفه او جهة عسر ولادت مجرب و حمول آن مدر
حیض و شراب او رافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر ادرار و رافع خمار و امراض حاره عصب
غیر صحیح و التهاب و ضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از مغز تخم مغز او تریاق گزیدن جانوران و
بدستور شربت ریشه‌های باریک درخت او با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و ضرر
نارنج باعث صداع کمر است و در روغن نارنج که پوست او را با شکوفه در روغن کنجد سرشته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع
افعال قوی‌تر از روغن نارنجین و دو مثقال او با ذهب سموم بارده حیوانیست و بوئیدن شکوفه او مقوی دماغ
و محلل زکام و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک و جهة ضعف دماغ و تفریح و تقویة اشتهاء باه
و سوده مصفات و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و بحبس و خفقان و غشی و مداومت او دهن بوی زد درد و زیاد
و تنقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهة رفع سیر از مجربات و با اکرفس جهة اخراج سنگ مثانه و گرده و شراب او

باشتا جهت قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او باشیم جهت اصلاح رحم و باشیر با دیان جهت اعانت بر
حمل از مجربات دانسته اند و اکثار او بولید امراض سوداوی و مورث بیخوابی و هو مضر [illegible] است و مصلح او کلاب
و دوز تش در ظرف مسی تا هفت سال باقیست و در چینی تا یکسال نار قیصر اختلاف عظیم در او واقع است و انطاکی
گوید نباتیست باریک ساق بسیار سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوی و از روم آرند و در مصر
او را ساق الحمام گویند و آنچه از کتب هنود معلوم میگردد قسمی از هیوفاریقون را که در اذی
رومی گویند بلغت ایشان ناگیسر نامند او مفرح و مقوی اعضا و با منافع بسیار است چنانکه در
هیوفاریقون مذکور میشود و ظاهر آنست که معرب ناگیسر هندی باشد بجهت سرخی ساق
نار قیصر و در مصر ساق الحمام نامند نارمشک اسم فارسی شکوفه نباتیست سرخ مایل بزردی
و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی که گلش ریخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است و از درخت
او تبود درخت نار دشتی و نزد بعضی او و نار قیصر یک چیز اند و آن اصلی ندارد چه در
سنوف ارسطو هر دو مذکورند و آن در اول گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر
و معده و امعا و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهت مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد
او جهت رفع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر
شربتش دو مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و بوزن او زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب است ناطف

بفارسی

بفارسی حلوای قبیده نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهت
انصباب مواد بمعده نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیهاست نار فارسی ابن جزله گوید چون مرّ را
با تبوعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است و بغدادی نار را بمعنی آتش و نار فارسی که رمان است حمل کرده
و وجه تسمیه آنرا نه پسندیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد چه مر مغشوش بتبوعات از جمله سموم در احراق خیلاه
مانند آتش است چنانکه نار فارسی اسم مرض جاری است ناتوخ بلغت بغداد اسم بیخ دلبوث است
ناطس اسم یونانی نارمشک است نادوس [illegible] است نارین [illegible] شامل اساردن و قوت است [illegible] اسم یونانی
مطلق سنبل است ناردین بلدی سنبل رومی است ناعمه بلغت اندلس لسان الایل است [illegible] بلغت اهل التیر
زیبق است نارگیو نارگیو است و نزد ابن بیطار دو چیز اند و از تعریف و ظاهر میشود که دو چیز باشند
و نزد بعضی خشخاش زبدیست ناکیسر اسم هندی کبابه است ناکیر بلغت هندی قسمی از هیوفاریقون است
نارکیل بلغت هندی نارجیل است نانا بهندی نقح است ناگاره بهندی عود الحیة است [illegible]
اسم فارسی طغار الطیب است نان [illegible] اسم فارسی خبازیست نان سنگک بفارسی خبز الملة است
نان [illegible] بفارسی خبز الکعک است نان [illegible] خبز القطایف است نان کرس [illegible] خشکار است نان [illegible]
خبز الحواریست نان [illegible] خبز الطابونست نان [illegible] خبز الطابق است نان [illegible] خبز النزنیست نارو
اسم فارسی صنوبریست نارکیل نارجیل است نبیذ اسم عربی جمیع مسکرات مایع است بغیر خمر و هر یک را نامی

نان [illegible] نفع بیخ [illegible]
نوعی از رستنی [illegible]
[illegible] سرخ [illegible]
و بعضی گویند سرخ [illegible]
[illegible] اقوال [illegible]
فی تفسیر [illegible]
قدر [illegible]

مخصوص کنند و فقاع قسمی از اوست که از آب انار و سایر میوه‌ها و حبوب ترتیب دهند و انبذه اکثر بگذارند که بجوشد
و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند آنرا مصنع نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مبخر و
مضعف دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن
و سنجد و مثال آن ساخته میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین آنست که هرچه از مویز و خرما و سنجد و انار
یا لبابه شد انجیر را در ده مثل آن آب یک یا نه روز خیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف و را بجوشانند
تا ثلث او بسوزد و بعد از آن در ظرف کرده سر او را محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین
آب پنج مثل آن و جوشانیدن بقدر نصف است و هرچه از حبوبات سازند باید اکثر بجوشانند
که به آب یکسان گردد و با سه مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکر و عسل و مانند آن آمیخته بعد از یک هفته صاف
کنند و بعضی بجهت تقویه و اصلاح آن از مفرحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره
از هر یک سه درهم بازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشیدن تا آخر صاف کردن اضافه مینمایند
و هرچه از عسل و شکر و مثال آن ترتیب یابد با سه مثل او آب بجوشانند تا ثلث یا نصف او بسوزد و هرچه از آب شکر
و مثال آن باید در آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویه آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه
اضافه کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویزآب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سده‌ها و هاضم
و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه

و مسخن ا

و مسخن کرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقا است و چون حماما در آن
جوشش اضافه نمایند جهت جوع البقری و تقویه بدن و هاضمه مفید است **نبیذ العسل** شراب عسلی است در سیم گرم و در دوم
خشک و مسهل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت پیران و مقوی حواس و جهت امراض بارده مثل
فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو آب
یک جزو و جوزبوا و عشر آن بسباسه و قرنفل از هر یک نصف عشر آن زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند
تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او بسوزد **نبیذ [illegible]**
شراب شکر بیت المقدس از مویزآب بهتر و موافق ناقهین و سوداوی است و آنچه از آب نیشکر
سازند محرق اخلاط و مولد صفرای کراثی و زنجاری دانسته اند **نبیذ التمر** شراب خرمایی نامند گرم و خشک تر
از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیران است و هرچه از او بسر و بلح سازند
در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمایی و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویزآب بهتر از سایر نبیذها است
نبیذ [illegible] شراب دوشابیست که از شیره خرما سازند در افعال مثل شراب خرماییست **نبیذ [illegible]**
بفارسی بوزه نامند و در مصر مزر گویند و آن شامل نبیذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حبوب است و اول بس
لطیف و دیرگوارند و محرک اشتها و بسیار رسته کنند و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک آنست
و مورث سل و مضر ضعیف الابدان و ... و آنچه از جو ترتیب دهند فقاع و فی تبریخ و مسهل و مدر

ومنه بابه وها ضمه است دبوزه از ارزن و ذرت و نیز مانند اوست نبیذ خرما و نخر بیست که از ذات میوه ها
بعمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال ان بهتر از نبیذ حبوب و شکر و سریع الفساد و نفاخ و مصدع و محلل
عسل داد و به حار و خوب نبوست بنق بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند ... ر ان است
... قطراست ... شبیه است ... اسم فارسی نانیدست ... اسم نبل است و هر گیاهی که
نوع الجیم بیاق باشد بعربی نجم نامند ... اسم جنس بوبست بنا تات ... اسم مخصوص سلیخه ... اسم هندی قسمی از
نون مع الحا بنیس است نحاس بفارسی مس نامند و نوعیکه در معدن متکون میشود مس است کوبند و روی عبارت از اوست
و بعربی صفر و بیونانی طالیتون نامند و ان زرد و درخشنده است و در طالیتون مذکور شد و نوعیکه از
گداختن سنگ خاص بهم رسد بعضی از ان مایل بزردی و اکثر ان سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوع است و چون
او را با خترا ان روی و توتیا بگدازند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر
محلوق قلیل الوجود است بنا بر ان مصنوع او را باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند
بفارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی و توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی بحام است و او در سیم گرم و
خشک و محلول او مسهل ماء صفرا و طلای او جهة جرب و حکه و سستی بدن و رفع ماندگی و تحلیل اورام نافع است
و چون در سرکه چند روز بگذارند و غبار ان سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع زکام ...
مراد ... دانسته اند و خوردن او غذا از ظروف ... نفع ... است خصوصا ... و لتشات و ...

مدتی که اصابت نماید ای کرم جانور بیست و انچه مس را سفید و پاک کند تا اتش صفایح رقیق و در زیر بیمار گرد
اند اختن است خصوصا سماق و سرکه و پاشیدن نوره بعد از گداز او و رافع مختلطات بست و شحم با درنجان
باعث زرد و که اختن نحاس صینی طالیتون مصنوع است نحاس فرسی مس سرخ مایل بزردیست ...
رد صحیح است نحام نوعی از طیور است و بترکی و بفارسی انقوت نامند از غاز کوچکتر و از ازدک بزرگتر
و مایل از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بزردیست و بسیار فربه میباشد گرم و تر و بهیئت او غذا و مولد
خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مفر محرورین و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و نانید بعد از او تناول نمود و نحل بست
زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبت او رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است و چون
بجهت بر بنیاد دردها او را در سایه خشک کنند و بگدازند او را با یک بوده ارد گندم ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد
نون مع الخا بخورند در اندک زمانی بدن را فربه کند و مجربست نخاله سبوس جو است در سیم گرم و خشک طلای رطوبت او
رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام و از مطلق او مراد سبوس گندم و او از ارد گندم خشکتر و حرارتش کمتر
و جالی و ملین صحیح و اب مطبوخ او با شکر و عسل جهة سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه ناقهان نافع و ان
او ... قابض و مجفف رطوبت معده و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال ان جهة تسکین درد پستان و ورم ان
که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهة گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضا و مطبوخ او در سرکه جهة قمل ...
و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهة قروح ... مفاصل و مطبوخ او در اب ترب ...

جهت درد گزیدن عقرب بخور خبیا نیده او در سرکه جهت زکام نافع و نطول نخاله جو جهت حکه و بخور نخاله
عدس جهت رفع قمل در رنگ و بخور نخاله باقلی جهت منع رستن شکوفه درختان از هوا است **نخاع** بفارسی
مغز حرام نامند از جمیع افعال قریب بدماغ و ملین بیرابا تست و در جرک اردن زخمهای عدیل
نخود اسم فارسی حمص است **نخود الهندی نخودیم** بلغت اصفهانی زراوند مدحرج است **ند** بفارسی گشته
نامند مخترع ان بخیشوعیه اندوان مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وبایی و رافع زکام است
بخورات دست بادو طریق عمل ان در دستور اول مذکور است **ندغ** صعتر بریست **نیکا مبر** اسم هندی سرطان
نهر است **نبید** اسم فارسی نبیذ است بلغت بربری دانه ان بزرگتر و سفید و از کرمان خیزد و بمعنی ابدو له
گویند که بخربیا دیق بهمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا در جائیکه پلنگ بسیار میباشد در اول بهار نباتی میروید برگش
شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری شود شکل برگ منقلب میگردد و بنابران در انوقت اهل کرمان از ان نشان
میگیرند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ او بان نشان میجویند و بیخ او در افقد میکنند و علامت خوبی او است
که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوشش باز ایستد و چون در تنور اندازند تا نهایت از تنور
بریزد و از خواص او است که چون پلنگ زرایید ان لبیار را میکند هرگاه از ان بخورد دیگر حامله نمیگردد
و هرچه را پلنگ چسبیده و خورده تا سه بار سال دیگر از ان مکان ان بیخ میروید و با سبزی میباشد بخلاف
انکه پلنگ او را نیافته باشد چه ان نبید است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت میشود و بدستور در فرج

نون مع اللام

مع الرا

درجان

تا یکمثقال و بدل ان مثل ان میعه و نزد بعضی قطران است و خوردن سیاه ان بالخاصیه مسمن و مقوی الات است
نفل نباتیست در عربستان کثیر الوجود شبیه بپونجه و با گلهای مانند خار خسک اما بخار است و با
سرخی و بنفشی و در بو شبیه بشکوفه بید گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و رافع سبز زرد طبیخ او در
افعال ضعیفتر است **نفا** اخریف است **نفا بن** حب الکاکنج است **نقره** اسم فارسی فضه است
نقل بزبد اسم فارسی حب السمنه است **نلکنا** زعرور است و نزد بعضی قرصیا **نمام** سوسنبر است
نمام الملک دنماما بر نامند **نمتوس** پیوناقیمی از توتیای مصنوع است **نمارق** شامل قداح و با
سمان سفید است **نمیتین** کرسنه است **نمک** اسم فارسی ملح است **نمکسیلغه** بلغت اصفهان اسم روغن
تازه است **نمر** اسم عربی از نسبر است **نملیس** اسم هندی جاموش است **نمولان** بهندی حب
البان است **نمل** بفارسی مورچه نامند و بترکی قاریجه و انواع مختلف میباشد و بزرگ سیاه او را
بری کوچک را بلدی و یکبار پرنده را طیاره و سیاه دست و پا بلند را نمل فارس نامند و همه ان بالیمیه
در سیم گرم و خشک و تقویت مثانه او غالب بر جمیع حیوانست و طلای مسحوق او مانع بر امدن موی چون بار
اول قلع کرده باشند یکبار مالیدن رفع بر دوزان میکند و اگر موی را دیگر قلع کرده باشند محتاج بتکرار
طلای او است و چون صد عدد مورچه متجاوز را در نیم وقیه روغن زنبق با روغن زنبق کرده سه هفته
در افتاب بگذارند طلای ان بر قضیب و حوالی ان بغایت محرک باه و مسمن و رافع عفن و مورث صلابت است

نون مع القاف

مع اللام مع المیم

دبزرگی قضیب دارد از مجربات دانسته‌اند و خوردن آن موجب بحش و کرب در مستلحس عمل است و از خواص
اوست که اطعمه و غیر آن و شیرینیها را در جایی که گذارند در حین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند
مادامی که دست کسی بآن نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و مهریارس گوید که چون مور را در روغن
زیتون جوشانیده در گوش چکانند رفع کری و ریاح و طنین نماید و طلای مور متعاقب با سرکه
رافع خنازیر و خنا و تخم او را با همه روغنها مسقط موی و مانع برآمدن آن دانسته است و گوید
چون از تخم او بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل گردیده میگردد که ضبط نمیتوان نمود ذریره
کرمانی رافع است موش جمع موش داخی‌نوست بقدر شغال و صورت او شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی
و با خطوط سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید میکند و در حین مستی آواز او مانند گربه و در غیر آن وقت
به نهج دیگر است و شکار آن ماوراء النهر او را کبه گویند و در بلاد عرب نیز یافت میشود و سر او کم موی
و بسیار چرب و فطنه آن میشود که تدهین کرده باشند و موسه علتی است و بر سر بنا بر شرکت این صنعت مسمی باین
اسم است جالینوس گوید طلای سر او بدستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است
و ارسطو فرموده که چون ذنب او در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان بر
صاحب ربع ببازو بربندد رفع تب ربع میشود و اگر چشم چپ او را به بندند تب غب نمود و مفارقت نمیکند
دیسقوریدس گوید طلای سرگین او با خردل رافع داء الثعلب است و مهریارس تصریح نموده که طلای زهره او

مانع سفید شدن موی مجرب دانسته‌اند و انطاکی بجهة این امر زهره وزن دو مثقال مربای شکری او را
از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرگس گیرند مسخن با اعتدال و مقوی دماغ و نافع نسیه
و رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و تند و تیز تپش تا گوئیه است بفارسی کرگس گویند و بترکی
قجیر از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخیست و گویند در هر روز زیاده بر ده
هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه بچه او را زعفران آلوده دادگان برتقان کرده در هر روز نسنگ
برتقان را از سراندیب او ده مسافت آن در رفتن و مرتبه نمودن زیاده بر ده هزار فرسخ
میشود و از خواص اوست که بجهة جرأت در وقت خواب چشم را نمی پوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سالی
زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند در آخر سیم گرم و خشک و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج ایلاوس و مفتح
سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب سپیده او جهة سرفه و خمار و س
جهة مفاصل و قطور او جهة کری قدیم گوشت و خون و زهره او و فالج بیاض و رافع نزول آب و ظلمة بصر و جرب
چشم و سرگین او جهة کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای
بیضه او در عرض سه شبانه روز بسیار مقوی قضیب است و مهریارس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یک
بقدر نیم دانگ و مثل آن قطران و روغن زیتون رافع جنون و جذام است و از مجربات شمرده‌اند نسیج العنکبوت
بفارسی دام عنکبوت نامند و در حرف عین گذشت نسریان بابا خکل علیق العدس است نسوت بهندی
تربد است نسرین بهندی نبات است نسورا بهندی سپستان است نسرین سفید اسم فارسی ورد بری است.

و در افعال بهتر از تفریح و تقویت دل مانند نسرین است نسرین درد صغیر بیست نشا بفارسی نشاسته
و بیونانی امولونش نامند و او را از خیسانیده گندم که بحد تعفن برسد و پوست او باز نموده از پوست
جدا کرده صاف نموده خشک میکنند و در اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و مغری و رادع
و قابض و موافق امعاء و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا با رب و داده آن و با شکر و روغن
بادام که نیم گرم بنوشند جهة خشونت حلق و سرفه و درد سینه و قطع خون بواسیر و حیض و هریره او با پیه بز
جهة سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و حقنه او جهة قرحه امعاء و طلای او با زعفران جهة کلف
و با سرکه جهة خناق و او رام حاره و اکتحال او جهة دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد بچشم
و با شیر زنان و با سفیدی تخم مرغ جهة خشونت پلک و حرارت رمد نافع و متولد منی و مسدد و دیر هضم
و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبار الرحی و شربتش از یک مثقال تا یازده مثقالست
نشارة اسم آن چیزیست که از اشجار بسوهان و بساییدن جدا کرده یا بسبب کرم زدن غباری
از او بهم رسد خشکی او نسبت باصل آن چوب بیشتر و همه آن قابض و جالی و منقی زخم اند و ضماد محرق مجموع
آن که با روغن زیتون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه و اکله و التیام دهنده
زخمهاست و مجرب شمرده اند و خواص هر یک در اصل آن مذکور است نشف اسم عربی بیخ مرجانست و گویند غیر
از دست و آن سنگی است سبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای جده و نواحی مکه معظمه

خیزد و خشکتر از سبد و در التیام زخمها و باشیت و قطع خون قوی تر از آن و در سایر افعال مانند او است
نشم اسم عربی اسفنج است نشاستج اسم فارسی نشا است نشاستج معرب او است نشفار اسم ذات است
درختی است که گوهی را نیز نامند و خردان بورق احمر است و گذشت نعام بفارسی شتر مرغ نامند و گوشت او معروف است
در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و خوردن او مستسقی
و جمیع امراض بارده و بطیء الهضم و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام و منزهه استسقا
و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن بمالند اقسام مار از او بگریزند
و اگر نزدیک او شوند بحبس کردند و شرب آن باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف
و آثار و خاکستر موی او رافع آنگه و از خواص او است که از بلع کردن سنگ و آهن تفته و مس تفته متغیر نگردد
نعناع معروفست و لطیف ترین نباتات و در همه افعال قویتر از پودینه و در آخر دوم گرم و خشک و نهایت
مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده
و محرک باه و آروغ و کشنده اقسام کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با آب انار
ترش مسکن فواق و غثیان و قی بلغمیه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و جهة درد سینه
و بهبود نفخ رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن مفید خصوصا چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون دو سه
شاخ او را در شیر بمالند مانع انجماد آن و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنست با عصارات و با لبنیات و رفع مضرت

ان مسکینه و ضماد او مقوی معده و بادارد و جهة جراحات و ادرار فرمودن شیر منجمد پستان و نضج دمل و با
نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و مضوغ او جهة گزیدن عقرب و رتیلا و نهایی جهة بواسیر بغایة نافع و در رافع درد
سر بارد و با موبز جهة ورم انثیان و دردان و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماء العسل جهة درد
گوش و سعوط او با اندک زعفران و عصاره او با روغن گل سرخ تازه دفعه جهة خنازیری که در گردن ظاهر گردد
بغایة موثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودینه نهری و شربتش تا دو مثقالست

نونخواه الغين

بضم اول و فتح غین معجمه اسم عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک
و دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرکة و کثیر الصوت و در شکار بسی حرّ مانند گرم و خشک و مکسود قدید او جهة
اسهال و غیر مکسود جهة عسر البول و سنگ مثانه و گرده بغایة نافع است نونخواه و سنی است که از بعضی
زمینها میجوشد و سفید و سیاه میباشد سفید او لطیف تر و گرم تر و سیاه او بتقطیر بسته میشود در چهارم گرم
و خشک و قویتر از اکثر روغنها و منتج و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهة جمیع امراض بارده شرب
و طلای او نافع خصوصا جهة فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب و سستی ان و بواسیر و یرقان و سپرز
و ربو و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم معده و مقعد و دفع سموم و تحلیل ریاح احشا و جبس و درد مفاصل و انتشال
او جهة نزول اب و بیاض قطور او جهة کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهة سردی رحم و اختناق ان مثنیه
و مضر محرورین و مسیح ان خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه

نارگفال

در حمام چون دو شیر او را با یک طسوج زن بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هرگز ابستن نگردد و اگر مرد
تعلیق نموده مباشرت کند بدستور مانع حمل است و ذرور و تعلیق او را جهة رفع خنازیر و ریح الشوکة مجرب
دانسته اند و زیاده از یک طسوج او مورث لاغری بافراط است و در دست داشتن ان باعث سرعت و الادلست
و چون بر ناصور به بندند حجم ان زیاده شده ناصور کمتر میشود و تجدید او رفع ناصور بالکلیه مینماید مجرب
از نرکس فارسی است قدحی را بری مضاعف البستانی نامند چون پیازاو را بشکل صلیب شق کرده نرکس
نمایند قدحی مضاعف گردد و در سیم خشک و تخمش سیاه و در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا سه سال باقی جالی
و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و خلل قوی و شرب پنج مطبوخ او بغایة منقی خصوصا با اصل و منقی رحم و مسقط
جنین زنده و مرده و مخرج هرچه در معده باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و ضماد پیخ او جهة التیام
جراحات عظیمه و وتر و رباط و عصب مقطوع و بعدیل مسحوق او با عسل جهة دردهای مزمنه مفاصل و نقرس و با کرسنه
و عسل جهة تنقیه قروح و گشودن دبیله دشوار نضج و با ارد گندم اخراج پیکان و امثال ان از بدن و با سرکه جهة
داء الثعلب و بهق و اثار جلد و تنها جهة قوی کردن قضیب و بر باذ دن اجلیل جهة رفع غیبت انه مجربات شیرطی که
او را نه روز در شیر خر یا نیده با او خشک کنند و ضماد او جهة نقرس و منع نزلات و خشکی اعضا نافع و ذرور او
قاطع خون جراحات و التیام دهنده ان و در رافع سبل و ناخنه و بوییدن او جهة درد سر بارد و گشودن سده
دماغی مفید چنانکه جبرئیل ابن بختیشوع گفته که هرکه خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوی نرکس کند

دمغز محرورین مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال کل او مانند بیخ است و شربتش یک مثقال و تخم او تعدیل بیم مثقال

محرک باه ماپوسین و با سرکه رافع نمش و از ارد و فرزجه بیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن

گل نرگس که مکرر گل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند معدل و مسکن درد سر بود و ادی در ریحی و مفتح فم رحم

و رافع دردهای ان و موافق امراض عصبیست **نرگس** بوسی گویند نباتیست که مانند حنظل جوف دارد و تخم

دارد و با حرارت بسیار خشک و غوص در الیدن او با روغنها مدر عرق و ضماد او با شراب جهة گزیدن افعی

و سعوط او جهة بد بویی بینی و قطع رعاف بسیار موثر و مغز او قاطع اسهال است **نرد** درخت غار است

نرسین بهندی جدوار است **نرم آهن** اسم فارسی حدید انثی است **نرمشک** اسم فارسی بندرگ است

نون مع الیاء

نسرین گل سفیدیست کوچک و مضاعف و درختش بقدر درخت گل سرخ و بسیار خوشبو و از گل منثلی

و در بعضی بلاد گل عنبری نامند در بهشت و گره میباشد و در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق او

بویی ندارد چه از جهة لطافت آتش رفع آن میکند معتدل الحرارة و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است

و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و سایده او در لخلخه باعث خوشبویی آن و ادمدر حیض و مسهل بلغم و سودا

و منقی سینه و عطسه آورنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و موافق جگر و جهة قولنج و غشیان و یرقان و فواق

و ضماد او جهة کلف و آثار و بدبویی عرق و رفع بوی نوره و سعوط دانه او با سرکه و منع انتشار داء الفیل

و با حنا جهة تقویه مو و قطور او با روغن زیتون جهة کرم گوش و ریاح آن و طنین و مضمضه او جهة درد دندان

نافع و دیگر هم تا چهار درهم برای مسهل قوی و مداومت بنیم مثقال تا یک مثقال او را از دل حمل تا یک سال

مانع

با سفیدی تخم مرغ رافع دمعه و سعوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون است **نمر** بفارسی

پلنگ و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد و تجربه نموده اند

که او کنز الحیات است و زهره او سم قاتل و در دو دانک او در سه ساعت هلاک میسازد و خون او رافع

کلف و بهق و آثار است و مهریا رس طلای خون او در رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت

او را به آب زیتون مهرا کنند طلای آن در ازاله شری و زخمها و خراز بی عدیل و قطور مغز سر او با آب حرج

و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمول آن و بدستور حمول مغز استخوان او و رافع درد رحم و نزد اکثر

اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است

و از خواص او است که چون کسی بر تمام جسد خود پیه گفتار بمالد پلنگ قصد او نمیکند بلکه نتواند او را بدست گرفت

و او بسیار محب خمر است و چون به بیند بی تابانه بنوشند و تجربه رسیده که چون بر زخمی پلنگ موش بول

کند نجات نیابد و لهذا در بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را در جایی نگاه میدارند که اطراف آن مکان

نون مع الواو

آب باشد و موش نتواند گذر نمود **نوشادر** لغت فارسیست و او معدنی و مائی و مصنوعی میباشد و معدنی

او در بلاد حاره مثل جهة قطعات آن مانند شوره یافت میشود و مائی او از آبیست که چون بدست جمع کنت

بسیار منجمد میکنند و از جوشانیدن آن قطعات سفید بر روی او بسته میشود و او را نطاکی گویند و در نواحی

اصفهان آب نمک گور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود و مصنوعی آن

از دودهای کثیف حمام بهم میرسد و زنگ او اغبر است و از دود تصعید شنید میگردد و چون بشویند صاف او را
با مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنگار تصعید کنند سرخ میشود و در اخر سیم گرم و در اول آن خشک و ملطف
و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و منضج سدد و التیام دهنده
زخمهای باطنی و رافع جرب سینه و طلای به سپرز و طلای او جهت خناق و با روغن تخم مرغ جهت برص با عسل جهت
داء الثعلب و حبه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب و غرغره او با سرکه جهت زلو که در حلق مانده باشد و اکتحال او
جهت التیام قرحه و رفع بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص مکتوبه مذکور است که چون او را با مثل او فضله انسان
تصعید کنند شربت یکمثقال او در رفع مرطوبی سم مجرب است و پاشیدن محلول آن که در جای نمناک گذاشته
حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور مذکور را باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول
او را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام بپیرامون او نگردند و سه درهم قاتل است بتقطیع
احشا نوارس اسم یونانی نوعی از قتاد است شاخهای او دراز و باریک و بقدر سه ذرع و برگش ریزه
و مستدیر و بر جمیع اجزای او زغب سفید و بشم و گلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خار را مانند سوزن و صمغ
او مابین سفیدی و سرخی و در دوم حلب کثیر الوجود است صمغ او در انفعال قریب بکثیرا و تخمش در دوم گرم
و خشک و بیخ او در سیم و قویترین اجزای او است مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از انجمله او را گرده
العصب نامند و طبیخ شکوفه و ساییده آن و بدستور صمغ او در التیام عصب ضعیفتر از بیخ او و شرب و ضماد او

جهة اورد عصب

جهة ورد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نزف الدم مؤثر و ضماد او جهة
قرحه قصبه ریه و ذات الجنب بعدیل و تخم او رافع سموم و اده مضر گرده است و مصلحش فندق است و شربتش یک
مثقال است نورد کلس حجر است و در کلس مذکور شد نوفلن اسم یونانی زنبور است نوق نشر باده است
نور بلغت اسیریان زیبق است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و گلها است نور الفیل شکوفه
درخت دار شیشعان است نواة بعربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرما است خصوصا و از آن
بهندی ابن العرس است نوح لبلاب است نهام اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مربع و بقدر قامتی و با زغب مایل
بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عمیق و میان تهی و با عطریه و برگ بعضی مستدیر
و از بعضی دراز و بی ثمر در دوم گرم و خشک و بوییدن آن جهة زکام و ضماد او جهة اورام بارده و قطع نزف
و منع تولد قمل و تقویه موی و با عسل جهة داء الثعلب نافع و شربت او بدر خون و با تفریح و رافع خفقان و با
سرکه تریاق همه سموم و خیسانیدن او با مویز و خوردن او بعد از آن با دام مسمن بدن و فربه او جهة تنقیه رحم
و خوشبو کننده است و از خواص او است که چون یکدرهم او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته در جامه
ببندد از زنان آبستن با درد بوزیدن آید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندند دفع سحر و چشم بد
کند نهق قرة العین است و نزد بعضی جمه حریری نهل اسم عربی شقاقل است نهنه اسم فارسی نعناع است
نیلوفر اسم فارسی است و کرنب الماء عبارت از او است گلش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر

الما
لون مع

عمق ابهام و برگش قریب به ملح است و ثمرش بقدر سپستی شبیه بقبه خشخاش و دران تخمهای عریض سیاه و با لزوجت
و گلش بیرون است و اکثر آن کبود و بعضی سرخ و آن هندی است و بعضی مایل بزردی و تیرگی و بعضی
گویند بری او نیز میباشد جمیع اجزای او در درجه سوم سرد و تر بغیر بیخ او که گرم و خشک است و تخم او سرد و خشک
و مراد از مطلق او کل نوع کبود او است نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن
حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ
و خشونت سینه و سرفه حاره و نزله و با زعفران و دارچینی جهت تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات
و مضر باه و مصلح آن لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و گل خطمی است
و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و جماع و نقش جهت درد مثانه و معده و با عسل جهت بهق و باز
جهت داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قوت و بنیه و منجمد کننده منی و شربتش از هر یک دو درهم
تا سه درهم و تخم رافع او را حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آید
سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار قوی تر از آنست و نزد بعضی عبارت از
وسمه است و ظاهر انست که غیر او باشد در کتب مذکور شده و ممکن است که از یک جنس باشند و مستعمل هندی او است
و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش رشته باریک و برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه و مایل
بسرخی مانند تخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاد و سیاه تر از آن و بی تخم است

دلیتوریدوس

دلیتوریدوس و جالینوس فرموده‌اند که نباتش شبیه به نبات با رنگ و لبلاب سیاه و ساقش زیاده بزرگی
و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او مایل بسرخی و در اطراف و غلافها مانند زبان و دران
تخمهای ریزه میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل و محلل و رادع ابتدای ورام و قابض
و رافع نفث الدم و نزف الدم و شربت بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج آمل
و جهت سرفه شدید المفاصل و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهت سپرز و باد و به مثانه جهت قرحه
ریه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم او با پلوقیه کلقند جهت قرحه ریه و دشنت و سموم و خفقان و با خیار شنبر
جهت استسقا و ضماد او جهت سعفه و تنقیه جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و نوخته
او جهت داء الثعلب و با هموزن او مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات و باید قبل از
طلا موضع را با آب زنگ و غسل نمو بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متقرح و بدیل و مفرد یه و مصلح او
عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزنش آرد جو و ثلث او مامیثا است نبیذ لغة مصری است و بفارسی
سمنو نامند از اغذیه شیرین است که بدون شیرینی در روغن بعمل می آید انطاکی گوید در اول گرم
و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهت نکار و سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک
و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار او مورث تبهای مرکبه و آنچه با گردکان و بادام خورده شده
باشند زبون تر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند و در آفتاب بگذارند

وبدفعات قطعات یخ دران اندازند تا غلیظ وشیرین گردد دیبا نانخواه است دیناه اسم یونانی نوعی از

نیل است دیباقوس گویند نباتیست برگش شبیه ببرگ صعتر و از روی زمین پهن میشود و در حوالی دربند

بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهت بیاض چشم بسیار نافع دانسته اند دیناه یلیها مولف مغنی گوید که از جمله

تبرعات وغیر مطلقی دیگیست و برشاخهای وبیخ عدد برگ بسیار ونبات او شیر دارد و بغایت مجفف و

بیلوغ دیده نشده و طبیخ او جهت درد جگر و اسهال بواسیری وضماد او جهت خنازیر و عرق النسا ومفاصل و

ملالات و داء خس مفید و عصاره بیخ ان سم قتال و قدر شربتش برابر بول است دیوزهندیا و سبد است دیوق

اوردکست و نزد بعضی قرطیانی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است دیبکر اسم فارسی قصب

الشکر است دیلو اسم هندی روغن تازه است دیپ اسم هندی ازاد درخت دیم اسم درخت

دان بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه که چندین بنفشه بار اد باشد و وسط گلها زرد و باعطریه وخوش منظر

و در اصفهان ثمر او را سنجد گرجی نامند و در مازندران کنار گویند و ان تقدیر سنجد کوچکی است مایل بتدویر

و تلخ و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است ضماد برگ و گل او محلل و رادع و جهت اورام بغایت مفید

و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و قطع خون ان و رد دیگر او را

جوشانیده با شستن تا یک منار بدهن تبیخ سنجات و شربتش تقدیر یک مثقال و اسهال مزمن را از موده است و موضع

برگ او رانافع اقسام درد دانسته مرغی سواد و اق اسم مرغیست که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی وخلوط

دال مع الالف

بسفیدی و پرش سیاه و در کاسه سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب

بشبری و ترکان با زلف حقار جمع کرده بر سر زنند و اکثر صید او ماهی است و در شکابن او را ادین نامند

و کوچکتر از حقار است و در دوم گرم و در اول خشک و گوشتش موافق مبرودین و درد زانو و کمر و روغن او

جهت فالج و امراض عصبانی نافع است و گوشت مکرود او جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت فالج

و بیاض چشم و بهق مفید است دانبه کلیر است دجد ابلابت و قبلیس یونان کنگر زرد است دجهم اسم

فارسی منور است دادو بلغت شکابن قنفذ است دیم بلغت شکابن کرفس بریست دبن بهندی

راز یانه است دالان کوچک نبت است دالارض فطر است دیر بفارسی بشم نرم نامند و گویند

مخصوص بشم شتر است و در خواص صوف مذکور شد درنه بنای مثلثه اسم عربی و رد بری است بنی بفارسی گر

ترکی نامند و ان بیخ نباتیست که در ابهار میروید و بفارسی سوسن زرد گویند برگش از برگ نرگس درازتر

و عریضتر و با خشونت دانه و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و در زمان سرخی و بیخش گره دار

و ازاد بعضی پیچیده و کج و ما بین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریه و در اول سیم گرم و خشک

و قوتش تا چهار سال باقیست قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوه حافظه

و منقی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و معاجهت درد سینه

و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و گشادگی عضل و تقطیر البول و صعاه و لکنت زبان و رفع گردن

دال مع اليا

مع الفا دال مع الجیم

و تسکین کرده و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سر زده و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و نقرس
و قبیله و فرزجه او با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت بیاض و خاییدن او جهت ثقل
زبان بسبب ... و جهت درد دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم نافع و مضر سرد و مصلح او رازیانه و محرق
خون محرورین و مصلح او سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث او زراوند طویل است و حید بلغیه
مغربی مازریون است خشیزک و خشیزق بکاف آخر و بقاف تخم لبتیاج و درمنه ترکی عبارت از اوست
و نزد بعضی درمنه خراسانی است دوغ از جمله اصداف و جلبزونت و بهندی کودی و در دیلم کلاجک و در مازندران
کس کربه نامند بیوست او زیاده از سایر اصداف و بدل رماد او و حالی و جهت عسر بول و حصاة نافع و ضماد محلل او
در آب لیمو با قدری نوشادر رافع جمیع آثار جلد و مجرب است و محرق او در اندمال مانند سح و مضر ریه و مصلحش عسل
و شربتش تا نیم مثقال است دردار اسم مغربی بابلی است دربن پیرپایی کماهیت درمع زوفای رطب است
دردا اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او مراد درد احمر بستانی است چه اقسام درد سفید و زرد و سرخ
میباشد و هریک از آن بری و بستانی و هریک نباتی مخصوص چند بستانی اقسام او مضاعف و بری هریک غیر مضاعف است
درد جنس بری بفارسی درانسترن سفید نامند و مذکور شد درد مضاعف بستانی بزرگتر از نسرین و مضاعف و تدور گل
سرخ و درختش دو ذراع است و رنگش سفید گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسترن است درد صفری بانسترن از درخت
درختش و خار دار و گلش زرد و غیر مضاعف است و بعد توت مانند نسترن سفید دردار شعابی درختش و نیاز و تدور

دارالحیا مع الحنا
مع الدال
دارالمرا

بازبین شد ۱۳۲۱ ش
سال ۱۳۴۸ خورشیدی عکسبرداری کتابخانه آستان قدس
بازبین ... خطی ... ارخت
بازبین شد ۱۳۵۳ خ